به فرمان

اعلیحضرت همایون محمدرضا پهلوی

شاهنشاه آریامهر

بنیاد فرهنگ ایران

ریاست افتخاری

علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران

نیابت ریاست

والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی

بنیاد فرهنگ ایران که به فرمان همایون شاهنشاه آریامهر برای خدمت به زبان فارسی و حفظ و صیانت میراث گرانبهای فرهنگ این سرزمین تأسیس یافته طبع و نشر کتابها و آثار علمی دانشمندان پیشین ایران را از جمله وظایف خود قرار داده است .

در تاریخ پرافتخار کشور کهنسال ما قسمتی که کمتر شناخته شده کوشش های علمی دانشمندان این سرزمین و خدماتی است که ایشان به پیشرفت و بسط دانش جهان کرده اند آنچه از آثار این بزرگان به زبان عربی نوشته شده است اکنون مورد استفادهٔ همه ایرانیان نیست و کتابهای فراوانی که به زبان فارسی تألیف یا ترجمه کرده اند نیز غالباً هنوز به چاپ نرسیده و نسخه های معدودی که از هر یک در کتابخانه های ایران یا کشورهای دیگر جهان مانده است از دسترس دانش پژوهان دور است .

به این سبب شاید در ذهن بعضی کسان این شبهه حاصل شده باشد که ایرانیان در زمانهای پیشین تنها به ادبیات و هنر و امور ذوقی می پرداخته و به دانش به معنی خاص توجه شایانی نداشته اند .

طبع و تصحیح و نشر کتابهای علمی قدیم هم برای روشن کردن تاریخ علم در ایران و جهان لازم و سودمند است و هم این کتب از نظر شیوهٔ بیان مطالب علمی و اصطلاحاتی که در آنها بکار رفته است مورد استفادهٔ دانشمندان فارسی زبان خواهد بود

در این سلسله نشر کتابهائی که به زبان فارسی تألیف شده است مقدم داشته می شود اما بعضی از کتابها که دانشمندان ایران به زبان عربی نوشته اند و مطالب آنها به فارسی درنیامده است نیز ترجمه و منتشر خواهد شد .

فهرستی از اصطلاحات علمی که در هر کتاب به کار رفته است تدوین و به آخر آن افزوده می شود و هر جا که اصطلاحی با آنچه در فارسی امروز متداول است متفاوت باشد اصطلاح جدید در مقابل آن ثبت خواهد شد .

امید است که این خدمت فرهنگی مورد استفادهٔ دانش پژوهان واقع شود

دبیر کل

پرویز ناتل خانلری

علم در ایران، ۱۸،

احوال و آثار

قدوهٔ محقّقین و سلطان حکما و متکلّمین

استاد بشر و عقل حادی عشر

ابو جعفر محمّد بن محمّد بن الحسن الطّوسی

ملقّب به

نصیر الدّین

جمع و تألیف

محمّد تقی مُدرّس رضوی

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

۲۰۸

از این کتاب
۱۲۰۰ نسخه در سال ۱۳۵۲ در چاپخانهٔ داورپناه و خواجه
چاپ شد



از روی مینیاتوری که در کتابخانهٔ ملی ملک است عکس برداری شده

فهرست مطالب کتاب

معاصران خواجه

اساتید خواجه

چندنفر ازفضلاء معاصر وی

همکاران ودستیاران خواجه در رصد مراغه

شاگردان خواجه

جمعی دیگر ازمعاصران خواجه

آثار خواجه

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

بعدالحمد والصلوة نگارندهٔ این‌سطور اصلح‌الله‌حاله به‌عرض خوانندگان محترم می‌رساند که‌این حقیر از سالیان دراز عشق وعلاقهٔ بسیاری بـه مطالعهٔ تألیفات پربها وسودمند محقق طوسی خواجه نصیرالدیـن محمد پیدا کرده و شیفته‌آثار وی‌گشته بود، و به‌خاطرمی‌گذرانید چنانچه توفیق رفیق گردد به‌نشر بعضی از آثار وتألیفات‌وی پردازد ، وضمنا شرح حال وتـرجمهٔ احوال اورا به‌قدری که میسور گردد ازمآخذ ومنابع مختلف جمع ودرمقدمهٔ یکی‌ازتألیفاتش تصدیر نماید، بدین نیت بعضی اطلاعات که از زندگانی آن بزرگ در اثناء مطالعهٔ کتب به‌نظر می‌رسیدیادداشت می‌کرد ودر یك‌جا فراهم می‌نمود تافرصتی به‌دست آورد، و آرزوی خود را جامهٔ عمل پوشاند، اتفاقـا پس از چند سالی به‌اصلاح وطبع کتاب اساس الاقتباس در منطق که از تألیفات وآثـار مهم و سودمند وی در این فن می‌باشد توفیق یافت . و شرح حال مؤلف را از یاد ـ داشتهای گذشته وآنچه بعدها به‌دست آورده بود تهیه‌کرد، وبرای درج درمقدمهٔ کتاب مرتب نمود، لیکن پس‌از خاتمهٔ طبع کتاب متوجه گردید که‌شرح‌حال تهیه شده که متجاوز از شصت هفتاد صفحهٔ کتاب است باآنچه راجع به‌اصل کتاب وخصوصیات آن می‌باشد و باید درمقدمه ذکر گردد از حوصله و اندازهٔ یك مقدمه آنهم کتاب پرحجم اساس الاقتباس افزون است ، و چون باتحمل زحمت فراوان آن یادداشتها را فراهم کرده به‌اختصارآنهم خاطرراضی‌نمی‌شد،

این بود که از آوردن شرح حال خواجهٔ طوسی درمقدمهٔ کتـاب صرف نظر کرد ، و ترجمهٔ احوال او را از مقدمه حذف و به خوانندگان محترم وعده داد که اگر خداوند توفیق دهد آن شرح حال را در دفتر جداگانه‌ای طبع و نشر نماید .

پس از طبع و نشر کتاب اساس‌الاقتباس عده‌ای از دوستان و استادان محترم که به‌این بنده لطف مخصوص داشتند خواستند آنچه‌را که درمقدمة الطبع آن کتاب وعده داده است انجام دهد وشرح حالی را کـه از خواجه فراهم نموده است در دست‌رس طالبان و مشتاقان قرار دهد.

با آنکه به‌طبع ونشر آن‌نهایت علاقه را داشت باا‌ین‌حال مدتی‌درتردید خاطر ودودلی گذرا ید‌واقدام بدان امر را نوعی ازگستاخی‌ودلیری می‌پنداشت و دست زدن بدان‌کار را باانداشتن وسیله جایز نمی‌شمرد ، تا آنکه اشارهٔ بعضی از سروران ومخادیم نگارنده را بر آن امرجازم ساخت ، وخود را برای طبع کتاب مهیا کرد، وبیاری خداوند توانا شروع درمقصود نمود، وبه‌قدر مقدور ودرخور توانائی خویش تا آنجا که مجال وفرصتی بود برای تهیه این کتاب کوشش واهتمام نمود، باشد که اندکی از حالات وآثار آن بزرگ را تقدیم خوانندگان نماید. پس‌اگردرمعرفی این حکیم متکلم ومرد سیاسی علمی ونابغهٔ بی‌نظیرفلکی که به‌حقیقت اورا می‌توان اقلیدس زمان‌وبطلمیوس‌دوران وافلاطون وارسطاطالیس‌دهرخواند قصوری شده باشد، ازنارسائی فهم وناتوانی خامه و قلت سرمایهٔ‌علمی‌است، چه آن‌اندازه که میسور بود در رجوع بمآخذ ومنابعی که در دست‌رس داشت کوتاهی ننمود ومدتی از عمر گرانمایه را دراین راه صرف کرد .

وبرای توضیح واستحضار خاطر خوانندگان محترم از چگونگی تهیه‌و تألیف کتاب حاضر لازم دیدبه‌تذکرات زیر مبادرت ورزد.

۱ـ مطالب این کتاب بیشتر از نوشته‌ها و آثـار خواجهٔ طوسی ویا از گفته‌های معاصرین ویا ازکتابهای تاریخ معتبرو کتب‌رجال‌جمع وفراهم‌گردیده است، وهر کجا بحث وتحقیقی لازم بوده به‌دلائل روشن وشواهدواضح استناد نموده است ، و دربعضی موارد هم ازنظر دست‌نیافتن بمآخذ لازم یافقد دلیل ناگزیر از بحث درآن مطلب خودداری کرده و گذشته است.

۲- شرح حالی که دراول امر برای خواجهٔ طوسی تهیه نموده بود نسبت به آنچه به طبع رسیده ناچیز و مختصر بود و از هفتاد هشتاد صفحه تجاوز نمی‌کرد، واز این جهت درنظر داشت که با آن چند رساله از آثار اورا ضمیمه کرده وشرح حال را به‌عنوان مقدمه درابتدای آن رسائل تصدیر نماید، ولیکن پس از چاپ دوجزو ازآن از نظر اول خود منصرف گردید، وبرآن شد که حتی‌المقدور به‌مآخذ ومنابعی که ازحالات خواجه دردست داشت مراجعه کرده و شرح حال اورا تکمیل کند، به‌این منظور کوشش بسیار کرد و ضمن مطالعه هرجا مطلبی که مربوط به‌حالات و آثار وی یافت به‌آنچه دراول مهیا کرده بود افزود،وبااین‌حال طبع کتاب‌را متوقف ننمود، ودرهرموضع که مطلب‌مناسبی یافت بدان ضمیمه می‌کرد، وبسا اتفاق می‌افتادکه جزوی راکه درزیرچاپ‌بود بازگرفته ودرآن تصرف نموده مطالبی برآن افزاید، از این جهت ترتیبی که در اول امر درنظرگرفته بود قهرا بهم خورده و آن نظم مختل‌گردید، بنابراین اگر تشویشی درترتیب و تنظیم آن ملاحظه نمایند، و پس وپیشی در ذکرمطالب مشاهده‌کنند بدین علت است.

۳- در تهیه وجمع مطالب این کتاب چنانکه درپیش بدان اشاره شد علاوه براستفاده از کتب تاریخ و رجال وکتابهای تذکره که نام هریك درزیر صفحات نگاشته شده ازمؤلفات وآثار خواجه نیز مستفید گردیده و تاجائی که فرصت یافته ازآن آثار بهره‌مند گشته و مطالبی از آنها نقل نموده است ولی ازبعضی کتابها ورسائلی که نسبتش بدان بزرگ محقق نبود مانند رساله سیروسلوك وچندرسالهٔ دیگر که به‌مشرب تعلیمیان ساخته شده و به‌خواجهٔطوسی منسوبست، ازاستفادهٔ ازآن رسائل در این شرح حال مطلقا خودداری نمود و احتراز از نقل‌مطالبی از رسائل مذکور را اولی وانسب دانست،ازآنکه‌انتساب آنها به‌خواجهٔ طوسی مسلم نبود.

۴- دراین کتاب آنچه را از کتب عربی ومآخذ تازی ترجمه و نقل نمود کوشش کرده است که ترجمهٔ آن ازاصل دور نباشد وزیاده ونقصانی در آن راه نیابد مگر درمواضعی که متن عربی مفصل ومطالبی که درآن ذکرشده بود زیاده برمورد حاجت بود که‌دراین صورت رعایت اختصار را به‌نقل همان مورد حاجت اکتفا کرد.

و نیز از مآخذ ومنابع فارسی هم هرچه نقل کرد غالبا عین عبارت کتاب را آورد، جز آن‌جا که‌عبارت کتاب مسجع ومقفی و دراز وطولانی بود که‌آوردن عین عبارت کتاب را خالی از فـائده دید دراین مورد نیز زواید عبارات را انداخته وخلاصه آنرا ذکر و یا نقل به‌معنی نمود.

۵ـ درنقل ازمآخذ فارسی وعربی اکتفا به مطالعهٔ یك‌نسخه ننمود وبرای اطمینان به‌صحت عبارات ومطالب منقوله از تمام نسخه‌های خطی و چاپی که بدانها دست یافت استفاده کرد، ونسخه‌های مختلف را با یکدیگرمقابله نمود، اگر اختلافی در آن نسخ ملاحظه کرد یك‌نسخه را اصل قرارداد واختلاف‌نسخ دیگر را درزیر صفحات آورد.

۶ـ در بحث آراء وعقاید فلسفی و کلامی خواجه ابتدا برای آن فصلی درنظر نگرفته بود ونمی‌خواست دراین بحث وارد شود ازآن روی که‌آراء و عقاید وی درعلوم حکمت و کلام خاصه ریاضی به‌قدری زیاد می‌باشد که بحث در آن‌باب‌خود کتاب جداگانه‌ای‌را درخور است، ودرچندصحیفهٔ مختصر نگنجد. ونیز ذکر آن مباحث وغور درآن مطالب مستلزم مطالعهٔ دقیق و کافی درآثار و تألیفاتش بودکه با ضیق وقت و نبودن فرصت و مجال تهیه‌اش ممکـن نبود. لیکن بنا به تذکر فرزند عزیزم دکتر محسن اطال‌الله بقاءه واسنی قدره کـه به‌مطالعهٔ کتب فلسفی وعلمی میل و رغبت وافر دارد و نبودن فصلی از آراء و عقایدخواجه‌را دراین کتاب نقصی بس‌عظیم‌می‌شمرد به‌اصرار او به‌ایراداین‌فصل پرداخت وبشتاب تمام این‌مبحث راکه‌شامل چند نظر ازآراء و عقاید فلسفی و کلامی او است تهیه و بـرای نمونه ایرادکـرد تابنظر وی این کتاب از این نقص خالی باشد ومنظور او حاصل‌گردد، ولیکن ازآوردن نظریات خواجه در مباحث علوم ریاضی چون فرصت نبود صرف نظرشد.

۷ـ در شرح‌حال معاصران خواجه برای آنکه مجال بسیار نداشت به تحقیق زیاد در احوال‌آنان نپرداخت، وبه جمیع مآخذی‌که ازآنان ذکری شده بود مراجعه‌نکرد، وبه مطالعهٔ چند کتاب که حاضرداشت اکتفانمود، چه‌مراجعهٔ بتمام یا غالب مآخذی‌که ازشخص صاحب ترجمه یاد شده بود هم با ضیق‌وقت ممکن نبود وهم با ذکر جزئیات حال‌آن شخص ترجمهٔ حال طولانی می‌شد و ازمقصود اصلی‌که شرح حال و آثار خواجهٔ طوسی‌است بازمی‌ماند، بنابراین

برای رعایت اختصار از شرح حال مفصل و بسط زیاد در ترجمهٔ حال آنان خودداری کرد، و در حال معاصران بیشتر کسانی را مورد توجه قرارداد که ترجمهٔ حال ایشان کمتر در دسترس خوانندگان محترم می‌باشد. و نیز اغلب مطالبی را اختصاص به ذکر قرارداد که جالب‌تر و برای روشن شدن خصوصیات زندگی صاحب ترجمه مفیدتر دانست.

و چون ذکر حال این جماعت که بیشتر از بزرگان و دانشمندان زمان و اکابر حکماء و مهندسین و شعرا و عرفا و متصوفهٔ آن دوران است و غالباً با خواجهٔ طوسی رابطهٔ نزدیك داشته دانستن احوال آنان را برای روشن شدن عهد خواجهٔ طوسی لازم دانست، ازاین‌روی از دراز شدن این مبحث نیندیشید، و هر کس را که تصور کرد که معاصر خواجه و با او رابطه داشته است نامش را دراین دفتر آورد با این حال نام عده‌ای از بزرگان آن عصر که مناسب بود در جملهٔ معاصرین وی ذکر گردد مانند مولانا جلال‌الدین بلخی و شیخ اجل سعدی شیرازی وسیف‌الدین باخرزی چون دربارهٔ آنها کتاب ومقالهٔ بسیاری نوشته‌شده ازذکر نام آنها خودداری شد و در کتاب برای آنها ترجمهٔ حالی آورده نشد.

۸ــ دربخشی که به آثار و تألیفات خواجه اختصاص داده است چون بعضی ازآن تألیفات نسبتش به‌خواجهٔ طوسی مسلم و بنظر نگارنده تردیدی در اینکه آن اثر ازقلم وی صادرشده نبود، و بیشتر کسانی هم که ذکری از تألیفات او کرده و برای آثار او فهرستی مرتب نموده‌اند آنرا ازجملهٔ مؤلفات وی شمرده‌اند. وبعضی دیگر رساله‌ها وکتبی بود که به خواجه نسبت داده‌شده ولی این نسبت مسلم نبود، بلکه بعضی مورد شك و تردید بود که بعضی ازفهرست‌نویسان به اشتباه به‌او نسبت داده بودند از این نظر آثار و تألیفات وی را به‌دو بخش نمود و بخش اول را به دسته‌ای که تقریباً انتساب آنها به خواجه مسلم بود و بخش دوم را به دسته‌ای که مورد تردیدوشك ویا ازمؤلف دیگر بود و به‌اشتباه به خواجه نسبت داده شده بود اختصاص داد.

۹ــ ابتدا نظر آن بودکه دربارهٔ هریك از تألیفات و آثار وی بحث مفصلی کند و ابواب وفصول ومقدمه وبعضی ازخصوصیات آنرا به شرح و بسط تمام ایراد نماید، ولیکن دراثناء امر متوجه شد که کتاب مفصل و زیاد پرحجم می‌گردد، ازاین جهت از شرح وتوضیح زیادکه در بادی امر درنظرگرفته بود

صرف نظر کرد، و رعایت اختصار را از ذکر بعضی ازمطالب که یادداشت نموده بود خودداری نمود مخصوصاً در کتبی که بچاپ رسیده و نسخهٔ آن در دسترس خوانندگان محترم قراردارد.

۱۰ــ برای تهیهٔ فهرست آثار و تألیفات خواجه ابتدا از نسخی که در کتابخانه‌های عمومی و درنزد اشخاص وجود و بشرف مطالعهٔ آن مشرف گردیده بود استفاده کرد، و پس ازدقت کافی وغور در آن یادداشت هائی ازهریك تهیه نمود. ودرصورتی که به نسخه‌ای از تألیفات وی دست نیافت ناچار از فهرست‌های خطی وچاپی کتابخانه‌ها استفاده کرد. ودراین قسمت آنچه درکتب فهرست ذکر شده بود عین آن یا ترجمهٔ آنرا نقل کرد، بنابراین صحت و سقم آنچه ازکتب فهرست نقل شده به عهدهٔ نگارنده نیست.

۱۱ــ برای شناسانیدن نسخ ازذکر آغازکتاب وگاه ذکرفصول وابواب آن خودداری نکرد، واگرنسخهٔ قدیمی ازآن درکتابخانه‌ای دیده ویا درجائی سراغ داشت بدان اشاره کرد، ومحل آنرا نشان داد وشمارهٔ ثبت کتاب را برای تسهیل مراجعهٔ بدان ضبط نمود .

وهمچنین شروح مهمهٔ هرکتاب و رساله ازآثار خواجه ، ونیز حواشی مشهورآنرا یادکرد، ولیکن چون دراین باره استقصاءکامل ننموده ممکن است شروح وحواشی بعضی ازتألیفاتش ازقلم‌افتاده وذکری ازآن نشده باشد .

ونیز نسخ‌قدیمی‌وممتاز ویا نسخهٔ‌کمیابی‌ازهریك ازرسائل وکتب‌خواجه وحواشی وشروح آنها که درکتابخانه‌ها ونزد اشخاصی دیده بود وسال تحریر نسخه‌را درصورت داشتن‌تاریخ با نشان‌محل آنرا نگاشت، ونیزاگرآن‌نسخه‌ای درایران یا درممالك دیگر به‌چاپ رسیده بود ازاشارت بدان خودداری‌نکرد.

۱۲ــ در نسخه‌های خطی هرگاه در میان نسخ متعدد آن درآغاز و مقدمه اختلافی یافت مورد اختلاف را ذکرنمود، ونیز اگررساله وکتابی به دو یاسه نام خوانده شده بود تمام اسامی آنرا ذکروکوشش‌نمودکه یك کتاب به‌اسامی مختلف تکرارنشود.

۱۳ــ درچاپ‌کتاب سعی شدکه مآخذ و منابعی که ازآن استفاده نموده ومطلب یا عبارتی را ازکتابی نقل کرده است درزیرصفحات به‌آن مآخذ اشاره نماید. و صفحهٔ کتاب چاپی و محل چاپ‌آن را نشان دهد و جا و محل نسخهٔ

خطی را نیزمعین نماید، به این جهت خودرا از ذکر فهرست جداگانه برای مآخذ کتاب بی نیاز دید وبهمان یادکردن اسم مأخذ درزیرصفحات کتاب اکتفا نمود.

۱۴ـ ابتدا درنظر داشت که در چاپ دوم کتاب نظم و ترتیب دیگری بدان دهد وآن را مبوب سازد وتاجائی که میسر است خطاهای خود راکه در چاپ اول روی داده بود اصلاح نماید لیکن ناتوانی و ناسازگاری مزاج و ضعف باصره مانع این امر شد ونتوانست بهاندیشه خود جامهٔ عمل پوشاند و بآنکار دست زند، ناچار ازآن امر صرف‌نظر کرد وبه‌مراجعهٔ قسمتی ازمآخذ و منابع سابق و استفاده از منابع تازه‌ای که بدست آورد بسنده کرد. و بعضی اشتباهات وخطاهای خودرا ضمن مرور به مآخذ گذشته اصلاح نمود.

علاوه دراین چاپ درقسمت آثار خواجه چند اثر کوتاه ومختصر عربی اورا بشرح زیر: رساله درتحقیق ضرورت موت. رساله درعقاید. رسالهٔ جبر واختیار بعربی. رسالهٔ اثبات وحدةالله. رسالهٔ ربطالقدیم بالحادث. رسالهٔ نصیریه. جواب اسئلهٔ شمس‌الدین کیشی و رسالهٔ اثبات جوهر مفارق بتمامی ایرادکرد امید است خوانندگان محترم ازمطالعهٔ این رساله‌ها منتفع گردند.

۱۵ـ دراین‌چاپ از مقالات و پژوهش‌های دانشمندان و محققان غرب دربارهٔ احوال خواجه وآثار وی نیز استفاده‌کرد.

این مقالات را فرزند اعز دکتر محسن ایده الله تعالی از کتاب ها و مجلات انگلیسی و آلمانی و فرانسه و روسی و ایطالیائی جمع و فراهم کرده به طهران فرستاده بود که ازآنها درموضع خود بهره برد وبدان مقالات اشاره کرد وچند مقالهٔ کوتاه ومختصر را بتمامی با فهرستی از مقالات دیگر درآخر کتاب برای استفادهٔ مطالعه‌کنندگان محترم کتاب افزود شاید نافع باشد.

***

باآنکه کوشش بسیار در فراهم آوردن مطالب این کتاب نمود و رنج فراوان درجمع آن‌تحمل کرد، بااین‌حال تنظیم و ترتیب آن طبق دلخواه صورت نگرفت ومسلماً ازعیب ونارسائی واشتباه خالی نیست لیکن باتمام نواقصی که درآنست امید می‌دارد که برای کسانی که بعد ازاین درصدد تحقیق و تتبع در

احوال و آثار این نابغهٔ عظیم‌الشأن شرق برآیند راهنمای خوبی بوده و مفید باشد.

درخاتمه ازمکارم اخلاق ارباب فضل ودانش واصحاب هنرو بینش‌متوقع است که چون این کتاب بشرف مطالعهٔ آنان مشرف شود اگر در عبارات آن پریشانی ونشویشی بینند، ویا به‌طغیان‌خامه وهفوات خاطری برخورند، ویا در ترجمه ونقل‌عبارتی ازتازی به‌پارسی‌نادرستی مشاهده کنند، ویاتکرار بی‌موردی ازنظر بگذرانند، ویا اضافه ونقصانی درمطالب آن بنگرند، ویا مطالبی را نه در موضع و جای خود ملاحظه کنند ، و بالاخره هرخطا و لغزشی که بنظر تیزبین دریابند نگارندهٔ خاطی را تنبیه نموده ، و ارشاد فرمایند وموارد زلت ولغزش را اصلاح فرموده واین بنده بیاگاهانند تا از ارشاد و راهنمائی بی دریغ آنان بهره‌مندگردد، وبرخطا باقی نماند. چه نگارنده به عجز و قصور خود معترف وبه اثر خام وناچیز خویش واقف است وچنانچه خوانندگان محترم درمطالب این کتاب بعین‌الرضا ننگرند وبه عیب‌جوئی پردازند او را نتیجه وحاصلی از رنج بردن و زحمت کشیدن در جمع آوری این کتاب جز تشویر و خجلت نخواهد بود.

درپایان این مقدمه ازلطف ومساعدت‌گرانبهای دانشمندان و افاضلی که این بنده‌را درجمع‌وفراهم کردن این کتاب کمک کرده، وبه‌امانت‌دادن نسخه‌های نفیس خود براین حقیر منت نهاده‌اند صمیمانه سپاس گزارم.

طهران ــ اول آبان‌ماه ۱۳۵۴ شمسی

محمدتقی مدرس رضوی

I

كتاب تحرير اصول لاوقليدس

من تاليف خوجه نصير الدين الطوسي

EVCLIDIS ELEMENTORVM GEOMETRICORVM

Libri Tredecim.

EX TRADITIONE DOCTISSIMI NASIRIDINI TVSINI.

Nunc primum Arabice impressi.

ROMAE

In Typographia Medicea.

M.D.XCIV.

Cum licentia Superiorum.

عنوان کتاب تحریر اقلیدس که در تاریخ

وبه نثق ونستعين

وبعد فان العلوم الرياضية التي هي واسطة عقد الحكمة النظرية تنقسم الي اربعة اقسام الهندسة والارثماطيقي والموسيقي والمجسطي وهو غايتها وكان كتاب الاصول الذي يقال له الاستقس لتحليل ساير العلوم الرياضية اليه في سالف الايام مرتبا علي خمس عشرة مقالة فمال بعض ملوك اليونان الي حله فاستعصي عليه فاخذ يتبسم اخبار الكتاب من كل وارد من اهل العلم عليه فاشار بعضهم الي رجل في بلد الصور [illegible] له اقليدس انه مبرز في علمي الهندسة والحساب فطلبه الملك وامره بتهذيب الكتاب وترتيبه فهذبه ورتبه علي ثلث عشر مقالة واشتهر الكتاب باسمه وحذف المقالتين الاخيرتين لان مسايلهما كانت من المقدمات التي يتوقف عليها براهين نسب المجسمات المذكورة في المقالة الثالثة عشر وكيفية رسم الاشكال المذكورة فيها بعضها في بعض وكانت كلها تستبين منها ومن غيرها ومن المقالات المتقدمة عليها وكان الكتاب موضوعا لان يجمع فيه الاصول دون الفروع الا بقدر ما تتناسبه ولذلك عدت قضايا لم تتبين الا في هذا العلم من الاصول الموضوعة لما كانت ظاهرة البيان من مسايل الكتاب ثم نشا بعد زمان بعسقلان رجل يقال له انسقلاوس برز في العلوم الرياضية والحق المقالتين بالكتاب بعد تهذيبهما فصار الكتاب بهما خمس عشرة مقالة ثم نقل الي العربية مرتبا علي خمس عشرة مقالة واشتهر من النسخ المنقولة نسختان بين علما هذه الصناعة احديهما هي التي اصلحها ثابت بن قره الحراني والاخري هي التي نقلها واصلحها حجاج بن مطر ثم اخذ في تهذيب الكتاب جماعة كثيرة من المتاخرين طلبا للايجاز والايضاح فحذف بعضهم دعاوي اشكال الكتاب واكتفي بالمثال وبعضهم حذف بعض مسايله استغناء عنه بما يلزم من باقي الكتاب وبعضهم جمع اشكالا عدة في شكل واحد وبعضهم استخرج من القوة الي الفعل بعض ما اهمله اقليدس

صفحهٔ اول كتاب تحرير اقليدس چاپ رم

[illegible] مما يتوقف عليه براهين تلك الاشكال الكتاب [illegible] [illegible]
[illegible] حذفه ومراعاة الطريقة في هذا الكتاب [illegible] [illegible]
الي عدد الاشكال المتقدمة مما يتوقف عليه براهين الاشكال المتاخرة
بالرقوم من حروف [illegible] [illegible] في متن الكتاب و[illegible]
كتبها علي الحواشي وفي اثناء السطور فلما تداولته الايدي [illegible] الحروف
التي كانت في المتن وتركت التي كانت علي الحواشي وفي اثناء السطور وكان
الكتاب من الكتب المحتاجة الي التفسير والايضاح ليسهل بذلك علي
الطلبة الانتفاع به ثم اني لما تاملت فيما ذكرته قوي عزمي علي ان ارتب
الكتاب علي ثلث عشرة مقالة كما فعله اقليدس واسلك فيه طريقة
جامعة بين المتن والشرح واستخرج جميع ما هو بالقوة الي الفعل مما يتوقف
عليه براهين اشكاله وافصل مقدماتها بعضها عن البعض علي ترتيب
صناعي وانبه علي اختلاف وقوع كل شكل له اختلاف وقوع وعلي
الاستبانة ان كانت وامزجها مسايل المقالتين الاخرتين بالاشارة اليها
واحيل علي كل شكل يقع مقدمة لبراهين بعض اشكال الكتاب
[illegible] لا بالرقوم واذكر عدده فقط ان كانت المقدمة والنتيجة من مقالة
واحدة وعدد المقالة مع ذلك ان كانتا من مقالتين واكرر شكلا واحدا
مرارا كثيرة في مسئلة واحدة اذا وقع الاحتياج اليه ليكون الكتاب
بذلك كاملا في نصابه وجامعا لمقاصد طلابه واسئل الله تعالى في جميع ذلك
العصمة عن الغواية في الرواية والصون عن طغيان العلم في الكتابة انه
[illegible] كل ذلك قدير وبالاجابة جدير وها انا شرعت فيما حكيته

[illegible]

لكل علم موضوع ومباد ومسايل وموضوع كل علم ما يبحث فيه عن
[illegible] الذاتية وهي المحمولات التي يلحقه الاشياء لذاته او لجزوه او لما
يساويه من المحمولات الخارجة عنه والمبادي اما حدود موضوعاته او قضايا
[illegible] مقدمات براهين مسايله اما مبينة في ذلك العلم من غير ان يستلزم الدور
او في علم اخر ويقدم في اوايل الكتب مجردة عن البراهين وقد يتقدم
[illegible] الاعلي انها من براهين ذلك العلم ويسمي مصادرات واصولا موضوعة
واما مبينة بذواتها ويسمي علوما متعارفة والمسايل هي قضايا يبرهن
[illegible] علي اثبات محمولاتها لموضوعاتها او سلبها عنها ۞ وموضوع هذا العلم
الكم المتصل والمنفصل من حيث يعرض لجزئياتهما بعضها الي بعض نسب
[illegible] ۞ واما الحدود ۞ النقطة شي ما ذو وضع لا ينقسم في الخارج
[illegible] بالوضع كون الشي قابلا للاشارة الحسية ۞ والخط [illegible] له

در این جدول اغلاطی که در چاپ کتاب پیدا شده ذکر نگردیده و تنها وجه درست و صحیح آن آورده شده است

صفحه	سطر	اصلاح شده
بیست‌ودو	۱۰	بنده را
۴	۲۴	انظرمجلة
۱۲	۸	شرح اشارات
۲۳	۲۲	و دواتدار
۲۴	۲۱	واو اموال
۲۹	۱۰	خیولنا
۳۲	۲۰	مصدر، واللت القدوم
۳۳	۱۳	من العذاب مدا
۳۴	۱۲	وسألناه
۳۶	۱۴	مااخبرهم
۴۷	۸	سینگ
۵۱	سطر آخر حاشیه	(زایداست)
۵۲	سطر آخر	(منقول از شمارهٔ ۷ سال ۱۲۸۱ روزنامهٔ علمیهٔ ایران)
۵۴	۳	Turguet
۵۴	۱۲	النصیری
۵۸	۱۹	وبغداد سفر نموده
۵۸	۲۴	افزوده‌شود(الحوادث الجامعه ص ۳۵
۶۴	۱۱	سنة كذافا بدل
۷۲	۱۱	حمادی‌را
۷۲	۲۳	شمارهٔ ۳۹۲۳
۸۰	۱۵	قبل لقائه
۸۰	۱۶	بخدمته
۸۶	۱۷	«قبل لهلاکو
۸۸	۱۹	حجةالفرقة
۹۶	۲۳	فضله باشد۱
۱۱۵	۱	وعلم انفعالی
۱۱۹	۱۳	من الحركة والسكون
۱۲۲	۵	که نظر اگر
۱۳۷	۴	لهیبته
۱۳۹	۱۲	قاضی منهاج
۱۵۰	۶	علی طبری
۱۵۴	۱۲	النیسابوری
۱۵۴	۲۲	ص ۲۱
۱۵۷	۸	و پسرش را یادکرده

صفحه	سطر	اصلاح شده
۱۶۱	۲۱	و فرائدالسمطین
۱۶۲	۴	فوائدخویش
۱۶۲	۵	معین الدین مصری
۱۶۷	۱۰	وجواب مسئلة
۱۶۸	۲	فی‌طبقات الاطباء
۱۷۵	۱	بیان اثبات صانع
۱۷۸	۱۶	فی‌طبقات الاطباء
۱۸۱	۱۴	درآخرسطر افزوده شود (بعضی مولد اورا درسال ۵۷۴ دانسته‌اند)
۱۹۰	۲۱	بضم خاء معجمه
۱۹۲	۱۲	درآخر سطر اضافه شود (وابن‌جوزی‌درمرآت‌الزمان‌وفاتش را بسال ۶۵۳ نوشته است)
۱۹۲	۲۰	وابن تغری بردی
۱۹۸	۸	محمدبن اسحاق
۱۹۹	۱۱	مستندات حکم‌الفصوص»
۲۰۰	۸	افادات او
۲۰۲	۱۷	قبله اهل عراق
۲۰۶	۱۶	درمجلة «رسالةالاسلام»
۲۱۱	۸	سعدالدین‌حمویه،
۲۲۳	۱۸	موفق‌الدولة
۱۳۱	۱۶	نصرالله‌الاخلاطی
۲۳۶	۲۳	اربع‌مقالات واکر
۲۳۷	۳	غریغوریوس
۲۵۰	۱۳	واونزدتتار
۲۵۷	۱۵	۱ـ به‌تذکرةالحفاظ
۲۶۲	۴	به‌ابن‌کمونه
۲۶۴	۱۸	هدیةالعارفین
۲۶۷	۲۱	و در فرائدالسمطین
۲۷۵	۱۰	طبقات‌الشافعیةالکبری
۲۷۶	۵	که‌علامةخفری
۲۷۶	۲۰	عباس‌عزاوی
۲۷۸	۴-۵	و ذولسانین بوده و بدو زبان عربی و فارسی شعر می‌گفته و با خواجة طوسی در مراغه ملاقات کرده و به قصاید چندی اورا
۲۸۴	۲	الطیف
۲۹۱	۱۷	است[۲]، واین قول در
۲۹۱	۱۸ـ۱۹	از سعدی تاجامی
۳۰۲	۱۱	عمادالدین
۳۱۳	۱۷	وآنهارا به‌دین
۳۱۶	۲	وعبارات نائقش
۳۲۲	۶	وبه‌زیارتش
۳۲۴	۶	ابن‌الفوطی گویدابوالخیر
۳۲۷	۱۹	برباب‌الازج
۳۳۹	۲	یاتحریراصول
۳۴۰	۱۷	وابسقلاوس
۳۴۴	۲۲	اکتفاء القنوع
۳۴۷	۱۱	محمد سیواسی
۳۵۴	۲۲	نسخة شمارة ۶۹۷
۳۵۸	۲۱	Aristarchos
۳۵۸	۲۴	Hypsiclès
۲۶۳	۱۱	هوابداً خفی‌عنهم
۳۶۳	۱۲	درکتابخانة مدرسة سپهسالار
۳۶۳	۱۸	۱۸ـالاسطوانه
۳۶۶	۱۷	کتاب‌القطاع
۳۷۴	۱۰ـ۱۱	وماختاره مولانافی‌ذالک
۳۸۳	۱۴	له مسائل حسابیة
۳۸۳	۱۶	فکتبت

صفحه	سطر	اصلاح شده
٣٨٣	٢١	fel'd
٣٩۶	۶	سازگار نیست مگر
٣٩٩	۵	قدتم الکتاب
۴٠٢	۵	فی خلق الارض
۴٠۵	١۴	(١۴۴) زائد است
۴٠۵	١۵	است نسخهٔ آن
۴٠٧	٣	«اقطن ریطا»
۴٠٧	٩	(همزه) غلط
۴١٩	١٠	بوده است که
۴١٩	١٣	بفارسی نوشته است
۴٢٩	٢	«متوفی ٩٩٧»
۴٣٣	۵	(ص١۴٢) زائد است
۴٣۴	١١	که تاریخ تحریر آن ٩۵٢ است. بعد عبارت زیر افزوده شود (ودرآخر آن نوشته شده : نقل من نسخة کانت بخط العلامة الطوسی)
۴٣٧	١٣	قواعد العقاید
۴۴٩	٨	لاسیما المنطقیه
۴۵٠	١٠	خود گردانید
۴۵۵	١٣	برهان پوری به
۴۶٠	١٨	در کتابخانهٔ دانشگاه
۴۶٢	٢٣	ج ۴ ص ۵۵٠
۴۶٧	۶	« مجموعهٔ شمارهٔ ۶١١» زائد است و باید حذف شود
۴۶٩	١٩	من شارکتهم
۴٧٣	١٧	عرضت لی
۴٧٣	١٩	والریاسة الانسیة
۴٧۴	١٨-١٩	[مطالبه کماشاه
۴٧۴	٢٣	گرفته شد
۴٧۵	۵	والله تعالی یدیم ایامه
۴٧۶	١٧	والاستار ص٣٣۵
۴٧٨	۵	المقربین من جملة
۴٧٨	٢٠	نعمة منه
۴٨١	١٠	جعلتها وسیلة
۴٨٢	۴	غیر ذاته
۴٨٢	١۴	وهی اماصورة
۴٨٢	١۴	اضافیة بینهما
۴٨٣	١	ان لم یقتضیها[1]
۴٨٣	٢	ان اقتضتها هی
۴٨٣	۶	المکارم العمیمة
۴٨٣	٨	تصریحا و قولـه عزشانه واسئلوا اهل الذکر بعث
۴٩٢	٧	والیه الرجعی
۴٩٣	١١	فان سنح له علیه
۴٩۴	١۶	کیفیة من کیفیاته
۴٩٩	١٣	که موجبه برموضوع
۴٩٩	١٨	۵ــ بخلاف ره
۵١۵	١٧	نامهٔ اول اسئلة
۵١٩	٧	خصوصا عروض
۵٢٢	۶	الرأی العالی
۵٢۴	١۶	وقف الداعی المخلص
۵٣٧	١٩	سارتن گوید
۵٣٩	١	العلامة السعید
۵۴۵	٢	ماتقرر عندی
۵۵٨	١٢	محتشم قهستان
۵۵٩	٩	برآن بگذرد
۵۵٩	١٢	دروقت محاورت

صفحه	سطر	اصلاح شده
۵۶۰	۱	اقتناء
۵۶۰	۱۵	و تعالی جده
۵۷۱	۶	نسخهٔ آن در
۵۷۳	۱۲	بحبوحة الجنان
۵۸۰	۱۴	عین القضاة
۵۸۹	۸	سورة اخلاص والفلق
۵۹۰	۱۳	درحاشیهٔ شرح هدایهٔ
۵۹۶	۶	نسبت داده نشده
۵۹۷	۱۴	تمام سطر (۱۸۴- رساله..) زاید است
۶۱۱	۱۱	بار دوم
۶۱۴	۱۶	۲ ـ کافی عدد ۲ زائداست
۶۱۶	۹	نسبت داده شده است:
۶۵۸	۱۰	بدران مصری
۶۶۰	۱۲	قوام الدین
۶۶۱	۲۱	احمدبن زین العابدین
۶۶۱	۲۶	عثمان صوفی
۶۷۰	۸	(بابـ ـبیگ)
۶۷۱	۱۰	شهاب الدین غوری
۶۷۴	۱۰	علم الدین قیصر
۶۷۶	۱۲	فاضل رومی ـ قاضی زاده رومی
۶۸۱	۹	محمدبن عمر بدخشانی
۶۸۱	۲۱-۲۲	علی حمدانی ومحمدحمدانی
۶۸۳	۴	معن بن زائده
۶۸۳	۱۱	اثیرالدین ابهری
۶۸۵	۹	نصیرالدین زوزنی
۶۹۴	۷	ملوذیه
۷۰۰	۱۲	اسرارالحکم
۷۰۳	۲۸	معرفة مساحة الاشکال
۷۰۴	۲۹	ترجمه ظاهرات الفلك
۷۰۵	۱۲	التسهیل
۷۰۵	۲۲	تعلیق بر فرائض
۷۰۶	۴	شرح تجرید
۷۰۹	۳	ومعلولات مترتبة
۷۱۰	۲۳	رساله درشرح قول پیغمبر(ع) (انالله خلق آدم علی صورته)
۷۱۰	۲۴	الناس نیام ..)
۷۱۱	۱۵	زبدة الطبیة
۷۱۷	۱۰	فوائد بهائیه
۷۱۸	۲۵	کیفیة الحکم
۷۱۹	۸	فلاسفة العرب

خواجه نصیرالدین طوسی

محمد بن‌محمدبن‌الحسن الطوسی‌مکنی به‌ابوجعفرو ملقب به‌نصیرالدین ومشهور به‌محقق‌طوسی یاخواجه‌طوسی که اورابه‌القاب استاد البشروعقل‌حادی عشر و معلم ثالث نیزخوانده‌اند. تولدش مقارن طلوع آفتاب‌روزشنبه یازدهم جمادی الاولی[1] سال‌پانصد و نودوهفت هجری قمری مطابق‌با فوریهٔ سال ۱۲۰۱ میلادی درمشهدطوس اتفاق افتاده است.

در اسم ولقب و کنیه ونام پدرش‌هیچ اختلافی نیست و به‌اتفاق مورخین اسمش محمد ونام پدرش نیزمحمد ونام جدش حسن‌است واگردربعضی‌موارد اورا محمد بن‌حسن نوشته ونام پدرش را حسن گفته‌اند مسلماً اشتباه و بی‌شك‌و تردید نام‌پدرش که محمد بوده ازقلم‌افتاده و تساهلانسبت به‌جد داده شده‌است. وخواجه‌خود دربسیاری ازمؤلفاتش‌نام خود وپدرش‌را چنان که ذکرشد(محمد ابن محمد)آورده است[2].

۱ـ در کتاب مطلع الشمس تولد خواجه روز سه شنبه ۱۵ جمادی الاولی نوشته شده‌وآن مسلما غلط است ودرکتاب محبوب القلوب‌نیز ۱۵ جمادی است

۲ـ درتمام مآخذی که شرح‌حالی ازخواجه طوسی‌آمده و به‌نظررسیدازجداعلای

←

درمولد ومنشاء وی نیزاختلافی نیست وعموم مورخین مولدو منشاء او را طوس نوشته‌اند. وخواجه درمؤلفاتش همه‌جاخود را طوسی‌خوانده، چنان که درمقدمهٔ زیج ایلخانی گوید: «من بنده کمترین نصیر راکه ازطوسم» با این حال عده‌ای ازمورخان از جمله حمدالله مستوفی درتاریخ گزیده گوید که: اصل وی از ساوه بوده و اجداد او به طوس رفته متوطن گردیده‌اند و خواجه در آنجا متولدشده وبه‌طوسی‌شهرت یافته است[1].

پدرخواجه محمد بن‌الحسن‌ازفقهاء امامیه ومحدثین‌طوس‌بوده وخواجه درحجر تربیت چنین پدری دانشمند پرورش‌یافته است .

خواجه در همان آغاز کودکی قرآن مجید راآموخت وعلوم ادب را

→

وی (جد پدرش) اسمی برده نشده وتنها به‌ذکر نام ونام پدر وجدش (محمدبن‌محمدبن الحسن) اکتفا شده است ولیکن صدرالدین ابراهیم حمویهٔ جوینی کـه در چند موضع کتاب فرائد السمطین ازخواجه یادکرده دریك موضع اورا (محمد بن محمدبن الحسن ابن‌ابی‌بکر) خوانده وجداعلای اورا به نام ابی بکر ذکر نموده است (فرائدالسمطین نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مرکـزی دانشگاه)ومحل دیگردرنسخه‌ای ازنسخ تحریرمجسطی مضبوط درکتابخانهٔ ملی برلین‌است که ازجد اعلای وی اسم برده شده ودرفهرست‌نسخ خطی در توصیف آن ازمقدمهٔ نسخه نام ونسب محرر چنین ذکرشده (محمدبن محمدبن الحسن بن‌ابی بکرالطوسی) وجد پدرش به‌نام ابی بکریادگردیده ولیکن درنسخ‌دیگری ازاین کتاب که بیش ازده‌نسخه‌آن‌بنظررسید نام ابی‌بکر نیست (ر.ك به‌فهرست نسخ خطی برلین ج ۵ ص ۱۴۳ شماره ۵۶۵۵)

۱ـ آنچه فاضل معاصر دکتر یحیی الخشاب در مقدمهٔ کتاب آداب المتعلمین طوسی گوید «طوسی در جهرود قم متولد شد» ناشی ازاشتباهست و مورخین وکسانی که‌شرح حال طوسی‌را نوشته‌اند همه تولد او را در طوس دانسته وگفته‌اند اصل وی‌از جهرودبوده.

(انظرمجلد معهد المخطوطات العربیة المجلد الثالث الجزوالثانی‌ص۲۶۷)

باقسامها ازنحو وصرف واشتقاق ومبانی علل ولغت را فراگرفت واحادیث نبوی واخبار وآثار بزرگان دین را بیاموخت ودرنزد پدربزرگوارخویش به تحصیل علم فقه واصول، واخذ حدیث پرداخت. وبه گفتهٔ بعضی نزد خال خود مقدمات منطق وحکمت را یادگرفته برحقایق علوم طبیعی والهی واقف گشت.

درخلال این احوال علوم ریاضیه را ازحساب وهندسه وجبر وموسیقی با دقت تمام تحصیل کرد وسپس درابتدای جوانی برای تکمیل معلومات خویش از مسقط الرأس خود مشهد طوس به نیشابوررفت.

شهرنیشابورکه یکی ازچهارشهربزرگ خراسان وسالها پایتخت طاهریان وديگر پادشاهان بود ، مدت چند قرن یکی از مراکزمهم علمی ممالك اسلامی محسوب می‌شد وبا آنکه درحملهٔ طایفه غز خرابی بسیاربدان راه یافته وبیشتر ازمدارس ومساجد آن در آن واقعه ویران و کتابخانه‌های مهم آن به یغما رفته قسمتی هم طعمهٔ حریق گردیده وبسیاری ازدانشمندان متوطن آنجا در آن فتنه کشته ویا جلاءِ وطن اختیار کرده بودند ، معهذا تا حملهٔ مغول اهمیت علمی خویش راز دست نداده و دراین تاریخ باز مجمع علماءِ و فقهاء و روات حدیث وحکما و اطبا بود .

خواجه دراین شهر مدتی بماند، واز محضربسیاری ازدانشمندان استفاده نمود وازرشحات فضائل هریك اغتراف کرد تا دراقسام علوم انگشت نما گشت وسرآمد اقران خودگردید .

اساتید خواجه

خواجه درخدمت عدهٔ بسیاری ازفقها وحکمای زمان خودتلمذ کرده است. ازجمله استادان وی یکی فریدالدین داماد نیشابوریست که ازحکمای آن عصر و

از شاگردان صدرالدین علی‌بن ناصر سرخسی[۱] است و صدرالدین از شاگردان افضل‌الدین غیلانی، واوشاگرد ابوالعباس‌لوکری صاحب کتاب بیان‌الحق‌است که دربارهٔ وی گفته‌اند «انتشارعلوم حکمت‌درخراسان ازوشد» وابوالعباس از شاگردان بهمنیار، وبهمنیار شاگردحجة الحق ابوعلی سیناست.

خواجه اشارات شیخ را در محضر فریدالدین داماد خوانده و علوم حکمیه را درنزدهموتکمیل کرده است. بنابراین خواجه به پنج واسطه شاگرد ابن سیناست .

دیگرازاساتید وی قطب الدین مصریست که او نیزازبزرگترین‌شاگردان امام فخر رازیست وقطب الدین درنیشابور توطن داشته وخواجه ظاهراً قانون بوعلی‌را نزد وی آموخته است .

دیگراز اساتید وی کمال الدین‌بن یونس‌موصلی است که دراکثر علوم مخصوصاً ریاضی سرآمد اقران خویش بوده‌است.

دیگرازاساتید اومعین الدین سالم‌بن بدران مصری‌است . وی ازبزرگان علماءامامیه بوده، وازاجازه‌ای که به‌خواجه‌داده‌معلوم‌می‌گردد که خواجه قسمتی ازکتاب غنیة‌النزوع ابن زهره راکه درفقه‌است نزد وی‌تحصیل کرده و درسال ۶۱۹ از وی مجاز گردیده است و این اجازه در پشت همان کتاب غنیه که خواجه خوانده است هنوز باقی است و صورت این اجازه در کتاب اجازات بحارالانوار مجلسی وسایرکتب دیگر نیز مسطوراست.

دیگر ازاساتید وی شیخ‌ابوالسعادات اصفهانیست که خواجه طوسی در مدرس وی حاضرمی‌شده وبساسیدعلی‌بن‌طاوس حسینی وشیخ میثم بحرانی‌در

۱ــ صدرالدین علی‌بن‌ناصر سرخسی نیشابوری معاصرامام فخررازیست. نامه‌ای ازفخرالدین‌رازی باین‌صدرالدین درصفحه ۷۳ فهرست کتابخانهٔ‌دانشگاه‌تهران‌ج۳ نسبت داده شده است .

محضروی شریك درس بوده‌اند.

بعضی هم نوشته‌اند که خواجه درنزدابن میثم فقه تحصیل می کرده وابن میثم درخدمت خواجه حکمت می آموخته است .

واز مشایخ روایت خواجه شیخ برهان الدین محمد بن محمد بن علی قزوینی را شمرده‌اند که اوساکن شهرری، ومردی ثقه وفاضل بوده و از شیخ منتجب الدین قمی صاحب فهرست اجازه روایت داشته است .

ودر کتاب درة الاخبار، «سراج الدین قمری» نیزازاساتید خواجه‌شمرده شده که دیگران ذکری ازاونکرده‌اند وصحت اومعلوم نیست .

رفتن خواجه به‌قلاع اسماعیلیه

درهمان‌ایام که خواجه درنیشابور به‌تکمیل تحصیلات‌خویش‌مشغول‌بود خاك‌خراسان‌موردهجوم‌لشکریان‌چنگیزی‌وطایفهٔ مغول‌واقع گردید وپس‌ازفرار سلطان محمد خوارزمشاه از برابرمغولان پایداری خراسانیان در برابر آن سیل مهیب چندان دوامی نیافته به زودی به‌پایان رسید وشهرهای بزرگ یکی‌پس از دیگری‌به‌تصرف لشکر تتار در آمده باخاك یکسان گردید ؛ ومساجد ومعابدآن ویران گشت وازعمارات آن چیزی برجای نمانده به‌صورت تل خاکی درآمد.

مردمی که درآن آبادی‌ها زندگی می کردند همگی از بزرگ و کوچك عرضهٔ تیغ بی‌دریغ آن‌جماعت‌گردیده بکلی نیست‌ونابودشدند. بدین‌سبب‌رعب وترس‌بردورونزدیك استیلا یافت ومردم چون خود را درمعرض خطرمی‌دیدند درجستجوی مأمن و پناهگاهی برآمدند . کسانی که توانستند با زن و فرزند و خویش و تبار رخت از آن ورطه بیرون کشیده به شهرهای دور رفتند تا از تعرض‌لشکرمغول مصون‌مانند. وجماعتی که‌تمکن‌رفتن به‌جای‌دیگررا نداشتند

بعضی به‌قلعه‌های مستحکم پناهنده‌شده، و برخی دیگردر بیابانها بسربرده مترصد بلا بودند تا کی مرگ آنها را دریابد وازاین اضطراب وتشویش خلاص‌شوند. با چنین اضطراب وتشویشی کــه درمردم پدید شده بود دیگر کسی را قدرت مقاومت درمقابل آن جماعت نمانده وجزقلاع اسماعیلیه‌که دربرابر تتارسخت ایستادگی کرده وفدائیان آنها درمقابل دشمن‌دلیری ورشادت بی‌مانندی ازخود بروزمی‌دادند وچندین سال به‌واسطه‌استحکام قلاع تسلیم‌مغول نشدند،بقیه قلاع وشهرهای خراسان همگی به تصرف آن جماعت درآمد .

خواجه دراین انقلابات که بواسطه هجوم‌مغول‌سراسر خراسان و عراق را فراگرفته‌بود حیرت‌زده وسرگردان به‌اطراف‌بلادمی‌گشت ومأمنی‌می‌جست.

درآن‌وقت ازجانب‌علاءالدین‌محمد پادشاه‌اسماعیلیه، رئیس‌ناصرالدین عبد الرحیم بن‌ابی منصور محتشم قهستان در قلاع اسماعیلیه کــه در خراسان بود فرمانفرمائی داشت، واین ناصر الدین از افاضل زمان و اسخیاءِ دوران به شمارمی‌رفت وبه‌فضلا وعلماء توجهی خاص‌داشت. نام‌خواجه وآوازهٔ فضل و دانش وتبحراورا درعلوم شنیده‌طالب‌ملاقات وی‌گردید واورا به‌قهستان‌دعوت کرد . خواجه هم‌که ازفتنه وآشوب خراسان دربیم بود وقلاع آنها را ایمن ترین نقاط می‌دید دعوت او را پذیرفته ، به قهستان رفت . ناصرالدین محتشم مقدم او را غنیمت شمرده براحترام و اکرام او بیفزود و در رعایت خاطر او بی‌نهایت بکوشید واز محضر اوپیوسته استفادت می‌کرد .

درهمین اوقاتست که خواجه بنا به خواهش ناصرالدین محتشم‌کتاب الطهارة ابوعلی مسکویهٔ رازی[1] را مختصر و به فارسی ترجمه کرده برآن نیز

۱ــ ابوعلی‌احمدبن‌محمدبن‌یعقوب‌الخازن مشهور به‌مسکویه اصلاایرانی ومذهب زردشت داشته وبعد مسلمان شده‌است. وی ازحکما و فلاسفه ودارای تألیفات وتصنیفات مهمی است که ازجمله‌آنها کتاب فوز الاکبر و فوزالاصغر وتاریخ تجارب الامم وغیره است؛ ودر صفرسال ۴۲۱ درگذشته است.

مطالبی افزود و آنرا اخلاق ناصری به اسم ناصرالدین نامید. تاریخ تألیف این کتاب درحدود سال ۶۳۰ تا ۶۳۲ بوده است[۱].

ولی از زایجهٔ طالعی که خواجه برای کیخسرو پسرعلاء الدین محمد و برادر رکن الدین خورشاه اسماعیلی درلمسر کشیده وتاریخ آن نهم رجب ۶۳۲ می‌باشد[۲] گمان می‌رود که خواجه در همین اوقات به‌خدمت علاء الدین پیوسته است.

تاریخی که خواجه نزدناصرالدین محتشم‌به‌قلاع قهستان رفته به درستی معلوم‌نیست؛ ولیکن مسلم است که پس ازهجوم مغول به‌خراسان، وبعد ازسال ۶۱۹ می‌باشد که از استاد خود سالم بن بدران مجاز گردیده است و اگر به دعوت ناصرالدین بدانجا رفته باید پس از تاریخ ۶۲۴ که ابتدای فرمانفرمائی ناصرالدین درقهستان است، باشد.

درهرحال‌خواجه‌مدت بالنسبه زیادی‌درنزد ناصرالدین بماند وبه‌عزت و حرمت‌می‌زیست، واوقات‌رابه‌مطالعهٔ کتب‌وتألیف وتصنیف می گذرانیدو کتاب اخلاق‌ناصری ورسالهٔ معینیه درعلم‌هیئت وشرح آنرا به پارسی به‌نام معین‌الدین پسر ناصرالدین محتشم، وترجمهٔ‌اخلاق محتشمی واساس‌الاقتباس، وچندکتاب دیگررا درهمین اوقات تألیف کرد.

قاضی نورالله شوشتری در کتاب مجالس المؤمنین علت رفتن خواجه را به قهستان چنین ذکر کرده که « دراوائل حال خواجه را داعیهٔ ترویج مذهب اهل البیت بود وچون دید که مؤیدالدین علقمی وزیر مستعصم از اکابر افاضل شیعه است به‌خیال افتاد که به بغداد رود، وبا وزیر کافی خلیفه را

۱ــ این تاریخ از خودکتاب اخلاق ناصری استفاده شدکه خواجه در فصلی که دررعایت‌حقوق‌پدرو مادر درسال۶۶۳ بدان افزوده، فرمایدکه : (این‌فصل پس‌ازتألیف کتاب به مدت سی سال بدان ملحق‌گردانیده شد.»

۲ــ فهرست نسخ فارسی‌کتابخانهٔ ملی پاریس شمارهٔ ۷۸۲ نمرهٔ ۲

هدایت کرده به مذهب امامیه داخل نماید . به‌این منظور مکتوبی به‌ابن علقمی نوشته با قصیده‌ای که در مدح خلیفه انشا کرده بود به بغداد فرستاد . ابن علقمی که آوازهٔ فضل و کمال خواجه را شنیده بود و از کاردانی ورشد او مطلع شده بود، نزدیکی اورا به خلیفه به صلاح خویش‌ندید وجوابی به نامهٔ خواجه نداد . چون نسیم نومیدی به مشام خواجه رسید دید توقف دربلاد خراسان بـه واسطه تعصب و فتنه سنیان دشوار است و ازطرفی بلاد خـراسان عموما مورد تاخت وتاز کفار مغول واقع شده، متفکردر گوشه و کنار روزگارمی‌گذرانید تا اینکه رئیس ناصرالدین‌محتشم اورا به‌نزد خودخواند، و چون قلاع اسماعیلیه را از سایر بلاد ایران امن ترمی‌دید دعوت اورا پذیرفت وبه‌قهستان رفت.

داستان نامه‌نوشتن خواجه به‌ابن علقمی را اگرچه‌مورخان دیگر نیزبدان اشاره کرده‌اند لیکن مربوط بـه رفتن خواجه به‌قهستان نزد ناصرالدین محتشم نمی‌دانند، چه در آن وقت که وی دعوت محتشم را اجابت کرد نه مستعصم به خلافت رسیده بود ونه هم ابن علقمی مقام وزارت یافته بود . وچنان که گفته شد خواجه مدتی قبل‌از تألیف اخلاق ناصری که تاریخ آن بین سال‌های ۶۳۰ و۶۳۳ است مسلماً در قهستان بوده در صورتی که ابن علقمی در سال ۶۴۲ به وزارت رسیده است .

خواجه پس ازاینکه مدت درازی درنزد ناصرالدین بزیست علاءالدین محمد پادشاه اسماعیلیه دانست که خواجه چندیست درنزد محتشم‌قهستان‌اقامت دارد واو ازفروغ کمالات‌خواجه‌اقتباس‌می کند، وازمحضروی مستفیدمی گردد. از ناصرالدین محتشم او را بخواست، وخواجه خواهی نخواهی به‌همراه‌ناصر الدین به‌قلعه‌میمون دز به‌خدمت‌علاءالدین رفت؛ وپادشاه اسماعیلی دراعزاز و احترام اوافزود ونزدخود موقرومحترم بداشت.

حکایت رفتن خواجه به‌الموت ومیمون‌دز را، مورخان هریك به نوعی

ذکر کرده‌اند. در کتاب درة‌الاخبار آمده است که «از درگاه الموت به‌عده‌ای از فدائیان امر شد که خواجه‌را به‌الموت بیاورند و آن‌جماعت باخواجه دراطراف بساتین‌نیشابور روبرو شده و اورا تکلیف به‌رفتن‌الموت کردند. وچون‌خواجه از رفتن خود داری می‌کرد به‌قتل و آزار تهدیدش کردند. خواجه از بیم جان به‌همراهی آن جماعت به‌الموت‌رفت وسالها در آنجا پای بند تقدیرماند.

و در کتاب مسامرة الاخبار ذکر شده که « خواجه از اصفهان به‌قلاع ملاحده افتاد».

وصاحب وصاف الحضرة وجمعی دیگر ازمورخان‌نوشته‌اند که «خواجه دراوان توقف درقهستان در زمان خلافت مستعصم ووزارت ابن علقمی قصیدهٔ غرائی درمدح خلیفه‌گفته، بامکتوبی به‌وزیر مؤید الدین محمدابن‌علقمی‌بدار-السلام‌بغداد فرستاد. ابن علقمی چون ازمراتب دانش ومقام خواجه مطلع بود نزدیکی او را با خلیفه زوال‌اقبال خود تصور کرد، از این جهت برپشت همان قصیده‌نامه‌ای‌به‌محتشم‌ناصرالدین‌نگاشت، واشعارداشت که‌مولانانصیرالدین‌قصد بغداد دارد بدین جهت باخلیفه آغاز مکاتبه کرده، زینهار ازاو نباید غفلت نمود، واین‌کاربزرگ را نباید خردشمرد .ناصرالدین پس‌از آگاه شدن ازقضیه‌خواجه راحبس کرد ودروقتی که‌خود ازقهستان به‌میمون‌دزمی‌رفت اورا به‌اکراه‌باخود برد وخواجه ناچار در آنجا بماند.»

باآنکه گفتهٔ صاحب وصاف الحضره نیز بی‌اشکال نیست ولی بحقیقت نزدیکتراست وبا مسامحه در کلمهٔ«اوان» می‌توان اشکال‌تاریخی آنرا رفع کرد. ولیکن باملاحظهٔرفتاری که خواجه نسبت به‌ابن علقمی درموقع فتح‌بغداد کرده و محبتهای بسیاری که به‌وی نموده نسبت این عمل‌ازابن علقمی‌به خواجه بعید به نظر می‌رسد . با این حال می‌توان‌گفت این علل واین داستانها که مورخان ذکر کرده‌اند همه ساخته وپرداختهٔ خود آنهاست و شاید در ابتدا خواجه با

میل وارادهٔ خویش، وبنا به دعوت ناصرالدین و علاءالدین محمد به‌قهستان و الموت رفته‌باشد. چون اوضاع شهرهای ایران در هم وپریشان بوده و فاتحین مغول نسبت به‌مردم به‌خشونت‌رفتارمی کرده وعلماءاهل‌تسنن‌نیزگرفتارتعصبهای دینی بوده، ومردم امامی مذهب‌را اذیت و آزار می‌نمودند، وازطرفی به‌تصور آنکه برایش وسائل راحت و آسایش خاطر درقهستان والموت فراهم تراست و می‌تواند با خاطر آسوده به کار تألیف و تصنیف ومطالعهٔ کتب بپردازد آنجا را برای اقامت‌خویش‌مناسب‌ترازجای دیگردیده، وبه‌اختیار در آن قلاع‌توقف کرده است . ولیکن ازاین عبارات که در آخر بعض از نسخ شرح انتشارات است که گوید :

«رقمت اکثرها فی‌حال صعب لایمکن اصعب منها حال،ورسمت اغلبها فی مدة کدورة بال لایوجد اکدر منه بـال ، فی‌ازمنة یکون کـل جزء منها ظرفا لغصة وعذاب الیم وندامة وحسرة عظیم، وامکنة‌توقدکل آن زبانیة نارجحیم، ویصیب من فوقها حمیم ، ما مضی وقت لیس عینی فیه‌مقطرا ولابالی مکدرا ولم یجیء حین لم یزد المی ولم یضاعف همی و غمی، نعم ماقال الشاعر بالفارسیه :

به‌گرداگرد خودچندان که‌بینم　　　بلا انگشتری و من نگینم

ومالی فی امتداد حیاتی زمان لیس مملوأ بـالحوادث المستلزمة للندامة الدائمة والحسرةالابدیة ، کان‌استمرار عیشی امرجیوشه غموم، و عساکره هموم، اللهم نجنی‌من‌تزاحم افواج البلاء، وتراکم‌امواج‌العناء، بحق رسولك المجتبی،ووصیه المرتضی‌صلی الله علیهما وآلهما، وفرج عنی‌ما انا فیه بلا اله الاانت ، وانت ارحم الراحمین[۱]» .

۱ـ شرح‌اشارات خواجهٔ طوسی چاپ‌طهران وطبع قاهره‌ص۱۴۵. وبعضی‌نسخ خطی آن.

معلوم می‌گردد که خواجه درقلاع اسماعیلیه در رنج و زحمت بوده و به‌اختیار در آنجااقامت‌نکرده، بل از روی اکراه‌واضطرار، و درواقع درزندان وحبس بوده، و این است که ازخداوند می‌خواهد او را هرچه زودتراز آن‌حال نجات دهد و ازحبس اسماعیلیه آزاد گرداند .

استیصال ملاحده

وقتی منکوقاآن به‌جانشینی‌چنگیزخان درقراقرم برتخت سلطنت‌نشست از امرای مغول مأمورایران ازملاحده وخلیفهٔ عباسی و رفتار آنها بامغول‌مکرر شکایت می‌رسید ؛ و درهمان هنگام نیزقاضی القضاة شمس الدین قزوینی که از دشمنان سرسخت ملاحده بود و پیوسته از بیم فدائیان آنها با سلاح حرکت می‌کرد به‌قراقرم‌واردشد وبه‌حضور قاآن باریافت وبه‌عرض قاآن رسانید که از ترس ملاحده همواره زره در زیر جامه پوشیده‌ام و آنرا به قاآن بنمود، و از استیلا وغلبه و تعرض آنان به‌عرض وناموس و تاراج اموال مسلمانان شرحی معروض داشت . سخنان قاضی‌القضاة در قاآن تأثیر بسیار کرده تصمیم گرفت که آن جماعت را قلع وقمع نماید ومسلمانان را ازتعرض آنان‌آسوده سازد. به‌این منظور هلاکو را از میان برادران و شاهزادگان مغول برگزیده، با لشکر بسیاربه جانب ایران فرستاد .

هلاکو درغرهٔ ذیحجهٔ سال ۶۵۳ (۱۲۵۶ م) از جیحون گذشت و به استیصال اسماعیلیه همت گماشت . ابتدا ملك شمس‌الدین کرت حاکم هرات را به‌قلعهٔ سرسخت نزد ناصرالدین محتشم به‌رسالت فرستاد و او را به اطاعت دعوت کرد. ناصرالدین که‌دراین زمان پیر و ناتوان شده بود ، امر هلاکو را پذیرفت وبه همراهی ملك با هدایای بسیار در هفدهم جمادی الاولی ۶۵۴ به خدمت رسید . هلاکو از او پرسید چرا مردم قلعه را فرو نیاوردی؟ پاسخ داد

پادشاه ایشان‌خورشاه‌است فرمان اورا اطاعت کنند نه‌من. هلاکو اورا بنواخت وحکومت شهرتون را بدو تفویض کرد. وپس‌ازتصرف قلاع قهستان واطاعت ناصرالدین به قصد خورشاه پادشاه اسماعیلیه متوجه بسطام شد . ورکن‌الدین شحنهٔ هرات را به رسالت نزد خورشاه فرستاده پیغام داد که ازقلعه فرودآید و تسلیم شود و در غیراین صورت مهیای جنگ باشد .

خواجه نصیرالدین طوسی وجمعی دیگر از بزرگان که بغیر اختیار در قلاع‌ملاحده‌افتاده وتااین وقت درآنجا به‌سرمی‌بردند ازروی مصلحت اندیشی خورشاه را براطاعت ترغیب کردند، و او را برآن داشتند که بافرستادهٔ هلاکو به‌خوشی رفتار کرده ، از سرغرور و خودخواهی فرودآید .

خورشاه بروفق اشارهٔ آن جماعت برادر کوچك خود شهنشاه را با خواجه نصیرالدین زوزنی وجمعی‌ازبزرگان دولت به خدمت هلاکوفرستاده، اظهار اطاعت وانقیاد کرد، وپس ازآن برادر دیگرخود شیرانشاه را باخواجه اصیل‌الدین زوزنی وسیصدمرد سپاهی‌روانه کرد وآنها پس ازرسیدن به‌خدمت هلاکو درپنجم شوال بادستخط استمالت بازگشتند .

چندی به‌همین منوال‌بین‌خورشاه وهلاکو رسولان در رفت‌وآمد بودند و خورشاه از رفتن نزد هلاکوخودداری می کرد تا روزجمعه ۲۸ شوال برادر دیگرخود ایرانشاه را درصحبت خواجه نصیرالدین طوسی وجمعی از وزراء و اعیان دولت وسران‌سپاه به خدمت هلاکو روان داشت، و ایشان با تحف و هدایای‌لایقه به حضورهلاکورسیدند. هلاکوفرمان دادآن جماعت را پراکنده فرودآورده وازهریك‌بازپرسی‌نموده، پس‌ازاستمالت وملاطفت به‌هریك،آنها را بازگردانید وبه خورشاه پیغام داد که جزبه خدمت رسیدن وتسلیم شدن وی راضی نخواهد شد . بنابراین خورشاه روزیك شنبه اول ذیقعده سال ۶۵۴ به مشورت اعیان دولت به همراه خواجهٔ جهان نصیرالدین طوسی و اصیل‌الدین

و وزیر مؤیدالدین و فرزندان ورئیس الدوله و موفق‌الدوله ازقلعه به‌زیر آمد و خانهٔ دویست ساله را ترک گفت[1] . خواجه دراین قضیه گوید:

سال‌عرب چوششصد وپنجاه وچار شد
یک شنبه روز اول ذی قعده بامداد
خورشاه پادشاه سماعیلیان زتخت
برخاست و پیش‌تخت هلاکو بایستاد

و دولت اسماعیلیه درایران پس ازیکصد وهفتاد و هفت سال (۴۷۷ – ۶۵۴) سپری گشت.

درکتاب مسامرةالاخبار است که فتح‌قلاع اسماعیلیه به دلالت خواجه نصیرالدین طوسی که وزیر مطلق صاحب دعوت ملاحده بود و مکانت او پیش ملاحده به مثابتی بود که او را خواجهٔ کاینات گفتندی میسر گشت .

پس‌ازتسلیم خورشاه و کسانش،هلاکودرهفت‌فرسنگی قزوین‌به اردوی بزرگ پیوست، و تمامی شاهزادگان وامرای مغول را بنواخت، وچون مراتب فضل و کمال خواجه را شنیده وهم دانسته بود که خورشاه به صلاحدید او از ستیزو آویزدست کشیده وتسلیم‌شده‌است، وهمچنین رئیس‌الدوله وموفق‌الدوله که از اطبای معتبر و از اهل همدان بودند راست دلی و درستی ایشان محقق و روشن گشته بود ، همه را با حواشی وخدم بنواخت و ملازم رکاب خویش گردانید[2] .

وبه فرمان پادشاه، خورشاه و کسانش پس از اندك مدتی نیست و نابود

۱ ــ جامع‌التواریخ رشیدی و تاریخ‌الفی نسخهای خطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی و کتاب روضةالصفا.

۲ ــ جهانگشای جوینی و جامع‌التواریخ رشیدی و تاریخ الفی نسخهٔ خطی .

و به دیارعدم فرستاده‌شدند، وازاین روی هلاکو بکلی خاطرازجهت اسماعیلیه آسوده ساخت .

خواجه طوسی و نقش او در فتح بغداد

در پیش اشاره شد که امرای مغول مقیم ایران پیوسته از اسماعیلیه و خلیفه به‌قاآن شکایت می کردند، وقاآن برادر خود هلاکورا به ایران فرستاد تا اسماعیلیه را براندازد وخلیفه راتنبیه نماید. هلاکوپس ازآنکه ازکاراسماعیلیه فارغ شد به فکرفتح بغداد و تنبیه خلیفه برآمد ، وبا خواجهٔ طوسی درآن باب مشورت کرد وگفت در این مهم ملاحظهٔ اوضاع نجومی را نموده ، نتیجه را معلوم دارد .

خواجه به امرهلاکو درآن قضیه تأمل بسیار کرد و معروض داشت که از اوضاع عالم و تأثیرات ستارگان چنین معلوم می‌شود که بزودی خلیفه مستعصم گرفتار گردد و عراق عرب بی زحمت و مشقت به تصرف پادشاه در آید . و دراین باب چنان مبالغه کرد که هلاکو برگفتهٔ خواجه اعتماد نمود و با اطمینان خاطرمتوجه بغداد شد[1] .

هلاکو به نجوم و احکام آن بسیار معتقد بود و در هرامری با منجمین مشورت می کرد، و ازهمین روی دربسیاری از امورنظرخواجه را می‌خواست و بروفق آن عمل می‌نمود .

در اردوی هلاکو منجم دیگری بود به‌نام حسام‌الدین که پیوسته همراه اردو بود تا اختیار رکوب ونزول را معین کند . هلاکو او را احضارکرد و درباب فتح بغداد باوی نیزمشورت نمود ، وتأکید کرد که آنچه به نظراومی‌رسد بی‌ملاحظه بازنماید .

---

۱ ــ جامع‌التواریخ و وصاف‌الحضرة ص ۳۰ .

حسام‌الدین به‌واسطهٔ تقرب ومکانتی که داشت بی‌ترس و بیمی گفت این سفرمبارك نیست ، چه قصد خاندان خلافت کردن ولشکربه بغداد کشیدن مبارك نباشد. وتا به‌حال هرپادشاهی که قصد بغداد کرد و باآل عباس درآویخت از عمربهره‌ای نیافت ، وبه‌زودی مخذول ومنکوب‌شد. و اگرپادشاه به سخن من توجه نفرماید وبه بغداد رود شش فساد ظاهرشود : اول همهٔ اسبان بمیرند و لشکریان بیمار شوند . دوم آفتاب برنیاید . سوم باران نبارد . چهارم باد صرصر برخیزد وجهان خراب شود . پنجم گیاه از زمین نروید . ششم پادشاهی بزرگ درآن سال وفات کند .

هلاکو برآن سخنان حجت خواست وحسام‌الدین التزام سپرد، ولیکن بخشیان و امرا به اتفاق گفتند رفتن به بغداد عین‌صوابست وپادشاه نباید ازاین عزم برگردد . به این جهت هلاکو خواجه را باردیگر بخواند وآنچه حسام‌الدین گفته بود باخواجه بازگفت و دوباره رأی اورا خواست. خواجه متوهم گشت و تصورکرد که این سؤال را از راه امتحان می‌کند. جواب داد ازاین احوال که اوگفته است هیچیك واقع نخواهد شد . هلاکو بازپرسید پس چه خواهد شد ؟ جواب‌داد: هلاکو به‌جای خلیفه پادشاه خواهد شد . هلاکو پس ازگفتگوی باخواجه طوسی حسام‌الدین منجم را باردیگربخواند تا درحضور او با خواجه در آن باب بحث کند . خواجه فرمود به اتفاق جمیع مسلمانان، بسیاری ازصحابه رسول (ص) شهید شدند و هیچ فسادی ظاهرنگشت ، و اگر گفته شود این خاصیت عباسیانست می‌بینیم که طاهر ذوالیمینین به‌حکم مأمون محمد امین را بکشت ، و بازمتوکل‌را پسرش به اتفاق امرا به قتل رسانید ، و منتصر ومقتدر را امرا و غلامان بکشتند، وچند نفردیگر ازآنان به دست مردم نابود شدند، وهیچ فساد درعالم ظاهرنشد. پادشاه مطمئن‌باشدکه درفتح بغداد هم هیچ فسادی ظاهرنگردد .

پس از این بیان خواجه، هلاکو عزم فتح بغداد را جزم کرد و متوجه عراق گردید[1].

قاضی نورالله شوشتری در کتاب مجالس‌المؤمنین خواجه را محرك اصلی درفتح بغداد می‌داند و می‌گوید: «چون تعصب مستعصم را خواجه در مذهب تسنن می‌دانست و آزار شیعیان را شنیده بود، هلاکو را به فتح بغداد برانگیخت.»

اوضاع آن روز بغداد

مستعصم خلیفه مردی بی‌اراده و ضعیف‌الرأی ومال دوست بود. نه درشتی و خشونتی در اوبود که اطرافیانش از مهابتش ترسان باشند و نه در بخشش زر وسیم گشاده دست بود تا لشکریان به امید گرفتن درم و دینارجان در رهش فدا کنند. در زمان او اوباش واراذل بغداد برمردم مسلط شده و مال وعرضشان‌پیوسته مورد تعرض‌آن جماعت‌بود. وزیرخلیفه ابن‌علقمی که مردی زیرك وباتدبیربود به واسطهٔ سستی ودودلی‌خلیفه ازعهدهٔ جلوگیری غارتگران برنمی‌آمد.

در اواخر تابستان سال ۶۵۴ سیلی عظیم در بغداد جاری شد که قسمت مهمی ازشهر مخصوصاً طبقهٔ تحتانی آنراآب فرا گرفت، وتا مدت پنجاه روز آن سیل هرروز زیادتر می‌شد، تا وقتی که روی به پستی نهاده منقطع گردید. این سیل به قدری سخت و مهیب بود که تا چند قرن بعد مردم بغداد از سیل مستعصمی گفتگو می‌کردند.

درمیان‌آن حادثه رنود واوباش فرصتی یافته دست به‌غارت زده هرروز عده‌ای را کشته وچند خانه را می‌چاپیدند.

---

۱ ـ جامع‌التواریخ رشیدی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ‌آستان قدس رضوی

شخصی از امراء دربار بنام مجاهدالدین دواتدارصغیر ازموقع استفاده کرده اوباش رابه خود دعوت نمود، وباجمع شدن‌آن گروه به‌گرد اوشوکت و قوتی به‌دست آورد. وچون خلیفه را بی رأی وتدبیروساده دل دید باعده‌ای از ارکان دولت مشورت کرد که خلیفه را خلع کرده یکی دیگر ازآل عباس را به‌جای اوبه خلافت‌بردارد. وزیر که مردی‌شیعی مذهب وبا دواتدار که سنی متعصبی بود بنا براختلاف مذهب دشمن بود. این خبر را در پنهانی به خلیفه بگفت‌و او را از توطئهٔ ایشان برحذر داشت ، وگفت تدارك کار ایشان واجب است .

مستعصم دواتدار را بخواند و سخنان وزیرباوی بگفت، واظهارداشت که‌چون اعتماد بسیار به تودارم گفتهٔ وزیر را دربارهٔ تو باور نداشته آنچه گفته بود با تو بازگفتم ، باید دل دگرگون نکنی و از جادهٔ طاعت پای بیرون ننهی .

دواتدار ساده دلی و مهربانی خلیفه را احساس کرده درجواب گفت : اگربنده را گناهی است اینك این سرواین شمشیر و از خلیفه درخواست عفو کرد واظهار داشت که خلیفه باید بداند که وزیر او با خواجه نصیرطوسی که از نزدیکان هلاکو ووزیراوست به‌واسطهٔ اتحاد مذهب رابطه‌اش سخت محکم است، و به این جهت خواهان زوال دولت‌آل عباس و مخالف خلیفه است . سعایتی که ازمن کرده برای دفع تهمت ازخویش است ، ومیان او و هلاکو جاسوسان پیوسته در رفت وآمدند . پس از این اظهارات خلیفه او را نوازش کرده مرخص نمود .

دواتدار پس ازخارج شدن از پیش خلیفه به کار خود مشغول گشت و اراذل و اوباش بسیار به‌گرد خود جمع کرد تا مقصود خویش که عزل خلیفه بود انجام دهد . خلیفه ازاین اعمال او بیشتر دربیم وهراس شد . و جمعی از

لشکریان را برای حفاظت خود در اطراف قصرجمع کرد واین اسباب بیشتر موجب فتنه و آشوب بغداد گردید . و اهالی بغداد که ازعباسیان ملول ومتنفر شده بودند این اوضاع را علامت زوال دولت ایشان دانستند .

خلیفه که از اوضاع متوهم شده بود فخرالدین دامغانی صاحبدیوان را مأمور کرد تا فتنه‌را بنشاند. وبا راهنمائی او نامه‌ای به خط خویش نوشت که آنچه دربارهٔ دواتدار گفته‌اند دروغ و بهتانست، ومارا به اواعتماد کامل‌است، و پیوسته در امان ماست . و نامــه را به دست یکی ازخواص خویش بـه نـزد دواتدار فرستاد . دواتدار برای مرتبهٔ دیگربه نزدخلیفه آمد، وپس ازاستمالت و دلجوئی باتشریف و اعزاز تمام بازگشت . و درشهرندا کردند که سخنانی که دربارهٔ دواتدار گفته بودند همه کذب محض وخالی ازحقیقت است . وبه این نیزاکتفا نکرده درخطبه هم نام دواتدار را پس از اسم خلیفه یادکردند .

این فتنه ظاهراً بدین طریق فرونشست وآشوب برطـرف شد[1]. با این حال‌دشمنی‌باطنی بین وزیرو دواتدار روزبه‌روزشدت پیدا می کرد وبروخامت اوضاع می‌افزود .

واقعهٔ دیگری که درهمین اوقات روی داد وسبب وحشت ودلتنگی ابن علقمی گردید آن بود که پسرخلیفه ابوبکر که با دواتدار یار وهمراه بــود به واسطه تعصب دینی موجب اذیت و آزار شیعیان بغداد گردیــد . و جمعی از لشکریان را فرستاد تا محلهٔ کرخ که جای شیعیان بود غارت کردند، وعده‌ای از بنی‌هاشم را که درآن محله سکنی داشتند کشتند . ابن علقمی که از ایــن قضیه آگاه شد برآشفت وعنان اختیار ازدست بداد، وبا خود عهد کرد که اگر سردرسراین کارنهم دست از انتقام نکشم[2] و روز وشب درآن کار اندیشه می‌کرد، و درصدد بودکه ازپسرخلیفه‌انتقام بگیرد. دراین هنگام خبرتوجه پادشاه

۱ ــ جامع‌التواریخ رشیدی ۲ ــ تاریخ الفی ج ۲ نسخهٔ خطی

مغول به جانب بغداد منتشر گشت . وهلاکو دردهم رمضان سال ۶۵۵ ازهمدان به جانب بغدادحرکت نمود، وپیش از ورود خود قاصدی به نزدخلیفه فرستاد و او را تهدید و وعید بسیار کرد .

خلیفه جواب فرستادگان هلاکورا به درشتی وتندی داد. وشمس‌الدین ابن‌الجوزی که مردی سخندان وعاقل بود و بدرالدین دریکی نخجوانی را با بعضی‌تحف‌وهدایا همراه رسولان به‌نزد هلاکوفرستاد بدین‌اندیشه که هلاکورا ازقصد بغدادمنصرف‌سازند. رسولان‌هولاکوچون ازشهربیرون‌شدند به‌تحریك دواتدارجمعی ازمردم عوام واوباش بغداد به صحرا رفتند وسفاهت آغاز کرده به فرستادگان هلاکو دشنام دادند . وآب دهان به صورت آنها انداختند که شاید سخنی گویند وآنرا دست‌آویز کرده آسیبی بدانها رسانند . وزیر تا از این‌ماجرا آگاه شد بی درنگ صد غلام بفرستاد تااوباش و اراذل را از اطراف آنان دور کرده رسولان را ازدست‌آن‌جماعت خلاص‌نمودند. وآنها به‌سلامت روانهٔ اردو شدند .

رسولان که به نزد هلاکو رسیدند آنچه برایشان رفته بود بازگفتند و این بیشتر سبب خشم وغضب هلاکو گردید . وبه ابن‌جوزی وبدرالدین گفت خواست خدای باآن قوم دیگراست . وبه خلیفه پیغام فرستاد که مستعد جنگ وکارزار باش که به همین زودی خواهیم آمد . و رسولان خلیفه را به بغداد بازگردانید .

بعضی از مورخان نوشته‌اند ابن‌علقمی وزیرخلیفه که ازحرکات و رفتار دواتدار و دشمنیهای وی و سستی خلیفه و اذیت و آزار شیعیان به تحریك و اشارهٔ پسرخلیفه سخت دررنج بود، پیوسته می‌اندیشید به‌هروسیله‌ای که ممکن است انتقام خود را ازاین دو دشمن قوی پنجه بگیرد. خبرتوجه هلاکو را به سمت بغداد فوزی عظیم شمرده، در پنهانی رسولی به نزد ایلخان‌فرستاد و به

خواجه طوسی نامه‌ای نوشت و او را به فتح بغداد ترغیب کرد[1] .

بعضی دیگر از مورخان اضافه کرده‌اند که هلاکو ابتدا در رفتن بغداد وجنگ با خلیفه مردد و دودل بود . وقتی که فرستادهٔ وزیر به نزد او رسید و پیغام وزیر را رسانید که اگر پادشاه متوجه این جانب گردد بدون رنج وزحمت فراوان بغداد را به تصرف ملازمان پادشاه خواهد داد ، هلاکو را در باب تسخیر بغداد مصمم ساخت، و نامهٔ ابن‌علقمی وسعی خواجه او را برفتح بغداد جازم کرد[2].

خلیفه پس از بازگشت رسولان وشنیدن پیغام هلاکو وزیر را احضار کرد وبا وی مشورت نمود. و رأی او را در دفع دشمن قوی بخواست. وزیر گفت عدد لشکرمغول بسیار است ، وخلیفه را تاب جنگ و مقاومت با ایشان نیست. بهتر آنست که با هلاکو به ملایمت ونرمی رفتار کنی و آنچه نقدوجنس در خزانه‌ها فراهم کرده‌ای همه را فدای خود ومسلمانان نمائی، ورسولی چرب زبان به نزد هلاکو ارسال کرده عذرگذشته بخواهی، و تحفه‌های لایق برای شاهزادگان مغول وامرا بفرستی تا به‌این‌وسیله ازجنگ و ستیز و آویز وریختن خون مردم جلوگیری کرده باشی .

خلیفه رأی وزیر را پسندید ، وخواست که همان گونه که وزیراشارت کرده بود عمل نماید، لیکن دواتدارصغیربه اتفاق امرا و رنود بغداد که باوزیر دشمنی داشتند به‌نزدخلیفه رفته ورأی وزیر را سخیف دانسته وگفتند وزیربااین سخنان ترا ترسانیده است ، و مقصودش این است که خزاین ترا از زر وسیم خالی کرده، مغول را برتومسلط نماید، وخلیفه را ازفرستادن رسول وبکاربستن رأی وزیر باتدبیربازداشتند. وازخلیفه خواستند تابرای مبارزه وجنگ بامغول به جمع لشکرپردازند . و رنود و اوباش تابع دواتدار درشهرمیان مردم شایع

---

۱ ـ العبرج ۵ ص ۲۲۵ ۲ ـ تاریخ الفی و وصاف‌الحضرة

کردنـد که وزیر با خان مغول همراهست ، و پیروزی او و شکست خلیفه را می‌خواهد[۱] .

وضع دربار خلیفهٔ بغداد چنانکه اندکی از آن بازگفته شد بسیارمشوش وپریشان‌بود وامرا واعیان همه متشتت رأی وشخص خلیفه بی‌اراده، ووزیر که به‌تدبیر وکاردانی معروف بود، در این موقع بی اختیار، و دشمن زبردست در برابر . واین جمله خود بهترین شاهد ادباروسبب زوال خلافت ازخاندان آل عباس بود .

هلاکو که به‌خوبی ازاوضاع دربارخلافت اطلاع داشت دراوائل‌محرم سال۶۵۶ به‌عزم‌بغداد ازراه کرمانشاهان وحلوان با لشکرخونخوارخود رسید، وسیف‌الدین بیتکچی‌وزیر، ومولانا خواجه‌نصیرالدین‌طوسی وعطاملك جوینی و ملوك و سلاطین اطراف همگی در خدمت او بودند . پس هلاکو فرمان داد اطراف بغداد را بگرفتند، و در روزسه‌شنبه ۲۲ محرم سال ۶۵۶ با لشکرخلیفه به جنگ پرداختند .

ابن علقمی دراین وقت چند مرتبه ازجانب خلیفه به نزد هلاکو آمد و خواست که با تحف و هدایا و دادن خزاین ونفایس هلاکو را راضی به صلح نماید، لیکن خان مغول جزبه تسلیم بغداد وآمدن خلیفه راضی نشد .

چند روز از صبح تاشام نائرهٔ جنگ مشتعل بود ، تا در روز ۲۹ محرم پسرمیانین‌خلیفه‌ابوالفضل‌عبدالرحمن‌ازشهر بیرون‌آمد وروزدیگر که‌سلخ محرم بود پسربزرگتر و وزیر و جمعی ازمقربان خلیفه به نزد هلاکوبشفاعت‌آمدند، وازگفتگوی‌خود نتیجه نگرفته به‌شهر بازگشتند. پس‌از آن هلاکوخواجه نصیر الدین‌طوسی وآیتمورنامی را به‌رسالت پیش خلیفه فرستادکه شاید خلیفه خود بیرون آید، ولیکن خلیفه بیرون نیامد. وسلیمان شاه و دواندار صغیررا فرستاد

۱ ــ جامع‌التواریخ رشیدی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی

و جمعی از اعیان شهر نیز از شهر خارج شده امان خواستند. درایـن اثنا از طرف شهر تیری به چشم یکی ازامراء بزرگ مغول رسید که باعث ازدیاد غضب هلاکو گردید، و امرمؤکد صادر کرد که درگرفتن شهر شتاب کنند. وخواجه طوسی را مأمور کرد تا به دروازهٔ حله رود، وکسانی که از مردم شهر طالب بیرون شدن ازشهر می‌باشند بدانها امان دهد. وروز جمعهٔ دوم صفرفرمان داد تا سلیمانشاه و دواتدار صغیر را کشتند، ولشکرمغول ازهرطرف به شهربغداد حمله کرده، کار را برمردم شهر تنگ کردند. آخرالامرخلیفه ناچار گردید که تسلیم شود و ازشهر بیرون آید. پس‌روز یکشنبه چهارم صفرسال ۶۵۶ خلیفه با سه پسر خود ابوالعباس احمد و ابوالفضل عبدالرحمن و ابوالمناقب مبارك با سه هزار کس از سادات و قضاة و اکابر و اعیان شهربیرون آمدند، و شهربغداد به تصرف مغولان درآمد. وبه حکم هلاکو مغولان ابتدا تمامی مردم لشکری بغداد را عرضهٔ شمشیر نمودند، وبعد به قتل عام وغارت اموال مردم پرداختند و تا چند روزآنچه توانستند کشتند وخراب کردند وغارت نمودند. پس از کشتار بی حساب و خرابی بسیار هلاکو امرکرد که لشکریان از تعرض مردم دست بدارند، وبه جان کسی دیگر گزند نرسانند[۱].

صاحب الحوادث الجامعه گوید که: «خلیفه با وزیروجمعی ازاصحاب روز دوشنبه هیجدهم محرم سال ۶۵۶ از بغداد برای رسیدن به خدمت هلاکو بیرون شد، وهمین که به ظاهر شهر رسید، به امرهلاکو خلیفه را ازهمراهان جدا کردند، وبرای اوخیمه‌ای جداگانه زده درآنجا او را جای دادند. و در روز یکشنبه چهارم صفرخلیفه را با جمعی از امرای مغول وخواجه نصیرالدین طوسی به شهربغداد فرستاد. او اموال و جواهر وزیور وجامه‌های زرکش و ظروف زر وسیم واشیاء نفیسه‌آنچه داشت به‌آنها تسلیم‌نمود، و درآخر همان

۱ ــ جامع‌التواریخ رشیدی نسخهٔ خطی کتابخانه آستان قدس رضوی

روز به ظاهرسور بازگشت ، و به حکم هلاکو در روز چهاردهم صفر به قتل رسید ، ولیکن خونش ریخته نشد . بلکه دربساطی پیچیده ومالیده شد تاجان بداد ونعشش به خاك سپرده شد ونشان قبرش هم محو گردید[۱] .

گویند وقتی خلیفه برهلاکو وارد شد ، و در برابرش بایستاد، هلاکو به‌وسیلهٔ مترجم به خلیفه گفت این‌چه عقل وتدبیراست که داری، نه راه دوستی ویکرنگی با ما گرفتی چنانکه دیگرپادشاهان عاقل آن طریق پیمودند ؛ ونه به جمع لشکر و تهیهٔ آلات حرب پرداختی تا ازخود دفاع توانی کرد . زر وسیم برای مساعدت دوستان و دفع دشمنانست ، توباهمهٔ خزاین و دفاین که داشتی هیچ کار نکردی . خلیفه این سخنان بشنید و سربه‌زیر انداخته جوابی نگفت . و درچهاردهم صفرچنانکه گفته شد خلیفه باپسربزرگتر وپنج خادم که ملازمش بودند درديه وقف کشته شد[۲].»

بعضی ازمورخان نوشته‌اند: وقتی خلیفه به‌خیمهٔ هلاکودرآمد، خواجه نصیرالدین طوسی نیز حضورداشت و به هلاکو گفت که امرکن کسان خلیفه را درچادری دیگر برند . و خلیفه و پسرهایش را فرمان ده تا بکشند . هلاکو به اشارهٔ خواجه امرکرد پسرهای خلیفه را به دارآویخته وخود خلیفه را نیزبه اصرار خواجه کشتند .

درباب قتل مستعصم روایات مورخان مختلف است و هریك این قضیه را به طریقی روایت کرده‌اند . بعضی نوشته‌اند که خلیفه را از طعام بازداشتند تا ازگرسنگی جان سپرد . و بعضی دیگر گفته‌اند که او را درپلاسی پیچیده ، آن قدر مالیدند تا درگذشت . وبعضی دیگر هم کشته شدن او را بدون ذکر چگونگی آن آورده‌اند .

مورخان نوشته‌اند در این مورد هم حسام‌الدین منجم به هلاکو عرضه

۱ ــ الحوادث‌الجامعه چاپ بغداد ص ۳۸۰   ۲ ــ جامع‌التواریخ رشیدی

داشت که خلیفه چون از کسان پیغمبراست کشتن اومصلحت نیست؛ اگر کشته شود زمین بلرزد وشکافته گردد ، وآسمان به زمین افتد .

خواجهٔ طوسی سخنان او را ردکرد ، وگفت همهٔ اینها اباطیل است، و چون هلاکو به واسطهٔ این سخنان درکشتن خلیفه دو دل ومردد بود ، خواجه گفت فرمان ده تا خلیفه را دربساطی بپیچند و با دست وبازو او را بمالند ، اگر دراین میان اثری از گفتهٔ منجم ظاهر شد ، البته از مالش او دست برداشته و ازکشتن او خودداری کنند؛ و اگـراثری پدید نگشت آن قدر او را بمالند تا جان سپرد وخونش ریخته نگردد .

هلاکوسخن خواجه را پسندید ، وفرمان داد تاخلیفه را به همان دستور بکشند[1].

پس ازکشته شدن خلیفه روز شانــزدهم صفر پسر دوم خلیفه ابوالفضل عبدالرحمن‌را همان شربت که پدر و برادر نوشیده بودند نوشانیدند، و به این ترتیب دولت پانصد سالهٔ عباسیان برافتاد و دستگاه خلافت عربی برچیده شد. ازنزدیکان ومنسوبان خلیفه درایــن واقعه جزپسر کوچك‌خلیفه ابوالمناقب مبارك کسی جان بدر نبرد، و او به شفاعت الجای خاتون زوجهٔ هلاکو از آن مهلکه خلاصی یافت و بخشیده شد . خاتون او را به خواجه سپرد ، و خواجه او را به مراغه برد، و درآنجا او بــازنی مغول تزویج کــرد و دوپسر ازوی باقی مانــد . به قول بعضی از مورخان دراین واقعه بالـغ برهشتصد هزار نفر کشته شدند .

* * *

بعضی ازمورخان کشته شدن خلیفه را به سعی خواجهٔ طوسی دانسته و او را سبب برافتادن خاندان آل عباس پنداشته‌اند ، وبعضی دیگر او را از این

۱ ــ قصص‌العلما ص ۲۸۷

اتهام بری دانسته و گفته‌اند : آنچه دراین قضایا به اونسبت داده شده بیشتر از طرف مخالفان و دشمنان ویست، و او را دراین امردخلی نبوده است. حقیقت امر آنست که اگرچه نمی‌توان او را سبب اصلی در انقراض عباسیان دانست، ولی دراین امروجود او بی تأثیر نبوده است ، وحکایاتی که دربعضی از کتب تاریخ بدونسبت داده شده این مدعا را تأیید می کند .

با این حال شکی نیست که در واقعهٔ بغداد وجود خواجه در جلو گیری از کشتن وغارت کردن مردم بسیار مؤثر بوده ، وجماعت کثیری ازعلما و اهل فضل وهنر را حمایت کرده، وجان آنها را ازشمشیر آن گروه خونخوار حفظ نموده وازمرگ رهانیده‌است.

در کتب تاریخ ذکرشده که عزالدین عبدالحمیدبن ابی‌الحدید شارح کتاب نهج‌البلاغه وبرادرش موفق‌الدین ازفضلا ودانشمندان بغداد در آن واقعه به دست لشکرمغول گرفتار شدند و آن دو را ازبغداد بیرون بردند تا بکشند . ابن‌علقمی وزیرازاین قضیه آگاه شد وبسیارپریشان‌گردید، فوراً به نزد خواجه طوسی‌رفت، و دامن او بگرفت وگفت: دونفر از فضلای بغداد که براین بنده حقی عظیم دارند ، به دست مغولان افتاده قصد کشتن آنها را دارند، تمنا دارم که خواجه همین ساعت به نزد پادشاه شتابد وبنده درخدمت باشد ، و درباب این دو بزرگ شفاعت نماید . وزیر به موکلان مغول هزار دینار داد و مهلتی خواست تا در کشتن آن‌دو شتاب ننمایند، و خود باخواجه به خدمت هلاکو رفت. پادشاه که چشمش به خواجه و وزیر افتاد، دانست که برای کاری بس مهم آمده‌اند. وزیر چنانکه مغولان را رسم است زانو زد وگفت: دو نفر را از شهر بیرون آورده‌اند ، و فرمان شده است که آن دو را به قتل رسانند . التماس بنده آنست که فرمان شود ، که مرا به جای ایشان بکشند و آنها را آزاد نمایند .

خواجه نیزشرحی در این معنی به عرض رسانید ، و استدعای خلاصی آن‌دو را کرد. هلاکو خطاب به وزیر کرد و گفت اگرمی‌خواستم ترا بکشم تا این زمان کشته بودم، وفوراً دستورداد که آن دوبزرگ را به شفاعت خواجه و وزیر آزاد کردند .

هلاکوپس از کشته شدن‌خلیفه، وزیر مؤیدالدین‌ابن‌علقمی را به‌وزارت وفخرالدین دامغانی‌را به صاحبدیوانی بغداد معین کرد وبه شهرفرستاد، وخود با اردو ازاطراف بغداد حرکت کرده متوجه تختگاه خویش گردید[1] .

بعد ازفتح بغداد هلاکو فرمان کرد تا خواجه طوسی فتح‌نامه زیرراکه مشعر برفتح مدینة‌السلام وقهر وقمع‌خلیفهٔ عباسی واظهارسطوت ومزید اقتدار وتخویف عمال و حکام اقطار بود به عربی‌انشا کرد وآنرا به وسیلهٔ رسولی به شامات فرستاد[2] . بدین صورت :

قل‌اللهم[3] فاطرالسموات[4] والارض (یعلم‌الملك الناصر اننانزلنابغداد فی‌سنة ست وخمسین وستمائة فاستأسرنامالکها وسألناوسائل‌فیها، وندم‌واستوجب مناالعدم. وضمن‌بالمال فآل به الامرالی‌ماآل. و استبدل نفائس‌نفیسة نفوسا بذیة‌خسیسة ، وکان ذلك ظاهرا ، فوجدوا ماعملوا حاضراً وقدقال‌القائل

---

۱ ـ جامع‌التواریخ رشیدی ۲ ـ این چندنامه چون ازاسناد تاریخی بود و بیشترمورخان آنرا ازآثارخواجه دانسته وباموضوع کتاب مناسبت داشت برای مزید فائده بتمامی دراینجا ایراد شد ۳ـ نسخهٔ ف : قل‌اللهم‌ـص: اللهم ۴ـ دونامه زیر درکتاب وصاف‌الحضرهٔ چاپ‌بمبئی‌صفحهٔ ۴۳ـ۴۴ درج است ومتن‌بانسخهٔ خطی‌دیگری که درذیل‌کتاب فصوص‌الحکم خطی‌شمارهٔ ۹۱۴ متعلق به‌کتابخانهٔ آستان قدس رضوی درج است مقابله شده واختلافات نسخ به‌علامت (ص) نشان نسخهٔ وصاف چاپی و(ف) نشان نسخهٔ خطی نموده شد .

اذاتم امردنانقصه

ونحن فی الاستزادة .)

«اما بعد[۱] . یعلم الملك الناصر وسیف الدین ابن یغمور وعلاءالدین القشیمری وسائر امراء الشام والأجناد[۲] » اناجندالله خلقنامن سخطه . وسلطنا علی من حل علیه غضبه، (فلکم بمن مضی معتبر، وممن قتلناه مزدجر، فاتعظوا بغیرکم، وسلموا الینا امرکم، قبل ان ینکشف الغطاء، ویحل علیکم منا الخطاء فنحن لانرحم من بکا و) لانرق «لمن شکا، قدنزع الله من قلوبنا الرحمة[۳] »فالویل ثم الویل لمن لم یکن من حزبنا. وقدخربنا[۴] البلاد وایتمنا الاولاد. واظهرنافی الارض الفساد (فعلیکم بالهرب ، وعلینا بالطلب ، فای ارض تحویکم، وای بلاد تاویکم ، فمالکم من سیوفنا خلاص، ولامن سهامنامناص) . خیولنا سوابق (وسیوفنا قواطع) . و رماحنا[۵] خوارق . و لتوتنا سواحق . قلوبنا کالجبال و عددنا کالرمال . من رام سلمنا سلم[۶] ، و من رام حربناندم ، ملکنا لایرام وجارنا لایضام فان انتم قبلتم شرطنا ، و اطعتم امرنا ، کان لکم مالنا ، وعلیکم ماعلینا ، و ان انتم خالفتم وابیتم ، وعلی بغیکم[۷] تمادیتم، فلاتلوموا الاانفسکم . (وذلك بما کسبت ایدیکم ، فقداعذر من انذر ، وانصف من حذر) . فالحصون بین ایدینا لاتمنع، والعساکر لقتالنا لاترد، ولاتدفع، ودعاؤکم علینا لایستجاب ولایسمع . لانکم اکلتم الحرام، وخنتم الایمان .

---

۱ ـ آنچه درمیان علامت « » است نشان آنست که ازنسخهٔ خطی افتاده وآنچه در میان علامت ( ) پرانتز گذاشته شده نشان آنست که از نسخهٔ چاپی ساقط است.
۲ـ درنسخهٔخطی بعد ازقل اللهم فاطرالسموات والارض افزوده شده «یعلم بهجمال الدین بکتمر وعلاءالدین(التیمری) وسائرامراء الشام والاجناد
۳ـ ف : بشاك ولانرحم عبرة باك قدنزع الله الرحمة من قلوبنا
۴ ـ ف : قدخرجنا ـ وهانحن قدخربنا
۵ ـ ص : وسهامنا
۶ ـ ص : فمن دام اماننا سلم
۷ـ ف : وعلی غیکم

واظهرتم البدع، واضعتم[۱] الجمع واستجبتم[۲] الفسوق والعصيان. وفشافيكم[۳] الحسد والطغيان، فاستبشروا بالذلة[۴] والهوان، فاليوم تجزون عذاب الهون بما كنتم تستكبرون في الارض بغير الحق وبما كنتم تفسقون، وسيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون، وقدثبت عندكم اننا الكفرة[۵] وحق[۶] عندنا انكم الفجرة[۷]، فسلطنا عليكم من بيده امور مدبرة[۸]. و احكام مقدرة[۹]، فعزيزكم لدينا ذليل، و كثيركم عندنا[۱۰] قليل، الويل[۱۱] والخوف لمن هو بين ايدينا طويل (والامن والعفو لمن هو لنا[۱۲] سبيل)، فنحن مالكوا الارض[۱۳] شرقا وغربا، واصحاب الاموال سلبا ونهبا، واخذنا[۱۴] كل سفينة غصبا، فميزوا بعقولكم طرق الصواب، واسرعوا علينا بردالجواب، من قبل ان يستعير الحرب نارها، وترمى اليكم شرارها[۱۵]، (وتحط اوزارها فتدهون منا باعظم داهية، وما ادراك ماهية نارحامية) ولم تبق لكم[۱۶] باقية، و تضحى الارض[۱۸] منكم خالية[۱۸]. (ولاتجدون منا كهفا ولاحرزا) وينادى عليكم منادى الفنا. فهل تحس[۱۹] منهم من احد او تسمع لهم ركزا، وقدانصفناكم اذ راسلناكم[۲۰] (فردوا جواب الكتاب قبل حلول العذاب وانتم لاتشعرون. فكونوا على امركم بالمرصاد، وعلى حاديكم[۲۱] من اقتصاد. فاذاقرأتم كتابنا هذا

---

۱ ــ ف : وضيعتم ۲ ــ ص : استجبتم ۳ ــ ف : وتفاشيتم
۴ ــ ف : بالمذلمة ۵ــ انناكفرة ۶ ــ ص : وثبت ۷ ــ ف : فجرة
۸ ــ ف : وقد سلطنا الله من بيده امور مقدرة ۹ ــ ف : مدبرة ۱۰ ــ ف : لدينا ۱۱ ــ ف : والامن ۱۲ ــ ف : الينا ۱۳ ــ ف : فانا ملوك الارض
۱۴ ــ ف : وآخذون ۱۵ ــ ص : ان يضرم الكفر نارها وترون شرارها
۱۶ ــ ن : ولايبقى منكم ۱۷ ــ ف : وتصبح الارض ۱۸ ــ ص : ولم تبق لكم جاها ولاعزا ۱۹ ــ ص : هل تحس ۲۰ ــ ص : قدانصفناكم اذ ارسلناكم ۲۱ ــ ف : وعلى جادتكم

فاقراوا اول‌النحل[۱]. و آخرصاد[۲]. و(نحن‌قد) نثرناجواهرالکلام والجواب کمایکون والسلام علی‌اهل‌السلام.

امرای شام جواب نامهٔ هلاکو را چنین دادند[۳]

قل‌اللهم مالک الملک تؤتی‌الملک من‌تشاء[۴] وفقنا والحمدلله (رب‌العالمین) والصلوة (والسلام) علی سید[۵] (المرسلین وخاتم‌النبیین) محمدالنبی الامی (وآله اجمعین)، علی کتاب ورد مخبرا عن‌الحضرة الایلخانیة[۶]، والسدةالسلطانیة، بصرهاالله رشدها[۷]، و صیر[۸] الصحیح مقبولا عندها، و بان‌انکم[۹] مخلقون من سخط‌الله[۱۰]، مسلطون علی من‌حل علیه من غضبه،لایرقون‌لشاک، ولایرحمون عبرة باك، فدنزع‌الله‌الرحمة من‌قلوبکم[۱۱]، وذلك من‌اکبرعیوبکم[۱۲]. فهذه صفات‌الشیاطین، لاصفات السلاطین. کفی بهذه الشهادة لکم واعظا. وبما وصفتم به انفسکم ناهیاو رادعا[۱۳]. قل‌یاایها الکافرون‌لااعبدماتعبدون. فی کل[۱۴] کتاب لعنتم، وبکل قبیح وصفتم، و علی‌لسان کل رسول ذکرتم. و عندنا خبرکم من حیث خلقتم. وانتم الکفرة‌کمازعمتم، الالعنةالله علی‌الکافرین[۱۵]. وقلتم اننا اظهرنا الفساد

۱ـ اشارهٔ بآیهٔ اول ودوم ازسورهٔ شانزدهم (نحل) است «اتی‌امرالله‌فلاتستعجلوه سبحانه وتعالی عمایشرکون ینزل الملئکة بالروح من‌امره علی‌من‌یشاء من‌عباده ان‌انذروا انه‌لااله‌الاانا فاتقون» ۲ـ اشاره‌بآیهٔ ۸۸ ازسورهٔ سی‌وششم (ص) است «ولتعلمن نبأه بعدحین» ۳ ـ این نامه که جواب امرای شام در جواب نامهٔ هلاکو است در تاریخ وصاف ودر دنبالهٔ نسخهٔ فصوص‌الحکم شمارهٔ ۹۱۴ کتابخانهٔ آستان قدس رضوی درج است.

۴ ـ ف: علی کل شیئی قدیر ۵ ـ ف: علی سیدنا

۶ ـ ف: الخاقانیة ۷ ـ ف ـ نصرالله اسدها ۸ ـ ف: وجعل

۹ ـ ص: وبانهم ۱۰ـ ف: من‌سخطه ۱۱ ـ ص: من قلوبهم

۱۲ ـ ص: عیوبهم ۱۳ ـ ف: ناهیا وآمرا ۱۴ ـ ف: ففی کل

۱۵ ـ ص: علی‌الظالمین.

واضعنا الجمع ، ونكثنا الايمان، و استجبنا الفسوق والعصيان . لاغرو ان صار فرعون (مذكـرا وهو للشريعة منكر) . امرنا بالاصول لانبالـى[١] بالفروع. فنحن[٢] المؤمنون حقا . لايدا خلنا[٣]، و لايحاصرنا ريب[٤]. القرآن علينا نزل والرب رحيم[٥] بنا لم يزل. حققنا[٦] تنزيله، وعرفنا تأويله. انما[٧] النار لكم خلقت، ولجلودكم اضرمت. اذا السماء انفطرت، واذا الكواكب انتثرت، واذا البحار فجرت ، واذا القبور بعثرت ، علمت نفس ماقدمت ، واخرت. والعجب[٨] العجب تهديـد الليوث باللتوت[٩]. والسباع بالضباع و الكماة بالقراع[١٠]. خيولنا برقية واسيافنا يمانية، ولتوتنا مصرية[١١] واكتافنا[١٢] شديدة المضارب ، ووصفها فى المشارق والمغارب . فـرساننا ليوث اذا ركبت . وافراسنا لواحق اذا طلبت . وسيوفنا قواطـع اذا ضربت . ولتوتنا سواحق اذا نزلت . جلودنا دروعنا ، وجواشننا صدورنا ، لايصدع قلوبنا بتشديد ، وجمعنا لايراع بتهديد ، بقوة العزيز الحميد . لايهولنا تخويف ولايزعجنا ترجيف . ان عصيناكم فتلك طاعة ، وان قتلناكم فنعم البضاعة ، وان قتلنا فبيننا وبين الجنة ساعـة . قلتم قلوبنا كالجبال وعددنا كالرمال ، فالقصاب[١٣] لايهوله كثرة الغنم ، وكثير الحطب يكفيه قليل الضرم . ايكون[١٤] من الموت فرارنا، وعلى الذل قرارنا، الاساء ماتحكمون[١٥]. الفرار من الدنايا[١٦] لا المنايا.

---

١ ــ ف : من تمسك بالاصول لايبالى   ٢ ــ ف : ونحن   ٣ ــ ف : لايداخلها   ٤ ــ ف : ولايصدنا غيب   ٥ ــ ف : وهورحيم   ٦ ــ ص : تحققنا   ٧ ــ ف : وانما   ٨ ــ ف : ومن العجب   ٩ ــ ف : تهديدالرتوت بالرتوت ؟ (اللت مصدرو القدوم والفاس وهى فارسية جمعه لتوف : محيط المحيط)
١٠ ــ ف : بالكراع   ١١ ــ ف : وسهامنا يمانية ولتوتنا مصرية   ١٢ ــ ف : واكتافها   ١٣ ــ ف : فالقضاء ؟   ١٤ ــ ف ــ : افيكون   ١٥ ــ ف : مايحكمون   ١٦ ــ ف : من الدنيا

فهجوم المنية لـديناٰ[1] غاية الأمنية ، ان عشنا سعيدا وان متنا شهيدا . الا ان حزب الله هم الغالبون .

ابعد امير المؤمنين وخليفة رسول رب العالمين تطلبون منا الطاعة[2]، لاسمعا لكم ولا طاعة . (ان الشوق الى اللحاق بدلكاف عن مطمع يضرنا و تخيل يغرنا) . تطلبون ان انسلم لكم امرنا . (من) قبل ان ينكشف الغطاء . ويدخل علينا منكم الخطاء . هذا كلام فى نظمه تركيك، وفى سلكه تشكيك. ولو كشف الغطاء ، ونزل القضاء ، لبان من اخطأ . . اكفر بعد الايمان ، ونقض (بعد بنيان ، وتكذيب) بعد تبيان (و طاعة اوثان ، واتخاذ رب ثان . لقد جئتم شيئا ادا. تكاد السموات يتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدا.)

قولوا لكاتبكم الذى وصف مقالته وصنف[3] رسالته، مـاقصرت بما اقصرت[4] اوجزت[5] وبالغت ، والله مـاكان عندنا كتابك الا كصرير بـاب ، اوطنين ذباب، (لانك استخففت النعمة،واستوجبت النقمة سنكتب ماقالوا، و نمدلهم من العذاب ، و مدا ، و نلعب بالمكاتبة والتهد يدات الكاذبة ، ماكان الغرض الا)اظهار[6] بلاغتك ، واعلان فصاحتك ، ومالنت الا كماقال القائل[7]:

حفظت شيئا وغابت عنك اشياء

كتبت سيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون . لك هذا الخطاب ، وسيأتيك (الجواب : اتى امر الله فلاتستعجلوه) . الملك الناصر ويغمور[8] و عـلاء الدين القشيمرى[9] و سائر امراء الشام (والاجناد لايحادون الزناد ، و ينتظرون صهيل الجياد والتصاق البداد، بل تذروا السعى الى الجهاد و)الايصال[10]

---

١ ــ ف : عندنا ٢ ــ س : مناطاعة ٣ــ ف : وفحم ٤ــ ف : بما قصرت ــ ن : اقصرت ٥ ــ ف : واوجزت ٦ ــ قدعرفنا اظهار

٧ ــ ص : الشاعر ٨ ــ ف : بكتمور ٩ ــ ف : القيمرى ١٠ ــ ف : ينتظرون الايصال ــ ن ، والاتصال

الی الجهنم وبئس المهاد، وضرب اللمم بالصماصم الحداد. و کلهم بالحرب سواعد اذاکان لکم سماحة[۱] ولدیکم هذه الفصاحة، وقلوبکم کالاجبال وعددکم کالرمال. فما الحاجة الی قراءة آیات وتصنیف[۲] حکایات، وتلفیق مکاذبات[۳]، وهانحن مؤخر الصفر، موعدنا السحر[۴]. (ویعجل الله لمن یشاء الظفر، ونحن مانثرنا جواهر الکلام) وما قعدنا مکان الملام[۵] بل قلنا ماحضر (ونعتذر من عی وحصر) والسلام.

درسال ۶۵۷ هلاکو بازنامهٔ زیررا مصحوب رسولی به ملک ناصر صاحب حلب فرستاد[۶]:

یعلم الملک الناصر اننا نزلنا بغداد فی سنة ست و خمسین وستمائه وفتحنا بسیف الله تعالی، واحضرنا مالکها وسألناه مسئلتین، فلم یجب لسؤالنا، فلذلک استوجب منا العذاب، کماقال فی قرآنکم: ان الله لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم. وصان المال، فآل الدهر به الی ما آل، و استبدل النفوس النفیسة بنقوش معدنیة خسیسة، و کان ذلک ظاهر قوله تعالی: وجدوا ما عملوا حاضرا. لاننا قدبلغنا بقوة الله الارادة، و نحن بمعونة الله تعالی فی الزیادة. ولاشک ان نحن جندالله فی ارضه خلقنا وسلطنا علی من حل علیه غضبه. فلیکن لکم فی مامعنی معتبر، وبما ذکرناه وقلناه مزدجر. فالحصون بین ایدینا لاتمنع، والعساکر للقائنا لاتضر ولاتنفع. و دعاؤکم علینا لایستجاب ولایسمع، فاتعظوا بغیرکم، وسلموا الینا امورکم قبل ان ینکشف الغطاء، ویحل علیکم الخطاء. فنحن لانرحم من شکا ولانرق لمن

---

۱ ـ ص: اذکان لکم یقولون لکم ۲ـ ف: تلفیق ۳ ـ ن: مقام الملک ف: و تصنیف مکاتبات ۴ـ ف: الرستق ۵ـ ص: وماتعدنا مکان الملام ـ ف: ولاقعد نامکان الملام ۶ ـ نامهٔ زیر که در بعضی از کتب تاریخ ذکر و بخواجه نسبت داده شده ظاهراً نسخهٔ بدلی از نامه اول باشد.

بکا. قد اخربنا البلاد، وافنينا العباد. وايتمنا الاولاد. وتركنا في الارض الفساد. فعليكم بالهرب وعلينا بالطلب. فمالكم من سيوفنا خلاص. ولامن سهامنا مناص. فخيولنا سوابق، وسهامنا خوارق. وسيوفنا صواعق. وعقولنا كالجبال، وعددنا كالرمال، فمن طلب منا الامان سلم، ومن طلب الحرب ندم. فان انتم اطعتم امرنا، وقبلتم شرطنا، كان لكم مالنا، وعليكم ماعلينا. وان انتم خالفتم امرنا، وفي غيكم تماديتم، فلا تلومونا، ولوموا انفسكم. فالله عليكم ياظالمين، فهيئوا للبلايا جلبابا، وللرزايا اترابا، فقد اعذر من انذر، وانصف من حذر، لانكم اكلتم الحرام، وخنتم بالايمان، واظهرتم البدع واستحسنتم الفسق بالصبيان، فابشروا بالذل والهوان. فاليوم تجدون ماكنتم تعملون، وسيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون. قدثبت عندكم اننا كفرة، وثبت عندنا انكم فجرة، وسلطنا عليكم من بيده الامور مقدرة، والاحكام مدبره. فعزيزكم عندنا ذليل، وغنيكم لدنيا فقير. ونحن مالكوا الارض شرقا وغربا واصحاب الاموال نهبا وسلبا، واخذنا كل سفينة غصبا، فميزوا بعقولكم طرق الصواب قبل ان تضرم الكفرة نارها، وترمى بشرارها، فلاتبقى منكم باقية، وتبقى الارض منكم خالية. فقد ايقظناكم، حين راسلناكم فسارعوا الينا برد الجواب بتة، قبل ان تاتيكم العذاب بغتة وانتم تعلمون.

در نوزدهم ربیع‌الاول هلاکو فرستادگان صاحب حلب را از بغداد باز گردانید و نامهٔ ذیل را که نیز به‌انشاء خواجهٔ طوسی است به‌صاحب حلب نوشت:

اما بعد فقد نزلنا بغداد سنة ست و خمسين وستمائة فساء صباح المنذرين. فدعونا مالكها وابى، فحق عليه القول، فاخذناه اخذا وبيلا، وقد دعوناك الى طاعتنا فان اتيت فروح وريحان وجنة نعيم، و ان ابيت

فخزی وخسران، فلاسلطن علیك فلاتكن كالباحث عن حتفه بظلقه، والجادع مارن انفه بكفه. فتكون من الاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا. وما ذلك علی الله بعزیز، والسلام علی من اتبع الهدی[1].

ابن الفوطی در احوال قاهر چنگیزخان نوشته است[2]:

و ذکر مولانا وسیدنا نصیر الحق والدین ابوجعفر محمد بن محمد ابن الحسن طوسی فی رسالته التی انفذها الی مدینة السلام سنة احدی وستین و ستمائة علی ید الصدر صفی الدین عبدالمؤمن بن ابی المفاخر یقول فی فصل منها:

«وقد وقفتم علی قوله تعالی وتلك الایام نداولها بین الناس، وعرفتم ان الدولة القاهرة الایلخانیة ملکت البلاد وغلبت العباد وقهرت الدول واخذت السبل، واستولت علی الممالك والمسالك، وانه اخذ من مطلع الشمس الی قریب من مغربها فی اقل من خمسین سنة. وهاهم یقصدون بقیة العمارة و یوشك انهم یتممون ما اخیرهم بذلك، ولم یسمع فی التواریخ ولم ینقل عن القدماء اتفاق دولة مثل هذه الدولة، ولا وقوع صولة مثل هذه الصولة»

وسبکی در طبقات الشافعیة الکبری صورت نامهٔ دیگری را ازهلاکو به ملك ناصر ذکر کرده که اگرچه منشی آنرا نام نبرده ولیکن چون به روش نامه‌های خواجه است تصور می‌رود که از انشاء خواجه باشد[3].

در چهارم شعبان سلطان عزالدین صاحب روم درحدود تبریز برهلاکو وارد شد و چون در مقابل لشکر مغول ایستادگی نموده وجنگ کرده بود هلاکو نسبت به او بی‌التفات بود دراین وقت گناه او را عفو کرد واز سر قتل

۱ ـ جامع التواریخ رشیدی
۲ ـ مجمع الآداب ج ۴ ص ۵۵۶
۳ ـ طبقات الشافعیة الکبری ص ۱۱۶

او درگذشت .

خواجه‌نصیرالدین‌طوسی که در آن‌موقع حضورداشت به‌عرض رسانید: که سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه پس از آنکه ازلشکر مغول منهزم گشت به تبریز درآمد لشکریانش برمردم‌تعدی می‌کردندو مال رعیت به‌زور می‌گرفتند. آن حال به‌سلطان گفتند تالشکریان را از آن عمل بازدارد. درجواب گفت مااین زمان جهان‌گیریم نه‌جهان‌دار ودرجهانگیری رعایت حال رعیت شرط نیست . چون جهاندارشویم فریاد خواه را داد بدهیم. هلاکوخان گفت ما بحمدالله هم جهانگیریم وهم جهاندار باسرکش و دشمن جهانگیریم وبامطیع ودوست جهاندار،نه‌چون جلال‌الدین به‌ضعف وعجز مبتلا وگرفتار[1].

مسافرت خواجه به حله

پس ازفتح بغداد و برچیده شدن بساط خلافت عربی خواجهٔ طوسی مسافرتی به حلهٔ اسدیه مزیدیه کرد. حله درآن وقت مجمع علماء شیعه ومرکز فقهاء امامیه بود. پس از ورود به‌حله به‌مجلس درس محقق اول برای دیدن او درآمد . محقق حلی جهت احترام خواجه ابتدا درس را تعطیل‌نمود، ولی با خواهش‌خواجه‌به‌گفتن‌درس‌مشغول گردید. واز کتاب شرایع‌الاسلام‌که تألیف خودش بود به‌بیان این مسئله پرداخت که برای نماز گزار اهل عراق مستحب است ازقبله به‌جانب یسار میل‌کند.

خواجه دراین وقت برگفتهٔ وی ایرادکردکه این استحباب را وجهی نیست ، چه‌اگرتیاسرازقبله به‌غیرقبله باشد جایز نیست وحرامست؛ واگر ازغیر قبله به‌سوی قبله باشد واجبست ، پس وجه استحباب چیست .

---

۱ ــ جامع‌التواریخ رشیدی نسخهٔ کتابخانهٔ آستان قدس رضوی.

محقق درجواب فرمود کـه تیاسر از قبله به‌سوی قبله است . خواجه به همین جواب ظاهراً قانع گردید و آنرا پسندید. لیکن پس ازبازگشت خواجه، محقق حلی رساله‌ای درحل آن ایراد که متضمن جوابهای متعددیست نوشته به خدمت خواجه فرستاد .

وازاین امر معلوم می‌شود که محقق جوابی که درمحضر خواجه داده خود نپسندیده‌و آنراکافی نمی‌دانسته به‌این جهت این‌رساله راتألیف کرده‌است.

رسالهٔ مذکور پس ازبسمله بدین عبارت شروع می‌شود :

«جری فی‌اثناء فوائدالمولی افضل علماء الاسلام واکمل فضلاء الانـام نصیرالدنیا والدین محمد بن محمدبن الحسن الطوسی ایدالله بهمته العالیة قواعدالـدین ووتد ارکانه، ومهد بمباحثه‌السامیة عقاید الایمان وشید بنیانه ، اشکالا علی التیاسر و حکایته‌الامر بالتیاسر لاهل‌العراق لایتحقق معناه لان‌التیاسر امراضافی لایتحقق‌الابالاضافة الی‌صاحب یسار متوجه الی‌جهة»[1]

ودرمقدمهٔ این رساله حـکایت حضور خواجه به مجلس درس محقق و اشکال خواجه و جوابی را که محقق به‌مقتضای حال‌و مقام داده وعلت تألیف رساله به‌تفصیل ذکر شده است.

خواجه پس از مطالعهٔ رساله بر تبحر محقق اذعان کرده وبسیار تحسین نمود[2].

علامهٔ حلی دراجازه بنی زهره نوشته است‌که در وقتی کـه شیخ اعظم خواجه نصیر طوسی برحسب فرمان هولاکو به‌عراق‌آمد وازآنجا به‌حله رفت

---

۱ ـ این رساله بنام (استحباب التیاسرلاهل العراق) ازمحقق‌ابوالقاسم جعفربن الحسن‌بن یحیی‌بن سعیدالحلی متوفی ۶۷۶ است ۲ ـ رسالهٔ« استحباب التیاسر لاهل العراق » جزو مجموعهٔ شماره ۲۷۹۸ کتابخانهٔ آستان قدس‌رضوی .

فقهای آنجا همگی به‌خدمتش رسیدند. ومحقق یك یك آنها را معرفی کرد . خواجه مراتب علمی علماء ومجتهدینی که در آن مجلس حاضر بودند ازمحقق پرسید. محقق‌فرمود هریك درعلمی ممتازند. بازخواجه سؤال کرد که اعلم‌این جماعت باصولین (اصول کلام واصول فقه) کیست . محقق اشاره به‌پدر من شیخ سدیدالدین یوسف ومفیدالدین محمدبن جهم کرد ، وگفت این دونفردر کلام واصول فقه اعلم ازدیگران باشند .

یحیی‌بن سعید صاحب جامع (متوفی ۶۹۰)[۱] وپسرعم محقق از سخن استاد دلتنگ وآزرده خاطر شد. پس ازانقضای مجلس به پسرعم خود نامه‌ای نوشت وازاوشکایت کرد، وگله نمودکه با این سخن خود درآن مجلس مرتبهٔ مرا نازل کردی ، وقدر مرا درمیان جماعت پست نمودی وشیخ سدید ومحمد ابن جهم رابرمن ترجیح نهادی . ودرآن نامه اشعاری آورده بود که از جمله این دو بیت بود :

لاتهن من عظیم قدر و ان کنـ ... ـت مشا را الیه بـالتعظیم
فاللبیب الکریم ینقص قدرا ... بالتعدی علی‌اللبیب‌الکریم[۲]

محقق نامهٔ اورا چنین‌جواب نوشت که اگرنام ترا می‌بردم، وخواجه از این دوعلم سؤالی می کرد وتو درمی‌ماندی وازجواب دادن عاجز می‌شدی هم تو وهم‌من خجل شده وشرمساری می بردیم[۳].

۱ــ وقایع السنین نسخهٔ خطی صفحه ۳۷۴ ۲ ــ این اشعار ازشهاب‌الدین ابوالفوارس سعیدبن محمد الوزان معروف به « حیص بیص» شاعر مشهور است که در تاریخ‌ششم‌شعبان‌سال۵۷۴در گذشته‌واینجا بر سبیل تمثیل آورده‌شده‌است. (روضات‌الجنات ص ۳۰۸) ۳ــ قصص‌العلماء‌ص ۲۸۳ ومطلع‌الشمس ج ۱ ص ۲۲۴ ولؤلؤتی‌ــ البحرین .

رصد مراغه

پس ازآنکه خواجه درخدمت هلاکو به مراغه رفت به‌امر پادشاه وقت مأموربستن رصد گردید. و فرمان شد درجائی که شایستهٔ این کاراست و برای رصد ستارگان‌به‌کار آید،عمارتی لایق بناکنند. وخواجه برای‌محل رصد پشتهٔ بلندی را در شمال شهر مراغه اختیار کرد ودرآنجا بنیاد رصدی عالی نهاد.

بعضی ازمورخین بستن رصد مراغه را از ابتکارات وافکار خود خواجه دانند وگویند اوسالیان دراز دراین‌اندیشه بودکه به‌هروقت اقتضا کند ووسائل فراهم‌گردد به‌عمل رصد پردازد. وپس ازفتح بغداد چون اسباب آنرا ممکن الحصول دیددرصدد برآمدکه اندیشهٔ خود را عملی‌سازد، وآن‌فکررا به‌عرض هلاکو رسانید، وازپادشاه مبلغی‌گزاف که‌کفاف‌مخارج رصدرا بکندخواست. هلاکو که دید باید مبلغ بسیاری دراین راه صرف‌کند به‌خواجه‌گفت فائدهٔ این کارچیست وچه نتیجه‌ای ازآن حاصل می‌گردد. آیا امری‌که مقدر شده باشد بابستن رصد ودانستن حرکات‌کواکب می‌توان دفع‌کرد. خواجه معروض داشت اگراجازت باشد جواب را به مثلی اداکنم. وازپادشاه استدعا کردکه امرفرماید تاکسی بربلندیی که نزدیك اردواست برآید، وازآنجا طشت مسی

بزرگی را بدون‌اطلاع مردم‌اردو به‌زیر اندازد. هلاکو چنانکه خواجه‌خواسته بود کسی را مأمور آن عمل کرد. از افتادن طشت آوازی سخت هائل بلند شد، ومردم‌اردو به‌هم برآمده وحشت برهمه مستولی گشت. و جمعی از‌ترس آن صدای هولناك بیهوش شدند. اما خواجه وهلاکو که از سبب آن آواز مطلع بودند نهراسیدند. پس خواجه عرض کرد که علم نجوم را اگر هیچ فائده‌ای نباشد این فائده هست تا اگر کسی از اوضاع و احوال فلکی آگاه باشد، در وقت ظهور بعضی از حوادث او را ترس و وحشتی چنانکه مردم غافل و نادان را پدید می‌گردد، نباشد. هلاکو پس از آن اجازت داد تاخواجه به‌بستن رصد پردازدوامر نمود تا عمارت آنرا شروع کنند.[1]

صاحب وصاف‌الحضرةهم همین نظر را تأیید کرده می‌گوید:

«چون هلاکو کار بغداد و اعمال و موصل و دیاربکررا به‌حکم قاطع تیغ به‌فیصل رسانیدو آن نواحی مستصفی شد مولاناسلطان الحکماء المحققین نصیرالملة والدین الطوسی در بندگی تخت سلطنت عرضه داشت که اگر رأی غیب دان ایلخان مستصوب باشد از برای تجدید احکام نجومی و تحقیق ارصاد متوالیات رصدی سازد وزیجی استنباط کند. این سخن موافق مزاج و مزید حسن اعتناء ایلخانی گشت. وتولیت اوقاف تمام ممالك بسیطه را در نظر او فرمود. وفرمان داد تا چندان مال که جهت مخارج بنا و تهیهٔ اسباب کافی باشد از خزانه‌بدادند.»[2]

بعضی دیگر از مورخان این فکر را از منکوقاآن پادشاه مغول دانند که بعداً به دست هلاکو اجرا شد.

از جمله خواجه رشیدالدین‌فضل الله وزیر مؤلف جامع التواریخ‌گوید

۱- فوات الوفیات‌ابن شاکرچاپ مصر ج۲ص۱۸۶

۲- وصاف الحضرة به‌اختصار، چاپ بمبئی ص ۵۱

منکوقاآن از پادشان مغول که به کمال عقل و کیاست وذکاء ذهن و فراست امتیازی تمام و بر جملهٔمغول‌سلطنت داشت‌ازعلم هندسه قدری‌بهره‌مند بود، وبعضی‌اشکال‌هندسی‌را حل می‌نمود،وبه‌همین‌جهت‌شیفتهٔ علوم حقیقیه‌شده به فکر افتاد که‌درامپراطوری‌خویش رصدی ایجاد کند . و ابتدا برای این کار یکی از علماء وحکمای‌زمان‌را که جمال‌الدین‌محمدبن طاهربن محمد الزئیدی بخاری[1] نام داشت بخواست وبه او تکلیف بستن رصد کرد . آن دانشمند با آن همه فضائل خود را مرد آن عمل ندید و از انجام کار اظهار عجز کرد . منکوقاآن که‌صیت‌وآوازهٔ‌تبحر خواجه رادر علوم‌ریاضی شنیده ، ومی‌دانست که وی درقلاع اسماعیلیه است ، وقتی که هلاکو را به ایران فرستاد هنگام وداع فرمود که پس از تصرف قلاع ملاحده خواجه نصیر طوسی را که بطلمیوس دهر و اقلیدس‌عصراست،ودیریست‌در دست ملاحده‌اسیراست‌به‌نزد ما بفرست تا به‌بستن رصدی‌که منظور است قیام نماید .

زمانی که خور شاه پادشاه‌اسماعیلی تسلیم‌شد وخواجه به‌خدمت‌هلاکو رسید منکوقاآن باسونگ[2] حاکم‌چین‌جنوبی‌به‌جنگ‌مشغول بود، واز پایتخت خود خیلی دور . هلاکو ترسید که خواجه نتواند مطابق میل منکوقاآن رصد سازد، به‌این‌جهت از فرستادن‌او به‌قراقرم(خانبالغ) خود داری‌کرد[3].»

وباز رشیدالدین درتاریخ‌خودگوید که:

« چون هلاکو بر حسن سیرت و صدق سریرت خواجه واقف گشت می خواست که وی ملازم وهمراه خود او باشد ، وبستن رصد به نام شخص

۱ـ در مطلع الشمس نام این دانشمند جلال‌الدین محمد بن طاهرراوندی ودر حبیب السیر جمال‌الدین محمدبن طاهربن محمد زیدی آمده است.

2_Soung

۳ـ جامع التواریخ رشیدی

خودش تمام شود. به‌این خیال‌از فرستادن خواجه به‌نزد برادر خود داری کرد، واو را مأمور بستن رصدمراغه نمود . وپس از گذشت هفت سال از پادشاهی هلاکو رصد ایلخانی بنا نهاده شد.[1]

هلاکو فرمان داده بود که هرچند مال برای تهیهٔ اسباب و آلات رصد-خانه در کار باشد از خزانه واعمال ممالك او بدهند . بعلاوه اوقاف کل‌ممالك محروسه را به اختیار خواجه نهاده بود ، تا اعشارآنرا گرفته در وجه مخارج رصد صرف کند . وبر حسب درخواست خواجه جمعی از علمای ریاضی و ماهران درفن نجوم را از اطراف بلاد نیز بخواست‌تا خواجه را دستیارباشند. از جمله مؤید الدین عرضی را که در علم هندسه و آلات رصد متبحر بود از دمشق،ونجم الدین دبیران کاتبی را که درحکمت وکلام ومنطق فاضل بود از قزوین، وفخرالدین اخلاطی[2] مهندس ومتبحر درعلوم ریاضی را ازتفلیس، و فخر الدین مراغه‌ای را که طبیب و در علوم ریاضی استاد بود از موصل، و نجم‌الدین‌کاتب بغدادی که در اجزاء علوم ریاضی وهندسه وعلم رصدمهارت داشت وکاتب صور نیز بود از بغداد بخواست[3] ، وبا محیی الدین مغربی که مهندس ودر علوم ریاضی واعمال رصد دانا ، وقطب الدین شیرازی و جمعی دیگر از حکماودانشمندان مانند شمس الدین‌شروانی وشیخ کمال‌الدین‌ایجی وحسام الدین شامی ونجم الدین شامی ونجم‌الدین اسطرلابی وسیدرکن‌الدین استرابادی وابن‌الفوطی وصدرالدین علی واصیل الدین حسن پسران خواجه وجمعی دیگر عدهٔ آنان‌تکمیل‌وبا مشورت یکدیگر در طرف شمال غربی‌شهر

۱ـ جامع التواریخ رشیدی وفهرست نسخ فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس ذیل زیج‌ایلخانی .

۲ـ در روزنامه علمیه‌محیی‌الدین اخلاطی.

۳ـ جلد دوم تاریخ الفی وجامع التواریخ ومجالس‌المؤمنین.

مراغه در بالای تپهٔ بلندی محلی که به‌زبان آذربایجانی رصد داغی (کوه‌رصد) مشهور است در قسمت مسطح تپه که ۱۳۷ متر در ۳۴۷ متر می باشد[۱] انتخاب کرده و بنای رصد خانه را به‌معماری فخرالدین احمدبن‌عثمان امین مراغی در کمال آراستگی در آنجا بنیاد نهادند «و تماثیل ممثلات افلاك و تداویر و حوامل و دوائر متوهمه و منازل ماه و مراتب بروج دوازده‌گانه چنان ساخته شد که هر روز از بر آمدن آفتاب تا فرو شدن آن پرتو خورشید از سوراخ بالا بر سطح زمین عمارت می افتاد، و درجه ها و دقیقه‌های حرکت وسط آفتاب و چگونگی ارتفاع در فصل های چهارگانه و مقادیر ساعات از آنجا به خوبی معلوم می گردید. و شکل زمین و ربع مسکون و تقسیم آن بر اقالیم هفتگانه، وطول وعرض بلدو جزیره‌ها ودریاها چنان روشن شدی که پنداشتی کتاب مسالك وممالك از نسخهٔ حواشی آن فراهم کرده‌اند وبدین ترتیب با حذاقت بسیار و مهارت فراوان چنانکه درفن نجوم و در علم هیأت و مجسطی مقرر است ارصاد کواکب بجای آوردند[۲]».

و در روز سه شنبه چهارم[۳] جمادی الاولی سال ۶۵۷ هجری (۱۲۵۹م) شروع به بنای رصد نمودند. ودر سال ۶۶۰ آلتهای رصدی به اتمام رسید. وهر يك از فضلا ودانشمندان به‌کار خویش پرداختند. وثبت کردن معلومات رصدی که آنرا زیج خوانند در سال ۶۷۲ هجری انجام یافت. وزیجی که اکنون به‌زیج ایلخانی مشهور است از آن رصد استنباط شده که از روی آن حوادث ایام آینده معلوم‌توان داشت. وبه‌واسطهٔ اختلاف حرکت اوج آفتاب میان زیج خانی، و زیجهای گذشته در طالع سال اختلاف فاحش پدید

۱ـ مینورسکی دائرة المعارف الاسلامی جلد سوم ص ۲۶۱ - ۲۶۶ سال ۱۹۳۰ دراغت مراغه.

۲ـ وصاف الحضرة چاپ بمبئی ص ۵۱

۳ـ در قصص العلما به‌جای سه‌شنبه چهارم، سه شنبه هیجدهم ذکر شده است.

گشت .

خواجه در مقدمهٔ زیج ایلخانی پس از ذکر قسمتی از مشاهدات خود راجع به جانشینان چنگیز خان می‌گوید :

« منکوقاآن (۱۲۴۸ – ۱۲۵۷م) از جمله نیتهای نیکو که فرمود برادر خویش را هلاکو از آب‌جیحون به‌این‌جانب‌فرستاد، و ازهندوستان تا بدانجا که آفتاب فرو شود به‌اوسپرد . وچون او به مبارکی بدین طرف رسید اول ملحدان را قهر کرد ، و ولایتها وقلعه های ایشان بستد . فدائیان ایشان رانیست کرد وبعد از آن بغداد بگرفت ، و خلیفه را برداشت . وبعد از آن به‌شام شد و به‌حد دمشق و مصررفت‌و کسانی را که یاغی بودند نیست کرد . و کسانی را که ایل شدند سیورغامیشی فرمود ، و هنرمندان را در همه انواع بنواخت وبفرمود تا هنرهای خویش ظاهر کردند ورسمهای نیکو بنهاد . ودر آن‌وقت که ولایتهای ملحدان بگرفت ، من بنده کمترین نصیر را که از طوسم و به ولایت ملحدان افتاده بودم، از آنجابیرون آورد ورصد ستارگان‌فرمود[۱] .»

گویند که رصد راکمتر از سی سال نمی توان‌به‌اتمام رسانید ، وهمین هم در خیال خواجه‌بوده‌لیکن هلاکو مانند سایر شاهزادگان مغول عجول بود ومی خواست که امر رصد به زودی خاتمه یابد، از این جهت به خواجه و همکارانش فرمان کرد که کار خود را زود انجام دهند . خواجه در این باب در مقدمهٔ زیج گوید :

« رصد به‌کمتر از سی‌سال که‌دور این هفت‌ستاره‌تمام شودنتوان‌ساخت واگر بیشتراز سی‌سال به‌آن کارمشغول‌باشدبهترودرست‌تر باشد. وپادشاه‌ما که بنیاد رصدآغازفرمودنهادن،فرمودکه‌جهدکنید تا زودتر تمام‌کنید . وفرمودکه مگر به دوازده سال ساخته شود . ما بندگان گفتیم جهد کنیم اگر روزگار

۱– زیج ایلخانی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ‌آستان قدس رضوی.

وفا کند. »

چون این مدت(یعنی دوازده سال) رصد جمیع کواکب وحساب دورهٔ آنها و تهیهٔ جداول تازه امکان نداشت، خواجه به کمك جداول زیجهای سابق ورصدخانهٔ جدید به‌ترتیب زیج پرداخت، ودراین باره باز درآن کتاب فرماید :

« رصدی که پیش‌ازماساخته‌اند که اعتماد مابیشتربرآنست رصدابرخس بوده است که از آن تاریخ تا آغاز رصد ما یکهزار وچهارصد واند سال‌بوده است . و دیگر رصد بطلمیوس است که هشتصد وپنج سال بعد از ابرخس است و بعد از ایشان درروزگار مسلمانی رصدمأمون خلیفه بوده است به‌بغداد که از آن وقت تا آغاز رصد ما چهار صد وسی واند سال بوده است. و رصد بتانی‌بوده است به حدود شام . ودر مصر رصد حاکمی. ورصد ابن اعلم‌است که نزدیکتر است . واز تاریخ دو رصد تا تاریخ رصد ما دویست وپنجاه‌سال باشد . و بر جمله در همه رصدهای گذشته نظر کردیم وآنچه یافتیم با آنچه از رصد ما معلوم شد مقابل کردیم . پس آنرانوشتیم . و این زیج بنا برآنچه معلوم شده است بساختیم .

واگر خدای تعالی عمر دهد ، و دولت پادشاه جهان یاور باشد ، آنچه بعد از این معلوم شود هم بسازیم ، و به‌بندگی عرض داریم . اما اگر روزگار وفا نکند آنچه در این تاریخ نوشته‌ایم بعد از ما به عمرهای دراز اهل این‌علم را فائده دهد و نام بزرگوار پادشاهان ما در جهان بماند ، چنانکه نامهـای پیشینگان که در جنب این پادشاهان بس خرد و مختصر بوده است بمانده است [1]. »

خواجه‌درمقدمهٔ‌زیح‌ایلخانی،درجایی که دستیارانخود را نام برده‌چهار نفر ازآنان راکه فخرالدین‌مراغی وفخرالدین اخلاطی ونجم الدین دبیران و

۱ــ زیج ایلخانی

مؤیدالدین العرضی است بیش اسم نبرده است و از قطب الدین شیرازی و محیی الدین مغربی ونجم الدین کاتب بغدادی یاد نکرده است ، در صورتی که مورخان این سه نفر را هم دربستن رصد شریك عمده وهم کار خواجه دانسته‌اند .

علاوه بر اشخاصی که نام آنها در بالابرده شد خواجه یك نفر شریك زبر دست دیگری نیز از اهالی چین داشته که هلاکواو را از قراقرم(خانبالغ) با خود به‌ایران آورده بود ، واسمش چنانکه از تاریخ بناکتی معلوم می‌گردد تومجی یا تونجی و شبیه به ایـن صورت Tou _ Mi _ tzeu شاید بـاشد. و این شخص در چین مشهور به(شینگگ_ یا _ سینگگ) است ، وهمانست کـه رشیدالدین او را عـارف ترجمه کرده است (وهم اوست کـه به‌معرفت علم مـاوراء الطبیعه رسیده است) و خـواجه مقدمـات تقویم Gomput زیـج ایلخانی را که در ابتداء زیج است از اوگرفته است .

سارتن در تاریخ‌علوم‌نوشته‌است که هلاکو از چین چندین منجم‌وعالم چینی با خود آورده بود که دربین‌آنها فاو _ مون _ جی Fao – mun – ji بود ونصیر الدین از آنها علم نجوم تقاویم چینی راکسب کرد.[۱]

واسامی دوازده‌گانهٔ گردش سالهای چینی که بسیار صحیح و متقن در مقدمه آورده عبارتست :

عدد	نام آن بقتائی	تلفظ	عدد	نام بقتائی	تلفظ
ا	ژه	Tzi	ز	وو	Wow
ب	چیو(وامروزه	Shsiou(tchhou	ح	وی	weï
ج	یم(امروزه	Yem(yun	ط	شن	Shen
د	ماوو	Maow	ی	یو	You

۱ـ این مطالب را کنستانتین موراجا دوهسن Constantine MouradJa D.ohsson در تاریخ مغولها ذکر کرده است.

ه	چن	Tchhen	یا	سیو(امروزه	Siou(su)
و	صو	Sou	یب	حائی	Haj[1]

ونیز در زیج مزبور جدولی از اسامی گردش دوازده گانهٔ ترکی‌است که عبارتست از:

سیجقان ئیل ،اودئیل ، بارس ئیل ، توشقان ئیل ، لوی‌ئیل ، ایلان‌ئیل ، یونت ئیل، قوی ئیل، پیچی ئیل ، تخاقوئیل ، ایت ئیل ، و تنگوزی ئیل که به‌فارسی نام آنها به‌ترتیب: موش،بقر ، پلنگ، خرگوش، نهنگ، مار، اسب، گوسفند، میمون ، مرغ، سگ وخوك است.

علاوه برتأسیس وبنای‌رصد درآن محل، خواجه کتابخانهٔ بسیاربزرگی بنا نهاد . وبنابه‌فرمان هلاکونفایس کتب فراوانی که از بغداد و دمشق‌وموصل وخراسان غارت شده بود وبرای خواجه وشرکایش لازم بود ، به‌آن کتابخانه نقل داده شد. و خود خواجه نیز مأمورینی به بلاداطراف می فرستاد که کتب علمی را در هر کجا بیابند خریده وبرای او بفرستند. ودرمسافرتها هم خودش به‌هرجا کتابی‌یا اسطرلابی یاآلت‌نجومی‌دیگری سراغ می‌کرد آنراخریداری کرده به‌مراغه می‌فرستاد .

محمدبن شاکر در کتاب فوات الوفیات نقل کرده است که عدهٔ کتابهای این کتابخانه به چهار صد هزار جلد می‌رسید .

و هم او درآن‌کتاب گویدکه « شمس الدین از حسن بن احمد رفیق خود حکایت می‌کرد که وقتی من به مراغه مسافرت کردم ، وبرای تفرج و دیدن رصد بدانجا رفتم . صدرالدین علی پسر خواجه نصیر الدین طوسی که جوان ، ودر علم‌نجوم وشعر تبحر ومهارتی بسزا داشت ، متولی رصد بود .

۱ــ فهرست فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس ج۲ ص۵۳

و در محل رصد با شمس‌الدین پسر مؤیدالدین العرضی و شمس الدین شروانی و شیخ کمال‌الدین الایکی و حسام‌الدین شامی ملاقات کردم. و نیز در آنجا آلات رصد بسیاری دیدم که از آنجمله حلقه‌های چندی بود که پنج دائره از مس ساخته و پرداخته شده بود. یکی دائرهٔ نصف النهار که بر زمین مرکوز و مدفون بود، ودیکر دائرهٔ معدل‌النهار ودیگر دائره منطقهٔ البروج، ودائره عرض، ودائره میل. و همچنین دائرهٔ دیگری که آنرا دائره شمسیه (ظ: دائره سمتیه) می‌گفتند. وبه‌وسیلهٔ اوسمت کواکب را تعیین کنند.

شمس الدین عرضی به‌من گفت که خواجه نصیر الدین برای بنای این عمارت بقدری از هلاکو مال گرفته است که حساب آنرا جز خدای تعالی کسی نداند. واین مال به‌غیر رواتب و وظایف و جامگی است که هر یك از حکما ومستخدمین آنجا دریافت کرده‌ومی‌کنند[1].

بارتولد دانشمند شوروی در کتاب جغرافیای تاریخی خود از شهر مراغه ورصدخانه آنجا یاد کرده وگوید:

«رصدخانهٔ مزبور دارای بزرگترین کتابخانه ولوازم گرانبها بوده و در آن‌دانشمندان بزرگ ایران وسایر ممالك مشرق‌زمین ازجمله‌چین کارمی‌کردند.»

هلاکو تمامی‌اوقاف ممالك خویش را به اختیار خواجه گذارده بود. واو از جانب خویش در هر شهری نائبی معین کرده تا عوائد اوقاف راجمع آوری‌وعشر آنرادریافت و به‌خدمت‌خواجه‌ارسال دارند. واو کلیه آن‌وجوه‌رادر جامگی و اقطاع و وظایف کسانی که در رصد خدمت می‌کردند و نیز بر آلات و اسبابی که در اعمال رصد محتاج بودند صرف می‌کرد.

هلاکو باآنکه به انجام رصدبسیارعلاقه‌داشت هنوز عمارت آن‌به‌اتمام نرسیده بود درگذشت، وپس ازجلوس ابقا خواجه تا پایان عمر در مراغه‌بدان

۱ـ فوات‌الوفیات ابن شاکر ج ۲ ص ۱۸۶

کار مشغول بود ، ورصد را تمام ناکرده وفات کرد .

مشهور است که چون خواجه را بعضی‌اغلاط در تصنیف زیج‌ایلخانی واقع شده بود در آخر عمر وصیت کرد که خواجه اصیل الدین پسرش به‌اتفاق قطب‌الدین شیرازی که در رصد با خواجه تشریك مساعی می کرد ، جداول زیج را تغییر داده و اصلاح نمایند . ولی چون خواجه در مقدمهٔ زیج نامی‌از قطب الدین نبرده واو از این جهت از خواجه تکدر خاطری داشت بفرموده خواجه عمل نکرد ، وبه اصلاح جدولها نپرداخت. واز این جهت زیج‌ناتمام ماند . وچون به انجام نرسید متروك گشت ، و فقط در تعدیلات و خسوف و کسوف مورد اعتماد است .

بعد از مرگ ابقا بنای عظیم‌رصد که در حدود دویست هزار دینارخرج آن شده بود به تدریج روبه‌خرابی‌نهاد وازمیان رفت ، وامروز فقط آثاری از خرابه‌های‌آن باقی است .

حسن بن علی منجم شیرازی که کتاب خود را در ۱۲۵۶ تألیف کرده وضع وعمارت رصد را که خود دیده است بدین گونه وصف می کند :

درمعرفت عمارت رصد مراغه به‌طریق اجمال

«صورت عمارت او مدور، دور او دوطبقه، وعمارت مربع مستطیل که در میان دور است واز دورعمارت بلندتر. طول او یعنی ارتفاع او بقدر نصف قطر دائره ربع است پنج گز شرع ؟ بلندتر ، چه از آخر دریچه که ازآنجا شعاع آفتاب در وقت‌نصف‌النهار برربع می‌تابد تا زمین نصف قطر ربع‌است و دریچه طولانی دو گز و سه گز دیگر بربالای دریچه‌ای که سقف عمارت باشد، طول دوطبقه مدور چهارده‌گز، طبقهٔ اول هفت گز، طبقه دوم هفت‌گز ، شش‌سوراخ برسقف مربع مستطیل است، یعنی بالای این‌عمارت .و چون از

درگاه به اندرون روند عـرض آن چهار گز ونیم است . و از هر دو طـرف ربع دراوسط دهلیزی هست که یك کس بگردد تا آخر عمارت، و ازدوطرف مربع نردبان ساخته‌اند تا راصد به‌بالای ربع تواند رفت . و ببیند کـه شعاع آفتاب بر کدام اجـزاء تابنده است که آن ارتفاع آفتاب باشد ، و از آخـر دریچه‌ای که آفتاب در نصف النهاراز آنجابر اجزاء ربع می‌تابد بیست و سه گز ونیم است . دور ظاهر صد وهشتاد وشش ذراع. [این‌است]آنچه در کتب این فن دیده وددرصد مراغه دید.»

مرحوم شاهزاده‌معتمدالدوله فرهادمیرزادرروزنامهٔعلمیهٔ ایراندربارهٔرصد مراغه می‌نویسد: « علامت رصد خانه به‌قدر اینکه صاحب علـم استنباط کند هنوز باقی است ، در تلی که در غربی مراغه واقع است . وپیش اهل آن‌بلد معروف به‌رصدداغیست. چنانکه در سال ۱۲۷۶ که موکب همایون وارد بلدهٔ مراغه شدند این‌چاکر درگاه معتمدالدولهٔ فرهادمیرزا وجناب استادی‌علیمحمد اصفهانی ـ میرزا احمد حکیمباشی اصفهانی به‌سیاحت آن‌تل رفته‌مستخرجه‌را به‌دقت رسیدگی نموده و مقیاس گرفته ونقشهٔآن بانهایت‌اهتمام برداشته شد[1]. (صورت در صفحهٔدیگراست)

آلات رصدی رصدخانهٔ مراغه

رصد مراغه بابهترین وسائل آنروزی‌مجهزبوده که‌بعضی‌از آنها احتمالا از بغداد والموت آورده شده بود .

مؤید الدین عرضی در کتابی که در شرح آلات رصد مراغه نـوشته این وسائل را وصف کرده ودر مقدمه چنین گوید :

«... متقدمین آنچه آلات‌رصدی‌ساخته بودند یا محکم نبود ویاظرافت

۱ـشمارهٔ هفت روزنامهٔ علمیه سال ۱۲۸۱



تفصیل رصد مراغه شمارهٔ ۱۶۳ از کتب مرحوم بهار

نداشت ویا به‌علت‌سوء هیئت‌ساختن آن مشکل‌بود و نمی شدآنچه راکه‌واضع تصور کرده از قوه به فعل آورد ، لهذا از اغلب آنها صرف نظر شده بود ، وما از آلات قدیمه آنچه را کامل تر و بهتر و نیکوتر بود انتخـاب کردیم ، وبعضی دیگر هم که ناقص‌بود تکمیل نمودیم، وبر آنها آلات و ابزاری راکه خود اختراع کرده افزودیم .

به طوری که از کتاب مزبور مستفاد می‌شود ادوات مشروحهٔ زیر را هیئت علمیه رصد خانه‌اختراع ویا تکمیل‌نموده‌اند :

۱ـ ربع که پیشینیان لبنه می‌گفتند . این آلت‌از ربع دائره وعضاده‌ای تشکیل یافته، وباآن میل کلی وابعاد کواکب وعرض بلدرا رصد می‌نمودند، وبر سطح دیوار شمالی وجنوبی نصب شده بود .

۲ـ ذات‌الحلق این‌آلت ازپنج حلقه ساخته شده بود به این ترتیب:

الف ـ دائرهٔ نصف النهار که به زمین نصب شده بود ب ـ دایرهٔ معدل‌النهار ج‍ـ دائرهٔ منطقة البروج دـ دائرهٔ عرض هـ ـ دائرهٔ میل و این‌آلت از ذات الحلق ششگانهٔ بطلمیوس و نه‌حلقهٔ ثاون‌اسکندرانی‌جامع‌تر بوده است .

۳ـذات‌الجیب والسمت که‌برای‌تعیین ارتفاع درکلیهٔ جهات مختلف‌افق به کار برده می‌شد.

۴ ـ ذات الجیوب والسهم کـه آنهم برای جهات یابی ساخته و به کار می‌رفت .

۵ـ ذات الربعین که به جای ذات الحلق استعمال می‌شد

۶ـ ذات الاسطوانتین .

۷ـ دائرهٔ شمسیه (ظ . سمتیه) که باآن سمت‌کواکب معلوم می‌گردید.

علاوه براین‌آلات که از رسالهٔمؤیدالدین عرضی‌نقل‌شد وسائل دیگری

ازقبیل تدویرات، حوامل دوائر موهومه ، وصور بروج دوازده گانه در رصد مراغه نشان داده می‌شد .

به طوری که بعضی نوشته اند مخترع آلت تورگت[۱] Tuaguet خود خواجهٔ طوسی بوده است ، وآن آلتی مرکب از دو دائرهٔ مدرج بوده که در صفحات متعامد قرار داشته است .

این اختراع را به فرانکو که از مردم لیژ Liege است و نیز به جابربن افلاح هم نسبت داده‌اند[۲].

قصیدهٔ زیر را قاضی نظام الدین اصفهانی درمدح خواجه ووصف رصد مراغه گفته‌است[۳].

صَفَا شربُ عَیشی فی صَوافی مَراغَةٍ
فَظلَت کَمَا شاء المُنیٰ اَتفَرَّجُ
بِهٰاالرَصَدُ العٰالی لنصیری مُقْصَدی
اِلیَ الفلَكِ الاعَلیٰ بِهِ اَتَدرَّجُ
فَلِلّه بٰانیه وَ طُرُقُ اَدٰا تِهٰا
اِلیٰ کَشفِ آسرارِ الغَوٰامِضِ تُنهج
آریٰ عصَبَ التنَجیمِ اَحسَنَ هیئَتهٖ
بِهِ یَستَوی مٰا فی التَقٰاوِیمِ عَوَّجُوا
دَقٰایقُ عِلمٍ لایَجِدنَ ثَوٰانِیًا
حَوی دَرَجامِنهُ اِلیَ الغَیب یُدرَجُ

1-Toguetum

۲ـ تاریخ علوم سارتن

۳ـ یادنامه : جنت سلبیا

تسامی الهضاب الشم تتلع جیدها
عشاها بما یبنی علیها تتوج
فنالت لعمری الحظ ارض مراغه
فمن کل اقلیم علیها یعرج
فان عیروا بادن المراغه شاعرا
فملح علی معنی الهجاء یخرج
بناء لعمری مثل بانیه معجز
تقربه الالحاظ والنفس تبهج
سیبلغ اسباب السماء بصرحه
یناغی کعاب الزهر منها تبرج
اقول وقد شاد البناء بذکره
وشید قصرا لم یشده متوج
علی الزهر ارصاد طلایع فکره
الی الرصد المعهود من این یحوج
ترصدت لقیاه هناک و قربه
فکان منی من دونها الباب مرتج
و رمت سعود الجد فی جنباته
فساعدنی سعد بودی ملهج
وجدت اسمه فالا علی مبارکا
مقدمة منها المیامن تنتج
الی السدة العلیا شمر ناهضا
لتقبیله منه البنان یهیج

فَکَلَّفتُهُ عَرضَ الدُّعاءِ وَ خِدمَتی
وَ حَمَّلتُهُ ما فِی الصَّحائِفِ یُدرَجُ
وَ رُمتُ عَلیٰ حالِ الوُقُوفِ وُقُوفَهُ
فَهِمَّی اِنْ اَنهیٰ اِلَیهِ یُفَرِّجُ
وَ اَصدَرتُ عَنْ تَبریزَ ما اَنَا کاتِبٌ
وَصَحبِی زَمُّوا العِیسَ وَالخَیلَ اَسرَجُوا
لِقَصدِ جَنابِ الصّاحِبِ الاعظَمِ ارتَمَتْ
طَلائِحُ اَسفارٍ لِما نابَ تُزعَجُ
تَکَفَّلْ دَفعَ الجَورِ عَنهُم وَ اِنَّهُ
مَواعِیدُ صِدقٍ صُبحُها یَتَبَلَّجُ
وَلَولا عَوادِی الخَطبِ جِئتُ مُلَبِّیاً
دَواعِیَ اَشواقٍ لَظاها تَأَجَّجُ

اواخر عمر خواجه ومرگ او

پس از مرگ هلاکو اباقاخان پسر بزرگتر و ولیعهد وی به اتفاق امرا وشاهزادگان مغول به‌جای پدر به‌تخت پادشاهی نشست .

گویند اباقا خان ابتدا از قبول سلطنت خود داری می کرد و پس از اصرار وابرام برادران و امرای مغول و سعی خواجهٔ طوسی و نصایح او مقام سلطنت را قبول کرد و برتخت پادشاهی نشست وهمان‌لحظه خواجه فصلی از نصایح سودمند نوشته به‌عرض رسانید وبه‌فرمان اباقاخان آن نوشته را خواجه به آواز بلند در آن مجلس خواند . وابتدای آن رساله که در اندرز سلطان نوشته بود این است :

« امسال از حکم نجوم سالی پریشانست و کارهای بیمناك در پیش و

باغیان از جوانب منتظر ومترصد هستند و باشند ، و نه چون دیگر سالها وقت آسایش‌نیست . الخ[۱] »

اباقاخان پس ازجلوس بر تخت خانی‌وفراغت‌از انجام‌بعضی ازمهمات ملکی به تربیت و نواخت خـواجهٔ طوسی که پیشوای حکما و دانشمندان مملکت بود، پرداخت . و همچنین به‌عدهٔ بسیاری از فضلا و علمای معتبر که بیشتر آنان از شاگردان خواجه بودند توجه‌مخصوص فرمود . و همه راموردِ انعام خویش قرار داد، وبرای هریك از آنان وظیفه وشهریهٔ کافی مقرر کرد ، وبا نظر خواجه هریك را به‌مرتبه ومقامی که سزاوار بودند سرافراز گردانید. وخواجه با همراهان خود در مراغه به‌کار رصد همچنان مشغول گشت[۲].

خواجه در سال ۶۶۵ سفری به خراسان و قهستان کـرد ودر این سفر علامه قطب‌الدین شیرازی هم در خدمت وی بود . این سفر ظاهراً بیشتر از یك‌سال به‌طول انجامید. وبطوریکه ابن الفوطی نوشته است خـواجه درسال ۶۶۷ به‌مراغه باز گشت[۳].

مستشرق شهیر فقید ادوارد برون در تـاریخ ادبیات ایـران گوید : اباقاخـان در ساعتی سعد که خواجه نصیرالدین طـوسی فیلسوف ومنجـم معروف .... اختیـار کرده بود تاج برسر نهاد . و در این تـاریخ عمر این دانشمند رو به آخر گذارده واز او سخنی نمی‌شنویم ، جز آنـکه پنج سال بعد از این تاریخ یعنی‌در سال ۶۶۹ ﻫ / ۱۲۷۰ م تفصیل معـالجهٔ اباقاخـان

۱ـ رسالهٔ نصایح خواجه دربیشتر از کتب تاریخ مانند تاریخ الفی و روضة‌ـ الصفامسطوراست. برای مطالعهٔ بقیهٔ رساله بدان کتب رجوع شود.

۲ـ جامع التواریخ نسخهٔ خطی وجلد دوم الفی نسخهٔ خطـی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی .

۳ـ مجمع الآداب‌ابن‌الفوطی وذیل‌تاریخ‌بغداد.

را از او نقل کرده‌اند[۱].»

رشید الدین فضل الله وزیر در کتاب جامع التواریخ چگونگی این معالجه را چنین گفته است : « در بیست و سیم ماه صفر ۶۶۹ در حدود ... شکار می‌کرد. اتفاق دست مبارکش از شاخ گاو کوهی آزرده گشت وشریانی گشاده گشت وخون بند نمی‌گرفت. قورجان نام به اجازت امرا کمان برداشت وچاشنی داده زه را برزخمگاه زد تا متورم شد و خون بسته گشت. اباقاخان او را بنواخت وتکجال که در آن دو سه روز سلاح او بسته بود و خدمتهای پسندیده کرده سیورغامیشی فرمود و بزرگ ومعتبر گردانید . چون موضع زخم آماس کرده بود و مانند کیسه ای شده ، بدان سبب در زحمت می‌بود . واطبای بزرگ که حاضر بودند بار شکافتن نداشتندوبی‌طاقت‌می‌شد. خواجهٔ جهان نصیرالدین‌طوسی از جملهٔ امرا متعهدشد که‌اورا از شکافتن آن‌هیچ آسیب نرسد. وابوالعزجراح را فرمود تا آنرا بشکافت وپاك کرد فی‌الحال درد ساکن گشت وبه‌مدت‌هفته‌ای از آن‌زحمت‌خلاصی‌یافت وخلایق شادمان‌شدند[۲].

خواجه در بعضی از مصنفات خویش‌اشاره به کارهای طبی ومعالجات خویش نموده که یکی‌حکایتی است که از جامع التواریخ نقل شد و دیگر در تنسوخ‌نامه درخواص طالیقون گوید :

وقتی شخصی از معارف تجار که حقوق مودت‌ثابت داشت منقاشی از آن بدین ضعیف داد و بدان موی افزونی از چشم هر که بر کندم شفا یافت[۳].

در سال ۶۶۲ برای جمع آوری کتاب دو بار به‌عراق وبغداد سفر نمود .

۱ـ ترجمهٔ تاریخ ادبیات ادوارد برون به نام (از سعدی‌تاجامی) ترجمهٔ‌دانشمند معظم جناب آقای حکمت استاد دانشگاه طهران .

۲ـ جامع التواریخ رشیدی نسخهٔ خطی

۳ ـ تنسوخ نامه چاپ بنیاد فرهنگ ص ۲۳۰

خواجه چند سفر دیگرهم به بغداد نموده که نوبت آخر آن به سال ۶۷۲ در خدمت اباقاخان وعدهٔ بسیاری از یاران و شاگردانش بود. اباقاخان در بغداد چندان توقفی نکرده وبزودی از آنجا حرکت نمود. ولی خواجه برای رسیدگی به‌حساب اوقاف در بغداد بماند ویک ماه بیش از توقفش نگذشته بود که بیمار شد[۱].

محمدبن رافع در ذیل تاریخ بغداد می‌گوید: «که اباقاخان در وقت بیماری خواجه در بغداد بود، وبا قطب الدین شیرازی خواجه را در حال احتضار دیدن کرد[۲]. وچنانکه مورخان نوشته‌اند خواجه در اثر آن بیماری درگذشت. وآخر روز دوشنبه هیجدهم ذیحجهٔ سال ۶۷۲ هجری برابر سال ۶۴۳ یزدجردی و مطابق ژون سال ۱۲۷۴ میلادی در بغداد وداع عمر کرد[۳]. ودست تعرض روزگار رقم وجود آن جهان فضل وافضال را ازلوح ایام محونمود. وفضلا وعلما وطلبهٔ علم که از فوائد تربیت وی بهره‌مند بودند پریشان خاطر شدند وجمع ایشان به‌پراکندگی روی نهاد.

صاحب دیوان شمس‌الدین جوینی وزیر وبزرگان واعیان و دانشمندان بغداد جنازهٔ او را مشایعت کرده با ازدحامی عام به مشهد کاظمین آورده در پائین پای آن دو بزرگوار قبری حفر نموده، سردابی ظاهر شد، ونعشش را در آن سرداب دفن کردند.

در جامع‌التواریخ رشیدی است که: «خواجه‌نصیرطوسی وصیت‌فرمود که او را در جوار مزار فیض آثار امام بزرگوارموسی الکاظم علیه‌السلام دفن کنند ودرپایان مرقد عطر نشان جهت او آغازقبر کندن نمودند، ناگاه سردابه‌ای

۱ـ الحوادث الجامعة چاپ بغداد ص ۳۸۰

۲ـ ذیل تاریخ علماء بغداد تألیف محمدبن رافع سلامی چاپ عراق ص۲۱۹

۳ـ فوات‌الوفیات ابن‌شاکر ص۱۵۰ والحوادث الجامعة ابن الفوطی وتاریخ گزیده ومجالس المؤمنین ومحبوب القلوب اشکوری و لؤلؤتی البحرین

کاشی کاری پیدا شد و بعد از تجسس وجستجو معلوم شدکه آن گور را ناصر بالله خلیفهٔ عباسی برای خود ساخته بود ، وپسرش به‌خلاف امر پدر او را در رصافه دفن کرده وآنجا خالی مانده بود . از غرایب اتفاقات آنکه تاریخ تمام شدن سردابه را در روی‌سنگی کنده یافتند که روز یازدهم جمادی الاولی سال۵۹۷ همان روز تولدخواجه‌بود[۱].»

در کتاب الحوادث الجامعة هم اشاره به‌این مطلب شده وچنین آمده است :

«نعش خواجه در مشهد موسی بن جعفر علیهما‌السلام‌دفن شد .وقبرش در سرداب قدیم البنائی بود که تا آن وقت کسی دفن نشده بود . گویند که الناصرلدین الله خلیفه آن سرداب را برای خویش ساخت ودر آنجا مدفون نشد»[۲] .

قاضی نورالله شوشتری‌در کتاب مجالس المؤمنین ومیرزا حسن‌زنوزی درکتاب ریاض‌الجنة آورده‌اندکه: « خواجه وقتی بیماری‌را سخت یافت ، و دانست که آن بیماری را علاجی نیست با بعضی از نزدیکان ویاران در باب تجهیز وغسل ودفن خود مشورت می کرد . یکی از آنان گفت مناسب آنست که خواجه را به نجف اشرف دفن کنند . خواجه سخن او را شنید و از روی کمال اخلاص فرمود مرا شرم آید که در جوار امام موسی کاظم بمیرم ، واز آستان او به‌جای دیگرهرچند اشرف باشد برده شوم. لهذا پس ازفوت بنا بر وصیتش درعتبهٔ کاظمین مدفون شد. ودر جلو آن که جای مزارخواجه است این آیه را « و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید » نقش کردند[۳].

۱ــ جامع التواریخ رشیدی ج ۲ چاپ بلوشه ص۵۵۸
۲ــ الحوادث الجامعة ص۳۸۰
۳ــ ریاض الجنة نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی ملك

وفعلا کتیبه‌ای بر سر مزار خواجه بدین عبارت است :

الاان اولیاءالله لاخوف‌علیهم ولاهم یحزنون

هذا مرقد سلطان الحکماءالمحققین محمدبن محمدبن‌الحسن‌الطوسی. قد عمر فی عهدسلطنةالسلطان ابن السلطان‌والخاقان ابن الخاقان‌ناصرالدین‌شاه قاجار خلدالله ملکه و سلطنته ... حضرت شاهزاده امجد اشرف معتمد الدوله فرهاد میرزا ادام الله شوکته . کتبه فی‌تاریخ ۱۳۰۴

تاریخ فوت خواجه را بعضی « نورالله مرقده » یافته‌اند و حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده این قطعه را در تاریخ فوت وی‌آورده است :

نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل

یگانه ای که چنو مادر زمانه نزاد

به‌سال ششصدوهفتاد ودو به ذی‌الحجه

به روز هیجدهم درگذشت در بغداد[1]

و نیز دیگری در تاریخ وفات او گفته است:

هیجدهم از ماه ذوالحجه‌دوشنبه‌وقت‌شام

سال‌هجرت‌ششصد وهفتادودو ناقص‌نه‌تام

خواجهٔ عالم نصیر دین طوسی از قضا

نقل کرد از خطهٔ بغداد تا دارا لسلام[2]

۱ــ در تاریخ شیخ اویس تألیف ابو بکر قطبی اهری چاپ لاهه ص ۱۳۵ این قطعه به‌نورالدین رصدی نسبت داده شده است ومصرع‌اول‌آن در آن‌کتاب چنین‌است: « نصیر ملت ودولت‌محمد طوسی »

۲ــ تاریخ‌مسامرة الاخبار چاپ ترکیه ص ۱۲۰ ودر تاریخ حافظ ابرو نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملك که این قطعه یاد شده به‌جای هیجدهم (هفدهم) آمده است .

وسعدالدین نطنزی در تاریخ مرگ وی فرماید :

نصیر دولت و دین پادشاه کشور فضل
که آسمان هنر بود و آفتاب زمین

به سال ششصد و هفتاد و دو ز هجرت آن
که بود خاك جنابش مآب روح امین

چو هیجده روز زذوالحجه شد، ز دار فنا
ملول گشت سرا پرده زد به‌خلد برین[۱]

دیگری در مرثیه وتاریخ وفات اوگوید :

حجة الحق علی الخلق نصیر طوسی
آنکه بنیاد حکم را همه او بود سبب

آخر روز دو شنبه به مقام بغداد
هفد هم از مه ذیحجه به‌تاریخ عرب

سال بر ششصد و هفتاد ودو بدکز دنیا
نقل فرمودبه عقبی نه به‌اکراه‌وتعب

خاك‌برذات‌شریفش همه‌وقتی‌خوش باد
که به احیاء علوم وحکم‌او بود ندب[۲]

درتاریخ وفات خواجه‌اختلاف قابل‌توجهی نیست و عموم‌مورخان معاصر وغیر معاصر وی مرگ او را در آخر وقت روز دوشنبه هیجدهم سال ۶۷۲

۱ـ تاریخ شیخ اویس، تألیف ابوبکر قطبی چاپ لاهه ص ۱۳۵ ودراین کتاب سال وفات خواجه «در سنة اثنی وسبعین وسبعمائه» چاپ شده که مسلماً سبعمائه غلط وصحیح «ستمائه» است . وتاریخ وفات محقق‌طوسی به‌تاریخ‌یزدجردی سال۶۴۳معین شده که تفاوت بین دو تاریخ هجری ویزدجردی در این وقت ۲۹ سال می‌باشد .

۲ـ ج ۲ کتاب جغرافیا وتاریخ حافظ ابرو نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملك .

دانسته‌اند . ولیکن در تاریخ بناکتی وجامع التواریخ رشیدی و تاریخ حافظ ابرو به‌جای روز « هیجدهم » هفدهم ذکر شده که چون بر خلاف گفتهٔ سایر مورخان است تصور می‌رود که کلمهٔ «هفدهم» غلط باشد.

اشکالی که دراین تاریخ می‌باشد این است که در کتاب تاریخ رشیدی وهمچنین تاریخ حمدالله مستوفی وغیره مدت عمر خواجه هفتاد وپنج سال و هفت ماه وهفت روز نوشته شده وحال آنکه اگر تاریخ تولد وی را یازدهم جمادالاولی ۵۹۷ و روز وفاتش را روز هیجدهم ذیحجه بدانیم مدت عمرش بالغ بر ۷۵ سال وهفت ماه‌وهشت روز وچند ساعت‌می‌شود . بنا براین یا باید کلمهٔ هیجدهم،» غلط وهفدهم درست باشد تابامدت عمری که‌برایش نوشته‌اند سازگار آید . ویا باید مدت عمرش ۷۵ سال وهفت ماه وهشت روز باشد تا با هیجدهم موافق گردد . وچون اغلب مورخان روز فوت را هیجدهم نوشته‌اند تصور می‌رود که ابتدا در محاسبهٔ عمر خواجه مورخی که محاسبه کرده یک روز اشتباه نموده وهشت‌روز به‌حساب آورده ودیگران بدون‌توجه به‌این‌اشتباه عینا آنرا نقل کرده‌اند[1].

ابن‌العبری هم در تاریخ مختصر الدول بر خلاف کلیهٔ مورخـان سال

۱ــ دوست‌فاضلم آقای مرتضی‌مدرسی چهاردهی در جملهٔ یادداشتهائی که‌راجع به‌حالات خواجه‌تهیه کرده وآنها را لطفاً برای مطالعهٔ نگارنده ارسال داشته نوشته‌اند که جمعی از مورخان عمر خواجه را ۷۵ سال وهفت ماه وهفت روز ذکر کرده و این مدت در محاسبهٔ باولادت وی که صبح یازدهم جمادی‌الاولی ۵۹۷ ووفات در غـروب هفدهم سازش دارد نه با روز هیجدهم وبنا براین احتمال داده‌اندکه این اختلاف روز هفدهم وهیجدهم از آنجا شاید پیدا شده است که چون خواجه هنگام غروب آفتاب وفات کرده ناگزیر تجهیز او روز هیجدهم بوده و در همین روز به خاك سپرده شده و آوازه فوت وی به‌گوش‌مردم در روز هیجدهم‌رسیده‌واز این‌جهت‌این‌روز را برای‌تاریخ فوت‌او ضبط کرده‌اند.

وفات خواجه را درسال ۶۷۵ یعنی‌سه سال بعد از دیگران ضبط کرده [۱] واین تاریخ برای فوت خواجه بدون هیچ شك وتردیدی خطاست و قابل توجه نمی باشد .

و همچنین سنهٔ اثنی وسبعین وسبعمائه (کذا) که‌در تاریخ شیخ اویس آمده مسلماًغلط است وشاید کلمهٔ ستمائه در هنگام چاپ سبعمائه شده است .

این مطلب ناگفته نماند که در صفحهٔ ۳۴۱ الحوادث‌الجامعه مصحح را اشتباهی‌رخ داده‌و کلمهٔ انتهی را«انتحر»خوانده وازاین کلمه برایش‌این تصور حاصل‌شده که خواجه دراین تاریخ انتحار کرده است. صاحب اعیان‌الشیعه که به اشتباه وی واقف شده در احوال خواجه بدین اشتباه اشاره کرده گوید :

« ومن طرف ماوقع لمصحح‌طبع کتاب« الحوادث الجامعهٔ » ان المؤلف ذکر امرا من الخواجه نصیرالدین‌ثم قال : انتهی سنة کذا ما بدل المصحح کلمة انتهی‌بکلمة انتحر ثم لما وصل‌الی تاریخ وفاته وجده غیر مطابق لتاریخ الاول فعلق علیه‌حاشیة[۲] »

ترکیب بند مجد همگر دررثاء خواجهٔ طوسی

چه افتری،چه محالست ، این دروغ که گفت
که شد فرشتهٔ عرشی و فرش خاکی جفت
هزار گنج معانی شد آشکار ، گر او
ز روی صورت ، در کنج خاك رخ بنهفت
ز منبع حکم الماس نطق دُر بارش
ز بس که از ره تدقیق در[۳] معنی سفت

۱ـ تاریخ مختصرالدول ابن العبری ص۵۰۰
۲ـاعیان الشیعه ص۳۱۹ ۳ـ اصل : خفت

زمسند شرف الفاظ گوهر افشانش
زبس که از سر تحقیق سر حکمت گفت[۱]
ملول گشت وغمی[۲] ورخ از جهان بر تافت
برفت و خلوت کروبیان گزید و بخفت
خدای داند کز بوستان حکمت و فضل
چنو نهال نرست و چنو گلی نشکفت
ز تیغ ملت اسلام زنگ شرك ببرد
ز روی عالم خاکی غبار جهل برفت
زحوض کوثر در خلد حور ساقی اوست
جهان فانی مملو ز ذکر باقی او ست
چه حکم بود که تقدیر لایزالی کرد
که با بهین بشر دهر ، بدسگالی کرد
فتاد اختر افضال در هبوط وبال
مه تمام سپهر هدی هلالی کرد
زمانه آتش غم در دل معانی زد
سپهر خاك فنا بر سر معالی کرد
ز سهم واقعه نه روز آنچنان نالید
که راد سروش از فرط ناله نالی کرد[۳]
ستون سروش از رنج چون نهالی شد
چنانکه میل ز مسند سوی نهالی کرد

۱ــ اصل: سر حکمت سفت ۲ــ اصل : ملول گشت غمی و
۳ــ اصل ــ که زاد سروش ازفرط نالی کرد

لقای حق چو به‌چشم خرد معاینه دید
سرای خـاك ز مهمان پاك خالی کرد
سرش زدست اجل گرچه زیر پای‌آمد
خدای مرتبتش چون سپهر عالی کرد
به‌روز به شده حی[1] طی ز ماه حجه تمام
به‌سال هجره خی و عین و بی بدارسلام
دریغ قصر مشید هدی که ویران شد
دریغ تخت سلیمان که بی سلیمان‌شد
دریغ ودرد که‌خورشید نورگسترفضل
به‌زیر سایهٔ این خاك تیره پنهان شد
وجود پاکش جان جهان فانی بود
کجا بماند باقی جهان چوبی جان شد
زلال خضرفروشدبه‌خاك وروشن‌گشت
که خاك تیرهٔ بغداد ، آب حیوان شد
تن شریفش‌اگر درحضیض‌ایوان خفت
همای روح عزیزش[2] براوج کیوان‌شد
از این سرای که زندان جان‌اهل‌دلست
دلش گرفت ومقیم سرای رضوان شد
بدید کز رصد فرش خاك هیچ ندیـد
به‌نورجان به‌سر سر عرش رحمان شد
به اعتقاد ، سپهر برین مریدش بود
به‌استفادت ، برجیس مستفیدش بـود

۱ ـ اصل: به روز مه شده‌ی ... ۲ـ اصل : همای اوج عزیزش

کجا شد آنکه بدو بد قوام حکمت وشرع
که شد گسسته به‌مرگش نظام حکمت‌وشرع
کجا شد آنکه به‌کلك و بنان گوهر بار
نگاه داشت عنان و زمام حکمت و شرع
کجا دهند ازین پس نشان فطنت و فضل
کجا برند دگر بار، نام حکمت و شرع
تمام بود درو اعتقاد و دین درست
شکسته شد پس ازو احترام حکمت‌وشرع
سپهر بود درین دور، یار ملت و دین
زمانه بود در آن عهد رام حکمت و شرع
زشرع وحکمت بس کن که‌شد به کام‌جهان
خوش آن‌زمان که‌جهان‌بدبه کام‌حکمت‌وشرع
زبحر لطف و معانی دو صد هزاران دُر
یتیم ماند به‌فوت امام حکمت و شرع

فلك به‌مرقد پاکش به‌خاکبوسی شد
کبود جامه به‌سوك نصیرطوسی شد[1]

۱ـ دیوان مجد همگر نسخهٔ مورخ ۱۶ رجب ۱۰۰۷ متعلق به کتابخانهٔ مرحوم عبدالحسین بیات که دوست دانشمندم جناب‌آقای گلچین معانی‌آنرا استنساخ نموده و برای درج دراین کتاب فرستاده‌اند.

اولاد و بازماندگان خواجه

ازخواجه طوسی سه پسر باقی ماند به‌نام صدرالدین علی واصیل‌الدین حسن و فخرالدین احمد . صدرالدین علی که اکبر اولاد خواجه است مردی دانشمند ودر زمان حیات پدر متولی‌اموررصدمراغه بود. ودر علم نجوم‌دست داشت، وپس‌ازمرگ‌خواجه‌بیشتر کارهاومناصب‌پدررا به‌دست‌آورد. ومتصدی آن اشغال‌گردید[1] و تا مدتی بعد ازخواجه‌ریاست رصد خانهٔ مراغه‌را داشت.

در کتاب الحوادث الجامعة آمده است : که در سال ۶۸۷ دست صدرالدین وبرادران‌اولاد خواجه نصیرالدین‌طوسی از موقوفات عراق کوتاه گشت.وامر موقوفات آن‌سامان بحکام بغدادواگذار شد. ولیکن پس ازیك سال دیگریعنی در سال ۶۸۸ باردیگر امرموقوفات به‌اولاد خواجه تفویض‌گردید[2].

صدرالدین علی دختر عمادالدین‌ابوالفداء قهستانی (متوفی۶۶۶)پادشاه قهستان راکه به «قهستانیه»معروف‌بود به‌ازدواج در آورد.

تاریخ وفات صدرالدین علی به‌دست نیامد ولیکن معلوم است که او زود تر از برادران خود در گذشته است .

صدرالدین علی‌را طبع‌خوشی‌بوده وبه‌فارسی شعرمی‌گفته و دوبیت‌زیر اثرطبع اوست‌که درتاریخ‌فوت‌خواجه علاءالدین‌عطاملك‌جوینی‌سروده‌است:

آصف عهد علاء حق و دین زبدهٔ کون
کرد بدرود جهان را چو سرآمدش زمان
در شب شنبه چهارم زمه ذیحجه
سال بر ششصدو هشتاد و یکی در اران[3]

* * *

۱ـ فوات الوفیات ابن شاکر ج ۲ ص۱۵۰

۲ـ الحوادث‌الجامعه ص ۴۵۹

۳ـ ترجمهٔ تاریخ ادبیات برون ترجمهٔ دانشمند معظم جناب آقای حکمت

اصیل الدین ابو محمد حسن پسر دومی خواجه است وهنگام توقف خواجه در الموت و میمون دز در خدمت پدر بود . وپس از تسلیم خورشاه باپدر وموفق الدوله ورئیس‌الدوله وچند نفر از بزرگان از قلعه به‌زیر آمد و به اردوی هلاکو پیوست[۱] .

وی مانند پدرش در سیاست واداره امور حکومت دخیل و در زمان حیات پدر وبعد از مرگ او متصدی اشغال مهمه بود .

اصیل‌الدین مردی ادیب ودانشمندومهندس وحکیم وحاوی فنون‌محامد وجامع آداب ومحاسن بود . در کار رصد مراغه در خدمت خواجه باحکماء دیگر شرکت داشت . وبعد از مرگ پدر باز مدتی در رصد مشغول بود . و بعد از درگذشت برادرش صدر الدین مشاغل او را نیز به‌دست‌آورد . و در خدمت جهانداران مغول شرف قربت واختصاص یافت. وباغازان خان به‌شام رفت وتامدتی که‌سلطان در آنجابود تصدی اوقاف آن‌سامان را به‌عهده داشت. و در آن مأموریت مقداری وجوه اوقاف را گرفته به‌مصرف رسانید . بعد از باز گشتن غازان خان او نیز به‌بغدادبازگشت[۲]. ودر وزارت خواجه‌رشیدالدین به‌واسطهٔ تربیت‌وی، پایهٔ قبول‌ورتبت شرف‌اعتماد وحسن اعتقادش حاصل‌شد. ومدتها در خدمت وزیر مستشار مؤتمن وصاحب سر بود . درایام پادشاهی الجایتو وقتی‌سلطان از رصدمراغه دیدن‌کرد اصیل‌الدین را منصب منجم‌باشی درباری بخشود[۳] . واداره رصد خانه را به‌او تفویض‌نمود.

پایان زندگی او را مورخان مختلف نوشته‌اند : در درة الأخبار ذکر شده که در نیکو نامی جهان را وداع گفت .

۱ـ جامع‌التواریخ رشیدی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی

۲ـ فوات الوفیات ابن شاکر متوفی رمضان ۷۶۴ ص ۱۵۱ والدررالکامنه از ابن حجرالعسقلانی ج ۳ ص ۴۵۲

۳ـ از سعدی تا جامی ترجمهٔ جناب آقای حکمت ص۵۱

وابن شاکر در کتاب فوات الوفیات گوید «که اصیل الدین نیابت بغداد وعراق بدو محول شد، در این عمل رفتار خوشی بامردم نکرد، به‌این سبب از عمل معزول و اموالش مصادره گردید و اهانت بسیاری به او شد ودر آن‌حال با ذلت وخواری درگذشت» و بعضی هم نوشته‌اند که کشته شد.

درتاریخ وفات یا قتل وی هم اختلاف است. در تاریخ الجایتو تألیف ابوالقاسم عبدالله کاشانی است که: «اصیل الدین درتاریخ (۷۱۱-۷۱۰) هجری به‌سعی سعدالدین وزیر الجایتو همقطار رشیدالدین کشته‌شد. وخود سعدالدین‌وزیر هم پس ازمراجعت از بغداد روز سه‌شنبه دهم شوال سال ۷۱۱ به‌قتل رسید[۱]».

در تاریخ مجمل فصیحی خوافی ذکر شده که خواجه اصیل الدین‌بن خواجه نصیرالدین در سال ۷۱۴ درگذشت[۲] ودر جوار متبرك امام موسی‌کاظم وجواد در بغداد مدفون گردید.

درکتاب تاریخ العراق به‌نقل از عقودالجمان تاریخ مرگ او در سال

۱ـ نقل ازحاشیهٔ ذیل زبدة التواریخ حافظ ابرو به‌تصحیح دانشمند ارجمند جناب آقای دکتر بیانی استاد دانشگاه منقول از تاریخ مغول تألیف ادکار بلوشه.

۲ـ در یاد داشتی که از تاریخ مجمل فصیحی از روی نسخهٔ عکسی متعلق به‌مرحوم شادروان علامه قزوینی نگارنده داشت تاریخ وفات اصیل الدین را به‌سال ۷۵۴ ضبط کرده بود ولیکن در کتاب (از سعدی تا جامی) که نقل از همان مجمل فصیحی شده سال (۷۱۴) است واین تاریخ نزدیکتر به‌صحت می‌نمود آنرا اختیار کرد چه‌اگر تاریخ وفات وی سال ۷۵۴ باشد باید عمر اصیل الدین بیشتر از یکصد وده سال وخارج از معتاد باشد (به‌مجمل رجوع شود). در تاریخ مجمل فصیحی خوافی وفات اصیل الدین دردوجا ضبط‌شده یکی درصفحه ۲۳ به‌سال ۷۱۴ ودیگری درصفحه ۸۰ ج۳ به‌سال ۷۵۴ که‌گوید وفات خواجه اصیل الدین ببغداد ودر جنب قبر پدرش به‌حریم موسی‌الکاظم مدفون‌شد.

۷۱۵ ذکر شده است . ومسیو بلوشه در فهرست کتب فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس‌همین‌سال‌را برای‌فوت وی‌اختیار کرده‌است. ولیکن‌از گفتهٔ ابن‌الفوطی درکتاب مجمع الآداب بر می آید که اصیل‌الدین تا پایان وزارت رشیدالدین در قید حیات‌بوده و در سال ۷۱۹ زمان وزارت‌تاج‌الدین‌علیشاه امورموقوفات از وی منتزع وعلیشاه فخرالدین احمدبن حسن‌بن محمدآملی تبریزی را برای رسیدگی به حساب نواب خواجه اصیل‌الدین به‌بغداد فرستاده . بنا براین وی تا این‌تاریخ مسلماًزنده بوده وشاید پس ازاین‌تاریخ‌است که اموالش مصادره و از عمل معزول‌شده وبه‌خواری بدرود زندگی کرده‌است.

خواجه اصیل الدین که خود عالمی فاضل‌وحکیمی دانشمند بود فضلا وشعرا را احترام بسیار می کرد. و در ایامی که متصدی اعمال سلطانی بود عدهٔ‌بسیاری ازشعرا وفضلارا دراطراف‌خود جمع کرد وهریك را مورداحسان وانعام‌خویش قرارداد. ازاین‌جهت جمعی ازشعرا اورا ستوده ومدح کرده‌اند که بعضی ازآن مدایح درخلال اوراق تاریخ دیده می‌شود.

ابن‌الفوطی‌درتلخیص‌مجمع‌الآداب نام‌بسیاری‌ازبزرگان و دانشمندانی را که در محضر خواجه اصیل‌الدین دیده یادکرده است . از جمله در شرح حال عمادالدین ابوالفتح عبدالرحمن‌بن عبدالدائم بلدجی فقیه موصلی گوید: «در سال ۷۰۶ او را در اردو در محضر خواجه اصیل‌الدین طوسی دیدم واو را در مدح خواجه‌مذکور قصایدیست[۱] و نیزدر شرح حال علم‌الدین‌سلیمان‌بن زکریاءمولتانی حنفی فقیه‌مورخ‌می‌گوید او را در ۷۰۸و۷۰۹درخدمت مولانا اصیل الدین‌حسن در بغداد دیدم[۲]،وبازهمو در همان‌کتاب در شرح حال‌عفیف الدین ابومحمد ربیع‌بن محمدقاضی حنفی گوید که: «وی مردیست ادیب و

۱ــ تلخیص مجمع‌الآداب‌ج۲ص۷۵۸

۲ــتلخیص مجمع‌الآداب ج ۴ قسم اول ص ۵۸۲

فاضل و در علم کلام وحکمت استاد. در سال ۶۸۸ که او را از مدرسه مغیثیة اخراج کرده بودند به خدمت اصیل‌الدین آمد وقصیده‌ای که‌درمدح او گفته‌بود برخواند. این چند بیت از آن قصیده است :

انـا مدحناك لا من اجل حاجتنـا
لکن لفضلك ان الفضل ممدوح
و باب حاجاتنا ان سدّه قدر
فعندنا لـك بـاب العزّ مفتوح
ولـی اذا نلتها اولم انـل امـل
علی فنائك ملقی الرحل مطروح[۱]

وعلامه قطب الدین شیرازی کتاب « فعلت فلاتلم [۲] » در رد محمد بن علی بن الحسین منجم حماذی را به نام اصیل‌الدین کرده و به او اهدا نموده است و در مقدمه چنین گوید: «وخدمت به‌خزانة کتب مولانا وسیدنا قدوةالعلما سلطان الحکماء رئیس الاصحاب ظهیرالاحباب اصیل الملة والدین نصرالاسلام و المسلمین حسن بن محمد بن‌الحسن (؟) الطوسی ادام الله علاؤه ؟ و زاد فی مدارج الکمال ارتقاؤه ؟ فانه اهله بل لا اهـل له غیره اذهـوالحکم العدل والحکیم الفیصل فلاسلب‌الله اهل‌العلم‌ظله ولااعدمهم‌انعامه وفضله من‌قال امین بقی‌الله مهجته[۳]»

از خواجه اصیل‌الدین پسری به‌نام ضیاء الدین یوسف باقی ماند که اوحد الدین مراغه‌ای (متوفی ۷۳۸) او را مدح کرده و مثنوی دهنامه را در تاریخ۷۰۶ به‌نام اوساخته است وآن مثنوی قریب هزار بیت‌است وبدین‌ابیات شروع می‌شود :

۱ــ تلخیص مجمع‌الآداب ج۱ ص ۲۷۸

۲ــ نسخهٔ مجلس شورای ملی شماره

به نام آنکه ما را نام بخشید زبان را در فصاحت کام بخشید
به‌سال ذال وواو ازسال‌هجرت به‌پایان‌بردم این‌درحال‌هجرت
که روزی قرة العین وزارت چراغ دودهٔ علم و طهارت
گرامی تودهٔ دریای شاهی گزین نو بـاوهٔ باغ الهـی
وجیه الدین دولتشاه یوسف که دارد زینت پنجاه یوسف
نصیرالدین طـوسی را نبیره که‌عقل‌ازفطرت‌او گشت‌خیره[۱]

ونیز اصیل‌الدین را دختری بوده که غیاث الدین ابوالفتح کیخسروبن ابی المجد محمدبن‌احمدبرهانی‌قزوینی او را به زنی گرفته است[۲].

نسخه‌ای از زیج ایلخانی تألیف خواجه به خط اصیل الدین حسن در کتابخانهٔ ملی پاریس‌موجود است[۳].

* * *

ابوالقاسم فخرالدین احمدکوچکترین اولاد خواجه اصلش از طوس ومولدش مراغه است . وی فاضلی حکیم ومنجمی بی‌نظیر ومتولی موقوفات بود . نزد رشیدالدین رازی کسب کمال کرد و از نجم الدین احمدبن علی معروف به ابن‌البواب تعلیم خط آموخت وعلوم ریاضی را به دقت تمام فرا گرفت .

فخرالدین مردی‌نیک سیرت وخوش سیما وسخی وشیرین گفتارونیکو اخلاق بود .

فخرالدین احمدبن مهنا الحسینی در کتاب وزراء الزوراء در بارهٔ وی نوشته است: « فخرالدین در زمان وزارت پدر مرتبه وحرمت و قدرت زاید–

۱– دانشمندان آذربایجان تألیف‌مرحوم تربیت‌ص۵۵
۲– تلخیص مجمع الآداب ج ۲ ص ۱۲۰۵
۳– جلد سوم جهانگشای جوینی ص ۴۱۸

الوصفی یافت او مردی بسیار فطن وداهی بود.»

ابن‌الفوطی در تلخیص مجمع‌الآداب گوید «که فخرالدین درشعبان‌سال ۶۸۱ به خدمت ارغون آقا ابن اباقاخان پیوست. وارغون آقا پس آنکه به سلطنت رسید او را طبق فرامین گذشته متولی موقوفات کرد. واو در نیمهٔ شعبان ۶۸۳ در مصاحبت امیر اروق به بغداد وارد شد. در آن تاریخ بغدادرا قحطی سخت تهدید می‌کرد. ومردم در غلاوتنگی به سر می بردند و ائمهٔ بغداد از رسیدن وظیفه‌ای که از اموال موقوفه داشتند بکلی مأیوس بودند. فخرالدین به‌نیکوترین وجهی وظیفه و ادرار هریك ازائمه را ازمال موقوفات رسانید[1]».

ودر کتاب «الحوادث الجامعة» در حوادث ۶۸۳ آمده است که: «در این سال فخرالدین به بغداد درآمد و در این وقت امور تمامت موقوفات بدو بازگشته بود[2]».

و در همان کتاب در حوادث‌سال۶۸۷ ذکر شده که: «مبارکشاه‌بن‌شیخ نظام الدین محمود شیخ المشایخ‌دختر فخرالدین احمد بن خواجه نصیرالدین طوسی را به مهر ده هزار دینار تزویج کرد، وقاضی القضاة عزالدین زنجانی برای اجرای مراسم عقد در آن مجلس حاضر شد[3].»

در تاریخ وفات فخرالدین احمد مانند برادرش اختلافست، محمد بن شاکر در کتاب فوات الوفیات وابن حجر عسقلانی در الدررالکامنه نوشته‌اند که: «فخرالدین احمد راغازان‌خان بکشت، بسبب آنکه او را براوقاف گماشته

۱ـ مجمع‌الآداب چاپ بغداد ج ۴، ص ۱۰۲

۲ـ الحوادث الجامعه ص ۴۴۳

۳ـ الحوادث الجامعه ص۴۵۶

بود و او در آن عمل آنچه ازوجوه‌اوقاف به‌دست آورد بخورد[1] »، بنابراین سال وفات وی باید در زمان غازان خان یعنی بین‌سالهای (۶۹۲-۷۰۳) باشد. مؤیداین‌گفته‌قول‌ابن الفوطی در تلخیص مجمع‌الآداب است که درشرح حال فخرالدین‌گوید: «او در سیواس از بلاد روم در روز یکشنبه ۲۱ ذیحجهٔ سال (۷۰۰) به‌قتل‌رسید. و نعش او به‌مراغه نقل و نزدیك‌گور برادرش‌دفن گردید[2]». ولیکن بعضی دیگرواقعهٔ اورا درسال۷۲۹ نوشته‌اند و ابن الفوطی هم در چند جای دیگر از همان کتاب ضمن‌شرح‌حال اشخاص استطرادا گفته که خواجه فخرالدین احمد در رمضان سال ۷۱۹ وارد بغداد شد.

یك‌مرتبه درشرح‌حال‌فخرالدین احمدشریف حسینی‌تبریزی‌نوشته «وی درخدمت‌فخرالدین احمدبن‌نصیرالدین‌طوسی درشهررمضان سال۷۱۹ به‌بغداد رفت».

ودیگر در ترجمهٔ حال مجدالدین ابوبکر جمال الدین تبریزی گوید: «از جمله کسانی است که در خدمت صاحب فخرالدین احمد در ماه رمضان سال ۷۱۹ برای رسیدگی به امور موقوفات عراق به بغداد آمد.»

پس وی تا این تاریخ در قید حیات بوده. و با آنکه این تاریخ را ابن‌الفوطی چند مرتبه در چند جای از کتاب خود تکرار کرده چون این‌قول با تصریح خود او در ترجمهٔ حال فخرالدین احمد که‌گفته‌در سال ۷۰۰ به قتل رسید مخالف است ظاهراً اشتباه و قول اول نزدیك به‌صحت است.

۱- فوات الوفیات ابن‌شاکر چاپ مصرج ۲ ص ۱۵۱ والدررالکامنه ابن‌حجر العسقلانی‌ج ۳ ص ۴۵۲

۲ - تلخیص‌مجمع الاداب ج ۴ص۱۰۳

احفاد خواجه از آن زمان در آذربایجان توطن اختیار کرده در آنجا باقی‌مانده‌اند. ودر کتب تاریخ گاه‌گاه نامی از آنهابرده شده است که از جمله یکی ضیاءالدین یوسف پسرخواجه اصیل‌الدین‌حسن‌است که در پیش ذکری از او شد .

و ازاحفاد خواجه جماعتی هم در دولت صفویه به درجات عالیه رسیده ومرجع امورمهمه شده‌اند که‌ازجمله میرزاکافی‌است که اجدادش درآذربایجان قاضی و از اهل شرع بوده . خوداو نیز بافضل و کمال وافری که داشته خط شکسته وتعلیق را خوش می‌نوشته. شاه طهماسب اورا بعد از عزل مهدی بك منشی ساخت. او درسال ۹۶۹ درقزوین وفات یافت و در مشهد مقدس مدفون گردید[۱] .

ودیگرحاتم‌بیك ملقب به‌اعتمادالدوله وزیرشاه‌عباس اول است که چون دراردوبادآذربایجان سکنی داشته به اردوبادی مشهور گشته‌است. وی درشهر ربیع‌الاول ۱۰۱۹ درپای قلعه دمدم رضائیه به مرض فجأه درگذشته است[۱].

دروقتی که حاتم بیك برای دیدار اقوام و عشیره وصله رحم به اردوباد می‌رفته اسکندربیك منشی‌صاحب تاریخ عالم‌آرای عباسی باوی بوده وتاریخ مسافرت او را به اختصار ذکر کرده است[۲].

و دیگر از احفاد وی میرزا عبدالحسین منشی‌الممالك است که از بنی اعمام حاتم‌بیك و از اعاظم اردوباد بود . و پسرش میرزا زین‌العابدین که بعد ازپدرمنصب‌انشاء ممالك‌یافته‌وشاعری‌سخنوربوده است.درتذکرهٔ نصرآبادی نامش‌یادشده وگوید:منشی‌تخلص داشته واین شعررا هم‌به‌اونسبت داده‌است :

---

۱ ــ مطلع‌الشمس ج ۱ ص ۲۳۰

۲ ــ تاریخ عالم‌آرای عباسی

کس ندیدیم به‌همواری خود زیر فلك

گوئی این سنگ همین برسر ما می‌گردد

و دیگر از بنی اعمام حاتم‌بیك میرزا ابوالقاسم بیك است که پسرش میرزا جعفر درفن انشاء به مرتبهٔ اعلی ترقی کرده و به حسن خط موصوف بوده و گاهی نیز از طبع لطیفش شعری تراوش نموده است و این بیت از اوست :

چراغ صاف دلان را خــدا برافروزد

چراغ کس‌نشود روشن ازچراغ کسی

ومیرزا جعفرمدتی وزیرقزوین بوده وبعد وزیر ایروان شده و درآنجا وفات یافته‌است. نامش درتذکرهٔ نصرآبادی مذکوراست[۱] .

عدهٔ دیگری درتواریخ نیزنام آنان برده شده که برای اختصار فعلا از ذکرنام آنها خود داری می‌شود . واکنون در آذربایجان و خراسان و بعضی نقاط دیگرایران جماعتی‌هستندکه خود را به‌خواجهٔ طوسی منسوب می‌دارند.

---

۱ ـ تذکرهٔ نصرآبادی ص۷۲ـ۷۳ ومطلع‌الشمس ج ۲ ص ۲۴۷. دانشمندان آذربایجان تألیف تربیت‌ص۹۴ وگلستان هنر و سفینهٔ خوشگو

اخلاق خواجه

خواجه گذشته از اینکه مردی حکیم و دانشمند بوده به صفات حمیده و اخلاق پسندیده نیز آراسته بوده و معاصرین وی همه او را به‌کرایم اخلاق ستوده‌اند.

علامهٔ حلی در بارهٔ اخلاقش درضمن اجازهٔ بنی زهره چنین‌گوید:

«وکان اشرف من شاهدناه فی‌الاخلاق نورالله ضریحه»

ابن‌الفوطی که او نیز از شاگردان خواجه‌بوده وسالها درخدمت اوبسر می‌برده دربارهٔ اخلاق او در«الحوادث‌الجامعة» گوید :

«خواجه مردی فاضل و کریم الاخلاق و نیکوسیرت و فروتن بود . و هیچگاه ازدرخواست کسی دلتنگ نمی شد ، وحاجتمندی را رد نمی کرد ، و برخورد او باهمه به خوشروئی بود» .

ابن شاکر درفوات‌الوفیات اخلاق اورا چنین وصف‌کرده است :

«خواجه بسیار نیکوصورت وخوش‌روو کریم وسخی وبردبار وخوش معاشرت وزیرك وبافراست بود ویکی از دهاة روزگار بشمار می‌رفت» .

و بعد حکایت غضب کردن هلاکو بر عطاملك جوینی و امر به حبس وقید‌کردن او و تدبیر خواجه در رهانیدن او را ازسیاست دلیل‌بردها وزیرکی

وی‌آورده‌است.

(شرح این قصه درباب حکایات نوشته شده است)

ودربارهٔ حلم وبردباری خواجه‌ابن شاکرحکایت زیررا آورده است که: «وقتی شخصی به خدمت خواجه آمد و نوشته‌ای از دیگری تقدیم وی کـرد که در آن نوشته به خواجه بسیار ناسزاگفته و دشنام داده شده و او راکلب بن کلب خوانده بود . خواجه در برابر ناسزاهای وی با زبان ملاطفت آمیزی او را جواب‌گفت وفرمود: اینکه او مرا سگ خوانده درست نیست؛ چه سگ از جملهٔ چهار پایان وعوعو کننده وپوستش پوشیده ازپشم وباناخنی درازباشد و این صفات درمن نیست . و برخلاف قامت من راست وتنم بی موی وناخنم پهن وناطق وخندانم و فصول وخواصی که مراست غیر از فصول و خواص سگ باشد . و آنچه در منست مناقض است با آنچه صاحب نامه در بارهٔ من گفته است .

وجواب اورا به‌این‌عبارات‌نقض وردکرد. وپاسخ اورابازبان نرم ولین داد . بی آنکه کلمهٔ درشتی بر زبان راند ، یا فرستادهٔ او را برنجاند . و این کاشف ازحسن سرشت وحلم وافر وعقل و کفایت اوست .

خواجه به‌واسطهٔ تقرب ومکانتی که درنزد هلاکوداشت منافع مسلمانان مخصوصاً شیعیان وسادات وحکما وعلما را درمقابل سپاهیان خونخوار مغول حفظ می کرد ، رعایت کامل ازآنان می‌نمود ، و در حق همه نیکی می کرد . و تا می‌توانست سعی می‌نمود تا آنان را به شغل سابق بـر گمارد . و اوقاف را ازدست اندازی امراءِ مغول نگاه دارد ، تا متولیان‌آن بتوانند وجوه اوقاف را بر مصارف مقررهٔ واقف صرف کنند . وبااین مکانت وجاهی که‌اورا حاصل شده بود معهذا شخصی متواضع وگشاده‌رو ونیکو معاشرت بود[۱]» .

۱ ــ فوات‌الوفیات ابن شاکر چاپ مصر جلد دوم ص ۱۸۸

مؤیدالدین عرضی که یکی ازحکماء همکارخواجه در رصدمراغه است درمقدمهٔ رساله‌ای که در کیفیت ارصاد و شرح آلات وادوات رصدمراغه نوشته اخلاق خواجه را بدین عبارات بیان وتوصیف کرده است:

«... مولی المعظم والامام الاعظم العالم الفاضل المحقق الکامل ، قدوة العلماء ، سیدالحکماء، افضل علماء الاسلامیین بل والمتقدمین ، وهومن جمع الله سبحانه فیه ماتفرق فی کافة اهل زماننا من الفضائل والمناقب الحمیدة ، و حسن السیرة ، وغزارة الحلم ، و جزالة الرأی ، وجودة البداهة والاحاطة بسایر العلوم ، فجمع العلماء الیه ، وضم شملهم بوافر عطائه، وکان بهم ارأف من الوالد علی ولده،فکنا فی ظله آمنین وبرؤیته فرحین کماقیل :

نمیل علی جوانبه کانا　　نمیل اذا نمیل علی ابینا
و نغضبه لنخبر حالتیه　　فنلقی منهما کرما ولینا

و هوالمولی نصیرالملةوالدبن محمد بن محمدالطوسی ادام الله ایامه. ولقدکنت

و استکبر الاخبار قبل لقائه　　فلما التقینا صغرالخبر الخبر

فلله ایاما جمعتنا بخدمة وابهجتنا بفوائده ، وان کانت قد ابعدتنا عن الاوطان والعشیرة والولدان . فان فی وجوده عوضاعن غیره، ومن وجده فمافاته شیء ، و من فاته فقد عدم کل شیء ، فلا اخلانا الله منه . وامتعنا بطول بقائه[1] »

این بود شمه‌ای از آنچه دربارهٔ اخلاق خواجه گفته‌اند .

---

۱ ـ رساله شرح آلات وادوات رصد مراغه نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی . شماره ۵۵۳۸

وزارت خواجه

جمعی از مورخان نوشته‌اند که خواجه در دربار پادشاهان اسماعیلی سمت وزارت داشته. و همچنین عدهٔ دیگری اورا وزیرهلاکو دانسته‌اند. ابن‌القیم حنبلی در کتاب اغاثه‌اللهفان او را وزیرملاحده خوانده است. وامین احمد رازی هم در کتاب هفت اقلیم گفته که: «خواجه در قلعهٔ‌الموت وزارت اسماعیلیه را روزی چند ازروی زجروعنف نموده» ودر کتاب مسامرة الاخبار ذکر شده که «خواجه وزیر مطلق صاحب دعـوت ملاحده بود و مکانت او پیش ملاحده به‌مثابتی بود که او را خواجهٔ کاینات‌می گفتند».

سبکی در کتاب طبقات الشافعیةالکبری وخوانساری در کتاب روضات الجنات وجمعی دیگر، او را وزیرهلاکو خوانده‌اند.

وابن شاکر در کتاب فوات‌الوفیات آورده که «خواجه وزارت هلاکو را بدون اینکه در اموال دخالتی کند می‌نمود. وچنان برهلاکو مسلط شده و عقل او را ربوده بود که هلاکو نه سوار می‌شد، و نه مسافرت می کرد، ونه به‌کاری دست می‌زد مگروقتی را که خواجه معین کند».

* * *

شکی نیست که خواجه هنگام اقامت درقلاع اسماعیلیه مورد احترام و تکریم پادشاه وامراء اسماعیلی بود . و با اینکه ظاهراً درحبس وزیرنظر بسر می‌برده باز ازهیچگونه توقیر واکرامی در بارهٔ وی کوتاهی نمی شده است . وعلاءالدین محمد و پسرش خورشاه در معضلات امور مملکتی ازآراء صائبهٔ وی استفاده نموده و درکارهای مهم با او مشورت می‌کرده‌اند .

همچنین پس از غلبهٔ هلاکو برخورشاه وخلاصی خواجه ازقلاع اسماعیلیه پادشاه مغول به او اعتماد نموده او را بر همهٔ رجال دولت خویش مقدم داشته و در تمام امور باستصواب و نظر خواجه کار می‌کرده است . با همه این احوال از گفتهٔ ابن شاکر وبعضی دیگر از مورخان چنین معلوم می‌شود که خواجه هیچگاه در کارهای دولتی دخالت نمی نموده است . و مانند وزراء درعمل دخل و خرج مملکتی دستی نداشته وتصرفی نمی‌نموده. و به عزل ونصب حکام و ولات بهیچوجه خود را آلوده نمی کرده است و بیشتر اوقات خویش را به کار تألیف وتصنیف و مطالعهٔ کتب و افادهٔ طلاب علوم مصروف می داشته است و اگر احیاناً با او در امری مشورتی می‌شده ناگزیر مصلحت را اظهار می کرده است. پس دخالت او در امور کشور از مرحلهٔ مشورت و مصلحت اندیشی تجاوز نمی نموده است . بلی آنچه مسلم است آنست که هلاکو اوقاف جمیع مملکت پهناور خود را به خواجه واگذار کرده بود که عشر آنرا گرفته صرف مخارج رصد و وظیفهٔ حکما و مهندسین ودانشمندانی که به کار رصد مشغول بودند بنماید . وخواجه برای ادارهٔ اوقاف ولایات و اخذ اعشار آن در هرجائی از هرجانب خود نائبی گذارده‌بود که عزل ونصب آن نواب به‌رأی ونظر وی موکول بوده است و کسانی که او را وزیر هلاکو خوانده‌اند شاید تصرف او را در امور اوقاف عملی ازاعمال وزارت ودخالت درامور دیوانی پنداشته وازاین جهت اورا وزیر خوانده‌اند .

مذهب خواجه

دراینکه خواجهٔ طوسی علیه‌الرحمة مسلمانی معتقد ومردی شیعی‌مذهب و پیرو آئین جعفری واز مروجین این طریقه بوده جای حرف ومحل تردید نیست، ولیکن‌عده‌ای ازعلمای اهل‌سنت وجماعت خصوصاً بعضی ازحنبلیهای متعصب و چند نفرازمورخان آنان که به خلافت اسلامی معتقد و مستعصم را خلیفهٔ پیغمبر دانند، پس از کشته شدن خلیفه و انقراض خاندان عباسی سخت برآشفته ومتغیر شده وچون کشته شدن خلیفه را به راهنمائی و کوشش خواجهٔ طوسی‌پنداشته به‌اونسبت کفروالحادوشرك داده وازنظرعلاقه‌ای‌که آنان را به مقام خلافت بوده از راه عناد و دشمنی از هیچگونه افترا و بهتان نسبت به‌آن بزرگوار خود داری نکرده‌اند . در صورتی که گفتهٔ مورخان در قضیهٔ کشته شدن خلیفه مختلف، وهریك از آنان به‌خیال خودچیزی‌گفته وحقیقت امرمعلوم نیست.وبرفرض‌آنکه واقعاً خواجه‌را درآن‌کاردست‌بوده وبه‌دلالت و کوشش او هلاکو خلیفه را کشته باشد ، باید این نکته را متوجه بود که چنانکه این امر ازنظر یك نفرسنی متعصب ذنب‌لایغفر است از نظر یك نفر شیعی مذهب که به مسئلهٔ خلافت معتقد نیست وخاندان آل عباس را غاصب حق آل محمد

می‌داند، نه‌اینکه گناه نیست بلکه موجب تقرب به‌یزدان و احراز اجر و ثواب است . وخواجهٔ طوسی مردی شیعی مذهب بوده ومبادرت به‌این عمل را تکلیف شرعی و وظیفهٔ مذهبی خود می دانسته است. پس از این روی به نظر شیعیان این امر چندان وقعی ندارد که موجب کفر گردد . وبا این حال بعید نیست که اقدام او براین عمل از ترس جان وبیم ازغضب سلطان یا مصلحت و سیاست ملك و دیگر اغراض باشد . به‌هرحال عده‌ای ازمخالفان نسبتهای ناروائی بدو داده ویاوه‌هایی گفته‌اند که اگرچه‌ازروی تعصب دینی واعتقادمذهبی‌است، ولی آنچه دربارهٔ او گفته‌اند تهمت صرف است که خواجهٔ بزرگوار بکلی از آنها بری‌است .

اینك برای مزید اطلاع گفتهٔ بعضی از آنان دراینجا نقل می‌شود.

شیخ تقی‌الدین ابوالعباس احمدبن تیمیه (۶۶۱-۷۲۸) در رساله‌ای که بررد نصیریه نوشته خواجهٔ طوسی را از جملهٔ نصیریه شمرده و درموضعی از رسالهٔ خود چنین گوید:

«قومی که مسمی به نصیریه‌اند[1] وهمچنین جماعت قرامطه وباطنیه اکفر ازیهود ونصاری‌باشند» وبعد ازذکر پاره‌ای از مثالب این گروه بازگوید :

«این طایفه همیشه‌بادشمنان‌اسلام‌رفیق وهمراهند،وناگوارترین مصائب پیش ایشان پیروزی مسلمانان برتتار است . قوم تتاربه بلاد اسلام وارد نشدند

---

۱ - نصیریه گروهی ازغلاة شیعه اصحاب محمدبن نصیرالفهری‌اند که می‌گفت علی‌بن محمدالعسکری علیهما السلام خداست و او از جانب وی پیغمبر است . و این محمدبن نصیرالفهری‌محارم را حلال ونکاح مردان را حلال می‌شمرد . کشی از علماء شیعه‌گوید«نصیریه جماعتی باشند که به‌نبوت‌محمدبن نصیرالفهری‌النمیری معتقد بودند. ولی باید دانست که معروف در نزد عوام واکثر خواص شیعه خصوصاً شعرای ایشان کسی را که به‌خدائی علی علیه‌السلام قائل باشد نصیریه‌گویند (توضیح‌المقال)

وخلیفه را نکشتند مگر به مدد ومعاونت این گروه ، چه مرجع و پیشوای آنها نصیرالدین طوسی بود که درالموت وزارت ملاحده را داشت . و اوبود که هلاکو را بر کشتن خلیفه واداشت .

این جماعت به چندلقب معروفند که ازجمله‌ملاحده،قرامطه ،اسماعیلیه نصیریه ، خرمیه ، محمره باشند . بزرگان دین در بارهٔ آنها گفته‌اند که ظاهر مذهب ایشان رفض، وباطنشان کفرمحض است. و حقیقت و باطن این گروه آنست که به‌هیچ پیغمبری ایمان ندارندونوح وابراهیم وموسی وعیسی ومحمد را نمی‌شناسند . الخ[1] .

ابن‌القیم‌الجوزیه (متولد ۶۹۱ ومتوفی‌۱۳ رجب۷۵۱) شاگرد ابن تیمیه در کتاب اغاثة اللهفان من مکایدالشیطان از راه عناد و دشمنی تعصب را به وقاحت کشانده وازهیچ تهمت وافترائی‌نسبت به آن بزرگ خود داری نکرده است. عین عبارت وی در کتاب مذکور این است :

«ولما انتهت‌النوبة الی‌نصیرالشرك والکفرالملحد[2]وزیرالملاحدة النصیرالطوسی وزیـر هلاکـو شفا نفسه‌من اتباع الـرسول واهل دینه[3] فعرضهم علی‌السیف حتی شفا[4] من‌الملاحدة واشتفی‌هو، فقتل‌الخلیفة والقضاة والفقهاء والمحدثین،واستبقی‌الفلاسفةواخوانه والمنجمین‌والطبائعیین والسحرة . و نقل اوقاف‌المدارس والمساجد والربط‌الیهم و جعلهم خاصته واولیاءه ونصرفی کتبه قدم‌العالم وبطلان‌المعاد ،وانکارصفات‌الرب جل‌جلاله ، مـن علمه وقدرته وحیاته وسمعه و بصره ، (وانه‌لاداخل‌العالم

۱ ــ ترجمه از رسالهٔ رد برنصیریه تألیف شیخ الاسلام تقی‌الدین ابوالعباس احمدبن عبدالحلیم‌بن تیمیه . چاپ مصر ص ۸۹ .

۲ ــ شذرات‌الذهب : والالحاد

۳ ــ شذرات : دینهم

۴ ــ شذرات : شفی

ولاخارجه، ولیس فوق العرش اله یعبد البتة)

واتخذ للملاحدة مدارس ، ورام جعل اشارات امام الملحدین ابن سینا مکان القرآن فلم یقدر علی ذلك . فقال هی قرآن الخواص وذلك قرآن العوام، ورام تغییر الصلوة وجعلها صلاتین فلم یتم له الامر، و تعلم السحر فی آخر الامر فکان ساحرا یعبد الاصنام . و صارع محمد بن (عبدالکریم) الشهرستانی ابن سینا فی کتاب المصارعة ابطل فیه قوله بقدم العالم و انکار المعاد و نفی علم الرب تعالی وقدرته وخلق العالم، فقام له نصیر الالحاد وقعد و نقضه بکتاب سماه (مصارعة المصارعة). ووقفنا علی الکتابین نصر فیه ان الله تعالی لم یخلق السموات والارض فی ستة ایام وانه لایعلم شیئا وانه لایفعل شیئا بقدرته واختیاره ولایبعث من فی القبور[۱] »

عبدالحی حنبلی مؤلف کتاب شذرات الذهب ذیل حوادث سال ۶۷۲ که وفات خواجه را ذکر نموده در شرح حالی که برای وی نوشته به ذکر ترهاتی که از ابن القیم نقل شد اکتفا کرده ، ودشمنی وعناد خویش را نسبت به خواجهٔ طوسی در نقل تهمتها ظاهر کرده است[۲] .

سبکی نیز از نظر آنکه کشته شدن خلیفه را به سعی خواجه پنداشته در کتاب طبقات الشافعیة الکبری او را شیطان مبین خوانده وگفته است :

«قیل الهلاکو ان هذا (یعنی الخلیفه) ان اریق دمه تظلم الدنیا ویکون سبب خراب دیارك، فانه ابن عم رسول الله علیه السلام و خلیفة الله فی ارضه. فقام الشیطان المبین الحکیم نصیر الدین الطوسی ، و قال یقتل ولایراق دمه .

---

۱ ــ اغاثة اللهفان من مصاید (شذرات : من مکاید) الشیطان تألیف ابی عبدالله محمد بن ابی بکر الشهیر با بن القیم الجوزیة (متولد ۶۹۱ ــ متوفی ۱۲ رجب ۷۵۱) ج ۲ ص ۲۶۰ وشذرات الذهب ج ۵ ص ۳۳۹

۲ ــ شذرات الذهب ج ۵ ص ۳۳۹

وکان نصیرالدین من اشدالناس علی‌المسلمین .فقیل ان‌الخلیفه غم فی‌بساط وقیل رفسوه حتی‌مات[۱] »

صاحب کتاب مسامرة‌الاخبار که او نیز قتل خلیفه را به دلالت خواجهٔ طوسی دانسته دربارهٔ اونوشته است: «وکار خواجه نصیر که برقتال مسلمانان محرض بود علی‌العکس رونق گرفت وبدان دلالت که‌کرد، ازثواب ارشادی که در فتح‌الموت کرده بود برآمد . وآن ترغیب حبطهٔ اعمال او شد . وقد بدل‌الحسنة بالسیئة، والله غالب علی‌امره ولکن اکثرالناس‌لایعلمون[۲]»

* * *

این بودنظرچندنفراز علمای متعصب وبعضی‌ازمورخان مغرض اهل‌سنت وجماعت دربارهٔ مذهب خواجهٔ طوسی،وچون عقایدخواجه دربیشتراز تألیفات کلامی ودینی وی مانند کتابهای تجریدالعقاید و قواعدالعقاید و فصول نصیریة و رسالهٔ امامت ورسالهٔ اعتقادات وهمچنین کتاب مصارع‌المصارع که ابن‌القیم بدان استنادجسته همه موجود وبعضی مطبوع‌ودردسترس عموم است دراینجا به دفاع از خواجه و ذکر افکار و عقاید وی نپرداخته و خوانندگان را بدان کتابها دلالت می‌نماید تا خود به دروغ و بهتان ابن‌تیمیه و ابن‌القیم و صاحب شذرات پی‌برند .

بغیراین عده که ازمتعصبین اهل سنتند وشیعی مذهبان را دشمن دارند مورخان دیگر عموما محقق طوسی را به دیانت وایمان و تقوی و طرفداری ازحق وحقیقت وترویج مذهب توصیف‌کرده ، وجمعی هم نوشته‌اند که : در واقعهٔ بغداد وجود اوبرای حفظ جان ومال مسلمانان نافع بود. و درآن موقع

۱ــ طبقات‌الشافعیة‌الکبری تالیف سبکی ج ۵ ص ۱۱۴ ــ ۱۱۵

۲ ــ تاریخ مسامرة‌الاخبار تألیف کریم آقسرائی چاپ استامبول ص ۲۸ ــ ۴۹

توانست خدمات پرارزش و گرانبهائی به عموم مردم بغداد ، خاصه شیعیان و علویان وفضلاودانشمندان وحکماوصوفیه نماید، و عدهٔ بی‌شماری‌را از چنگ لشکر خونخوار تتاربرهاند .

محمدبن‌شاکر که از مورخان سنی مذهب است دراین خصوص گوید : «و کان للمسلمین‌به نفع خصـوصاالشیعة والعلـویین والحکماء و غیرهم وکان یبرهم ویقضی‌اشغالهم ویحمی اوقافهم[۱] »

و نظیر همین عبارت را نیز صفدی در بارهٔ وی‌گفتهٔ است[۲] .

با آنکه خواجه درترویج آئین شیعه‌کوشش می کردو به زبان وقلم در پیشرفت مذهب امامیه سعی می‌نمود ، باز باکلیهٔ فرق اسلامی به‌مهر ومحبت رفتارمی کرد ، وبقدری که در قدرت داشت ازپیش آمدها وسختیها که متوجه عموم مسلمین می‌شد جلوگیری مـی‌نمود، وپیوسته ازتعصبهای خشك مذهبی دوری می‌کرد. وهمیشه پیروحـق وحقیقت بود، بااین حال اورا دشمن اسلام خواندنو کشتن هلاکومردم را به‌سعی اوپنداشتن چنانکه ابن تیمیه وابن‌القیم گفته‌اند ازانصاف دور است.

واماعلمای‌شیعه همگی‌اورابه‌دیانت‌وترویج‌مذهب‌ووثاقت درنقل‌حدیث توصیف کرده‌وباتجلیل‌بسیارازاونام برده ورئیس‌اسلام ومسلمینش خوانده‌اند، وهیچ کس‌ازاسماعیلی‌بودن اووباتأییدآئین باطنیه کردن‌را درتألیفاتش سخنی نـرانـده‌وهمه اورا امامی‌مذهب‌واززعمای‌شیعه‌اثنی‌عشیریه دانسته وبه‌تعبیرات مختلف مانندحجةالفرقةالناجیة ومن‌انتهمت الیه ریاسةالامامیهٔ وامثال آن او را ستوده‌اند. اینك‌گفتهٔ چندنفر ازعلماء امامیه درحق او :

۱ ــ فوات‌الوفیات ابن شاکر ج ۲ ص ۱۵۱

۲ ــ الوافی بالوفیات صفدی ج ۱ ص ۱۸۲

علامهٔ حلی در بارهٔ استادش در اجازه‌ای که به بنی زهره[۱] داده چنین گفته است.

«وکان هذاالشیخ افضل اهل عصره فی‌العلوم‌النقلیة وله مصنفات کثیرة فی‌العلوم‌الحکمیة والشرعیة علی مذهب‌الامامیة[۲]»

شیخ بهاءالدین عاملی که از بزرگان علمای‌امامیه است درمقدمهٔ شرحی که بررسالهٔ فرائض نصیریه نوشته درحق اوچنین فرموده است:

«الرسالة الشهیرة بالفرائض النصیریة لسلطان اصحاب التدقیق بین‌البریة،اعظم حکماءالاسلام شأنا، واعلاهم منزلاومکانا، واقویهم منهاجا وطریقا، واصوبهم رایا وتحقیقا، وارفعهم‌فی‌معارج‌الاتقان‌قدرا، وانورهم فی‌سماءالعرفان‌بدرا. المخصوص‌من‌الله سبحانه بالفیض‌القدسی نصیرالملة والحق‌والدین محمدبن محمدبن‌الطوسی[۳]» انتهی.

ملا خضربن محمدبن‌علی‌الرازی حبلرودی درابتدای کتاب جامع‌الاصول فی شرح‌الفصول ازخواجهٔ طوسی‌چنین نام برده است:

«المولی‌الاعظم والامام‌المعظم‌افضل‌المحققین سیدنامرجع‌العلماء المتأخرین نصیرالملة والدین قالع‌الخوارج‌ومؤیدالمؤمنین العارف بحق الائمةالاتقیاء والبررة الاوصیاء،المعتصم‌بحبل‌ولایةالولی‌محمدبن محمدبن

---

۱ ــ علاءالحق‌والدین ابوالحسن بن‌علی‌بن ابراهیم‌بن‌محمدبن ابی‌علی‌الحسن بن ابی‌المحاسن‌زهرة‌بن ابی‌المواهب علی.سیدبزرگوار باجمال‌الدین حسن بن‌مطهرمعروف بعلامهٔ حلی معاصر بوده و درروایت اخبارواحادیث امامیه وسایر علوم دینیه ازاواجازه داشته است. شیخ بزرگوار علامه حلی در رسالهٔ اجازه‌ای که به‌اوداده اولاد امجاد او رانیز اجازه داده به‌همین مناسبت این اجازهٔ اومشهور باجازهٔ بنی‌زهرگشته است.

۲ ــ اجازات بحار ج ۲۵ ص ۲۱

۳ ــ شرح‌فرایض نصیریةنسخهٔ خطی کتابخانهٔ مجلس‌شورای‌ملی شمارهٔ ۱۲۳۱

الحسن الطوسی وزیر الوزراء رئیس المتکلمین والحکماء اعلی‌الله تعالی جنانه‌ووسع‌له جنابه

علامهٔ مجلسی علیه‌الرحمة در رسالهٔ وجیزهٔ خود که در علم رجال است پس از ذکر نام خواجه گفته: «ثقة‌معروف[1]»

میر مصطفی تفرشی در کتاب نقدالرجال اورا چنین ستوده است:

«نصیر الملة قدوة‌المحققین، سلطان‌الحکماء والمتکلمین، انتهت ریاسة الامامیة فی‌زمانه الیه، وامره وعلوقدره وعظم‌شانه وسمور تبته وتبحره فی‌العلوم العقلیة والنقلیة، ودقة‌نظره و اصابة رایه وحدسه، واحراز قصبات السبق‌فی‌مضمار التحقیق‌والتدقیق‌اشهر من‌ان‌یذکر. وفوق‌مایحوم حوله‌العبارة وکفاک فی‌ذلك حله ماینحل‌للحکماء‌المتبحرین من‌لدن زمان‌آدم الی زمانه رضی‌الله عنه وارضاه[2]»

فاضل ممقانی در کتاب‌رجال خود مسمی به‌تنقیح‌المقال[3] عباراتی راکه از کتاب نقدالرجال نقل شد بعینه در شرح حال خواجه ایراد کرده است. و همین فاضل درفهرستی که برای‌رجال خود ترتیب داده و آنرابه «نتایج‌التنقیح فی‌تمیز السقیم من‌الصحیح» نامیده‌دربارهٔ خواجه‌گفته: «محمدبن محمدبن‌الحسن نصیرالدین‌الشهیر بالخواجه شیخ‌الثقات والاجلاء»

* * *

این بود عقیدهٔ چندنفر ازبزرگان طایفهٔ امامیه که همه اورا به‌دین داری وترویج مذهب وثقه بودن مدح کرده‌اند. ودرعلم درایه ورجال مقرراست‌که ازوصف به «ثقه بودن» مدح راوی وحسن حال او مستفادمی‌شود.

---

۱ ــ وجیزهٔ مجلسی نسخهٔ خطی

۲ــ نقدالرجال چاپ طهران ص۳۳۱

۳ــ تنقیح‌المقال چاپ طهران ج ۲ ص ۱۷۹

ونیز خواجه درمواضع متعدد ، در کتب کلامی خویش عقیده ومذهب خود را صریحا بیان نموده ، ودربارهٔ اسماعیلیه اظهار نظر کرده و آنها را کافر خوانده است . ازجمله در رسالهٔ امامت کـه آنرا به درخواست مجدالدین علی‌بن نام‌آور نوشته این طایفه را از جملهٔ طوائف اسلام خارج دانسته است. عبارت وی در رسالهٔ مذکور برای اثبات مذهب خویش که معتقد به دوازده امام است‌این است:

«ثم‌اختلفوا فی تعیین‌الامام فـذهب‌الفرقة‌الاخیرة‌القائلة‌بـوجـوب النصب‌علی‌الله ان‌الائمة اثنا عشر نقیبا من اهل‌بیت‌النبی . وذهب‌الباقون‌الی غیره‌کل فریق الی فرقة، وقدعرفت ان‌الحق‌لایخرج من‌الجمیع، فلماکان القائلون بعدم وجوب نصب الامام علی‌الله مبطلین ظهر صحة ما ذهب الیه الاثناعشریون»

و درهمان رساله پس از ذکر مطلب فوق وپس ازآنکه فرماید: ازجملهٔ معتقدات مخصوص‌به شیعه امامیه آنست که‌عصمت را درامام شرط‌کنند فرموده اگرمعترضی گوید:

«ان‌الاسماعیلیه قائلة ایضابان الامام منصوب من قبل‌الله‌وانه‌لایخل بواجب ولایرتکب قبیحاًفیجب‌کونهم علی‌الحق»

شرط‌عصمت درامام اختصاص‌به فرقهٔ‌شیعهٔ دوازده‌امامی‌نداردواسماعیلیه هم درشرط عصمت برای امام باشیعهٔ امامیه شریکندبنا براین مذهب اسماعیلی نیزباید برحق باشد .

درجواب این اعتراض فرماید:

«انهم‌خارجون عن‌الملة‌بادعائهم‌قدم‌الاجسام‌وغیرها من‌الخرافات. و لاینفون اخلال‌الواجبات ، وارتکاب المقبحات عن‌الامام بانه لاتختاره، بل‌یقولون کل‌مافعله‌الامام طاعة، وان‌کان‌کذبا اوظلما اوشرب خمر اوزنی

مثلا ، فلظهور بطلان قولهم مانعدهم فی‌سایرالاقوال[۱]»

این‌گروه ازملت اسلام بیرونند، چه مدعی قدم اجسام وقائل به‌خرافاتی باشندکه مخالف دین مبین اسلام است . بعلاوه نفی‌اخلال واجبات و ارتکاب زشتیها وبدیها ازامام ننمایندکه اوچنین کاری‌نکرده، بلکه گویند هرچه را امام بجاآوردطاعت‌است هرچنددروغ یا ستم یا نوشیدن شراب یا نابکاری بازنی باشد مثلا ، پس چون بطلان قول این جماعت آشکار و روشن است ما قول آنها رادرسایراقوال نمی شماریم».

این است نظر خواجه درباب طایفهٔ اسماعیلیه که صریحا آنها را کافر واززمرهٔ مسلمانان خارج می‌داند،پس کسانی که اورا باطنی‌یا اسماعیلی دانسته یا ادعاکرده‌اند که او آئین این گروه را در کتب خویش تأیید کرده‌گفتهٔ آنها خالی از دلیل وتهمتی صرف‌است که به‌آن بزرگ بسته‌اند . ودربرابرتصریح خود او در تألیفاتی که استنادش به اومسلم است وجای هیچ‌گونه چون وچرا نیست، واظهارنظر کردن‌واورا اسماعیلی‌خواندن ویا متمایل‌به‌این‌طایفه دانستن اجتهاد مقابل نص وبی‌ارزش است .

وکتبی هم که به روش باطنیه ساخته شده و درمقدمهٔ آن نام نصیرالدین طوسی ومحمد طوسی ذکرگردیده وبعضی‌هم ازروی غفلت بدونسبت داده‌اند بطورقطع ویقین ازاونیست چنانکه درجای خود بدان اشاره خواهدشد .

وذکرنصیرالدین طوسی‌ومحمد طوسی هم درمقدمهٔ‌کتاب دلیل انتساب آن به‌خواجهٔ طوسی‌نیست چه نصیرالدین طوسی[۲] نام عدهٔ‌کثیری ازدانشمندان

۱ــ رساله امامت تالیف خواجه‌نصیرالدین طوسی،نسخهٔ‌کتابخانهٔ آستان قدس رضوی ونسخهٔ‌کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار

۲ــ بایددانست‌که نصیرالدین طوسی‌لقب‌عدهٔ‌کثیری ازبزرگان علما ودانشمندان ←

و فضلاء مخالف و موافق است و با فقد دلیل نمی توان آنها را از خواجهٔ طوسی دانست.

→ و فقهای طوس است که به بعضی نصیرطوسی هم گفته‌اند: وسه نفراز این جماعت از اجلهٔ علمای شیعه و ازاعیان فقهای امامیه‌اند:

الف: نصیرالدین علی بن الحمزة بن الحسن الطوسی است که شرح حالش درامل الامل وغیره آمده. شیخ حر درامل الامل گوید: «وی فاضلی است جلیل واورا مصنفاتیست» در کشف الظنون چاپ استامبول ج ۲ ص ۳۳۱ حاج خلیفه کتابی به‌نام کتاب المسائل فی الفقه ذکر کرده و گوید تالیف محمد بن علی بن حمزهٔ طوسی مشهدی شیعی است وظاهراً مقصودش همین نصیرالدین است. وازاین نصیرالدین طوسی شیخ علی بن یحیی الخیاط با(الحناط) بسیار روایت می کند. و ازعلی بن یحیی الخیاط سیدبن طاوس در سال ۶۰۹ مجازگشته است.

ب: شیخ نصیرالدین عبدالله بن حمزة بن عبدالله بن حمزة بن الحسن بن علی الطوسی المشهدیست که قطب الدین محمدبن الحسین کیدری بیهقی نزد اوتلمذ کرده ودر ۵۹۶ ازوی مجازگشته، وصورت اجازه‌اش درآخر کتاب حدائق الحقائق شرح بر نهج البلاغه که کبدای آنرا درشعبان ۵۷۶ تألیف کرده ملاحظه شد ووی همانست که ابن الفوطی او را خالوی پدر خواجهٔ طوسی دانسته وگفته است ازمشایخ خواجه طوسی بود.

ج: نصیرالدین طوسی محمدبن محمدبن الحسن الطوسی است و چون این سه نفر درلقب نصیرالدین اشتراك دارند وهر سه از مردم طوس‌اند غالباً بیکدیگر اشتباه می‌شوند. وهرگاه نصیرالدین با کلمهٔ خواجه ذکرشود مقصود محقق طوسی است.

(ریاض العلماء افندی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی ملك ومستدرك الوسائل حاجی نوری ج ۲ ص ۴۷۲ ومجمع الاداب ابن الفوطی چاپ هند)

نظر خواجه نسبت به عرفاء وصوفیه

خواجه مردی حکیم ومتکلم وفلکی و دوستدار دانش و فضیلت بوده و دانشمندان را درهرطبقه وهرصنف وهرملت ومذهبی که بودند توقیر وتکریم می کرده ومخصوصا نسبت به عرفا وصوفیه واهل‌وجد وحال توجه مخصوص داشته، وهمیشه به‌این جماعت با نظر احترام می‌نگریسته است. نامه‌هائی که به شیخ صدرالدین‌قونوی وعین‌الزمان جیلی و دیگران نوشته وتجلیلی که ازآنها نموده خوددلیل‌این مدعاست. بعضی هم اورا درجملهٔ عرفا شمرده‌اند وازکتاب مقامات العارفین و اوصاف الأشراف او می‌توان فهمید که او نیز سالك راه طریقت‌بوده و در این‌طریق نیزگامهای‌بلندی برداشته و درسیر و سلوك اورا مقامی بس عظیم‌بوده است.

در کتاب اوصاف الأشراف که در بیان سیرت اولیا و روش اهل حال برقاعدهٔ سالکان طریقت و طالبان حقیقت تألیف کرده‌است، بیشتر از کلمات صوفیه ومقامات ایشان را بیان نموده ومطالب آنان را به نحو دلپذیری شرح داده‌است. چنانکه درباب اتحاد که‌صوفیه به‌آن قائل‌وپیوسته ازآن‌گفتگو کنند، چون علمای ظاهر مقصود آنها را در نیافته آن جماعت را تکفیر کرده‌اند، خواجه درآن کتاب به‌وجه بسیار خوشی پرده ازمنظورآنها برداشته ومقصود ایشان را روشن ساخته وچنین‌گفته است:

«توحید یکی کردن واتحادیکی‌شدن آنجاگفت «ولاتجعل‌مع‌الله‌الهاآخر» و اینجا گفت «لاتدع مع‌الله الهاآخر» چه در توحید شایبهٔ تکلفی هست که در اتحاد نیست. پس هرگاه که یگانگی مطلق درضمیر او راسخ شود، تا بهیچ وجه بدون‌وی التفات ننماید به اتحاد رسیده باشد. اتحاد نه‌آنست که جماعتی

قاصر نظران توهم کنند که مراد از اتحاد یکی شدن بنده با خدای تعالی باشد . تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا ، بل آنست که همه او را بیند بی‌تکلف»
آنگه گوید:

«هرچه جزاوست ازاوست پس همه یکی‌است، بل چنانکه چون به‌نور تجلی‌اوتعالی بینا شود، وغیراو نبیند بیننده ودیده وبینش نباشد همه یکی‌شود.
ودعای حسین‌بن منصور حلاج[۱] که‌گفته است:

بینی وبینك انی‌ینازعنی　　　فارفع[فادفع]بفضلك انی‌من‌البین

مستجاب شد . وانیت اوازمیان برخاست تاتوانست‌گفت :

انامن اهوی و من اهوی انا

و در این مقام معلوم شود ، که آن کس که گفته « اناالحق » و آنکس که گفت « سبحانی ما اعظم شانی » نه دعوی‌الوهیت کرده‌اند ، بل دعوی نفی انیت خود و اثبات انیت غیر خود کرده‌اند . و هوالمطلوب[۲]»

خواجه دراین مقاله ازکتاب خویش ازصوفیه جانبداری کرده وسخنان باریك حسین‌بن منصور حلاج وبعضی صوفیهٔ دیگررا که مردم درنیافته‌اند وبه کفرشان نسبت داده اند ، روشن ساخته وعذرنهاده است .

این است که صاحب روضات‌الجنات هم در شرح حال (حسین بن) منصورحلاج[۳] آورده که: «مردم دربارهٔ اودوفرقه‌اند ودوعقیدهٔ مختلف دارند. بعضی اورا تعظیم وتکریم‌کنند ، وسخت بدو معتقدند. و برخی دیگر او را به کفروزندقه نسبت دهند : وازاوتبری جویند . گویند: ابوحامد غزالی در

۱ ـ شمارهٔ ۴۵۵ کتابخانهٔ‌آستان قدس رضوی(منصورحلاج)

۲ ـ اوصاف‌الاشراف‌ص ۶۶ چاپ برلین

۳ ـ روضات‌الجنات ص ۲۲۷

مشکوة‌الانوار فصل طویلی درحال او ذکر کرده و ازبعضی هفوات والفاظی که ازاوصادر گشته‌وسبب تکفیر اوشده‌مانند«اناالحق»و«لیس فی جبتی الاالله» اعتذار جسته، و گفته‌است این الفاظ ازفرط محبت وشدت وجد از اوصادر گشته‌است، چنانکه دیگری گفته است :

انا مـن اهوی و من‌اهوی‌انآ　　　فاذا ابصرتنی ابصـرتنا ؟»

و صاحب روضات در دنبالهٔ این مطلب گفته است :

«ازجمله معتذرین ازهفوات باطلهٔ وی‌ازعلماء امامیه خواجه نصیرالدین طوسی است که گفته است «مراد حلاج از ـ اناالحق ـ رفع انیت است نه اثنینیت . چنانکه شاعر گفته : بینی و بینك. الخ»

بااین‌حال خواجه‌را به قلندران ودراویش نظرخوبی نبوده واعتقادی به آنها نداشته بلکه آنها را عضو زائـد وغیرمفید برای جامعه می‌دانسته است . چنانکه در کتاب‌الحوادث‌الجامعة داستانی مسطوراست که حاکی ازاین معنی است وداستان این است که:

«وقتی درمقابل‌سلطان (یعنی هلاکو)گروهی‌ازفقرای قلندریه پیدا شدند سلطانَ ازخواجه پرسید اینها کیانند . خواجه درجواب گفت : مردمی بی‌فائده وعضوزائد جامعه، وفضله درجهان باشند. سلطان بی‌درنگ فرمان داد تا تمامی را نابود کردند .

از خواجه کسی پرسید که این گفته را معنی چه بود ومقصود از اینکه این جماعت‌زائد درجهان باشند وفایده‌ای در آنها نیست چیست؟ خواجه‌گفت مردم از چهارطبقه بیرون نیستند جمعی امیر و وزیر و کسان سلطان‌از لشکری و کشوری‌اند، و برخی دیگر بازرگان و تاجر، وگروهی پیشه‌ور و صنعتگر و دسته‌ای برزگر و دهقانند و هر کس که در این چهار طبقه نباشد سربار مردم، و در عالم‌قضله باشد[۱]»

۱ ـ الحوادث‌الجامعة چاپ‌عراق ص۳۴۳

اگراین‌داستان درست باشدمی‌رساند که خواجه با کسانی که سربارمردم وکل برجامعه‌اند سخت مخالف بوده که ازجملهٔ آنها فقرای‌قلندریه بوده‌اند.

حکایات راجع به خواجه

حکایات چندی در کتب تاریخ و تراجم احوال علما به خواجهٔ طوسی نسبت داده شده که اغلب آنها بی‌اصل و ساختگی‌است، با اینحال چون ذکر آنها درشرح حال وی خالی ازفائده نیست بدین جهت بعضی از آن حکایات دراینجا ایراد شد.

***

مرحوم اعتضادالسلطنه در کتاب فلك‌السعادة حکایت زیر را نقل کرده است که « ابن حاجب نحوی (۵۷۰ – ۶۴۶) را با سلطان الحکماء خواجه نصیرالدین طوسی دشمنی دیرین بود ، و در بغداد می‌زیست . پس از فتح بغداد ازبیم خواجه متواری گشت ، ودرخانه‌ای‌پنهان شد . برای آنکه خواجه شاید از روی زایجهٔ سؤال‌فلکی ویا قرعهٔ رمالی به‌محل او راه یابد، ازصاحب خانه طشتی‌بخواست ، و در او مقداری خون ریخت . و در میان طشت خون هاونی از طلانهاد ، وخود برزبر هاون جای گرفت . خواجه پس از آنکه از پنهان شدن ابن حاجب با خبرشد ، خواست از روی قاعدهٔ استخراج خبایا به مکان او راه برد . و جای او را که مخفی شده است بدان وسیله بیابد . لیکن پس ازدقت درزایجه، او را بربالای کوهی‌ازطلا دیدکه کوه درمیان دریائی از خون قرار دارد . ازاین بابت سخت متحیر شد ، وازپیدا کردن جای او بدان طریق مأیوس گردیده به‌حیلهٔ دیگری دست زد واورا یافت . وبعد ازپیداشدنش

ازمحلی که پنهان شده بودپرسیدواوتفصیل را چنانکه بود بیان کرد . وهلاکو و حضار مجلس از تدبیر و حیله‌او وهمچنین از نظـر صائب خـواجه سخت متعجب شدند[۱]».

* * *

باید دانست که این حکایت باآنکه جمعی ازبزرگان‌آنرا نقل کرده‌اند ، بکلی‌موضوع ومجعول است . چه وفات ابن حاجب مدتی پیش ازفتح بغداد بوده و او هنگام فتح بغداد ، زنده نبوده ، که متواری شود ، وبچنین حیله‌ای برای پنهان‌ماندن دست زند.ووفات وی‌مطابق ضبط‌ابن خلکان در کتاب تاریخ وفیات‌الاعیان روزپنجشنبه۲۶شهرشوال سال ۶۴۶ دراسکندریه بوده‌است[۲] . و فتح بغداد متجاوز از نه‌سال پس ازوفات او صورت گرفته است .

واین حکایت مجعول را اول کسی که‌ظاهراً نقل کرده حسن‌بن علی‌بن محمدبن علی‌ابن‌الحسن‌الطبری صاحب «کامل بهائی» است که در کتاب دیگر خود موسوم به«تحفة‌الابرار» آورده ، وبعد از اودیگران از جمله عصام‌الدین اسفراینی بمناسبتی در حواشی خـود بر شرح جامـی از کتاب تحفة‌الابرار نقل کرده است[۳] .

و عجب است که طبری با آنکه خود همزمان و معاصر ابن حاجب و خواجه بوده و کتاب «کامل بهائی»را به‌نام‌خواجه بهاءالدین‌محمدفرزندخواجه شمس‌الدین محمد جوینی صاحبدیوان نوشته‌است، با این حال از مرگ ابن‌ـ حاجب که در سال ۶۴۶ در اسکندریه اتفاق افتاده غافل بوده و چنین اشتباه و خطائی را درنقل این داستان مرتکب شده است.

---

۱ ــ فلك‌السعادة چاپ‌طهران‌ص۱۵۷ودرکتاب‌قصص‌العلمای میرزامحمد تنکابنی ص۲۷۹ این داستان با بسط تمام‌تری ذکر شده است .

۲ــ و فیات الاعیان چاپ تهران ج ۱ ص ۳۴۰

۳ ــ به‌نقل‌خوانساری درروضات‌الجنات ص۶۹ ۴وعصام‌الدین درحواشی شرح جامی ازتحفة‌الابرار طبری .

نظیر این حکایت به‌چند نفر از بزرگان دیگر غیر از خواجه نیز نسبت داده شده‌است. از جمله مرحوم سید نعمت‌الله جزایری در کتاب زهرالربیع[۱] داستانی‌مانندداستان‌فوق‌به ابوجعفرمنجم‌نسبت‌داده وچنین روایت‌کرده است:

«یکی از ملوك مجهول‌الاسم یکی از اکابر دولت خویش را که به تقصیری متهم شده ومخفی شده بود خواست به‌دست آرد. و ازابوجعفر منجم محل اورا جویا شد. آن مرد که ازمهارت منجم براستخراج خبایا آگاه بود، برای گمراه کردن او همین حیله را بکار برد. وابوجعفر حکم کرد که مقصر درروی کوه طلائی که درمیان دریای خونست جای دارد. سلطان چون راهی برای یافتن مقصر نیافت پس ازمدتی ازگناه او درگذشت، واو را عفونمود، وآن مرد پس از رسیدن به‌خدمت سلطان حیلهٔ‌خود را بیان کرد.»

وابن خلکان در کتاب وفیات‌الاعیان[۲] نظیراین حکایت را به ابومعشر بلخی‌نسبت داده ودرنامهٔ دانشوران هم دردنبالهٔ شرح حال ابومعشر آن حکایت بدین‌گونه ذکرشده‌است که «وی (یعنی‌ابومعشر) را نزد پادشاهی جاه ومنزلتی عظیم‌بود، وپیوسته‌مغیبات وخبایااستخراج‌می‌کرد. وبعرض سلطان می‌رسانید. وقتی یکی از بزرگان درگاه به علت گناهی که ازو سرزده بود مغضوب گردید. و او ازبیم سیاست پادشاه در محلی پنهان شد. و چون می‌دانست که ابومعشر را در استخراج خبایا دستی است، و احکام غریبه ازو بسیار دیده بود، اندیشیدکه اوسلطان را به محلی که پنهان شده آگاه خواهد ساخت. از این روی به حیله‌ای توسل جست. و طشتی را پرخون کرد، و هاونی از طلا

۱ــ بنقل اعتضادالسلطنه در کتاب فلك‌السعادة ص۱۵۸ ازکتاب زهرالربیع و کتاب زهرالربیع سید نعمة‌الله جزایری‌ص۳۲۲ وترجمهٔ زهرالربیع چاپ سال ۱۳۲۸ ص۲۶۳ بااختلاف درعبارات.

۲ ــ تاریخ ابن خلکان ج ۱ چاپ طهران ص ۱۲۱.

برروی طشت نهاد . وخود برروی‌آن جای گرفت . پادشاه فرمان‌داد که اورا گرفته به درگاه حاضر سازند . هرچند کسان پادشاه تجسس کردند ، از او اثری نیافتند ، وازپیداکردن محل اوعاجزشده اظهار ناتوانی کردند . پادشاه برای بدست‌آوردن‌گناهکار به ابومعشر متوسل گردید و ازاوخواست که جای اختفای اورا نشان دهد . اوبه فرمان پادشاه به کار مشغول شد . و قواعدی که برای استخراج داشت بکار برد. چون درجواب نظر کرد، سخت متحیر ماند. وعمل خویش را برای اطمینان تکرارنمود . وهمان جواب اول را یافت . و برحیرت اوافزوده‌گشت . پادشاه از سبب سکوت و تفکرش پرسید ، و گفت تا کنون هیچگاه ترا در امری چنین عاجز و مبهوت ندیده‌ام ، سبب چیست ؟ ابومعشر درپاسخ گفت : دریائی شگرف و کوهی عجیب در جوابم آمده که یقین می‌دانم در روی زمین چنان دریا و کوهی یافت نمی‌شود ، چه‌کوهی از زر بنظر می‌آید ، که دریائی از خون آنرا احاطه کرده است . و آن دریا را شهری از مس محیط گشته ، وآن‌شخص بر روی آن‌کوه جای‌گرفته، وآنرا مأمن خویش قرارداده است . پادشاه چون ازبدست‌آوردن مقصود بدین‌وسیله مأیوس‌گشت ، مقصر و همچنین‌کسی‌که اورا پنهان کرده بود امان داد ، و او به‌حضورشاه بار یافت. پادشاه ازمحل پنهان شدنش پرسید. او تدبیر وحیله‌ای را که به کار برده بود بازگفت . سلطان را از حیلهٔ او شگفت آمد . و برنظر صائب ابومعشر تحسین و آفرین کرد[1] .»

نظیر این داستان را خواجهٔ طوسی خود درشرح کلمهٔ شصت ویکم از ترجمهٔ ثمرهٔ بطلمیوس به دیگری منسوب داشته و درآنجا فرماید :

«درکلام‌دوم‌رفته‌است که‌همچنانکه‌حاسه‌ادراك صورتی کندمانندصورت محسوس ، کسی کـه حکم‌کند برنجوم محکـوم علیه اوصورتی باشد مشابه

۱ ـ نامهٔ دانشوران جلداول ص ۳۶۱

صورتی که درعالم‌واقع موجودباشد. پس به این سبب درحکم مسئله‌ای باشد که(میان) مرده وخفته یامست و میان مجروح و فصدکرده ومیان مالك مال و امینی که مال ودیعت باشد نزدیك اوفرق‌نتوان کرد. پس‌درهرحکمی استثناباید کرد، آنچه مشابه آن حکم باشد. چنانکه گفته‌اند که: ابراهیم مهدی دروقتی که از ترس مأمون پنهان شده بود دربغداد، یکی ازمنجمان در سربه‌نزدیك‌او تردد کردی. روزی مأمون منجمان‌را سؤال کرد ازمکان‌ابراهیم؛ ایشان‌درطالع وقت نظر کردند، آن منجم گفته بود، تا طشتی بزرگ را آب درو ریخته بودند، و کرسی درمیان آب نهاده، وابراهیم را بر کرسی میان آب نشانده. منجمان گفتند او در کشتی نشسته وبه‌جانب هندوستان‌رفته است[1]».

این حکایت را کـه خواجه در شرح ثمره بدان اشاره کـرده از شرح احمدبن‌یوسف مصری مهندس اخذکرده است، واصل حکایت چنین است:

«حکایت از پدرخود شنیدم که من با ابراهیم بن‌مهدی بودم، چون او ازمأمون متواری شد، و چنان بود که حسن‌بن ابراهیم منجم که‌شاگردموصل‌بن ماهان بود، اندر سر به نزدیك ابراهیم آمدی. روزی طشت بزرگی[1] دیدم برآب نهاده و کرسی درمیان طشت نهاده، وابراهیم را فرموده تا برآن کرسی نشسته بود، وبیشتر از روز برآن کرسی بود که در میان آب نهاده بودند، و غرض او آن بود تا منجمان را در شك افکند، تا چون ازدلیل‌وی بینند توهم کنند که ابراهیم اندر دریاست در کشتی نشسته. پس منجمان را همچنان صورت بست که او در دریای هنداست».

پس بطلمیوس‌ازبهر این‌گفت که چون حکمی خواهی‌کرد، هرچه مانند اوباشد استثنا باید کرد، تا از غلط ایمن شده باشی.[2]

---

۱ ـ شرح ثمرهٔ بطلمیوس نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آستان‌قدس رضوی‌کلمهٔ۶۱

۲ ـ نقل ازحاشیهٔ ترجمهٔ ثمرهٔ نسخهٔ خطی کتابخانه مجلس شورای ملی شماره (۲۹۲۵)

حکایت دیگر : محمدبن شاکر در کتاب فوات الوفیات و صفدی در کتاب الوافی بالوفیات حکایت دیگری از دها و زیرکی خواجه آورده‌اندکه ترجمهٔ آن این است :

«از دها وزیرکی‌خواجه‌نصیرالدین طوسی حکایت کنندکه وقتی‌هلاکو به‌علتی برعلاءالدین عطاملك جوینی خشم‌گرفت، وبه‌گرفتاری او فرمان داد. برادرش خواجه شمس‌الدین محمد وزیر همین‌که از فرمان هلاکو مطلع شد، چاره‌ای جز توسل به‌خواجهٔ طوسی ندید. فوراً به خدمت خواجه شتافت و ماجرا بازگفت، و از او در رفع بلیه کمك خواست. و خواهش کـرد که وسیله‌ای برانگیزد، و برادرش را ازآن ورطه برهاند. خواجهٔ طوسی به وزیر گفت : این هلاکوست و تو او را بهتر می‌شناسی، و به اخلاقش از دیگران آشناتر هستی؛ و می‌دانی که کاری را که اراده کند بازداشتنش از آن کار ممکن نیست. خصوصاً اگر رأیش آشکار شده، و به دیگران رسیده باشد. فرمانش قضای مبرمست که انصراف از آن به هیچ روی صورت نبندد.

وزیر خـواجه را گفت بایـد در این کار دست به دامن حیلتی زنی و تدبیری اندیشی که گره این‌کار جز به‌دست توگشوده نگردد، مگرعلاءالدین از مرگ خلاص شود.

خواجه برای اجابت مسؤل وزیر عصائی و سبحه‌ای و اصطرلابی به دست‌گرفته، و به دست یکی از کسانش بخور سوزی داده فرمودکه در آتش بخور ریـزد. و به این وضع خود در پیش و آن شخص در عقب متوجـه بارگاه هلاکو شد. چون به نزدیك خیمهٔ هلاکو رسید به صاحب خود در سوختن بخور تأکید کـرد، و خود اصطرلاب را بلند نموده و دم‌به‌دم در آن می‌نگریست.

خواص و حجاب پادشاه که بر درخیمه بودند، چون آن حال ازخواجه

مشاهده کردند سخت متعجب شده و به‌درون خیمه رفته و آنچه از خواجه‌دیده بودند به عرض هلاکو رسانیدند. و بازگشته گفتند موجب این عمل چیست؟ وچه اتفاقی افتاده است؟ خواجه از آنها پرسید که قاآن کجاست؟ گفتند در خیمه است. باز پرسید که نیکوحال و سالم است؟ گفتند آری، سالم‌است، و او را مکروهی نیست. خواجه چون‌خبرسلامتی هلاکورا شنید روی‌برخاك نهاد، و سجدهٔ شکر به‌جای‌آورد. و بازهمان سؤال را اعاده‌کرد واز سلامت هلاکو باز پرسیدن گرفت. و خود را مانند کسی می‌نمود که سخن آنان را باور نمی‌دارد. پس از تکرار آن سؤال و شنیدن همان جواب گفت تمنای آن دارم که تا او را به چشم خود زیارت کنم تا خاطرم بیارامد.

حجاب بارگاه به درون خیمه شدند، و حکایت رفته بازگفتند، و از هلاکو اجازه خواستند که خواجه به خیمه درآید و پادشاه را به چشم خود ببیند. هلاکو در آن حال سر به بالین استراحت نهاده و می‌خواست که بیاساید. واضح است که درآن هنگام کسی را اجازهٔ ورود به خیمه نبود، لیکن چون هلاکو قصهٔ پریشان حالی و اضطراب خواجه را بشنید، برای فهمیدن سبب آن حال و اطلاع برحقیقت آن قضیه، خواجه را به درون خیمه طلبید. خواجه پس از ورود به خیمه همین که چشمش برهلاکو افتاد باز سر به سجده نهاد، و مدتی سر از سجده برنداشت. پس از آنکه سربلند کرد، هلاکو ازاو پرسید چه خبر است، و چه واقعه‌ای رخ داده که چنین پریشانی؟ خواجه عرض کرد که اوضاع کواکب دال‌بر آن بود که به‌قاآن خدای نخواسته مکروهی رسد. و در این ساعت به اوبلیهٔ بزرگی متوجه شود. برای رفع و دفع آن مکروه برخاستم، و این اعمال را بجای آوردم، و بخور سوختم، وادعیه و اورادی که می‌دانستم بخواندم، که خداوند تبارك و تعالی‌آن مکروه از او برطرف سازد، و بحمدالله حال که قاآن را سلامت دیدم سجده کردم و

شکر نمودم . پس از آن گفت :

«قاآن را لازم است به شکرانهٔ عافیت و سلامت خود که بلای بزرگی از او گذشته است همهٔ مقصرین را عفو نماید و از گناه آنها درگذرد . و نیز به اطراف ممالك فرمان نویسد که تمام کسانی که در بند وحبس‌اند رها کنند، شاید به این سبب خداوند عالم این بلیه را از قاآن بگرداند . اگردراین وقت قاآن را خود به چشم نمی دیدم، زندگانی او را باور نمی‌داشتم .

هلاکو به دستور خواجه همان ساعت فرمان کرد تا تمام مقصرین را رها کرده و به اطراف بلاد نیز منشور نوشتند که بندیان را رها کنند . و در جملهٔ آنها یکی علاءالدین عطاملك‌بود. و خواجه بی‌آنکه ازاو نام برد به این تدبیر و حیله ازبند رهایش کرد[1]» .

و این حکایت نهایت زیرکی و فطانت خواجه را می‌رساند که بدین وسیله مطلوب خویش را به‌دست‌آورد .

***

حکایت دیگر: «آورده‌اند که خواجه نصیرالدین طوسی رحمه‌الله وقتی دربغداد طالع مولود خلیفه را نوشته وعمر او را معین کرده و به عرض خلیفه رسانید. خلیفه آنرا به‌ابن حاجب صاحب کتاب‌کافیه وشافیه که باخواجه‌دشمنی دیرین‌داشت‌بنمود. وابن حاجب به‌خلیفه‌گفت: که این‌خلاف‌قرآنست. وتعیین عمراشخاص مناقض‌آیهٔ شریفهٔ «و ما تدری‌نفس بای‌ارض‌تموت» است. خلیفه

۱ ـ فوات‌الوفیات ابن شاکر ج۲ ص ۱۸۷ و الوافی‌بالوفیات صلاح الدین صفدی ج ۱ ص ۱۷۹ ـ ۱۸۰ ـ و مقدمهٔ مرحوم علامهٔ قزوینی بر جهانگشای جوینی ج ۱ چاپ لیدن ص فکد

خواجه نصیر را طلب کرد و آنچه را که ابن حاجب گفته بود به او گفت. و آیهٔ مبارکه را به او متذکر گردید. خواجه فرمود کسی را که این معنی به‌خاطر رسد که تعیین عمراشخاص به‌وسیلهٔ منجمان نقیض کلام خدای است، بوئی از منطق ندارد. چرا که نقیض آیه آنست که کسی مکان فوت کسی را تعیین کند. و معلوم است که مطابق آیهٔ مبارکه جز خدا هیچ کسی نمی‌داند که آدمی در کدام جا خواهد مرد.

و منجمان گویند که عمرمولود این قدر خواهد شد، «بعون‌الحی‌الذی‌لایموت» و این شاید که از انبیا شنیده باشند که دلالت برعمر کند. غرض آنست که ازطالع، تحقیق عمر مولود کردن بر تمامی حالات مقدم است.

***

دیگر حکایتی است که صاحب حبیب‌السیر در شرح حال خواجه و قطب‌الدین علامهٔ شیرازی در تاریخ خویش یاد کرده و گفته است که:

«روزی قطب‌الدین درخدمت خواجهٔ طوسی به مجلس هلاکو درآمد. ایلخان چون در آن اوقات از خواجه رنجیده و بر خاطرش از وی کدورتی بود، ابتدا بدان جناب التفاتی ننمود، و پس از مدتی به خواجه روی کرد و خشونت و عتابی نمود، ودر اثناءآن بر زبانش رفت که اگر کار رصد ناتمام نمی‌ماند ترا می‌کشتم. قطب‌الدین پیش رفت و عرض کرد که کار رصد را من به انجام می‌رسانم، واز من ساخته است. ولی هلاکوبه سخن او توجهی نکرد، و نشنیده انگاشت. چون خواجه وقطب‌الدین از بارگاه هلاکو بیرون آمدند، خواجه به قطب‌الدین فرمود که در نزد چنین مغول نا بکاری چه جای هزل و شوخی است. شاید او ندانستی که تو مزاح می کنی ومرا می کشت.

قطب‌الدین گفت قصد هزل نداشتم و جز به‌جد این حرف را نگفتم . بعضی این حرف را از قطب‌الدین بر دشمنی و عداوت او با خواجه حمل کنند[۱]»

باید دانست که این حکایت نیز مجعول است و حقیقتی ندارد چه قطب‌الدین شیرازی چنانکه ابن‌الفوطی در شرح حالش نوشته در سال ۶۵۸ به مراغه وارد ، و در نزد خواجهٔ طوسی و نجم‌الدین قزوینی و مؤیدالدین عرضی به کسب علوم مشغول گشت . وتا تاریخ فوت هلاکو که سال ۶۶۳ است او را آن مرتبه و مقام حاصل نشده بود که با خواجه و دیگران خود را برابر بداند و بتواند در مجلس هلاکو چنین جسارتی بکند . بلی پس ازمرگ خواجه و بزرگان دیگرو برگشت او از روم مکان و منزلتی بس عظیم یافت، و بدان مقام رسید که رسید .

حکایت دیگر : صاحب کتاب عرفات العاشقین در ترجمهٔ حال خواجه نوشته‌است: «مشهوراست که‌موقعی که‌خواجه‌درحبس‌اسماعیلیه‌بود برای اطفال آنجا از کاغذ ونی بادبادك و فرفرك ساختن گرفت ، و بدین سبب نی و کاغذ و سریش بسیار نزد او جمع‌شد، واز آنها به جهت خود دوبال ساخت ، و در وقت فرصت برخود بست و پرواز کرد و چهار فرسنگ پرید .

و از جمله حکایاتی که به خواجه نسبت داده شد داستانی است که مرحوم بهبهانی صاحب مقامع‌الفضل در کتاب خود ذیل‌این سه بیت ایراد کرده است :

ز ترکان چهار و زهندوی پنج
دو رومی ابا یك عراقی بسنج
سه‌روز و شبی، یك نهار و دو لیل
دو باز و سه زاغ و یکی چون سهیل

۱ ــ حبیب‌السیر نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار

دو میغ و دو ماه و یکی همچو دود

ز نه نه شمردن بر افتد یهود

گویند که فخرالحکما والعلما خواجه نصیرطوسی رحمه‌الله با جمعی‌از مسلمین ویهود درکشتی به‌سفر دریا می‌رفتند. و مجموع ایشان سی نفر بود. اتفاقا درمیان دریا کشتی به‌تلاطم افتاد، ومشرف برغرق شد. پس همگی‌اتفاق نمودند برآنکه قرعه زنند و به‌تدریج یك‌یك‌را به‌آب اندازند، که شاید کشتی سبك‌شود، وبقیه ازغرق شدن نجات‌یابند. برای اجرای‌این امرخواجه را معین کردند. خواجه از آنها عهد وپیمان‌گرفت که مخالفت قرعه را نکنند ودرچنین حالی تدبیری نمود. و ایشان را بترتیبی نشانید. مدور، که از نه نه شمردن و نهمین‌رابه‌آب انداختن مجموع یهود هلاك شدند. وتمام مسلمانان سالم‌ماندند ونجات یافتند. واین از جمله کراماتست.

وطریق نشاندن‌آنهاچنین بود که ازمسلمین چهار، و از یهود پنج، و از مسلمین دو و ازیهود یك. وهمچنین بترتیبی که در اشعارفوق مذکوراست. و تقدیم مسلمین بریهود نشانید. وعدد مسلمین با یهود مساوی بود. و بعضی به این شعر اشاره به‌این مقدمه نموده‌اند.

ولما فتنت بلحظ له　　　اذلت فما خفت من‌شامت

و دیگری نیز گفته

والله یقضی بکل یسر　　　و یحفظ‌الضیف حیث کانا

و مرادشان از حروف بی‌نقطه مسلمین واز حروف بانقطه یهود است[۱].»

و دیگرحکایتی است که مرحوم شیخ‌مرتضی انصاری طاب‌ثراه‌در کتاب مکاسب درباب علم نجوم می‌نویسد که:

«مشهور است که خواجهٔ طوسی در یکی از مسافرتهای خود به‌آسیابی

۱ـ مقامع‌الفضل چاپ طهران ص ۲۴۶

رسید، از آسیابان درخواست کرد که شب‌را در آنجا بیاساید و صبح را حرکت کند. آسیابان با ماندن خواجه در آنجا موافقت کرد. خواجه می‌خواست که به بالای بام آسیا رود، و در آنجا استراحت کند. آسیابان به خواجه گفت: که امشب باران خواهدآمد، خوبست شب را در داخل آسیا بسربرید، و در این امر اصرار ورزید. خواجه هرچه آسمان را نگاه‌کرد چیزی که دلیل بر آمدن باران باشد ندید، و قبول نکرد. شب را به بالای بام خوابید. نصف شب ناگهان باران سخت باریدن‌گرفت، و خواجه مجبور شد که به‌درون آسیا رود. و در آنجا استراحت کند پس از آسیابان پرسید از کجا دانستی که امشب باران خواهد آمد. گفت هروقت که هوا تغییر می‌کند سگم در درون آسیا می‌خوابد و بیرون‌نمی‌رود[1]!»

میرزامحمد تنکابنی که این حکایت را در کتاب قصص‌العلما یادکرده در آخر افزوده است که: «خواجه پس از شنیدن حرف آسیابان فرمود که افسوس عمر بسیاری فانی ساختیم و بقدر ادراك وفهم سگی تحصیل‌نکردیم[2].»

و نیزصاحب قصص‌العلماء داستان دیگری در آن‌کتاب به‌خواجه‌نسبت داده وگوید که:

«خواجهٔ طوسی وقتی به شیراز رفت.شیخ سعدی (رحمه‌الله) شنید که خواجهٔ طوسی بدان شهر وارد شده. طالب دیدار وی‌گشت، و به خدمت او شتافت. خواجه در بالاخانه‌ای منزل داشت. شیخ چون از پلهٔ خانه خواست بالا رود به‌هرپله‌ای که بالا می‌رفت یا علی می‌گفت. چون به حضور خواجه‌ـ رسید سلام‌کرد. خواجه از او پرسید که شیخ سعدی تو می‌باشی؟ گفت آری. خواجه از مذهب او پرسید. جواب‌گفت شیعه‌ام. خواجه فرمود که اگر شیعه

۱ـ کتاب مکاسب مرحوم شیخ مرتضی انصاری

۲ـ قصص‌العلمای تنکابنی چاپ ۱۳۱۳ هجری قمری ص ۲۸۹

هستی چرا خلفا را مدح گفتی. گفت از روی تقیه بود. خواجه گفت پس از کشته شدن خلیفه عباسی‌از که تقیه کردی که اورا رثاگفتی وقصیدهٔ:

آسمان را حق بود گــر خون ببارد برزمین

در عــزای ملك مستعصم امیرالمؤمنین

درمرثیهٔ او سرودی. سعدی در جواب فرو ماند. خواجه امر کرد تا اوراچوب بسیاری زدند که در زیر ریزه‌های چوب پنهان شد. پس او را به دوش به‌منزل بردند و او بدان علت پس ازچند روزی درگذشت [۱].»

برای بی‌اصل بودن این‌داستان‌فقط‌باید متذکرشد که‌شیخ‌سعدی‌سالهاپس از مرگ خواجهٔ طوسی‌زنده بود ومعلوم نیست که‌خواجهٔ طوسی به‌شیرازرفته و باشیخ اجل ملاقاتی کرده باشد.

و باز در همان‌کتاب داستان دیگری به‌خواجه نسبت داده بدین صورت که: «چون مادر هلاکو بمرد، بعضی از بزرگان اهل سنت و جمــاعت از راه دشمنی و بغض به عرض هلاکو رسانیدند که در شب اول که امــوات را در قبرگذارند، نکیر و منکر به‌سراغ آنها آیند، و از اعتقادآنها پرسش‌کنند؛ و هر کس که از عهدهٔ جواب بر نیاید او را معذب دارند. مادر شما چــون نمی‌تواند جواب نکیر ومنکر را بدهد، برای‌کمك به او خوبست امر فرمائید خــواجه نصیرالدین طوسی را با وی در قبر دفن کنند تا جواب ملك عذاب را بدهد.

خواجه متوجه سعایت آنان شده به هلاکو عرض کرد که سؤال نکیر و منکر برای همه کس هست و برای شما سلاطین نیز باشد. بهترآنست کــه مرا برای خود نگهداری و فلان عالم را در قبر به همراه مادرت بفرستی کــه جواب آن دوملك را بگوید. پس هلاکو گفتهٔ خواجه را قبول کرد و امرداد

۱ــ قصص‌العلمای تنکابنی‌چاپ ۱۳۰۴ ص ۲۸۴

تا آن عالم سنی را با مادرش دفن کردند.»

و در این کتاب نظیر این حکایات راجع به خواجه بسیار است هر که خواهد به‌آنجا رجوع کند.

آراء و نظریات فلسفی و کلامی خواجه

بطور کلی خواجه‌درحکمت پیروحکماء مشاء و فلسفه‌اش‌درمیان‌حکماء اسلامی تابع فلسفهٔ ابوعلی‌سیناست ولیکن بااین حال وی حکیمی متکلم ودر تکلم متمایل‌بفلسفه است. وبعبارت دیگر دارای روشی بین فلسفه و کلام‌است. و بطور خلاصه آنچه از آثارش مستفاد می‌شود: آنست که او در انواع علوم با فکری مستقل بحث نموده، و همه‌جا حق و حقیقت را پیروی کرده، وسخن حق را از هر کس ومنسوب به‌هرطایفه بوده محترم شمرده است. وباآنکه به شیخ‌الرئیس بسیار معتقد و پیرو فلسفهٔ او که فلسفهٔ مشاء است بوده ، باز در بعضی‌مواردآراءمشائین را تزییف نموده و رای متکلمین رااختیار کرده‌است. وگاهی هم در برابر گفتهٔ شیخ مذهب ابوالبرکات بغدادی و شیخ اشراق و دیگران را برگزیده و برگفتهٔ شیخ ترجیح داده است.

باری بحث درآراء وعقاید فلسفی و اجتماعی وی بحث درازی است، و وارد شدن در این مبحث وغور درآن محتاج به وقت‌کافی و تتبع بسیار در کتابهای فلسفی وی ومطالعهٔ‌کامل در رسائلی که درحکمت و کلام نگاشته‌است می‌باشد. وچون با نبودن زمان و فرصت‌کافی برای نگارنده ، استقصاء در این

باب میسر نبود و ازطرفی هم نخواست این شرح حال ازاین مبحث مهم‌خالی باشد، این است که فقط چند نظر او را از مسائل فلسفی که موردتوجه حکما و متکلمین قرارگرفته، ودر کتب خویش درآن باره بحث کرده‌اند در اینجا ذکر کرد ، ودر این باب به همین مقدار اکتفا نمود، و از قلم فرسائی بسیار دراین باب که میدان آن بسیار وسیع است خودداری کرد .

عقاید خـواجه را باید بیشتر در کتب کلامی او مخصوصا در کتاب تجریدالعقاید وی به‌دست‌آورد؛ چه خود در اول آن فرماید:

«این کتاب را بربهترین اسلوب‌ترتیب وتنظیم نمودم. وآنچه را به‌دلیل به من ثابت شده ومعتقد خویش قرار داده بودم در این کتاب درج کردم.»

اما درشرح اشارات باآنکه ازکتب مهم فلسفی ویست چندان‌نمی‌توان به‌آراء وی پی برد، چه در ابتدای‌آن ملتزم شده‌که فقط شارح باشد نه‌جارح. بنابراین هیچ متوجه اعتراضاتی که برگفتار وآراء شیخ واردست نشده و فقط مقصود شیخ را در آن‌کتاب با بیانی رسا توضیح داده. وآنچه توانسته است درآن شرح به تقویت واستحکام مطالب اشارات کوشیده وآراء ابوعلی را با دلائل واضح ثابت‌کرده است. و در بیشتر مواضع اعتراضات و ایرادات امام فخر رازی را به عبارت خود او نقل و سپس به قدح و جـرح آن پرداخته و جواب گفته است .

و در تمام این‌شرح آنچه اکنون به‌یاد است خواجه همه‌جا همین روش را ازدست نداده وعقیدهٔ خود را ابراز نکرده، جز در دوسه موردکه از اظهار رأی نتوانسته است خودداری‌کند. وپس از ذکر اعتراضات امام و جواب‌آن نظر خویش را گفته و برشیخ ایرادکرده است .

از جملهٔ‌آن موارد یکی درمسئله علم واجب است‌که برخلاف مشائین، علم‌باری را حضوری داند.

وبرای معلوم شدن عقیدهٔ او اینك چند مسئله از مسائلی را که نظر وی مخالف نظر شیخ است و یا مورد توجه حکماء متاخر واقع شده در اینجا ایراد می کنیم.

اول. در مسئله علم واجب در نمط هفتم‌از کتاب شرح اشارات درشرح قول شیخ که فرماید: «اشارة . ادراك‌الاول للاشیاء من ذاته فی‌ذاته . الخ» ودر دنبالهٔ «وهم وتنبیه» بعد که در آن شیخ دفع بعضی از توهمات واعتراضاتی که ممکن است بررأی و عقیده‌اش بشود نموده خواجهٔ طوسی عبارات شیخ را توضیح داده و بعد از آن بنقض کلامش پرداخته و گفته:

بنابر فرمایش شیخ که علم باری به‌اشیاء به حصول صور آنها در ذات واجب تعالی باشد اشکالات ذیل لازم‌آیدکه :

۱ـ ذات واحد بسیط فاعل و قابل آن صور باشد از یك جهت و این مستلزم ترکیب در ذات باری است.

۲ـ واجب متصف به‌صفات زائدهٔ غیر اضافیه وغیر سلبیه باشد وبطلان زیادتی صفات حقیقیه‌برذات واجب ثابت است.

۳ـ ذات واجب محل از برای معلولات ممکنهٔ متکثره باشد. تعالی عن ذلك علوا کبیرا .

۴ـ معلول اول واجب تعالی مباین ذات او نباشد . بلکه قائم بذات او باشد. و باری تعالی چیزی مباین ذات خویش نیافریده باشد. چه معلول اول براین تقدیر صور علمیه خواهد بود نه عین خارجی وعدم مباینت معلول اول باذات خلاف مقرر حکما و قدماء فلاسفه است.

وپس از نقض کلام شیخ و ذکر آنها فرماید :

«ولولانی اشترطت علی نفسی فی‌صدر هذه‌المقالات‌ان‌لااتعرض لذکر ماا‌عتمده فیما اجده مخالفا لما اعتمده، لبینت وجه‌التفصی من هذه

المضایق وغیرها بیاناشافیا. لکن‌الشرط‌املك. و مع‌ذلك فلااجد من نفسی رخصة ان‌لااشیرفی‌هذاالموضع الی‌شئی من‌ذلك اصلا ، فاشرت‌الیه اشارة خفیفة یلوح‌الحق منهالمن‌هو میسر لذلك[۱]»

اگرنه آن بود که در ابتدای‌کتاب باخویشتن شرط کرده بودم که دراین کتاب هرجا کـه مذهب شیخ را مخالف عقیدهٔ خویش یابم متعرض آن نشوم هر آینه راه خلاصی ازاین مضایق را بطوری‌که هیچ‌اعتراضی بر آن واردنیاید به‌بیانی روشن‌می‌گفتم، لیکن‌وفای بشرط لازم‌تر است. با این‌حال در این‌مسئله نمی‌توانم خاموش باشم واشاره‌ای بدان نکنم. پس به اشارهٔ خفیفی مطلب را چنانکه حق از آن ظاهر شود برای طالب‌آن بیان می‌کنم.

پس ازآن درعلم واجب قول شیخ شهاب الدین سهروردی‌که به شیخ اشراق مشهور است اختیار کرده‌که او علم باری‌تعالی را علم حضوری داند . نه به ارتسام صور چنانکه شیخ‌الرئیس‌فرماید.

وقول به علم حضوری ظاهـراً ازشیخ اشراق آشکار شده و پس‌از او بیشتر ازمحققین ازحکماء متکلم این مذهب راگرفته‌اند. و محقق طوسی هـم همین مذهب را درمقابل گفتهٔ شیخ برگزیده و فرموده: «علم تو بصور حاصلهٔ در ذهن بنفس آن صور است نه‌بصوری دیگر والا تزاید صور بی‌نهایت لازم آیـد .

پس هرگاه علم تو به صورتهائی‌که علت مستقله نیست به حضور نفس آن صورتها نزد تو باشد نه به حصول صوری ازصورتها درتو. پس چه‌گوئی درعلم واجب الوجود به اشیاء‌که بذاته علت مستقلهٔ‌اشیاست.»

این بود خلاصه‌ای ازفرمایش خواجه درشرح اشارات[۱].

اما طریقهٔ مشائین چنانکه از کلام شیخ مستفاد می‌شود به وجه اختصار

۱ ـ شرح اشارات خواجهٔ طوسی چاپ مصر ج ۲ ص ۷۲

این است که گویند: علم بردوقسم است علم فعلی علم انفعالی.

علم فعلی مقدم برمعلوم باشد، چنانکه صورتهائی که بنّا یا مهندس مبتکر درنفس خویش تصویر کند، ومطابق آن صورت درخارج بسازد.

وعلم انفعالی مثل علم مردم دیگر است که چیزی را تعقل کنند که در خارج موجود است. چنانکه قلم که به‌حس بصر دیده می‌شود صورتی از آن درنفس پیدا می گردد.

پس صورتی که ازقلم در ذهن ما پیدا شده و آنرا تعقل کرده‌ایم صورت علمی انفعالی است. بسبب آنکه قلم به این کیفیت درخارج موجود است.

وعلم فعلی علت است ازبرای وجود معلولی که در خارج پیدا شود.
وعلم انفعالی معلول ازبرای وجود خارجی است.

با این‌حال علم بنا ومهندس مثلاعلت ناقصه است برای وجودساختمان و بناء،چه برای وجود آمدن آن تنها تصور و تعقل بنّا و و مهندس‌کافی نیست ومواد ساختمانی و آلات و ابزار و عمله همه دخیل و علت وجود بناست.

علم‌حق‌تعالی که‌پیش حکماء مشاء صور است ومنبعث ازذات اقدسش می‌باشد متبوع و علت مستقله برای وجود اشیاء است. وعلم او ازاشیاءگرفته نشده یعنی علم او فعلی است. به این معنی که خدای تعالی اشیاء را به وجـه خیر ومصلحت تام تعقل نمود وبرطبق تعقل‌خودعالم‌را درخارج موجود کرد.

وصادر شدن عالم از واجب تعالی از روی اراده است کـه عبارت از تعلق علم ذاتی اوست، وموقوف به مرجح است. چه معلوم‌است که در اختیار وجود فعل مقارنت شعوروتعقل‌کافی نیست. بلکه برای مبدائیت‌تعقل و مرجح شدنش فعل را ناچار است از تعقل واجب‌مرعالم را بروجهی که اشتمال عالم براتم وجوه باشد. وآن مرجح وجود عالم برعدمش باشد.

وعلوم نفوس انفعالی است. ونفوس بغیرمستکمل‌اند وبرحق استکمال

و انفعال روانیست. پس صورعلمیه حق از ذات حق بذاته انگیخته‌گردند. وبه آن صور اشیاء به وجود می‌آیند. گویند «عَلِمَ فاوجَدَ» نه آنکه «اوجدفعلم».
بنابراین اگرعلم باری حصولی باشد و ازاشیاءگرفته شده باشد. و آن علوم لازمهٔ دانش باشد لازمش آن است که ترکیب در ذات بـاری و اتصاف ذات وی به‌صفات زائده وغیره چنانکه خواجه علیه‌الرحمه فرموده لازم آید .

***

دوم از جمله مواردی که محقق طوسی برخلاف مشهور و گفتهٔ شیخ اظهار رأی کرده‌در عدد افلاك کلیه است که مذهب خویش را درشرح اشارات چنین بیان فرماید :

«اهل علم‌بعداز آنکه افلاك کلیه‌وجزئیه را تقسیم‌کرده درعددآن‌اختلاف نموده‌اند که به‌زوال‌آن اختلاف امیدی نیست.

قدما، ازحکمارا رأی‌آن است که افلاك کلیه هشت است‌بعضی‌بربعضی دیگر محیط، به‌طریقی که مقعرهرفلك بالا مماس محدب فلك‌زیر، و مرکزتمام این افلاك مرکززمین‌باشد. وفلکی که‌برتمام این افلاك محیط است‌فلك‌ثوابت باشد. وازبودن این فلك چاره وگزیری نیست. اگرچه بودن کـواکب ثابته برافلاك، بسیارممکن است وهمین فلك‌ثوابت فلك بروج نیزباشد. وهفت‌فلك کلی دیگربرای هفت‌کوکب سیاره است که هریك در ثخن یکی ازآن فلکها قرارگرفته. واین افلاك برروی یکدیگر برترتیب مخصوصی است که در علم هیئت مقرراست اگرچه درآنهم اختلاف باشد.

و متأخرین ازحکما فلك دیگری برافلاك کلیهٔ هشت‌گانه افزوده وافلاك را نه‌دانسته‌اند وگفته‌اند: در این فلك هیچ‌کوکب نیست ومحیط برتمام افلاك است، وهمه افلاك را به‌حرکت یومیه حرکت دهد[1]»

۱ــشرح اشارات خواجه‌چاپ مصرج۲ص۳۱ــو نمط‌ششم درغایات‌چاپ‌ایران‌ص۱۶۳

و نظر خواجه درباب عدد افلاك كليه دراین کتاب صریح درهشت بودن افلاك نیست ولی در کتاب تجرید و بعضی از کتب دیگرش آن است که جایز است افلاك کلیه هشت باشد. ودر دنبالهٔ این عبارت تجرید «و تحته فلك الثوابت ثم افلاك الكواكب السيارات السبعة»

علامهٔ قوشچی شارح تجرید درباب عدد افلاك ورأی خواجه در این مسئله فرماید:

«وجوز المصنف ان يكون الافلاك ثمانية بان يستند الحركة اليومية الى مجموعها لا الى فلك خاص، وذلك بان يتصل بها نفس تحركها. قال صاحب التحفة لما سمعت هذا من المصنف. الخ»

ترجمهٔ فرمایش قوشچی در شرح تجرید این است که محقق طوسی مصنف کتاب تجرید فرموده است.«جایز است که افلاك کلیه هشت باشد، بنابر-آنکه حرکت یومیه، مستند بفلك خاصی که فلك الافلاك است نباشد. بلکه مستند به مجموع افلاك باشد.»

بعد افزوده که علامه قطب الدين شيرازی صاحب کتاب تحفه در کتاب خویش آورده :

« وقتی که از خواجهٔ سعید محقق طوسی شنیدم که فرمود جایز است افلاك کلیه هشت باشد. گفتم پس بدین ترتیب رواست که افلاك کلیه هفت باشد، بنابر آنکه ثوابت و دوائر بروج برسطح محدب فلك زحل باشد. و نفسی به مجموع هفت فلك تعلق گیرد، و آنها را به حرکت اولیه یعنی حرکت یومیه حرکت دهد، ونفسی دیگر به فلك هفتم تعلق گیرد و او را به حرکت ثانیه یعنی حرکت ثوابت حرکت دهد. لیکن مشروط به اینکه فرض شود که دوائر بروج متحرك باشند به حرکت تند وسریع نه حرکت کند وبطی، تا انتقال ثوابت از برجی به برجی به آن حرکت صورت پذیرد. چنانکه در واقع است، پس افلاك

کلیه بیش از هفت نباشد.

خواجه این مطلب را که از من شنید رای مرا نیکو شمرد و بر من ثنا گفت.[۱]»

* * *

سوم‌از موارد اختلاف وی با شیخ‌درحقیقت مکانست. خواجه در کتاب تجرید دراین مسئله بامشائین و رئیس‌آنها شیخ ابوعلی سینا مخالفت کرده و مذهب افلاطون را اختیار نموده است.

توضیح آنکه حکما را در حقیقت و ماهیت مکان اختلافست. جمعی گفته‌اند مکان بعد مساوی بابعد متمکن است واین رای افلاطون‌است.

وبرخی دیگر گفته‌اند: مکان سطح باطن جسم حاویست که باسطح‌ظاهر جسم محوی مماس باشد. واین مذهب ارسطو وابن‌سیناست.

خواجه در کتاب تجرید فرماید «والمعقول من‌الاول (یعنی بـه‌المکان) البعدفان الامارات تساعدعلیه[۲]»

وقول اول را اختیار کرده که‌مذهب‌افلاطون واختیارابوالبرکات‌بغدادی است، ومذهب متکلمین هم نزدیك به‌این قول‌است.

و دلیل خواجه‌این است که‌معقول ازمکان بعد است، چه هرگاه کوزه‌ای تهی ازآب فرض‌کنیم تصور ابعادی می کنیم که جرم کوزه به‌آن‌احاطه‌کند به طوری‌که اگر پر از آب شودآب تمام‌آن ابعاد را فراگیرد.

و امارات مشهورهٔ در مکان‌که گویند بعد آنست‌که متمکن درآن قرار گیرد و مساوی او باشد، وچیزی به‌پری وتهی بودن وصف شود مساعدآنست

۱ــ شرح تجرید قوشچی چاپ طهران ص ۱۸۶ وشرح تذکرهٔ میرسید شریف نسخه خطی.

۲ــ کشف‌المراد شرح علامهٔ حلی برتجرید چاپ صیدا ص ۸۷

که مکان بعد است .

* * *

چهارم از مواضعی که نظرخواجه مخالف رأی شیخ است در حدوث و قدم عالم اجسام می‌باشد که بین حکما ومتکلمین اختلافست. و خواجه رای متکلمین را ترجیح داده است .

علامهٔ حلی فرماید این مسئله از جمله مسائلی است که میان حکما و متکلمین معرکهٔ آراء است. و انظارعقلا دراین باب مضطرب، ومبنای قواعد اسلامی براین مسئله است. ومسلمانان و یهود و نصاری و مجوس گویند که اجسام حادثند ولیکن جمهورحکما بر آنند که اجسام قدیمند.

خواجه (ره) درکتاب‌تجرید برهانی برحدوث عالم‌اجسام باین عبارت آورده است:

«والاجسام کلها حادثةلعدم انفکاکها من جزئیات متناهیة حادثة فانهالاتخلومن الحرکة دالسکون و کل منهماحادث وهوظاهر[1]»

دلیل براینکه اجسام حادثند آنست که اجسام ازحرکت و سکون خالی نیند، واین امریست ضروری وغیر محتاج بدلیل . چه هیچ جسمی تعقل نمی-شود که ازمکان درخارج جدا باشد. حال اگر درمکان ثابت باشد ساکن و اگر ازآن مکان جدا شود متحرك خواهد بود .

وبیان حدوث این دوظاهر است برای آنکه حرکت حصول جسم در حیز است بعد ازآنکه در حیز نباشد. وسکون عبارت از حصول درحیز است بعد ازآنکه درآن حیز باشد. پس ماهیت هریك از این‌دو لازم دارد مسبوقیت به‌غیر را، و ازلی غیرمسبوق به غیر است پس ماهیت هیچ‌یك از این دو قدیم نیست .

۱ــ کشف‌المراد شرح برتجریدالاعتقاد ازعلامهٔ حلی چاپ صیدا ص۱۰۰

«واماتناهی جزئیاتها فلان وجودمالایتناهی محال للتطبیق کمامر[1]»

خواجه پس‌ازآنکه حدوث حرکت وسکون را به دلیل ثابت کرد می‌گوید این‌دو متناهی‌اند.

چون بیان حدوث این دو در دلالت برمطلوب کافی نیست این است که تناهی آنرا ببرهان تطبیق ذکرمی‌کند.

وهمین‌جا مورد اختلاف حکما ومتکلمین است.

متکلمین اتصاف جسم را بحرکات لایتناهی درست ندانند و گویند: جسم نمی‌تواند متصف بحرکات غیرمتناهی شود وحکماآنرا جایز شمارند.

تفصیل ادلهٔ طرفین درشرح تجرید مذکور وطالبان‌توضیح وبسط‌بیشتر بدانجا رجوع فرمایند.

* * *

پنجم ازآراء اودرکتاب تجریداظهارتوقف دربارهٔ وجود عقل‌است چه برهان‌آنراکافی ندانسته وفرموده است «وامـاالعقل فلم یثبت دلیل‌علی‌انتفائه و ادلة وجوده مدخولة[2]»

جمعی‌از متکلمین وجود جواهرمجرده را مانند عقل منکرند.ودلیلشان آنست که موجودی که نه‌جسم ونه جسمانی باشد وجود ندارد، و اگر وجـود داشته‌باشد با باری‌تعالی در ذات‌شریك خواهد بود. وچون این سخنی‌سخیف و باطل است ومشارکت درصفات سلبی اقتضای اشتراك در ذوات نکند برای رد گفتهٔ متکلمین فرموده که دلیلی برانتفاء ونبودن عقل نیست، و لیکن دلائلی هم‌که برای اثبات وجودآن آورده‌اند خالی از اشکال نباشد.

* * *

ششم درباب علم‌کسبی و نظری و رد برملاحده است در همین کتاب

۱ـ۲ـ شرح تجرید علامه چاپ صیدا ص۱۰۱ و۱۰۳

فرماید :

«و کسبی العلم یحصل بالنظر مع سلامة جزئیهٔ ضرورةً. و مع فساد احدهما قد یحصل ضده و حصولی العلم عن الصحیح واجب و لاحاجة الی المعلم [۱]»

برای توضیح این مطلب ناچار از ذکر مقدمه‌ایست و آن مقدمه این است که: علم بردو قسم است ضروری و نظری.

ضروری آنست که نیازی بطلب آن نباشد. و نظری آنست که بطلب و کسب محتاج باشد. و نظر و فکر عبارت از ترتیب اموریست در ذهن برای رسیدن بمجهول، مشروط بر آنکه آن ترتیب صحیح و اجزاء آن سالم باشد.

واین امور اگر تصور باشند آنرا حدود و رسوم گویند. و از آنها علم بمفرد و تصور حاصل شود. واگر تصدیق باشند از آنها تصدیق حاصل گردد، به‌شرط سالم‌بودن جزء مادی وجزء صوری آن.

علما را دربارهٔ نظر که آیا مفید علم است یا نه اختلافست. بعضی گویند نظر مفید علم نیست. برای آنکه نظر اگر مفید علم باشد آن علم یا ضروری یا نظری خواهد بود.

اگر ضروری باشد لازم آید که تمام عقلا در آن شریك باشند. و اگر نظری باشد تسلسل لازم آید.

محققان از حکما بر آنند که نظر به‌ضرورت مفید علم است. برای آنکه اگر بدانیم که عالم ممکن است، و هر ممکنی حادث است، برای ما به ضرورت علم پیدا شود که عالم محدثست. واگر ماده‌یاصورت آن فاسد باشد علم حاصل نشود و گاهی ضد آن که جهل است حاصل گردد.

اختلاف دیگر آنست که معتزله گویند: نظر موجد و مولّد علم وسبب

۱ــ شرح تجرید علامه ص۱۴۴ و۱۴۶ .

آنست، واشاعره معتقداند که عادةالله براین جاری شده که بعداز نظرایجادعلم کند، ولیکن خود نظر موجب وسبب علم‌نیست.

و هریك از این دوطایفه را برای اثبات مذهب خویش وجواب طرف دلیلها وجوابهائی است که ذکر آن در اینجا موجب درازی کلام است. وحق دراین مسئله آنست که ازنظر اگرصحیح باشد سبب حصول علم‌گردد.

وملاحده گویند: نظر درحصول علم ومعرفت بتنهائی‌کافی نیست،بلکه لابداست ازطرف معلم کمك ویاری باعقل شود، چه علم به‌اظهراشیاء واقرب آنها بدون مرشدی متعذر است.

ولیکن عقلا برخلاف این‌گروهند . وگویند هرگاه مقدمات برترتیب مخصوص فراهم‌شود جزم‌به‌نتیجه حاصل‌گردد، چه‌آنکه معلمی باشد یانباشد. واگر شناختن چیزهائی که خیلی ظاهراست‌گاهی دشوار باشدآن دلیل برامتناع علم نیست. پس نظرصحیح،کافی در معرفت وحصول علم می‌باشد . و به‌معلم چنانکه ملاحده و اسماعیلیه معتقداند حاجتی نیست.

* * *

هفتم درحقیقت جسم میان حکما اختلافست . ذی‌مقراطیس گوید که مادةالمواد جسم جسمهای کوچك سختی است که از غایت‌ریزی وسختی‌قابل قسمت خارجی نیست. و اما در ذهن قابل قسمت می‌باشد.

وشیخ‌اشراق راازحکمای اسلام در این مسئله رای‌آنست که‌مادةالمواد آن جسم مطلق است نه‌جزء آن .

و محقق طوسی هم درکتاب تجرید از وی تبعیت‌کرده و مذهب او را اختیار نموده است . و مشهور آنست که افلاطون را نیز همین مذهب بوده است .

۱ــ شرح علامهٔ حلی برکتاب تجرید چاپ صیدا ص ۸۶.

ولیکن عقیدهٔ علماء مشاء و شیخ الرئیس ابو علی سینا آنست که جسم مرکب ازهیولی وصورتست. ودلیل شیخ برمذهب خویش آنست که در جسم که قابل اتصال و انفصالست باید مادهٔ ثابت باشد که آن دو را قبول کند، چه جسم متصلی است قابل انفصال. ومحال است که آنچه قابل انفصال است خود اتصال باشد. از برای آنکه هیچ چیز عدم خود را قبول نکند. پس اتصال را محلی است که پذیرای اتصال و انفصال هردو باشد. ومحلی که قبول اتصال و انفصال هردو کند هیولی است واتصال صورتست.

خواجهٔ طوسی در کتاب تجرید برهان مشهور اثبات هیولی را درست ندانسته و آنرا قدح کرده وفرموده :

«ولایقتضی ذلك (ای قبول الجسم الاتصال والانفصال) ثبوت مادة سوی الجسم لاستحالة وجود مالایتناهی[1]»

علامهٔ حلی در تفسیر وتوضیح این عبارت تجرید فرماید، که مقصود خواجه آنست که جسم بسیط را جزئی نیست . و قبول انقسام اقتضای ثبوت ماده‌ای جز جسم نکند. چه متصل را ماده‌ایست که هرگاه آنرا قسمت کنیم محال است که آن ماده بر وحدت خویش بماند، بلکه برای هرجزئی ماده‌ای جداگانه حاصل گردد . پس اگر مادهٔ هرجزئی بعد از قسمت حادث شود تسلسل لازم آید، چه درنزد حکما مشاء هرحادثی را لابد است که ماده‌ای باشد. واگر این ماده قبل از قسمت هم باشد لازم آید وجود مواد بی‌نهایتی درمادهٔ جسم ازروی امکان قبول انقسامات غیرمتناهی در آن.

***

هشتم درتوبه و وجوب اسقاط عقاب است.

این مسئله و دومسئلهٔ بعدآن گرچه مربوط بمخالفت خواجه با حکماء

۱ـ شرح علامهٔ حلی بر کتاب تجرید چاپ صیدا ص ۸۶ .

مشاء نیست ولیکن چون مورد بحث عده‌ای ازمتکلمین و بزرگان قـوم واقع شده و رأی خواجه مخالف با رای آنهاست دراینجا مذکور شد.

خواجه دراین مسئله با معتزله مخالفت کرده و مذهبی غیر مذهب آنان اختیار کرده‌است، و در وجوب اسقاط عقاب به توبه در کتاب تجرید اشکال کرده است.

شارح قوشچی در تفسیر و شرح این عبارت تجریـد «وکـذالمعلول مع‌العلةوجوب سقوط العقاب بها[1]»

گوید دراین نیز اشکال است وبعد افزوده بعضی از معتزله‌گویند برحق تعالی واجب است که وقتی گناهکار توبه‌کرد از او رفع عقاب کند. وعقاب را از عاصی ساقط کند. و دلیل برگفتهٔ ایشان این است که گناهکار کوشش وسعی خویش را در تلافی و تدارك آن کرده، پس بایدکه عقاب از او بیفتد. مـانند کسی که در عذرخواهی نسبت به‌کسی که باو بدی‌کرده مبالغه و الحاح نماید بالضرورةگناهش بیفتد.

براین دلیل ایرادکرده‌اندکه هرگاه کسی به‌دیگری بدی کرده و هتك حرمت او نموده باشد هرچند بعذرخواهی پیش‌آید، ومبالغهٔ بسیاری هم‌بکند به حکم عقل پذیرفتن عذر چنین‌کسی واجب نیست. ولی او در بخشیدن گناه و درگذشتن از عذرخواه یا مجازاتش مختار است. وخواجه با گفتهٔ این دسته ازمعتزله همراه نیست ودرآن اشکال کرده است.

* * *

نهم. مسئلهٔ‌دیگر که‌مورداختلاف متکلمین‌است‌این‌است که سقوط‌عقاب پس از توبه به‌خود توبه است یا به کثرت ثواب. خواجه فرماید: «والعقاب

۱ــ شرح تجرید علامه ص۲۶۷

یسقط بها لابکثرة ثوابها [۱]»

قومی‌گویند توبه بذاتها اسقاط عذاب کند ، نه‌به آن معنی که خـود به ذاتها مؤثر در اسقاط عذاب باشد. بلکه بآن معنی که هرگاه توبه به‌شروطی که مؤثر در اسقاط عذابست باشد، عقاب ساقط می‌شود بی‌اعتبار امر زایدی.

وجمعی دیگر معتقداند که عقاب موقعی ساقط گردد کـه تائب ثـواب بسیاری کند. و بواسطهٔ بسیاری ثواب دفع عقاب ازو شود.

خواجه باگروه اول موافق است و فرماید که عقاب به‌خود توبه ساقط می‌گردد .

* * *

دهم‌درایمانست[۲]. عقیدهٔ خواجه آنست که ایمان تصدیق به‌قلب وزبان با هم است ویکی از آن دو به تنهائـی کفایت نمی کند .

وفاسق را مؤمن داند، چه معتزله گویند که فاسق نه‌مؤمن است ونه‌کافر

۱ـ شرح تجرید علامه صفحه ۲۶۷ و۲۶۸

۲ـ درمعنی ایمان‌بین فرق‌اسلام اختلاف بسیار واقوال مختلفی است. جماعتی‌از امامیه واشاعره ایمان‌را تصدیق به‌قلب دانند. چنانکه خواجه‌هم درکتاب‌الفصول همین رای را اختیارکرده است.

وجمعی دیگر ایمان را تصدیق بیگانگی ذات باری وتصدیق براستگوئی‌پیغمبر در احکامی که‌آورده است دانند .

وبرخی ایمان را عبارت ازطاعات واجبه ومندوبه یعنی عمل صالح دانند ، چـه گویند دین‌عمل به‌واجباتست. واکثر از بزرگان سلف ایمان را اقرارِبزبان و تصدیق به جنان وعمل بارکان‌دانند (برای تفصیل برمعانی‌ایمان وآگاهی ازنظر خواجه در این‌باب رجوع شود به‌کتاب حقایق‌الایمان تألیف شیخ زین‌الدین شهید ثانی ص۲۵ و کشف‌الفوائد علامهٔ حلی شرح برقواعدالعقاید چاپ طهران ص ۹۳ .)

ومنزلة بین‌المنزلتین قائل‌اند.

و حسن بصری گوید : منافق است. وزیدیه اوراکافر نعمت گویند، و خوارج اورا کافردانند. ومرجئه وامامیه واصحاب حدیث وطائفهٔ اشعری اورا مؤمن دانند[1] .

این بود پاره‌ای از آراء خواجه که به‌اختصار آورده شد. وهمین قدر در این باب کافیست وبه‌زیاده از آن دراینجا نیازی‌نباشد .

معاصران خواجه

قرن هفتم از قرون درخشان ممالك اسلامی است وآغاز حمله چنگیز-خان و ابتدای دوره تسلط مغول یکی از بهترین دورهای فرهنگی ایران‌وسایر کشورهای اسلامی بشمار است.

دانشمندان وفضلا وحکماء و اطباء ومنجمین و مهندسین و عرفا بزرگ و متصوفهٔ عالی‌مقام وشعرای نامبردار این دوره به‌قدری بسیار است که نظیر آن دردوره‌های گذشته وقرون ماضیه کمتر دیده می‌شود . و خواجهٔ طوسی معاصر باعدهٔ بی‌شماری از این حکما و دانشمندان وبزرگان بوده است.چون ذکر نام و شرح حال تمام معاصرینش در این دفتر نمی‌گنجید و خود کتاب جداگانه‌ای لازم داشت از این روی در اینجا بذکر نام‌عدهٔ قابلی از آنها که رابطهٔ آنها بنحوی از انحاء با خواجه مسلم بود اکتفا رفت. و فقط نام کسانی راکه جزو اساتید ومشایخ وی شناخته شده ویا به‌شرف همکاری با وی رسیده یا افتخار شاگردی او را داشته و یا از دوستان او بوده و یا با یکدیگر مکاتبه داشته ویاپرسشهای علمی‌ازهم کرده‌اند، ویا خدمت او را دریافته وازمحضرش

۱ــ شرح تجرید علامه ص ۲۷۱ .

مستفید شده‌اند ذکر نمود.

۱- المستعصم بالله عباسی

ابو احمد عبدالله‌بن منصوربن محمد. تولدش چاشتگاه روز پنجشنبه یازدهم شوال سال ۶۰۹ در خلافت [1] جد پدرش بود و در روز جمعه دهم جمادی‌الآخرة[2] سال ۶۴۰ روز وفات پدرش بااو به‌خلافت بیعت شد. صورتی گندم‌گون و ابروانی پیوسته و ظاهری به‌حیا آراسته داشت، ومردی نیکونفس و نرم‌خو بود، وپیوسته روزهای‌دوشنبه وپنجشنبه را روزه می‌داشت. باآنکه مردی متورع ومتدین بود، امااز‌سوءتدبیر رایی نداشت. و در امور ملك‌تدبیر نتوانست‌کرد. میل او بیشتر به‌عیش وسماع اغانی و نشست با ندیمان و اهل عشرت بود. وگاهگاه به‌کتابخانۀ خود می‌رفت اما نه چنانکه متضمن فائدۀ علمی باشد واستفاده‌ای از آن‌کتابها بکند.

خواص او که از اراذل عوام بودند، براو استیلاء تمام داشتند. و اودر بذل مال به‌لشکریان امساك وتغافل می‌نمود.

از حوادث مهمی که در روزگار او بوقوع پیوست، یکی غرق بغداد و دیگر نهب وغارت محلۀ کرخ جای شیعیان بغداد، ودیگر سوختن مدینه و روضه وحرم پیغمبر علیه‌السلام بود.

در سال ۶۵۵ هلاکو بالشکربسیار متوجه بغداد گردید. و در هفدهم محرم سال ۶۵۶ بربغداد مسلط‌گشت، و خلیفه در روز یك‌شنبه چهارم صفر از

۱- در تلخیص مجمع‌الآداب تولد مستعصم روز ششم شوال سال ۶۰۸ نوشته شده است.

۲- ابن شاکر درفوات‌الوفیات روز وفات پدر مستعصم و بیعت با او را بیستم جمادی‌الاولی ذکرکرده است.

بغداد بیرون آمد ، و به‌امر هلاکو به‌شمشیر کشته شد.

محمدبن شاکر کتبی در کتاب فوات‌الوفیات گوید «در کیفیت قتل خلیفه اختلافست بعضی گویند : او را خفه کردند. وبعضی گویند اورا در جوالی کرده، وبه‌قدری به‌پای مالیدند تا بمرد[1].»

بعضی دیگر نوشته‌اند : که پاره‌پاره‌اش نمودند . و برخی دیگر گفته‌اند که در پارچه‌ای اورا پیچیده و در دجله‌اش افکندند و آب اورا فرو برد.

مدت عمرش قریب چهل وهفت سال و زمان خلافتش پانزده سال وهفت ماه وبیست وپنج روز بود[2] .

و دوپسرش ابوالعباس احمد وابوالفضائل عبدالرحمن از همان شربت که خلیفه چشیده بود نوشیدند . و پسر کوچکترش ابوالمناقب مبارك اسیر گردید. و بامرگ مستعصم خلافت از خاندان آل عباس بیرون شد. و دولت عباسیان بکلی منقرض گردید .

در تاریخ وفاتش خواجهٔ طوسی فرموده:

سال هجرت ششصدوپنجاه وشش   روز یکشنبه چهارم از صفر
شد خلیفه پیش هولاکو روان   دولت عباسیان آمد به سر

ابن‌الفوطی پس ازآنکه ترجمهٔ حال مستعصم را می‌نویسد. آنگاه واقعهٔ خلیفه را از روی خط خواجهٔ طوسی چنین نقل می کند که :

«هلاکو صبح روز دوشنبه هیجدهم محرم (کذا) بربغداد استیلا یافت. وپسر خلیفه عبدالرحمن روز سه‌شنبه نوزدهم محرم (کذا) از شهر بیرون آمد،

۱ــ ذهبی در کتاب العبر گوید: هلاکوی کافر امر کرد خلیفه وپسرش ابی‌بکر را به‌پای مالیدند تاهلاك شدند، کشته شدن او درحدودآخرمحرم روی داد (ج۵ص۲۳۱)

۲ــ در فوات‌الوفیات مدت خلافتش پانزده سال وهشت‌ماه وچند روز ذکر شده است .

وخلیفه‌خود روزیکشنبه چهارم‌صفر از بغداد خارج گردید. و هلاکو در دارمثمنه روز پنجشنبه هشتم صفر (کذا)[1] آمد وخلیفه را حاضر کرد. ودر ظاهر بغداد، مابین‌وقف شب‌پنجشنبه صفراو را کشت وعبدالرحمن پسرخلیفه را پس ازقتل پدر کشتند. و در روزدیگر پسر بزرگتر اواحمدرا همان‌شربت‌نوشانید. ودولت عباسی سپری‌گشت، و مدت خلافت وسلطنت در خاندان آل عباس پانصد و بیست وسه‌سال وده ماه ویك روز بود[2]»

۲- امیرسعید ابوالمناقب

مبارك یامبارکشاه پسر کوچك المستعصم‌بالله، آخرین خاندان عباسی است که پس از واقعهٔ بغداد بدست لشکریان تتار اسیر شد. وهولاکو پس از کشتن پدر و دوبرادرش او را به‌زن خویش اولجای خاتون بخشید. وخاتون او رابه‌مراغه‌بخدمت خواجهٔ طوسی فرستاد. و خواجه او را باحترام‌نگهداری کرد. وبه تربیتش پرداخت و او بازنی مغولی تزویج کرد. ودارای دو پسر شد. که یکی ازآن دو امیرابونصر محمد بود.

ابن‌الفوطی در تلخیص مجمع‌الآداب می‌گوید: «در سال ۶۶۶ به‌مراغه

۱- باید دانست که کلمات دوشنبه وسه‌شنبه که درنقل گفتهٔ ابن‌فوطی ذکر شده درست نیست، چه درصورتی که چهارم صفر روزیکشنبه باشد چنانکه مورخان دیگر هم روزیکشنبه‌را اسم برده‌اند. پس‌هیجدهم ونوزدهم محرم برابر با جمعه ویاشنبه ویکشنبه خواهدبود نه‌دوشنبه وسه‌شنبه ونیز«پنجشنبه هشتم»هم خطااست چه‌با عبارت‌بعد که‌گوید درشب پنجم صفراو راکشت سازگارنیست.

۲- تلخیص مجمع‌الآداب‌فی‌معجم‌الالقاب ص ۵۱۳-۵۱۴ چاپ‌هند وفوات‌الوفیات ج ۱ ص۲۳۷ وکتاب تاریخ الفخری چاپ مصر ص ۲۹۴ و تجارب‌السلف چاپ ایران ص۳۵۴-۳۵۸

از ابو المناقب سماع حدیث کردم.

و باز درجای دیگر از همان کتاب می‌گوید «در سال ۶۷۹ تابوت امیر سعید ابو المناقب به‌بغداد رسید[۱]» بنابراین باید وفات او درهمین تاریخ باشد. و بازگوید «او در رجب سال ۶۷۹ بدار سوسیان دفن‌شد».

۳- هلاکوخان

فرزند تولی پسرچنگیزخان است که در حدود سال ۶۱۵ به‌جهان‌هستی قدم نهاد[۲]. شرح حال و گزارش واقعات زندگـی وی در کتب تاریخ مفصلا مسطور است. منکوقاآن برادر بزرگتروی پس ازآنکه برتخت خانی نشست هلاکو را به‌ایران فرستاد. و او پس از عبور ازجیحون ابتدا اسماعیلیه راقلع وقمع کرد و بعد به عراق رفت، و خلفـای عباسی را برانداخت. وتبریـز را دارالملك خویش ساخت و پس از هشت سال سلطنت در ایران درگذشت.

گویند پیش از مرگش به عزم قشلاق زرینه‌رود که مغولان‌آن را چغاتو وتقاتو (واقع در جنوب دریاچهٔ ارومیه) نامند به‌مراغه رفت. و در اتمام رصد اوامر مؤکد صادر کرد. و در وقتی که در قشلاق بسر می‌برد بیمار شد. وشب سه‌شنبه هفتم ربیع‌الاخر بستری‌گردید. و در شب یکشنبه نوزدهم همان ماه از سال ۶۶۳ درسن چهل وهشت سالگی‌بمرد. و درقلعهٔ تلا ازاعمال‌مراغه مدفون شد. خواجهٔ طوسی درمرگ او این قطعه‌را گفته است:

چون هلاکو ز مراغه به زمستانگه شد
کرد تقدیر ازل نوبت عمرش آخـر

۱- تلخیص مجمع‌الآداب چاپ هند ص ۱۳۳

۲- تاریخ‌گزیده ص ۵۹۰

سال بسر ششصد و شصت و سه شب یکشنبه

که شب نوزدهم بد ز ربیع الآخر[۱]

مشهور درتاریخ وفات هلاکو همین است که ذکر شد . و اختلافی در آن در کتب تاریخ دیده نشد . جز آنکه ذهبی در تاریخ «العبر» وفاتش را به سال ۶۶۴ ذکر کرده و گوید به‌بیماری صرع درگذشت، وافزوده که بعضی در ربیع‌الآخر سال قبل نوشته‌اند[۲] .

درتاریخ ابن خلدون به‌سال ۶۶۲ ضبط شده که مسلماً خطا است[۳].

هلاکو با آنکه پادشاهی جسور و خونخوار و سنگدل بود ، معهذا سلطانی علم‌پرور و دانش‌دوست بود. حکما و دانشمندان را تشویق می کرد. و آنها را بربحث و تعلیم علوم حکمت و نجوم و ریاضی ترغیب می‌نمود . وبارگاه خویش را به حضور دانشمندان می آراست . و برای هر یك وظیفه و مقرری معین ومرتب کرده بود، تا ازجهت معیشت آسوده باشند. وبه‌کار تحقیق و تعلیم طلاب پردازند.

هلاکو به علم کیمیا ورمل واحکام نجوم سخت شیفته بود. وبرای آنکه کیمیاگران‌برای اوطلا بسازند، جمعی از آنانرا ازاطراف ممالك جمع کرده، آنها را منظور نظرخویش ساخت. و فلك الدین ابونصر محمدبن ایدمر بن عبدالله المستعصمی‌رابرآنهاگماشت که‌درساخت کیمیاسعی نمایند[۴]. آن‌جماعت هم به تصورات واهی آتشها افروختند و دوا های فراوان سوختند ، و از گل حکمت دیگها ساختند. و خرج بی‌حساب کردند. ومدتها وقت صرف نمودند

۱ـ جامع‌التواریخ‌رشیدی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی.

۲ـ العبرذهبی ج ۵ ص۲۷۸

۳ـ تاریخ ابن‌خلدون ج۵ ص۵۲۵

۴ـ تلخیص مجمع‌الآداب ابن‌الفوطی.

ولی فائده‌ای حاصل ننموده. از آن همه اعمال نتیجه‌ای نگرفتند.»[۱]

خواجهٔ طوسی را در مزاج هلاکو نفوذ بی نهایتی بوده و به‌طوری که مورخان نوشته‌اند بقدری خواجه مورد اعتماد هلاکو بود که نه سوار می‌شد ونه به جائی فرود می‌آمد و نه به عملی دست می‌زد مگر آنکه خواجهٔ طوسی آنرا تصویب کند.

ژرژسارتن در کتاب تاریخ علوم آورده‌است که: «نصیرالدین طوسی به واسطهٔ معلومات طالع‌بینی خود درهلاکو نفوذ زیادی پیداکرد و گفته شده که هلاکو جرأت نداشت هیچ‌کاری را بی‌مشورت منجم خود انجام‌دهد.»

محمد بن‌شاکر درتاریخ فوات‌الوفیات، وصلاح‌الدین‌صفدی درالوافی بالوفیات داستانی ذکر کرده‌اند، که حاکی ازنفوذ بسیار وتقرب‌زایدالوصف خواجه درنزد هلاکواست. وهردومورخ‌ازشمس‌الدین بن مؤیدالدین‌العرضی حکایت کرده‌اند که: «روزی‌خواجه برهلاکو واردشد،وکتاب‌مصوری دردست داشت که در آن طریقهٔ ترکیب تریاق فاروق شرح داده شده بود. خواجه مقداری از آن‌کتاب را برای هلاکو خواند . و منافع تریاق را به تفصیل بیان کرد، وگفت: کمال منفعت آن وقتی حاصل می‌شود که اجزاء آن درهاونی‌از زر سرخ نرم و ساییده شود. هلاکو سه هزار دینار زر او را داد، تا هاونی از زر بسازد، و اجزای تریاق فاروق‌را درآن صلایه و نرم نماید[۲].»

و نیز نوشته‌اند: که خواجه از نفوذ خود درهلاکو استفاده کرده و او را به اسلام دعوت نمود و هلاکو به دین اسلام درآمد.

قاضی‌نورالله‌شوشتری در کتاب‌مجالس‌المؤمنین‌نوشته است که:«تقرب

۱ـ جامع‌التواریخ رشیدی

۲ـ فوات‌الوفیات ابن شاکرج ۲ ص۱۵۲ والوافی بالوفیات چاپ اسلامبول ج ۱ ص ۱۸۲

خواجهٔ طوسی نزد هلاکو به جائی رسید که در حرم محترم ایلخان محرم گردید. و بیگم را در تکلیف اسلام با خود متفق ساخت. و ایلخان و بیگم را پنهان از اعیان لشکر به شرف اسلام فائز گردانید، وچنانکه مشهور است ایلخان را خود ختنه کرد[۱].

و پس از ذکر بعض مطالب دیگر درهمان کتاب آمده که: «خواجه بعد از تشیید اسلام ایلخان متکفل تدبیر امور او گردید[۱].»

و نیز در باب اسلام هلاکو حکایت دیگری در تاریخ عراق از تاریخ «دول الاعیان ابن‌ابی‌عذیبه» نقل‌شده که مؤید گفتهٔ قاضی‌نورالله شوشتری‌ست و آن داستان این است که: «ظهیر کازرونی از نجم‌الدین احمدبن البواب نقاش (وکاتب) ساکن‌مراغه‌حکایت کرد که هلاکوخواست بادختر پادشاه کرج‌ازدواج کند. دختر مسلمان بود، وازقبول‌ازدواج با هلاکو امتناع کرد، وگفت‌ازدواج با اوراکه‌کافراست نپذیرم، مگر آنکه هلاکو مسلمان شود. هلاکو برای‌رسیدن به وصل دختر حاضر شد که اسلام آرد، و گفت برای مسلمان شدن چه باید بگویم مرا راهنمائی کنید. شهادتین براو عرضه داشتند. و او به شهادتین‌اقرار کرد. و خواجه طوسی و فخرالدین منجم بدان گواهی دادند. و وقتی که فخرالدین خبر مسلمان شدن هلاکو را به دختر داد، او به تزویج با هلاکو راضی شد، و صیغهٔ عقد به نام تامار خاتون دختر ملك داود بر مهر سی هزار دینار زر جاری گشت. و من که ابن بوابم قبالهٔ عقد را برروی پارچهٔ سفیدی نوشتم[۲]».

رضا قلیخان هدایت در کتاب ریاض‌العارفین داستان دیگری که تقرب‌و همچنین بی‌پروائی خواجه را نسبت به هلاکو می‌رساند یادکرده‌گوید:

۱ــ مجالس‌المؤمنین قاضی نورالله ص ۲۸۶

۲ــ تاریخ‌العراق ج ۱ ص۲۵۰

«روزی خواجه به ایلخان مغول گفت که چنان به خاطرت نرسد که تر از احترام برمن منتی است، چراکه تو درحشمت از سلطان سنجر بیش نیستی. و او حکیم خیام را پهلوی خود به یك تخت می‌نشانید و حال آنکه من در علم و فضل ازخیام زیاده‌ام[۱].»

و دولتشاه سمرقندی در تذکرةالشعراء این داستان را بدین گونه نقل کرده است که:

«حکیم عمرخیام بسیار فاضل بود خصوصاً درعلم نجوم واحکام سرآمد روزگار خود بوده است. سلاطین او را پهلوی خود بر تخت نشاندندی و خواجه نصیرطوسی این صورت را به عرض رسانید که فضل من صد برابر عمر خیام است اما تعظیم علما دراین روزگار به قانون نمانده است.»[۲]

اگرچه سخن خواجه در این داستان بسیار تند و درشت است و معلوم نیست خواجه را آن جرأت و جسارت بوده که در برابر هلاکو چنین گستاخانه سخن بگوید و داستان مسلماً ساختگی و بی اصل است لیکن ازمجموع این داستانها که یاد شد نهایت تقرب و نفوذ معنوی او درهلاکو معلوم می‌گردد.

۴ـ اباقاخان

پس ازمرگ پدرش هلاکو اباقاخان ابتدا از قبول سلطنت خودداری کرد ولیکن پس از نصایح چندی که خواجهٔ طوسی به او کرد ومطابق وقتی که معین نموده بود به تخت پادشاهی نشست ، و در این وقت سی و یك سال از عمرش گذشته بود.

واقعات زمان پادشاهی او در کتب تاریخ به تفصیل ذکر شده بنابراین در

۱ـ ریاض العارفین چاپ سنگی ص ۲۳۴

۲ـ تذکرهٔ دولتشاه چاپ اروپا ص ۱۳۸

اینجا از آن رویدادها یادی نمی‌شود. وی مدت هفده سال و سه‌ماه در کمال اقتدار سلطنت کرد. و در ذیحجهٔ سال ۶۸۰[1] درهمدان بواسطهٔ افراط در شرب مدام بیمار شد، وپس ازچند روزغشی براو عارض گردید، ودرهمان حال که روز بیستم ذیحجه بود درگذشت.

در تاریخ فوتش یکی ازشعرا گفته است:

اباقاخان که از انصاف و عدلش
جهان بد چون بهشت عدن خرّم
ز هجرت ششصد وهشتاد وعشرین
ز ذوالحجه نه افزون بود و نه کم
که با دارالبقا شد وقت اسفار
از این دارالفنا والله اعلم

در زمان پادشاهی اباقاخان مملکت رو به آبادانی نهاد و رعایا در امن و امان بودند.

اباقاخان به‌عیسویان توجه خاصی داشت ونسبت به‌آنها مهربان بود. و نیز در تمام دوران سلطنتش دشمنی وعداوت شدیدی مانند زمان پدرش بین‌او وپادشاهان مصر بود به‌طوری که در سرتاسر مملکت که در تحت فرمان او بود هیچ تهمتی خطرناکتر از آن نبود که او را به‌داشتن رابطهٔ نهانی بامصریان متهم نمایند. چنانکه درآخرعمرش عطاملك جوینی حاکم بغداد را به همین تهمت گرفتند ولی مرگ پادشاه سبب شد که او از آن ورطه رهید و جان به سلامت برد.

صاحب وصاف‌الحضرة می‌نویسد که: «عهد خانیت اباقاآن که تاریخ

۱ــ در صبح‌الاعشی تاریخ وفات اباقاخان سال۶۸۱ ذکرشده و آن اشتباهست (صبح‌الاعشی ج۴ ص۴۲۰)

روزنامهٔ عدل و آرامش وعنوان رازنامهٔ بذل ورامش‌بود چهارتن‌معاصرافتادند که درچهارفضیلت ومعالی مشتهر بودند :

یکی مولاناالاعظم نصیرالدین محمد طوسی که در کمال حکمت و علوم ریاضی واخلاق از ارسطالیس وبطلمیوس وافلاطون یونانی درگذشت.

ودیگر وزیری چون‌صاحبدیوان شمس‌الدین محمدجوینی. سوم‌عیسی نفسی درفن موسیقارچون‌صفی‌الدین عبدالمؤمن ارموی. چهارم خطاطی‌چون جمال‌الدین‌یاقوت[۱].»

۵ـ علاءالدین محمد

ابوالسعادات محمدبن جلال‌الدین حسن نومسلمان‌ابن محمد پادشاه اسماعیلی نسبش به‌مصطفی‌لدین‌الله‌نزاراابن مستنصربالله فاطمی می‌پیوندد. در سال۶۱۸درسن نه‌سالگی‌به‌جای‌پدر نشست و برخلاف‌جلال‌الدین‌حسن‌رسم‌الحاد پیش‌گرفت. وچون پنج‌سال ازحکومت‌او گذشت به‌واسطهٔ فصدی که‌بدون‌نظر اطباء کرد مبتلا به‌مالیخولیا گشت. بدین سبب از ارکان دولتش کسی جرأت نمی‌کرد راجع به‌امور مملکت‌وحال‌مردم بااو سخنی‌گوید. ازاین روپریشانی تمام درکارهای ملك راه یافت. عاقبت رکن‌الدین پسربزرگتروی با عده‌ای از سران دولت که‌ازعلاءالدین خائف‌بودند متفق شده و در صدد قتل پدربرآمد. وبا نظراوحسن مازندرانی نیم‌شب‌سلخ شوال سال۶۵۳ به‌ضرب‌تبرعلاءالدین راگردن زد و او راکشت .

ابن‌الفوطی برخلاف سایر مورخین او را ستوده است و در تلخیص مجمع‌الآداب گوید :

«علاءالدین محمد مردی نیکوسیرت و دوستارخیر بود. وخواجه‌جهان

۱ـ تاریخ وصاف ص۵۵

نصیرالدین ابوجعفر سالها در نزد اوبسر برده و او رابه قصایدی مدح کرده است. درقصیده‌ای گوید:

مولی‌الانام علاءالدین‌من‌سجدت	جباه اشرافهم لمارأوا شرفه
شخص تواضعت الدنیا لهمته	و انماالفوزفی‌العقبی لمن‌عرفه[۱]

۶ـ رکن‌الدین

خورشاه‌بن علاءالدین بعد از قتل پدرش برمسند پادشاهی تکیه کرد و ایام حکومت او بیش ازیک‌سال امتداد نیافت. در تاریخ سلخ شوال و یا اول ذی‌قعدهٔ سال۶۵۴ به‌سعی خواجهٔ طوسی ازقلعهٔ میمون‌دژ پائین آمد و تسلیم هولاکو شد. وبعد ازچندی به‌یکی از دختران مغول تعلق خاطری پیدا کرد. هلاکوفرمان داد، تا دختر را به‌وی تزویج کنند. پس از آن ازهلاکودرخواست کردکه به‌قراقرم نزد منکوقاآن رود. وپس ازکسب اجازه باعده‌ای محافظ بدان جانب رهسپار شد. چون به کنار جیحون رسید به فرمان منکوقاآن محافظانش او وجمیع کسانش راکشتند.

۷ـ ناصرالدین‌محتشم

عبدالرحیم‌بن‌ابی‌منصور. وی ازطرف علاءالدین محمدبن‌حسن پادشاه اسماعیلی حاکم قلاع قهستان بود. وچون بسیار فاضل و دانشمند و علم‌پرور بود به‌ترویج علوم و آداب وتربیت علما وافاضل زمان توجه‌کاملی داشت. و علما وحکما را ازاطراف واکناف مملکت به‌نزد خویش می‌خواند. وآنها را

۱ـ برای شرح‌حال مفصل علاءالدین محمد وپسرش خورشاه رجوع شود به کتاب جامع‌التواریخ رشیدی وجهانگشای جوینی وکتاب روضةالصفاء وتاریخ‌گزیده و تلخیص‌مجمع‌الآداب ابن‌الفوطی ج۴ ص ۱۰۸۱ و تجارب‌السلف ص ۲۸۹

به‌تألیف وترجمهٔ کتب علمی وامیداشت. که از جملهٔ آنان محقق طوسی است، که سالها درنزد او به‌سربرد . وکتاب اخلاق ناصری و چندکتاب دیگر را به نام او وپسرش معین‌الدین تألیف وترجمه کرد.

ناصرالدین تاسال ۶۵۳ ازطرف پادشاه اسماعیلی حکومت‌قلاع‌قهستان را داشت. ودر این تاریخ که هلاکو به‌ایران‌آمد،ملك شمس‌الدین کرت‌حاکم هرات‌را به‌نزد محتشم فرستاد. واو که دراین‌وقت‌پیری ناتوان‌بود به‌همراه‌ملك به‌خدمت هلاکو شتافت. و اظهار اطاعت‌کرد. وانواع هدایا و تحف تقدیم نمود . وهلاکو او را نوازش نمود و حکومت تون و قلاع قهستان را مجدداً به وی تفویض کرد. و درآنجا پس از اندك مدتی درماه صفر ۶۵۵ وفات‌کرد.

وی را تألیفی است دراخلاق مشتمل برچهل‌باب‌که از آیات قرآن و احادیث نبوی و خطب نهج‌البلاغه و اخبار مأثوره ازامام اول تا جعفر صادق علیه‌السلام و گفتار دعاة اسماعیلیه و حکما جمع‌کرده است. و از مقدمهٔ آن معلوم می‌شود که‌ناصرالدین به‌واسطهٔ اشتغال به‌امور دیوانی وگرفتاری به‌کار-های مملکتی فرصت اتمام آنرا نمی‌یافته ازخواجهٔ طوسی تکمیل و ترجمهٔ‌آن را درخواست‌کرده . و خواجه با ذکرمقدمهٔ مختصری آن‌را تمام ومطالب‌آن را به فارسی ترجمه نموده است.[۱]

۸- معین الدین

ابوالشمس بن ناصرالدین عبدالرحیم . ابن‌الفوطی درکتاب تلخیص مجمع‌الآداب‌گوید :

۱- نسخهٔ‌این کتاب درکتابخانهٔ دانشمند ارجمندآقای‌دکترمهدوی استاددانشگاه موجود و مدتی دردست نگارنده به‌امانت بود واستفادهٔ کامل ازآن نمود. وبعد به‌همت وکوشش‌جناب‌آقای دانش پژوه در جزو انتشارات دانشگاه به‌زیور طبع‌آراسته‌گردید.

«وی همان کسی است که مولانانصیرالدین طوسی کتاب اخلاق ناصری را برای پدرش و رسالهٔ معینیه را برای خودش تألیف کرده است.»

و معین‌الدین ابوالشمس دیگری را باز از همین خاندان دراین کتاب یادکرده وگوید:

«معین‌الدین ابوالشمس بن المهذب ابی‌محمدبن ناصرالدین‌عبدالرحیم محتشم قهستانی نویسنده و شاعر بود و به فارسی شعرمی‌گفت.»

از گفتهٔ ابن الفوطی پیداست که این معین‌الدین نوهٔ ناصر الدین محتشم است[۱]».

۹ ـ محتشم شهاب

ابوالفتح‌منصور. ازامرای‌نامداراسماعیلیه ملقب به شهاب‌الدین دانشمند و حکیم و فرزانه و چندین سال فرمانده قلاع اسماعیلیه بوده است.

قاضی سنهاج سراج درکتاب طبقات ناصری یادی از او کرده وگوید:

«درسال ۶۲۱ بعدازآنکه خراسان از لشکر مغول خالی شده بود از اسفزار به طرف قاین رفتم. و ازآنجا به قلعهٔ مریخت.[۲] و محتشم‌شهاب راکه فرمانده آن حدود بود ملاقات کردم، وی مردی دانا و حکیم وفیلسوف بود. و در تمامت بلاد خراسان فیلسوفی و حکیمی مانند او نبود. غربا را تربیت می‌کرد، و مسلمانان خراسان را که به خدمتش می‌رسیدند اعزاز می‌نمود. و به‌قدری نسبت به مسلمانان وعلما و غربا محبت می‌کرد و انعام وبخشش می‌نمود که بالاخره جماعت ملاحده به الموت نوشتندکه محتشم شهاب تمامت مال دعوت‌خانه به مسلمانان می‌دهد. و بدین جهت او را ازالموت خواستند،

۱ـ تلخیص مجمع الآداب چاپ هند ص ۶۶۷

۲ـ طبقات ناصری: مریخت؛ حبیب‌السیر: سرسخت

ومحتشم شمس الدین اختیار را به جای وی به فرماندهی قهستان فرستادند.»

و نیز درهمان کتاب گوید: «کرت اول که به‌قهستان سفر بود محتشم‌شهاب حکیم مسلمان دوست‌را دیده شده به‌نزدیك او زاهدی رادیدم نیشابوری.»[۱]

در رسالهٔ سیر و سلوك که بعضی آن‌رابه خواجهٔ طوسی نسبت داده‌اند از این شهاب‌الدین نامی برده شده است. و نیزازاین عبارت که دراول شرح اشارات خواجه است:

«وهوالمجلس الرفیع ربیب[۲] الدولة وشهاب‌الملة قدوةالحکماءوالاطباء سیدالاکابروالفضلاء» ظاهراً مرادهمین‌شهاب‌الدین‌است که‌خواجه به‌درخواست وی کتاب اشارات شیخ را شرح کرده است.

وی درتاریخ ربیع‌الآخر سال ۶۴۳ درجلوس کیوك خان به تخت‌خانی، به همراهی محتشم شمس‌الدین اختیار از جانب علاءالدین محمد با هدایا به خدمت خان رسیده و تا این تاریخ درقید حیات بوده است[۳].

۱۰ـ ابن علقمی

ابوطالب محمد بن احمد بن علی[۴] مؤیدالدین وزیر. از مشاهیر وزرا، دانشمندان و مردان با فضل و کفایت است. اصلا از مردم بنی اسد از توابع نیل بوده. چون یکی ازاجدادش نهرعلقمی مشهور را حفر نموده، ازاین‌جهت به ابن علقمی معروف‌گردیده است.

او ازابوالبقاء عکبری (متوفی ۶۱۶) علوم عربیت را آموخت و بعدبه

۱ـ طبقات ناصری چاپ هند ص۴۱۹

۲ـ شرح اشارات چاپ طهران: رئیس‌ـ‌ونسخه خطی : ربیب

۳ـ جامع‌التواریخ رشیدی چاپ اروپا ص ۲۴۲ـ۲۴۵

۴ـ العبر، محمد بن محمد بن علی بن ابی‌طالب بغدادی

اخذ حدیث مشغول گشت. و به‌خدمت عمیدالروساء ایوب به‌حله رفت. ومدتی درخدمت او بسربرد. واز آنجا به‌بغداد باز گشت. ونزد خالش عضدالدین القمی اقامت گزید. دراین وقت عضدالدین ریاست دارالانشاء خلیفه را داشت. واین منصب پس از چندی به شمس‌الدین ناقد، و پس از مدتی از او به ابن علقمی مفوض گردید. پس از آنکه مستنصر بالله درگذشت، ومستعصم به خلافت رسید ابن ناقد که وزارت داشت درسال ۶۴۲ بمـرد، و وزارت خلیفه به ابن علقمی تفویض گردید. و ازسال ۶۴۲ تا سال ۶۵۶ مدت چهارده سال وزارت کرد. و دراین مدت خلیفه به صید ولهو مشغول و ازکارخلافت و امور ولایت بی خبر بود. ووزیر همیشه او را ازاین غفلت تحذیرمی کرد. و او به‌کارخویش همچنان مشغول بود ومتنبه نمی‌شد. تا وقتی که هلاکوخان به‌بغداد لشکر کشید، وبساط خلافت عباسیان را برچید. و مستعصم خلیفه راکشت.

و ابن علقمی را حکومت بغداد داد. واوپس از چندماه حکومت بیمار شد، و درآن بیماری وفات یافت. و این درروز پنجشنبه دوم جمادی الاولـی سال ۶۵۶ دربغداد بود[۱].

پس ازاو پسرش شرف‌الدین ابوالقاسم علی به جای پدر به حکـومت بغداد معین گردید[۲].

بیشتر ازمورخان مرگ ابن علقمی راچنانکه یاد شد به اجل طبیعی ودر اثر بیماری دانسته‌اند، ولیکن برخی دیگر مانند ابن خلدون درتاریخ العبر[۳] و

۱ـ الآداب السلطانیه ص۲۹۹

۲ـ جامع‌التواریخ رشیدی

۳ـ ابن خلدون‌گوید: «فبقی علی‌ذلك مدة ثم اضطرب و قتله هلاکو» تاریخ‌العبر ج ۵ ص ۵۴۳

قاضی منهاج‌سراج درتاریخ طبقات ناصری نوشته‌اند که کشته شد[1].

ونیز مورخان‌را دربارهٔ‌ابن‌علقمی دوعقیدهٔ‌مختلف‌است. بعضی‌نوشته‌اند که چون ابن علقمی شیعی بود، و مذهب تشیع را دربغداد ظاهر ساخت ، به این جهت بین او و دواتدارصغیر که‌درمذهب‌تسنن‌غالی‌بود، وحشتی ظاهرشد. و به دشمنی کشید. و پسرخلیفه هم از دواتدار جانبداری کرد. و دشمنی این دونفرسبب خرابی بغدادگردید. وچون خلیفه‌هم جانب وزیررا فرومی‌گذاشت و دواتدار را تقویت می‌نمود، ابن علقمی پنهانی کس به نزد هلاکو فرستاد ، واورا برگرفتن‌بغدادترغیب کرد ، وبا هلاکومواضعه نهاد. وبا مخدوم خویش خیانت کرد.

وبعضی دیگر گفته‌اند: ابن علقمی ازتمامی تهمتهائی که بدو زده‌اندبری است. و مواضعهٔ اورا با هلاکو دروغ پنداشته‌اند.

۱ــ قاضی منهاج‌سراج گوید: «چون وزیر ملعون به بغداد بازآمد وبعضی ازآن خلق جمع کرد و دربغداد ساکن‌گردانید بعضی از بندگان خلیفه که به وادی رفته بودند و زنده مانده بقدر ده هزار سوار جمع شدند و ناگاه از دجله عبره‌کردند، وبـر بغداد زدند، و وزیر ملعون وشحنه کفار را بگرفتند وهردورا قطعه‌قطعه کردند. وهرکه ازاتباع آن ملاعین به دست آمد و ترسایان بغداد جمله را بگرفتند و به دوزخ فرستادند وآنـ قدر انتقام ازآن ملاعین که دست داد به جای آوردند وبرسبیل عجلت بازگشتند.چون خبر به لشکرگاه مغل رسید سوار نامزد شد و بقیهٔ‌اسلام (کذا) که بازگشته بودند به تعجیل، ازآن مسلمانان غازی‌کسی به دست نیامد.

بعضی روایت می‌کنند که هلاکو چون ازکاربغداد وقتل مسلمانان فارغ شدوزیر را فرمودکه دولت توازکه‌بود؟گفت ازدارالخلافه. هلاکوگفت چون حق نعمت منعمان خود محافظت نکردی خلعت مرا هم نشائی . فرمان داد تا اورا به دوزخ رسانیدنـد والله اعلم »

طبقات ناصری چاپ هند ص ۴۳۲–۴۳۳

ابن طقطقی در کتاب الآداب السلطانیه (الفخری) گوید: «اطرافیان خلیفه براو حسد می‌بردند و او را دشمن می‌داشتند. ولی خلیفه بدو معتقد بود، و او را دوست می‌داشت با اینحال به‌واسطهٔ سعایت بسیاری که نسبت به او نمودند خلیفه دست او را از بیشتر کارها کوتاه کرده بود. واینکه گویند وی نسبت به مخدوم خود خیانت کرد، وبا هلاکو مواضعه کرد درست نیست. بهترین دلیل آن این است که هلاکو پس از تصرف بغداد وقتل خلیفه، بغداد را به اوسپرد، و احسان بدو کرد. واگر نسبت به خلیفه خیانتی می‌نمود، هلاکو بدو اعتماد نمی‌کرد.»

وباز همین مورخ می‌گوید: کمال‌الدین احمد بن ضحاك خواهرزادهٔ وزیرمؤیدالدین العلقمی برایم چنین نقل کرد که:

«وقتی که هلاکودر اطراف بغداد نزول کرد کس فرستاد و ازخلیفه‌وزیر را طلب نمود. خلیفه وزیر را بخواست و او به خدمت خلیفه رسید ومن هم آن وقت‌در آن مجلس بودم. خلیفه‌گفت هلاکو کس به‌طلب توفرستاده است، و به ابن علقمی امر کرد که نزد هلاکو برود. وزیر اظهار نمود که اگر من به نزد سلطان روم تمام کارها مختل خواهد شد.

خلیفه باز او را به رفتن نزد هلاکو اصرار کرد، وزیر گفت اطاعت می شود، و ازنزد خلیفه به منزل خود رفت. و خود را برای رفتن به نزد هلاکو آماده ساخت. و پس از آن به نزد هلاکو رفت. وقتی که به خدمت سلطان رسید، و هلاکو سخنان او را بشنید او را احترام و توقیر بسیار کرد. و سبب عمدهٔ پیشرفت کار ابن علقمی درخدمت هلاکو خواجه نصیرالدین طوسی رحمة‌الله علیه بود.

ابن علقمی مردی فاضل وکامل و عاقل و کریم و با وقار و با تحمل و

آگاه به قوانین ریاست، وادوات سیاست بود. واهل ادب و دانش را دوست می‌داشت وآنها را تکریم و احترام می کرد. و به مطالعهٔ کتب میل و شغفی بسیار داشت. و چون ازمهمات و کارهای ملکی فارغ می گشت، به مطالعه مشغول می‌شد. وکتب بسیاری جمع کرد، وکتابخانهٔ شخصی او در بغداد از مهمترین کتابخانه‌های آن زمان محسوب می‌شد.

شرف‌الدین پسر ابن علقمی می گفت که کتابخانهٔ پدرم دارای ده‌هزار مجلد ازنفایس کتب بود.

عده‌ای ازعلماء به‌نام‌او کتابهای گرانبهائی نوشته‌اند ازجمله رضی‌الدین حسن بن محمد الصاغانی (متوفی ۶۵۰) کتاب «العباب الزاخر و اللباب الفاخر» را درلغت تألیف کرده است. و عزالدین عبدالحمید بن ابی الحدید کتاب شرح نهج‌البلاغه را در بیست جلد به‌نام او ساخته است.[۱]

علامهٔ مجلسی درکتاب اجازات بحارگوید:

«درسال ۶۵۶ وزیر سعید عالم ابن علقمی وفات یافت واو مردی امامی مذهب و نیکو اعتقاد، و بلند همت، وکثیرالخیرات، و دوستدار علما و زهاد بود. وابن ابی‌الحدید شرح نهج‌البلاغه را دربیست جلد وقصاید سبع‌علویات را برای او تصنیف کرد.»

در تاریخ تجارب السلف مسطوراست که: «عزالدین چون کتاب شرح نهج‌البلاغه‌را به‌نام ابن‌علقمی تمام کرد، وبه‌عرض‌رسانیدآنرا به‌غایت پسندید. وازمجلس برخاست و درخزانه رفت. و هزار دینار و ده تخت جامه که لایق مردان و زنان باشد، وکنیزکی ترك خوب‌رو، و خادمی حبشی و فرش و زیلو و اوانی نقره‌کوب حاضر کرد، و بفرمود تا بر درسرای استری زینی با آلات

۱ـ الفخری (الآداب السلطانیة) چاپ مصر ص ۲۹۹

نیکو حاضر کردند. و غلام دیگر حبشی جامه‌های نو پوشیده جهت رکابداری بداشتند. و چون همه حاضر گردید. ابن‌ابی‌الحدید را بخواند و خلعت‌پوشانید و نقد و غلام و کنیزك را تسلیم وی کرد.

عزالدین چون این احسان ومکرمت بدید ران وزیررا ببوسید. وعرض کرد مرا توقع این همه لطف و عطای بسیار نبود، و بخشش وزیـر اضعاف مضاعف گشت.

وزیر گفت این سخنان بگذار که منتی بر گردن من نهاده‌ای که به شکرانهٔ آن قیام نتوانم کرد. به خدا تا زنده باشم حق ترا رعایت کنم . و عـزالـدین سپاس‌گزار و شادمان به خانه بازگشت[۱].»

درواقعهٔ بغداد چنانکه ذکرشدعزالدین وبرادرش موفق‌الدین رامغولان از بغداد بیرون بردند تا بکشند. و به‌سعی و شفاعت وزیر و خواجه نصیر رها شدند وبدین وسیله حق‌آنها را بار دیگررعایت کرد. و باابن ابی‌الحدیدگفت: برای‌رهائی ونجات تو حاضربودم که جان‌خود را فدا کنم تاپاداشت‌لطفی‌باشد که تو با من کردی و نام ونسب مرا به سبب شرح نهج‌البلاغه‌مخلد گردانیدی.

۱۱- سیف‌الدین بیتکچی

بهادربن عبدالله خوارزمی. ازوزراء‌نامی است. اوسالها منصب‌وزارت هلاکو را داشت و حل و عقد کلیهٔ امور مملکت به رأی و نظـر وی بازبسته بود. تا اینکه دراوائل محرم سال ۶۶۱ موقعی که هلاکو به جنگ برکه خان بن توشی بن چنگیـز خان پادشاه دشت قبچاق می‌رفت بـه سعایت بعضی از دشمنان‌هلاکواورا کشت ووزارت‌رابه شمس‌الدین محمدجوینی‌تفویض کرد.[۲]

۱- تجارب‌السلف ص ۳۵۸

۲- مقدمهٔ تاریخ جهانگشای جوینی به قلم مرحوم علامهٔ قزوینی

ابن الفوطی در مجمع الآداب در شرح حال مجدالدین ابوالمظفر عبدالمجید ملك تبریز گوید:

«وی اختصاصی و قربی به سلطان اعظم هلاکو پیدا کرده بود. ولیکن در آن وقت که هلاکو با برکه بن با تو (کذا) درجنگ بود به اتهام آنکه وی با برکه مکاتبه دارد درماه رجب سال ۶۶۰ در نواحی تفلیس او و سیف‌الدین بیتکجی و عزیزالدین رئیس گرجستان گرفتار و به امر هلاکو شهید شدند.[۱]»

۱۲- شمس‌الدین محمد جوینی وزیر

نسب خاندان جوینی به پانزده واسطه به «فضل بن ربیع» حاجب و وزیر مأمون میرسد. جدش شمس‌الدین محمد صاحب دیوانست که از ملازمان سلطان محمد خوارزمشاه و مستوفی دیوان وی و پسرش سلطان جلال الدین منکبرنی بوده است. پسر شمس‌الدین بهاءالدین محمد است که تا ورود هلاکو به ایران در خدمت حکام و شحنگان مغول به سر می‌برده، و مقامی عالی داشته است.

شمس‌الدین محمد وزیر درابتدای عمر علوم ادبیه را آموخت ومقامات حریری را درنزد عماد الدین ابو محمد عمربن محمد قزوینی قاضی نخجوان بخواند[۲]. و از موفق‌الدین ابوالعباس احمد بن یوسف شیبانی مقری و مفسر (۵۹۱ - ج ۲ - ۶۸۰) سماع حدیث کرد[۳]. و پس از تکمیل فنون ادب مانند پدر و جدش به‌خدمات دولتی وارد گردید. و در اواخر عهد هلاکو پس از کشته

۱- تلخیص مجمع الآداب چاپ هند ص ۱۷۴

۲- مجمع الآداب ابن الفوطی ج ۳ ص ۸۰۳

۳- تلخیص مجمع الآداب چاپ هند

شدن امیر سیف‌الدین بیتکجی وزیر به مقام وزارت رسید. و در بقیهٔ عمر هلاکو ومدت‌پادشاهی دو پسرش اباقاخان و تکودار معروف به‌سلطان‌احمد یعنی‌نزدیك بیست و دوسال (۶۶۱-۶۸۳) وزیر اعظم بود. و در آخر به واسطهٔ سعایت فخرالدین قزوینی که وی‌را متهم به مسموم کردن اباقا خان نموده بود پس از عمری سعادت وعزت در چهارم شعبان سال ۶۸۳ در نزدیکی اهر به امر ارغون ابن اباقاخان کشته شد. وهمهٔ اولادش جزیك پسر زکریا نام که سالم ماند بقیه جام شهادت نوشیدند و در چرنداب تبریز مدفون شد[1].

مولانا نورالدین رصدی درتاریخ قتل شمس الدین جوینی قطعهٔ زیر را گفته‌است:

نظام عـرصهٔ آفاق صاحب دیـوان
محمد بـن محمد دُر یگانـهٔ دهـر
به سال ششصد و هشتاد وسه زشعبان چار
به وقت عصر دو شنبه به رودخانـه اهـر
به دست ظلم نه از روی اختیار بـه جبر[2]
ز جام تیـغ لبالب چشید شربت زهـر[3]

شمس‌الدین از وزرای نامی ایرانو از دانشمندان و شعرا ونویسندگان با نام است،وی درشیوهٔ نظم و نثر هردو مقتدر بود، به فارسی و عربی هر دو شعر می‌گفت.

درتاریخ وصاف آمده که صفی‌الدین عبدالرحمن و بعضی افاضل‌دیگر درمحضر عطا ملك برادرش گفتند که شعر غراءِ صاحب شمس‌الدین در لطافت

۱- جامع‌التواریخ رشیدی و تاریخ الفی و تاریخ وصاف وجهانگشای جوینی
۲- به دست تسلیم از روی اختیار نه جبر
۳- جامع‌التواریخ رشیدی

آبروی آب حیوان ریخته‌است» اما عجمهٔ عجمیت دارد .این سخن به گوش صاحب شمس الدین رسید درقطعه‌ای از منشآت خود این بیت را در سرزنش صفی‌الدین ایراد کرد:

عجمت‌شعری وضیفته (ص: زیفته)　　یا جاهلا بالشعر و الشاعر [۱]

شمس‌الدین را شعر عربی و فارسی بسیاربوده وجوینی تخلص می‌کرده است. یك‌قصیده ازقصاید عربیش درتاریخ وصاف ذکر شده . و چندین غزل و قطعه و رباعی هم از اشعار فارسیش را محمد بن بدر جاجرمی در کتاب مونس‌الاحرار خویش آورده است . و در اینجا یك غزل و دو رباعی از وی نوشته می‌شود:

غزل

یا ترا من وفا بیاموزم　　یا ز تو من جفا بیاموزم
تو زمن شرم ومن زتو شوخی　　یا بیاموز یا بیاموزم
توچه‌دانی که چیست‌دلداری　　باش تا من ترا بیاموزم
با تو چندان وفا کنم جانا　　کین جهان را وفا بیاموزم
نرد شوخی ز عالمی ببرم　　گر ز تو یك دغا بیاموزم
به کدامین دعات خواهم یافت　　تا روم آن دعا بیاموزم
پرده بردار تا خلایق را　　سورهٔ و الضحی بیاموزم

رباعی زیر را درمرثیهٔ پسرش خواجه بهاءالدین گفته:

آوخ که مرا کام به ناکام برفت
و اسایش جان و دل آرام برفت
پشتم چو هلال گشت در شام بلا
تا بدر دل افروز من از بام برفت

۱ـ تاریخ‌وصاف الحضرة‌ص۵۸

واین رباعی هم ازوست:

گر طالب رویت بـه‌ریا آمده‌ام　　از پشت پدر به ناسزا آمـده‌ام
گر چین سر زلف تـرا بنده نیم　　چون مشك زمادر به‌خطا آمده‌ام[1]

خواجه نصیرالدین‌طوسی را با شمس‌الدین‌جوینی وزیر روابط‌دوستی صمیمانه بوده و خواجه رسالهٔ معروف اوصاف الاشراف را به نام وی نگاشته است .

عدهٔ بسیاری از شعرا او را مدح گفته‌اند که از جمله شیخ اجـل سعدی شیرازی است که قصاید چندی درمدح وی سروده است.

و نیز بعد ازقتلش عدهٔ کثیری از ادبا و شعرا به فارسی و عربـی او را مرثیه‌گفته‌اند؛ازجمله رباعی زیر که به شیخ‌سعدی منسوبست:

درماتم شمس از شفق خـون بچکیـد
مه روی بکند و زهره گیسو ببرید
شب جامه‌سیاه کرد در ماتم و صبح
بر زد نفسی سرد و گـریبان بدرید

دولتشاه سمرقندی‌این دوبیت را به مجدهمگر نسبت داده و گوید:«این رباعی را درمرثیهٔ صاحب دیوان گفته و شیخ‌بزرگوار سعدی چون این رباعی بشنود گریان شد و برروح خواجه دعای خیر گفت، و خواجه مجد را تحسین نمـود.[2]»

۱۳- خواجه بهاءالدین محمد

پسر شمس‌الدین محمد جوینی صاحب دیوان درعهد سلطنت اباقا خان

۱- مونس‌الاحرار نسخهٔ عکسی کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات ص ۵۱۱
۲- تذکرهٔ دولتشاه،چاپ اروپا ص ۱۰۶

حکومت اصفهان و عراق عجم با او بوده و او درنهایت شدت‌و تند خوئی با مردم رفتار می کرده و به قساوت و خونخواری معروف است. وجمع بسیاری به فرمانش نیست‌ونابودشدند. بااین حال وی‌یکی ازفضلای‌نامداروانشمندان بزرگ است. عدهٔ بسیاری از علما به نام او کتاب‌ها نوشته و او را ستوده‌اند. خواجه طوسی ترجمهٔ کتاب ثمرهٔ بطلمیوس را به طوری که در دیباچهٔ‌آن یاد شده به نام او ساخته است. و حسن بن علی طبرسی کتاب کامل بهائی را در امامت به اسم او تصنیف‌نموده. ومحقق نیز کتاب‌معتبردرشرح مختصررا برای او تألیف کرده‌است.و ابن‌الخوام بغدادی فوائد بهائیه را در حساب به نام او نوشته است.

بهاءالدین در اوائل عمر یعنی پیش از آنکه سنین عمرش به سی سال برسد درماه شعبان سال ۶۷۸ به مرض سکته به شهراصفهان درگذشت. و ادبا وشعرا اورا به‌السنهٔ مختلف‌مرثیه‌گفتند.ازجمله پدرش شمس‌الدین محمد وزیر درمرگ اواین رباعی راگفته است:

فرزند محمد ای فلک هندویت بازار زمانه را بها یك مویت

توپشت پدر بدی از آن پشت‌پدر خم‌گشت‌چوابروی‌بتان‌بی‌رویت

۱۴- عطاملك جوینی[1]

علاءالدین عطاملك جوینی برادرصاحب‌دیوان شمس‌الدین محمدوزیر درسال ۶۲۳ هجری متولد و در سن هفده سالگی یا هیجده سالگی داخل در خدمت ارغون آقا حاکم کل بلاد ایران وگرجستان شد.وچندین‌مرتبه‌باارغون آقا به اردو یعنی دربار پادشاهان مغول رفت.

---

۱ ــ برای شرح حال مفصل علاء الدین عطا ملك رجوع شود به مقدمهٔ مرحوم علامهٔ قزوینی برتاریخ جهانگشای جوینی.

و پس از ورود هلاکوخان به ایران از خواص دبیران او گردید. و در واقعهٔ قلع و قمع اسماعیلیه وفتح بغداد درملازمت هلاکو بود. و یك‌سال‌پس ازفتح بغداد یعنی سال ۶۵۷ ازطرف هلاکو حکومت بغداد یافت. وتا جلوس ابقا سوم رمضان سال ۶۶۳ در حکومت بغداد برقرار بود. پس از آن تاریخ حکومت بغداد به سونجاق آغاکه یکی ازامرای‌بزرگ مغول بود مفوض‌شد. و عطاملك‌به‌نیابت‌امیرسونجاق‌منصوب گردید. ومدت هفده‌سال‌مستقلاحکومت بغدادو کلیهٔ عراق عرب را داشت. دراین مدت‌جمیع‌هم‌ّخود را صرف آبادی بلاد وآسایش عباد نمود. و طولی نکشیدکه بغداد و عراق عرب که به‌واسطهٔ حملهٔ مغول ویران شده بود به سرعت روی به‌آبادی‌گذارد، و عمران اولیه را تجدید نمود. روی هم‌رفته مدت حکمرانی وی دربغداد بالغ بربیست و چهار سال بود. ودرآخر عمر یعنی سال ۶۸۰ به واسطهٔ سعایت مجدالملك یزدی مدتی محبوس‌گردید. وپس ازدادن همهٔ اموال وذخائردر روز پنجشنبه چهارم رمضان ۶۸۰مورد عفو پادشاه واقع گشته ازبند و حبس رهائی یافت. و هنوز مدتی ازرهائی او نگذشته بودکه به اتهام رابطه داشتن با سلاطین مصر دوباره مقید شد وازبغداد او را به اردو آوردند. ولی وقتی عطا ملك با ایلچیان به نزدیك اردو رسیدند، خبر وفات ابقا خان و جلوس سلطان احمد بدیشان رسید. و دربیستم ذیحجهٔ این سال مستخلص شد. و دوباره از طرف تکودار موسوم به‌سلطان احمد حکومت بغداد یافت. وهنوز مدتی ازاین واقعه‌نگذشته بودکه او را اجل دررسید، ودرچهارم ذیحجهٔ ۶۸۱ درارّان‌درگذشت. نعش او را به تبریز آوردندودرمقبرهٔ چرنداب دفن نمودند.[۱]

عبدالحی حنبلی در کتاب شذرات الذهب وفات عطا ملك را ضمن حوادث سال ۶۸۳آورده و گوید که: «عطا ملك در این سال احضار شد، و از

۱ـ تاریخ‌وصاف الحضرة وجامع‌التواریخ رشیدی ودستورالوزراء چاپ‌طهران

بیم مخفی گردید، و درهمان حال اختفا وفات یافت.»[1]

ابن‌الفوطی گوید: در ار ّان بعد از نکبت مجدالملك یزدی و غلبهٔ بر او و کشته شدنش در ذیحجهٔ سال ۶۸۱ یا ۶۸۲ درگذشت.

وهمو گوید عطاملك مرا به دارالسلام برگردانید و کتاب تاریخ و حوادث را به من تفویض کرد و به من اجازهٔ جمیع مصنفات خویش را داد ودرسال ۶۷۷ در قلعهٔ تبریز ازاشعارخویش برایم املا کـرد . او را رسائل واشعار و امثال و حکمی است که‌این‌مختصر گنجایش ذکر آنها را ندارد[2].

درتاریخ حبیب‌السیر تاریخ وفات وی دراین قطعه آمده است:

علاء دولت و دیـن آن وزیری — که حاکم بود انـدر ملك بغداد
چو مخفی گشت زیر پردهٔ خاك — خفـا از سال تاریخش خبر داد

و این واقعه درشب چهارم ذیحجهٔ سنهٔ احدی وثمانین وستمأئه بود[3].

عطاملك از دانشمندان و نویسندگان بزرگ بود. از جملهٔ مـؤلفاتش تاریخ جهانگشای جوینی درسه جلد و رسالهٔ تسلیة الأخوان، و رسالهٔ دیگردر شرح حال خویش است. از کارهای خیر وی درمدت حکومت بغـداد کشیدن نهری‌ازفرات به نجف اشرف وبنای رباطی‌درمشهد علی‌علیه‌السلام،وساختمان بیمارستانی درخوزستانست.

۱۵- ملك عزالدین

ابوالمظفرعبدالعزیزبن‌جعفربن‌الحسین‌نیشابوری ازبزرگان ودانشمندان و اسخیای روزگار است .

۱ـ شذرات الذهب ج ۵ ص ۳۸۲

۲ـ مجمع‌الآداب ابن‌الفوطی ج۴ ص۱۰۳۲

۳ـ تاریخ حبیب‌السیر چاپ سنگی ص ۴۰۲

خواجهٔ طوسی در کتاب اخلاق ناصری[1] او را به احترام تمام یاد کرده و در فصل عقوق والدین گفته است:

«درشهور سنهٔ ثلاث و ستین و ستمائه بعد از تحریر این کتاب به مدت سی سال از حضرت پادشاه پادشاهان خلدالله ملکه ابدا، یکی از بزرگان جهان که دراکثر فنون فضائل بر سر آمدهٔ اهل عالم است. و آن مخدوم معظم ملك الامراء فی‌العالم جلال‌الدولة والدین مفخر جهان عبدالعزیز النیشابوری اعزالله انصاره وادام اقباله و ضاعف جلاله است به این دیار رسید و این کتاب را به مطالعهٔ همایون خویش مشرف گردانید فرمود که درائناء ذکر فضائل که در این کتاب موجود است ذکر فضیلتی بس بزرگ مفقود است و آن رعایت حقوق پدر ومادر است که تالی عبادت خالق است چنانکه فرموده است عزمن قائل: «وقضی ربك ان لاتعبدوا الا ایاه و بالوالدین احسانا» بایستی که در حث بر این فضیلت و زجر از رذیلتی که مقابل آنست یعنی عقوق هم اشارتی رفته بودی. محرر این کتاب هرچند به چند موضع ذکر این معنی به طریق تلویح و تعریض ایراد کرده است، اما چون این نقد به جای خود بود سطری چند در این معنی به ذیل فصل چهارم از مقالت دوم که در سیاست و تدبیر اولادست الحاق کرد.»

صاحب کتاب الحوادث درذیل حوادث سال ۶۷۲ آورده است که:

«درنیمهٔ ذیقعدهٔ این سال ملك عزالدین عبدالعزیزبن جعفر نیشابوری که مردی نیك سیرت و کریم طبع بودومدتی شغل شحنگی واسط و بصره داشت درگذشت و درمشهد علی علیه‌السلام مدفون گردید. و بهاءالدین علی‌بن عیسی اربلی منشی دررثای وی و خواجه طوسی گفته‌است:

۱ــ اخلاق ناصری نسخهٔ خطی

ولما قضی عبدالعزیز بن جعفر وارد فه رزء النصیر محمد
جزعت لفقدان الاخلاء و ابنرت شؤونی کمرفض الجمان المسدد
وجاشت الی النفس حزناو لوعة فقلت تعزّی و اصبری فکان قد[۱]

و ابن‌الفوطی در تلخیص مجمع‌الآداب ازاو یاد کرده ودرحق او گوید: «از اولاد اشتر نخعی بود و در سال ۶۲۶ متولد شده. از نیشابور به عراق آمد و به خدمت علاءالدین عطاملك و شمس الدین وزیر پیوست و از طرف صاحب‌دیوان شحنگی واسط یافت، و بصره‌ونواحی آن بدوتفویض شد. وقتی به مراغه وارد شد، و پس از چندی به بغداد بازگشت. او را به علویین میل وافری بود. به مراغه آمد و من او را ملاقات کردم و در ذیقعدهٔ سال ۶۷۲ درگذشت.[۲]

ابن‌الطقطقی درمقدمهٔ تاریخ‌الفخری یاد او کرده[۳] وگفته:

«وکان عزالدین عبدالعزیز بن جعفر النیشابوری رضی‌الله عنه‌لمجالسة اهل الفضل ولکثرة‌معاشرتهم‌له، صاریتنبه‌علی معان حسنة و یحلّ الالغاز المشکلة اسرع منهم، و لم یکن له حظ من علم و ماکان یظهر للناس الا انه رجل فاضل، وخفی ذلك حتی علی الصاحب علاءالدین.»

اساتید خواجه

۱۶- وجیه الدین

محمدبن‌الحسن‌الطوسی پدر خواجهٔ طوسی. بعضی از معاصرین اورا به لقب فخرالدین یاد کرده‌اند لیکن درتمام مآخذی که به نظر رسید لقب

۱- الحوادث الجامعة ص۳۷۸
۲- مجمع‌الآداب ابن‌الفوطی ج۱ ص۲۰۸
۳- الفخری فی آداب السلطانیه سال ۱۹۲۳ چاپ‌مصر ص۲۹

فخرالدین برای او درجایی دیده نشد.

ابن‌الفوطی درمجمع الآداب لقب او را وجیه‌الدین ذکر کرده است[۱].

و چنانکه بیشتر ازمورخان نوشته‌اند و در پیش بدان اشاره شد، و همچنین از رسالهٔ چهل حدیث شهید ثانی علیه‌الرحمة مستفاد می‌شود، خواجه درشرعیات شاگرد والد بزرگوار خود بوده و او شاگرد سید فضل‌الله راوندی، وراوندی شاگردسید مرتضی علم‌الهدی بوده است.

و این راوندی ضیاءالدین ابوالرضاء فضل‌الله بن‌علی بن‌عبدالله‌الحسنی است که بسبط زکی نسبش می‌رسد. و ازمشایخ ابن شهرآشوب مازنـدرانی (متوفی ۵۸۸) است. وچون‌درتاریخ‌ربیع‌الاول۵۲۶شیخ فقیه‌علی‌بن‌عبدالصمد تمیمی ازنیشابور برای راوندی اجازه نوشته وفرستاده است[۲]، بنابراین‌تصور نمی‌رودکه راوندی، زمان سیدمرتضی علم‌الهدی (متولد رجب ۳۵۵ ومتوفای ۴۳۶) را دریافته باشد. پس باید روایت او از سید مرتضی به واسطـه باشد. چنانکه سید غیاث‌الدین عبدالکریم بن احمد که از شاگردان خواجه است در یکی از اجازات خود گوید که: «تمام کتب سید مرتضی را از وزیـر علامه نصیرالدین محمد بن محمد بن الحسن طوسی و او از پدرش،و او ازفضل‌الله راوندی حسینی،و او ازمکی بن احمد روایت می‌کند.»[۳]

با این حال بیشتر علماء رجال واسطهٔ بین راوندی و سید مـرتضی را انداخته و نوشته‌اندکه راوندی از شاگردان سید مرتضی علـم‌الهـدی است. چنانکه میرزا عبدالله افندی در کتاب ریاض العلماء گفته‌که: «ازمشایـخ سید

۱ـ ابن‌الفوطی درمجمع‌الآداب چاپ هند ص۱۷۷ـ۱۷۸ درشرح حال کمال الدین ابومحمدرضا بن فخرالدین محمدافطسی آبی

۲ـ مستدرك الوسائل ج۳ ص ۴۹۰ و ۴۹۵

۳ـ مستدرك الوسائل ج ۳ ص ۳۷۳

فضل‌الله راوندی سید مرتضی و سید رضی‌اند.»

جماعتی هم سیدفضل‌الله را ازشاگردان شرف‌السادات ابوتراب‌مرتضی ابن سید الداعی‌مؤلف کتاب تبصرة‌العوام دانسته‌اند و سلسلهٔ روایت او رابه‌او منتهی کنند.

از شاگردان محمد بن الحسن طوسی پدر خواجه، سعید بن هبة الله بن الحسن راوندی است.صاحب روضات‌الجنات در شرح حال اوگوید:

«ازکتاب قصص‌الانبیاء و دیگر تألیفاتش معلوم می‌شود که وی در نزد بیش از بیست شیخ و استاد ازخاصه وعامه تلمذکرده که ازجملهٔ آنها ابوعلی طبرسی صاحب مجمع البیان و محمد بن الحسن پدر خواجه نصیر الدین طوسی است.»[1]

۱۷- شیخ برهان‌الدین

محمدبن محمد بن‌علی الحمدانی القزوینی بعضی او را همدانی[2] باهاء هوز نوشته و تصورکرده‌اند که منسوب به قبیلهٔ همدان است ، و این خطاست و صحیح حمدانی با حاء حطی است.

وی محدثی فاضل و عالمی جلیل بوده ، که بسیاری از اساطین علم و مشایخ بزرگ سماع حدیث از او کرده ، و در روایت احادیث بدو اعتماد نموده‌اند. و ازجملهٔ آنها یکی خواجه طوسی است‌که از محضر او استفاده کرده و ازاومجازگشته است.

برهان‌الدین در ری ساکن بوده و از شیخ منتجب‌الدین ابوالحسن‌علی ابن‌عبدالله بن الحسن رازی صاحب کتاب فهرست اخذ حدیث‌کرده. و نیز از

۱- روضات‌الجنات ص ۳۸۹
۲- لؤلؤئی البحرین و فرائدالسمطین

سید کبیر عمادالدین حسینی مجاز بوده و از او روایت حدیث نموده است.

شیخ منتجب‌الدین، استاد و شیخ وی از فضلا و بزرگان شیعهٔ امامیه و مؤلف کتاب «اسماء مشایخ الشیعة و مصنفیهم» می‌باشد که به نام فهرست مشهور شده است.

رافعی در کتاب التدوین ترجمهٔ حالی از او آورده و گوید:

«شیخ منتجب‌الدین در سال ۵۰۴ متولد شد و بعد از سال ۵۸۵ وفات کرد.»[۱]

و شیخ منتجب‌الدین در کتاب فهرست که آنرا بین سنوات (۵۷۳-۵۹۲) تألیف نموده[۲] از جملهٔ شاگردان خود نام برهان‌الدین و پدرش را یاد کرده و در آنجا گوید:

«برهان‌الدین ابوالحارث محمد بن ابی‌الخیر علی بن ابی‌سلیمان ظفر الحمدانی عالم و صالح و مفسر و واعظ است و چند تألیف دارد که از جمله مفتاح‌التفاسیر و دلائل‌القرآن و شرح‌الشهابست.»

و بعد گوید «پسرش محمدبن محمدبن علی حمدانی فقیه فاضلی‌است.»[۳]

دیگر از مشایخ برهان الدین شیخ جلیل سدید الدین محمود حمصی است که از او نیز روایت حدیث کرده است[۴]. و سید رضی‌الدین ابن طاوس و برادرش سید جمال‌الدین ابن طاوس از سید صفی الدین و او از برهان‌الدین روایت دارند. و به یك واسطه ازشاگردان وی‌اند.

تاریخ وفات برهان‌الدین به دست نیامد ولی ازاینکه از مشایخ روایت خواجه بوده مسلماً تا عشرهٔ دوم ازقرن هفتم زنده بوده است.

۱- التدوین نسخهٔ عکسی کتابخانهٔ دانشکده ادبیات

۲- مقدمهٔ معالم‌العلماچاپ‌طهران

۳- فهرست منتجب‌الدین نسخهٔ خطی متعلق به نگارنده

۴- مستدرك الوسائل حاجی نوری ج۳ ص۴۷۲

نسخه‌ای از کتاب فهرست منتجب‌الدین به خط والد نگارنده (مرحوم سید محمد باقر رضوی مدرس آستان قدس اعلی‌الله مقامه) موجود است که‌در آخر آن مرقوم داشته‌اند که:

«این نسخه ازروی نسخه‌ای که به خط مرحوم شهید اول محمد بن‌مکی که به تاریخ سه‌شنبه ۲۵ ربیع‌الآخر سال ۷۷۶ در حله نوشته بود استنساخ‌شد. و مرحوم شهید درآخر نسخهٔ خود نوشته است که این نسخه از روی نسخه‌ای که به خط فاضل محمد بن محمد بن علی حمدانی قزوینی مورخ به تاریخ رجب سال ۶۱۳ بود نوشته شده»[1] بنابراین وی تا این تاریخ مسلماً درقیدحیات بوده و مرگ او پس ازاین تاریخ می‌باشد.

۱۸- نصیرالدین ابوطالب

عبدالله بن حمزة بن عبدالله بن حمزة بن‌الحسن الطوسی از اعیان‌علماء امامیه و از بزرگان این طایفه است.

نصیرالدین از عفیف‌الدین محمدبن حسن شوهانی و او از شیخ فقیه علی‌بن محمدقمی، واوازشیخ‌مفیدعبدالجباربن عبدالله مقری و اوازشیخ‌الطایفه روایت مـی‌کند. بنابراین سلسلهٔ روایت وی به سه واسطه به‌شیخ طوسی می‌رسد.

محمد بن حسین بن حسن معروف به قطب‌الدین کیدری بیهقی که از جمله شاگردان و یست در کتاب «کفایة البرایا فی معرفة الانبیاء و الاوصیاء» چنین‌گفته که:« سید و مولای من علامه قطب الملة والدین و نصیـر الاسلام و المسلمین مفخرالعلماء،عمدة الخلق‌عبدالله بن حمزهٔ طوسی مرا روایت کرد، و

۱ ــ فهرست منتجب‌الدین نسخهٔ خطی متعلق به نگارنده

من درسال ۵۷۳ درسبزوار بیهق نزداو تلمذ کرده و قرائت حدیث می‌نمودم.»[۱]

و کیدری شرحی بر نهج‌البلاغه به نام حدائق‌الحقایق فی تفسیر کلام افصح الخلایق ساخته که دراواخر شهرشعبان سال ۵۷۶ آنرا به‌اتمام رسانیده و آن را به استاد خویش نصیرالدین عبدالله عرضه داشته واو اجازهٔ غرائی به تاریخ ۵۹۶ به کیدری داده است.

شیخ منتجب‌الدین در کتاب فهرست او را چنین توصیف کند:«الشیخ الامام نصیر الدین ابوطالب عبدالله بن حمزة بن عبدالله الطوسی الشارحی المشهدی فقیه ثقة وجه.»[۲]

حاجی نوری در کتاب مستدرك‌الوسائل دربارهٔ او گوید:

«نصیرالدین عبدالله صاحب کتاب ایجازالمطالب فی ابرازالمذاهب».

ومیرزا عبدالله افندی در کتاب ریاض‌العلماء درحق او فرموده:

« و ازمؤلفات نصیرالدین عبدالله الوافی بکلام المثبت والمنفی است» وآن کتابی است مختصر.و باز درهمان کتاب در شرح حال شیخ امین الدین ابوعلی طبرسی صاحب تفسیر مجمع‌البیان گوید:

«نسخه‌ای از این کتاب را به خط شیخ قطب‌الدین کیدری[۳] دیدم که آنرا نزد نصیرالدین طوسی خوانده بود.»[۴]

ابن‌الفوطی در کتاب تلخیص مجمع‌الآداب درشرح حال سید کمال‌الدین

۱ـ مستدرك الوسائل ج۳ صفحات ۳۹۵ و۴۷۲ و۴۷۳

۲ـ فهرست منتجب‌الدین نسخه خطی نگارنده

۳ـ درمجمع‌الاداب ج۴ ص ۶۹۱ نام کیدری بدین صورت آمده:قطب الدین ابوالحسن محمد بن الحسین بن‌الحسن الکیدری البیهقی الادیب؛و ازآنچه در پشت کتاب فائق زمخشری ازخط او نقل شده که او نوشته معلوم می‌شود که‌اوتا سال ۶۱۰ زنده بوده است.

۴ـ ریاض‌العلماء نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی ملك

افطسی آبی گفته است که :

«مولینا ابوجعفر نصیرالدین طوسی از نصیرالدین عبدالله بن حمزه که خالوی پدرش محمدبن حسن بود سماع حدیث کرده است.»[۱]

درتاریخ طبرستان ابن اسفندیار آمده است که [در سال ۵۹۷] چون سلطان غور غیاث‌الدین وشهاب‌الدین به خراسان آمدند ونیشابوررا مستخلص کرده و به زیارت رضاشده و خیرات فرموده، فخرالدین رازی خطیب که مجتهد عهد و استادالعالم بود با دیگر علماء غور و غزنین به روضهٔ رضا علیه‌السلام حاضر آمدند وعهدنامه خواستند ومطالعه می کردند. علماء اهل‌سنت وجماعت او را پرسیدند معنی جفر وجامع چیست؟ گفت: من واقف برین سر نیستم؛ هم دراین مشهد امامی است عدیم‌النظیر نصیرالدین حمزة بن محمد ازطائفهٔ شیعه او را بباید پرسید. آن امام را بخواندند و پرسیده و دانسته. واین نصیرالدین حمزة را فضل به درجتی بود که فخر رازی با جلالت قدر و فضل خویش معترف بود و مقر بود پیشی و بیشی او را و مستفید ازو.[۲]»

نگارنده گوید مسلماً مقصود همین نصیرالدین است که نامش به جای عبدالله‌بن حمزه ، حمزة‌بن محمد به‌غلط ذکر شده است.

۱۹ـ نورالدین

علی بن ابی منصور محمدالشیعی؛ شرح حال وی درجایی به‌نظر نرسید. نامش دراجازه‌ای که خواجه طوسی به کمال‌الدین افطسی آبی داده وابن‌فوطی بخشی از آن را درتلخیص مجمع الآداب آورده یاد شده . خواجه‌طوسی‌او را دائی‌وخال خود خوانده‌است.

۱ـ مجمع الآداب ابن الفوطی چاپ هند.

۲ـ تاریخ طبرستان ص۲۰۱

و نیزصدرالدین ابراهیم بن شیخ سعدالدین حمویه جوینی (متولد۶۴۴ و متوفی ۷۲۲) در کتاب‌فرائدالسمطین که درسال ۷۱۶ از تألیف آن فارغ‌شده سه حدیث دراین کتاب ازخواجه روایت کرده که دو حدیث را خواجه ازهمین نورالدین علی بن محمد که او را دائی خویش خوانده روایت کرده است.

نام و نام پدر و لقب وی در هر دو مأخذ یکی است و ابن الفوطی و ابن‌حمویه هردواورا (نورالدین علی‌بن محمد) نوشته‌اند واختلافی که درگفتهٔ آن‌دوست یکی‌در کلمهٔ (الشیعی) است که‌درفرائد دریك‌جا به‌صورت(الشعبی) بدون نقطه و درجای دیگربه صورت (السعدی) نوشته شده ودرتلخیص‌مجمع الآداب‌ابن‌فوطی (چاپ‌هند)صریحاًو واضحاً الشیعی‌است.ودیگردرابومنصور کنیهٔ پدرنورالدین است که فقط درفرائد دریك موضع ذکرشده ودرابن‌فوطی یادی ازکنیهٔ پدر او نشده است.

ازمواردی که از او یاد شده پیداست که وی در عداد علما و محدثین بوده و از برهان‌الدین ابوالمظفر ناصر بن‌ابی‌المکارم مطرزی خوارزمی مجاز گشته و خواجه‌طوسی در نزد او تلمذکرده و از او اجازه روایت‌داشته است. وآنچه بعضی در بارهٔ خواجه می‌گفته‌اند که «نشأ بمشهد طوس و اشتغل بها بالتحصیل علی‌خاله» مقصود از خال خواجه‌همین نورالدین علی‌بن ابی‌منصور محمدالشیعی یا (الشعبی) است.

۲۰- شیخ معین‌الدین مصری

ابوالحسن سالم بن بدران بن علی‌المازنی. بعضی لقب او را معزالدین به‌جای معین‌الدین ذکرکرده‌اند که مسلماً تصحیف وخطاست.

۱- تلخیص مجمع‌الاداب ابن فوطی چاپ هند و فوائدالسمطین نسخهٔ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران

شیخ حر عاملی در کتاب امل‌الامل در ترجمهٔ حالش چنین گفته است :
« کان عالماً فاضلا نقلوا له اقوالا فی کتب الاستدلال کمانص علیه تلمیذه المحقق الطوسی فی رسالة الفرائض. »[1]

قاضی نورالله شوشتری در بعض فرائد خویش آورده است که «خواجهٔ طوسی با معین الدین بن مصری در یك طبقه‌اند چون خواجه از محضر وی استفاده کرده است.»

ابن‌الفوطی در تلخیص مجمع‌الآداب گوید:
«معین الدین ابوالحسن سالم بن بدران بن علی المازنی فقیه و ادیب شیعی. او را برمذهب شیعه تصانیف چندیست که از آن جمله است «رسالة فی ان غسل‌الجنابة واجب لغیره» و «رسالة فی حکم العصیر» و « کتاب فی احکام النبات.»[2]

و محمد بن شاکر در فوات الوفیات و صلاح الدین صفدی در الوافی بالوفیات او را به شیعی معتزلی تعریف کرده‌اند .[3] ظاهراً وی فقه را از ابن ادریس حلی[4] صاحب کتاب سرائر آموخته و از شاگردان او بوده است . چنانکه حاجی نوری در کتاب مستدرك الوسایل بدان اشاره فرموده است.

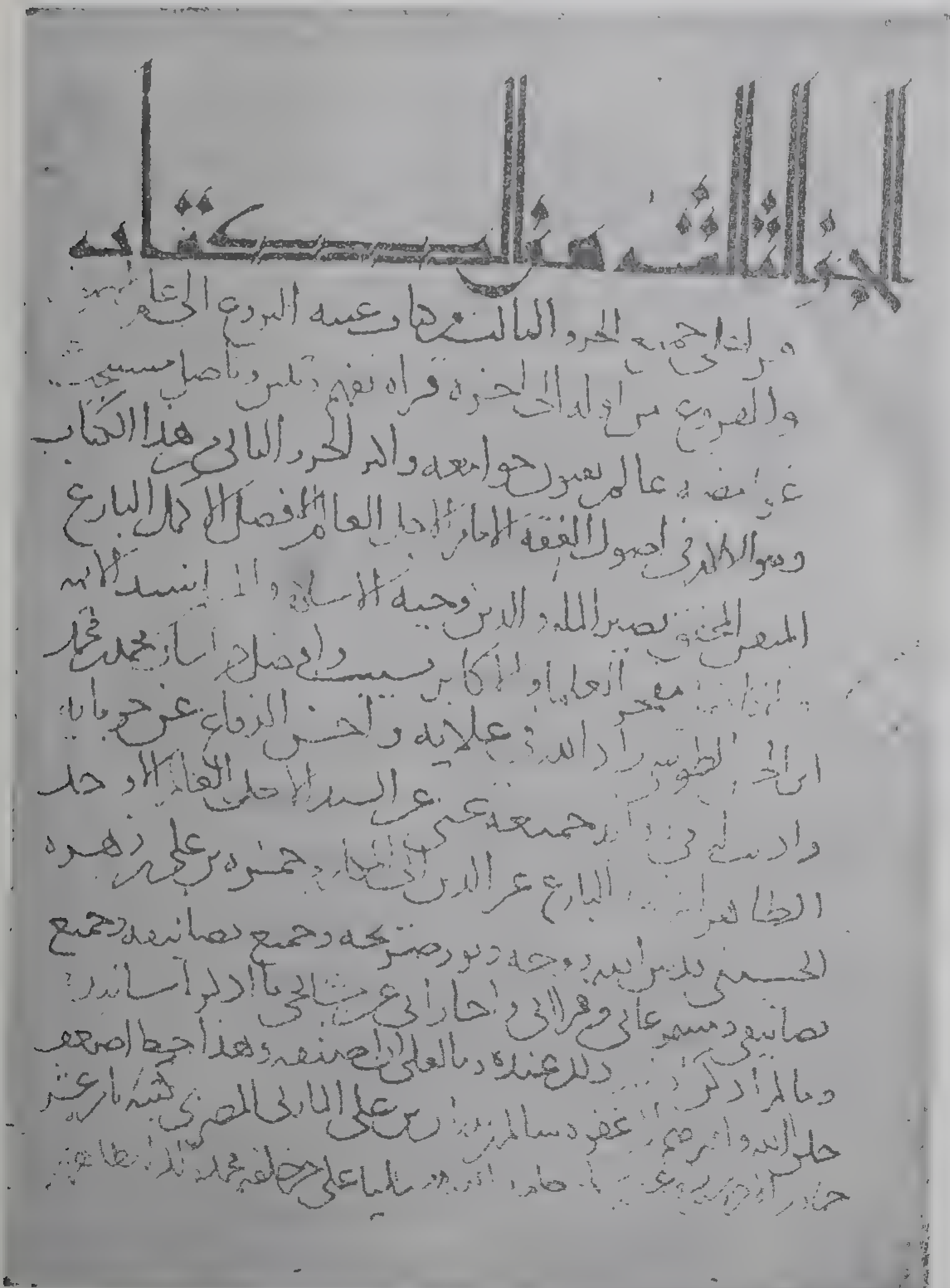
سالم بن بدران از سید جلیل سید عزالدین ابی‌المکارم حمزة بن علی‌بن زهرهٔ حسینی حلی صاحب غنیة النزوع الی علمی الاصول و الفروع روایت حدیث می کند چنانکه از اجازه‌ای که به خواجهٔ طوسی داده است معلوم می-

۱ـ امل‌الامل شیخ حر
۲ـ مجمع‌الآداب چاپ هند ص۶۶۲
۳ـ الوافی بالوفیات ج ۱ ص ۱۸۱ و فوات‌الوفیات
۴ـ ابو عبدالله محمد بن ادریس الامامی العجلی از علما و فقهاء بزرگ امامیه است. درسال ۵۵۸ به حد بلوغ رسیده و درسال۵۷۸ یا ۵۹۸ درگذشته است.

شود. و خواجهٔ طوسی ازشاگردان معین‌الدین است،و مدتی از محضر وی مستفید شده وهم از او مجاز گشته است.

اصل اجازه‌ای که معین‌الدین به خواجه داده در ظهر کتاب غنیة النزوع ابن‌زهره که خواجه آنرا در نزد استاد خوانده باقی‌است و تاریخ‌مقابلهٔ کتاب سال ۶۲۴ می‌باشد و اکنون کتاب مزبور موجود و در کتابخانهٔ‌مجلس شورای ملی ضبط است.

وصورت اجازه‌ای که در کتاب‌اجازات بحارالانوار مجلسی‌ولؤلؤتی البحرین صاحب حدایق و دیگر کتب‌ثبت است منقول ازهمین کتاب‌می باشد.
وصورت اجازه معین‌الدین به‌خواجه این است:



گراور اجازهٔ سالم بن بدران مصری به خواجه طوسی

« قراء على جميع الجزء الثالث من كتاب غنية النزوع الى علم الاصول و الفروع من اوله الى آخره قراءة تفهم و تبين[1] و تأمل مستحث عن غوامضه عالم بفنون جوامعه واكثر الجزء الثانی من هذا الكتاب وهو الكلام فی اصول الفقه الامام الاجل العالم الافضل الاكمل البارع[2] المتقن المحقق نصير الملة والدين وجيه الاسلام والمسلمين سند الائمة و الافاضل، مفخر العلماء والاكابر نسيب و افضل خراسان[3] محمد بن محمد بن الحسن الطوسی زاده الله فی علائه و احسن الدفاع عن حوبائه . واذنت له فی رواية جميعه عنی و عن السيد الاجل[4] العالم الاوحد الطاهر الزاهد البارع عز الدين ابی المكارم حمزة بن علی بن زهرة الحسينی قدس الله روحه و نوّر ضريحه ، جميع تصانيفه و جميع تصانيفی و مسموعاتی و قراآتی و اجازاتی عن مشايخی ما اذكر اساتيده و مالم اذكر اذا ثبت ذلك عنده وما لعلی ان اصنفه.و هذا خط اضعف خلق الله وافقرهم الى عفوه سالم بن بدران بن علی المازنی المصری. كتبه ثامن عشر شهر جمادی الاخرة سنة تسع عشر وستمائة حامداً لله مصليا على خير خلقه وآله الطاهرين»[5]

درهامش صفحهٔ آخر کتاب به خط خواجه طوسی این عبارت دیده می‌شود « و قع الفراغ من مقابلة القسم الثالث بنسخة صحيحة و الحمد لله تبارك و تعالى فی جمادی الاولی اربع عشرين و ستمائه هجرية كتب محمد بن محمد بن الحسن الطوسی بخطه».

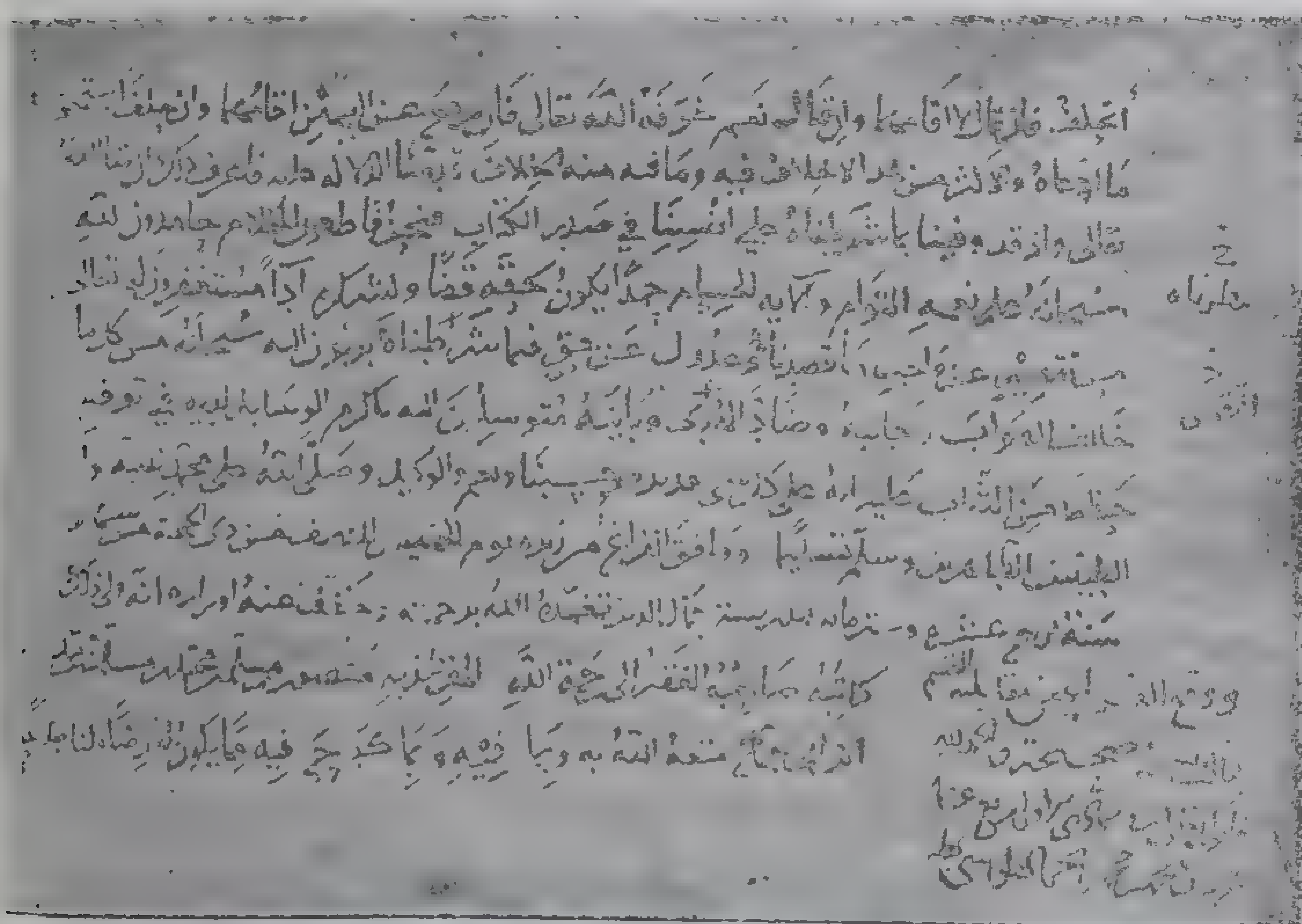
۱ــ تفهيم و تبيين

۲ــ الاورع

۳ــ در لؤلوتی البحرين : و افضل اهل خراسان.

۴ــ الاجل الازهر

۵ــ اجازات بحار الانوار چاپ طهران ص ۱۶ و لؤلؤتی البحرين



گراور صفحهٔ آخر کتاب غنیة‌النزوع که خط خواجه در پائین صفحه طرف راست مشاهده می‌شود

و از این اجازه پیداست که معین‌الدین را (چنانکه ابن‌الفوطی گفته) تألیفات بسیاری بوده که به‌خواجه اجازهٔ روایت آنها را داده است. و خواجه در کتاب الفرائض خویش در فصل نصیب ذی قرابتین و ذی قرابات از کتاب تحریر استاد خود نقلی کرده و گوید:

« ولنورد المثال الذی ذکره شیخنا الامام السعید معین‌الدین سالم بن بدران المصری فی کتابه الموسوم بالتحریر»[1]

خوانساری در کتاب روضات الجنات گفته: «در بعض اجازات اصحاب ذکر شده که معین الدین راکتابی است موسوم به « الانوار المضیئة الکاشفة لاسداف الرسالة الشمسیة»

و نیز او راکتابی است به‌نام «اعتکاف ـ یا ـ مسئلة فی الاعتکاف» ، ومسئلهٔ «اعتراض بردلیل نبوت» نیز بدو منسوبست.

۲۱ـ قطب‌الدین مصری

ابراهیم بن علی بن محمد السلمی . وی اصلا از مردم مغربست ولی چون مدتی درمصرزیسته به‌مصری شهرت یافته است. قطب‌الدین پس ازمدتی توقف درمصربرای تکمیل تحصیلات خویش به‌خراسان سفر کرد ودرخوارزم و هراة از محضر امام فخرالدین رازی مدتی استفاده نمود وکتاب قانون شیخ را در نزد استاد خواند[2] تا از بزرگترین شاگردان وی گشت. وی در آخر عمر درنیشابور توطن اختیار کرد و به‌تدریس طلاب و تألیف کتب پرداخت. و از

۱ـ الفرائض خواجهٔ طوسی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مجلس شورای ملی.

۲ـ درمقدمهٔ شرح قانون تصریح به‌شاگردی خودواستفادهٔازامام نموده وگوید: ازجمله کتبی‌که نزد امام فخرالدین خواندم قانون شیخ بود.

جملهٔ تألیفاتش شرحی است بر کلیات قانون ابوعلی سینا[1].

ابن ابی‌اصیبعة در کتاب عیون الانباء فی تاریخ الاطباء ترجمهٔ‌حالی از قطب‌الدین آورده و دربارهٔ شرح قانون تألیف وی‌گوید :

«من به‌مطالعهٔ این شرح موفق شدم، وآنرابه‌دقت خواندم. دراین‌تألیف قطب الدین مصری مسیحی و ابن‌الخطیب امام رازی را بر شیخ ابوعلی سینا ترجیح و تفضیل داده است.

درموضعی که مسیحی را برابوعلی ترجیح داده می‌گوید: «والمسیحی اعلم بصناعة الطب من الشیخ ابی‌علی. فان مشایخنا کانوا یرجحونه علی‌جمع عظیم ممن هوافضل من ابی علی فی هذا الفن »

وباز درجای دیگرازهمان شرح گوید: «وعبارة المسیحی اوضح وابین مما قاله الشیخ ،و غرضه فی کتبه تقیید العبارة من غیر فائدة»

و درجائی که امام فخر رازی را برشیخ‌الرئیس ترجیح نهاده گوید: «فهذا مما تنخل من کلام الامامین العظیمین الامام المتقدم، و الامام المتاخرعنه زمانا، الراجح علیه علما و عملا و اعتقادا و مذهبا»[2]

قطب‌الدین مذهب شافعی داشته ، وبه‌همین مناسبت سبکی نامش را در طبقات الشافعیه الکبری آورده است[3].

ابن‌ابی‌اصیبعة درتاریخ وفاتش‌گوید:وقتی‌مغول نیشابورراگرفته ومردم آنجا را از دم تیغ گذرانیده و قتل عام‌کردند، حکیم مصری هم درجملهٔ مردم آن شهر کشته شد. وسبکی گوید: درسال ۶۱۸ به دست تتار به قتل رسید .

۱ـ نسخه‌ای ازاین شرح کلیات درکتابخانهٔ مجلس شورای ملی بشماره۳۵۳۶ موجود است‌که آغازش چنین است: (الحمدلله‌المدبر الحکیم الفاطر العلیم)

۲ـ عیون الانباء فی طبقات الاطباء ج ۲ ص ۳۰

۳ـ طبقات الشافعیة الکبری ج۵ ص ۴۸ و شذرات الذهب ج۵ ص۴۲۳

خواجهٔ طوسی در نیشابور مدتی در خدمت وی تلمذ کرده ، علم طب و حکمت رادرمحضرش آموخته است.وازشاگردانمشهور وی‌خواجهٔ‌طوسی و قطب‌الدین احمد زکی بن حسن التیقانی (متوفی ۶۷۶) و شمس‌الدین‌احمد خوئی را شمرده‌اند .

ابن الفوطی دو بیت زیر را از خط مولانا نصیرالدین ابی جعفر محمد ابن‌محمدبن‌الحسن الطوسی نقل کرده است که به قطب‌الدین نسبت داده بود:

ذل السؤال شجا فی‌الحلق معترض
من دونه شرق مـن خلفه جـرض
ماماء کفك ان جادت و ان بخلت
من ماء وجهی ان افنیته عوض[1]

۲۲ ـ شیخ ابوالسعادات

اسعد بن عبدالقاهر (یا ـ عبدالقادر) بن اسعد الاصفهانی. فاضلی‌محقق وصاحب تألیفات‌چندیست که‌ازجمله «رشح‌الولاء[2] فی‌شرح دعاء صنمی‌قریش» و کتاب «توجیه‌السؤالات فی حل‌الاشکالات» و کتاب « جامع‌الدلائل و مجمع الافاضل»و «اکسیرالسعادتین» است .

او استاد خواجهٔ طوسی و شیخ میثم بحرانی و سید رضی الـدین بن طاوس است. وشخص اخیرازاستاد خود روایت و نقل‌بسیار کرده‌است. و در کتاب فلاح السائل گوید:

«درماه صفر سال ۶۳۵ درجانب شرقی‌بغداد درمنزلی که‌خلیفه‌المستنصر

۱ـ تلخیص‌مجمع الاداب‌ج ۴ ص۶۱۱
۲ـ روضات : رشح الوفاء

عباسی به شیخ اهدا کرده بود از استاد مجاز شده»[1]

۲۳- فریدالدین داماد

از جملهٔ حکما و بزرگان اواخر قرن ششم و اوائل قرن هفتم است. شرح حالش جز در کتاب مجمع‌الآداب درجای دیگر دیده نشد.

ابن‌الفوطی در این کتاب دو جا از فریدالدین داماد نام برده است. در یك‌جا می‌گوید:

«فریدالدین ابومحمد حسن بن محمدبن حیدر فریومدی حکیم‌اصولی معروف به داماد. وی حکیمی بزرگ، و عارف به اصول و منطق و طب بود. وانقطاع از مردم و خلوت وخمول را اختیار کرده واز کسی چیزی قبول نمی نمود. و پیوسته به مطالعهٔ کتب و تحقیق در علوم مشغول بود. شمس الدین عبدالحمید خسروشاهی ومولانا نصیرالدین طوسی از شاگردان ویند.»

درجای دیگر گوید:

«فریدالدین محمدبن حیدر معروف به داماد از مردم نیشابور حکیمی فاضل بود. مولانا نصیرالدین طوسی او را از جملهٔ مشیخه خویش می‌شمرد، ومی‌فرمود که فریدالدین جمیع تصانیف امام فخر رازی را از خود او روایت می‌کرد.»[2]

دراین دو ترجمهٔ حال که از ابن‌الفوطی نقل شد اختلاف بسیاری‌نیست و ظاهراً ذکرِنام و نسب وی در دوم ناقص است وکنیه و نامش که «ابومحمد و حسن» است از قلم افتاده است.

و فریومد نام قصبه‌ای از توابع نیشابور است. و چون فریدالدین در

۱- امل الآمل و روضات الجنات ص ۲۸ ومستدرك الوسائل ج۳ ص ۴۷۳

۲- تلخیص مجمع‌الآداب ابن الفوطی چاپ بغداد ج۴ ص۴۵۸ وص ۴۶۶

شهر نیشابور مدتی مانده است به نیشابوری شهرت یافته است.

چنانکه درشرح اساتیدخواجه‌درپیش‌گذشت اغلب مورخان فریدالدین را شاگرد صدرالدین علی سرخسی و صدرالدین‌را شاگرد افضل‌الدین جیلانی و او را شاگرد ابوالعباس لوکری و لوکری را شاگرد بهمنیار، و بهمنیار را شاگرد ابوعلی سینا نوشته‌اند یعنی فریدالدین را به‌چهار واسطه از شاگـردان شیخ‌الرئیس دانسته‌اند.

واز شرح حال او که از ابن‌الفوطی نقل شد پیداست‌که وی‌ازشاگردان امام فخررازی‌نیزبوده بنابراین‌خواجه به‌یك واسطه شاگرد امام هم‌بوده است.

فریدالدین را مسلماً تألیفاتی بوده که از میان رفته و نابود شده است . فقط دورسالهٔ مختصردراثبات واجب‌الوجود به‌عربی‌وفارسی دردومجموعه از وی دیده‌شدکه به واسطهٔ اختصار و ایجاز و هم شایداین‌دوتنها تألیفی باشدکه ازاو به‌جامانده برای‌آنکه این دواثرباقی ماند وخوانندگان از آن مستفیدگردند تمام آن دودراینجا ایرادشد.

رسالة فی اثبات واجب‌الوجود لفرید‌الدین داماد

لاشك فی‌وجود موجود، فان‌کان واجبا فذاك، وان‌کان ممکنا، والممکن لایستقل بـوجود نفسه اصلا ، نظراً الی کونه ممکناً . و الممکن لایوجد غیره استقلالا ، اذمالم یوجد الشیئی لایوجد شیئاً . فالذی من شأنه ایجاد الاشیاء هو الذی وجوده ذاتی، اوبواسطته فلابد من واجب.

فائدة : طبیعة الوجود هو واجب الوجود لوجوه :

الاول. الوجود المطلق موجودوبسیط وغیرمجعول. وکلما کان کذلك فهوواجب لذاته. اماکونه موجودا فلانه لوکان معدوما لزم اتصاف الشیء بانتفائه. والقابل یبقی مع‌المقبول. و الشئی لایبقی مع نفیه.

اماکونه بسیطا فلان‌اجزائه ان‌کانت‌موجودة لزم تقدمه علی‌نفسه.وان‌کان معدوما لزم عدمه. فذهب وجوده .

اما انه غیرمجعول فلما ثبت مـن ان البسیط غیرمجعول . وامـا ان کان ماثبت‌له هذه‌الاحکام فهوواجب لذاته فظاهر.

الثانی : انه لولم یکن واجبا لکان ممکنا او ممتنعا، لانحصار کل مفهوم فی‌هذه الثلاثة. والاول‌محال، اذالممکن‌مایقبل‌ذاته‌الوجود والعدم. والشیء

لايقبل نفسه و لا نقيضه .

والثاني: محال لان الممتنع معدوم. والوجود موجود. لماتقدم. وايضا فامتناعه يفضى الى انتفاء الموجودات الخاصة . فلايكون شيء فى الخارج موصوفا بالوجود هذا محال .

الثالث الوجود موجود، ووجوده نفسه. وكل ماكان كذلك فهو واجب لذاته . اماكونه موجودا فلما تقدم. و اما ان وجوده نفسه ، فلانه لولا ذلك اما جزءه او خارجا عنه . والاول يفضى الى تركيب الوجـود، و قدسبق بطلانه . والثانى يستلزم التسلسل . والباقى ظاهر.

الرابع الوجودموجود،فلولم يكن واجبا لكان ممكنا،فعليه لامحالةموجود. فهو اما نفسه اوجزء من جزئياته . وكل منهما يستلزم تقدم الشيء على نفسه.

الخامس الوجود هو شيء له الوجود، و ما له الوجود اعم من ان يكون الوجود عينه او غيره. فان الشيء ثابت لامحالة ، ضرورة سلب الشيء عن نفسه محال. فالوجود ثابت لنفسه لا بواسطة امر، فهوواجب الوجود لذاته.

فائدة: الحركة لاوجود له[١] لانهالووجدت وهى ممكنة لامحالة، فلهاعلة موجبة. فتلك العلة اماآنية الوجود، اوزمانية، فان كان الاول، وجب ان يكون الحركة آنية الوجود، لكن ذلك محال اذ هى الخروج من القوة الى الفعل على التدريج ..

وان كان الثانى، وكل ماهو وجوده زمانى فهوممكن فله علة. وهى اماآنية او زمانية. ويلزم اماالمحال المذكور اوالتسلسل فى العلة الموجبة، وذلك محال. لايقال التسلسل فى العلل الموجبة لم يقم برهان على استحالته . فان المعدات المترتبة غير متناهية . و باعتبار انضمام معد لاحق الى ماسبق مـن العلل و .

١ـ كذا والظاهر لها .

الاستعدادات یتحصل علة موجبة اخری . فعدم تناهی المعدات یستلزم عدم تناهی العلل الموجبة. لکن الاول حق علی ماتبین فی موضعه. فالثانی کذلك، لانا نقول المعدات عندکم هی الحرکات والاوضاع. وفیما نحن فیه لایتصور اعداد هما ، لسبق المعد علی المستعدله . فیلزم سبق الحرکة الحافظه لمطلقها، وکل فرد بعدالآخر.

واما المطلق فلااول لوجوده حتی یتوقف علی معد، فلایلزم سبق الحرکة علی نفسها. ویمکن انیجاب عن اصل الشبهة بهان الحرکة یطلق علی معنیین: الاول التوسط بین المبداء والمنتهی. والثانی الامتداد المؤلف من المتوسطات الواقعة من اول المسافة الی آخرها. فان اردتم الاول اخترنا ان علته آنیة . قوله فیکون الحرکة آنیة قلنا هی بهذه المعنی آنیة الوجود، و ضرباتها(کذا) اعنی المتوسطات الواقعة فی الحدود المتوهمة للمسافة خارجة من القوة الی الفعل علی التدریج. وان اردتم الثانی مسلم. لانه لاوجود لها خارج الذهن، و لایلزم من ذلك انتفاء الحرکة مطلقا بالمعنی الاول .

برهان دیگر از فریدالدین داماد در بیان ثبوت صانع

بسم‌الله الرحمن الرحیم و به نستعین فی التتمیم

اگر موجودی هست واجب الوجودی هست ، لیکـن موجودی هست پس واجب‌الوجودی هست.

بیان ملازمه اگرموجودی هست آن موجود یا واجب است یا ممکن‌و برتقدیر اول ملازمه ثابت شد.

واما برتقدیر دوم گوئیم هرچه ممکن باشد به انفراد موجود نشود، و تا موجود نبود موجد غیر نتواند بود. پس اگرهمهٔ موجودات ممکن باشند هیچ به انفراد نه موجود بود و نه موجد غیر، پس برآن تقدیر هیچ موجود نبود و لازم آید که اگر موجودی هست هیچ موجود نبود، و ایـن‌خلـف باشد. پس نشاید که همهٔ‌موجوادت ممکن باشند، پس موجودی‌غیرممکن باشد و آن‌واجب بود. پس‌ملازمه ثابت شد واستثنا ظاهر است. پس نتیجه ثابت باشد. والله اعلم «نقلت مما نقل من‌خط المولی العلامة قطب‌الحق والدین‌شیرازی روح‌الله روحه، والناقل اضعف‌العباد الی عفوربه ...»[1]

---

۱ ــ بقیه در نسخهٔ منقول عنه محو شده است

و نیز منسوب به فریدالدین داماد است : لولم یکن فی‌الوجود ما هو واجب بذاته لم‌یکن موجود اصلا و التالی ظاهر البطلان.

بیان الملازمة انوجودالممکن یحتاج الی مرجح،فان منشاء الاحتیاج علی المذهب المتصور الامکان، و کل‌ممکن قدیماکان اوحادثا له مرجح، ضرورة ان نسبة طرفی الوجود والعدم الی الممکن واحد، ولارجحان لشیء منهما. ولایصح ان یترجح احدهما، فلووجد ممکن وترجح وجوده کان لمرجح غیره موجد له ، فلامحالة یکون موجوداضرورة ان الشیء مالم یوَجدلم یوجِد. و علی تقدیر عدم الواجب کان ذلك المرجح ایضا ممکنا محتاجا الی مرجح آخر ممکن،فیکون للطرف حکم‌الوسط فی‌الاحتیاج الی المرجح و عدم الاستقلال فی‌الوجود والایجاد، ومادام کل من این یحصل ممکن حتی یحصل منه ممکن آخر مرجح،فلاوجود و لا ایجاد لا بالذات و لا بالغیر.

و اذا ثبت الملازمة وتقرر بطلان اللازم، ثبت وتحقق المطلوب، وهو تحقق خلاف المقدر،ففی الوجود ما یجب وجوده بذاته من غیر سبب و علة و ذلك مااردناه. و اورد علی ذلك بانه یحتمل ان یحصل ممکن بممکن آخر وذلك الاخر بآخر و هکذا الی غیر النهایة. هذا الایراد غیر وارد، لان هذا الاحتمال انمایجوزه العقل اذا اعتبر استناد بعض الممکنات الی بعضها مفصلا بان یلاحظ ان هذا من ذاك و ذاك من ذلك و هلم جرا .

فان العقل بهذا الطریق لایحیط بجمیعها، لعدم تناهیها ولایظهر الخلف عنده.اما اذا لاحظ جمیعها اجمالا و تذکر ان شیئا منها لایحصل بالفعل مالم یحصل احد آخر بالفعل،فلایشك فی انه مادام للطرف حکم الوسط لایحصل شیء منها بالفعل حتی یحصل به آخر فلایحصل شیء من الممکنات اصلا[1]

۱ــ مجموعهٔ اثبات واجب، جنگ شمارهٔ ۲۷۹۹ کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار ش ۱۸ صفحهٔ ۱۴۴

۲۴ـ کمال‌الدین بن یونس موصلی

ابوالفتح موسی بن ابی‌الفضل یونس بن محمد بن منعة بن مالك شافعی جامع جمیع علوم و فنون ویگانهٔ روزگار بود. روز پنجشنبه پنجم صفر سال ۵۵۱ در موصل متولد گردید، و پس از آنکه در علوم ادبیه سرآمد اقران شد فقه را در نزد پدر بزرگوار خویش آموخت. درسال ۵۷۱ به بغداد سفر کرد؛ و در مدرسهٔ نظامیه نزد سدید سلماسی معید آنجا به تحصیل پرداخت. و علم خلاف واصول و آداب بحث را درخدمت کمال‌الدین ابی‌البرکات عبدالرحمن ابن‌محمد الانباری استفاده کرد. و حل اقلیدس و مجسطی و علوم ریاضی را از شیخ شرف الدین مظفر بن محمد بن مظفر طوسی قاری یعنی صاحب اسطرلاب خطی مشهور به عصا فراگرفت. و پس از تکمیل تحصیلات‌خویش به موصل بازگشت و درمدرسهٔ امیرزین‌الدین که بعدها به مدرسهٔ کمالیه‌مشهور شد اقامت‌گزید و به تدریس طلاب مشغول گشت.

کمال الدین در بسیاری از علوم و فنون ماهر بود مخصوصا در علوم ریاضی از اقلیدس و هیأت و مخروطات و متوسطات و مجسطی و حساب و جبر و مقابله و موسیقی متفرد بود، و از اقران کسی به پایه و مرتبهٔ او نمی‌رسید.

ابن خلکان درتاریخ و فیات الاعیان گوید:

«من او را درموصل درماه رمضان سال ۶۲۶ ملاقات کردم و چون با پدرش آشنائی داشتم چندین بارفیض صحبتش را دریافتم ولیکن چون‌اقامتم در موصل اندك بود و می‌خواستم به زودی به شام برگردم از محضر درسش استفاده نکردم»

و باز درهمان کتاب درتعریف او گوید:

«جامع معقول و منقول بود و باآنکه استاد فقه شافعی بود فقه حنفی را نیز برای عده‌ای از طلاب حنفی تدریس می کرد، و مشکلات جامع کبیر را برای آنان حل می‌نمود. او به دقایق فنون حکمت الهی و طبیعی و ریاضی و منطق و طب عارف و در علوم عربیت و تفسیر و حدیث و تاریخ و ایام عرب و اشعار تازی به خوبی مطلع و درهر علمی چون شخص یك فن از رموز آن با خبر بود. اهل ذمه نزد او تورات و انجیل می‌خواندند،و او این دو کتاب‌را برای آن جماعت شرح و تفسیر می کرد.

اثیرالدین ابهری با آن همه جلالت قدر و تفنن در علوم هنگامی که مردم از کتب او استفاده می کردند خود در خدمت کمال‌الدین مجسطی می ـ آموخت. و علم‌الدین قیصر بن ابی القاسم بن عبدالغنی بن مسافر مغربی که‌از بزرگان حکماء و علماء ریاضی است گوید :

«من موسیقی را درخدمت کمال الدین فراگرفتم.»[1]

قزوینی در کتاب آثارالبلاد گوید : کمال الدین‌بن یونس جامع‌جمیع علوم معقول و منقول و در زمان خویش بی نظیر بود در هر علم و فنی که بااو گفتگو می‌شد اومانندصاحب‌فن به‌بحث‌می‌پرداخت ومخصوصاًدرفنون‌ریاضی بی مانند بود.

تاریخ وفاتش‌را قزوینی به سال۶۸۲ذکر کرده[2] ولیکن این‌تاریخ مسلما خطا است؛ و صحیح تاریخی است که ابن ابـی اصیبعة درکتاب عیون الانباء فی تاریخ الاطباء و ابن خلکان در کتاب وفیات الاعیان آورده وگفته‌اند :

«کمال الدین بن یونس درچهاردهم شهر شعبان به سال ۶۳۹ درموصل

۱ــ تاریخ‌ابن خلکان چاپ طهران، ج۲ص ۲۵۶ وطبقات‌الشافعیة الکبری ج ۵ ص ۱۵۸ والحوادث الجامعة چاپ بغداد ص ۱۴۹ و شذرات الذهب ج۵ ص ۲۰۶

۲ــ آثار البلاد قزوینی چاپ اروپا ص۳۱۰ وتاریخ‌وفات‌وی ازچاپ‌مصرافتاده و ذکر نشده ــ آثار البلاد چاپ مصر ص۴۶۳

در گذشت ».[۱]

ابن الفوطی هم در تلخیص مجمع الآداب یادی از او کرده و کنیه‌اش را ابوالمعالی و تاریخ تولدش را جمادی الاولی سال ۵۵۱ و وفاتش را در نیمهٔ شعبان سال ۶۳۹ در موصل دانسته است[۲].

از جملهٔ تألیفاتش کتاب «کشف المشکلات وایضاح المعضلات فی تفسیر القرآن» و «شرح کتاب التنبیه فی الفقه» و «کتاب اسرار السلطانیة فی النجوم» است.

بروکلمن ازجملهٔ تألیفات وی یکی رسالهٔ «برهان برمقدمهٔ تسبیع دائره و کیفیت پیدا کردن آن که ارشمیدس در کتاب خود نیاورده» و دیگر «شرح اعمال هندسه» را ذکر کرده است[۳].

صلاح‌الدین صفدی در کتاب الوافی بالوفیات و محمد بن شاکر در فوات الوفیات هردو ازشمس‌الدین بن‌المؤید العرضی نقل کرده‌اند که خواجهٔ طوسی از کمال الدین بن‌یونس موصلی کسب دانش کرده[۴] و ظاهراً خواجه در بغداد یا موصل مدتی از محضر وی استفاده نموده است.

۲۵ــ علم‌الدین

قیصر بن ابی‌القاسم بن‌عبدالغنی بن‌مسافر بن حسان‌بن عبدالرحمن اسفونی منعوت به «علم» ومکنی به ابوالمعالی ومعروف به تعاسیف.

۱ــ عیون الانباء فی طبقات الاطباء ص ۲۵۹
۲ــ تلخیص مجمع‌الاداب ابن الفوطی چاپ هند ص۲۹۳
۳ــ ذیل تاریخ آداب العربیه . از بروکلمن ج ۱ص ۸۴۹
۴ــ الوافی بالوفیات ج۱ ص۱۸۲ و فوات الوفیات چاپ مصر ج۲ ص۱۴۱

وی به‌دقایق علوم ریاضی مطلع و بقـراءات مختلف آشنا ، و فقیهی بی‌نظیرومحدثی خبیروبه‌رموز مذهب ابوحنیفه آگاه ودانشمندی ارجمند بود .

علوم ریاضی را درمصر وشام آموخت. ودرتمام شعب وفنون آن‌ماهر گردید. و در مصر از ابی‌الفضل محمدبن یوسف غزنوی، وابوطاهر محمدبن محمدبن مبارك انباری، ودرحلب از ابوهاشم عبدالمطلب‌هاشمی سماع حدیث کرد . پس از آن خود برمسند افادت نشست . وجماعتی درمصر وشام از وی اخذ حدیث کرده ، ازاو روایت کرده‌اند .

ابن‌خلکان گوید که « علم‌الدین مرا حکایت کرد که پس از آنکه علوم ریاضی رابه‌خوبی آموختم، طالب دیدار کمال‌الدین‌بن یونس که درآن وقت در علوم ریاضی استادی بی‌مانند بود شدم، وبه‌نیت‌آنکه از محضر وی مستفید گردم به موصل رفتم ، وبه‌مجلس درس او درآمدم .

قصدم رادانست، وپرسید می‌خواهی چه فنی‌ازفنون ریاضی‌رابیاموزی؟ گفتم طالب علم موسیقی هستم ، و مـی‌خواهم از آن علم بهره ببرم . گفت مصلحت تراست. ودرمدت یك سال بیش از چهل کتاب درخدمتش خواندم. و در آن وقت در تمام این فنون ماهر واستاد بودم . و غرضم آن بود که در جملهٔ شاگردان کمال‌الدین بشمار آیم، وانتساب به‌او حاصل کنم[۱].» انتهی

علم‌الدین پس از آنکـه یك سال در موصل بماند واز استاد مستفیض گشت ، به‌حماةرفت . و در آنجا مقیم شد . و سلطان آنجـا ملك مظفر بدو توجه کـرد . و احسان بسیار به او نمود و تدریس مـدرسهٔ نوریه را به‌وی واگذار کرد .

---

۱ ـ عیون‌الانباء ابن‌ابی‌اصیبعه ج ۲ ص ۷۰ وتاریخ وفیات الاعیان ابن‌خلکان در شرح حال کمال‌الدین بن یونس موصلی چاپ ایران ج ۲ ص ۲۵۷

علم‌الدین در آنجا در سال ۶۴۲ کرهٔ بزرگی از چوب که کواکب مرصوده بر آن نقش بود برای سلطان بساخت[1]. و نیز آسیائی که دارای برجهایی بود و در آن برجها حیل هندسی به کار برده بود برای سلطان بنا کرد.

وقتی صاحب صقلیه درمسائل حکمت وریاضی پرسشهائی از ملك‌کامل کرده واواز دانشمندان مصروشام جواب آنها را خواسته بود. علم‌الدین نیز درجواب آن مسائل با حکماء دیگر کمك کرد، چه وی در آن زمان مشارالیه بالبنان بود، وازعلماء ودانشمندان حکمت وریاضی محسوب می‌شد.

علم‌الدین مدتی در قاهره مأمور دواوین دولتی ونظر و تفتیش در آنها گردید. وشریف گوید: «سیرت پسندیده‌ای نداشت.»[2]

مولدش در سال ۵۶۴ به اسفون، ووفاتش روز یکشنبه ۱۳ رجب سال ۶۴۹ در دمشق بود.

نامش را ابن واصل در اخبار بنی ایوب و صاحب حماة در تاریخ اخبارالبشرذکر کرده‌اند[3].

ابن‌ابی‌اصیبعة درعیون الانباء وابن خلکان در وفیات‌الاعیان درشرح‌حال کمال‌الدین‌بن یونس موصلی از او یادکرده، و او را ازجمله شاگردان بزرگ

۱ـ فرزند ارجمند دکتر محسن مدرس رضوی از(ادمونتون)کانادا نوشته‌است: یکی از قدیمترین کرات سماوی ساختهٔ قیصربن ابوالقاسم هم اکنون موجود و در موزهٔ ملی ناپل محفوظ است و مشخصات این کره را در کتابی پیدا کردم.

۲ـ الطالع‌السعید الجامع‌لاسماء الفضلاء والرواة باعلی‌الصعید تألیف ادفوی متوفی ۷۴۸،چاپ مصر،ص ۲۵۹

۳ ـ تاریخ ابی‌الفدا در حوادث سال ۶۴۲ ج ۲ ص ۱۸۱ و ج ۲ ص ۱۹۵

کمال‌الدین شمرده‌اند .

ابن‌الفوطی در تلخیص مجمع‌الآداب شرح حال او را از کتاب عقود الجمان فی‌شعراء الزمان تألیف کمال‌الدین مبارك‌بن ابی‌بکر حمدان ابن شعار چنین نقل کرده است که :

« علم‌الدین مصری را در علوم حکمت وهندسه دستی قوی بود. »

و هم او گوید که « من او را در حلب دیدم ولیکن ندانستم که او را در نظم کلام اقتداری هست یانه » وسپس گوید :

«کمال‌الدین ابوالقاسم عمربن احمد برایم از علم‌الدین چنین نقل کرد که: وقتی از بلاد اسماعیلیه حکیم نصیرالدین طوسی نامه‌ای که در آن چند سؤال فلسفی کرده بود برایم فرستاد . ودر سرنامه شعری چند درج کرده که مطلعش این بیت بود :

سلام علی‌علامة المتبحر   علی علم‌الدین الحنیفی قیصر

من به سؤالات ونامهٔ وی جواب گفتم ، ومانند او در اول نامهٔ خودچند بیت نگاشتم که بیت اولش این بود :

سلام علـی المهدی السلام تحیة

تضوع من الفاظها عـرف عنبر

فوت علم‌الدین را ابن شعار در ماه جمادی‌الاولی سال ۶۴۹ در دمشق ذکر کرده است[۱].

دونامه از وی در ردّ مصادرات اقلیدس وجواب خواجه باقی است که در دنبال رسالهٔ خواجهٔ طوسی در « رد مصادرات اقلیدس» ذکر شده، ونسخهٔ آن در کتابخانه‌های آستان قدس رضوی و مدرسهٔ سپهسالار موجود است که

---

۱ ــ تلخیص مجمع‌الآداب ابن‌الفوطی،طبع بغداد ج ۱ ص ۶۱۶

قسمتی از آن نامها درضمن آثار خواجه بیاید .

۲۶ ـ اثیرالدین ابهری

مفضل بن عمر از مشاهیر حکمای اسلام واز شاگردان بزرگ امام فخر رازی است. وی پس از بروز فتنهٔ تتار به شام رفت. وچندی درخدمت محی‌الدین محمدبن محمدبن سعیدبن ندی (متوفی ۶۵۱) در دمشق بسر برد[۱]. و بعد به بلاد روم شد، ودرآنجا مقیم گشت .

ابن شاکردراحوال اسماعیل عمادالدین ابوالفداصاحب حماة می‌نویسد: اودوستار اهل علم بود، وآنان را به‌خویش نزدیك می‌کرد. واثیرالدین ابهری به خدمت او پیوست. ونزد او اقامت گزید ، وابوالفدا برایش نقدینه‌ای که کفاف مخارج او را نمایدمرتب کرد[۲].

اثیرالدین راباجلهٔ حکما وعلماکمتر اتفاق صحبت افتاده واکثراوقات را به تدریس علوم وتعلیم طلاب وتألیف کتب پرداخته است . درحکمت‌الهی وطبیعی ومنطق وزیج تألیفات‌مهم وگرانبهائی ازخود باقی‌گذاشته. کتاب‌هدایهٔ وی که در حکمت طبیعی والهی ساخته در تمام ممالك اسلامی مشهور ، و مدتی کتاب درسی طلاب علوم حکمت بود . و عده‌ای از علما به شرح و تفسیر آن پرداخته‌اند که مهمتر آن شروح شرح میبدی و شرح ملاصدرای شیرازی‌است.

دیگر از تألیفات وی تنزیل الافکار در منطق است که خواجهٔ طوسی شرحی برآن نگاشته وآنرا «تعدیل‌المعیار فی‌نقد تنزیل‌الافکار» نام نهاده‌است.

---

۱ ـ الوافی بالوفیات ج ۱ چاپ اسلامبول ص ۱۷۲ و مجلهٔ علمی دمشق .

۲ ـ فوات‌الوفیات ج ۲ ص ۲۹

و دیگر کتاب ایساغوجی است که مختصری درمنطق است (ایساغوجی راکه‌به‌معنی کلیات خمس ، ونام یك باب از ابواب نه‌گانه منطق است برتمام کتاب ازباب اطلاق جزء بر کل‌مجازاً نام نهاده است.)

اورا دربرابر اشارات شیخ کتابی به نام اشاراتست. و درمقابل‌تحصیل بهمنیار کتابی به نام محصول می‌باشد . و از آن باز استخراجی کرده آنرا محصولی نام نهاده است .

وتصانیف دیگر به‌نام «زبدة الاسرار» و «بیان» و «کشف‌الحقایق»[1] در منطق ازتألیفات او شمرده‌اند .

ونیز دو رساله یکی به نام « الرسالةالزاهرة فی‌ابطال بعض مقدمات الجدلیة » و دیگر « رسالهٔ مشتمل برهیجده مسئله از مسائل حکمت که بین حکماء و متکلمین مورد اختلاف و نزاع است »[2] در جزو تألیفات وی ذکر کرده‌اند .

اورا باخواجه طوسی رابطهٔ دوستی بوده ونامه‌هائی بایکدیگر رد وبدل کرده‌اند. ووقتی اثیرالدین رسالهٔ فارسی‌ساخته وضمن نامه‌ای به‌خدمت‌خواجه فرستاده‌وازخواجه درخواست جواب کرده است . خواجه با احترام تام نامهٔ او را جواب گفته ، و در برابر رسالهٔ او رساله‌ای نگاشته ، و نزد اوفرستاده است . این دو رساله در بعضی از مجموعه‌ها دیده شد.

زکریابن‌محمدبن محمودقزوینی‌اثیرالدین‌را از اساتیدخودشمرده‌ودرآثار

---

۱ ـ سلم‌السموات نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی،شمارهٔ ۶۷۰ و کشف‌الظنون ج ۲ ص ۳۱۸ وهدیةالعارفین ۴۶۹/۲

۲ ـ فهرست کتب کتابخانهٔ مجلس‌شورای ملی. شمارهٔ ۱۸۳۰ ج ۵

البلاد از او یاد کرده است[۱].

وفات او را جمعی در حیات هلاکو یعنی در حدود سال ۶۶۰ تا ۶۶۳ نوشته‌اند. وحاجی خلیفه در کتاب کشف‌الظنون در ذیل کتاب کشف‌الحقایق وفاتش را درسال ۶۶۳ ودنبالهٔ کتاب المغنی فی‌الجدل سال ۷۰۰ هجری ضبط کرده است[۲].

حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده رباعی ذیل‌رابه‌اثیرالدین ابهری‌نسبت داده است :

مسکین دل من چو محرم راز نیافت
و اندر قفص جهان هم آواز نیافت
اندر سر زلف ماه رویی گم شد
تاریك شبی‌بود وکسش بازنیافت[۳]

درتذکرهٔ عرفات آمده است که اثیرالدین ابهری از افاضل واکابراست و صاحب دیوانی است که سه هزار بیت دارد. از جمله این رباعی به وی منسوبست[۴].

تا کی مدد نفس بد آموز کنم
خلقی ز وجود خود غم اندوز کنم
من بعد برآنم که به‌قرصی چو فلك
روزی‌به‌شب آرم و شبی روز کنم

---

۱ ــ آثار البلاد چاپ بیروت ص ۴۶۳ و ۵۳۶

۲ ــ کشف‌الظنون ج ۲ ص ۱۴۸۹ و۱۷۴۹ چاپ اسلامبول.

۳ ــ تاریخ‌گزیده چاپ‌طهران ص ۶۸۵ وسلم‌السموات‌نسخهٔ خطی.

۴ ــ تذکرهٔ عرفات از تقی‌الدین محمد بن سعدالدین محمد حسینی اوحدی بلیانی اصفهانی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی ملك .

و در تذکرهٔریاض‌الشعرا هم همین رباعی به نام وی ثبت شده‌است[۱].

۲۷ - شمس‌الدین کیشی

محمدبن احمدبن‌عبداللطیف کیشی، ازحکماء بزرگ ایران‌وازمعاصران محقق طوسی است . وی در اغلب علـوم تبحری کامل داشته ، و در اصول و فروع و در معقول و منقول صاحب تألیف و تصنیف بوده است . قطب‌الدین شیرازی‌از محضروی استفاده کرده، و درتألیفات خود از او به‌احترام‌یادنموده واو را درجملهٔاساتیدخویش‌شمرده‌است[۲]. مخصوصادرشرح کلیات قانون‌خود مکرر ازاستاد خود «کیشی» یاد کرده وبه‌گفتهٔ اواستناد جسته است .

وعلامهٔ حلی دراجازهٔ معروف بنی‌زهره او را درجملهٔ اساتید خودذکر کرده، ودرحق اوگوید:« این شیخ افضل علماء شافعیه بود. و دربحث منصف ترین مردم به شمار می‌رفت . مـن از محضر وی استفاده می کردم ، و بعضی اوقات اعتراض وایرادی براو می‌نمودم. تفکری می کرد گاه ایراد مرا جواب می‌گفت، وگاه اظهار می‌داشت، باشد در این مسئله اندیشم ، جواب آنرا روز دیگرازمن بخواه.من پس ازدوسه روزی جواب آنرا می‌خواستم ، واوجواب مسئله را بازمی‌داد وگاه‌هم به عجز خویش ازجواب اعتراف می کرد[۳].

شمس‌الدین پس از ادای حج وزیارت بیت‌الله به بغداد رفت ومـدتی ملازمت شیخ جبرئیل را اختیار کرد، و به امر او به خلوت وریاضت مشغول شد، و در جملهٔ اهل حال وصاحبان معرفت درآمد .

---

۱ ــ تذکرهٔ ریاض‌الشعرا علی‌قلی واله داغستانی،نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی‌ملک

۲ ــ مقدمهٔ درةالتاج چاپ تهران

۳ ــ لؤلؤتی‌البحرین

مولانا شیخ کمال‌الدین عبدالرزاق کاشی (متوفی ۷۳۶) صحبت شمس‌الدین را دریافته و در نامه‌ای که به علاءالدین سمنانی نوشته گوید: «پس از آن به صحبت مولانا شمس‌الدین کیشی رسیدم ، چون از مولانا نورالدین شنیده بودم که دراین عصر مثل او در طریق معرفت کسی نیست.»[۱]

وی در سال ۶۶۵ به تدریس مدرسهٔ نظامیهٔ بغداد معین شد[۲]. ومدتی در بغداد به‌کار تدریس پرداخت. وپس از آن به‌اصفهان رفت وبه‌خدمت بهاءالدین محمدبن شمس‌الدین محمد جوینی پیوست .

مجدالدین همگر شاعر شیرازی که او نیز مدتها دراصفهان در خدمت بهاءالدین‌محمد جوینی‌میزیست وبرای بزرگان استنساخ کتاب می‌نمود، کتاب کلیله ودمنه‌ای برای شمس‌الدین کیشی نوشته وقطعه‌ای برای اتمام آن گفته که تاریخ تحریر آن ششصد وهفتاد وسه است.و قطعه این‌است[۳]:

بحکم و خواهش شمس‌الانام والملة
که دارد امرش برسائق قدر بیشی
امام مفتی دوران محمد ادریس
خدایگان شریعت محمد کیشی
نوشت چاکر و داعیش مجد پارسی آن
که‌چون‌سعادت کرده‌است‌بردرش‌خویشی
کتاب حکمت و پند کلیله را بخطی
که در ثمن برد از لؤلؤ و سمن پیشی

۱ ــ نفحات الانس جامی چاپ هند ص ۳۱۷

۲ ــ الحوادث‌الجامعة ص ۳۵۸ و ۴۸۹ و شدالازار ص ۴۹۳

۳ ــ از سعدی تا جامی ص ۱۲۵

به‌سال ششصد و هفتاد و سه به‌خطهٔ جی
که شد تهی ز بد اندیشی و جفا کیشی
به‌عهد صاحب دیوان بهاء دولت و دین
که شیر در گلهٔ بخت او کند میشی
ز نوك کلکش چشم مخالف آن بیناد
که این نماید ریشی و آن کند نیشی

و از این قطعهٔ مجد همگر استفاده می‌شود که کیشی تا این تاریخ در اصفهان بوده است.

در الحوادث‌الجامعه است که کیشی به سال ۶۹۴ وفات یافت[۱] و در شدالازار است که درخانهٔ خود در محلهٔ دزك مدفون شد[۲] و درفارسنامهٔ فسائی است که کیشی در ۶۶۰(؟) در شیراز به‌رحمت ایزدی پیوست و درخانهٔ خود مدفون گردید[۳]. و در الوافی بالوفیات تولد کیشی در سال ۶۱۵ در کیش و وفاتش در سال ۶۹۵ ذکرشده است[۴].

از مصنفات او یکی کتاب هادی‌درنحواست که با عبارت مختصر و معنی بسیار تألیف کرده است. و رساله‌ای در شرح قول پیغمبر علیه‌السلام که فرموده «ان‌الله تعالی خلق آدم علی صورته» ساخته است[۵]. و حاجی خلیفه

---

۱ ــ الحوادث‌الجامعه ص۲۸۹

۲ ــ شدالازار ص ۱۱۳

۳ ــ فارسنامه ص ۳۱۷

۴ ــ الوافی بالوفیات ج ۲۰ ص ۱۴۱

۵ ــ این رساله در جنگی که به فاضل محترم آقای سلطان القرائی متعلق است دیده شد.

رسالهٔ دیگری در شرح کلام علی علیه‌السلام « الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا » به نام او در کشف‌الظنون ذکر کرده، گوید: « بر طریقهٔ اهل تحقیق آنرا شرح کرده‌است.[۱] »

و رسالهٔ دیگر وی موسوم به « روضة‌الناظر[۲] » شرح بر رسالهٔ تحقیق «نفس‌الامر » خواجه طوسی است.[۳]

شمس‌الدین به دوزبان عربی وفارسی شعر می‌گفته، وقصاید وغزلیاتی از اوباقی است که حاکی از ذوق سرشار وغزارت فضل ووفور علم وحکمت اومی‌باشد.در غزلیات گاهی شمس وگاهی‌شمس کیشی تخلص کرده‌است. در کتاب مونس الاحرار دو غزل به نام او ذکر شده که یکی از آن دو غزل این است:

گلش تا خط زنگاری برآورد
عقیقش سر به‌خونخواری برآورد
چو کافورش ز عنبر حله پوشید
دمار از مشك تاتاری برآورد
چوعکس‌سبزه دیدآن نرگس‌مست
فغان از جان هشیاری برآورد
مرا آن چشم جادو آشکارا
بکشت و سر به بیماری برآورد

---

۱ ـ کشف‌الظنون ج ۱ ص ۵۶۷ و ج ۲ ص ۵۷

۲ ـ المناظرة

۳ ـ نسخه‌ای از روضة‌الناظر در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی موجود است که در قرن دهم نوشته شده است

رخش جانم ببرد و طرفه این است
که گوید خط بیزاری برآورد
مرا گفتا که جانت بر لب آمد
خطش جانی است پنداری برآورد
نصیب شمس کیشی خار غم شد
گلش تا خطِ زنگاری برآورد[۱]

و نیز این رباعی از جملهٔ اشعار ویست:

هر نقش که برتختهٔ هستی پیداست
آن صورت آن کس است کان نقش آراست
دریای کهن چو برزند موجی نو
موجش خوانند و در حقیقت دریاست

او را با خواجه طوسی مکاتباتی بوده ، ونامه‌هائی بین آن دو رد وبدل شده، که بعضی ازآن مکاتیب باقی است ، وصورت نامه وسؤال وی وجواب خواجه ضمن آثار خواجه بیاید[۲].

۲۸ ـ شمس‌الدین خسروشاهی

ابومحمد عبدالحمیدبن عیسی خسروشاهی[۳] (منسوب به خسروشاه که

---

۱ ـ مونس‌الاحرار چاپ طهران ج ۱ ص ۱۷۳

۲ـ برای شرح حال مفصل وی رجوع شود به‌حواشی مرحوم علامهٔ قزوینی برشدالازار،ص ۴۹۴

۳ ـ سبکی در طبقات الشافعیة الکبری (چاپ مصر ج ۵ ص ۶۰) به جای خسروشاهی «خورشاهی» ضبط کرده وگوید خورشاه (بضم خاه معجمه وفتح راء بعد ازآن واو ساکنه وبعدازآن شین معجمه از قرای تبریز است). (با این ضبط خروشاه می‌شود). واین اشتباهست وصحیح همانست که درمتن نوشته شده.

نام قصبه‌ایست در شش فرسنگی تبریز)[1] وی در فنون حکمیه و اصول طبیه و علوم شرعیه استاد، وپیوسته به‌مطالعهٔ کتب وتدریس طلاب ومحصلین مشغول بوده است .

او در سال ۵۸۰ متولد شد . پس از تحصیل مقدمات ادبیه علم کلام و فنون حکمت را در خدمت امام فخرالدین رازی آموخت . و از مؤید طوسی سماع حدیث کرد تا در اصول وعقلیات براقران خویش تقدم یافت. وپس از مرگ امام رازی سفری به قهستان کرد و مدتی نزد محتشم شهاب رئیس و حاکم اسماعیلیه که از دانشمندان و حکماء این طایفه بود بسر برد . و او شمس‌الدین را گرامی می‌داشت وازمحضرش استفاده می کرد . پس ازآن از ایران به‌شام رفت، وچندی درآنجا رحل‌اقامت افکند و به‌تدریس علوم‌مشغول شد وبعد درکرك به‌خدمت ملك ناصرصلاح‌الدین داودبن‌الملك المعظم‌پیوست ومنزلتی عظیم یافت واحسان بسیار ازاو دید[2].

ابن‌ابی‌اصیبعه درکتاب عیون‌الانباءفی‌طبقات‌الاطباءگوید:« در دمشق‌او را دیدم مردی باهوش وعالم وخوش بیان ونیکو محضرش یافتم ودرخدمت‌او بودم که یکی از فقیهان بغداد نامه‌ای به او داد، وقتی نامه را دید بوسید وبرسر نهاد . پرسیدم این نامه ازکیست جواب داد خط استادم فخر رازیست .»[3]

---

۱ ــ العبر ج ۵ ص ۲۱۱ و یاقوت ج ۲ ص ۱۴۴۳

درالحوادث‌الجامعة ص ۳۱۱ ذیل حوادث سال ۶۵۳ مسطور است که «توفی بعده عبدالحمیدبن‌الحسن بن شاهی بدمشق » که مسلماً مقصود خسروشاهی است که‌بااسقاط نام پدر (عیسی) باشتباه، خسروشاهی «حسن بن شاهی » خوانده شده است .

۲ ــ طبقات ناصری تألیف منهاج سراج چاپ هند ص ۴۱۵

۳ ــ عیون‌الانباء فی‌طبقات الاطباء ص ۹۰ ــ ۹۱ و ص ۲۱۶

ابن‌العبری در تاریخ مختصر الدول از نجیب راهب محاسب مصری نقل می کند که : ملك ناصر صاحب کرك برای استفادهٔ از محضر شمس‌الدین خسروشاهی به خدمتش می‌رفت و کتاب عیون‌الحکمة ابوعلی سینا را نزد او می‌خواند . و وقتی که به ابتدای محله‌ای که خسرو شاهی درآنجا منزل‌داشت می‌رسید ، از اسب پیاده می‌شد . وحشم وغلامان خویش را درهمان مکان‌به‌جا می گذاشت. وخود تنها کتاب را زیر بغل‌گرفته ومندیلی برسر نهاده به درخانهٔ حکیم می‌رفت، و در را می کوفت. در که گشوده می‌شد به‌درون‌خانه‌می‌شد، و درس را قرائت کرده ایراد واشکالی اگر باقی می‌ماند سؤال نموده و برمی‌خاست ، وشیخ برای او قیام نمی کرد.[1]

در آخر عمر خسروشاهی به دمشق بازگشت . ودر آنجا توطن اختیار کرد . تا در دوازدهم شوال[2] سال ۶۵۲ بدرود حیات گفت و درجبل قاسیون مدفون گشت .

شمس‌الدین از فقهاء شافعیه بوده و سبکی نامش را در طبقات الشافعیه ذکر کرده است . از شاگردان مبرز وی سدیدالدین ابومنصور است که از افاضل اطباء محسوب و در کرك حکمت و طب را از خسروشاهی فرا گرفته‌است[3].

از آثار اومختصر مهذب در فقه تألیف شیخ ابواسحاق شیرازی شافعی (متوفی ۴۷۶) و دیگر مختصر منطق شفای ابوعلی سیناست . وتألیف‌دیگری

۱ــ تاریخ مختصر الدول ابن‌العبری ص ۴۵۵ ومرآة‌الزمان‌ابن جوزی وسبکی ومقریزی وابن‌تغزی بردی.

۲ــ العبر ۲۵ شوال (ج ۵ ص ۲۱۲)

۳ ــ کشف‌الظنون ج ۱ ص ۶۴ و ج ۲ ص ۵۷۶ وعیون‌الانباء ص ۲۱۶

هم به نام « تتمهٔ آیات البینات » است که «آیات بینات» استاد خود امام رازی را تمام کرده است[1].

به طوری که ابن‌الفوطی می‌نویسد شمس‌الدین ومحقق طوسی هردو از تلامذهٔ فریدالدین داماد بوده و این دو بزرگ از محضر این استاد استفاده کرده‌اند، و بعدها هم بین این دو رابطهٔ مکاتبه بوده ، و وقتی هم خواجه از شمس‌الدین خسروشاهی ضمن نامه‌ای مسائلی از حکمت پرسیده است که صورت آن اسئله درضمن آثار خواجه بیاید .

۲۹ - کمال‌الدین بحرانی

ابو جعفر احمد بن علی بن سعید بن سعادة بحرانی . عالمی نبیل و متکلمی جلیل همزمان با خواجهٔ طوسی بوده وپیش ازخواجه درگذشته‌است.
شیخ جمال‌الدین ابوالحسن علی‌بن سلیمان بحرانی فاضل مشهور از شاگردان او بوده است .

کمال‌الدین را رساله‌ایست در مسئلهٔ علم و آنچه مناسب آن از صفات باری تعالی است، و آن مشتمل بربیست وچهار مسئله ومشهور به«رسالة‌العلم» است. بعد از وفات وی شاگردش جمال‌الدین علی رسالهٔ مذکور را به‌خدمت خواجه فرستاد ، و درخواست شرح آنرا نمود ، و خواجه آنرا شرح بسیار نافعی کرد وبه‌نزد جمال‌الدین باز فرستاد.[2]

واین جمال‌الدین علی بحرانی را تألیفی به نام اشارات در حکمت و

---

۱ ـ شذرات‌الذهب ج ۵ ص ۲۵۵

۲ ـ الکنی والالقاب حاج شیخ عباس قمی ج ۳ ص ۱۰۵

کلام‌است که شاگردش شیخ میثم بران شرحی نوشته است.[۱]

۳۰ ـ نجم‌الدین اللبودی

ابوزکریا یحیی بن شمس‌الدین محمدبن عبدان‌بن عبدالواحد . وی از جملهٔ فصحا واذکیاء و در طلب علم کوشا بود . در حلب به سال ۶۰۷ متولد گردید. و در کودکی با پدر به دمشق رفت . و در آنجا به تحصیل علم طب مشغول شد. وپس از مهارت درآن علم به کسب علوم وفنون دیگر پرداخت، تا اوحد زمان وفرید دوران گشت . و به خدمت ملك منصور ابراهیم‌بن‌الملك المجاهدبن اسدالدین شیرکوه‌بن شادی صاحب حمص پیوست . و مدتی در نزد او به طبابت مشغول بود . تا آنکه او را به وزارت خود برکشید . پس‌از فوت ملك در سال ۶۴۳ حکیم نجم‌الدین به مصر رفت . و خدمت نجم‌الدین ایوب‌بن‌الملك الکامل را اختیار نمود . وملك او را به احترام و اکـرام تمام پذیرفت . و ناظر دیوان اسکندریه‌اش کرد . وهر ماهه سه هزار درهم مقرری برایش برقرار نمود . با اینحال پس ازمدتی باز ازمصر به شام برگشت وناظر دیوان اعمال شام شد ، وتا سال ۶۶۶ درقید حیات بود .

او را تألیفات بسیاریست که ازآنجمله مختصر کلیات قانون ابن‌سینا. و مختصر کتاب الاشارات والتنبیهات ، ومختصر کتاب عیون‌الحکمهٔ‌ابن‌سینا، ومختصر کتاب‌الملخص‌ابن خطیب ری ، و مختصر کتاب اوقلیدس ، و کتاب الزاهی فی‌اختصار زیج‌الشاهی است .

بعضی زیج شاهی را از مؤلفات خـواجه شمرده گویند آنرا به اسم رکن‌الدین‌خورشاه پادشاه اسماعیلی ساخته و نجم‌الدین آنرا اختصار و زیج

---

۱ ـ الذریعه ج ۳ ص ۹۶

زاهیش نامیده است[۱]. و او را شعر بسیار است.

۳۱- نجم‌الدین نخجوانی

احمدبن ابی‌بکربن محمدالنخجوانی از فلاسفه و دانشمندان عصر خواجه است.

ابن‌العبری در تاریخ مختصرالدول در ترجمهٔ حال‌وی گوید: «وی در فضائل دست قوی داشت. و درعلوم اوائل وفلسفه استاد بود. او در بلاد خویش فلسفه آموخت. و در آفاق و اطراف ممالك سیر کرد. و به‌بلاد روم درآمد. ومناصب بزرگی به‌دست آورد. پس‌ازچندی ازکار ولایت وامور آن دلتنگ‌شد و به‌شام‌رفت. و در حلب توطن اختیار کرد. و از خلق‌دوری جست و عزلت‌گزید. و به‌نزدکسی نمی‌رفت. ولی طالبان علم ومعرفت، برای استفاده به‌خدمتش‌می‌رفتند. و ازمحضرش کسب فیض می‌نمودند. تا اجلش در رسید.

وی به‌مذهب‌تناسخ‌بسیارمایل‌بود و برمنطق اشارات‌شیخ‌مؤاخذاتی داشت وشرحی بر آن‌کتاب نگاشت، که به‌قول صاحب‌الذریعة «زبدةالنقض ولباب‌الکشف» نام داشت.

و افضل‌الدین‌خونجی‌درکتاب‌الکشف‌مؤاخذات‌او را رد وتزییف کرده است[۲].

۳۲- شیخ‌محی‌الدین

ابوحامد محمدبن‌علی‌بن‌محمد معروف‌به‌ابن‌عربی‌ازبزرگان‌عرفا و

۱- عیون‌الانباء فی‌طبقات‌الاطباء ج ۲ ص ۷۳ و ص ۱۸۹

۲- مختصرالدول ص ۴۷۶

پیشوای قائلان به‌وحدت وجود است. و او را سلطان‌العارفین لقب داده‌اند. کتابها و کلمات وی بهترین شاهد بر مقامات عالیهٔ اوست[1].

جمعی کثیر از بزرگان علما، و ائمهٔ اسلام در وی طعن زده‌اند و او را به کفر و زندقه نسبت داده‌اند. و بسیاری از صوفیه و بعضی از حکمای اسلامی و مشاهیر متأخرین وی را بزرگ داشته، و در مدحش مبالغه کرده‌اند.

در تاریخ یافعی در شأن وی مسطور است که «فخموه تفخیما کریما و مدحوا کلامه مدحا عظیما، و وصفوه بعلو المقامات، و اخبروا عنه بما یطول ذکره من الکرامات».

محی‌الدین در ابتدا منشی بعضی از ملوك عرب بود، و به‌یکبار از شغل خویش اعراض نموده زهد ورزید. و به‌عبادت پروردگار مشغول گشت، تا بدانجا رسید که رسید.

او به‌مصر و شام و حجاز و روم رفت، و در همه‌جا به‌تصنیف و تألیف و عبادت و ریاضت اشتغال داشت و آثار گرانبها و مفید از خویش بجاگذاشت.

قزوینی در آثار البلاد گوید: «محی‌الدین از اشبیلیه بود من او را در سال ۶۳۰ در دمشق دیدیم. شیخی فاضل و ادیب و حکیم و عارف و زاهد بود[2].»

تولدش در مرسیه از بلاد اندلس به‌شب دوشنبه هفدهم رمضان سال ۵۶۰ و وفاتش شب جمعه بیست‌ودوم ماه ربیع‌الآخر[3] سال ۶۳۸ در دمشق بود. و

۱ـ طبقات‌الکبری المسماة بلواقح‌الانوار فی طبقات‌الاخیار للشعرانی ج ۱ ص ۱۸۷

۲ـ آثارالبلاد قزوینی چاپ مصر ص ۴۹۷

۳ـ در فوات‌الوفیات: بیست وهشتم ماه ربیع‌الآخر (ج ۲ ص ۲۷۹) و در تاریخ ابن نجار: جمادی‌الاخرة سال ۶۳۸ است

در ظاهر شهر دمشق در بن کوه قاسیون[1] که اکنون به‌صالحیه مشهور است دفن گردید[2].

ابن الفوطی در مجمع الآداب از ذیل تاریخ بغداد تألیف ابن نجار نقل کرده که «محی الدین در شب دوشنبه بیست و هفتم رمضان سال ۵۶۰ در مرسیه متولد گشته و بعد به اشبیلیه رفته، و در سال ۵۹۸ به بلاد شرق در آمده پس از طواف بلاد شام و روم و مصاحبت با جماعتی از صوفیه حج بیت‌الله گزارد، و مدتی در مکه مجاورت اختیار کرد، و تألیفات سودمندی از خود بجای گذاشت.

یکی از اهل بغداد در بارهٔ وی تذکره‌ای ساخته و در آنجا آورده است که عدد مصنفات و مؤلفات محی الدین از پانصد کتاب و رساله زیادتر است.

خود محی الدین در بعضی از رسائلش که از مصنفات خود ذکری کرده دویست و پنجاه کتاب و رساله از مؤلفات خویش را برشمرده و نام برده است.

رسالهٔ غوثیه از مولفاتش مشتمل بر دعوتهای عجیب و سخنان غریب در غایت ایجاز و اختصار است[3] و «فتوحات مکیه» یکی دیگر از تألیفاتش در نهایت بسط و تفصیل است. و دیگر از آثارش «مراتب التقوی» و «فصوص الحکم» و «ترجمان الاشواق» وغیره است.

او را کلمات ملیح و شعر نیکو وفصیح است.

وهم ابن النجار گفته «اورا در دمشق دیدم و از محضرش استفاده نمودم، ومطالب چندی از او اخذ کرده و نوشتم. و وقتی که به بغداد آمد، دوباره اورا ملاقات کردم. و این دو بیت که در بارهٔ خویش گفته بود برایم خواند:

۱- سفح قاسیون

۲- فوت الوفیات ابن شاکر ج ۲ ص ۴۷۸

۳- سلم السموات نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی شماره ۷۵۶ و نفحات الانس جامی چاپ هند ص ۲۴۱

یا حائرا ما بین علم و شهوة
لیتصلا ما بین ضدین من وصل
ومن لم یکن یستنشق الریح لم یکن
یری الفضل للمسك الفتیق من الزبل[۱]

بعضی نوشته‌اند که خواجه را با محی‌الدین ابن‌عربی دوستی بوده ونامه‌هائی بین آنها رد و بدل شده است.

۳۳ـ ابوالمعالی صدرالدین

محمد اسحاق قونوی. زبده وقدوهٔ مشایخ ومقتدای علمای روزگار و در فنون علم حدیث و رموز کنوز حقایق اعجوبهٔ زمان. و ازشاگردان و مصاحبان شیخ محی‌الدین ابن‌عربی بوده . دراحکام‌دیوانی به‌او خلیفة‌العرب والعجم خطاب می‌شده است.

مولدش درسال ششصد وپنج، و وفاتش درسال ۶۷۲ بوده، و در حدود شصت وهشت سال زندگی کرده‌است[۲].

در نفحات‌الانس جامی‌است که «پس‌از ولادت‌صدرالدین و وفات پدرش‌مادرش به‌عقد نکاح شیخ‌محی‌الدین عربی‌درآمده . و او درخدمت‌و صحبت شیخ تربیت یافته و نقاد کلام شیخ است . و مقصود شیخ درمسئلهٔ وحدت وجود بر وجهی که مطابق عقل‌وشرع‌باشد، جز به‌تتبع تحقیقات‌وی فهم‌آن کماینبغی میسر نمی‌شود (انتهی)[۳].

۱ـ تلخیص‌مجمع‌الآدب چاپ هند ص ۴۱۱
۲ـ تاریخ مسامرة‌الأخبار ص ۱۱۹
۳ـ نفحات‌الانس جامی چاپ هند ص ۳۹۳

و صاحب طبقات‌الکبری گوید:

«صدرالدین قبل‌ازمرگ وصیت کرد که تابوت اورا به‌دمشق‌برند. و نزدیك تربت شیخ‌محی‌الدین‌عربی شیخ واستادش به‌خاك سپارند. ولی این وصیت او عملی‌نشد، ودرقونیه مدفون‌گردید.»

و درهمان کتابست که «صدرالدین برانکار نسبت به‌استاد و شیخ خویش تا دم مرگ باقی‌بود[۱]».

وی‌را تألیفات‌بسیاریست‌ازجمله «تبصرة‌المبتدی و تذکرة‌المنتهی» درمطالب عالیهٔ عرفان. و «رسالهٔ‌تصوف به‌فارسی» (نسخهٔ این دو رساله در نزد فاضل ارجمند آقای سلطان‌القرائی ملاحظه شد)

ودر کشف‌الظنون‌بسیاری از آثار او یادشده‌که اهم‌آنها «فکوك‌فی مستندات حکم‌الفصوص» که مشکلات کتاب فصوص استادخود را حل کرده است. ودیگرشرح‌الاربعین‌المسمی به«کشف‌استارجواهرالحکم‌المستخرجة الموزونة من‌جوامع‌الکلم» و«شرح‌اسماءالله‌الحسنی» که به‌زبان‌اهل‌ذوق‌آن را شرح کرده‌است. و«تفسیرفاتحة‌الکتاب» که به‌روش واصطلاح اهل‌عرفان تفسیرنموده وآنرا «اعجازالبیان فی کشف‌بعض اسرار ام‌القرآن» نام نهاده است. و«جامع‌الاصول فی‌الحدیث» و«نفحات‌الهیه» وچندین‌رسالهٔ‌دیگر[۲].

صدرالدین‌رابامحقق‌طوسی مکاتبات‌چندیست که‌بعضی‌ازآنهادرضمن آثارخواجه ذکرشود. ونیزچندرساله‌است که‌به‌نزدخواجه فرستاده‌وخواجه مسائل‌آنرا توضیح وتفسیرنموده جواب‌گفته‌است. که از آنجمله «رسالهٔ

۱ـ طبقات‌الکبری للشعرانی چاپ مصرج۱ص۲۰۳

۲ـ کشف‌الظنون چاپ مصر ج۲صفحات ۲۰۳و۲۱۶و۵۱۳ وج۱ص۱۲۰ و ۳۶۰.

مفاوضات» و «رسالهٔ مؤاخذات» است.

۳۴- شیخ کمال‌الدین

میثم بن علی بن میثم بحرانی از حکما و متکلمین و صاحب تصانیف نافعه است.

قاضی نورالله در کتاب مجالس المؤمنین دربارهٔ او گوید: «در جمیع علوم ماهر و عارف بود. محقق طوسی او را حکیم خوانده و گوهر مدح او به بنان بیان سفته. و میرصدرالدین محمد شیرازی در حاشیهٔ شرح تجرید خصوصاً در مبحث جواهر و اعراض از زواهر افادت او که در معراج سماوی و غیر آن از مصنفات او مذکور است استفاده نموده است.»

ابن میثم از محضر امام المتکلمین والمتصوفین شیخ جمال‌الدین علی بن سلیمان بحرانی مستفید گشته و محقق بحرانی شیخ سلیمان را رساله‌ایست در شرح حال ابن میثم که آنرا «سلافة البهیة» نامیده و در آن کتاب آورده است که «به‌خط بعض افاضل دیدم که نوشته بود: خواجهٔ طوسی نزد کمال‌الدین ابن میثم فقه آموخته. و ابن میثم نزد خواجه حکمت خوانده است».

شیخ طریحی هم در کتاب مجمع البحرین در مادهٔ «مثم» گوید:
«ابن میثم شیخ خواجه نصیرالدین در فقه است» و هم در این کتاب گوید:
«شیخ او ابوالسعادات است. و سیدعبدالکریم بن احمد بن طاوس و دیگران از او روایت کرده‌اند.»

و صاحب لؤلؤتی البحرین شاگردی خواجه را در فقه از ابن میثم مستبعد دانسته[1] و گوید خواجه به‌تصریح علامهٔ حلی و دیگران افضل اهل عصر خود

۱- الذریعة جلدسوم ص۳۵۲

بود درعلوم عقلی و نقلی، چگونه می‌شود شاگردی ابن میثم را در فقه کرده باشد؟»

تألیفات وی عبارت است از «تجریدالبلاغة» درمعانی و بیان. و این کتاب را «اصول‌البلاغة» هم نامیده‌اند. و آنرا به‌نام ابوالمظفر منصور بن علاءالدین عطاملك جوینی تألیف کرده‌است. فاضل‌مقدادرا بر آن شرحی است موسوم به «تجویدالبراعة فی‌شرح تجریدالبلاغة.»

دیگر از تألیفات وی شروح سه‌گانه بر نهج‌البلاغة است. که‌شرح کبیر را به‌نام عطاملك جوینی ساخته ودر نیمهٔ ماه‌رمضان‌سال ۶۷۷ از آن فراغت یافته‌است. و این‌شرح بطبع‌رسیده است «وشرح متوسط وشرح‌صغیر». و دیگرشرح صد کلمه از کلمات امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام است.

و دیگر کتابی درامامت ائمهٔ دوازده‌گانه به‌نام «استقصاءالنظر» و «رساله‌ای در کلام». ودیگر از تألیفات مهم وی شرحی‌است بر اشارات شیخ‌جمال‌الدین علی‌بن‌سلیمان استادش که درمعرفت اسرار وجود ومعرفت نبوت و ولایت ساخته است.

(نسخهٔ‌این‌شرح‌اشارات ضمن‌مجموعه‌ای به‌شمارهٔ ۵۱۱ درجملهٔ کتب اهدائی شادروان سیدمحمد صادق‌طباطبائی در کتابخانهٔ مجلس‌شورای‌ملی موجود است).

شیخ‌طریحی رساله دیگری بنام «القواعدفی اصول‌الدین» از تألیفات او شمرده‌است. و بروکلمن نسخهٔ آنرا درموزهٔ بریطانی بنام «القواعدفی‌الکلام» نشان داده است. نسخهٔ دیگری‌هم از آن در کتابخانهٔ دانشگاه طهران‌از کتب اهدائی جناب‌استاد مشکوة موجوداست[1].

۱ــ فهرست کتابخانهٔ دانشگاه ج۳ ص۵۹۹

در آخر این کتاب مؤلف گوید «درسال ۶۷۶ از تألیف آن فراغت یافتم.»

و نیز شیخ طریحی دو رسالهٔ دیگر یکی رساله «در آداب بحث» و دیگر کتاب «الاستغاثة فی بدع الثلاثة[1]» را برمؤلفات وی افزوده است.

وفات ابن‌میثم درسال ۶۷۹ بوده است.

۳۵- محقق اول

جعفر بن حسن بن یحیی بن حسن بن سعید هذلی حلی ملقب به «نجم الدین» و مکنی به «ابوالقاسم» و معروف به «محقق»، سال تولد او را بعضی درسال ۶۰۲ و بعضی در ۶۲۴ نوشته‌اند. و قول اول با تاریخ وفاتش مناسب‌تر است[2].

او از جملهٔ فقها و بزرگان علمای شیعهٔ امامیه است که در سرعت فهم و استحضار خاطر بی نظیر و یگانهٔ روزگار بود. اورا تصانیف نافعهٔ بسیاری است که ازجمله کتاب «شرایع الاسلام» و کتاب «مختصر نافع» در فقه، و کتاب «معتبر درشرح مختصر» که به‌اتمام نرسیده و کتاب «نکت النهایة» و کتب دیگر است.

خواجهٔ طوسی پس‌از واقعهٔ بغداد، برای دیدار علمای حله مسافرتی به‌آنجا کرد. و درمجلس درس محقق وارد شد. واز محقق وجه استحباب تیاسر قبلهٔ عراق را پرسید. وجواب بروجه صواب شنید، و آنرا پسندید. و بعداً محقق در این مسئله رسالهٔ محققانه‌ای تألیف کردو به‌خدمت خواجه فرستاد. و آن‌رساله‌را بعضی از فقهاء امامیه رضوان‌الله‌علیهم، درطی مؤلفات خویش

۱- مجمع البحرین ص ۴۶۷ درمادهٔ «مثم»

۲- روضات الجنات

بتمامی ذکر کرده‌اند. مانند احمدبن‌فهد در کتاب مهذب‌البارع شرح‌مختصر النافع. و شیخ ابراهیم قطیفی درحاشیهٔ ارشاد. وقطب‌الدین اشکوری در کتاب محبوب‌القلوب. وسیدمحمد در کتاب مدارک‌الاحکام.

محقق درابتدای این‌رساله حکایت حضور خواجه درمجلس‌درس وبحث خودرادرمسئله قبلهٔ اهل‌عراق، واشکال‌خواجه‌رابیان، وبعدبه‌جواب آن پرداخته است.

درتاریخ وفات محقق نیزاختلاف بسیار است. ابن‌داود حلی که‌از شاگردان اوست در کتاب رجال‌خود، و همچنین حمدالله مستوفی درتاریخ گزیده وفاتش‌را درشهر ربیع‌الآخر سال۶۷۶ذکر کرده‌اند. مؤید این‌قول گفتهٔ بعضی از علماست‌که تاریخ‌وفات نجم‌الملة والدین محقق‌را به‌حساب جمل «زبدةالمحققین» ذکر کرده‌اند.

وشیخ بهائی نیزدر کتاب«توضیح‌المقال» تاریخ‌وفاتش‌را۲۳جمادی‌- الاولی ۶۷۶ دانسته‌است[1]. ودر کتاب شاهد صادق فوت‌او به‌سال۶۷۹آمده. وازبعض‌شاگردان مجلسی صاحب‌کتاب بحارالانوار روایت شده‌که محقق درسال۷۲۶ درسن هشتادوهشت سالگی درگذشته‌است[2]. ولیکن‌تاریخ۶۷۶ به‌صحت نزدیکتراست.

۳۶- فریدالدین‌عطار

ابوحامد یاابوطالب‌محمدبن‌ابی‌بکرابراهیم‌بن‌مصطفی‌بن‌شعبان‌ملقب

۱- روضات‌الجنات ومجالس‌المؤمنین‌ص۲۳۷ولؤلؤتی‌البحرین.

۲- امل‌الآمل ص۳۶ومنتهی‌المقال ص۷۵ورجال کبیرمیرزامحمداسترآبادی نسخهٔ خطی‌نگارنده.

به‌فریدالدین‌ومعروف به‌عطار. نام و نسب وی چنانکه مشهور بین مورخان است همین است و دراشعارش نیز اسمش‌همه‌جا «محمد»آمده‌است. لیکن ابن‌الفوطی برخلاف‌تمام مورخان نام ونسب او را درتلخیص‌مجمع‌الآداب چنین آورده است:

«فریدالدین سعیدبن یوسف‌بن علی نیشابوری معروف به‌عطار» که بدون‌تردیداشتباهست. عطارازعرفاوشعرای‌بزرگ‌ودرکرداروگفتارومعرفت و علم ازمحاسن روزگار است. وسخنان شورانگیزدارد. عطار ابتدا به فن طب‌مشغول‌بوده، وداروخانهٔ معتبری که‌مطب وی‌نیز بوده‌داشته‌است،وازاین جهت به‌عطارمشهور شده است.

مولدش‌شهرنیشابوربوده‌ودراوائل‌کودکی‌سیزده سال‌درمشهدرضا اقامت داشته ودرطلب مشایخ‌سفربسیار کرده است ری‌وکوفه‌ومصرودمشق ومکه وهندوستان وترکستان را سیاحت کرده، وبازدرنیشابور رحل اقامت انداخته‌است.

عطار شاعریست که هیچگاه زبان به‌مدح وثنای کسی‌نگشوده ودر کتب او مدح کسی‌دیده نمی‌شود. تألیفات و تصنیفات‌اوبسیار است . و از همه مهمتر «تذکرةالاولیا» و «منطق‌الطیر» و «الهی‌نامه» و «دیوان قصاید و غزلیات» اوست.

ولادت اورا بعضی درشعبان‌سال۵۱۳نوشته‌اند. ودرتاریخ وفاتش اختلاف بسیار است.

دولتشاه و قاضی‌نورالله وفاتش‌را به‌سال ۵۸۹ گفته، و در فهرست عربی بریتیش موزیم سال ۵۹۷. و باز دولتشاه وحاجی‌خلیفه وتقی‌کاشی و امین‌احمد رازی۶۱۹ ذکرکرده.

و جامی در نفحات الانس ودولتشاه وحاجی خلیفه و امین احمدرازی و قاضی نورالله ومحمد داراشکوه درسفینة النجاة وتقی کاشی و رضاقلیخان سال وفات اورا ۶۱۷ وحاجی خلیفه در «سرارنامه» به سال ۶۲۷ نوشته اند[1].

ابن الفوطی در تلخیص مجمع الآداب گوید: «عطار را مغول در نیشابور شهید کردند. ومولانا نصیر الدین طوسی که اورا در نیشابور ملاقات کرده بود می فرمود: فریدالدین پیری بود خوش بیان و به کلام مشایخ وعرفا و بزرگان اهل سلوك آشنائی تمام داشت و آنرا نیك می فهمید[2].»

گویند سن وی در وقت شهادت یکصدوچهارده سال بوده و قبرش در نیشابور مطاف زائران است.

۳۷- باباافضل کاشانی

افضل الدین محمد بن الحسن بن محمد کاشانی مشهور به «باباافضل» و ملقب به امام یا صدر ازعرفا وحکما وشعرای مشهور است که بیشتر عمر را در کاشان بسر برده ودرهمان سرزمین وفات کرده، ودرقریه ای ازقرای کاشان به نام «مرق» مدفون شده است.

دکتر محمود محمد خضیری درمقاله ای که درمجلهٔ «رسالة الاسلام»[3] در احوال و آثار افضل الدین انتشار داده می نویسد:

«هرمن اته[4] اورا درردیف ابوسعید ابوالخیر وعمرخیام نیشابوری

۱- مقدمهٔ مرحوم علامهٔ قزوینی بر تذکرة الاولیا ونفحات الانس جامی ص ۳۹۲ وکشف الظنون ج اول.

۲- تلخیص مجمع الآداب ج ۴ ص ۴۶۱.

۳- مجلة الاسلام شمارهٔ چهارم ازسال اول ص ۳-۴

۴- Hermann Ethé

شمرده که هریك را رباعیاتی است» و باز گوید: «در کتاب خطی کوچك بسیار مفیدی که نام مؤلفش معلوم نیست، ودر کتابخانهٔ اسکوریال اسپانیا به‌شمارهٔ ۶۳۵ به‌اسم «مختصر فی ذکر الحکماء الیونانیین والملیین» ضبط است و تاریخ تألیفش ازقرن هشتم مؤخر نمی‌باشد، در آنجا دوبار ذکر افضل‌الدین شده است. اول به‌اسم افضل‌الدین محمد المرقی الکاشانی که مؤلف کتاب پس از آنکه اورا به‌زهدوتصوف ومداومت به‌ریاضت وعبادت ستوده گفته‌است که: «درحدودسال ۶۱۰ هجری درگذشته است.»

دوم در پشت همان ورق در ترجمهٔ حال فخر المحققین نصیرالدین طوسی گفته: «نشاء بمشهدطوس و اشتغل بها بالتحصیل علی خاله» (خواجهٔ طوسی درمشهدطوس پرورش یافت و درهمانجا نزدخالش به‌تحصیل مشغول شد).

این نسبت که وی خال خواجهٔ طوسی است در بعض از کتب متأخرین ذکر آن شده است چنانکه در کتاب ریاض الشعراء علی قلی داغستانی ملقب به واله که در تاریخ ۱۱۶۱ آنرا تألیف کرده «نصیرالدین طوسی را خواهرزادهٔ افضل‌الدین کاشانی دانسته است.»

این بود ترجمهٔ قسمتی ازمقالهٔ دکترخضیری راجع به‌افضل‌الدین در «رسالة الاسلام».

باید دانسته‌شود که نسبت خواهرزادگی طوسی با افضل‌الدین که داغستانی در تذکرهٔ خود ذکر آن راکرده اگرچه درمیان متأخرین شهرتی دارد، لیکن بکلی دور ازحقیقت است. چه‌اولا در عبارت نسخهٔ خطی کتابخانهٔ اسکوریال که دربالا نقل شد هیچ‌نام افضل‌الدین برده نشده، و در هیچ‌یك از کتب تاریخ معتبرهم ذکری‌ازاین نسبت دیده نمی‌شود. دکتر خضیری که

درجستجوی خال خواجه بر آمده اتفاقاً به کتاب ریاض‌الشعرا برخورده و آنرا صحیح پنداشته و درمقالهٔ خویش آورده است.

وثانیاً درگذشته از تلخیص مجمع‌الآدب ابن‌الفوطی وفرائدالسمطین صدرالدین جوینی نقل شد که خال خواجهٔ طوسی که در نزد او تلمذکرده نورالدین‌علی‌بن‌محمد شیعی‌است وقول این دودراین‌مورد حجت‌است.

و ثالثاً افضل‌الدین از مردم کاشان بوده و به‌طوریکه دراحوال او نوشته‌اند بیشترعمر خودرادرهمانجا بسر برده، و درهمان‌سرزمین‌فوت کرده است، وخواجهٔ طوسی از مردم طوس و در آنجا متولد شده ، ونشو و نما یافته ، وبسیار بعید بنظر می‌رسدکسی که تولدش درطوس است باکسی که همیشه درکاشان‌می‌زیسته قرابت‌نسبی داشته‌باشد. به‌علاوه چنانکه‌ازعبارت همان‌نسخهٔ اسکوریال‌استفاده می‌شود باید که افضل‌الدین‌مدتی‌درطوس‌مقیم باشدکه خواجه‌درآنجا نزدش تحصیل‌کند . وچون اوچنانکه نوشته‌اند در کاشان می‌زیسته بنابراین، این نسبت مسلماً نادرست است .

وازآنچه دربالاگفته شد خطا وغلط بودن آنچه‌راکه‌صاحب‌تذکرهٔ عرفات‌گفته (مشهور است که خواجه‌نصیرالدین‌محمدطوسی‌ازدولت‌خدمت افضل‌الدین و به‌فیض صحبت‌او ازحضیض تنزلات به‌اوج ترقیات روحانی رسیده)[۲] نیز معلوم می‌گردد .

واماآنچه‌دکترمزبور درتاریخ‌وفات‌افضل‌الدین‌ازنسخهٔ‌مذکورنقل کرده‌ظاهراً أصح‌اقوال‌در وفات‌وی‌است، چه‌بعضی‌وفاتش‌رادرماه‌رجب‌سال

۱ــ مقدمهٔ رباعیات بابا افضل از شادروان سعید نفیسی.

۲ــ تذکرهٔ عرفات نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی ملك.

۶۶۶ نقل کرده و در کتاب شاهد صادق و تاریخ منتظم ناصری[1] سال وفات وی ۶۶۷ ذکر شده، و تقی‌الدین کاشانی در کتاب تذکرهٔ خلاصة‌الاشعار وفات او را به‌سال ۷۰۷ نوشته و این بیت‌را در تاریخ مرگ وی ثبت کرده است:

تاریخ وفات خواجه افضل
از عشق بجوی و عقل اول[2]

وچنانکه ظاهر است خواجه ادراك محضر افضل‌الدین کاشانی را ننموده زیرا موقعی که خواجه شرح اشارات را تألیف می کرده یعنی مابین‌سنوات ۶۲۴ ـ ۶۴۴ افضل‌الدین درقید حیات نبوده است و ازاین است که خواجه در کتاب «شرح اشارات» در باب قیاس خلف که از وی قولی نقل کرده گوید: «ثم ان‌الشیخ افضل‌الدین محمدبن‌الحسن‌المرقی‌المعروف بالقاشی رحمه‌الله[3]» از وی به‌شخص درگذشته و به‌دعای «رحمه‌الله» یاد می کند، باتوجه به‌اینکه در این اوقات که خواجه بکار تألیف وتصنیف شرح اشارت مشغول بوده کتب افضل‌الدین در اطراف بلاد منتشر بوده، و از اقوال و آراء او دانشمندان وعلما استفاده می کردند. وچنین شخصی که درسال ۶۴۴ اقوالش چنین سایر باشد بسیاردور است که تا حدود سالهای ۶۶۶ و بعداز آن زنده باشد.

۱ـ کتاب شاهد صادق نسخهٔ کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار شماره ۱۱۸۰ وتاریخ منتظم ناصری ج ۲ ص ۶

۲ـ تذکرهٔ خلاصة‌الاشعار نسخهٔ خطی

۳ـ درنسخهٔ چاپی شرح اشارات چاپ طهران ص ۸۶ و بسیاری ازنسخ خطی آن همه‌جا به‌همین صورت که در متن نقل شد عبارت محمدبن‌الحسن‌المرقی‌القاشی با دعای «رحمه‌الله» است، ولی در بعضی از نسخ خطی «الحسین به‌جای حسن و دربعضی هم «رحمه‌الله» راندارد و ازبیست نسخه شرح اشارات خطی که بنظر رسید پانزده نسخهٔ آن به‌همین صورتی است که ذکر شده بنابراین کلمهٔ حسین مسلماً درآن نسخ غلط است و «رحمه‌الله» هم ازبعضی از نسخ افتاده است که باید باشد.

پس باید نقل دکتر خضیری در وفات وی صحیح‌ترین اقوال باشد.

در تذکرهٔ هفت اقلیم است که «خواجه نسبت به‌افضل‌الدین اظهار اخلاص می‌نموده و به‌فضل وی اعتماد بسیاری داشته، و این‌دو بیت را در وصف او گفته است:

گر عرض‌دهد سپهر اعلا　　فضل فضلا وفضل افضل
از هرملکی به‌جای‌تسبیح　　آواز آید که افضل‌افضل[1]

و نیز بعضی از ارباب‌تذکره گفته‌اند که«در وقتی که‌هلاکو ازاستیصال اسماعیلیه‌فارغ گشت، و بلاد ایرانرا لشکر مغول‌تاخت‌وتاز می کرد،خواجه به‌احترام وجود افضل‌الدین‌تتار را ازخرابی‌کاشان‌بازداشت» این‌نیز درست نیست‌چه در زمان‌هلاکو لشکرمغول‌برتمام‌ایران‌مسلط بوده وجز بااسماعیلیه جنگی نکرده‌که خواجه مانع خرابی‌کاشان بشود.

افضل‌الدین‌درنثر ونظم‌فارسی‌وعربی‌بسیار توانابوده مخصوصاًدر ساده‌نویسی کمتر کسی ازحکما به پایه وی می‌رسد. مطالب باریك ونکت دقیق حکمت وعرفان را بعبارات شیرین و روشنی نگاشته است.

از وی‌تألیفات‌بسیارمهمی به‌پارسی‌وتازی‌باقی‌مانده‌است که‌عبارت است از مدارج‌الکمال، وره انجام، وانجام‌نامه، وعرض‌نامه، وساز و پیرایهٔ شاهان، چهارعنوان، انتخاب کیمیای‌سعادت، رسالهٔ ینبوع‌الحیات با ترجمه سیزده فصل ادریس، مجموعهٔ نکات ارسطو درعلم حکمت، کتاب نفس، ترجمهٔ کتاب‌نفس ارسطو،مطالب‌المهمه، منهاج‌المبین‌لاصابة‌الیقین‌درمنطق، وجاودان‌نامه.

این رسالهٔ اخیر در طهران به‌سال ۱۳۱۲ شمسی و نیز مرتبهٔ دیگر

۱ــ تذکرهٔ هفت‌اقلیم امین‌احمدرازی نسخهٔ کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار.

به‌تصحیح دانشمند معظم جناب آقای مجتبی مینوی به‌طبع رسیده است. وامید است که بقیهٔ آثار وی به‌همت آن فاضل ارجمند نیز به‌چاپ برسد.

باباافضل به‌فارسی اشعار و رباعیات شیرین دارد و رباعیاتش به‌سعی و کوشش شادروان سعید نفیسی به‌سال ۱۳۱۱ شمسی با مقدمهٔ سودمندی به‌چاپ رسیده است.

۳۸- افضل‌الدین خونجی

(خونجی بخاء معجمه مضمومه پس از آن واو و نون و جیم) ابوعبدالله محمد بن نام‌آور بن عبدالملك شافعی قاضی‌القضاة تولدش در جمادی‌الاولی سال ۵۹۰ بوده. و در بلاد ایران تحصیل علوم کرده. پس به‌مصر رفته است و در طلب علم کوشیده تا اینکه در علوم اوائل از اقران منفرد گردیده، و ریاست عامه یافته‌است. و بالاخره در آخر عمر به‌مقام قاضی‌القضاتی مصر و اعمال دیگر رسیده و درقاهره متصدی شغل قضا گردیده است.

وی مردی حکیم و منطقی بوده و مصنفات چندی ساخته و پرداخته‌است که از جمله آنها «موجز درمنطق» و «جمل» و «کشف‌الاسرار عن‌غوامض‌الافکار فی‌المنطق» و کتاب «ادوار الحمیات» است.

ابن‌شهبه در تاریخ اسلام گوید: «او را در وقت تفکر در مسائل عقلیه غفلتی روی می‌داد، الخ» وفاتش روز چهارشنبه پنجم رمضان سال ۶۴۶ در قاهره اتفاق افتاده، ودر کوه مقطم مدفون گردیده‌است. عزالدین اربلی از شاگردانش به‌قصیده‌ای او را رثا گفته که دو بیت اول قصیده این است:

قضی افضل الدنیا فلم یبق فاضل

ومات بموت الخونجی الفضائل

فیا ایها الحبر الذی جـاء آخرا

فحل لنا مالم تحل الاوائل [۱]

۳۹- عین‌الزمان جیلی

جمال‌الدین جیلی بسیار فاضل و دانشمند و از اصحاب شیخ نجم‌الدین بوده است. حمدالله مستوفی در تاریخ‌گزیده آورده است که: «شیخ نجم‌الدین در مدت عمر دوازده‌کس را به‌مریدی قبول کرد. که هریك از آنها از اولیا و مشایخ کبار بودند. چون شیخ مجدالدین بغدادی، و شیخ‌سعدالدین حموی، وشیخ نجم‌الدین دایه، وشیخ رضی‌الدین علی‌لالا، وشیخ‌سیف‌الدین باخرزی و شیخ جمال‌الدین گیلی و امثال آنها» [۲].

گویند: «عین‌الزمان در اول کار مجموعه‌ای از لطایف علوم عقلی ونقلی جمع کرده بود که در سفر انیس وی باشد. چون نزدیك خوارزم رسید، شبی شیخ را درخواب دیدکه فرمود ای گیلك پشته بینداز و بیا. چـون بیدار شد اندیشه‌کرد که پشته چه باشد، من از دنیا خود هیچ ندارم، و اندیشهٔ جمـع آنرا هم ندارم. شب دوم و سوم باز همان خـواب را دید. در شب سوم از شیخ پرسیدکه شیخا آن پشته چه باشد. گفت آن مجموعه‌ای کـه باخود همراه داری. چون بیدار شد، آنرا به‌جیحون انداخت. وقتی به‌خدمت شیخ‌رسید. شیخ فرمود اگر آن مجموعه را به‌آب نمی‌انداختی ترا هیچ فایده‌ای‌نمی‌بود. پس او را خرقه پوشانید، و او به خلوت و تصفیهٔ باطن مشغول‌گشت. وپس

۱- عیون‌الانباء فی طبقات‌الاطباء ص ۱۲۰ و شذرات‌الذهب ج۵ ص ۲۳۶ و طبقات‌الشافعیة‌الکبری ج ۵ ص ۴۳.

۲- تاریخ گزیده چاپ طهران ص ۶۶۹

از تکمیل، شیخ او را عین‌الزمان لقب داد [۱]».

در جامع‌التواریخ رشیدی مسطور است که:«علاءالدین محمد پادشاه اسماعیلی بغایت معتقد و مرید شیخ‌جمال‌الدین گیلی بود . و هر سال پانصد دینار زر سرخ بدو فرستادی ، و او آنرا به‌مأکول و مشروب خویش صرف نمودی . اهل قزوین او را سرزنش کردند ،که ادرار ملك فارس به‌مردم انعام می کنی ، و ازآن ملاحده خود می‌خوری . شیخ گفت : نه‌ائمه دین خون و مال ایشان حلال می‌دارند ، هروقت که‌ایشان به‌ارادت خود دهند دوباره‌حلال باشد .

و علاءالدین محمد بر اهل قزوین به وجود شیخ جمال‌الدین گیل منت نهادی ، وگفتی اگر نه‌وجود اوبودی خاك قزوین به‌توبرهٔ اسبان به قلعهٔ‌الموت آوردمی .

يك‌بار درحالت سکرو مستی‌کاغذی از آن شیخ به علاءالدین دادند برنجید ، وآن شخص را صد چوب فرمود زدن ، گفت ای شقی نادان ، وقتی که مست باشم چگونه‌کاغذ شیخ به‌دست من دهی ، بگذار تا از خمار بیرون آیم‌وهشیار و بیدار شوم ، مکتوب او به‌من‌ده، تا این غایت مرید و معتقد بود شیخ را [۲]» .

شیخ جمال‌الدین‌درقزوین‌می‌زیست،ودر همانجابه‌سال ۶۵۱در گذشت. بعضی ازفضلا این قطعه در تاریخ وفاتش گفته‌اند :

۱ـ تذکرة‌العارفین تألیف علی‌اکبر بن میرزا بابای تبریزی،نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مجلس شورای ملی از کتب اهدائی مرحوم طباطبائی.

۲ـ جامع‌التواریخ رشیدالدین و تاریخ حافظ ابرونسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی و کتابخانهٔ ملی ملك .

جمال ملت و دین قطب اولیاء خدا
که آستانهٔ او بود قبلهٔ آمال
بسال ششصدو پنجاه و یك بحضرت رفت
شب دوشنبه، روز چهارم شوال[1]

حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده گوید:

«شیخ جمال الدین گیلی منشآت نظم و نثر خوب دارد، و این دو بیت از اشعار عربی او است:

نظر الصباح الی صفاء جبینه فتعلقت بمزاجه الصفراء
والليل فکر فی سواد فروعه فتشبثت بمزاجه السوداء[2]

خواجهٔ طوسی را باشیخ روابط دوستی و مصادقت بوده و نامه‌ها به یکدیگر نوشته‌اند. و وقتی خواجه از وی بعضی مسائل حکمت و عرفان را پرسیده و اوجواب داده که صورت سؤال و جواب هردو درضمن آثار خواجه بیاید.

۴۰- جمال‌الدین بحرانی

علی بن سلیمان بحرانی عالم ربانی و حکیم صمدانی جامع علوم معقول و منقول، علامهٔ حلی در اجازهٔ خود گوید:

«علی بن سلیمان عارف به علوم عقلی و نقلی و قواعد حکما بود و مصنفات نیکو دارد، شیخ حسن صاحب معالم در اجازه خویش فرماید: «دو کتاب از او دیدم یکی «مفتاح الخیر» درشرح دیباچهٔ رسالة الطیر ابوعلی سینا و دیگر «شرح

۱- دبستان المذاهب ص ۲۹۲.
۲- تاریخ گزیده ص ۶۷۰

قصیدهٔ ابن‌سینا در نفس» و از مطالعهٔ آن دو فهمیدم مـرتبهٔ علمی وی بیش از آنست که علامه (ره) او را وصف کرده است[۱]».

و نیز ازمصنفاتش کتاب «اشارات در معرفت اسرار وجـود ، ومعرفت نبوت و ولایت» است که شاگردش ابن‌میثم بحرانی آنرا شرح کرده است .و دیگر سلامان و ابسال است .

و همین علی‌بن سلیمان است کـه «رسالةالعلم» تصنیف استادش شیخ کمـال‌الدین ابوجعفر احمدبن علـی‌بن سعیدبن سعادة بحرانی را به‌خدمت استادالبشر خواجهٔ طوسی فرستاد و از او درخواست کرد که آنراشرح‌نماید. وخواجه برحسب درخواست وی ،آن رساله را شرح نموده برایش باز پس فرستاد، و در اول‌آن شرح ابیاتی ذکر کرده که ابتدایش این‌بیت است:

اتانی کتاب فی البلاغـة منته

الـی غایة لیست تقارب بالوصف

و پس از ذکر چند بیت فرموده: «وردت‌رسالة شریفة ومقالة لطیفة».

در این نامه خواجهٔ‌طوسی جمال‌الدین را تجلیل بسیار فرموده که‌کمال بزرگی‌وجلالت‌قدر اورا می‌رساند. تاریخ‌وفات‌جمال‌الدین به‌دست‌نیامد. ودر کتاب لؤلؤتی‌البحرین ذکرشده که « قبرجمال‌الدین علی‌بن‌سلیمان در قـریهٔ مستره از قرای بحرین نزدیك قبراستادش ابن‌سعادة می‌باشد[۲]».

۱ــ لؤلؤتی‌البحرین ص ۱۷۶. حاجی نوری درمستدرك‌الوسائل ج ۳ ص ۶۲ مفتاح‌الخیر فی‌شرح رسالةالطیر را از جمال‌الدین‌حسین بن شیخ‌علی‌بن سلیمان‌بحرانی دانسته است .

۲ــ مستدرك‌الوسائل حاجی‌نوری ج ۳ ص ۴۶۲.

۴۱- شیخ نجیب‌الدین

ابو احمد یا ابوزکریا یحیی‌بن احمدبن‌یحیی بن‌الحسن بن سعید حلی هذلی. فقیهی ادیب وفاضلی دانشمندوصاحب تألیفات نافعه است. نجیب‌الدین پسرعم محقق اول است و در سال ۶۰۱ متولد شده . مادرش دختر محمدبن ادریس صاحب کتاب «سرائر» از بزرگان فقهاء امامیه است. ابن‌داود دررجال خودآورده که علامه یحیی‌بن احمد مردی پرهیزگار وجامع فنون ادبیه وفقهیه و اصولیه ، وازهد و اورع فضلا بود . در ذیحجهٔ سال ۶۹۰ وفات یافت [۱] . و سیوطی درکتاب بغیةالوعاة فی‌طبقات‌النحاة ازذهبی نقل کرده که «یحیی‌بن احمد هذلی شیعی ادیبی فاضل ، وحافظ احادیث وعارف بلغت، وادب ونحو و از بزرگان روافض‌است واز ابن اخضرروایت حدیث کند، تولدش درکوفه به‌سال ۶۰۱ و وفاتش لیلهٔ عرفه سال۶۸۹ بود[۲]».

تصنیفاتش «الجامع للشرایع» و «نزهةالناظر» درفقه و کتاب « الفحص والبیان عن‌اسرارالقرآن» وکتاب «معالم‌الدین» و کتاب « کشف‌الالتباس‌عن مجالسةالارجاس» است.

بعض‌از فضلا او را چنین مدح‌گفته‌اند :

لیس فی‌الناس فقیه مثل یحیی‌بن سعید

صنف الجامع فقها ،قدحوی کل شرید

۱- مستدرك‌الوسائل ج ۳ ص ۴۶۳-۴۶۲ و ریاض‌العلماء افندی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی ملك- الذریعهٔ ج۴ ص۹۶.

۲- بغیةالوعاة چاپ مصر ص ۴۱۰.

۴۲- سدیدالدین حلی

ابو یعقوب یا ابو المظفر یوسف‌بن زین‌الدین علی‌بن‌مطهر حلی والد بزرگوار علامهٔ حلی (ره) درعلوم فقه و اصول و کلام استاد بود. وهمو است که در مجلس درس محقق وقتی که خواجهٔ طوسی از اعلم به‌اصولین از او پرسید ، محقق به‌او و محمدبن علی‌بن جهم اشارت کرد.[1]

علامه در کتاب «کشف‌الیقین» در باب خبر دادن امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به‌مغیبات فرماید : «از جمله خبردادن علی است به عمارت بغداد و ملك بنی‌عباس ، واحوال ایشان . وستدن ملك را ازآنها» واین خبر را پدرم «ره» روایت کرده است.

وسبب سلامت ماندن اهل کوفه وحله و مشهدین شریفین نجف‌وکربلا از هجوم مغول آن بود که وقتی که خبر آمدن‌هلاکو به‌عراق به‌مردم حله‌رسید. و هنوز بغداد به‌تصرف آن جماعت در نیامده بود . بیشتر مردم به بطائح و بیابانها گریختند و جزعدهٔ اندکی باقی نماندند. و از آن جمله یکی پدرم و دیگر سیدمجدالدین بن‌طاوس و فقیه‌ابن ابی‌العز بود . و رای همگی بر آن قرار گرفت که باهلاکو مکاتبه کنند . واطاعت وایلی خویش را اظهار نمایند. و از جانب خویش مرد عجمی را به‌نزد سلطان روان کردند . هلاکو فرمانی در جواب به‌همراهی دو نفر قاصد بدیشان فرستاد . و به‌وسیلهٔ آنها پیام داد که اگر واقعاً درمقام اطاعت هستید ، چنانکه نامه‌های شما بدان مشعراست ، به‌نزد ما آیید ، تا در حضور گفتگو شود. مردم حله از آن جهت که عاقبت کار معلوم نبود و پیروزی هلاکو قطعی نه ، بیم داشتند که به نزد هلاکو روند . پدرم به

۱ـ منتهی‌المقال ص ۳۳۵ .

آن دو نفر که از جانب هلاکو آمده بودند گفت: اگر من به تنهائی به خدمت سلطان آیم کافیست. گفتند بلی. پس پدرم به همراه آن دو رهسپار اردو شد، و به خدمت هلاکو رسید. سلطان از پدرم پرسید با آنکه هنوز نتیجهٔ کار من با خلیفه روشن نیست، چگونه از خلیفه بیم نکرده، و بامن مکاتبه کردید. و تو پیش من آمدی. و حال چگونه ایمن خواهید بود که با من مصالحه و سازش کنید.

پدرم گفت: آمدن من به نزد تو از آن جهت است که از امیرمؤمنان علی علیه‌السلام روایتی داریم که به‌ما خبرداده‌است که‌در این پیکار شما پیروز خواهید شد. ودر خطبه‌ای که به‌نام خطبهٔ زوراء است فرموده که بنی‌عباس بـه دست مردمی که بدین‌صفاتند منقرض‌شوند، وچون آن صفات را درشما دیدیم، بدین امید قصد شما کردیم. پس هلاکو فرمانی به‌نام پدرم‌صادر کرد، و اهل حله‌را بدان وسیله خوشدل نمود.[۱]»

۴۳ـ رضی‌الدین

علی‌ابن طاوس، درنزد علماء رجال چهارنفر به‌ابن‌طاوس مشهورند که نسب همگی به‌سید محمد می‌رسد. واین سید به‌واسطهٔ حسن‌صورت وزشتی‌پا به‌طاوس ملقب شده است.

این چهار نفر یکی رضی‌الدین ابوالقاسم علی‌بن موسی‌بن جعفـربن محمدبن احمدبن محمدبن احمدبن محمد طاوس‌صاحب ترجمه است. ودوم جمال‌الدین احمد برادرش و سوم پسر جمال‌الدین غیاث‌الدین عبدالکریم. و

۱ـ کشف‌الیقین نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار.

چهارم پسر غیاث‌الدین که او نیز به‌نام و لقب و کنیهٔ عمویش ابوالقاسم رضی‌الدین علی مشهور بوده است.

تولد رضی‌الدین روز پنجشنبه پانزدهم محرم سال ۵۸۹ بود. او در کسب علوم چندان سعی و کوشش کرد تا آنکه علامهٔ عصر و یتیمهٔ دهر گردید. وی صاحب مقامات و کرامات و مصنفات بسیار است. او را به طیب گفتار و حسن کردار و لطف محاوره ستوده‌اند.

بعضی نوشته‌اند که رضی‌الدین اتقی و ازهد و اورع مردم روزگار خود بوده است. و با آنکه درفقاهت بحری زخار بود، از غایت زهد و ورع از سؤال و جواب در مسائل فقهی و فتوی دادن احتراز می‌جست. و جز یك کتاب در آن علم تألیف نکرد.

ابن‌طاوس را با وزیر مؤیدالدین محمدبن‌علقمی دوستی متأکدی بود، بدان‌جهت از حله‌موطن اصلیش به‌بغداد رفت. ومدت‌پانزده‌سال دردارالخلافة بزیست، و بعد به حله رفت و پس از آن درمشهد شریف ساکن گشت[1].

صاحب عمدة‌الطالب گوید که ازطرف خلیفه المستنصر نقابت علویین به او عرضه شد و او به‌واسطهٔ کثرت زهد و ورع نپذیرفت[2].

وقتی هلاکو بربغداد دست یافت. نقابت علویین را به‌ابن‌طاوس‌مفوض داشت. چون خواست که از قبول آن ابا نماید سلطان‌الحکماء خواجهٔ‌طوسی از قصد او آگاه شده او را از استعفا بازداشت. وگفت اگر از قبول آن‌امتناع کنی، و امر سلطان‌را نپذیری‌به‌نافرمانی منسوب شده خود را به‌دست‌خویشتن

۱ــ امل‌الآمل شیخ‌حرعاملی‌ولؤلؤتی‌البحرین.

۲ــ عمدة‌الطالب فی‌نسب آل‌ابی‌طالب چاپ مصر

در مهلکه اندازی ، ودر این حال از قتل تو ایمن نیستم .

به‌ناچار آن امر را متصدی شد. و به‌بغداد بازگشت . و مدت سه سال و یازده ماه درامر نقابت می کوشید. بااین‌حال پیوسته به‌طاعت وعبادت واعراض از دنیا می‌زیست ، تا درسحرگاه روز دوشنبه پنجم ذی‌قعدهٔ سال ۶۶۴ بدرود حیات گفت[۲].

علامهٔ‌حلی‌وعلی‌بن‌عیسی اربلی و برادرزاده‌اش سیدعبدالکریم‌بن‌طاوس از وی روایت دارند . مصنفات و مؤلفاتش بسیار است ، و فهرست آن در کتاب امل‌الآمل‌شیخ‌حرعاملی ولؤلؤتی‌البحرین‌صاحب‌حدائق ونامهٔ‌دانشوران مسطور است .

از جملهٔ مؤلفاتش «فرج‌المهموم فی‌احکام‌النجوم» است که حاوی‌فوائد تاریخی بسیارمی‌باشد، و درسال ۶۵۰ مؤلف از تألیفش فارغ‌گشته ، ودرسال ۱۳۶۸ درنجف اشرف به‌طبع رسیده است.

و دیگر کتاب «الاصطفاء فی‌تاریخ‌الملوك والخلفاء » و کتاب «مصباح‌ـ الزائر وجناح‌المسافر» و کتاب «الملهوف علی‌قتلی‌الطفوف» و کتاب «الاقبال بصالح‌الاعمال» است.

خواجهٔ‌طوسی بارضی‌الدین‌بن‌طاوس وابن‌میثم بحرانی هرسه‌ازمحضر

۱ــ به‌نقل نامهٔ دانشوران از کتاب‌عمدة‌الطالب فی‌انساب آل‌ابی‌طالب، ولیکن پس از مراجعهٔ به‌کتاب مزبور چاپ ۱۳۱۸ بمبئی‌و چاپ بیروت ص۲۵۱ این مطلب درآنجا یافت نشد و معلوم نیست مؤلفین نامهٔ دانشوران این مطلب را ازکدام کتاب نقل کرده‌اند ممکن‌است ازنسخه عمدة‌الطالب خطی نقل شده باشد.

۲ــ الحوادث‌الجامعة ص ۳۵۶ ونامهٔ دانشوران ص ۹۸ــ۱۰۸ و منتهی‌المقال چاپ طهران ص ۲۲۵ .

ابوالسعادات اصفهانی استفاده کرده وشریك درس بوده‌اند [۱].

۴۴- جمال‌الدین ابن‌طاوس

ابوالفضایل احمد برادر رضی‌الدین است . وی فقیهی رفیع‌القدر و شاعری فحل ونکته‌سنجی سخن‌ور بود . بیانی بلیغ و منطقی فصیح داشت . پس ازآنکه مبانی علوم عربیت و قوانین ادبیه را محکم کرد ، در استنباط احکام شرعیه و استخراج مسائل فقهیه سعی وافی وجدکافی نمود ، تا به رموز آن‌واقف‌گشت. و به‌تصنیف وتألیف پرداخت [۲]، ونزدیك به‌هشتاد مجلدکتاب‌از خود به یادگارگذاشت، ازجملهٔمؤلفاتش «بشری‌المحققین» درفقه شش مجلد و کتاب«الملاذالفقهاء» درفقه. و کتاب «شواهدالقرآن» و کتاب«الازهار» درشرح لامیهٔ مهیار در دوجلد ، و کتاب «زهرالریاض» درمواعظ، و کتاب «حل‌الاشکال فی معرفةالرجال»که از تألیف‌آن در سال ۶۴۴ فارغ شده است .

وفاتش در حدودسال ۶۷۳ هجری درحله بوده است.

حاجی نوری درکتاب مستدرك‌الوسائل وفات او را درسال ۶۷۷نوشته است [۳].

صاحب‌الحوادث‌الجامعه‌گوید:«درحله‌مرد ودرنزدجدش امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابیطالب‌دفن‌شد [۴].وبعضی‌نوشته‌اندمرقدشریفش‌درحله ومزارمردم‌است [۵].

۱ـ امل‌الامل ضمیمه منتهی‌المقال ص ۵۵ .

۲ـ نامهٔ دانشوران ص ۱۰۸ .

۳ـ مستدرك‌الوسائل ج ۳ ص ۴۶۶ .

۴ـ الحوادث‌الجامعة ص ۳۸۲ .

۵ـ لؤلؤتی‌البحرین و رجال‌کبیر نسخهٔ خطی متعلق به نگارنده و منتهی‌المقال ص ۴۶ .

وی از مشایخ علامه و ابن‌داود صاحب رجال است [۱]. و در کتب فقه و رجال هرجـا ابن‌طاوس مطلق ذکرشود مقصود وی است.

۴۵- غیاث‌الدین ابن‌طاوس

ابوالمظفرعبدالکریم‌بن جمال‌الدین احمدابن طاوس . ابن‌داود حلی‌در کتاب رجال خود درحق او گوید: «وی در عداد فقهاء و علمای انساب وفضلا ونحاة محسوب ، و در معرفت بحور و تقطیع اشعار از اساتید فن عروض به شمار می‌رفت . او را طبعی موزون وخاطری ازسخن مشحون بود،وبرابداع نظم و انشای نثر قدرتی بکمال داشت . و درعصر خود ریاست بزرگان قوم، و خداوندان شرف بدو منتهی گشت. ویگانهٔ عهد خویش گردید.

شیخ‌حر در کتاب امل‌الآمل فرماید:« کان‌السیدالمذکـور شاعراً منشیاً ادیباً [۲]».

وی درشعبان ۶۴۸ متولد شد . و درمدرس افاضل ودانشمندان بغداد به تحصیل فضایل همت‌گماشت . و ازمحضرعلامهٔ حلی و رضی‌الدین‌ابن‌طاوس عمش وجمال‌الدین‌پدرش و محقق وخواجهٔ‌طوسی استفاده کرد. واز زکریابن محمدابن محمود قزوینی صاحب‌کتاب آثـارالبلاد و عجایب‌المخلوقات در نقل مرویات و مصنفاتش اجازهٔ روایت یافت .

چون چهل وپنج‌سال و دوماه از عمرش بگذشت در روزشنبه۱۶شوال سال ۶۹۳ درکاظمین وفات یافت .

۱- امل‌الآمل ص ۳۴ .

۲- امل‌الآمل ص ۴۸ و نامهٔ دانشوران ص ۱۱۱ و منتهی‌المقال ص ۱۷۹ بـه نقل از رجال‌ابن داود .

ابن‌الفوطی گوید: جنازه‌اش به‌مشهد امام علی(ع) حمل و در آنجا دفن شد[۱]. و نیز گوید: من برای کتابخانهٔ او کتاب «الدر النظیم فی ذکر من تسمی بعبدالکریم» را نوشتم.

از وی مصنفات بدیعی به‌یادگار مانده است که ازجمله «فرحة‌الغری» در اثبات آنکه نجف مدفن علی است. و دیگر کتاب «الشمل المنظوم فی مصنفی‌ـ العلوم» و آنرا در شرح حال دانشمندانی نوشته که هریك در فنی و علمی دارای تألیف و تصنیف بوده‌اند.

۴۶ـ مفیدالدین

محمدبن جهم (یا جهیم) اسدی. شهیددر بعض اسانید خـویش او را محمدبن علی‌بن محمدبن جهیم یاد کرده، چنانکه ابن‌الفوطی هم جهیم (به‌ضم جیم) ضبط نموده است.

علامهٔ حلی در حق وی‌گوید: «وی فقیه وعارف به اصولین بود» وشیخ حرعاملی درکتاب امل‌الآمل او را بدین‌گونه توصیف کند: «کان عالمـاً صدوقاً فقیهاً شاعراً وجیهاً ادیباً یروی عن مشایخ‌المحقق کفخاربن معد وغیره».

حاجی نوری درکتاب مستدرك‌الوسائل گـوید: «شیخ جلیل مفیدالدین محمدبن‌علی‌بن محمدبن‌جهیم اسدی از اکابرفقها است. و او همان کسی‌است که شیخ‌اعظم خواجه نصیرالدین طوسی وقتی که درحله به محضر محقق اول درآمد، وعده‌ای از فقها در آن مجلس حاضر بودند، از محقق پرسید اعلم‌این جماعت به‌اصولین کیست. محقق درجواب اشاره به‌پدر علامه وابن‌محمدبن جهیم نمود وگفت این دونفر به‌علم کلام واصول فقه از دیگران برترند.»

۱ـ تلخیص مجمع‌الاداب ج ۴ ص ۱۱۹۴ .

درمجمع الآداب ابن الفوطی است که «مفیدالدین ابو جعفر محمدبن علی بن ابی الغنایم معروف به ابن الجهیم حلی از فضلاء زمان ما ، و فقیهی عالم عامل و ادیبی اریب فاضل بود . او از غیاث الدین معمری سنبسی و از مهذب الدین ابن رده روایت می کرد. و به شیخ ما بهاءالدین ابوالحسن علی بن عیسی (اربلی) اجازه روایت داده است. من زمان او را درك کردم ، و لیکن او را ندیدم . و از او به واسطهٔ پسرش روایت می کنم . پسرش در آخر اجازه‌ای که به من داده نوشته است.

کم حفظنا و قرأنا — و سمعنا و روینا
و قطعنا الدهر بال — علم و ما منه اشتفینا
رحم الله اناسا — بعدنا اثنوا علینا
و دعوا ان یغفر ال — له لنا ماقد جنینا

او در شوال سال ۶۸۰ در حله وفات یافت[۱].

۴۷- موفق الدوله

ابو الفرج علی بن ابی الشجاع همدانی. مردی طبیب و از خاندان معروف به دانش و حکمت و طب بود. او و برادرش رئیس الدوله از جمله کسانی بودند که مانند خواجه طوسی بی اختیار به قلاع اسماعیلیه افتاده و مدتها در آنجا خواهی نخواهی اقامت داشتند . تا آنکه هلاکو قلاع اسماعیلیه را محاصره کرد و خورشاه تسلیم گردید و موفق الدین و برادرش خلاص، و بعد از

۱- مستدرك الوسائل ج۳ ص ۴۶۱ و مجمع الآداب ابن الفوطی چاپ هند ص ۷۲۰ و امل الامل ص ۶۸ .

آن ملازم رکاب پادشاه مغول شدند.

موفق‌الدوله طبیبی کامل، و ادیبی فاضل بود، و دو پسرداشت یکی عمادالدوله ابوالخیر که نزد پدروعمویش تحصیل علوم کرد، وپس از تکمیل تحصیلات در خدمات دولتی وارد، و ملازم رکاب سلطان شد. و خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر، صاحب کتاب جامع‌التواریخ (مقتول در ۷۱۸) فرزند همین عمادالدوله است.

ابن‌الفوطی گوید: «عمادالدوله را در مراغه نزد برادرش امین‌الدوله ابی‌شجاع بن‌عالی دیدم و او ازمن در سال ۶۶۶ خواست که برایش کتاب زبدة‌الطبیه مجدوله را بنویسم و من آنرا نوشتم»[1].

عبدالحی حنبلی در کتاب شذرات‌الذهب درحوادث سال ۷۱۸ که مرگ رشیدالدین را ذکر کرده گوید: «جد رشیدالدین یعنی پدر عمادالدوله یهودی بود و شغل عطاری داشت[2]».

و پسر دیگر امین‌الدوله ابوالشجاع، مردی حکیم و دانشمند، و مانند برادر درکارهای دولتی مشغول خدمت بود، وهردو برادر در سال ۶۶۶ در مراغه اقامت داشتند. وابن‌الفوطی هر دوی آنها را ملاقات کرده و در کتاب خود از هریك یادی کرده است. و درشرح حال موفق‌الدوله از او بدین‌گونه نام برده: «حکیم دانشمند امین‌الدوله ابوشجاع درمراغه‌ابیات زیر را ازپدرش موفق‌الدوله برایم خواند:

تمادی الداء و انقطع الدواء
و عیل الصبر و انعدم الرجاء

۱ـ تلخیص مجمع‌الاداب ج ۴ ص ۷۱۹.

۲ـ شذرات‌الذهب ج ۶ ص ۴۴.

بنفسی مـن نوی الاحباب داء
و مـالی غیر لقیا هـم دواء
بـناء النوم منهدم بـد معـی
و هل یبقی علی الماء البناء[۱]

۱ـ تلخیص مجمع الاداب ابن الفوطی ص ۷۷۴ .

همکاران خواجه در رصد مراغه

۴۸- نجم‌الدین کاتبی قزوینی

علی‌بن عمربن علی[1] معروف بکاتبی و دبیران (دبیران به‌فتح دال مهمله وکسر باء موحده و سکون یاء و راء و الف و نون) متولد سال ۶۰۰ ازحکماء و علماء شافعیه و در منطق و ریاضی و رصد استاد بوده و در رصد مراغه با خواجهٔ طوسی شرکت داشته است[2].

علامهٔ حلی در اجازهٔ معروفهٔ بنی‌زهره در بارهٔ کاتبی فرماید:« کان من فضلاءالعصر ، واعلمهم بالمنطق وله‌تصانیف کثیرة ، قرأت علیه‌شرح‌الکشف الآما شذ . وله خلق حسن ، ومناظرات جیدة . وکان من‌افضل علماءالشافعیة عارفا بالحکمة [3]».

صاحبدیوان شمس‌الدین وزیروقتی در جوین مدرسه‌ای ساخت ، و از

۱ــ در هدیةالعارفین فی‌اسماءالمؤلفین و آثارالمصنفین بجای علی (محمد) آمده است ودر همین کتاب او شیعی مذهب معرفی‌شده است.

۲ــ فوات‌الوفیات ابن‌شاکر ج۲ ص ۶۶ .

۳ــ خلاصةالاقوال نسخهٔ خطی متعلق به‌نگارنده .

نجم‌الدین کاتبی خواهش کرد، که در آن مدرسه تدریس کند. کاتبی درخواست اورا قبول نمود و به‌جوین رفت ومدتی در آنجا بسر برد، ودر آن‌مدرسه تدریس می کرد. در این سفر قطب‌الدین شیرازی نیز با استاد خود همراه، و سمت معیدی دروس اورا در آن مدرسه داشت[1].

دربعضی از کتب تاریخ مسطور است که: خواجه وقتی که درملازمت هلاکو به قزوین رسید، به‌خانهٔ کاتبی نزول کرد. و هنگام حرکت از قزوین قطب‌الدین شیرازی را که ازشاگردان کاتبی بود، با اجازهٔ استادش به همراه خود برد. وبرای رصد مراغه ازکاتبی درخواست کرد که اورا در آن‌کار یاری کند. وکاتبی مدتها درمراغه برای بستن رصد اقامت داشت.

ابن‌الفوطی درتلخیص مجمع الآداب نام عده‌ای از شاگردان کاتبی را که بعدها شهرت یافته‌اند برده‌است که ازجملهٔ آنها قوام‌الدین ابوعلی محمدبن علی یازری حکیم است:گوید: «درسال ۶۶۷ به‌مراغه‌آمد و درنزدکاتبی منطق آموخت[2].» و دیگر فخرالدین محمد قزوینی حکیم مشهور به اثیری و دیگر قطب‌الدین شیرازیست.

کاتبی را تألیفات نفیس ومفیدی است که درمیان فضلا شهرتی دارد. و جماعتی‌ازحکما به‌شرح آنها پرداخته‌اند. ازجمله «رسالهٔ‌شمسیه درمنطق» است که آنرا به‌نام خواجه شمس‌الدین محمد وزیر تألیف کرده است.

و دیگر کتاب حکمةالعین درحکمت الهی است و کتاب‌العین درمنطق؛ و این دو کتاب را به کتاب دیگری که در علم طبیعی و ریاضی تألیف کرده تکمیل و به‌کتاب العین ملحق ساخته است. و دیگر کتاب «جامع الدقایق» است.

۱– تاریخ علماء بغداد تألیف محمدبن رافع‌السلامی چاپ بغداد ص۲۲۲.
۲– تلخیص‌مجمع‌الاداب ج ۴ ص۸۳۳.

دیگر از تألیفاتش «کتاب المنصص» در شرح کتاب ملخص امام فخر رازی است که آنرا نیز به‌نام خواجه شمس‌الدین محمدجوینی ساخته و درروز دوشنبه ۲۸ شعبان سال ۶۷۱ از تألیفش فارغ گشته‌است. (نسخهٔ نفیسی از این کتاب که تاریخ تحریرش غرهٔ جمادی‌الآخرهٔ سال ۶۹۳ یعنی هجده سال پس ازمرگ مؤلف نوشته‌شده‌است در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی به‌شمارهٔ ۱۲۰۱ و نسخهٔ قدیمی دیگری از این کتاب که تاریخ تحریر آن نزدیك به‌همان تاریخ نسخهٔ کتابخانهٔ آستانه که درسال ۶۹۰ واند نوشته شده در جملهٔ کتب اهدائی مرحوم طباطبائی در کتابخانهٔ مجلس‌شورای‌ملی موجود است).

و دیگر «شرح بر کشف الاسرار عن غوامض الافکار» افضل الدین خونجی است[1].

دیگر از تألیفات وی رسالهٔ «اثبات واجب» و رسالهٔ مشتمل بر هیجده مسئله ازمسائل کلامی، ورسالهٔ «مغالطات» وغیره است .

تولد کاتبی در سال ۶۰۰ ووفاتش در رمضان‌سال ۶۷۵ سه سال پس از مرگ خواجهٔ طوسی بوده است[2].

۴۹ـ حکیم مؤیدالدین

ابن‌بریك[3] بن مبارك عرضی دمشقی (عرضی منسوب به‌عرض به‌ضم‌عین وسکون را، قریه‌ایست دردمشق) ازمهندسان وعلماوفلاسفه وازجملهٔ دستیاران

۱ـ کشف‌الظنون ج ۲ ص۳۱۶ .

۲ـ هدیةالعارفین ج ۱ ص ۷۱۳

۳ ـ در مقدمهٔ نسخهٔ «آلات رصد مراغه» دربعضی نسخ آن «برمك» به‌جای «بریك» آمده است .

خواجهٔ طوسی در رصد مراغه است .

او در دمشق به‌سال ۶۵۰ برای ملك منصور صاحب حمص در حضور نجم‌الدین لبودی وزیر مشغول اعمال فلکی وساختن آلات رصدی گردید . و درسالهای ۶۵۷ تا آخرعمر باحکیم طوسی دربلدهٔ مراغه به‌ساختن رصد مشغول بود[1]. ودرهفدهم رجب سال ۶۶۴ به‌مرگ فجا درگذشت[2].

ابن‌الفوطی گوید: مؤیدالدین در ایام اقامت در مراغه در مدرسهٔ عزیه مسکن داشت[3].

خواجهٔ طوسی رسالهٔ نفس‌را به‌خواهش وی نوشته، و در مقدمهٔ رساله اورا باتجلیل واحترام زیاد نام برده‌است .

ازشاگردان مشهور وی ابوالفرج‌بن القف (۶۳۰-۶۸۵)است که شرح حالش درکتاب عیون‌الانباء فی‌طبقات‌الاطباء ذکرشده‌است[4].

از تألیفات وی «شرح آلات رصدیه مراغه» است که در آن آلات رصد مراغه را بتفصیل بیان کرده‌است[5] (نسخهٔ آن در کتابخانه‌های مدرسهٔ سپهسالار ومجلس شورای ملی و کتابخانهٔ آستان‌قدس رضوی موجوداست).

و دیگر از آثارش مقدمه‌ایست در اتمام برهان شکل چهارم از مقالهٔ نهم

۱- برای شرح حال مؤیدالدین به کتاب عیون‌الانباء فی‌طبقات‌الاطباء و کتاب روضات‌الجنات ج۴ ص۷۱ ومختصرالدول ابن‌عبری ص۵۰۱ رجوع شود.

۲- جامع‌التواریخ رشیدی ج۲ چاپ بلوشه ص۵۵۸ .

۳- مدرسهٔ عزیه منسوب به عزالدین بك ارسلان بن آبه مراغی از امراء سلطان محمدبن‌محمود بن محمد سلجوقی است که بانی مدرسه است . مجمع‌الآداب ج ۱ ص ۳۸۸ .

۴- عیون‌الانباء ج ۲ ص۲۷۲ در احوال ابوالفرج .

۵- درکیفیت ارصاد شمارهٔ ۵۳۹۵ نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس .

کتاب مجسطی که دراول آن چنین ذکرشده‌است :

« هذه مقدمة حررها الشیخ الامام افضل المهندسین مؤید الملة والدین العرضی ادام‌الله ایامه و بهایتم برهان الشکل الرابع من مقالة‌التاسعة من کتاب المجسطی» .

این‌رساله در آخر نسخهٔ مجسطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی شمارهٔ ۵۴۵۲ دیده شد .

۵۰ ـ فخرالدین خلاطی

از دستیاران خواجه در رصد مراغه است .

ابن‌الفوطی شرح حال ونام ونسبش را بدین‌گونه آورده است :

فخرالدین ابوالفضل عبدالعزیز بن عبدالجبار بن‌عمر الخلاطی حکیم وطبیب، یکی ازدانشمندانی است که درایام پادشاهی هلاکو در سال ۶۵۷ در مراغه برای بستن رصد جمع شدند . و رئیس ایشان مولانا نصیرالدین بود .

فخرالدین در علم طب مهارت داشت . او نزد شیخ مهذب الدین علی ابن احمد بن هبل بغدادی کتاب «المختار» او را قرائت نمود، وجامع‌الاصول را نزد مصنفش مجدالدین ابوالسعادات ابن‌اثیر سماع کرد . و از دارالخلافه خواست که منشور قضاء تفلیس واعمال‌آن برایش صادر گردد . وی صحبت شیخ اوحدالدین ابوحامد کرمانی متوفی۶۳۵ رادریافت ، وازدست وی خرقهٔ تصوف پوشید . و او به من اجازه داد .

مولدش درسال ۵۸۷ ووفاتش به‌مراغه درشوال سال۶۸۰ بود[1].

۱ـ تلخیص مجمع‌الآداب ج۴ ص ۲۱۵ـ۲۱۷.

۵۲ - فخرالدین اخلاطی

ایوب‌بن عین‌الدولةبن نصرالله اخلاطی. بعضی او را به‌لقب نجم‌الدین وبرخی به‌لقب محیی‌الدین نوشته‌اند ومشهور همان فخرالدین است.

وی ازعلمای قرن هفتم واز حکماء ومهندسین ومنجمین واطباء عصر و در خدمت سلطان ملك صالح بود. بعضی نوشته‌اند که او درآخر عمر بنا بر تقاضای خواجه به‌مراغه آمد ودر رصدمراغه‌شرکت نمود. ولی‌ظاهر آنست که اورا به‌جای فخرالدین‌خلاطی سابق‌الذکر گرفته واز دستیاران‌خواجه دانسته‌اند وشرکت او در کار رصد مراغه معلوم نیست . ازحالش بیش از این چیزی به دست نیامد . و از تألیفاتش آنچه موجود است کتاب « اصول احکام‌النجوم ، و «السرالمکتوم فی‌اظهار ماکان مستخفیاً من‌احکام‌النجوم» می‌باشد که‌نسخه‌ای ازآن درکتابخانهٔ خدیویه مصر مضبوط‌است[۱]. و دیگر اصول‌الاحکام است که حاج خلیفه به‌نام نجم‌الدین ایوب ضبط‌کرده است[۲]

و درکتابخانهٔ مجلس شورای ملی کتابی است به نام « تحفةالشاهیه فی احکام‌الفلکیه» درعلم نجوم ، که ظاهر آنست ازفرزند فخرالدین باشد ودرابتدا آن‌چنین ذکر شده: « قال الحکیم الفاضل نجم‌الدین بن ایوب بن عین‌الدولة بن نصرالله لاخلاطی الحاسب : انی تاملت کتبا کثیرة فی علم النجوم‌فوجدت اصول الاحکام »[۳] .

۱- فهرست نسخ عربی کتابخانهٔ خدیویه مصرجزء ۵ ص ۲۲۸ .

۲- کشف الظنون چاپ اسلامبول ص۱۰۹

۳- فهرست کتابخانهٔ‌مجلس‌شورای ملی جلد هفتم ص۴۰۳ شمارهٔ ۲۵۰- وجلد پنجم ص۳۷۸ شمارهٔ ۵۸۸ فهرست کتابخانهٔ برلین که درآنجا نیز نجم‌الدین بن‌ایوب ذکر شده است ودرهمین فهرست دوکتاب اصول‌احکام‌النجوم والسرالمکتوم فی‌اظهار ماکان مستخفیا من‌احکام‌النجوم به‌فخرالدین نسبت داده شده‌است .

۵۳ ـ فخرالدین رصدی مراغی

ابواللیث محمدبن عبدالملک‌بن ابی‌الحارث ابن‌سحیم، حکیم‌ومهندس رصدی .

ابن‌الفوطی گوید :

«خواجهٔ طوسی برای بستن رصد مراغه چهارتن از حکماء و مهندسان را درنظرگرفت . واز هلاکو استدعاکردکه به‌احضارآن جماعت فرمان‌صادر نماید. وبرطبق فرمان،آن جماعت که چهار رکن‌اصلی برای بستن‌رصدبودند درمراغه جمع شدند .

اول‌آنها فخرالدین مراغی ودوم فخرالدین اخلاطی. وسوم مؤیدالدین عرضی . و چهارم نجم‌الدین قزوینی بود که به ریاست نصیرالدین ابوجعفر طوسی مشغول به‌کار شدند .

فخرالدین مراغی به‌علوم رصد واصول‌هندسه‌استاد ودرسایر علوم‌دیگر نیز ماهر بود .

کتب بسیاری ازعلوم ریاضی به‌دست خویش استنساخ‌کرد.ازمعاشرت بایاران ملول ، و طالب تنهائی بود. وازصحبت باآنان دوری می‌نمود و جز به کارهای خویش ونوشتن کتاب به‌کار دیگری نمی‌پرداخت . و هرگاه ازکار خسته وملول می‌گردید به بستانی که داشت می‌رفت ، و به آراستن و پیراستن درختان وگلها پرداخته رفع خستگی می‌کرد.

و بازگوید : روزی به اتفاق نجم‌الدین بغدادی به خدمت وی رفتیم در آن وقت فخرالدین مشغول طرح ساختمان برج سه طبقهٔ محکمی برای سلطان بود .

تولدفخرالدین مراغی درسال۵۸۳ و وفاتش درصفرسال۶۶۷بوده است[۱].

۵۳ - فریدالدین طوسی

حکیم رصدی ابوالحسن علی بن حیدربن علی . با آنکه از حکما و مهندسین بود برطریقهٔ صوفیه می‌زیست .

ابن‌الفوطی گوید :

«درسال ۶۵۷ به مراغه آمد و به حضور مولانا نصیرالدین طوسی رسید. خواجه در وقتی که می‌خواست اساس رصد را بنیان نهد، ازاو در کار یـاری جست ، وبر اواعتماد تمام داشت .

فریدالدین مردی جلد وچابك وکارآمد، ونیکوسیرت ، وخوش‌اخلاق بود . وتا سال ۶۸۰ درمراغه بسربرد . بعد ازآن به بغداد رفت[۲] . و به خدمت اصیل‌الدین حسن‌بن نصیرالدین طوسی درآمد . وبعد ازچندی به‌اصفهان شد. ودرآنجا رحل اقامت افکند . وخبر فوت او درسال هفتصد ازاصفهان به‌بغداد رسید، و پسرش جلال‌الدین گفت که پدرم که در روز عید فطر سال ۶۹۹ در اصفهان وفات یافت .

۵۴ - محیی‌الدین مغربی

ابوالفتح یحیی‌بن محمد بن ابی‌الشکربن حمید معروف به مغربی. وی ازاهل اندلس بود وبه‌شام آمد . و به‌خدمت ملك ناصر پیوست وپس از واقعهٔ

۱- تلخیص مجمع‌الآداب ابن‌الفوطی ج۴ ص۳۳۹ .

۲- تلخیص مجمع‌الاداب ج۴ ص ۴۶۴ .

ملك ناصر به مراغه افتاد .

ابن‌الفوطی در تلخیص مجمع‌الآداب گوید :

«محیی‌الدین اهل تونس بود . ودر وطن خود فقه را به‌مذهب امام‌مالك تعلیم گرفت ، ودرعلم هندسه ومجسطی و اقلیدس وعلم به‌ارصاد ازاقران‌گوی سبقت ربود ، ویگانهٔ روزگارگردید. وبعد به‌دمشق به‌خدمت سلطان ملك ناصر پیوست ، ووقتی که ملك ناصر درجنگ با ملك معز عزالدین ترکمانی شکسته شد ، محیی‌الدین گریخت و به خدمت خواجهٔ طوسی درآمد و از حکماء رصد گردید[1] .

ابن‌العبری درتاریخ مختصرالدول گوید « در۲۷ رمضان سال ۶۵۸ که هلاکو لشکر به شام‌کشید . وبرملك ناصر دست یافت ، ملك ناصر وبرادرش ملك طاهروکلیهٔ اصحاب ویارانش به‌دست مغول‌کشته شدند ، جزمحیی‌الدین مغربی که از مردم ملك ناصر تنها کسی بود کـه جان به سلامت بدر برد و کشته نشد » .

وباز همو درجای دیگر ازآن تاریخ گوید «هنگامی که در مراغه بودم، مرا با محیی‌الدین مغربی اتفاق ملاقات افتاد . واو برای من واقعهٔ خویش را بدین‌گونه بیان‌کرد ، که در روز چهار شنبه بیستم شوال ۶۵۸ پس از شکست ملك ناصر در خدمت او بودم ، و او از مولد خویش سؤال می‌کرد، به ناگاه امیری از مغول با پنجاه نفرسوار در رسیدند ، مـلك ناصر به استقبال امیر از خیمه بیرون شد ، وتکلیف‌کرد که ازاسب فرود آیند ، وبه‌خیمه درشوند،امیر ازپیاده شدن خودداری‌کرد ، وگفت هلاکومرا به‌خدمت‌توفرستاده ومی‌گوید: امروز روزشادمانی ماست ومجلس سروری باحضور تمامی امرا برپاداشته‌ایم

۱ــ تلخیص مجمع‌الاداب چاپ هند ص۴۳۲ وچاپ عراق ج۴ ص۳۳۹.

شماهم با برادران و فرزندان دراین جشن شرکت کنید، ملك با بیست نفر از کسان خویش برنشستند و به‌همراه آن امیر رفتند، بعد از ساعتی بیست سوار دیگر از مغولان در رسیدند، وگفتند جزغلام بچگان و فراشها سایرین نیز در این‌مجلس حاضرشوند، محیی‌الدین گفت ماهم با آن‌بیست‌نفرسوار رفتیم، پس در وسط دژ عمیقی بین کوههای بلند مارا فرود آوردند. و هریك از سواران دست یکی‌را ازپشت به‌کتف بست.

من چون این‌حال بدیدم فریاد برآوردم، و با صدای رسا گفتم، مردی منجمم، بعلم‌سماء و حرکات کواکب و تنجیم‌آگاهم، مرا باملك روی زمین سخنی‌است که با او خواهم‌گفت، این‌گفته‌ام‌سبب شد که مرا درردیف‌خویش سوارکردند، وملك ناصر و اتباع اورا به‌تمامی کشتند، وازآنها کسی نجات نیافت مگر پسران ملك ناصر که اسیر کردند، پس از آن برگشتند و خانه‌ها وخیمه‌های ملك ناصررا غارت‌نمودند، و بقیه مردمی که در آنجا مانده بودند نیست‌کردند. بعد مارا پیش هلاکو بردند، و گزارش امررا به او دادند. او پسران ملك ناصررا نزد خود نگهداشت. وپس ازدانستن حالم مرا به خدمت خواجه نصیرالدین به‌محل رصد مراغه فرستاد»[۱].

ابن‌الفوطی گوید «محیی‌الدین در رصد مراغه از دستیاران مهم خواجه بود، وتا پس‌ازمرگ خواجه درهمان شهربکار تصنیف و تألیف اشتغال‌داشت. وپس از فوت خواجه به بغداد رفت و به خدمت خواجه شرف‌الدین هارون ابن صاحب شمس‌الدین محمد جوینی پیوست، و چندی در آنجا بماند، و بعد ازآنجا باز به مراغه بازگشت، و در همانجا مقیم شد، و تا آخر عمر در آن شهر ساکن‌بود و به‌حرمت می‌زیست. و از طرف سلطان، وظیفه‌ای معین

۱- مختصرالدول ابن العبری ص ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۵۰۱.

به‌او می‌رسید تا اینکه درشهر ربیع‌الاول سال ۶۸۲ وفات یافت[۱].

او را تألیفات بسیاریست که اهم آنها کتاب زیج اوست کـه به‌عربی نگاشته است .

ابتدای آن : «الحمدلله الذی ابدع‌الوجود وافاض‌الجود».

ودرمقدمهٔ آن‌گوید :

«این زیج بعد از تحریر منازل اجرام علویه تألیف شد . و مقادیر ذاتیهٔ اجرام را باآلات صحیحهٔ‌رصدیه‌آنچه دررصد ایلخانیه‌که درظاهرمراغه ساخته شده بود به‌دست آوردیم وخود فهم‌کردیم ، بی‌آنکه از دیگران بنقل بشنویم دراینجا ضبط نمودیم».

نسخهٔ اصل این زیج در کتابخانهٔ آستان قـدس رضوی‌محفوظ است که تاریخ فراغ از تألیف و همچنین تاریخ‌کتابت‌آن‌سال ۶۷۵ است[۲].

گویند زیج محیی‌الدین‌کامل است و نواقصی‌که در زیج ایلخانی بوده او در زیج خود برطرف‌کرده است .

تألیفات دیگروی عبارت‌از «تحریر اکرثاوذوسیوس» و «تحریرکتاب کرة المتحرکة» و«مقاله‌ای درشرح قطاع» وکتاب «الاربع‌المقالات»[۳].

۱ـ تلخیص مجمع‌الاداب ابن‌الفوطی چاپ‌هند ص ۴۳۲. ودرمجلهٔ علمی‌دمشق دانشمند فاضل آقای عباس‌العزاوی درمقالات مسلسل‌خودکه در « تاریخ‌الفلك‌العراق » نوشته است فوت‌محیی‌الدین را به سال ۶۷۲ دانسته واین تاریخ مسلما خطاست، چه چنانکه گفته شد وی درسال۶۷۵ ازتألیف زیج خویش‌فارغ شده‌است بنابراین تاریخ صحیح‌وفات وی همانست‌که ازتلخیص‌مجمع‌الاداب ابن‌الفوطی نقل‌شد.

۲ـ زیج محیی‌الدین نسخهٔ‌کتابخانهٔ‌آستانه شمارهٔ ۱۰۳ ریاضی .

۳ـ نسخهای خطی این پنج‌کتاب درکتابخانهٔ آستان‌قدس رضوی موجوداست و نسخه اربع مقالات اکرثاوذسیوس و کتاب‌کرهٔ متحرکه به شمارهٔ ۲۰۰ در کتابخانهٔ مجلس نیز موجود است .

ودیگر کتاب «احکام تحاویل سنی العالم» و «عمدة الحاسب وغنية الطالب درزیج کواکب»[1] و کتاب «جامع الصغیر فی احکام النجوم» و «ملحض مجسطی». این کتاب اخیررا بنا به‌اشارهٔ جمال‌الدین ابوالفرج عزیغوریوس بن تاج‌الدین هارون‌بن توما الملطی الجاثلیق ساخته‌است. و این کتاب بانسخ مجسطی دیگر درعدد مقالات و اشکال مخالف است و مشتمل برده مقاله می‌باشد[2] و دیگر «تهذیب‌مخروطات ابلونیوس»و«اصلاح اشکال المقالة الثالثه من کتاب مانالاوس فی اشکال الکریة»[3] و «المدخل المفید فی علم النجوم»[4] و «غنیة المستفید فی علم‌ـ الموالید» و «الاختیارات» و «تسطیح الاسطرلاب» و «تاج‌الازیاج»[5] و «کیفیة الحکم علی تحویل سنی العالم» است[6].

۱ـ این دو کتاب نسخهٔ‌آن در کتابخانهٔ خدیویهٔ مصرموجود است.

۲ـ کشف‌الظنون حاج‌خلیفه چاپ مصر ج۱ ص۳۷۹ وج۲ ص ۳۸۱.

۳ـ تذکرة‌النوادر - نسخه‌ای ازاین کتاب نیز در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی موجود است.

۴ـ مقالهٔ دانشمند ارجمند آقای عباس‌العزاوی در «تاریخ‌الفلک‌العراق» درمجلهٔ علمی دمشق ص ۴۳۶.

۵ـ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی به‌شمارهٔ ۲۱۱.

۶ـ نسخهٔ‌آن در کتابخانهٔ مجلس‌شورای ملی به‌شمارهٔ ۲۱۰ موجود است.

شاگردان خواجه

۵۵ ـ علامهٔ حلی

ابومنصور حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی ملقب به‌جمال‌الدین درنوزدهم یا بیست ونهم رمضان سال ۶۴۸ درحلهٔ سیفیه ازمنازل بین نجف و کوفه طرف شرقی فرات تولد یافته ودرنزد شیعهٔ امامیه به‌علامهٔ حلی معروف. و اول کسی است که به آیةالله ملقب گردیده است. علامه فقه‌را در خدمت نجم‌الدین ابوالقاسم‌محقق اول که خالش‌بودآموخت. و نزد پدرش یوسف بن مطهر وسید جمال‌الدین احمدبن طاوس و سید رضی‌الدین علی بن طاوس و شیخ میثم بحرانی شارح نهج‌البلاغه به‌تکمیل آن پرداخت. و حکمت را از محضر خواجهٔ طوسی وعلی‌ابن عمر کاتبی قزوینی و شیخ شمس‌الدین محمد ابن احمد کیشی حکیم متکلم عارف وغیرایشان ازعلمای عامه وخاصه استفاده کرد. ودر تمام علوم اوائل ازاقران خویش درگذشت. وریاست فرقهٔ امامیه درآن زمان به‌اومنتهی گردید. و به‌مجلس سلطان محمد خدابنده راه یافت. و درحضور سلطان باقاضی‌القضاة نظام‌الدین عبدالملک مراغی که افضل علمای شافعیه بود مباحثه کرد، و بر او غالب شد. و از این سبب سلطان به مذهب

شیعه گروید [۱].

ابن حجر در کتاب الدرر الکامنة گوید: ابن المطهر دراواخر عمر به‌مکه شد وحج گزارد، وسخاوی درحواشی خویش براین کتاب از شیخ خویش نقل کند که: درایام‌مراسم حج ابن تیمیه‌را باعلامه اتفاق ملاقات‌افتاد و ابن تیمیه که او را نمی‌شناخت ازصحبت اوبسیارمتعجب شد واز نامش پرسید. علامه‌گفت من کسی‌هستم که تواورا ابن‌المنجس می‌خوانی. پس‌از آن بین آندو دوستی و انس‌حاصل شد ونفرت به‌محبت‌بدل‌گشت [۲].

وفات علامه درشب یازدهم یا روز شنبه بیست و یکم محرم سال ۷۲۶ در حله اتفاق افتاده است. وبعضی فوت اورا در اواخر سنهٔ ۷۲۵ دانسته‌اند.

علامه را تصنیفات و تألیفات بسیاریست ومشهورترین آنها عبارتست‌از «منهاج‌الکرامة فی‌الامامة» که ابن تیمیه بر آن ردی نوشته، وآنرا «الرد علی الرافضی»نامیده‌است، و«نهج‌الحق‌و کشف‌الصدق» که درتقریرعقاید شیعه‌برای سلطان‌الجایتو نوشته است، و«کشف‌المراد فی‌شرح تجریدالاعتقاد» و «انوار الملکوت» در کلام و«تذکرة‌الفقهاء» و «قواعدالاحکام» و«تبصرة المتعلمین فی احکام‌الدین» و«تحریر» و«ارشاد» درفقه و«جوهرالنضید» شرح تجرید منطق و «خلاصة‌الاقوال فی علم‌الرجال» و «منتهی‌الطلب» و «نهایة» و کتاب«الاسرار الخفیة فی‌العلوم العقلیة» است و علامه خود نزدیك به‌شصت تألیف خویش را در کتاب «خلاصة‌الاقوال» که درسال۶۹۳تألیف کرده یاد نموده است. وعده‌ای ازکتب دیگرش که بعداً تألیف شده درآن تصنیف ذکرنشده است [۳]. و بعضی

۱ـ مستدرك‌الوسائل ج۲ ص ۴۶۰.

۲ـ الدررالکامنة ج۲ ص ۷۱.

۳ـ خلاصة‌الاقوال نسخهٔ خطی ومنتهی‌المقال ص۲۶۰ و رجال کبیر خطی‌و امل الامل ص ۳۶.

تعداد تصانیف اورا بالغ به‌یکصد و بیست مجلد نوشته‌اند .

۵۶ ـ قطب‌الدین شیرازی

ابوالثناء محمودبن مسعود بن مصلح الدین کازرونی شیرازی ملقب به علامهٔ شیرازی . اصلش از قریهٔ دونیك کازرون بود[۱]. درماه صفر سال ۶۳۳[۲] درکازرون وبگفتهٔ بعضی درشیراز متولد شد ؛ ودر همان شهردرخدمت پدرش که به‌شغل طبابت مشغول‌بود بعلم‌طب آشنا گشت. درسن‌چهارده‌سالگی‌پدرش وفات یافت . واو درهمانجا تحصیل علوم طب وحکمت و ریاضی نمود. در بیمارستان مظفری شیراز به‌شغل‌طبیبی و کحالی مشغول‌گشت، وده سال درآن شغل بماند ونزد عمش‌سلطان‌الحکما کمال‌الدین ابوالخیربن مصلح کازرونی کلیات قانون‌را آموخت وبعد از محضرشمس‌الدین محمدکشی کسب کمال کرد[۳] وبعد درحوزهٔ درس‌شیخ‌شرف‌الدین زکی‌بومشکانی حاضرشد ودربیست واند سالگی برای تکمیل معلومات خود ازشیراز به‌قزوین رفت. ودرنزد نجم الدین کاتبی قزوینی مدتی تلمذ کرد . وقتی کـه خواجهٔ طوسی در ملازمت هلاکو به‌قزوین درآمد وبه‌منزل‌کاتبی نزول نمود، وبه‌مجلس‌درس وافادهٔ وی حاضرشد ، کاتبی خواست درمقابل این نوازش تکلفی ورزد و نیازی در میان آورد. خواجه‌قطب‌الدین‌را به‌شاگردی اختیارکرد وبه‌رضای مولاناکاتبی اورا باخود به‌سفربرد . قطب‌الدین با میل ورضای خاطر ملازمت محقق طوسی را قبول کرد . و بـا اصحاب وداع نموده در خدمت خواجه به‌مراغه رفت[۴] و

۱ـ سلم‌السموات نصراالبیان کازرونی نسخهٔ‌کتابخانهٔ آستان‌قدس رضوی.
۲ـ مجمع‌الاداب ج۴ ص ۷۱۶ تولد اورا در۶۳۰ ضبط‌کرده .
۳ـ تحفهٔ سعدیه نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مجلس‌شورای‌ملی شمارهٔ ۴۷۲۳.
۴ـ روضة‌الصفا وحبیب‌السیرنسخهٔ خطی.

استفادهٔ از محضر استاد را فوزی عظیم شمرده تألیفات فلسفی خواجه وهمچنین علم هیئت وعلوم ریاضی را نزد اوخواند و مشکلات قانون را به یاری افکار حکیمانه او بگشود ، در آن علوم سر آمد اقران گردید . و خواجه او را قطب فلك الوجود می خواند[۱].

ابن الفوطی در کتاب تلخیص مجمع الآداب گوید که « قطب الدین در سال ۶۵۸ به مراغه آمد ، وازمحضر مولانا نصیر الدین طوسی استفاده کرد، و مخصوصاً علوم ریاضی را در نزد وی آموخت . و کتب مصنفهٔ نجم الدین کاتبی را که درمنطق و حکمت تصنیف کرده بود ، پیش خود اوقرائت نمود. وهمچنین به محضر مؤیدالدین عرضی حاضرشده کتابهای اورا که درهندسه و علم رصد ساخته بود فراگرفت. وجملهٔ این کتب را به خط نیکو و لطیف خویش نوشت . و روز وشب در تحصیل کمال کوشید تا بدانجا رسید که رسید»[۲] .

وچنانکه دراحوال کاتبی گفته شد وقتی خواجه شمس الدین جوینی وزیر درزادگاه خود جوین مدرسه ای ساخت، ومدرسی آنرا به کاتبی قزوینی تفویض کرد، و قطب الدین را به معیدی درس او معین نمود، او چندی درخدمت نجم الدین درمدرسهٔ جوین تدریس کرد وبعد به آذربایجان برگشت .

ونیز درسال ۶۶۵ که خواجهٔ طوسی از مراغه به خراسان سفر کرد ، قطب الدین درخدمتش بود. ومدتی به همراه خواجه درشهرهای خراسان سیر و سیاحت نمود . بعد از آن به بغداد رفت ، و در مدرسه نظامیه مسکن گزید . و صاحبدیوان اورا گرامی داشت[۳].

ابن رافع در ذیل تاریخ بغداد آورده که :

«دربیماری خواجهٔ طوسی، قطب الدین شیرازی در ملازمت اباقاخان از

۱ــ ذیل تاریخ علماء بغداد تألیف محمدبن رافع السلامی چاپ عراق ص۲۱۹
۲و۳ــ تلخیص مجمع الاداب ابن الفوطی ج۳ ص۷۱۶ .

خواجه عیادت کردند، و خواجه در حال احتضار و مشرف برموت بود. پادشاه به‌قطب‌الدین گفت تو ازبهترین وفاضل‌ترین شاگردان این مرد بودی ، و اشاره به‌خواجه کرد . خوب بود کوشش بیشتری می‌نمودی که ازمعلومات اوچیزی از تو فوت نمی‌شد . قطب‌الدین در جواب گفت ، سعی خود را در این‌باره کرده‌ام و آنچه باید ازو بیاموزم آموخته و دیگر نیازی به استفادهٔ بیشتری از او ندارم»[1].

پس ازمرگ خواجه صاحبدیوان منصب قضاء ممالك روم‌را بدوتفویض کرد. واو بدانجا رفت . ودر سیواس اقامت‌گزید . وطلاب علوم ازمحضرش مستفید می‌شدند. پس‌ازمدتی ازسیواس به‌قونیه رفت[2]. و با صدرالدین قونوی و مولانا جلال‌الدین بلخی ملاقات کرد ، و در زی اهل تصوف درآمد . و به شیخ علاءالدین سمنانی قدس‌سره ارادت می‌ورزید و کمال اخلاص‌واختصاص را بدو داشت .

درسال ۶۸۱ که سلطان احمد تکودار (۶۸۱–۶۸۳) به پادشاهی رسید، قطب‌الدین را نزد ملك منصور قلاون به‌رسالت به مصر و شام فرستاد ، دراین رسالت یکی ازفضلاء ودانشمندان دیگر به‌نام محیی‌الدین ابوالفضل‌عبدالباقی سنجاری قاضی باوی همراه بود. قطب‌الدین پس‌از ادای رسالت به تبریز باز آمد . ودرآنجا رحل اقامت افکند . و به‌کار تصنیف و تألیف و افادهٔ طلاب علوم مشغول‌گشت تا درزمان سلطنت اولجایتوخان در روز یکشنبه هفدهم یا یکشنبه بیست وچهارم‌رمضان‌سال ۷۱۰ رخت به‌عالم‌دیگر کشید . ودرچرنداب جنب مقبرهٔ قاضی بیضاوی مدفون‌گردید[3].

۱ـ تاریخ علماء بغداد تألیف محمدبن‌رافع بن السلامی ص۲۲۰.

۲ـ تلخیص مجمع‌الاداب ج۴ ص۷۱۶.

۳ـ روضات‌الجنان ج۱ ص۳۲۴ .

محمدبن رافع سلامی در ذیل تاریخ بغداد از ابن‌الفوطی وفات او را در شانزدهم رمضان همان سال نقل کرده است.

یکی از فضلا قطعهٔ زیر را درتاریخ وفات علامهٔ شیرازی گفته است:

بازیی کرد چرخ کج رفتار　　در مه روزه آه ازآن بازی
ذال ویا رفته بودازهجرت　　رفت درپرده قطب‌شیرازی[1]

صاحب کتاب اصح‌التواریخ تاریخ وفات اورا چنین گفته:

نماز دیگر بیگاه روز یکشنبه　　به‌سال هفصدوده هفدهم زماه صیام
یگانهٔ همهٔ آفاق قطب شیرازی　　گذشت و رفت زدار فنا به‌دار بقا

وی‌را تصانیف‌معتبریست دربیشتراز علوم؛ مانند کتاب «درةالتاج‌لغرة‌الدیباج» و «شرح قانون ابوعلی‌سینا» درطب به‌نام «تحفهٔ سعدیه»[2] که در سال ۶۸۱ آنرا شرح کرده، و«شرح مفتاح سکاکی» درعلوم معانی وبیان و بدیع و «شرح حکمة الاشراق» و «شرح مختصر الاصول‌ابن حاجب» و«رسالهٔ وجیزه» در معنی تصور وتصدیق. و «تحفهٔ شاهی». و«نهایة الادراك فی‌درایة الافلاك» درعلم هیئت به‌فارسی. و به‌نام خواجه اصیل‌الدین حسن‌بن نصیرالدین طوسی نیز کتاب «فعلت فلاتلم» تألیف کرده که در باب خویش بسبار بدیع است.[3] و

۱ــ روضات‌الجنان درمزارات تبریز تألیف حافظ حسین کربلائی‌تبریزی‌قزوینی ج ۱ ص ۳۳۱

۲ــ تحفهٔ سعدیه نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس شماره ۴۷۲۳

۳ــ تاریخ علماء بغداد ص ۲۲۳ محمد بن علی‌بن‌الحسین المنجم‌الحماذی را شرحی است بر کتاب تذکرهٔ خواجه در هیئت که آنرا «تبیان‌المقاصدالتذکرة» نامیده است. دراین شرح ایراد و اعتراض بسیاری بر تحفهٔ قطب‌الدین کرده‌است. قطب‌الدین پس‌ازمطالعهٔ آن ایرادات واعتراضات وی را درکتابی جواب‌گفته ومطالب آن کتاب راــ

«شرح کتاب الاسرار سهروردی» و «رسالهٔ برزخیه[۱]» و «فتح المنان فی تفسیر القرآن» و «حاشیه بر حکمة العین» و «حاشیه بر کشاف» و «اختیار مظفری» در هیئت که آنرا به‌نام بولق ارسلان فرزند امیر سعید شهید حسام‌الدین بورك تألیف و آراء وعقاید خویش را درباب مسائل هیئت در این کتاب بیان کرده است.[۲]

و نیز درجواب بعضی از فضلاء زمان که از علامهٔ شیرازی در تحقیق معاد جسمانی و کیفیت تجسد اعمال در نشأة آخرت و مآل حال انسانی و سایر حیوانات پرسش کرده، رساله‌ای تألیف‌نموده وسائل را جواب کافی به‌بیانی وافی داده است . وبنای جواب را در بیشتر گفتارش بر اثبات جسم مثالی وعالم مثال نهاده است. و به کتب الهی و احادیث مرویة ازحضرت رسالت پناهی و کلمات حکماء متقدم وصوفیه خصوصاً محیی‌الدین ابن عربی صاحب فتوحات استناد کرده است.[۳]

ودیگر «اجوبة المسائل» که‌نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی به‌شمارهٔ ۵۸۸ مضبوط است و در تاریخ ۹۰۸ تحریر شده است .

→

تزییف نموده است و آنرا بنام «فعلت فلاتلم» خوانده ، نسخه‌ای از این کتاب در جزو کتابهای مرحوم تنکابنی است که بکتابخانهٔ مجلس شورای ملی نقل‌شده و به‌شماره ۲۹۴۴ مضبوط است و تاریخ تحریر آن (۸۲۶) می‌باشد .

۱ــ مجموعهٔ شمارهٔ ۵۰۱ کتابخانهٔ مجلس نمرهٔ ۱۰

۲ــ نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانهٔ مجلس شورای‌ملی بشماره ۳۷۴ از کتب اهدائی مرحوم طباطبائی موجود است .

۳ــ نسخه‌ای از این رساله در کتابخانهٔ آستان قدس مضبوط است .

قطب‌الدین را طبعی موزون بوده و گاهی شعر می‌سروده است. محمدبن بدرجاجرمی در کتاب مونس‌الاحرار رباعی ذیل را به‌اونسبت داده است:

در صحن چمن چولاله بگشود دهن
می‌گفت بسوز دل حدیثی به سخن
کین پرده ز روی‌گل که برخواهد داشت
باد سحر از میانه برخاست که من[1]

قطب‌الدین مردی خوش محاوره و شیرین سخن و مزاح بود، و در مجالس غالباً حضار را به‌سخنان نغز و بذله‌های شیرین خود مشغول می‌کرد.

گویند: وقتی که شنید خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیرابن‌ابی‌الخیربن عالی همدانی مطبب که یهودی الاصل بود، به‌نوشتن تفسیر بر قرآن مجید مشغول است به‌یاران خویش گفت: حال که خواجه به‌تفسیر قرآن مشغول‌شده منهم تورات را تفسیر خواهم‌کرد. و بعد به‌آن‌کار مشغول گشت.

و نیز وقت دیگر شنید که خواجهٔ مزبور مشغول تفسیر آیهٔ مبارکهٔ «قالوا لاعلم‌لنا‌الاماعلمتنا» که حکایت حال‌ملائکه است می‌باشد، فرمودخواجه را واجب بود که در «لاعلم‌لنا» وقف می‌کرد. و چیزی دیگر نمی‌گفت و نمی‌نوشت. و دراین وقت خواجه رشیدالدین به‌نهایت اوج ترقی خود رسیده ودر نزد سلطان بسیار معزز ومحترم بود. با این حال قطب‌الدین از مزاح با وی هیچ اندیشه نمی‌کرد، وسخن خود را بی‌محابا می‌گفت.»[2]

صاحب‌سلم‌السموات پس از آنکه قطب‌الدین را بظرافت طبع توصیف

۱ــ مونس‌الاحرار نسخهٔ عکسی ص ۲۵۷

۲ ـ تاریخ علماء بغداد ازمحمدبن رافع ص۲۲۱

کرده می‌گوید: «مکرر دربلاد غربت اظهار ایمان و مسلمانی می کرد و چنین وانمود می‌نمود کـه تازه مسلمانست و بدین وسیله مورد نوازش و احسان مسلمانان واقع می‌شد.

روزی شیخ سعدی شیرازی که خواهرزادهٔ او بود، در شهری به وی رسید، ودید خلقی انبوه ازمردم آن شهر به‌عنوان اینکه مردی‌رامسلمان کرده گردش جمع شده‌اند. شیخ سعدی به زبان شیرازی گفت « قطبو تو هرگز مسلمان‌نمی به.»

سیوطی در کتاب بغیةالوعاة قطب‌الدین را به ظرافت طبع و مزاحی توصیف کرده ومی گوید: «شطرنج خوب بازی‌می کرد و در شعبده ماهر بود، ورباب نیك‌می‌نواخت و ازازکیاء روزگار بود.[۱]»

ازاین‌گونه حکایات به‌او بسیارنسبت‌داده‌اندکه ازجملهٔ‌آنها حکایت او با خواجهٔ طوسی درمجلس هلاکواست که در پیش ذکرآن شد.

چنانکه‌گفته شد قطب‌الدین یکی ازبزرگترین شاگردان خواجه دربستن رصد مراغه و ازشرکای عمدهٔ اوبوده با این حال خواجه نام او را در مقدمـهٔ زیج‌ایلخانی ذکرنکرده است. وشاید به‌همین جهت او را از خواجه کـدورتی حاصل شد وبه‌وصیت خواجه که‌گفته‌بود با فرزندش‌خواجه اصیل‌الدین نقائص زیج را تکمیل‌کنند توجهی ننمود و از مراغه بیرون شده به‌جانب سیواس و ملطیه رفت.

حکایت رنجش علامهٔ شیرازی از خواجهٔ طوسی اگر چه شهرتی‌دارد،

۱ــ برای شرح حال علامه رجوع شود به تاریخ‌ابی‌الفدا وتاریخ ابن‌رافع‌ذیل تاریخ ابن‌النجار والدرالکامنة ابن‌حجر والمنهل الصافی ونجوم‌الزاهرهٔابن تغری‌بردی وبغیةالوعاة ص ۲۸۹ وروضات‌الجنان ج ۱ ص ۳۲۴ــ۳۲۶

و بعضی از مورخان نیز در کتب خود نوشته‌اند ، و لیکن چنانکه اندکی پیش ازتاریخ سلامی نقل‌شد ، ظاهراً قطب الدین تا هنگام مرگ خواجه همراه او بوده ، وپس از فوت او به‌سیواس رفته است. وشاید علت یاد نکردن خواجه نام او را در ابتدای زیج ایلخانی این باشد که مقام علمی قطب الدین در آن تاریخ‌بدان حد نبوده‌است که در ردیف اساتید خویش یعنی مؤیدالدین‌عرضی وکاتبی وفخرالدین مراغه‌ای در آید . وقطب الدین این شهرت را پس‌ازمرگ خواجه وبعداز بازگشت از روم یافته است . بنابراین اگر خواجه می‌خواست که نام تمام دستیاران و رفقای خود را درمقدمهٔزیج ذکر کند، بایدعدهٔ بسیاری را نام‌برد. ازاین روی به‌ذکرنام همان چهارنفراستاد که چهارر کن اصلی‌بودند اکتفا فرموده است.

۵۷ - کمال‌الدین

ابومحمدرضابن فخرالدین محمدبن رضی‌الدین محمد حسینی‌افطسی آبی. از سادات ونقباء آبه است .

بیهقی در کتاب لباب‌الانساب نام رضی‌الدین محمد جدکمال‌الدین را ذکر کرده، ونسب اورا بدین صورت درباب نقیب آبه‌آورده است :

«السیدالرئیس النقیب الرضی ابوالمغیث محمد بن حمزة بن‌محمدبن الحسین‌بن علی‌بن‌الحسین‌بن علی‌بن محمدبن‌علی‌بن علی‌بن‌الحسن بن‌الافطس ابن علی‌الاطهربن‌زین‌العابدین‌بن‌الحسین‌بن علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام[1].

۱- لباب‌الانساب بیهقی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ‌آستان قدس رضوی

ابن الفوطی درتلخیص مجمع‌الآداب دراحوال وی چنین گوید :

«سیدکامل عالم عامل. فقیه محقق ، و نبیه مدقق، مفخر بزرگان‌واشراف واکمل‌بنی‌هاشم وعبدمناف. به‌مراغه‌درآمد وازمحضرعلامه نصیرالدین‌طوسی استفاده کرد . وبعضی از مصنفات امام فخررازی را نزد او قرائت نمود . و خواجه جمیع مروياتی که از پدرش وجیه‌الدین محمدبن‌الحسن و از خالش نورالدین علی‌بن‌محمد شیعی وازخال پدرش نصیرالدین عبدالله ابن حمزه و غیراین جماعت سماع کرده بود به‌وی اجازت داد.

واونیز صحیفهٔ اهل‌البیت علیهم‌السلام را نزد خواجه خواند .

سید مزبور را یکمرتبه در مراغه به سال ۶۶۵ دیدم و بار دیگر در سال ۷۰۷ در سلطانیه خدمتش را دریافتم . و دراین ملاقات اجازهٔ غرائی ازجمیع مرویات ومسموعات خویش به‌من داد.

سید مدتی در فراهان‌واعمال‌آنجا قاضی وحاکم بود . و درسال ۷۲۰ برای زیارت قبر امیرالمؤمنین و اجـداد طاهرینش به‌بغداد آمد . و در آنجا جماعتی از سادات اجازه‌ای را که مـولانا نصیرالدین طوسی بدو داده بود استکتاب کردند . و صورت اجازه این بود :

« قرأ علی السیدالامـام العالم الفاضل الاشرف الأطهر المرتضی المجتبی ، کمال الملة و الدین رضی الاسلام و المسلمین سیدالقضاة و الاشراف قدوة العلماء والاکابر ،کریم الأطراف والانساب ابن سیدالسعید فخرالدین محمدبن السیدالسعید القاضی العلامة رضی‌الدین‌محمدالحسینی الآبـی[1]».

۱ـ تلخیص مجمع الآداب ابن الفوطی چاپ هند ص ۱۷۷ـ۱۷۸ ـ صورت اجازهٔ خواجه در این کتاب ناتمام وبیش از این مقدار ذکر نشده است .

کمال‌الدین را برادری بوده است به‌لقب فخرالدین . ابن الفوطی در احوال اوگوید [۱]:

فخرالدین ابوغالب [۲] محمدبن محمدبن رضی‌الدین محمد افطسی علوی آبی نقیب .

وی با برادرش کمال‌الدین رضا به‌مراغه آمده ولی او مانند برادرش همتی به‌تحصیل علوم نداشت و از مولانا نصیرالدین ابی جعفرمحمدبن محمد ابن حسن طوسی درخواست عملی از اعمال موقوفات همدان واصفهان و قم وکاشان را نمود .

۵۸ ـ سیدرکن‌الدین

ابوالفضائل (یا . ابومحمد) حسن بن‌محمدبن شرفشاه علوی استرابادی ازجملهٔ معاصران وشاگردان خواجه است . سیوطی در کتاب بغیة الوعاة اورا در جملهٔ نحاة یاد کرده و ترجمهٔ حال او را از ابن رافع در ذیل تاریخ بغداد بدین شرح نقل نموده که سید به‌مراغه درآمد ، و درنزد خواجه به‌تحصیل علم مشغول شد . وبسیار ذکی و زیرك بود . درآن وقت قطب الدین شیرازی در ممالك روم بود . پس خواجه او را برسایر شاگردان خویش مقدم داشت . و او برسایر اصحاب خواجه سمت تقدم یافت. حکمت وفلسفه تدریس‌می کرد، و بخوبی از عهده بر می‌آمد . وبرتجرید ودیگر کتب خواجه حواشی‌نوشت،

۱ـ تلخیص‌مجمع‌الآداب‌ج ۴ ص ۳۶۸

۲ـ ظاهراً ابوغالب محمد به‌لقب پدرش فخرالدین ملقب بوده چه دراحوال برادرش‌گذشت‌که رضا پسرفخرالدین محمد بوده است .

و کتاب قواعدالعقاید را نیز برای یکی ازپسران خواجه شرح کرد . ووقتی که خواجه در سال ۶۷۲ عازم بغداد شد وی ملازم استاد خود بود .

پس ازمرگ خواجه در همین سال به‌موصل رفت ، و در مدرسهٔ نوریه آنجا به تدریس مشغول‌گردید . و اوقاف آن سامان به‌نظروی مفوض‌شد.

وی‌را سه شرح برمقدمهٔ ابن‌الحاجب است‌که اشهرآنها شرح متوسط می‌باشد . و در اصول فقه نیز بحث می‌نمود . و آنرا از سیف‌الدین آمدی[1] اخذکرد و استفاده‌نمود، و در آخرعمر تدریس مدرسهٔ شافعیه در سلطانیه بدو واگذارگردید . و درچهاردهم صفر سال ۷۱۵ بدرود حیات‌گفت .

اسنوی هم درکتاب طبقات الشافعیه یادی از اوکرده‌گوید : حاجبیه را شرح‌کرد و درسال ۷۱۸ درهفتادواند سالگی وفات یافت . و صفدی درکتاب الوافی بالوفیات شرحی از محامد صفات وی‌آورده‌گوید :که بسیار فروتن و بردبار بود . و تواضع او بدان حد بودکه در مجالس برای هرکسی به‌پا برمی‌خاست . و او نزد تتار اعتبار و احترام بسیار داشت . مختصر ابن‌الحاجب وشافیهٔ او را شرح‌کرد ، وهفتادواند سال زندگانی نمود. انتهی‌کلام سیوطی در بغیةالوعاة .[2]

۱ـ علی‌بن ابی‌علی سیف‌الدین الآمدی بعدازسال ۵۵۰ متولدگردید وبه‌بغداد آمد وعلوم اوائل را آموخت و درسال ۵۹۳ ازعراق به‌مصر رفت و به‌تدریس مشغول گردید وبعداز آنجا به‌شام شد ، و دردمشق توطن اختیارکرد، وبه‌تدریس مشغول شد . وتا سال ۶۳۱ براین حال بود پس از آن به‌امر ملک‌کامل چندی از تدریس در مدرسه ممنوع‌گردید . و درهمان سال وفات یافت . او را تألیفات مرغوبست. از جمله کتاب المآخذ برشرح اشارات امام رازی است و دقایق الحقایق فی‌الحکمة (تاریخ‌الحکماء قفطی چاپ لیبسیگ ص ۲۴۰)

۲ـ بغیةالوعاة چاپ مصر صفحه ۲۲۸

ابن حجر در الدرر الکامنة و صاحب شذرات الذهب وفات او را درمحرم ۷۱۵ در موصل[1] درسن هفتاد سالگی دانسته‌اند. در کتاب شاهد صادق وفات او به سال ۷۲۴ آمده است[2] . و آن خطاست . در مذهب سید نیز اختلافست . خوانساری در روضات الجنات گوید : به‌نص جماعتی از علماء سید مذهب تشیع داشته است، وملازمت او با محقق طوسی دلیل بر آنست که در مذهب با هم موافق بوده‌اند[3] . ولیکن حاجی خلیفه در کتاب کشف الظنون مذهب او را شافعی دانسته و از جملهٔ تـألیفات وی « شرح الحاوی الصغیر فی الفروع » را شمرده که متن آن از نجم‌الدین عبدالغفار قزوینی شافعی متوفای ۶۶۵ است[4].

و حافظ حسین کربلائی تبریزی در کتاب روضات الجنان در مزارات تبریز گوید: «مرقد امیرسید رکن‌الدین جرجانی در سرپل نوبر گنبد عالیست و درجنب آن خانقاهی است منسوب به‌جلال طره که وزیر بود. حضرت‌میر در آن گنبد مدفونست از فحول علما بوده[5]»

این بود آنچه جمعی از مورخان در ترجمهٔ حال سید نگاشته‌اند ولیکن در بعضی از مطالب آن جای نظر است . یکی آنکه سیوطی نوشته است که سیداصول فقه‌را ازسیف‌الدین آمدی اخذ کرده است. این مطلب مسلماخطاست. چه وفات آمدی چنانکه در صفحهٔ پیش از تاریخ الحکما نقل شد و دیگران

۱ـ شذرات الذهب ج ۱ ص ۳۵ والدرر الکامنه ج ۲ ص ۱۶

۲ـ کتاب شاهد صادق نسخه خطی کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار

۳ـ روضات الجنات ص ۲۲۴

۴ـ کشف الظنون ج ۱ ص ۴۱۶

۵ـ روضات الجنان در مزارات تبریز ج ۱ ص ۴۵۵

نیز تصریح کرده‌اند درسال ۶۳۱ یاسال بعداز آن بوده است ، وعمر سیداگر بالغ بر ۷۵ سال وسال وفاتش در ۷۱۵ باشد تولدش در حدود سال ۶۴۰ چند سال بعد از مرگ آمدی خواهد بود . بنابر این نمی‌تواند بهیچ حال زمان او را درك کرده باشد . و دیگر اختلافی که در سال وفات سید ذکر شد چنانکه اشاره شد قول شاهد صادق مسلماً خطاست و باید سال ۷۱۵ صحیح باشد .

و اماگفتهٔ صاحب روضات الجنات که او را به‌تشیع منسوب داشته و ملازمت محقق طوسی را دلیل آن پنداشته نیز درست نیست ، چه چنانکه نقل شد ویرا تألیفی در فقه شافعی است که مشهور است ، وبسیار بعید است شیعی مذهبی کتابی درفقه شافعی بنویسد. وگفتهٔ حافظ حسین کربلائی هم درکتاب روضات‌الجنان که مدفن او را درتبریز دانسته نیز صحیح نیست ، چه بگفتهٔ بسیاری از مورخان مرگ او در موصل ومدفن او هم‌آنجا بوده است .

سید را شاگردان بسیاری بوده از جملهٔ آنها تاج‌الدین تبریزی است که از دانشمندان زمانست ، و شرح حاجبیه را از مؤلف آن آموخته است . و تاج‌الدین در کودکی ادراك زمان خواجه را نیز کرده است. و دیگرعبدالعزیز ابن‌عدی بن عبدالعزیز (متوفی در ۷۱۰) است که در طب و فرائض و جبر و مقابله استاد بوده‌است .

۵۹ ـ کمال‌الدین بغدادی

ابوالفضائل عبدالرزاق‌بن احمدبن ابی‌المعالی شیبانی محدث بغدادی ، معروف به‌ابن‌الفوطی (نسبت به‌جد پدرش از طرف مادر . و فوط چنانکه در

کتاب‌المشتبه ضبط شده بضم‌فا ، وفتح واو است.) وابن‌الصابونی نیزخوانده می‌شده است .

نسبتش به‌معن‌بن زائده می‌رسد، واصلش از مرو رود خراسان است. و دربغداد درهفدهم محرم سال ۶۴۲ (۱۲۴۴ م) متولد شده، ودر همانجاپرورش یافته است ، و درعهد آخرین خلیفهٔ عباسی در حداثت سن در مشاغل دولتی داخل شده، در واقعهٔ بغداد به‌دست لشکریان مغول اسیر گشته‌است. و چنانکه خود می‌نویسد[۱]:

«در سال ۶۵۷ در اهر هنوز در اسارت بسر می‌برده ، و در سال ۶۶۰ آزاد شده است . و به‌خدمت خواجه نصیرالدین طوسی استاد و معلم خود پیوسته ، واز او کسب علم وحکمت و علوم اوائل را نموده، و از محی‌الدین ابن‌الجوزی سماع حدیث کرده است ، و در علم ادب و تاریخ وشعرواطلاع برتراجم احوال‌بزرگان ماهرشده، وبعد به‌شغل کتابداری دررصدمراغه مشغول گشته است . و تازمان حیات خواجه پیوسته در ملازمت او بوده است . و متجاوز از ده سال در رصد مراغه و درکتابخانهٔ مهم آنجا مشغول خدمت بوده و برنفایس کتب دست یافته است . پس از مرگ خواجه به‌بغداد رفته ، و در ایام حکومت عطاملك جوینی در بغداد از خواص وی‌گشته ، و به‌نظم ونثرعربی و فارسی خاندان جوینی را ستوده است . پس از بر افتادن خاندان جوینی به‌خدمت خواجه رشیدالدین فضل‌الله ، و پسرش غیاث‌الدین پیوسته است . بنابراین وی در بغداد مقیم نبوده، وبیشتر اوقات ملازم اردوی سلطان‌و یا درخدمت امرا و وزراء از شهری به‌شهری می‌رفته ، وپیوسته درحرکت‌بوده است . و در آخرخازن کتابخانهٔ مستنصریه‌گشته ، و در این شغل تا آخرعمر

۱ـ ذیل تاریخ بغداد ص ۱۴۷ وطبقات الکبری وتاریخ‌گزیده ص۶۹۳

بوده است . و چنانکه خود در کتاب تلخیص مجمع‌الآداب ضمن شرح حال بزرگان‌ذکر کرده در تاریخ ۶۷۲ به‌سراب آذربایجان، ودر آخر همان‌سال به‌بغداد بوده است . و در تاریخ ۶۷۵ در تبریز ودر سال ۶۷۷ در رصد مراغه ، و در سال ۶۸۱ درحلهٔ سیفیه در صحبت بغددی ابن قشتمر بسر می‌برده است. ونیز در سال ۶۹۱ در بغداد و در ۷۰۵ به‌اران و در ۷۰۶ به‌تبریز وموقان در خدمت خواجه اصیل‌الدین ، و در سال ۷۰۷ در اردو به‌سلطانیه و درسال ۷۰۸ باز در خدمت خواجه اصیل‌الدین بوده است. و در ماه صفر ۷۰۹ به‌بغداد رفته ، در مدرسهٔ نظامیه می‌زیسته ، و در۷۱۴ و۷۱۶ باز به‌سلطانیه بوده است.

وچنانکه در شرح حال کمال‌الدین موسی‌بن‌عبدالله اردبیلی ذکر نموده است درسال ۷۱۴ باوی کتاب جامع‌التواریخ خواجه رشیدالدین‌رامقابله‌کرده است . وبیشتر اوقات درخدمت مخدوم‌زادهٔ خودخواجه‌اصیل‌الدین بن‌خواجه نصیرالدین بسرمی‌برده است ، ودراین مدت جمع کثیری‌ازحکما ودانشمندان وبزرگان را از هرطبقه وهرصنف در مجلس خواجهٔ طوسی وپسرش خواجه اصیل‌الدین و در حضور شمس‌الدین محمد وزیر و برادرش عطاملك ، و همچنین درخدمت خواجه رشیدالدین وزیر و پسرش خواجه غیاث‌الدین دیده است[۱].

و به واسطهٔ تصدی و مباشرت کتابخانهٔ رصد مراغه و خزانة الکتب مستنصری که درآن عصر این دو کتابخانه بی‌نظیر بوده‌کاملا به‌اوضاع تاریخی زمان خود مطلع گشته، و تألیفات مفیدی ساخته و پرداخته‌که متأسفانه قسمت مهمی ازآثار او ازمیان رفته است . و آنچه از تألیفات او باقی است یکی

۱ــ تلخیص مجمع‌الآداب چاپ هند

«الحوادث الجامعة والتجارب النافعه فی المائة السابعة» می‌باشد که وقایع قرن هفتم هجری را در آن جمع کرده ولی حوادث ازابتدای قرن هفتم تا سال ۶۲۸ آن مفقود است. وهمین قسمت که به‌دست است باز حاوی بسیاری از مطالب سودمند است . واین کتاب دربغداد به‌سال ۱۳۵۱! به‌طبع رسیده است.

دیگر ازتألیفات او تاریخ جامعی‌است بنام «مجمع الآداب فی معجم‌الاسماء والالقاب» که مشتمل برپنجاه جلد بوده وبعد خود مؤلف آنرا مختصر کرده وآنرا «تلخیص مجمع‌الآداب»[1] نام نهاده است .

ذهبی درتذکرة‌الحفاظ گوید که: «ابن‌الفوطی تاریخ بزرگی تألیف کرده بود که به‌حال مسوده باقی ماند وپاك نویس نشد . و بعداز آن تاریخ دیگری ساخت در پنجاه جلدو آنرا «مجمع‌الآداب فی‌معجم‌الاسماء علی‌معجم‌الالقاب» نام نهاد . وباز ازتألیفات وی « دررالاصداف فی‌غررالاوصاف» و کتاب «درر الناصعة فی‌شعراء المائة‌السابعة » را در چند مجلد شمرده است.[2]

حاجی خلیفه تألیف دیگری ازاو اسم برده‌و گفته ذیلی است برتاریخ «جامع‌المختصرفی عنوان التاریخ وعیون السیر» تألیف‌شیخ تاج‌الدین‌علی‌بن انجب بن‌الساعی بغدادی (متوفی ۶۷۴) وآن تاریخ بزرگی است که تا سال

۱ـ بخشی از این کتاب در کتابخانهٔ ظاهریه دمشق است که جلد چهارم این مختصر می‌باشد و آن شامل چهار حرف (ع ، غ ، ف ، ق) است که در بغداد بطبع رسیده است. وبخشی دیگر از همین مختصر در یکی ازکتابخانه‌های هند موجود است که شامل حروف (ك ، ل ، م) می‌باشد و این قسمت است که در یکی از مجلات هند به‌چاپ رسیده است ، و از بقیه این کتاب متأسفانه هنوز نام و نشانی به‌دست نیامده است .

۲ـ تذکرة‌الحفاظ ذهبی ج ۴ ص ۲۷۵

۶۵۶ وقایع وحوادث را در آن ذکر کرده است .

ونیز همو دو کتاب دیگر به‌او نسبت‌داده یکی به‌نام «معجم‌الشیوخ» که در آن ابن‌الفوطی ترجمهٔ حال پانصدتن از شیوخ خود را جمع کرده است . و دیگر تعلیقه‌ایست برمحصل امام رازی دراصول[۱].

و خود ابن‌الفوطی در تلخیص مجمع الآداب مکرر از تألیف دیگر خویش «ذکر من قصدالرصد» نام می‌برد که از اسم آن معلوم می‌شود که در مدتی که وی متصدی کتابخانهٔ‌رصدمراغه بوده تمام دانشمندانی که ازاطراف و اکناف ممالك اسلامی برای دیدن رصد مراغه بدانجا رفته‌اند نام و شرح حال آنان را دراین کتاب درج کرده است .

ابن الفوطی از شرف‌الدین خطیب (متوفی ۶۸۵) در بغداد و از مبارك پسر مستعصم خلیفه در مراغه به سال ۶۶۶ سماع حدیث کرده ، و پانصد تن از مشایخ را دیده ، واز هریك استفاده کرده که از جمله آنها یکی یوسف بن الجوزی است[۲].

ذهبی در کتاب تذکرة‌الحفاظ گوید :

«بعضی از فقها درعدالت ابن‌الفوطی تشکیك کرده ، و او را به‌خوردن شراب‌متهم نموده‌اند.»

ونیز گوید «دوست ما عفیف‌الدین ابن مطری می‌گفت : شنیده‌ام که ابن الفوطی در نماز تکاهل می‌کرد . و گاه‌گاه نماز او فوت می‌شد . با این حال

۱ـ کشف‌الظنون چاپ مصر ج ۱ ص ۳۸۵ و۴۹۴ و ج ۲ ص ۲۹۳

۲ـ تلخیص مجمع‌الآداب

مردی متواضع و نیکوخلق بود.»[1]

ابن حجرهم در الدرر الکامنة گوید: گویند که او شرب مسکر می‌نمود و بعد توبه کرد و در آخر عمر حالش به‌صلاح رسید و بعد گوید:

«ابن الفوطی را شعر نیکو و خط زیبا و بدیع بود و با خط خوب روزی چهار دفتر می‌نوشت و قلم سریعی داشت. من کتاب خریدة القصر عمادکاتب را درچهار مجلد به‌خط ابن‌الفوطی مالك شدم و آنرا به‌صاحب یمن هدیه کردم.»

ابن فوطی در سوم محرم سال ۷۲۳ در سن ۸۱ سالگی در بغداد در گذشت و درشونیزیه مدفون شد[2].

۶۰- عمادالدین

ابوعلی عبدالله‌بن‌محمدبن‌عبدالرزاق‌حربوی[3] بغدادی حاسب (حیسوب دررالکامنة) وطبیب، معروف‌به‌ابن‌الخوام.

ابن‌الفوطی در کتاب تلخیص مجمع‌الآداب و صفدی در کتاب فوات الوفیات وابن حجر در الدررالکامنة ترجمۀ حالی از وی در کتاب‌های خویش

۱- تذکرة‌الحفاظ ذهبی ج۴ ص ۲۷۵. وبه‌فوات‌الوفیات ابن‌شاکر ج۱ص۲۷۲ طبع‌دوم بولاق سال۱۲۹۹رجوع‌شود و نیز شیخ محمد رضا شبیبی وزیر محارف اسبق عراق ترجمۀ حال مفصلی ازابن‌الفوطی‌نوشته ودرسال۱۳۰۹ تحت عنوان «محاضرات تاریخیه» دربغداد بطبع رسیده است.

۲- به‌الدررالکامنه ج ۲ ص ۳۶۴ رجوع شود.

۳- حربی نام‌شهرکی است در انتهای دجیل بین بغداد و تکریت ومنسوب به‌آن حربوی است. (یاقوت ج۲ ص ۲۳۵)

آورده واورا ازفضلا و دانشمندان عصرخویش‌شمرده و دراحوال اونوشته‌اند: «در علوم عقلی ونقلی استاد و درحساب و طب سرآمد اقران خویش و دارای اخلاق نیك و نفس فاضله و سیرت عادله بود. او در سال ۶۴۳ از کتم عدم پا به عرصهٔ وجود نهاد، و بـه تحصیل علوم پرداخت، و در طب و حساب مهارتی حاصل کرد، و به‌خدمت خواجهٔ طـوسی پیوست و از محضر وی مستفیدگشت، و چندین تألیف در طب و حساب بساخت، وگروهی ازطالبان علم از او فنون مختلف‌آموختند که ازجملهٔشاگردان مبرز وی کمال‌الدین‌حسن فارسی و عضدالدین ابوالکرم منوچهر بن‌ایرانشاه بن محمد دستجردانی‌کاتب می‌باشند.

ابن الخوام در بـلاغت و انشاء نیز دستی داشت، و در ایراد خطابـه بسیار فصیح و بلیغ بود.

او مدتی ریاست مشیخهٔ رباط را در بغداد به‌دست آورد، و چندی هم به‌ریاست اطباء بغداد معین‌گردید. بعدازآن تولیت رباط دارالذهب بدوواگذار شد، و او درآبادی وعمران موقوفهٔ آن کوشش بسیار کـرد تا بهره و حاصل وقف زیادگشت، ودرآنجا فقه شافعی‌تدریس می‌کرد. وقتی هم تعلیم وتأدیب هارون پسر شمس‌الدین محمد جوینی وزیر وفرزندان عطا ملك صاحب‌دیوان بدو محول شد.

از ابن خوام حکایت شده که آن وقت که علاءالدین صاحب دیوان مرا برای تعلیم فرزندان خویش طلب‌کرد وبه‌حضور او رسیدم، بر سبیل‌آزمایش از من پرسید «چهار در چهار چند می‌شود» با خود گفتم اگر جواب او را بنا بر معمول دهم چندان وقعی در نزد او نخواهم یافت، از این روی در جواب

گفتم نصف سی ودو ، ویك سوم چهل وهشت، ویك پنجم هشتاد، وپی درپی جواب می‌گفتم، تا آنکه صاحبدیوان گفت کافی است فضل توظاهر گردید .

ابن‌الخوام به‌خوردن‌معاجین ومفرحات معتادبود، وبرای اصلاح مزاج خوردن‌آنهارا نافع می‌دانست . درموسم گل،خانهٔ خود را با گلهای رنگارنگ می‌آراست ، و در ودیوار وسقف خانه را باگل زینت می‌داد .

ابن‌الخوام‌مدتی به‌اصفهان رفت، و در آنجا اقامت گزید . در آن وقت بهاءالدین محمدپسر شمس‌الدین محمدجوینی‌حکومت اصفهان داشت‌وخانه‌اش مجمع فضلاء و دانشمندان بود ، او هم به‌خدمت وی پیوست، و مورد احترام وعنایت حاکم قرارگرفت ، وتا پس از مرگ بهاءالدین محمد در آنجا اقامت داشت، وبعد از آن به بغداد بازگشت.

در محـرم سال ۷۱۵ تدریس مدرسهٔ سلطانیه (مدرسهٔ غازانیه)به‌وی مفوض‌گردید،واولین‌روزی که در مدرسه بر کرسی تدریس نشست، قوام‌الدین علی‌بن عبدالله‌افطسی خطابه‌ای خواند و مردم را وعظ نمود.

در اواخر عمر برای ابن‌الخوام ناراحتی پیش آمد و جمعی به کفر او شهادت دادند ، و به قتل او فتوی نوشتند،و سبب آن بود که وی تقریظی بر تفسیر قرآن رشیدالدین نوشت ، و او را بدین‌گونه توصیف کرد :

« فهوانسان ربانی‌بل‌رب انسانی‌تکاد تخال عبادته بعدالله »

پس ازکشته شدن خواجه رشیدالدین وزیـر دشمنان ابن‌الخوام این تقریظ رادست آویز نموده، ومردم را به‌قتل‌او وا داشتند .

مردم عوام برای کشتن او به خانه‌اش هجوم کردند ، لیکن او قبل از رسیدن مردم خود را به خانهٔ حاکم رسانید و با دادن مقداری زرحاکم را به حمایت خود واداشت . حاکم برای رهاندن او از دست مردم مجلسی منعقد کرد ، وکسانی که به دعوت حاکم درآنجا جمع شدند ابن‌الخوام را ازکفرو

بد دینی بری دانستند . ومردم را از ریختن خون او باز داشتند . و بدین طریق وی از آن گرفتاری نجات یافت . محمد علوی از شعرای آن زمان دربارهٔ کفر ابن‌الخوام ، ومجلس حاکم این ابیات راگفت :

یا حزب ابلیس الا فابشروا ان فتی‌الخوام قد اسلما

و کان فیما قال فی کفره ان رشیدالدین رب السماء

و قال لی شیخ خبیر به ما اسلم الشیخ بل استسلما

وفات ابن‌الخوام درسال ۷۲۸ هجری در بغداد اتفاق افتاد، ودرخانه‌اش به خاك سپرده شد[1].

آثار وی آنچه باقی است یکی «فوائد بهائیه درقواعد حسابیه» است . ابن‌الخوام این کتاب را هنگام اقامت اصفهان به نام بهاءالدین محمد فرزند شمس‌الدین محمد جوینی وزیر تألیف کرده و بدین مناسبت آنرا «فوائد بهائیه» خوانده است .

ابتداء آن «الحمدللاول بلاعدد والآخر بلاامد ، صاحب قدرة القاهرة والحکمةالباهرة»

درمقدمه گوید :

«وخدمت به خزانة المولی‌الصاحب‌الاعظم‌والمخدوم‌المعظم ملك ملوك المسلمین ومخدوم اهل‌العالمین آصف الزمان واحد نوع‌الانسان ولی‌الایادی والنعم، صاحب‌السیف والقلم المؤید من‌السماءالمظفر علی‌الاعداء ، بهاءالملة والدولة والحق شمس‌الاسلام والمسلمین محمدبن‌المولی‌الصاحب‌المعظم ...»

فوائد بهائیه را مصنف درسال ۶۷۵ ساخته است در آخر نسخه قدیمی

---

۱ ـ تلخیص مجمع‌الآداب ابن‌الفوطی ج۲ ص۷۵۲ والوافی بالوفیات صفدی و اعیان‌العصر و الدررالکامنةالسفرالثانی ص ۲۹۲ شمارة ۲۲۱۷

نفیسی که در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی به‌شمارهٔ ۵۳۷۲ موجود است کاتب نسخه چنین نوشته است :

این نسخه از روی نسخه‌ای که به‌خط مؤلف است نوشته شد . ودر آخر نسخه صورت خط مصنف چنین نگارش یافته: « وقدتم علی ید مؤلفه العبد الفقیر الی الله تعالی عبدالله بن محمدبن عبدالرزاق الحاسب ارشدالله سعیه و احسن الاختیار له، وذلك بمدینة اصفهان فی العشر الاوسط فی شعبان سنة خمس وسبعین وستمائة هجریة وصلی الله علی محمد عبده ورسوله وسلم تسلیماً» .

نسخهٔ دیگری از فوائد بهائیه در کتابخانهٔ دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی به شماره ۵۲۴ است که فعلا در کتابخانهٔ مرکزی مضبوط است.

این نسخه در ذی قعدهٔ سال ۷۲۹ یکسال پس از مرگ مصنف نوشته شده است .

ونسخهٔ سوم در کتابخانهٔ عمومی برلین به‌شماره ۵۹۷۶ است .

و دیگر از آثار وی مقدمه‌ایست درطب که نسخهٔ آن هنوز به‌نظر نگارنده نرسیده است وظاهراً دریکی از کتابخانه‌های اروپا می‌باشد .

معاصران خواجه

۶۲- عزالدوله

ابوالرضا سعدبن نجم‌الدولة منصوربن سعدبن‌الحسن بن هبة‌الله بن کمونه‌اسرائیلی مشهور به‌ابن کمونهٔ بغدادی[۱]. ازحکما وفلاسفه وفضلاء زمان محقق طوسی وصاحب تألیفات مهم است که ازهمه آثار وی معروف تر شرح تلویحات شیخ شهاب‌الدین یحیی بن حبش سهروردی (متوفی ۵۸۷) در منطق وحکمت است.

ابن‌الفوطی‌در کتاب تلخیص مجمع‌الآداب خویش‌گوید که:

«عزالدولة به‌قواعد حکمت و قوانین منطق عارف، و درفنون آداب و

---

۱ ـ نام ونسب ابن کمونه درتلخیص مجمع‌الآداب ابن‌الفوطی ج ۴ ص ۱۵۹ و در مقدمهٔ شرح اشارات تألیف وی (مطابق نقل لوث در فهرست نسخ دیوان هند ص ۱۳۵) چنانست که درمتن ذکر شده اما در بسیاری از کتب نام و نسب را «سعدبن منصوربن کمونه» نوشته‌اند ونام بعضی اجداد وی را انداخته‌اند.

نکت علوم ریاضی وحساب واقف بود. طلاب علوم ازاطراف وشهرهای‌دور برای اقتباس فوائد و کسب کمال به بغداد می‌رفتند، و ازمحضر وی مستفید می‌شدند. من هنگامی که در بغداد بودم، بواسطهٔ بیماری که به من عارض شد، نتوانستم او را ملاقات کنم و از محضرش استفاده نمایم. نامه‌ای به او نوشتم وفوائدی ازاوخواستم تا کتاب خویش را به‌ذکر آن فوائد زینت دهم. ابن کمونه بوسیلهٔ دوستم شمس‌الدین محمدبن ابی‌الربیع حاسب معروف به حشف درسال ۶۸۳ ابیات زیر را برای درج در کتاب‌به‌من نوشت:

صن‌العلم‌عن اهل‌الجهالة دائما و لاتـوله من لایکون له اهلا
فیورثه کبرا و مقتاً و شرة و یقلبه النقصان من عقله جهلا
فکن ابداً من صونه عنه جاهداً ولاتطلبن الفضل من ناقص اصلا[1]

در کتاب‌الحوادث الجامعة در ذیل حوادث سال ۶۸۳ آمده است:

«در این سال شهرت یافت که ابن کمونه کتابی به نام «تنقیح‌الابحاث عن‌الملل الثلاث» ساخته است، و در آن پیامبران گذشته‌را یاد کرده و نسبت به‌آنان اسائهٔ ادب نموده است. این شهرت باعث آن شدکـه عوام بغداد برآشفتند و جمعیت کرده به‌جانب منزل وی رفتند، تا خانه‌اش را خراب و غارت کنند، و خود او را بکشند. امیر تمسکای شحنهٔ عراق و مجدالدین بن اثیر و جماعتی از امراء سوار شدند وبه‌سوی مدرسهٔ مستنصریه رفتند، و از قاضی‌القضاة و مدرسین مدرسه خواهش کردند که ابن کمونه را بخواهند، و در این باره تحقیق و تفتیش کنند. و مردم را نیز به‌نصایح خویش از کشتن ابن کمونه باز دارند، و آتش این فتنه را خاموش سازند.

ابن کمونه متواری شد، و خود را در جائی پنهان کرد. اتفاقاً آن روز

---

۱ ــ تلخیص مجمع الآداب قسم اول از جلد ۴ ص ۱۵۹

روز جمعه بود، و قاضی‌القضاة برای ادای نماز جمعه به مرکب سوار شده به سوی‌مسجدمی‌رفت. مردم درمقام منع برآمدند، و اورا به‌مدرسهٔ مستنصریه‌باز گردانیدند . ابن‌الاثیر به‌میان جمعیت رفت شاید با نصیحت‌آنها را آرام‌کند. ولی سخنان او در مردم تأثیری نکرده خود او را هم دشنام داده به‌جانبداری از ابن‌کمونه و دفاع از او متهمش کردند. شحنهٔ بغداد برای خاموش کردن فتنهٔ عوام فرمان داد ، تا در میان مردم ندا کردند که روز دیگر پگاه مردم در خارج شهر حاضر شوند، تا ابن‌کمونه راکه فردا خواهند سوخت‌خودبه‌چشم خویش مشاهده کنند . مردم ازشنیدن این خبر آرام گرفتند ومتفرق شدند . و برای آن امر هم دیگر حاضر نشدند . و آن فتنه بدین طریق تسکین یافت . ابن‌کمونه را هم درصندوقی نهاده به‌حله نزد فرزندش که درآنجا کاتب دیوان بود بردند . و او در آن شهر چندی بود ودرهمانجا وفات‌کرد. انتهی[۱] .»

وفات ابن‌کمونه چنانکه از تاریخ «الحوادث الجامعة» مستفاد می‌شود در سال ۶۸۳ یا اندکی بعد از آن بوده . و در کتاب‌الذریعه تاریخ مرگ او به سال ۶۹۰ نقل شده است[۲] .

وابن‌الفوطی درمجمع‌الآداب وفاتش را درحله به سال۶۸۳ ذکر کرده است. و این قول بصحت نزدیکتر است[۳] . ولوث هم درفهرست نسخ دیوان هند همین سال را برای فوت وی اختیار کرده است[۴]. وسال۶۷۶ که در کتاب هدایة العارفین ص۲۸۵ تاریخ وفات ابن‌کمونه آمده مسلماً خطاست.

---

۱ ــ الحوادث‌الجامعة چاپ بغداد ص ۴۴۲

۲ ــ الذریعة ج ۲ ص ۳۸۵

۳ ــ تلخیص مجمع‌الآداب ج ۴ ص ۱۶۱

۴ ــ فهرست نسخ دیوان هند ازلوث Loth ص ۱۳۵

ابن کمونه را تألیفات مهم ونافعی است که از جمله «شرح تلویحات»[۱] و «شرح اشارات شیخ» و «انتخاب تلخیص المحصل» و «کتاب اللمعة» و «تنقیح الابحاث عن الملل الثلاث»[۲] است.

براین کتاب اخیر چند نفر از دانشمندان وعلما رد نوشته ومطالب آنرا جواب گفته‌اند: یکی رد مظفرالدین احمدبن علی معروف به ابن ساعاتی بغدادی (متوفی ۶۹۴) معاصر او است که آن را به نام «الدر المنضود فی الرد علی فیلسوف الیهود» نامیده است.

و دیگر رد شیخ زین‌الدین سریجا بن محمد ملطی ماردینی شافعی (متوفی ۷۸۸) است که آنرا بنام «نهوض حثیث النهود الی دحوض خبیث الیهود» خوانده است.

دیگر از تألیفات ابن کمونه «التقاط الاعتراضات عن کتاب زبدة النقص ولباب الکشف» و کتاب «تذکره» در کیمیا است.

و در کتابخانهٔ آستان‌قدس رضوی کتابی به‌نام «المطالب المهمه» درمنطق وحکمت موجود است که به ابن کمونه نسبت داده شده و نام مؤلف درمقدمهٔ کتاب «عزالدولة سعدبن‌الحسن بن هبةالله بن کمونه» ذکرگردیده است. و در پشت صفحهٔ اول کتاب پس ازنام مؤلف چنانکه در مقدمه است نوشته شده: «الذی صار علی مذهب‌الامامیة آخرا ومات علیه غفرالله‌له» و نام این تألیف درفهرست کتب وی درجائی دیده نشد و معلوم نیست این نسبت درست باشد.

و استاد جمیل صدقی افندی زهاوی هم مدعی است که نسخه‌ای از

---

۱ ــ شرح تلویحات نسخهٔ کتابخانهٔ آستان قدس رضوی شمارهٔ ۷۰۳

۲ ــ کشف الظنون چاپ مصر ج ۱ ص۳۳۸ و ۴۸۰

تألیفات او را به‌نام «الجدیدفی‌الحکمة» به‌ملکیت دارد[1].

در فهرست کتابخانهٔ دانشگاه نیز «رسالهٔ فلسفه» درمنطق والهی وطبیعی از تألیفات ابن کمونه ثبت شده است و نگارندهٔ فهرست‌نوشته است: «آنرا برای عزالدین دولتشاه پسر امیرسیف‌الدین صاحبی تألیف کرده ودربامداد۱۹ ذیقعدهٔ سال ۷۰۶به‌پایان رسانیده است[2].»

اگرتاریخ تألیف درست باشد مسلماً رسالهٔ مذکور از دیگریست نه از ابن‌کمونه چه وی در این تاریخ بطور قطع ویقین زنده نبوده است.

تألیف دیگر وی به‌نام «رسالةاللمعه» است که به‌نام شمس‌الدین محمد جوینی وزیر ساخته، نسخه‌آن ضمن مجموعه شمارهٔ (۸۶۱) ازکتب اهدائی آقای مشکوة به دانشگاه موجود است. اول آن «احمدالله حمد مسترشد بنور هدایته».و دیگر ازتألیفات وی رساله‌ایست در جواب از مغالطه‌ای که منسوب به نجم‌الدین کاتبی است که خواجهٔ طوسی را هم درجواب ازمغالطهٔ مذکور رساله ایست.

ابن‌کمونه ظاهراًازمحضرنجم‌الدین کاتبی دبیران قزوینی استفاده‌کرده ونیزبا خواجه طوسی بوسیلهٔ مکاتبه رابطه داشته‌است.درمجموعه $\frac{۲۲}{۶۳}$ کتابخانهٔ مجلس‌شورای‌ملی‌بعضی از این مکاتبات‌ذکرشده وفوائد متفرقهٔ دیگر وبعضی از اقسام مغالطات هم ازاو درشمارهٔ ۴۰ همان‌کتابخانه‌آمده است. ودو رساله از آثار خواجه موجود است که در جواب سؤال ابن‌کمونه از قلمش صادر گشته. وابن کمونه را درآن دو رساله با احترام وتجلیل تمام نام برده است.

---

۱ ــ تاریخ‌العراق ج ۲ ص ۳۳۰

۲ ــ فهرست کتب خطی دانشگاه ج ۳ ص ۲۶۵ تألیف دانشمند محترم آقای دانش پژوه

۶۳ـ تاج‌الدین

ابوطالب علی بن انجب بن عثمان بن عبدالله الخازن معروف بابن الساعی .

صاحب شذرات‌الذهب نام پدر او را انجب عثمان ونام پدر عثمان را عبیدالله به این صورت علی بن انجب عثمان بن عبیدالله آورده است [۱].

تولد وی در سال ۵۹۳ یا ۵۹۴ و وفاتش در سال ۶۷۴ بوده است .
ابن ساعی ادیبی فاضل ومورخی بی بدیل ، و خازن کتب کتابخانهٔ مستنصریه بوده . وبا ابن نجار مصاحبت کرده. و ازسهروردی درسال ۶۰۸ خرقه گرفته، و از او وغیر او اخذ حدیث نموده است .

او تألیفات نافعی از خود به‌یادگار گذاشته است که از جمله «مختصر اخبار الخلفا» و«الجامع المختصر فی عنوان التاریخ وعیون السیر» و «اخبار الادبا» و«اخبار الحلاج» و«اخبار قضاة بغداد» و «اخبار المصنفین» و «اخبار الوزراء» و غیره است .

---

۱ ـ شذرات الذهب ابی الفلاح عبدالحی بن العماد الحنبلی جلد ۵ ص ۳۴۳ و مقدمهٔ دانشمند فاضل مصطفی جواد بر جامع المختصر ابن ساعی چاپ بغداد . و در معجم المطبوعات نسب ابن ساعی چنین ضبط شده: «تاج الدین علی بن انجب بن عثمان ابن عبدالله بن عبدالرحمن بن عبدالرحیم ابوطالب البغدادی المعروف بابن ساعی خازن کتب مستنصریه . »

و درالحوادث الجامعة «علی بن انجب بن عبدالله بن عمار بن عبدالله» ص ۲۴۶ و در تاریخ علماء بغداد تألیف سلامی نسب او مانند معجم المطبوعات است جز آنکه بجای عبدالرحمن عبیدالله آمده است . در فوائد السمطین علی بن انجب بن عثمان بن عبیدالله بغدادی .

ابن‌الفوطی در کتاب تلخیص مجمع‌الآداب فی معجم‌الالقاب در ترجمهٔ حال عزالدین عبدالحمید بن ابی‌الحدید گوید : « ابن ابی‌الحدید با برادرش موفق‌الدین و شیخ تاج‌الدین علی‌بن انجب در برابر مولانا السعید خواجه نصیرالدین طوسی حاضر شده و امر خزاین کتب بغداد را به او تفویض کردند . »

۶۴ ـ عزالدین

ابوالقاسم عبدالعزیزبن یحیی‌الخالدی کریم‌الطرفین ، مادرش دختر مستعصم بالله آخرین خلیفه عباسی بود که در واقعهٔ بغداد اسیر شد . و هلاکو او را به‌نزد برادرش منکوقاآن فرستاد . و بعد به کوشش جدش محی‌الدین یحیی مستخلص شد ، و به والدش پیوست . و به مراغه در آمد ، و به نزد خالش امیرابوالمناقب مبارك بن مستعصم در سال ۶۷۱ رسید، وسپس به بغداد برگشت[۱] .

۶۵ ـ محیی‌الدین

ابوالفضل محمد بن شرف الدین یحیی بن هبةالله بن المحیاالعباسی بغدادی . نقیب و مدرس‌مدرسهٔ مستنصریه و خطیب و شیخ رباط شونیزیه از دانشمندان وفقهاء و از خاندان علم وجلالت وفضل و عدالت بود .

ابن‌الفوطی در شرح حال وی گوید :

« او در سال ۶۵۶ در واقعهٔ بغداد نه ساله بود که به‌دست لشکریان‌مغول اسیر گشت . و بعد به سعی شمس‌الدین ابوالمناقب هاشمی کوفی خلاص گردید . و درخدمت همان شمس‌الدین به‌تحصیل علم فقه پرداخت، و به وعظ

۱ ـ تلخیص مجمع‌الآداب ج ۴ ص ۴۱۷ ـ ۴۱۹

وتذکیر نیز توجه نمود . و در آن امر شهرتی یافت . ودر سال ۶۷۰ به مراغه درآمد . و مدتی درخدمت خواجهٔ طوسی و نجم‌الدین دبیران کاتبی قزوینی تلمذ نمود . سپس به بغداد باز گشت . و دربغداد نزد ظهیرالدین نوجابادی استماع حدیث کرد . و درسال ۶۷۳ که شیخ نظام‌الدین محمد الهروی معروف به شیخ‌الاسلام به منصب قضاء جانب غربی بغداد منصوب شد محیی‌الدین را به نیابت خویش اختیار کرد . و در همین سال نیز مدرسی مدرسهٔ مغیثیه بغداد به‌اوتفویض شد. ودرسال ۶۷۴ درجامع سلطان به‌منصب خطابت و در مدرسهٔ مستنصریه به امامت واداءِ نماز عیدین تعیین گردید .

شرط واقف در جامع سلطان آن بود که خطیبش باید هاشمی عباسی باشد . و بعد ازفتح بغداد به دست لشکر مغول تاآن زمان هیچ خطیبی مطابق شرط‌واقف درآنجا خطبه نخوانده بود جز وی.

و بعد از این تاریخ متولی و شیخ رباط شونیزیه شد . و تدریس فقه حنفی در مدرسهٔ مستنصریه نیز به اوواگذار گردید . بعد به حج بیت‌الله رفت، سپس منصب نقابت عباسیانی که در عراق باقی بودند یافت . و اوپیوسته در برآوردن حاجت برادران اسلامی کوشا بود . ودراواخربه‌صاحب جمال‌الدین علی‌بن محمد دستجردانی اختصاص وتقربی حاصل کرد . تادر دوازدهم شهر ربیع‌الاول سال ۷۰۳ درگذشت . وبه جنب قبرابوحنیفه مدفون گردید .

او از خواجهٔ طوسی استاد خود پرسشهائی ازمسائل مشکلهٔ حکمت کرده، و خواجه ضمن رساله‌ای به او پاسخ داده و با تجلیل وتوقیر او را یاد کرده است .

محیی‌الدین‌را پسری بود به نام ابوالحسن حیدر و ملقب به‌عمادالدولة که کریم‌الطرفین‌بودو نسب به‌علی‌علیه‌السلام و عباس می‌رسانید. درفضائل و کمالات، ازپدر درگذرانید. و پس ازوفات محیی‌الدین نقابت وخطابت را از

پدر به ارث برد . ودرسال ۷۰۳ که پدرش درگذشت، وی درجامع خلیفه خطبه خواند . و درسال ۷۰۶ به سلطانیه به خدمت سلطان رفت و درهمین سفراست که ابن‌الفوطی او را در سلطانیه دیده‌است[1] .

۶۶ ـ مجدالدین ندیم

ابوالمظفر بهزادبن بدل بن اسماعیل البسوی است(ازاهل بسو ازاعمال مراغه از آن سوی که به‌اشنویه متصل شود.)

وی شاعری فاضل و پیری نیکو محاسن و خوش برخورد بود . و به فارسی اشعار نمکین داشت . در بغداد در خدمت ملك شهاب‌الدین سلیمانشاه ابوائـی بود . وشاهنامه و ذیل آنرا نظم می‌کرد . وقتی که بغداد به تصرف مغولان درآمد او ازآن جماعت بود که جان ازآن ورطه بسلامت برون برد ، و در مراغه متوطن گشت . و در آنجا پیوسته به خدمت استادالبشر خواجهٔ سعید نصیرالدین طوسی می‌آمد . محفوظات بسیاری از نظم ونثرداشت .

ابن‌الفوطی که این ترجمهٔ حال را برای مجدالدین ندیم آورده‌گوید : «از محفوظاتش مطالب بسیاری نوشتم . و در مراغه به سال ۶۶۶ وفات یافت[2].»

۶۷ ـ صفی‌الدین

عبدالمؤمن بن فاخر[3] اصلا از مردم ارومیه بود ، و در علوم عربیه

۱ـ برای شرح حال محیی‌الدین به‌صفحات ۳۸۲ و۳۸۵ الحوادث‌الجامعة وبه کتاب تلخیص مجمع‌الآداب ابن الفوطی چاپ‌هند صفحهٔ ۴۲۲ رجوع شود .

۲ ـ تلخیص مجمع الآداب ابن‌الفوطی

۳ ـ الحوادث‌الجامعة . صفی‌الدین عبدالمؤمن بن یوسف بن فاخر ص۴۸۰

سرآمد اقران و درنظم اشعار و علم انشاء و تاریخ و خصوصاً علم موسیقی از مفاخر جهان بود.

محمدبن‌شاکر صاحب فوات‌الوفیات گوید: «صفی‌الدین را درسال ۶۸۹ در شهر تبریز ملاقات کردم. از شرح حال او پرسیدم. حال خود را به‌من چنین شرح داد:

«در کودکی به بغداد آمدم، و درایام مستنصر به تحصیل فقه‌ومحاضرات و آداب وعربیت و حسن خط پرداختم، تا ازهریك بهرهٔ وافی به‌دست آوردم. پس از آن به عود زدن مشغول گردیدم، و در این کار استعدادم از خط بیشتر بود، وماهرترشدم. ولیکن شهرتم به حسن خط بود. ودر بغداد جزبدین هنر شناخته نمی‌شدم. تا آنکه خلافت به مستعصم رسید، و خلیفه کتابخانه‌ای ساخت. وفرمود دونفر کاتب برای او حاضر کنند که هرچه بخواهد بتوانند نوشت. در آن وقت جز شیخ زکی‌الدین کسی به حسن خط مشهور نبود، و من در مرتبهٔ دوم بودم. پس ما دو نفر برای کتابت درکتابخانه تعیین و در آنجا بکار مشغول شدیم. مدتی بدین منوال گذشت. و خلیفه آگاه نبود که من در موسیقی نیز دستی دارم، وعود خوب می‌نوازم. دربغداد مغنیه‌ای بود نیکو روی که بسیار خوب‌می‌خواند، و خلیفه او را بسیار دوست می‌داشت، و بخشش بسیار بدو می‌کرد. اتفاقاً روزی در حضور خلیفه بـه خواندن مشغول شد. و آوازی به آهنگ طرب انگیز خواند که خلیفه را آن آهنگ سخت خوش‌آمد. و از سازندهٔ آن آهنگ پرسید. زن‌خواننده گفت از آن استاد من صفی‌الدین عبدالمؤمن است.

خلیفه بی‌درنگ مرا بخواند، و پس از حضور به خدمتش به نواختن عود فرمان داد، عود را گرفته بنواختم. خلیفه راخوش‌آمد، و مرا به ملازمت مجلس خود امر کرد. و انعام بسیار غیر آنچه در پیش برایم مقرر فرموده

بود داد . وکار من بالا گرفت . پس ازفتح بغداد وقتی که به نزد هلاکو رفتم و برای او خواندم ، وظیفه‌ای را که در زمان خلیفه دریافت می کـردم دو برابر کرد . از آن پس در خدمت علاءالدین عطا ملك جـوینی و برادرش شمس‌الدین وزیر بـودم . و به فیض احسان و انعـام آن دو مغمور ، و دارالانشاء بغداد در ایام آن دو به‌من سپرده بود ، و سمت منادمت نیز داشتم . بعد از فوت علاءالدین و کشته شدن شمس‌الدین محمد جـوینی سعادت و خوشی مـن تمام شد . و اقبال پشت گردانید . و کار معیشتم سخت شد ، و قرض بسیاری برمن جمع گردید . و اولاد و احفاد من بسیار شده به واسطهٔ کبرسن دستم از کار بازماند .»

شریف صفی‌الدین طقطقی گوید که : « صفی‌الدین به مجدالدین غلام ابن‌الصباغ مبلغ سیصد دینار مقروض‌وازاداء آن‌عاجز بود. قاضی او را برای این وام بـه حبس افکند ، و او در آن حبس درگذشت . وفاتش در هجدهم صفرسال ۶۹۳ درحالیکه قریب هشتادسال عمرداشت اتفاق افتاد[۱].»

صفی‌الدین مردی مبذرومسرف بود . ومال بسیارصرف ملاذ وشهوات می کرد . گویند : قیمت میوه و بوی خوش مجلس او چهار صد درهم بود .

وی‌را تألیفی‌است درفن‌موسیقی به‌نام«رسالهٔ شرفیه» که‌آنرا به‌نام‌خواجه شرف‌الدین هارون فرزند شمس‌الدین محمد صاحبدیوان تألیف کرده است[۲]. و این‌رسالهٔ شرفیه‌را شرحی‌است ازعبدالقادربن‌غیبی الحافظ‌المراغی، ورسالهٔ ادوار که‌آنراترجمه‌ایست به‌فارسی ازمحمد اسماعیل‌بن‌محمدجعفراصفهانی که نسخهٔ‌هردوبه‌نام«ترجمهٔ ادوار» و«شرح‌ادوار» درکتابخانهٔ‌مدرسهٔ‌عالی‌سپهسالار

۱ ــ فوات‌الوفیات ج ۲ ص ۳۹ والحوادث الجامعة ص ۴۸۰ و الفخری ص ۲۹۵.

۲ ــ کشف‌الظنون ج ۱ ص ۸۷۴ چاپ استامبول

موجود است .

و ترجمهٔ دیگری از عمادالدین یحیی بن احمدکاشی از دانشمندان قرن هشتم است . که به امر شیخ ابواسحاق ترجمه کرده است و در سال ۷۴۶ آنرا به‌اتمام رسانیده. نسخهٔ آن که به خط مترجم است در کتابخانهٔ مجلس شورای‌ملی به‌شمارهٔ ۲۲۰۷ مضبوط‌است.

۶۸ ـ عزالدین

عبدالحمید بن ابی‌الحسین هبة‌الله مداینی بغدادی معتزلی مشهور به ابن ابی‌الحدید . از ادباء وشعراء و مورخان قرن هفتم هجریست . و در عهد مستنصر ومستعصم خلیفه بابرادرش موفق‌الدین به‌خدمات دیوانی‌داخل شدند. ابتدا در دارالتشریفات وارد شد و بعد در محرم ۶۲۹ کاتب دیوان گردید . و پس از آن به مناصب و درجات رفیعه نائل گشت .

عزالدین ادیبی فاضل و حکیمی ارجمند و شاعری مفلق و نویسنده‌ای بزرگ[۱] ، و از جمله خواص ابن علقمی وزیر مستعصم آخرین خلیفهٔ عباسی بود . و کتاب شرح نهج‌البلاغة که از نفایس کتب وبهترین شروح این کتاب است به‌نام همان وزیرتألیف و بدو اهداکرده است.

عزالدین وموفق‌الدین در فتح بغدادبه‌دست لشکریان مغول اسیرشدند، وبه‌سعی ومجاهدهٔ ابن علقمی و وساطت خواجه نصیرالدین‌طوسی‌آزاد و از کشته شدن رهیدنـد . ولی هر دو برادر به انـدك مدتی پس از فتح بغداد درگذشتند .

ابن‌ابی‌الحدید که‌معاصرباچنگیزخان‌وجانشینان‌اوبود. درشرح‌نهج‌البلاغه

۱ ـ تلخیص مجمع‌الآداب لابن‌الفوطی ص ۱۹۰وروضات الجنات ص ۲۲۱

شرح مبسوطی راجع به خروج تاتار و هجوم ایشان به ایران، و فتح بلاد ماوراءالنهر و خراسان وعراق و جزیره و بغداد در سال ۶۴۲ نوشته که حاوی اطلاعات بسی مفید است. و برای دانستن تاریخ تسلط آن‌گروه براصفهان و برخی نقاط دیگر ازمنابع مهمه بشمار می‌رود[۱].

تولد عزالدین در مدائن در غرهٔ ذی‌حجه سال ۵۸۶، و وفاتش بگفتهٔ ابن شاکر درکتاب فوات‌الوفیات به سال ۶۵۵ است. ولی تاریخ صحیح در وفات وی‌چنانکه‌درتلخیص‌مجمع‌الآداب وغیره‌مذکوراست‌جمادی‌الاولی‌سال ۶۵۶درسن‌هفتادسالگی چهارده‌روزپس ازوفات‌برادرش موفق‌الدین بوده‌است.

تألیفات وی یکی «شرح نهج‌البلاغة» و دیگر قصائدیست که به‌نام «قصایدسبع» در مدح امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بنظم درآورده است.

دیگر کتاب «الفلك‌الدائر علی‌المثل السائر» است که دراول آن‌گوید: «این کتاب را درمدت سیزده روز نوشتم»[۲] و تألیف‌آن درجمادی‌الاخری سال ۶۵۶ بوده است.

۶۹ ـ قاضی بیضاوی

ابوالخیر ناصرالدین عبدالله بن امام‌الدین عمربن فخرالدین محمد بن صدرالدین علی فارسی بیضاوی از معاصران و مصاحبان خواجه واز خانـدان علم بـوده است. وی را مصنفات نافعه بسیار است. تفسیر وی که به تفسیر بیضاوی شهرت یافته از کتب مشهور این علم است. ناصرالدین اخذ علم از

---

۱ ـ تاریخ مغول تألیف شادروان عباس اقبال آشتیانی

۲ ـ کشف‌الظنون چاپ استامبول ج ۲ ص ۱۲۹۱

پدر خود امام‌الدین نموده . و مدتی در شیراز به شغل قضاء آن سامان مشغول بوده، وبعد به تبریز سفر کرده و در آنجا مقیم شده است .

ازجمله تألیفات وی شرحی است بر «فصول‌خواجه[1]» ودیگر «طوالع» و «مصباح» در اصول دین ، و «منهاج» دراصول فقه، و «مختصرالکشاف» در تفسیر ، و «الغایةالقصوی» درفقه ، و «شرح‌المصابیح» در حدیث وغیر آنها از کتب دیگر .

عبدالحی حنبلی‌در کتاب‌شذرات‌الذهب گوید: «وفات قاضی بیضاوی به گفتهٔ سبکی درسال ۶۹۱ و به قول ابن کثیر و کتبی و ابن حبیب درسال ۶۸۵ بوده است[2].»

ولیکن پس ازمراجعهٔ به‌کتاب طبقات‌الشافعیةوالکبری چاپی معلوم شد که سبکی اصلا تاریخ وفات او را درآن کتاب نیاورده است[3]. ممکن است که تاریخ وفات ازنسخهٔ چاپی افتاده باشد .

در روضات‌الجنان آمده است‌که:«او در چرنداب به جانب شرق مزار صاین‌الدین یحیی مدفون گردیده و مزارش مشهور است» .

و نیز در همان کتاب ذکر شده: «چنین معروفست که خواجهٔ طوسی رحمه‌الله وقتی در میان جمع کثیری رکاب قاضی را از روی تواضع گرفت که سوار شود . از خواجه پرسیدند که سبب این تواضع نسبت به‌قاضی چه بود. فرمود که همیشه درخاطرمن این بودکه این تخلق ازمن نسبت به‌شخصی واقع شود . هر چند ملاحظه کردم کسی را جز قاضی نیافتم که سزاوار این

۱ـ روضات‌الجنات ص، ۴۵۴

۲ـ شذرات الذهب ج ۵ ص ۳۹۲

۳ـ طبقات‌الشافعیة الکبری سبکی ج ۵ ص ۵۹

امر باشد. بنابراین این تواضع نسبت به‌وی واقع شد.

بزرگان قـدر یکدیگر بدانند　　کتاب فضل یکدیگر بخوانند[1]

۷۰- حکیم شریفی

ابوجعفرمحمدبن‌عبدالله شریفی ازفضلا وحکماء معاصر خواجهٔ طوسی وشارح کتاب تذکره ویست که علامهٔ خضری ازشرح این حکیم استفاده‌کرده وازآن درتألیف خود بسیار نقل نموده است.

شریفی ظاهراً دارای مؤلفات پر بهائی بوده کـه از میان رفته است از جمله مؤلفاتش کتابی بوده درهیئت به فارسی موسوم به«تاج‌المداخل»که به نام یکی از امرای سلجوقی بلاد روم موسوم به تاج‌الدین سپهسالار معتزبن طاهر تألیف کرده است. چنانکه علامه قطب‌الدین شیرازی‌نیز تحفهٔ شاهی را به نام امیر محمد شاه پسر تاج‌الدین مذکور نوشته است .وتاج‌الدین درزمان سلیمان شاه پروانه امیری از امرای روم بوده است .

از کتاب « تاج‌المداخل » تاکنون اثری به دست نیامده ولیکن غیاثی نامی آنرا به سال ۸۷۹ به عربی ترجمه‌کرده است. ونسخه‌ای ازترجمهٔ عربی آن درخزینه آثار قدیمهٔ بغداد موجود است[2].

۷۱- عزالدین فریومدی

ابوطیب طاهر بن زنگی بن طاهر فریومدی . از باقی ماندگان روساء

۱ ـ روضات‌الجنان درمزارات آذربایجان تألیف حافظ حسین کربلائی تبریزی قزوینی چاپ طهران ص ۳۱۷

۲ـ ازمقالهٔ دانشمند محترم آقای عباس عزاری درمجله مجمع علمی، عربی دمشق

خراسان ومردی جلیل‌الشأن بود. ودر خراسان منصب وزارت داشت.

ابن‌الفوطی گوید «وقتی ارغون آقابن‌اباقاخان در خراسان حکومت داشت حل و عقد امور را بدست عزالدین سپرده و تمام اعتمادش بدو بود. مولانا نصیرالدین طوسی می‌فرمود که عزالدین وزیر از اولاد طاهربن حسین خزاعی است.

او درسال ۶۷۶ درگذشت و به‌اشارهٔ صاحب علاءالدین جوینی در بغداد مجلس ختمی برایش منعقد گشت[۱]». پس‌ازعزالدین پسرش وجیه‌الدین زنگی جای پدر بگرفت. و سالها والی خراسان بود. ودر سال ۶۸۳ به امر ارغون گرفتار واموالش مصادره گردید[۲].

۷۲- عمادالدین طبری

حسن بن علی بن محمد بن علی طبری مازندرانی، از بزرگان فضلاء شیعه واز معاصران محقق طوسی وعلامهٔ حلی است.

تألیفات بسیاری درتحقیق حقایق اصول مذهب وفقه وحدیث از اوباقی است که ازجمله کتاب «معارف الحقایق» و «عیون‌المحاسن» و «کتاب‌الکفایه» در امامت و کتاب «اسرارالامامه» و «تحفةالابرار» به فارسی و کتاب «اربعین» و «کامل بهائی» به فارسی می‌باشد. و این دوکتاب اخیر را به نام بهاءالدین جوینی ساخته است. وبه غیراز کتب نامبردهٔ بالا کتابهای سودمند دیگر نیز دارد.

تاریخ وفاتش به دست نیامد. وچون بعضی‌از تألیفاتش را درسال ۶۹۸

۱ـ تلخیص مجمع‌الآداب ابن‌الفوطی ج ۴ ص ۱۷۴

۲ـ الحوادث الجامعة ص ۴۳۵

تمام کرده و تألیف نموده پیداست که تا این تاریخ وی در قید حیات بوده است[۱].

۷۳- نجم الائمه

رضی الدین محمد بن حسن استرابادی. از فضلا و بزرگان شیعهٔ امامیه واز علمای نحو وصرف ومحققین علوم ادبست.

سیوطی در کتاب «بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین والنحاة» درشرح حال وی گوید:

«رضی صاحب شرح کافیه و شافیهٔ ابن حاجب لقبش نجم الائمه است. ولی اسمش را به دست نیاورده ام، وهمچنین براحوالش آگاهی نیافته ام. آنچه معلومست درسال ۶۸۳ از تألیف شرح کافیه فارغ گشته است. شمس الدین بن غرم درمکه به من گفت وفات رضی درسال هشتادوچهار یا هشتادوشش بوده وشك از منست».[۲] انتهی

وفاتش چنانکه در کتاب تنقیح المقال ذکرشده به سال ۶۸۶ بوده است[۳] ولیکن خاتون آبادی در کتاب وقایع السنین وفات نجم الائمه را به سال ۶۸۹ نوشته ومأخذ گفتهٔ خودرا ذکر نکرده است.

رضی الدین بیشتر عمر خود را درنجف اشرف گذرانیده از آثارش «شرح شافیه» و «شرح کافیه» جمال الدین ابوعمرو عثمان بن عمر معروف به ابن حاجب (متوفی ۶۴۶) درصرف ونحو است. واین دوشرح ازشروح بسیار سودمند ومهم این دو کتاب ومشتمل برابحاث شریفه وتحقیقات نافعه است. و چنانکه درمقدمهٔ شرح کافیه ذکرنموده آنرا درنجف اشرف به سال ۶۸۳ تألیف

۱ـ روضات الجنات خوانساری ص ۱۶۹ ـ الذریعه ج ۲ ص ۲۰

۲ـ بغیة الوعاة چاپ مصر ص ۲۴۸

۳ـ تنقیح المقال ص ۶۶

کرده است[۱].

۷۴ – نظام‌الدین اصفهانی

استاد فاضل قاضی نظام‌الدین محمد بن اسحاق اصفهانی از معاصران خواجه طوسی و خاندان جوینی است وی قاضی‌القضاة عراق و ذولسانین بوده کرده و به قصاید و به دوزبان عربی وفارسی شعر می‌گفنه ، و با خواجهٔ طوسی درمراغه ملاقات چندی او را مدح گفته است .

کتاب شرف ایوان البیان فی‌شرف بیت‌صاحب‌الدیوان درمدح خواجه شمس‌الدین محمد جوینی و برادرش عطاملك و پدر ایشان بهاءالدین محمد ساخت که در آن گاه‌گاه اشعار خود ممد وحین را در کتاب آورده است[۲].

قاضی ظاهراً مذهب تشیع داشته که خاندان جوینی‌را به واسطه ترویج مذهب شیعه مدح نموده است.

قاضی نورالله شوشتری درکتاب احقاق‌الحق چهار بیت زیر را که در مدح اهل البیت است از گفتهٔاو درکتاب خویش یادکرده است[۳]:

۱– روضات‌الجنات ص ۱۸۷ وامل‌الامل ص ۶۱

۲– یك نسخه از کتاب شرف ایوان البیان در کتابخانهٔ ملی پاریس به شماره ۳۱۷۴ ع موجود است و نسخهٔ دیگری هم که مورد استفاده این ضعیف قرار گرفت درکتابخانهٔ دانشمند محترم آقای سید حسین آموزگار رضوی است که لطفاً مدتی دراختیار این بنده گذاشته بودند.

۳– الکنی والالقاب شیخ عباس قمی ص ۲۲۰ واحقاق‌الحق قاضی نورالله شوشتری دربحث از فضلی که مقتضی وجوب امامت امیرالمؤمنین‌است.

لله در کم یـا آل یـاسینا یا انجم الحق اعلام الهدی فینا
لایقبل الله الاّ فـی محبتکم اعمال عبد ولایرضی له دینا
بکم اخفف اعباءالذنوب بکم بکم اثقل فی‌الحشر الموازینا
من لم یوالیکم فی‌الله لم یر من فیح اللظی وعذاب القبر تسکینا

چند قصیدهٔ عربی در مدح خواجهٔ طوسی در دیوان وی موجود است که یکی در وصف رصد مراغه گفته کـه تمام آن درپیش در دنبالهٔ بحث از رصد ایراد شد.

ودو قصیده دیگر یکی به مطلع‌زیر:

کتابی و داءالاشتیاق مبرح ولیس سوی وشك اللقاء دواء

که هفتاد وهشت بیت‌است .

و دیگری به مطلع :

اقول لمدفِع الی السیر قاصدا جناب نصیرالدین لازال مقصدا

و عدد ابیات این قصیده شصت ویك بیت وقصیده را به این عبارات ختم کرده است :

«والمأ مول من کرم اخلاقه و صدق اعتنائه باهل‌الفضل و اشفاقه انیبث سرح‌العین فی‌سوادها،او یأمر بعض‌الحاضرین بانشادها. واستماع کلام الملهوف عبادة والاصغاءالی‌نفثة المصدور للکرام عادة، ولا یؤاخذه بتوسیع‌الحظی فی‌الشکایة عن من هـرول فی‌سیره، وبلغ‌اقصی‌امد النکایة مکبا علی‌ضیره، اخذاً بقولهم «یجوز للشاعر مالا یجوزلغیره» و الی کرمه الاستناد ، وعلی‌شمائله الاعتماد، والحمد لولیه والصلوة علی محمد نبیه.»

وی را قصیده‌ایست ملمع در مدح خواجه شمس‌الدین محمد صاحب دیوان واین دو بیت از غزلی است‌که درآن قصیده مندرج گردانیده :

بدیدم خود سریاری نداری / ندارد عهد تو هیچ استواری
زتو جز سرکشی کاری نیاید / ز ما جز خوی نرم و سازگاری[۱]

۷۵ـ صدرالدین ابن‌حمویهٔ جوینی

ابوالمجامع ابراهیم‌بن شیخ سعدالدین بن‌المؤیدبن ابی‌بکر بن محمد ابن‌حمویهٔ جوینی شافعی علامهٔ محدث وشیخ خراسان.

آل حمویه اهل بیت فضل و علم و تصوف واز قدیم‌الایام در بحرآباد (یا بحیرآباد) جوین از اعمال نیشابور ساکن وغالباً مسند شیخیت صوفیه در خاندان این طایفه بوده است.

سمعانی درکتاب انساب نام جمعی‌از بزرگان این قوم را برده و شرح حالی برای هریك ذکر کرده است.[۲]

پدر صدرالدین شیخ شیوخ الاسلام سعدالحق والدین صاحب احوال ورياضاتی‌بوده ومرید بسیاری داشته واز کبار مشایخ صوفیه وازجملهٔ اصحاب شیخ نجم‌الدین کبری بوده که مدتی‌درمصر درسفح قاسیون به ریاضت مشغول و پس‌از بازگشت به خراسان به ارشاد خلق پرداخته ، وروز جمعه عید النحر سال ۶۰۵ از عالم فانی به عالم باقی رخت بر بسته است .

صدرالدین چنانکه درکتاب المنهل‌الصافی مذکوراست درسال ششصد وچهل واند[۳] وبه‌گفتهٔ ابن‌حجر در الدررالکامنة درسال ۶۴۴ پا به عرصه وجود نهاده ودرهمان مسقط‌الرأسش‌بحرآباد جوین نشو ونما نموده[۴] واز محضر

۱ـ رجال حبیب‌السیرص۱۶ ومجالس‌المؤمنین مجلس‌پنجم‌ص۲۲۶چاپ‌تبریز
۲ـ الانساب ج ۳ چاپ حیدرآباد دکن ص۴۳۱
۳ـ المنهل‌الصافی ج ۱ ص ۱۴۳
۴ـ فرائد السمطین ورق ۱۵۵ و۱۵۶

جمعی کثیر از علماء خراسان استفاده علـوم کرده و بـرای تکمیل معلومات خویش به اطراف و اکناف ممالك اسلامی سفر نموده و به شام وحجاز وعراق رفته است.

ودرسال ۶۶۵ صحیح مسلم‌بن‌حجاج قشیری‌را نزد نجم‌الدین ابوعمرو عثمان‌بن الموفق‌الاذکائی در قصبهٔ اسفراین قرائت‌کرده و درسال ۶۷۱ صحیح ابن‌عیسی ترمدی‌را نزد شیخ عبدالله‌بن ابی‌القاسم‌بن علی برمکی سماع نموده ودر همین سال از تاج‌الدین ابـوطالب علی‌بن انجب معروف به ابن‌الساعی شفاها مجاز گردیـده است. بالجمله از عدهٔ بسیاری از دانشمندان و علماء و اصحاب حدیث از اهـل سنت و جماعت و علماء شیعه مانند محقق اول وابن طاووس حلی وخواجهٔ طوسی و سدیدالدین یوسف پدر علامهٔ حلی و قطب‌الدین محمدبن شمس‌الـدین مطهربن شیخ‌الاسلام احمد جامی و شهاب‌الدین اسماعیل‌بن احمد جامی و جماعت کثیری از علماء فریقین اخذ حدیث کرده وبه دریافت اجازه نائل آمده‌است، ودر سال ۷۱۶ کتاب معروف خود «فرائد السمطین فی‌مناقب‌الرسول والبتول والمرتضی والسبطین» را تألیف‌کرده که دراین‌کتاب سه حدیث‌که از خواجه طوسی سماع کرده نقل نموده و به اخذ اجازه‌ای‌که از وی گرفته اشاره نموده است[1].

تغری‌بردی درکتاب المنهل‌الصافی‌گوید اورا مجموعه وآثارچندیست که از جملهٔ آنها تاریخی است به فارسی درچند مجلد[2].

صدرالدین‌مردی دیندار و باوقار ونیکو شمائل وخوش‌گوی‌بوده، ودر دولت غازانی بسیار مورد احترام اولیاء دولت‌بوده، و غازان‌خان درسال ۶۹۴

۱ــ فرائد السمطین ورق ۶۱

۲ــ المنهل الصافی ج ۱ ص ۱۴۳

به مساعدت امیر نوروز به دست صدرالدین اسلام آورد، و در اوائل شعبان این سال کلمهٔ توحید گفت[۱].

صدرالدین مکرر به زیارت حرمین شریفین مشرف شده وحج گزارد، ودر مدینه قبر پیغمبر را زیارت نموده.

ظهیر کازرونی در تاریخ خودگوید: صدرالدین ابوالمجامع در سال ۶۷۱ با دختر علاءالدین عطا ملك جوینی ازدواج کرد و پنج هزار دینار زر سرخ مهر او نمود.

چنانکه درپیش اشاره شد صدرالدین در سالهای ۶۷۱ و ۶۷۲ دربغداد وکوفه مکرر محقق طوسی را ملاقات کرد وچند حدیث از وی شنید، وازوی مجاز گردید، واین احادیث‌را درکتاب خویش «فرائدالسمطین» از وی روایت می کند. صدرالدین درسال۷۲۲ درعراق‌چشم ازاین‌جهان بربست وروحش به سرای جاودان پروازکرد.

۷۶- بهاءالدین

ابوالحسن علی‌بن عیسی‌بن ابی‌الفتح‌بن امیر فخرالدین اربلی از نویسندگان و شعرا ومنشیان و محدثین شیعی مذهب، واز مداحان اهل‌البیت، ومؤلف‌کتاب معروف «کشف‌الغمة فی‌تاریخ الائمه» است که به سال ۶۸۷ از تألیف آن فارغ شده است. وهمین کتابست‌که اورا درمیان علماء شیعهٔ امامیه مشهور ساخته است[۲].

بهاءالدین‌درسال۶۵۷به‌بغداد درآمدودردیوان‌انشاءبه‌کتابت‌مشغول‌گردید، ودرایام حکومت عطا ملك‌جوینی تاآخرعمرش ازکتاب دارالانشاء بغدادبود.

۱- جامع‌التواریخ غازانی ص ۸۹

۲- تاریخ مغول مرحوم اقبال آشتیانی

اورا غیراز کتاب «کشف‌الغمة» تألیفات دیگری نیز هست مثل «رسالة‌الطف» و «تذکرة فخریه» کـه آنرا درسال ۶۷۱ بـه نام فخرالدین ابونصر منوچهربن ابی‌الکرم‌بن منوچهر همدانی نایب عطاملك جوینی دربغداد تألیف کرده[۱]. ودیگر دیوان اشعار اوست.

او را دروفات خواجهٔ طوسی وملك عزالدین نیشابوری مرثیه‌ایست که درشرح حال ملك عزالدین ذکر شد.

درسال وفاتش اختلافست. حاجی‌خلیفه وفات اورا درسال۷۵۶ نوشته[۲] که مسلماً خطاست و عبدالحی حنبلی درتاریخ شذرات‌الذهب وفات او را در ذیل حوادث سال۶۸۳ آورده‌است[۳]. وخوانساری در روضات‌الجنات وفاتش را به سال ۶۸۷ یـاد کرده[۴] ودرکتاب الحوادث الجامعه سال ۶۹۳ ودرکتاب فوات‌الوفیات سال ۶۹۲ برای وفاتش معین[۵] گشته است و همین تاریخ اخیر در وفاتش اقرب بصحت است.

۷۷ـ عزالدین زنجانی

عبدالوهاب‌بن ابـراهیم‌بن عبدالـوهاب‌بن المعالی خزرجی زنجانی[۶]. در نام ونام پدر و کنیهٔ وی‌اختلافست. حاجی خلیفه درکتاب کشف‌الظنون در چند جاکه کنیه و نام او را برده «ابوالفضائل ابراهیم‌بن عبدالوهاب‌بن عماد-

۱ـ تلخیص مجمع‌الآداب ص ۱۸۹
۲ـ کشف‌الظنون ج ۲ ص ۳۲۰
۳ـ تاریخ شذرات الذهب ج ۵ ص ۳۸۳
۴ـ روضات‌الجنات ص ۳۹۵
۵ـ الحوادث الجامعه ص ۴۸۰ ووفوات‌الوفیات ج ۲ ص ۶۶
۶ـ بغیة‌الوعاة فی‌طبقات‌اللغویین والنحاة سیوطی چاپ مصر ص ۳۱۸

الدین بن ابراهیم زنجانی» آورده ودر تاریخ مغول تألیف شادروان مرحوم عباس اقبال آشتیانی «ابوالمعالی عبدالوهاب بن ابراهیم» ذکر شده است[۱].

وابن‌الفوطی در تلخیص مجمع‌الآداب او را «ابومحمد عبدالوهاب بن ابراهیم بن محمد خزرجی»[۲] نام برده. ودرمقدمهٔ شرح تصریف ملاسعد تفتازانی (دربعض نسخ) بدون ذکر کنیه «عبدالوهاب بن محمد»[۳] آمده‌است. ودربعضی کتب دیگر فقط نامش دردنبالهٔ لقبش یاد شده‌است. چنانکه در کتاب روضات الجنات خوانساری هم فقط عبدالـوهاب زنجانی ضبط شده است[۴]. و مطابق گفتهٔ سیوطی در کتاب بغیة‌الوعاة نام و نسبش چنانست کـه درابتدا ذکر شده است. بنابـراین آنچه اتفاق بین تمام مورخانست لقب او است کـه عزالدین می‌باشد. وتصور می‌رود که نامش عبدالوهاب ونام پدرش محمد و نام جدش ابراهیم باشد که بعضی او را نسبت به پدر وبعضی نسبت به جد داده‌اند. واما آنچه حاجی خلیفه گفته ونامش را ابراهیم آورده مسلماً خطاست.

عزالدین فاضلی عالم وادیبی حکیم ودر علوم ادب و معقول و منقول استاد بوده است. وی ابتدا درموصل می‌زیسته ؛ وبه بغداد آمده، وازآنجا به تبریز رفته است، ودرعلم نحووصرف ولغت ومعانی وبیان تصانیف سودمندی ساخته واز خود به یادگار گذاشته است .

از تألیفات وی یکی «کتاب هادی» درصرف است. واو را براین کتاب شرحی است به نام «شرح هادی» که سیوطی در کتاب بغیة‌الوعاة نام آنرا یاد

۱ــ تاریخ مغول مرحوم اقبال آشتیانی

۲ــ تلخیص مجمع الآداب ج ۴ ص ۲۳۴

۳ــ شرح تصریف ملاسعدتفتازانی

۴ــ روضات الجنات ص ۴۶۴

کرده گوید «من نسخه‌ای از شرح هادی را به خط شارح دیـدم که در آخر آن نوشته شده بود کـه مصنف در بیستم ذیحجهٔ سال ۶۵۴ در بغداد از تألیف آن فارغ شده است. و علامهٔ جاربردی هم درشرح شافیهٔ خود ازاین شرح بسیار نقل کرده است.

دیگر از تألیفات وی «تصحیح المقیاس فی تفسیر القسطاس» است (قسطاس نام کتابی است درعلم عـروض تألیف علامه جارالله زمخشری ، تاریخ اتمام این شرح سال ۶۵۵ است[۱].)

ودیگر کتاب «معیار النظار فی علوم الاشعار» درعلم عروض که نسخه‌ای ازآن در دارالکتب مصریه است.

دیگر از تألیفاتش کتاب «العزی فی التصریف» است که آنرا در بغداد در ذیحجهٔ ۶۵۴ تألیف کرده است. واین همان کتاب تصریف معروفست کـه ملاسعد تفتازانی آنرا شرح نموده[۲]. ومدتها کتاب درسی طلاب بوده، وبه‌واسطهٔ شرح تفتازانی مشهور گشته ، ومکرر هم ضمن کتابهای مقدماتی دیگر به نام جامع المقدمات به طبع رسیده است.

ابن الفوطی یکی دیگر ازتألیفات او را «تذکرة المجدیه» نوشته است. وهمو درشرح احوالش آورده است که «عزالدین زنجانی سفری به خراسان کرد، واز رود جیحون گذشت و به‌بخارا رفت، وبعدازمدتی به‌تبریز بازگشت. وقتی مولانا نصیرالدین طوسی به تبریز آمد عزالدین از خواجه درخواست کرد که درعلم‌هیئت تصنیفی کند، خواجه‌برحسب‌استدعای وی کتاب «تذکره»

۱ــ کشف‌الظنون ج ۲ ص ۳۷۱

۲ــ کشف‌الظنون ج ۱ ص ۲۲۲

را درعلم هیئت تصنیف کرد[1].»

وفات عزالدین را ابن‌الفوطی درسال ۶۶۰ نوشته‌است. بنابراین آنچه حاجی خلیفه گفته که وفات وی درسال ۶۵۴ بوده است صحیح نیست.

۷۸- عمادالدین

عزالدین زنجانی‌را فرزندی بود. به نام عمادالدین محمد. ابن‌الفوطی درملخص‌مجمع‌الآداب از اواین‌چنین یاد کرده:«عمادالدین‌ابوالمکارم محمدبن عزالدین عبدالوهاب‌بن ابراهیم خزرجی زنجانی مردی شاعر و نویسنده و از اولاد علما وفضلا بود، درخدمت پدرش تحصیل علم‌کرد. ودربسیاری ازفنون ماهرگشت. اورا به فارسی شعر نیکوست. ومداح شمس‌الدین محمد جوینی وزیر بود. ودرتبریز ساکن‌بود. ودرسال ۶۷۰ اورا درمحل رصد دیدم وشعری چند از او نوشتم[2].»

۷۹- عزالدین

ابوالفضل عبدالعزیز موصلی نزیل بغداد، از موصل به بغداد آمد ودر آنجا اقامت‌گزید، ابتدا پیشهٔ کمانگری داشت. وبه‌صنعت قوس‌سازی اشتغال می‌ورزید، بعد در کبرسن به‌تحصیل علم مشغول شد، وپس‌از خواندن نحو و صرف‌وعلوم ادبی‌هنگامی که‌خواجه به‌بغداد واردشد،به‌خدمت اوپیوست، واز محضرش استفاده کرد تا هنگاهی کسه خواجه وفات یافت. وبه مذهب مالك درآمد، و معید طایفهٔ مالکیه در مدرسهٔ مستنصریه گردید. و کتاب درةالالفیه

۱- تلخیص مجمع‌الآداب ج ۴ ص ۲۳۴
۲- تلخیص‌مجمع‌الآداب ج ۴ ص ۸۳۰

وانموذج را شرح کرد، و اصیل‌الدین بن نصیرالدین طوسی را مدح گفت و با مولانا صفی‌الدین محمد طقطقی معاشرت و رفت و آمد داشت. در ذی‌حجهٔ سال ۶۹۶ وفات یافت، و مولدش در موصل در دوم محرم سال ۶۲۸[1] بود.

۸۰- مجدالدین

ابوسعد هبةالله بن محمد معروف بـه ابن‌همگر شیرازی، وزیر شیراز. در مونس‌الاحرار نام پدرش احمد یاد شده است[2]. وابن‌الفوطی محمد ضبط کرده است. وصاحبان تذکره‌های فارسی فقط ابن‌همگر نوشته‌اند. بنا به گفتهٔ حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده وی از اهل یزد بوده ودر کنف حمایت بهاءالدین محمد جوینی (متوفی ۶۷۸) حکمران اصفهان و فارس می‌زیسته‌است[3]. دولتشاه می‌گوید که: «مجدالدین خود را از نژاد انوشروان ساسانی می‌دانست. وازاین حیث درنزد حکام و اهل جاه و دولت و اشراف قبول تام یافته. شاعر به نسب خود دراین اشعار این‌گونه افتخار می‌کند:

برمن زمانه کرد هنرها همه زوال
وزغم بریخت خون جوانیم چرخ زال
عیبم همین کـه نیستم از نطفهٔ حرام
جرمم همین که زاده‌ام از نسبت حلال

۱ــ تلخیص مجمع‌الآداب ج ۱ ص ۲۱۰
۲ــ مونس‌الاحرار نسخهٔ عکسی
۳ــ تاریخ گزیده ص ۷۴۹

هستم ز نسل ساسان نـز تخمهٔ تکین

هستم ز صلب کسری نز دودهٔ نیال[۱]

در تذکرهٔ آذر آمده است که «وی مرد فاضلی بود، و به اکثر کمالات ظاهری آراسته و ندیم مجلس سلاطین بـود . و نسب او به انوشروان‌بن‌قباد می‌رسید. ودرعهدخود ملك‌الشعرای فارس‌وعراق‌بود. وعقدهٔ مشکلات‌شعرای آن زمان به ناخن فکرت او گشوده می‌شد، وهمگر به‌معنی جولاهست[۲]».

هدایت در کتاب مجمع‌الفصحا، پس‌از ستودن وی گفته: «مداح اتابکان فارس وخواجه شمس‌الدین محمد جوینی است. و مدایح بسیاری در ستایش صاحب دیــوان خواجه شمس‌الدین محمد سروده است . گــویند نسبش به انوشروان می‌رسد. وخودهم درضمن ابیات خود دراثبات این معنی کوشیده، در دولت سلاطین اتابکیه فارس معزز و مکرم و به ملك‌الشعرائی در آن عهد مسلم بوده. دیوان وی اندك است[۳].»

اشعار وی درمدح اتابك سعدالدین‌ابوبکر، وبیشتردرمدح شمس‌الدین محمد جوینی است. اورا خطی نیکو بوده وکتب ادب‌را برای بزرگان کتابت می کرده . ونیز بسیار ظریف و خوش‌گو وندیم مجلس سلاطین بوده است.

ابن‌الفوطی‌در‌تلخیص‌مجمع‌الآداب دربارهٔ اوچنین‌گوید:«مجدالدین‌بن همگر رادرمحضر مولانانصیرالدین طوسی دیدم. پیری خوش‌سیما وبامحاسن بلند وصورتی خوب وخلقی نیکو بود.

در دیوان اتابك سعد صاحب شیراز خدمت می کرد. او را دیوانی‌است

۱ــ تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی چاپ اروپا ص ۷۶ــ۷۷

۲ــ تذکرهٔ آذر چاپ بمبئی

۳ــ مجمع‌الفصحاء ج ۱ ص ۵۹۴ ــ ۵۹۵

درجمیع فنون شعر. ودرسال ۶۷۰ که به محل رصد مراغه آمد. بعضی‌ازاشعار فارسی اورا نوشتم، واز او پرسیدم که شعر عربی هم می‌گوئی جواب داد نه. اما این چند بیت عربی را به مفاکهه برایم خواند:

من بعـد ودّ رمتم ان تهجـروا
ما بعـد صفقةٌ بیعتین تخیروا
وز عمتـم ان اللیالـی غیرّت
عهـد الهـوی لا کان من یتغیر
ان شئتم ان تنصفونی فی الهوی
اوتعطوا[1] حبل‌الوصال و تغدروا
ردّوا الهدوّ کماعهدت الی‌الحشا
والمقلتین الی‌الکری ثم اهجروا[2]

چنین معلوم است که مجدالدین پس‌ازاین تاریخ یعنی پس‌ازسال ۶۷۰ به خدمت بهاءالدین جوینی پیوسته ، و پس‌از سالها توقف در اصفهان وفات یافته است.

دانشمند بزرگوار جناب علی‌اصغر حکمت ولادت و وفات اورا از دو قطعهٔ زیر به دست آورده ودرحاشیه ترجمهٔ کتاب «ازسعدی تا جامی» ص۱۴۳ بدین‌گونه مرقوم داشته‌اند :

«من بنده مترجم به دو قطعهٔ نغز از لطافت آثار او (یعنی مجد همگر) تصادف نمودم که هردو ذیلا نقل می‌شود . و هردو متضمن اشاراتی است از سرگذشت عمر او.

۱ـ کذا فی‌الاصل والظاهر : اوتقطعوا

۲ـ تلخیص‌مجمع‌الآداب چاپ هند ص ۲۶۹

درقطعهٔاول درتاریخ کتاب قابوسنامهٔ وشمگیر زیاری که به سال ۶۷۳ﻫ برای کتابخانهٔ بهاءالدین جوینی نگاشته اشاره به سنین عمر خودکرده واز آن چنین مستفاد می‌شودکه وی درسال ۶۰۷ هجری متولد گردیده. وقطعهٔ دوم را باز درآخر کتاب کلیله ودمنه‌ای که درهمان سال‌برای امام شمس‌الدین کیشی کتابت نموده است سروده.(این چند بیت از قطعهٔ اول است)

نوشت دفتر قابوسنامه را به خطی
چو آفتاب هویدا ودرنظر چو جدی
به روز بیست و هفتم زماه ذیقعده
به سال ششصد وهفتادوسه به خطهٔ جی
بدان زمان‌که بدی مر مراحل عمرش
گذشته شصت‌وشش‌ازکاروان‌آذر ودی

واما درباب وفاتش قطعه‌ای به‌نظر رسیدکه درتاریخ وفات او و امامی هروی وبدر جاجرمی گفته‌اند . وآن این است :

شیخ اصحاب امامی هـروی — مجد همگر که بود صدرکفات
بـدر جاجرمی نکو سیرت — به صفاهان چو در رسید ممات
در ثمانین و ست و ستمائه — بدو مه یافتند هـرسه وفات[1]

وصاحب کتاب شاهدصادق‌وفات اورا به‌سال۶۹۵ ذکر کرده‌است[2]واین دروفات وی‌نزدیکتربه‌صحت است، چه چنانکه درهمان‌کتاب «ترجمه‌ازسعدی قول‌تاجامی»مسطوراست، مجدالدین‌مسلماً به‌سن کهولت‌وسالخوردگی‌رسیده

۱ــ برای‌تمامی دوقطعهٔ مجد همگر وقطعه‌ای‌که درتاریخ وفاتش گفته‌شده‌رجوع شود به‌کتاب از سعدی تا جامی ص ۱۴۳ تا ۱۴۵

۲ــ شاهد صادق نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار .

ودراشعار خود به‌این معنی مکرر اشارت کرده‌است، ومخصوصاً دریکی‌ازآن قصاید عمر خود را بیش ازهشتاد می‌گوید، وچون ازاشعارش استفاده شود که از سن هشتادگذشته است. پس اگر تولد او به‌گفتهٔ خودش در سال ۶۰۷ باشد وسنش هم ازهشتاد تجاوز کرده‌باشد، مسلماً چندین سال پس از سال۶۸۶زنده بوده است .

این چند بیت از اشعارفارسی او در اینجا آورده شد:

حذر ای جاهلان غفلت کار — حذر ای غافلان جاهل وار
زین گذرگاه دیو نفس شکن — زین بیابان غول مردم خوار
این یکی خانه‌ایست پر زفریب — وین یکی گنبدیست پرزنگار
کس از آن رفتگان نیامد باز — کس ازآن خفتگان‌نشد بیدار
راد سروی که بر فرازد قد — قامت دلبری‌است خوش‌رفتار
هر بنفشه که بر زمین روید — هست زلف بتی‌پری رخسار
هر گلی کز چمن به بار آید — عارض شاهدیست خوش‌گفتار
ای دریغا که عالمی پر شد — از فرومایگان و از اشرار
همه مردم ، ولی نه مردم سان — همهٔ صورت، ولی نه‌معنی‌دار
نه در آن ذره ای وفا و کرم — نه درآن حبه‌ای حیا و وقار
ای محمد خدای را ، برخیز — زین ابوجهلیان برآر دمار
ای سرافیل صور حشر بدم — وز سر این خران ببر افسار

۸۱- قوام‌الدین

ابوالکرم‌اسماعیل بن‌هبة‌الله‌مجدالدین‌فرزند مجدهمگراست.ابن‌الفوطی چند نفر ازخانوادهٔ همگررا درکتاب‌خود نام برده‌است، ازآن جمله‌قوام‌الدین

پسر مجدالدین است که او را به‌شاعری و نویسندگی ستوده و گوید : به‌مراغه‌و بغداد از اشعار او و اشعار پدرش و برادرش نوشتم . و نام او را در تذکرهٔ کسانی که به‌رصد آمده‌اند یاد کرده‌ام . او را به‌علم حساب معرفت کامل بود[۱].

۸۲ـ خواجه همام‌الدین

ابن علاء تبریزی . از مشاهیر شعرای آذربایجان است . نامش را بعضی محمد و نام پدرش را علاءالدین فریدون گفته‌اند[۲] . او اگرچه همه جا در زمرهٔ شعرا ذکرشده. لیکن باید درجملهٔ علما و فضلاشمرده شود . جمعی نوشته‌اند او از جملهٔ شاگردان خواجهٔ طوسی بوده ، و علوم حکمت و فلسفه‌را نزدآن استادتحصیل کرده، وازاقران قطب‌الدین‌شیرازی به‌شماراست. وباشیخ اجل سعدی‌شیرازی‌صحبتها داشته، ودرغزل‌سرائی پیروآن‌استاد بوده است. ومطایبات لطیفه که میان ایشان دست داده مشهور است .

خواجه همام‌ازهمان ابتدای جوانی داخل خدمات دولتی شده ، ومدتی وزارت‌آذربایجان‌را به‌عهده داشته‌است. و درسال ۶۷۶ که خواجه‌شمس‌الدین محمد وزیراز طرف اباقاخان برای ضبط اموال معین‌الدین پروانه مأمور شده که به‌روم رود، همام‌الدین‌هم درخدمت وملازمت وزیر دراین‌سفر همراه‌بوده است[۳].

۱ـ تلخیص مجمع‌الآداب ج ۴ ص ۷۷۰

۲ـ مقدمهٔ دیوان همام ص سی ودو وسی وسه

۳ ـ تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی چاپ لیدن ص ۲۱۹ و ریاض‌العارفین هدایت ص ۲۳۸

وی بافضائل بسیار دارای جاه وجلال فراوانی بوده. وپیوسته‌باسلاطین و وزراء وحکام مصاحب . وبزرگان زمان طالب صحبت او بوده‌اند . و او را با شرف‌الدین‌هارون پسر خواجه شمس‌الدین وزیر که از دانشمندان و فضلاء عصر بوده معاشرت و دوستی بوده است .

وقتی همام‌الدین خواجه هارون را در منزل خود دعوت کرد، و در آن مجلس چهارصد صحن چینی همه از خاصهٔ مال خود حاضر نمود . و برای پذیرائی مهمان خویش تکلف بسیاری کرد. و این غزل را در آن روز به‌بدیهه گفت :

خانه‌امروزبهشت‌است که‌رضوان‌اینجاست
وقت پروردن جانست که‌جانان اینجاست

نیست ما را سر بستان و ریاحین امروز
نرگس‌مست وگل وسروخرامان‌اینجاست

بر سر کوی عجب بارگهی می‌بینم
کوه‌طوراست‌مگرموسی‌عمران‌اینجاست

مست اگر نقل طلب کرد به بازار مرو
مغز و بادام تر و پستهٔ خندان اینجاست

شکر از مصر به تبریز میارید دگر
به حدیث لب‌شیرین شکرستان اینجاست

کلبهٔ تیرهٔ این رند گدا شاه نشین
شده امروز که با کوکبه سلطان‌اینجاست

بندگی را کمر امروز ببندید به جان
چون نبندیم میان یوسف‌دوران اینجاست

چه غم از محتسب وشحنه و غوغا امروز
خواجه هارون پسر صاحب دیوان اینجاست
بعد از این غم مخور از گردش ایام همام
هرچه آن آرزوی جان بودت آن اینجاست

همام با وجود فضائل ظاهری از باطن صافیه درویشان نیز بهره‌مند بوده، و در تبریز خانقاهی داشته، و گوئیا به شیخ حسن ایلغاری ارادت می‌ورزیده است [۱].

وفاتش به قول فصیحی خوافی و صاحب شاهد صادق به سال ۷۱۴ بوده [۲] و بنا به گفتهٔ صاحب روضات الجنان و دولتشاه سمرقندی و هدایت در ریاض العارفین [۳] در سال ۷۱۳ درگذشته است.

فصیحی خوافی در تاریخ مجمل گفته است کـه همام عمر درازی داشته وسنش قریب ۱۱۶ سال (۵۹۸-۷۱۴) بوده است. و در سبب مرگش چنین گوید که: در تبریز به حمام رفت، و برتخته‌ای که بربالای آخر گرم بود بنشست. او را غشی آمد، و در آخر گرم افتاد، چون او را بیرون آوردند وفات کرده بود [۴].

ولی در مقدمهٔ دیوان وی سنش ۷۸ سال تعیین شده است [۵].

۱- دانشمندان آذربایجان تألیف مرحوم تربیت ص ۳۹۶
۲- شاهد صادق نسخهٔ کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار
۳- روضات الجنان درمزارات تبریز تألیف حافظ حسین کربلائی قزوینی تبریزی ج ۱ ص ۱۰۵ و تذکرهٔ دولتشاه ص ۲۱۹ وریاض العارفین ومقدمه دیوان همام
۴- مجمل فصیحی خوافی ج ۳ ص ۲۲
۵- مقدمهٔ دیوان همام نسخهٔ چاپی

قبرش در حوالی مزار حضرت بابامزید بـه جانب شرق تبریز واقع است [۱].

او را علاوه بردیوان غزلیات منظومه‌ایست به‌نام صحبت‌نامه که آنرا به نام خواجه شرف‌الدین هارون ساخته‌است. دیوانش نزدیك دوهزار بیت‌است. این دو بیت‌ازوست:

صبح سربرزد زمشرق باده پیش‌آر ای ندیم
یك زمانم بی خبرکن چند از این امید و بیم
هرگران جـانی نشاید مجلس اصحاب را
یا ملیحی شنگ باید یا سبکـروحی ندیم

واز دیوان وی‌انتخابی به‌سعی وهمت دانشمند ارجمندآقای مؤیدثابتی با مقدمه‌ای درشرح حال شاعر به‌چاپ رسیده است .

ودیوان‌کامل آن در تاریخ ۱۳۵۱ به تصحیح آقای دکتر رشیدعیوضی به زیور طبع آراسته شده است .

۸۳ ـ اثیرالدین اومانی

نامش عبدالله است و از قریهٔ اومان از توابع همدان . فاضلی ارجمند و شاعری بلندقدر است . در اوائل عمر در اصفهان می‌زیسته . باکمال‌الدین اسماعیل شاعرمعروف معاصر بوده، و با یکدیگر مشاعره‌ها داشته‌اند. صاحبان تذکره او را از شاگردان خواجهٔ طوسی نوشته وگفته‌اند که: تحصیل علوم‌در خدمت استادالبشر محقق طوسی کرده است.

دولتشاه‌گوید: «اشعارعربی بسیار دارد و دیوان او و رفیع‌الدین لنبانی

۱ـ روضات‌الجنان در مزارات تبریز ج ۱ ص ۱۰۵

درعراق بسیارمحترمست وعزیز. و شعرشان شهرتی عظیم دارد. امادرخراسان و ماوراءالنهر متروکست[۱].

اثیرالدین اتابك مظفرالدین اوزبك‌بن محمد و سلیمان شاه حاکم کردستان راکه از امرای آن سامانست مدح کرده . وقاضی مجدالدین‌همدانی را هجو نموده است . گویند به‌نفرین قاضی مذکور در سال ۶۵۶ وفات یافته است.

هدایت‌در کتاب‌مجمع‌الفصحاء نوشته‌که دیوانش پنجهزار بیت است[۲] از اشعار اوست :

تا توانی نفسی بی می و معشوق مباش
که تراحاصل عمراز دو جهان‌آنقدراست
می حرامست ولی اهل خرد را نسزد
ترك‌چیزی که‌یکش‌عیب‌وهزارش‌هنراست

و قصیدهٔ او که در ذم شعر وشاعری گفته مشهوراست، و این دوبیت از آن قصیده است :

یارب این قاعدهٔ شعر به گیتی که نهاد
که چو جمع شعرا خیر دو گیتیش مباد
ای برادر به جهان بدتر ازاین‌کاری نیست
هان و هان تا نکنی تکیه بر این بی بنیاد

و ایضاً از اوست :

۱ــ تذکرهٔ دولتشاه ص ۱۵۷ و۱۷۲

۲ــ مجمع‌الفصحاء هدایت ج۱ ص ۱۰۵ و آتشکدهٔ آذر وتذکرهٔ عرفات نسخهٔ خطی کتابخانهٔملی ملك وتاریخ حبیب‌السیروتذکرهٔ دولتشاه چاپ لیدن‌ص۱۵۷و۱۷۲

ای چرخ ز گردش تو خرسند نیم آزادم کن که قابل بند نیم
ور میل تو با بی‌خرد و نا اهل است من نیز چنان اهل و خردمندنیم

۸۴ـ کمال‌الدین زنجانی

از فضلاء و شعرای قرن هفتم هجری و مداح خاندان جوینی و ازاقران امامی‌هروی و اثیرالدین اومانی‌است. قصائدغرا دارد، دیوان غزلیاتش درمیان نیست. وفاتش درسنه ۶۸۷ بود[1] . و به خواجهٔ طوسی تقرب واختصاصی‌داشته است . درمدح او قصیده‌ای داردکه این چند بیت ازآن قصیده است :

ای گشته آفتاب ز روی تو شرمسار
خندیده شمع روی تو بر مهر تابدار
از شرم روی تست که بفروزد آفتاب
گه زرد و گاه سرخ برآید به‌کوهسار
زلفت چوعقد خوبی‌روی تومی‌گرفت
نگرفت مهر را به یکی ذره در شمار
در زرنشانم این‌سخن همچوزرخویش
شایدتواش به‌گوش کنی‌همچوگوشوار
سر دفتر خلاصهٔ عالم نصیر دین
کز چرخ برترست به رفعت هزار بار
از بهر استماع حدیث تو عقل و جان
بنشسته بر دریچهٔ گوش اندر انتظار

۱ـ دانشمندان آذربایجان ص ۳۱۵ به نقل ازصحف ابراهیم

در صد هزار قرن نیاید یکی چو تو
درشش سوی زمانه زتأثیر هفت وچار

وی درغزل کمال تخلص می کرد. وچند غزل او را محمد بن بدرجاجرمی در کتاب مونس الاحرار آورده است . این غزل از آنجاست ۱:

گر بازم اقبال آورد ، یك شب در آغوش شما
بردارم آن شب کام جان ، ازچشمهٔ نوش شما
بر بوی یك بوسه بسی، جان داد چون من هر کسی
هیهات دست هر کسی، کی گیرد آغوش شما
تا بخت رهبر داشتم ، و اقبال یاور داشتم
درگوش گوهر داشتم، زان لعل درپوش شما
اکنون که بختم شد نگون، آن گوهر از چشمم برون
آورد و می بینم کنون ، در حلقهٔ گوش شما
از گفتگوی ماجرا ، هرگز گرفت از دل مرا
فریاد تا خود من چرا ، گشتم فراموش شما
ای سوخته جان و تنم ، وآتش زده درخرمنم
درآتش سودا منم، برچیست این جوش شما
دل هست باری هردمی، کز جان زدست هرغمی
زخمی خورد بی مرهمی، چون طره هم دوش شما
تا دیده کامی زان دهن ، هردم کمال ممتحن
جان می فشاند بی سخن ، برلعل خاموش شما

۱ـ مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۲۸۷ ومونس الاحرار نسخهٔ عکسی ص ۲۷۹

۸۵ـ حسام‌الدین منجم

چنانکه از کتب تواریخ به دست می‌آید، در موقعی که هلاکو متوجه عراق واستیصال عباسیان شد، حسام‌الدین در اردوی ایلخان بود. و زمانی که خلیفه‌گرفتار گردید، وهلاکو قصد کشتن او راکرد او به‌خدمت پادشاه رفت وگفت قلع خاندانهای بزرگ نامبارك باشد . اگر خلیفه‌کشته شود ، عالم سیاه وتاریك ، وعلامات قیامت ظاهرگردد، وباران از زمین‌منقطع شود. وبه‌قدری ازاین سخنان هول‌انگیز گفت، که در ایلخان تأثیر کرد. ودر کشتن خلیفه دودل شد و مردد گردید، و در این باب باخواجهٔ طوسی سخن‌گفت . خواجه پاسخ داد که: هیچیك ازآنچه‌که حسام‌الدین گفته واقع نخواهد شد . و آنچه ادعا کرده غلط‌است. زیراکه زکریای پیغمبر ویحیی معصوم راکشتند ازاین‌حالات هیچ به‌وقوع نپیوست. وامیرالمؤمنین علی و عثمان‌که از یاران پیغمبر بودند کشته شدند ،آسمان باران از زمین بازنگرفت. وهمچنین چندتن ازآل عباس کشته شدند، نه‌آفتاب‌گرفت‌ونه ماه.

هلاکو وقتی این سخنان از خواجه شنید حسام‌الدین را خواست و از او مولجکا [۱] ستاند ، والتزام‌گرفت ،که اگر تا مدتی معین از کشته شدن خلیفه بگذرد ، و آنچه او گفته در عالم پدید نگردد او را بکشد . و بر حسب آن التزامنامه چون‌آن مدت منقضی‌گشت واثری از آن حالات‌که اوگفته بودپدید نگشت هلاکو فرمانداد تااو راکشتند . واین واقعه درشب پنجشنبه‌هشتم‌محرم سال ۶۶۱ اتفاق افتاد [۲].

۱ـ مولجکا به‌لغت مغولی به‌معنی نوشته وحجت‌است‌که امروزه التزام‌گویند.

۲ـ تاریخ حبیب‌السیر نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار

۸۶ــ شمس‌الدین گیلک

وزیر رکن‌الدین خورشاه آخرین پادشاه اسماعیلی بود. در وقتی که هلاکوخان برای استیصال ملاحده متوجه قلاع آن جماعت شد. کس به‌طلب خورشاه فرستاد. خورشاه وزیررا باپسرعم خود سیف‌الدین سلطان‌ملك‌بن کیا منصور به‌خدمت هلاکو فرستاد تا از جانب او عذر تأخیر رفتنش رابخواهند. هنگامی که هلاکو به‌دماوند رسید، شمس‌الدین را به گردکوه روانه فرمود، تاکوتوال آن قلعه را همراه خود به‌اردو آورد. شمس‌الدین فرمانده‌گردکوه، تاج‌الدین مردانشاه را در رودبار به‌اردو رسانید، و مورد عنایت و توجه خان گردید. و مقارن آن حال رکن‌الدین نیز از قلعه به‌زیرآمد، و بساط حکومت اسماعیلیه در ایران برچیده شد.

از حال شمس‌الدین مذکور بیش از این چیزی معلوم نشد[۱].

عدهٔ بسیاری از شخصیتهای مهم علمی و رجال دولتی نیز درجملهٔیاران و دوستان وشاگردان خواجه می‌باشند که در کتابهای تاریخ و رجال ذکری از آنان‌نرفته‌وفقط‌در تلخیص‌مجمع‌الآداب ابن‌الفوطی یادی‌از آنهاشده‌است. برای تکمیل این مبحث یعنی‌ذکرمعاصران خواجه شرح‌حال بعضی از آنان از کتاب مذکور به‌فارسی نقل و درذیل ایراد شد.

۸۷ــ عمادالدین

ابوالفداء قهستانی. ابن‌الفوطی دربارهٔ اوگوید: «عمادالدین اسماعیل‌بن احمد قهستانی، پادشاه قهستان. از خواجهٔ سعید نصیرالحق والدین ابوجعفر

۱ــ تاریخ حبیب‌السیروکتاب دستورالوزراء خواندمیر ص ۲۲۹

طوسی در سال ۶۶۷ پس از مراجعت سفرخراسان از طول وعرض خراسانو حال امرا وعلما وادبای آن سامان که به‌خدمت او رسیده بودند پرسیدم . او از این عمادالدین سخن به‌میان‌آورد ، واز ظلم و جور وی نسبت به‌رعایا شرحی بیان نمود. وگفت اودرقهستان بنائی ساخت ، وبرای عمارت آن خانۀجماعتی را ویران‌کرد . ولی وقتی که بنا نزدیك به‌پایان بود ، عمادالدین در سال ۶۶۶ مرد. ومن این دوبیت راگفتم ، وبریکی از ایوانهای آن خانه نوشتم‌که :

زین گوشه و ایوان که بر افراشته ای
وین خواستۀ خلق که برداشته ای
چه فائده ُبد ترا چو نا یافته کام
بگذشتی و اینها همه بگذاشته ای

عمادی در جوانی مرد و صدرالدین علی‌بن نصیرالدین دختراو راکه‌به «قهستانیه» معروف شده به ازدواج خود درآورد[1].

۸۸ــ عمادالدین

ابوالفضل محمدبن سدیدالـدین عمربن عیسی همدانی واعظ، ازجمله وعاظ و قراء وحافظ قرآن‌بود. ابن‌الفوطی‌گوید : در ایامی که خواجۀطوسی در مراغه بود به‌این شهر درآمد. و در سال ۶۷۰ در حضور خواجه مـردم را وعظ‌کرد ، وبه‌من‌گفت الجامع‌الصحیح را از پدر خود سماع کرده‌ام ازجمله شعرهائی که برایم نوشت این چند بیت بود :

سلالات‌النبی هم الائمة   الیهم یصرف العقل‌الأزمة

۱ــ نقل از مجلۀ یادگار شمارۀ هشتم سال سوم ص ۷۵ وتلخیص مجمع‌الآداب ج ۴ ص ۶۸۲

ثناؤهم يحلى كل لفظ و ذكرهم يجلى كل غمه
بحبهم نجاة الخلق طرأ بذيلهم تمسك كل امه
هم نور اضاء الافق منه وقدشمل الزمان سناوعمه
بريدالمشركون ليطفئوه و يأبى الله الا ان يتمه

درسال ۷۰۵ درگذشت [۱].

۸۹- عزالدين

ابوالفضل. ابن الفوطی در تلخیص مجمع الآداب ترجمهٔ حالی برای او آورده وگوید : «عزالدین ابوالفضل بیکلاربن مجدالدین محمدبن عبدالحمید امیر تبریز پدرش مجدالدین نیز امارات تبریز داشت : وبعد ازپدرپسرش مقام او را یافت. وی جوانی سبکروح وادیب وفاضل، ونویسندهٔ ماهر وعالم بود. علوم الهیه را نزدشمس الدین عبیدلی آموخت، ودرآن علوم مقامی رفیع یافت. او را درخدمت مولانا نصیرالدین طوسی به‌سال ۶۶۴ دیدم. وزمانی که برادر خود بدرالدین عبدالوهاب را از اسیری خریداری کردم، اوبه‌من کمك کردو صد دینار برایم فرستاد. وپیوسته کمکهای دیگر به‌من می‌نمود. ولباس برایم می‌داد، ومن برای او ازکتابی که خواسته بود نسخه برداشتم [۲].

۹۰- کمال‌الدین مراغی

ابومحمد احمدبن محمد مراغی طبیب.

۱- تلخیص مجمع الآداب ج ۴ ص ۸۴۱

۲- تلخیص مجمع الآداب ج ۴ ص ۴۵

ابن‌الفوطی گوید که «او از بزرگان اطباء و صاحب تجارب مفیده بود. او را درحضور مولانا نصیرالدین محمد طوسی در سال ۶۶۴ دیدم، وخواجه باوی مزاح می‌کرد.

کمال‌الدین مردی شرابخوار ومدام باجام مدام بود. وحریفهائی هم‌در مراغه داشت. گمانم آنست که در سال ۶۷۰ فوت کرد[1]».

۹۱ - کمال‌الدین هندی

ابو الشمس افلاطون‌بن‌عبدالله هندی. ابن‌الفوطی نوشته است که «وی از جمله کسانی است که برای استفاده از محضر خواجهٔ طوسی درسال۶۵۸به مراغه‌آمد، و لیکن چون استعداد تحصیل علم نداشت، باآنکه رنج بسیاری می‌برد، و درنوشتن مطالب علم حکمت زحمت می‌کشید، فهم آن مطالب برایش دشوار بود. مولانا نصیرالدین طوسی که متوجه حال اوبود، مرا فرمود که دروس او را بنویسم، و اورا درکار تحصیل یاری‌نمایم. من به خواجه‌گفتم گیرم که دروس او را نوشتم، واین قدر با او کمك کردم آیا فهم دقایق و حفظ مطالب این علوم را هم ازطرف اوعهده‌دار شوم.

اخلاقش پسندیده بود، لیکن چانهٔ درازی داشت و ریش خود را زرد می‌کرد، وقباءنسیج می‌پوشید، و کلاه‌مغولی برسرمی‌نهادوبه‌کلمات‌وجملاتی که فهمیده نمی‌شد تکلم می‌کرد. درسال ۶۶۹ در تبریز درگذشت[2].

۱ـ تلخیص مجمع‌الآداب ص ۱۳۷

۲ـ تلخیص مجمع‌الآداب ص ۱۵۲

۹۲- عزالدین منجم ساوی

ابن‌الفوطی گوید: «ابوالفضل محمدبن یحیی ساوی مقیم تبریز؛ اورا در سال ۶۶۴ درشهر تبریز دیدم. و به‌دیدارش مشرف شدم. اومردی شیرین گفتار ونیکواخلاق بود. ودر تبریز به‌سال ۶۷۳ درگذشت، و درچـرنداب مدفون گردید [۱].

۹۳- کریم‌الدین منجم سلماسی

ابن‌الفوطی گوید: «ابوبکربن‌محمود سلماسی مهندس ملقب به کریم‌الدین. در سال ۶۶۴ در محل رصد مراغه به‌خدمت مولینا نصیرالدین طوسی رسید. اوبه‌حل کاغذ آگاهی کامل داشت. ومی‌توانست کاغذ راحل کندو به‌صورت‌خمیر درآورد. وباآن اسباب و آلاتی مـانند قلمدان وطبق وغیره بسازد. و دراین صنعت بسیار ماهرواستاد بود، وکرهٔ میان‌خالی ومجوفی از خمیر کاغذدرنهایت خوبی وظرافت ساخت. وخطوطی برآن کشیده، وصورت اقالیم سبعه برآن نقش کرده، و نموداری ازکره زمین درست‌کرد. نورالدین اسماعیل‌بن احمد محتسب سلماسی مراگفت که کریم‌الدین مهندس درسال ۷۰۱در سلماس‌وفات یافت [۲].

۹۴- فخرالدین مراغی

ابن‌الفوطی گوید: «احمدبن عثمان‌مشهور به‌امین وملقب به‌فخرالدین‌از

۱ــ تلخیص مجمع‌الآداب ص ۷۵ ج ۴ ص ۲۹۱
۲ــ تلخیص مجمع‌الآداب ص ۷۱

اهل‌مراغه ودرفن معماری استاد وماهر بود. دربناء رصد مراغه شرکت‌داشت، وبا نظر و اهتمام وی رصد ساخته شد. و خواجهٔ طوسی در تمام امور به وی اعتماد تام داشت [۱]».

۹۵- عمیدالدین منجم بغدادی

ابن‌الفوطی گوید: «ابو الفضایل سعیدبن عزالدین محمدبن‌عبدبن‌سلمی. از اولاد صدور واکابر، وپدرش نایب‌دوطرف (شرقی وغربی) بغداد بود. پس از واقعهٔ دارالسلام، عمیدالدین در دست لشکریان مغول اسیر شد. و بعد در جملهٔ خدمهٔ خواجهٔ طوسی درآمد. ودر مراغه به‌تحصیل علوم ریاضی‌مشغول گشت، تادر معرفت تقویم واحکام‌آن ماهرگشت. وقتی به‌حضور اباقاخان‌بار یافت، سلطان او را اعزاز واحترام‌بسیار کرد. وانعام و احسان‌فراوان‌فرمود. و جامه‌ای ازجامه‌های خویش بدو پوشانید. ولیکن وی از عمر ودانش خـویش بهره‌ای نیافت، ودرسن جوانی در محرم سال ۶۶۴ درگذشت، و در مراغه در راهی‌که به‌رصد منتهی می‌گشت نزدیك قبهٔ‌ترکان مدفون شد [۲]».

۹۶- فخرالدین حکیم قزوینی

ابن‌الفوطی گوید:«ابو الفتح محمدبن‌جمال‌الدین احمدبن‌عیسی‌قزوینی، چون پدرش مدتی خدمت حکیم معروف‌اثیرالدین ابهری کرده بود به‌این‌جهت وی به‌اثیری معروف شده بود.

فخرالدین جوانی فاضل وحکیم بود، و درخدمت نجم‌الدین کاتبی‌علم

۱ــ تلخیص مجمع‌الآداب ج ۴ ص ۹۱

۲ــ تلخیص مجمع‌الآداب ج ۴ ص ۹۱۷

منطق آموخت، و درسال ۶۶۵ به مراغه آمده رحل اقامت افکند. و کتاب بسیاری برای خویش نوشت، و غالب اوقات بمحل رصد می‌آمد تا اینکه در سال ۶۶۷ درسن جوانی وفات یافت[1]»

۹۷ - فخرالدین لقمان مراغی

ابن‌الفوطی گوید: «لقمان‌بن محمدبن عبدالله از اعیان زاده‌های مراغه بود. پس از آنکه امر سلطنت «هلاکو» استقراریافت، و دشمنان را مخذول و منکوب کرد، وخواجهٔ طوسی به‌مراغه‌درآمد، باستصواب مولانا رأی‌سلطان برآن قرارگرفت که جمعی از مردم ایران راکه از بیم تاخت و تاز مغول‌جلاء وطن کرده، وبه بلاد عرب هجرت نموده‌اند بازگردانند. فخرالدین لقمان که مرد نیك سیرت و عاقل بود مأمور شدکه به بلاد عرب رود، و مردمی را که بدانجاپناهنده شده‌اندازلشکرتتار ایمن‌سازد، تابه‌خانه ووطن‌خویش‌بازگردند. او به‌فرمان سلطان متوجه اربل و موصل‌وبلاد جزیره‌گشت. ودر حدود پانصد خانوار مردم را که مدت چهل سال از خانه و زندگی خود دور شده بودند، دوباره به‌خانه‌های خویش بازگردانید[2].»

۹۸ - فخرالدین بیاری

ابوالفضل عبدالله‌بن شمس‌الدین محمدبن عبدالله البیاری قاضی قضاة خراسان. ابن‌الفوطی گوید: وی‌معروف به‌قاضی‌هرات وازجملهٔ ادباوفضلاست و در فروع و اصول عارف و در مشروع و منقول داناست. در تبریز او را

۱-۲ - تلخیص مجمع‌الآداب ج ۴ ص، ۳۰۲ و ص۲۸۸

به‌سال ۶۶۷ دیدم. مردی خوش سخن و فصیح بود. صاحب سعید خواجه شمس الدین محمد جوینی قضاء ممالك خراسان را بدو تفویض نمود، و فرمانی برایش صادر کرد. او را رسائلی است به‌عربی[1].

۹۹ - فخرالدین زرندی

ابومحمد حسین بن حسن بن محمد زرندی قاضی. ابن الفوطی دربارهٔ وی گوید: از اولاد قضاة و از جمله کسانی است که در مراغه به‌خدمت مولانا نصیرالدین ابوجعفر طوسی رسید، و از محضرش استفاده کرد. مردی بسیار خوش صحبت بود. در مراغه با وی معاشرت داشتم، و مطایباتی بین ما رد و بدل می‌شد.

فخرالدین زرندی در ربیع الاول سال ۶۹۲ در بغداد درگذشت[2].

۱۰۰ - فخرالدین نخجوانی

ابوالفضل محمد بن دیلمشاه بن محمد نخجوانی وزیر فقیر. ابن الفوطی نوشته است که: وی از اولاد بزرگان و وزراء بود. ابتدا در دیوان استیفای نخجوان به‌خدمت مشغول شد، و بعد ترك همه بگفت. و از تمام حطام دنیا چشم پوشید. و همه را رها کرد. و به‌اهر درآمد، و خدمت قطب الدین اهری را اختیار نمود، و از دست وی خرقه پوشید و در نزد او اقامت گزید.

او را درسال ۶۵۹ وقتی که از دست کفار فرار می کردم دیدم. و او در این وقت پیری خوب روی بود. سپس درسال ۶۷۰ اورا درمراغه ملاقات کردم.

۱ـ تلخیص مجمع الآداب ج ۴ ص ۲۰۰

۲ـ تلخیص مجمع الآداب ج ۴ ص ۱۵۹

مولانانصیرالدین اورا احترام‌واکرام‌می کرد،وقدرمقام‌اورا می‌شناخت.اوبرایم از اشعارفارسی‌ابیاتی نوشت . در کیران در رجب سال ۶۷۸ وفات‌یافت[۱] .

۱۰۱- کمال‌الدین

ابوالفضل محمدبن ابی‌نصر عباس‌بن فضل‌بن عباس تاجر. ابن‌الفوطی گوید : « وی جوانی فاضل بود، و درسال ۶۶۵ به‌مراغه وارد شد ، و از شعر خال خویش شیخ جمال‌الدین بن یحیی صرصری فقیه و شاعر رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و سلم و از شعر دیگران برایم روایت‌کرد. مرا با او انس و صمیمیتی حاصل شد . و در سال ۶۷۰ به رصد برآمد و دوباره به دیدارش نائل شدم . با خواجه ابوجعفرطوسی ملاقات‌کرد ، و مندیلی مصری‌به‌خواجه هدیه نمود . و نیز درسال ۶۷۴که به تبریز رفتم ، او را درآنجا دیدم . بعدها او متوجه بلاد ختاگشت ، و دیگر خبری از او به‌من نرسید[۲].

۱۰۲ - فخرالدین صوفی

ابن‌الفوطی نوشته است‌که « ابوالفرج احمدبن عثمان‌بن جعفر حلبی صوفی، سالها به‌سیرو سیاحت مشغول بود. و به شام و مصر سفر کرد. سپس به یمن درآمد ، و به سفر حج رفت ، و پس از گزاردن مراسم حج و زیارت خانهٔ خدا به بلاد روم و ارمینیه شد ، و ازآنجا به آذربایجان آمد . و در سال ۶۶۶ به مراغه وارد و درمحل رصد مقیم‌گشت . مردی مفید، و وارسته و مدام

۱- تلخیص مجمع‌الآداب ج ۴|ص۳۲۵

۲- تلخیص مجمع‌الآداب نسخهٔ چاپ هند ص۲۵۶

به خویشتن مشغول بود»[۱].

۱۰۳ - فخرالدین بروجردی

ابن‌الفوطی ترجمهٔ حال اورا در تلخیص مجمع‌الآداب چنین آورده : «ابو محمد بزرجمهر محمد بن حبش بروجردی، فقیهی دانا و نویسنده‌ای توانا و خوش خط، و در تندنویسی و کم‌غلطی از نویسندگان و کتاب دیگر ممتاز بود . پیوسته استنساخ نسخ می کرد ، و کتاب بسیاری از مختصرات و مطولات به‌دست خویش نوشت .

درهنگامی که مولانا نصیرالدین طوسی در مراغه بود او نیز در آنجا اقامت داشت . و پس از مرگ وی به بغداد رفت ، و در مدرسهٔ نظامیه ساکن گشت. در نظامیه او را دیدم[۲].

۱۰۴ - عزالدین ساجونی

ابوالفضل یحیی بن فضل الله بن عمر مراغی خطیب . ابن‌الفوطی در تلخیص مجمع‌الآداب گوید :

عزالدین شیخی پرهیزگار و خوش‌سیما و نیکوسیرت بود . او اول خطیبی است که درجامع مراغه درایام مولانا نصیرالدین طوسی متصدی منصب خطابت گردید. این شیخ درمدرسهٔ مستنصریه بغداد تحصیل فقه کرده ازابراهیم بن ازارین سماع حدیث نمود . خواجهٔ طوسی را به‌او اعتقادی عظیم بود، و در

۱- تلخیص مجمع‌الآداب ج ۴ ص ۹۰

۲- تلخیص مجمع‌الآداب ج ۴ ص ۱۳۰

مراغه به‌سال ۶۸۴ وفات کرد[۱].

۱۰۵ - مجدالدین طوسی

ابوالفتح محمد بن محمد بن محمد طوسی . ابن‌الفوطی در تلخیص مجمع‌الآداب نامش را یاد کرده و گفته : « از شعرای خراسانست . در سال ۶۶۹ به مراغه آمد و بر ما وارد شد . مردی نیکوخلق و خوش خوی بود . و متنبی لقب داشت . بعد به خدمت صاحب بهاءالدین محمدبن شمس‌الدین محمد جوینی پیوست. و در زمرهٔ ندیمان او قرار گرفت »[۲].

۱۰۶ - مجیرالدین نیلی

ابوالفضل علی‌بن محمدبن علی‌بن‌حمیص‌ادیب‌نیلی ازفضلاودانشمندان بود و از علوم حکمت بهره‌ای تمام داشت .

ابن‌الفوطی درتلخیص مجمع‌الآداب آورده که: « اوجماعتی از رؤساء عراق‌رامدح گفت و به آذربایجان مسافرت کرد . و در مراغه مسکن گزید . و درخدمت صدرالدین علی‌فرزند خواجهٔطوسی بسرمی‌برد. و اشعار بسیاری درمدح اوگفت. وفاتش در سال ۷۰۳ اتفاق افتاد »[۳].

۱۰۷ - مجدالدین حارثانی

ابوعلی عبدالمجیدبن عمربن رحب حارثانی از جملهٔ رؤساء و کتاب

۱- تلخیص مجمع‌الآداب ج ۱ ص ۳۸۲

۲- ۳- : تلخیص مجمع‌الآداب چاپ هند صفحات ۲۴۶ و ۳۰۲

بوده است .

ابن‌الفوطی دربارهٔ او نوشته است: «پیری نیک‌خو بود و سماع حدیث از صاحب شهید محی‌الدین ابی محمدیوسف‌بن جوزی نموده بود. وبه‌مراغه برای حضوربه‌مجلس‌خواجه طوسی‌در آمد و مدتی‌ازمحضروی استفاده کرد [1].

۱۰۸ - مجدالدین‌اعرج اصفهانی

ابو عبدالله فضل الله بن محمدبن ابی‌بکربن شعرانـهٔ اعرج اصفهانی فقیه ادیب .

ابن‌الفوطی شرح حالی برایش آورده و گفته‌که : « درسال ۶۶۸ برای تشرف به خدمت مولانا نصیرالدین به مراغه وارد شد. مردی نیک‌اخلاق بود ومحفوظات بسیار داشت [2]» .

۱۰۹ - مجدالدین مراغی

الیاس‌بن محمد مراغی . ابن‌الفوطی در تلخیص مجمع‌الآداب گوید : « او ازکسانی است‌که درخراسان‌صحبت مولانا نصیرالدین طوسی‌را دریافته و درخدمت او به تحصیل اشتغال داشته‌است [3] » .

۱۱۰ - کمال‌الدولة اربلی

ابوعلی‌بن ابی‌الفرج‌معروف به‌ابن داعی اسرائیلی اربلی‌حکیم.

۱ـ تلخیص مجمع‌الآداب چاپ هند صفحهٔ ۱۷۳

۲-۳ـ تلخیص مجمع‌الآداب چاپ هند صفحات ۲۱۲ و ۱۲۰

ابن‌الفوطی در تلخیص مجمع‌الآداب گوید:

« ابن‌الداعی از جمله حکمائی است که من زمان او را ادراك کرده ولی فیض ملاقاتش را نیافته‌ام .

نجم‌الدین احمدبن‌علی‌بن‌البواب بغدادی برایم حکایت کرد که ابن‌الداعی به حضور سلطان هلاکو رسید . و با مولینا نصیرالدین ابوجعفرطوسی ملاقات کرد. ابن‌الداعی مردی فصیح و سخنوربود و به علوم حساب و هیئت و نجوم آگاهی کامل داشت . و خود را ازجملهٔ ادبا می‌شمرد . درسال ۶۵۷ هلاکو او را به دارالملك قراقروم نزد برادرش منکوقاآن فرستاد[1] .

۱۱۱ – محیی‌الدین

ابوالحسن علی‌بن‌عیسی‌بن محمد معروف بابن‌الهواری علوی واعظ (الهواری بتشدیدالواو وبعدالالف راء[2]) ابن‌الفوطی در تلخیص مجمع‌الآداب گوید :

« ابن‌الهوّاری از اولاد مشایخ و عرفاء واصلش ازمردم مکه شرفها الله تعالی بود . چون درنواحی واسط توطن داشت، به‌واسطی معروف شده‌بود. او درسال ۶۶۷ به مراغه آمد . و به خدمت مولینا نصیرالدین طوسی پیوست. و درآن شهر مجلس وعظ و تذکیری برایش منعقدگشت ، و مقبولیت عامه یافت . و به خانهٔ امرا و خوانین مغول رفت و آمد می کرد، او آنهارا به دین اسلام دعوت می‌نمود ، و بدین واسطه خلق بسیاری از مردم مغول ، و ترك به دست او مسلمان شدند . و جمعی از مسلمانان نیزدراثرارشاد وی ازگناهان

۱– تلخیص مجمع‌الآداب چاپ هند صفحهٔ ۲۲۸

۲– فوات‌الوفیات ج۲ ص۲۱۰

خود توبه‌نموده ، وزکوة مال‌خویش‌را بیرون کرده وبرنماز پنجگانه‌مواظبت نمودند . وزیر صدرالدین عبدالرزاق خالدی بـه‌او میل وافر و اعتقاد کاملـی داشت .

در آخر عمرابن‌الهواری به بغداد رفت ، وآنجارا محل اقامت خویش قرار داد ، تاآنکه درسروباز وفات یافت ، و درهمانجا دفن شد . ولی پس از چندی یعنی درسال ۶۷۹ نعش او به شهرزور نقل و درآنجا مدفون گردید .

ابن‌الهواری مردی فاضل نیکوسیرت و زاهد و دیندار بود. [۱] »

۱۱۲ ـ کمال‌الدین کوفی

ابوالمحاسن منصوربن‌احمد معروف به‌ابن‌الشدیدی کوفی.

ابن‌الفوطی‌در‌تلخیص‌مجمع‌الآداب‌گوید: «وی‌شاعری‌ظریف‌بود وشعر نیکووشیرین‌می‌گفت وقبامی‌پوشید. ودرمجالس‌بزرگان وصدورحاضرمی‌شد. و برای مسخرگی ولاغ بلغت مغولی با تفخیم الفاظ بی‌آنکه از معانی‌آن‌آگاه باشد تکلم می‌کرد . وبه محضرمولینا نصیرالدین طوسی رفت‌وآمد می‌نمودو درشهر ربیع‌الاول ۶۷۵ درگذشت [۲]».

۱۱۳ ـ معین‌الدین شیرازی

ابن‌الفوطی درتلخیص مجمع‌الآداب گفته‌که: «محمد بن علی‌بن عبدالله شاعرشیرازی درسال ۶۷۰ به‌مراغه وارد شد. ومولینانصیرالدین‌طوسی‌رامدح کرد. من از اشعار او نوشتم . او شاعری شیرین‌سخن و خوش اخلاق بود .

۱و۲ـ تلخیص مجمع‌الآداب چاپ‌هند صفحات ۳۹۱ و۲۹۲

و دیوان شعری به‌فارسی داشت. وقتی به خواجه نامه‌ای نوشته : و در اول آن بیت زیر را نگاشته بود :

لکل زمان واحد یرتجی بها
و هذا زمان انت لاشك واحده[۱]

۱۱۴ - کافی‌الدین طوسی

ابوالحسن علی‌بن‌زکی طوسی.

ابن‌الفوطی در تلخیص مجمع‌الآداب نوشته‌است که: اوازشعرای‌معاصر است . درسال ۶۸۵ برای زیارت خانه خدا به بغداد وارد شد، و به مکه رفت پس‌ازگزاردن‌مراسم حج به بغداد بازگشت. اورا درمجلس خواجه فخرالدین ابوالقاسم احمدبن‌خواجه نصیرالدین دیدم . درمدح خواجهٔ مذکور قصیده‌ای بعربی گفته‌بود که‌دوبیت اولش‌این‌بود :

لکم فی قلوب العالمین وداد　　و مالی سواکم فی‌الانام مراد
ملیك علیهم فاضل متفضل　　مدائحه‌لی‌یوم‌الترحل‌زاد(کذا)[۲]

۱۱۵ - جمال‌الدین تفلیسی

محمدبن هاشم تفلیسی ادیب نویسندهٔ فاضل.

ابن‌الفوطی‌درتلخیص‌گوید: « وی از اولاد قضاة واکابر، و از اصحاب مولینا‌ابوجعفرخواجهٔ‌طوسی‌بود . درمراغه با او دوستی وانس وافر داشتم، و نامش را در «تذکرهٔ من قصدالرصد» برده‌ام .

۱- ۲- تلخیص مجمع‌الآداب چاپ هند صفحهٔ ص ۲۹۰ و ۲۶

پسرش کمال‌الدین مسعود نیز به‌مکارم اخلاق متحلی است . نیکو می‌نویسد و شیرین تکلم می‌کند . خط زیبا و عبادات فائقش را مکرر دیده‌ام. اکنون وی زنـده ، و مـلازم اردوی امیر کبیر امیر چـوپـان نویان اعظـم است[1].

۱۱۶ ـ علاءالدین بخاری

ابن‌الفوطی گوید :

علی‌بن احمدبن محمد بخاری مشهور به‌معرف درسال ۶۰۷ (ظ:۶۶۷) زمان حیات خواجهٔ طوسی به‌مراغه آمد و به مجلس‌درس‌خواجه حاضرمی‌شد و پس از چندی به بغداد رفت . مردی فصیح زبان و ملیح بیان بود . فصول مختاره‌ای به عربی وفارسی ایرادمی‌نمود، و نامه‌ها به‌زبان تازی‌وفارسی به‌نظم و نثر می‌نوشت . به نزد حکام برای تهنیت و تعزیت رفت وآمد می‌کرد[2]. و دارای اخلاق نیکی بود . وقتی‌که من متصدی کتابخانهٔ رصد مراغه بودم، مکرر نزد من آمد و از اشعار او نوشتم و او نیز از اشعار من نوشت . در ۶۸۷ درمراغه درگذشت[2].

۱۱۷ ـ نجم‌الدین بغدادی

ابو الفضل احمدبن علی‌بن ابی‌الفرج معروف بابن البواب بغدادی در جملهٔ کتاب وخوش‌نویسان و فضلاءآن عصر بوده. درمراغه اقامت داشت و

۱ـ تلخیص مجمع‌الآدب چاپ هند صفحهٔ ۲۸۸

۲ـ تخلیص مجمع‌الآداب ج ۲ ص ۱۰۳۸

کتاب بسیاری به‌خط خویش نوشت و باخواجه طوسی رابطه نزدیك داشت، و تألیفات او را استنساخ می کرد.

استاد ابن بواب درخط، عزالدین ابوالفضل عبدالعزیز بن محمدبن ابی‌الفتح بغدادی بود[۱].

درتلخیص مجمع‌الآداب ابن‌الفوطی (آن مقدار که در دست است) در مواضع‌مختلف استطراداً نام او برده شده‌است. و درتاریخ العراق هم ذکری از اوشده است.

از آثارش نسخهٔ کتاب مجسطی است که به تاریخ ۶۶۵ نوشته و آن نسخه در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار موجود است.

سال وفاتش بدست نیامد، ولیکن از تلخیص مجمع‌الآداب مستفاد می‌شود که تا سال ۶۸۳ درقید حیات بوده است.[۱]

۱۱۸- منهاج‌الدین بخاری

ابوعبدالله محمدبن عمربن ابی‌الفتح بخاری نویسنده و محرر.

ابن‌الفوطی گفته: «جوان فاضل و نویسندهٔ دانشمند منهاج‌الدین را در تبریز به سال ۶۶۴ دیدم. در این اوقات به‌نویسندگی و کتابت و محاسبهٔ‌اعمال حسابی اشتغال داشت. و جمعی از کودکان را تعلیم می‌داد. درنهایت‌راحتی وآسودگی‌خاطر روزگار می گذرانید و درسال ۶۶۸ باز اورا درمراغه ملاقات کردم، و به‌خدمت مولینانصیرالدین طوسی حاضرشده و ازخواجه درخواست کرد، که او را به صاحب دیوان شمس‌الدین وزیر معرفی کند،ونسبت به او

۱- تلخیص مجمع‌الآداب ج ۱ ص ۲۲۳

۲- تلخیص مجمع‌الآداب چاپ هند ص۱۶۸

توصیه‌ای فرماید. خواجه حاجت او را برآورد و نامه‌ای چنانکه او خواسته بود به وزیر نوشت[۱].

۱۱۹ - عضدالدین قهستانی

ابن‌الفوطی گوید: ابوالحسن منوچهر ایرانشاه‌بن علی قهستانی جوانی نیکو صورت و شیرین حرکات و خوش ادا از اولاد بزرگان قهستان بود. خط را خوش می‌نوشت. وقتی مولانا نصیرالدین ابوجعفرطوسی درسال ۶۶۵ متوجه قهستان شد، و در سال ۶۶۷ بازگشت، عضدالدین درخدمتش به‌مراغه آمد. ودرآنجا اشعار چندی به فارسی برایم نوشت. نام او را در «تذکرة من قصدالرصد» ذکر کرده‌ام.»[۲]

۱۲۰ - شمس‌الدین عرضی

فرزند مؤیدالدین عرضی است که ترجمه حالش درسابق گذشت. وی نیز از دانشمندان وفضلاء آن زمانست.

در کتاب فوات‌الوفیات ابن‌شاکر والوافی‌بالوفیات صفدی ضمن‌شرح حال خواجهٔ طوسی نامش برده‌شده است. وابن‌الفوطی هم در کتاب‌تلخیص مجمع‌الآداب استطراداً در مواضع مختلف از او ذکری کرده و او را بعلم و دانش ستوده و از دوستان خود شمرده است.

۱ـ تلخیص مجمع‌الآداب چاپ‌هند ص۸۰۶

۲ـ تلخیص مجمع‌الآداب ج ۱ ص ۴۵۸

درجائی گوید: «از جمله شیوخ وی فخرالدین ابوبکربن محمدبن احمد نسفی محدث است.» واز کتاب مزبور برمی آید که وی تاسال ۶۷۵ زنده بوده است. بیش از این چیزی ازحالش معلوم نشد.

۱۲۱ - کمال‌الدین صوفی بغدادی

ابن الفوطی درتلخیص مجمع الآداب آورده که:

ابوعزیز احمدبن عبدالله‌بن احمد بغدادی صوفی مقری شاعری فاضل بود. و به آذربایجان آمد، و درمراغه به مولانا نصیرالدین محمد طوسی وارد شد. و قصیده‌ای راکه درمدحش گفته بود خواند، و ازحضرتش تقاضا کرد که به شمس الدین محمدبن محمد جوینی وزیر نامه‌ای بنگارد وسفارش او را بنماید. خواجه برحسب درخواست او نامهٔ بلیغی درباب او بصاحب‌دیوان نوشت.» [۱]

۱۲۲ - کمال‌الدین سروی

ابن‌الفوطی گوید:

ابومحمد احمدبن عزیز ینال‌بن عزیز محمدبن جامع. از مردم مراغه و ازجمله مشایخ و قضاة و دانشمندان و بزرگان ائمه و ادبا بود.

منصب قضاء سراو یافت، و در همانجا توطن اختیار کرد. در ماه رجب سال ۶۶۴ برای تشرف به خدمت مولاناالسعید نصیرالدین طوسی به مراغه‌آمد. او را درمحضر خواجه دیدم. درمحرم سال ۶۶۵ درگذشت. و در

۱- تلخیص مجمع الآداب چاپ هند، صفحه ۱۱۶

قبهٔ مقابل جامع سراو دفن شد[۱].

۱۲۳ - محیی‌الدین سروی

ابـو الخیر محمد مـراغی سروی فرزند کمال‌الدیـن سابق‌الذکـر است .

ابن‌الفوطی گوید: « او نیز مانند پدرش ازافاضل قضاة وازاعاظم‌علمای عصر بود . منصب قضاءِ سراو (سراو لغتی است درسراب) که پدرش‌داشت بدو مفوض شده بود . در ماه ربیع‌الاول سال ۶۷۲ یعنی همانسالی کـه مولانا نصیرالدین متوجه بغدادشد من مبتلا به‌بیماری شده بودم که ناگزیر بودم برای معالجه‌سفری به‌سراو کنم.خواجه(ره)مرا به‌سراوفرستاد ونامه‌ای به‌محیی‌الدین در سفارش من نوشت . و تأکید بسیاری نمودکه در توجه از حال من قصور نورزد . محیی‌الدین مرا به خانهٔ خویش درآورد، وخود کمر به خدمت من بست . و آنچه لازمهٔ محبت و مهمان نوازی بود ، درحق من به جـا آورد . کتابهای بسیاری از فارسی و عربی پیشم حاضر کرد ، که من به مطالعهٔ آنها سرگرم شوم . ودرهمان اوقات مشیخهٔ پدرش‌را در محضرش خواندم. هنگام بازگشت از سراو هم تحفه های بسیار همراه من کرد . خدای او را جـزای خیر دهاد[۲].

ابن‌الفوطی درجائی دیگر دراحوال عمـادالدین ابوالثناء محمودبـن یوسف‌بن عزیزی سروی خطیب‌گفته‌است: وی بزرگ بلده « سراو» و خطیب وشیخ وادیب آنجاست.صاحب‌فضائل‌بسیاراست. مولانا نصیرالدین ابوجعفر محمدبن محمدالطوسی‌وقتی که مرا در ربیع‌الاول سال۶۷۲امر کردبه«سراو»

۱ـ ۲ـ تلخیص مجمع‌الآداب‌چاپ هند صفحات ۱۴۰ و ۴۰۰

برای مداوای بیماری خود بروم نامه‌ای بدونگاشت، و دربارهٔ من به‌اوسفارش کرد. او به بهترین وجه به توجه من پرداخت و آنچه لازمهٔ شفقت و مهربانی بود در باره‌ام معمول داشت، و پیوسته پیش‌من می‌آمد وکتابهای خود را نزد من می‌آورد و از فوائد خویش برایم می‌نوشت[1].

۱۲۴ - عزالدین سهروردی

ابن‌الفوطی در تلخیص مجمع‌الآداب بدین‌گونه شرح حالش را بیان کرده است که «ابوالحسن علی‌بن کمال‌الدین احمدبن محمدبن‌بن‌اعزبکری. نسبتش به ابوبکر صدیق می‌پیوست. و از اولاد مشایخ وصوفیه و مردی‌نیك سیرت و پسندیده اخلاق بود. ازموطن خویش به‌بغداد آمد. وبرحسب‌شرط واقف شیخ رباط سعادة گردید. و از سیف‌الدین ابـوالنجیب عبدالقاهـربن مظفری بغدادی، و مجدالدین عبدالله‌بن محمود بلدجی سماع حدیث‌کرد. و از همان ابتدای جوانی به وعظ و تذکیر پرداخت. و درمجلس وعظش ائمة وبزرگان بغداد حاضر می‌شدند. و ازاین روی مقبولیت عامه‌یافت.

مدتی بودکه در رباط سعادة جمعی بدون حق وشایستگی سکنی‌نموده وموقوفات آنرا ضبط کرده بودند. وقتی که مولانا نصیرالدین طوسی به‌بغداد واردشد، وقفنامهٔ رباط را به نظرش رسانیدند. وقتی که خواجه شرط واقف را دید به‌اخراج کسانی که درآنجا بودند فرمان داد. و رباط و موقوفات آنرا دوباره به شیخ عزالدین برگردانید. وفات شیخ به سال ۷۱۰بود.[2]

۱- تلخیص‌مجمع‌الآداب ج ۴ ص۸۵۹

۲- تلخیص‌مجمع‌الآداب ج ۱ ص۲۴۱

۱۲۵ - عمادالدین ساوی

ابن‌الفوطی گفته: «عمادالدین ابوجعفر احمدبن ابی‌القاسم‌ابن ابی‌جعفر قاضی ساوه دانشمندی پرهیزگار، و فاضلی پارسا بود. به سال ۶۶۵ درمراغه او را درمحضر خواجهٔ طوسی دیدم. پس‌ازآن وقتی که به بغدادبودم بدانجا آمد. باز او را ملاقات کردم، وبااو انس بسیار گرفتم. وزمانی‌هم که درسال ۷۰۵ متوجه اردو شدم، او را درخدمت وزیر یافتم، و به زبانش خوشوقت گردیدم، و او درآنجا بهترین مساعد و مددکار من بود[1]».

۱۲۶ - شیخ‌زین‌الدین کیشی

ابو حامد محمد فرزند شیخ شمس‌الدین کیشی حکیم و عارف مشهور ترجمهٔ حالش درجائی دیده نشد، ولیکن نامش استطرادا درچندجای ازکتاب تلخیص‌مجمع‌الآداب آمده است. ابن‌الفوطی دریکجا او را دوست وشریک درتعلیم خویش معرفی کرده وگوید «از دانشمندان وحکما عصراست».

وباز درشرح حال‌کافی‌الدین هبة‌الله فراهانی می‌گوید:

«اورا درخدمت شیخ زین‌الدین ابی‌حامد محمدبن شمس‌الدین کیشی به سال ۷۰۵ در اران دیدم»[2].

و باز در ترجمهٔ حال ابوالمناقب علی‌بن‌الحسن فارسی صوفی حکیم یادی‌از زین‌الدین کرده‌وگفته:

«او را در خیمهٔ زین‌الدین ابی‌حامد محمدکیشی درسال ۷۰۵ دیدم».

۱ـ تلخیص‌مجمع‌الآداب ج ۴ ص ۶۷۲

۲ـ ۳ـ تلخیص مجمع‌الآداب چاپ هند ص ۳۷ و ۲۸۷

بنابر این پیداست که وی تا این تاریخ درقید حیات بوده‌است.

۱۲۷- کمال‌الدین نطنزی

ابوعلی مسعودبن ابی‌العلاء بن روح خزاعی از مردم نطنز است.

ابن‌الفوطی نام او را درتلخیص مجمع‌الآداب ذکر کرده و در حق او چنین گفته:

«کمال‌الدین نطنزی ادیب و قاضی ار اعیان علما و بزرگان فقهاء و ادباء بود. درسال ۶۶۸ به مراغه درآمد، و به خدمت مولانا نصیرالدین ابوجعفر طوسی مشرف شد، و قصیده‌ای که درمدح او گفته بود خواند. خواجه او را اکرام و احترام بسیار کرد، و از ورودش اظهار مسرت نمود. و به خط خویش آنچه را که می‌خواست و می‌طلبید نوشت. و برایش آنچه ملتمس او بود معین کرد.

کمال‌الدین مردی نیك خو و خوش محاوره و فصیح و بلیغ بود. مولانا نصیرالدین وقتی قصیده‌ای فارسی از شعر او که به خط خویش نوشته بود در رصد مراغه خواند و من آنرا نوشتم [۱]».

۱۲۸ - فخرالدین مطرزی

ابوالفضل محمدبن علی.

ابن‌الفوطی گفته: «او اصلا از مردم نیشابور بود که در ایج سکنی کرده و توطن اختیار نموده بود. فخرالدین مردی ادیب وشاعر ومهندس ومحاسب

۱- تلخیص مجمع‌الآداب چاپ هند ص ۲۸۷

بود . و درعلوم معانی و بیان تبحری داشت . و در حدود سال ۶۵۰ در ایج درگذشت و پسرش برهان‌الدین ابوحامد در سال ۶۶۵ به رصد مراغه آمد . و به‌حضور مولانا خواجهٔ طوسی مشرف گشت . و بعضی از اشعار پدرش را درمجلس خواجه بخواند[1].

۱۲۹ - قطب‌الدین

ابوالخیر احمدبن نجم‌الدین فضل‌الله قزوینی قاضی مراغه، درسال ۶۴۸ به منصب قضاء مراغه تعیین شد ودر۶۸۳ وفات یافت .

مردی نیک‌خلق و خوش محاوره‌بود، اورا درخدمت مولانا نصیرالدین ملاقات کردم ، و در مجلس او درمراغه مکرر حاضرشدم[2].

۱۳۰ - قطب‌الدین بناکتی

ابوالمظفر احمدبن محمودبن ابی‌بکر. ابن‌الفوطی درحق‌اوچنین گوید:

« مردی نیکخو و صحیح‌الضبط و خوش اخلاق بود . او از جمله فضلائی است که هنگام اقامت خواجهٔ طوسی درمراغه ، درآن شهر ساکن و به‌استکتاب و استنساخ کتب مشغول بود .

چندین‌بار به محل رصدآمد ، و خواجه را ملاقات کرد . و از تصنیفات مولانا نصیرالدین برای خود ، و دیگران نسخه‌های بسیاری نوشت[3] .

۱ـ تلخیص مجمع‌الآداب ج ۴ قسم سوم ص ۳۶۶

۲ـ تلخیص مجمع‌الآداب ج۴ ص۶۱۶

۳ـ تلخیص مجمع‌الآداب ج ۱ ص۷۳

۱۳۱ - عزالدین نحوی مراغی

ابوقرشت حسن معروف به سعفص ابن عبدالمجیدبن حسن مراغی.

ابن الفوطی گوید: «از موطن اصلی به بغداد شد. و در آنجا اقامت گزید. و علم نحو وصرف و ادب را نزد سعدالدین سعدبن احمدالبیانی خواند و شرح درةالالفیه را تصنیف کرد. و پس از چندی اقامت در بغداد به فارس رفت. و درشیراز رحل اقامت افکند. او را رسائل واشعار بسیاری است[۱].

مولانا نصیرالدین طوسی در سال ۶۷۰ نامه‌ای از او به من نشان داد که به خواجه نوشته و به این جملات شروع شده بود:

«البحر وان لم نره فقد سمعنا خبره. سلام علیك ایها العالم الکبیر والعالم الخبیر السمیدع النحریر. یامن هو الناصر والنصیر. نعم المولی ونعم النصیر»

این نامه بسیار دراز بود و بذکر همین چند کلمه اکتفا رفت. در شیراز به سال ۶۶۶ درگذشت[۲].

۱۳۲ - قوام‌الدین بغدادی

ابوالقاسم علی بن نجم‌الدین محمدبن ابی‌السهل.

ابن الفوطی در ترجمه حالی که از وی در کتاب خود آورده گفته: «قوام‌الدین جوانی خوش سیما و نیکوسیرت بود. و در جوانی به خدمت خواجهٔ طوسی پیوست، وخواجه به‌تربیتش همت گماشت. واورا به‌آموختن خط و حساب و علوم ادب وادار کرد. تا آنکه در این فنون پیشرفتی حاصل

۱- تلخیص مجمع‌الآداب ج۱ ص ۷۳

۲- تلخیص مجمع‌الآداب ج۴ ص۷۳ و فهرست دانشگاه ج ۳ ص۱۰۶

نمود. ولیکن پس از مرگ خواجه در اثر معاشرت بایاران ناجنس ازراه تحصیل علم بگشت . و وسائلی انگیخت تا نایب غربی بغداد شد. ودرآن کار جلادت و کاردانی ازخویش نشان داد تا مورد توجه امنای دولت گردید. و پیوسته با اعیان و بزرگان دولت آمدوشد می‌نمود. و در آخر به خدمت خواجه اصیل‌الدین‌بن‌نصیرالدین طوسی پیوست و به سلطانیه رفت . و در همانجا به سال ۷۰۷ کشته شد.[۱]

۱۳۳ـ کمال‌الدین بلخی

ابوالفضل عمربن علی‌بن سالم بلخی بزاز .

ابن‌الفوطی گوید : « او پیری خردمند و جهاندیده بود . پس از آنکه بسیاری از بلاد عرب و عجم را سیر و سیاحت کرد به مراغه درآمد، و در آنجا مقیم شد. و تاآخر عمر درهمانجا بود. او دکانی داشت که بیشتر ازفضلا ودانشمندان وبزرگان قوم بدانجا جمع می‌شدند. وچون مردی‌خوش‌محاوره و بذله‌گوومجلس‌آرا بود، بدین جهت صحبت اورا همگی مغتنم می‌شمردند.

من مکرر درسال۶۶۴ او را دیدم و از او مطالبی اخذکرده و نوشتم . و به محضر مولانا نصیرالدین بسیار رفت‌وآمد می‌کرد. و خواجه ازاو گاهی از احوال شهرها که دیده بود سؤال می‌نمود .

او مردی خیر و دوستار علما بود . ودرحق دانشمندان نیکی می‌کرد ، وغربا را دوست می‌داشت وازآنها پذیرائی می‌نمود .

در رجب سال ۶۶۶ درحدود هشتاد سالگی در گذشت ، و در باب

ـــــــــ

۱ـ تلخیص‌مجمع‌الآداب ج۴ ص۸۱۲

میدان[1] مدفون گردید[2].

۱۳۴- فخرالدین کازرونی

ابن الفوطی در مجمع الآداب نامش را یاد کرده و در شرح حال او گوید:

«ابومسعود منصور بن محمد بن محمود بن منصور حکیم وطبیب در سال ۶۶۴ به مراغه وارد شد، و به محضر مولینا نصیرالدین طوسی در آمد. خواجه او را تبجیل و احترام کرد. وچنانکه سزاوار شأنش بود از او پذیرائی نمود، و به مدرسهٔ صدریه اش جای داد. فخرالدین کتاب فراوانی از کتب حکمت وطب و ریاضی با خود داشت، آنها را به خواجه عرضه داشت و خواجه از آنجمله یك کتاب برگزیدو از او گرفت.

شمس الدین مسعود پسر فخرالدین نیز در خدمت پدر بود. و پدرش دوبیتی از نظم خویش به پسر آموخته، و بدو گفته بود، هرگاه خواجه از نامت پرسد این رباعی بر خوان. اتفاقاً خواجه از نام پسر پرسید. مسعود فوراً این رباعی بخواند:

چون خاك جناب درگهت بوسیدم
طوبی لك طوبی ز فلك بشنیدم
مسعود، پدر کرد مرا نام، و لیك
مسعود کنون شدم چورویت دیدم[3]

۱- میدان نام چند موضع است ازجمله نام محله‌ای درشرقی بغداد برباب الارج است (معجم البلدان)

۲- تلخیص مجمع الآداب چاپ هند ص ۲۳۶

۳- تلخیص مجمع الآداب ج ۴ قسم سوم ص ۴۱۸

۱۳۵- فخرالدین قاینی

ابن‌الفوطی گوید: «ابوالحسن‌حسین‌بن‌بدیع بن‌محمد ملقب‌به‌فخرالدین از مردم قاین معروف به نقاش. از نزدیکان خواجهٔ طوسی بود. مولینارا با او دوستی دیرین و مصادقت مؤکدی بود. وآغاز دوستی آن دو از زمان اقامت خواجه درقهستان بود. و فخرالدین ازقاین با خواجه بیرون شد. و در مراغه توطن اختیار کرد، وکارها وامور شخصی خواجه را تعهد و تکفل می‌نمود.

فخرالدین مردی نیك‌سیرت وخوش‌اخلاق وبه اخبار واحوال قهستان و رؤساء و بزرگان آنجا عارف‌بود. وآگاهی‌کامل داشت. وقتی شعر زیر را در مجلس برایم خواند:

درمان عاشقی چیست پایان سورة النصر
با زر برو نبشته منصور نوح بن نصر

وی اندکی‌قبل‌ازخواجهٔ طوسی یعنی‌درماه ربیع‌الاول سال ۶۷۲ وفات یافت، وبه‌باب‌الصوایه مدفون شد.[۱]

۱۳۶- عمادالدین‌ابهری

محمدبن‌حسن‌بن احمدابهری معروف به «زمهریر».

ابن‌الفوطی نام او را در دوجا ازکتاب تلخیص مجمع‌الآداب آورده یك‌جا نامش را محمد و نام جدش را احمدگفته است.

و درجای دیگر کنیه‌اش را ابومحمد ونامش را حسن و نام پدرش را محمد ذکرکرده و درحق او چنین‌گفته: «او در واقعهٔ بغداد به دست‌لشکریان مغول‌گرفتار و اسیرگردید. و به اصحاب وکسان الجای خاتون تعلق یافت.

۱- تلخیص مجمع‌الآداب ج ۴ ص ۱۵۸

و بدین‌حال مدتی در میان ایشان جای داشت . وبه‌حادیم خویش گفته بود ، که ازاولاد مشایخ‌وبزرگان‌صوفیه‌است. درسال ۶۷۲ وقتی که مولینانصیرالدین طوسی عازم سفر بغداد گردید با تضرع و زاری بسیاری که نزدکسان خاتون کرد توانست‌فرمانی‌ازخاتون‌بگیرد که‌اوراشیخ رباط خلاطیه کنند. وموقوفات آن رباط را بدو سپارد. و سپس به همراه خواجه به بغداد شد . و فرمان و نامهٔ خاتون را به خواجه داد . من دربارهٔ آن فرمان و نامه از خواجه دستور خواستم، وگفتم بااین فرمان چه‌باید کرد. خواجه چاره‌ای جزاطاعت‌نداشت. و برطبق آن فرمان نوشته‌ای داد ، و او را درهمان سال شیخ رباط خلاطیه گردانید [1] و شیخ شمس‌الدین محمدبن سعد یزدی راکه شیخ آنجا بود عزل فرمود . عمادالدین فرمانی را که برایش صادر شده بود هر موقع که بر سر سجاده می‌نشست، دربالای سرخود می‌آویخت.

وی مردی سردگفتار و سخنش بی‌مزه وخنك بود ، بدین‌جهت‌معروف، به «زمهریر» شده بود .

ابن‌الفوطی پس از ذکر این قضیه در جای دیگر از ترجمهٔ حالش گوید :

« کار تولیت رباط هم براو نپائید ، و پس از چندی رباط به‌شیخ اولیه یعنی شمس‌الدین برگشت » .

و باز درجای دیگر گفته که: «تولیت رباط پس از چندی به محیی‌الدین عبدالقاهر سهروردی تفویض گردید. و در روزی که رباط بدو سپرده می‌شد

۱ــ خلاطیه نام‌دختر ارسلان‌بن‌سلیمان‌بن‌قتلمش‌سلطان‌روم است که ناصرلدین‌الله خلیفه او را به‌زنی خواست ، و رباط خلاطیه را به نام او ساخت. چون آن زن بمرد فرمود تا ملاصق خلاطیه تربت او ساختند. (تجارب‌السلف)

جمعی از ائمه واکابر و فضلا در آن رباط جمع شدند . و تاج‌الدین‌حسین‌امام حنابله خطبه‌ای ادا کرده، و در ابتداء خطبه این آیت گفت « لاترون فیهاشمسا ولا زمهریراً [۱] »

۱۳۷ ـ مجدالدین

شهاب‌الاسلام علی‌بن نام‌آور. ترجمه حالش در مآخذی که در دسترس نگارنده بود یافت نشد . ولیکن پیداست که وی از علما و دانشمندان معاصر خواجهٔ طوسی بوده و برحسب درخواست او محقق طوسی رسالة‌الامامة را نوشته و نامش را در ابتدای کتاب باتجلیل تمام برده است .

۱۳۸ـ نجم‌الدین‌دامغانی

علی بن محمود دامغانی. حکیم اصطرلابی. درعلوم حکمت و ریاضی و مخصوصاً اصطرلاب سرآمد اقران خویش بود . چندی در رصد مراغه با خواجهٔ طوسی همکاری کرد وبعد به بغداد رفت، و در همانجا به سال ۶۸۰ درگذشت [۲].

۱ـ تلخیص مجمع‌الآداب ج ۴ ص ۷۱۶ و ۸۱۳

۲ـ الوافی بالوفیات صلاح‌الدین صفدی نسخهٔ‌خطی کتابخانهٔ ملی‌ملك

آثار خواجه

آثار خواجه

به طوریکه درپیش ذکر شد خواجه را در بیشتراز علوم آن عصر خاصه فقه‌واصول‌وحکمت‌وکلام‌ومنطق وعلوم ریاضی وفلك ونجوم واخلاق‌وبعضی از علوم دقیقه تبحری کامل بوده و درسربك از آن علوم و فنون او را تألیف و تصنیف است . و او یکی از جمله دانشمندانی است که‌به کثرت آثار مشهور می‌باشد .

آثار مهم او مخصوصاً تحریرات ریاضیش کتبی است که در روزگار حبس یا توقف در قلاع اسماعیلیه ساخته و تألیف و تحریر نموده است . و بعد از بیرون آمدن از قلاع اسماعیلیه هم با آنکه درخدمت هلاکو گرفتار و سرگرم اشغال مهمهٔ دولتی بوده معهذا به هروقت فرصتی می‌یافته از تألیف و ترجمه و شرح کتب خودداری نمی کرده و اوقات فراغ خویش را به‌تصنیف کتاب مشغول می‌ساخته‌است .

علاوه بر آنکه همیشه عدهٔ بسیاری از دانشمندان وطالبان علم‌ازاطراف و اکناف به خدمتش برای استفاده جمع شده و از محضرش پیوسته بهره‌مند بوده‌اند ، جماعتی هم از دانشمندان جهان به‌وسیلهٔ مراسلات ومکاتبات مسائل

مختلف علوم را از او پرسش کرده ، و او در پاسخ هریك از مسائل رساله و مقاله‌ای نوشته درجواب آنها فرستاده است .

خواجه را به دو زبان عربی و پارسی تسلط کامل بوده وآثارش به این دو زبان درنهایت فصاحت وبلاغت انشاء شده ، و ظاهراً به زبان ترکی هم آشنا بوده که درعلم رمل کتابی به زبان عربی و فارسی وترکی نگاشته است. بعضی هم نوشته‌اند که رساله‌ای که در رمل تألیف کرده به زبان ترکی بوده، و بعد دیگری آنرا به فارسی نقل کرده است.

در نثر عربی عباراتش بسیار فصیح و روان و روشن و خالی‌ازهرگونه تعقید وپیچیدگی است، ونثر پارسیش‌نیز بسیار سلیس و ساده وشیواست.

خواجه را درتألیف وتصنیف روش مخصوصی‌است،که از ایجازمخل و اطناب مملبری و خالی است، با اینحال بیشتر تألیفاتش مختصر است.

کتابهای تألیفی او بعضی تصنیف و تحریر و برخی ترجمه از کتب دیگران وپاره‌ای شرح متون ، وعده‌ای هم پاسخ سؤالات اشخاص وبعضی‌هم رسائل کوچك و مقالات و فوائد در موضوعات و مسائل مختلف است . و برخی از این رسائل و فوائد بقدری کوتاه و کوچك است که بیش از چند سطر نیست .

آثار محقق طوسی‌همه پر ارزش و سودمند ، و بیشتر از آنها از همان ابتدای تألیف مورد توجه و استفادهٔ فضلاء و دانشمندان واقع شده ، و عدهٔ بسیاری‌آن‌کتب را شرح نموده ، و تعلیق کرده وحاشیه نوشته‌اند.

خوشبختانه بیشتر آثار نفیس وی هنوز باقی است، وکمتر کتابخانه‌ای ازکتابخانه‌های عمومی و خصوصی ایران و سایر ممالك جهانست‌که یك یا چند اثر از آثار وی درآن یافت نشود.

بسیاری از این آثار به‌زبانهای مختلف ترجمه شده ، وعده‌ای به‌زبانهای خارجی: آلمانی و فرانسه و انگلیسی و لاتینی نقل‌واصل‌وترجمه آنها دراروپا به‌طبع رسیده‌است. دانشمندان اتحاد جماهیر شوروی نیزمطالعات مفصل در میراث علمی خواجه از ستاره‌شناسی، ریاضیات . معدن‌شناسی و فلسفه و غیره نموده و بعضی آثار او را به زبان روسی ترجمه کرده‌اند.

فهرست جامعی از آثار خواجه در کتب رجال و تراجم علما که نامش در آنجا ذکرشده نیست. و کسانی که فهرست تألیفات او را درترجمهٔاحوالش آورده‌اند، فقط اکتفا به‌نوشتن بعضی‌از آثارمهم وی کرده‌اند.

بهترین‌و کامل‌ترین‌فهرست آثار او که ازمورخان قریب‌العصروی‌به‌دست است فهرستی می‌باشد که در دو کتاب فوات‌الوفیات محمدبن شاکربن‌احمد الکتبی(متوفی۷۶۴) والوافی‌بالوفیات‌صلاح‌الدین‌خلیل‌بن‌ایبك صفدی (متوفی ۷۶۴) است ، و مسلماً مأخذ هردو در ذکر این فهرست یکی بوده که اختلاف زیادی درآن دیده نمی‌شود، و محتمل است‌که هر دو از شمس‌الدین‌محمدبن احمد ذهبی (متوفی۷۴۸) گرفته باشند. با این‌حال این‌فهرستها کامل نیست ، و نام بسیاری ازآثار مهم خواجهٔ طوسی که دراسناد آنها به‌وی شك و شبهه‌ای نمی‌باشد از این فهرستها افتاده وذکری‌از آنها نشده است [۱] .

برای مزید اطلاع خوانندگان ابتدا فهرست تألیفاتش را که در آن دو

۱ــ بعضی ازمعاندین خواجه‌ازجمله‌ابن قیم جوزیه درکتاب اغاثةاللهفان‌گوید: « خواجه طوسی‌کتابهائی‌راکه تألیف نموده غالباً کتابهائی است‌که منحصر به‌فردبوده و در فتنه بغداد به دست‌آورده مقدمهٔ‌آن را عوض‌کرده وبه‌اسم خود نموده واصل کتاب را در دجله‌غرق‌نموده‌است.» چون ابن‌القیم مانند‌استادش ابن‌تیمیه متعصب ومعانداست گفته‌اش دراین‌باره مردود و بی‌اعتبار است .

کتاب ذکر شده با اختلاف آنها نقل نموده و سپس به‌شرح کلیه آثارش به‌تفصیل می‌پردازد.

فهرست صلاح‌الدین صفدی که در کتاب الوافی‌بالوفیات آورده چنین است:

۱ـ کتاب‌المتوسطات بین‌الهندسة والهیئة وهوجید الی‌الغایة.

۲ـ مقدمة فی‌الهیئة.

۳ـ کتاب وضعه للنصیریة (و انا اعتقد انه مایعتقده، لان هذا فیلسوف واولئك یعتقدون آلهیة علی)

۴ـ واختصر المحصل للامام فخرالدین‌وهذبه وزادفیه.

۵ـ وشرح‌الاشارات (ورد فیه علی‌الامام فخرالدین فی‌شرحه، وقال هذا جرح و ماهوشرح)

۶ـ تجرید فی‌المنطق.

۷ـ اوصاف‌الاشراف.

۸ـ قواعدالعقاید.

۹ـ التلخیص فی‌علم‌الکلام.

۱۰ـ العروض بالفارسیة.

۱۱ـ شرح‌الثمرة لبطلمیوس [۱].

۱۲ـ کتاب مجسطی.

۱۳ـ جامع‌الحساب فی‌التخت‌والتراب.

۱ـ فوات‌الوفیات: وشرح‌الهمزة لبطلیموس؟ صاحب مطلع الشمس که‌شرح‌حال خواجه را از کتاب فوات‌الوفیات ابن‌شاکر ترجمه کرده نام این کتاب‌را به‌غلط‌چنانکه در اصل بوده «شرح همزة بطلمیوس» نوشته است.

۱۴- الکرة والاسطوانة
۱۵- المعطیات [1]
۱۶- الظاهرات [2]
۱۷- المناظر .
۱۸- اللیل والنهار.
۱۹- الکرة المتحرکة .
۲۰- الطلوع والغروب .
۲۱- تسطیح الکرة .
۲۲- المطالع .
۲۳- تربیع الدائرة.
۲۴- المخروطات .
۲۵- الشکل المعروف بالقطاع.
۲۶- الجواهر.
۲۷- الاسطوانة .
۲۸- الفرائض علی مذهب اهل البیت .
۲۹- تعدیل المعیار فی نقد تنزیل الافکار [3] .
۳۰- بقاء النفس بعد بوار البدن .
۳۱- الجبر والمقابلة
۳۲- اثبات العقل الفعال .

۱- فوات : المغطیات ؟ ۲- فوات : والمناظرات اوالمساطیر؟
۳- فوات : فی بعض تنزیل الافکار. شاید در اصل «فی نقض تنزیل الافکار» بوده. این کلمه درمطلع الشمس نیز بهخطا «بعض» ذکر شده است

۳۳ـ شرح مسألة‌العلم .
۳۴ـ رسالة فی‌الامامة.
۳۵ـ رسالة‌الی‌نجم‌الدین‌الکاتبی [۱] فی‌اثبات واجب‌الوجود .
۳۶ـ الحواشی علی‌کلیات‌القانون
۳۷ـ رسالة ثلاثون فصلا فی‌معرفة‌التقویم .
۳۸ـ کتاب اکرمانالاوس [۲] .
۳۹ـ کتاب اکرثاوذوسیوس [۲] .
۴۰ـ زیج‌ایلخانی.

فهرست‌فوق صورتی‌است که صلاح‌الدین صفدی برای مؤلفات‌خواجه در کتاب « الوافی بالوفیات » آورده ، و محمدبن شاکرهم در کتاب « فوات الوفیات » همین‌صورت را بعینه ذکر کرده ، بااین‌اختلاف‌که شمارۀ سه‌که در این‌صورت به نام «کتاب وضعه‌للنصیریة » ذکر شده درصورت محمدبن‌شاکر نیست [۳] .

بروکلمن متجاوز از ۵۶ تألیف خواجه را درفهرست خویش آورده ، و ژرژسارتن ۶۴ مؤلف او را درتاریخ علوم یادکرده است .

۱ـ فوات : نجم‌الدین الکاشی ؟ ۲ـ درکتاب فوات‌الوفیات‌این‌دو کتاب بدین صورت نوشته شده: « و کتاب کرمان‌الاوس والثریا و توسیوس » و در مطلع‌الشمس هم‌که ازکتاب فوات‌الوفیات چاپی ترجمه شده همین غلط تکرار شده است . ۳ـ الوافی بالوفیات صفدی‌چاپ‌اسلامبول‌ج۱ص۱۸۱ـ وفوات‌الوفیات ابن شاکر ج ۲ ص ۱۵۰

فهرست آثار وی به تفصیل

۱- تحریر اقلیدس [۱] یا تحریر اصول هندسه [۲]. این کتاب در عصر خلفای

۱- Euclide ۲- در تاریخ الحکمای قفطی است (ص۶۲) که اصول هندسه اسم اسلامی کتاب اقلیدس است ، و اما اسم رومی آن «استقصات» است چنانکه اسم یونـانی آن «اسطروشیا» ست. وحکمای یونانی آنـرا کتاب الارکان خـوانند.

بعضی کلمهٔ «اقلیدس» را بضم همزه و کسر دال، و بعضی دیگر بکسر همزه وضم دال ضبط کرده و گفته‌اند که این کلمه مرکب ازدو کلمهٔ «اقلی» یعنی کلید و «دس» بمعنی مقداراست که معنی ترکیبی آن کلید اندازه « هندسه » است.

فیروزآبادی در کتـاب قاموس اللغه گوید: «اوقلیدس به‌ضم اول وزیادتی واو نام مردیست که کتابی درعلم معروف«هندسه» وضع نموده . وگفتهٔ ابن‌عباد کـه اقلیدس نام کتاب است غلط است» .

قاضی‌زاده‌رومی در کتاب «شرح اشکال» فرماید« که یکی ازپادشاهان یونان به تحصیل این علم مائل شد. وچون فهم مطالب کتاب براودشوار بود به اطراف مملکت خود کس فرستاد تاشخصی را که دراین فن ماهر و براشکال وغوامض آن آگاه بـاشد بیابند. پس از تجسس بسیار به او خبر دادند، که دربلدهٔ صور مردیست که در علم حساب و هندسه تبرزش نزدهمگنان محرز وتبحرش در فنون ریاضی منجزاست. پادشاه که این خبر بشنید او را بخواند، واز او خواست کتابی راکه درعلم هندسه داشت تحریر و تهذیب نماید. واو بنابه‌درخواست پادشاه عمل کرد، وآن کتاب‌را مهذب ومحررنموده به پادشاه تقدیم داشت . ازآن‌پس آن کتاب به نام او مشهورگشت . چنانکه حال هرگاه کتاب اقلیدس گویند همان کتاب هندسه ازآن فهم می‌شود .

اسحاق‌بن حنین در رسالهٔ اعتراضیه‌خودبر «اقلیدس»گوید که « کتاب هندسه را مـردی به نام اپلونیوس APollonius نجار مشتمل بر پانزده مقاله تدوین و تألیف کرد، وپس‌از مرگش یکی از ملوك اسکندرانیین بطلمیوس‌دوم‌فیلادلفوس«۲۴۶-۲۸۵» که با اقلیدس معاصر بود طالب آموختن آن کتاب گردید ، و اقلیدس را به‌اصلاح و

←

عباسی بـه تصدی چند نفر از مترجمان از یونانی به عربی نقل و ترجمه شده است ، و ازجمله ناقلان آن یکی حجاج بن یوسف بن مطر کـوفی بوده ، که دوبار این کتاب را به عربی ترجمه کرده ، یك بار در زمان هارون الرشید که به ترجمهٔ هارونی معروف شده است. و باردیگر درعهدخلافت مأمون که به ترجمهٔ مأمونی مشهور می باشد. و همین ترجمه است که محل اعتماد و اصل تحریر خواجه بوده است .

دیگر از مترجمان این کتاب اسحاق بن حنین است که ثابت بـن قرة حرانی آن را اصلاح کرده است . و دیگر ابوعثمان سعیدبن یعقوب دمشقی است که چند مقالهٔ آن را ترجمه نموده است. و از ترجمه‌های عربی این کتاب نسخهٔ حجاج که دارای ۴۶۸ شکل و نسخهٔ ثابت که دارای ۴۷۸ شکل است شهرت یافته، ودرمیان طالبان این فن شایع گشته است، ولیکن چون این ترجمه‌ها مشکل و فهم مطالب آن به آسانی میسر نبوده، جمعی به تحریر آن ترجمه‌ها همت گماشته و به اصلاح عبارات آن پرداخته‌اند، که اهم آن تحریرات تحریر خـواجه طوسی است .

سارتن در تاریخ علوم گوید: «گرچه این تحریر از جمله کارهای عمدهٔ

→

تفیسر آن گماشت، اوسیزده مقاله از کتاب را تهذیب نمود، و بدین سبب به نام او مشهور گشت . وابسقلاوس Hypsicles که ازشاگردان اقلیدس بوددومقالهٔ دیگرازاین کتاب را به دست آورده تحریر نمود، وبه ملك تقدیم کرد، تا به کتاب اقلیدس افزوده وضمیمه گشت.»

بعضی نوشته‌اند مقالهٔ اولی ازدومقالهٔ الحاقی ازآن ابسقلاوس، ودومی ازیکی از شاگردان او به نام یرید وروسس ملطی (معمار ایاصوفیا) است ـ از گفتهٔ فاضل رومی واسحاق بن حنین چنان برمی آید که اقلیدس مصنف اصل کتاب نبوده، بلکه اصل کتاب را تهذیب وتحریر کرده ، وکتاب پس از تحریر به نام او مشهور شده است.

خواجه طوسی به شمار نمی‌رود ، ولی در بین ریاضی‌دانان چندین قرن به‌واسطهٔ پیروی از اقلیدس مشهور بوده ، او برخلاف اقلیدس موارد خاص را چندین برابر کرد ، مثلا در حدود شانزده مورد خاص برای قضیهٔ فیثاغورث ترتیب داد » .

این کتاب مشتمل بر پانزده مقاله است که سیزده مقالهٔ آن از اقلیدس و دو مقالهٔ الحاقی از آن ابسقلاوس اسکندرانی می‌باشد. مقاله اول تاششم هندسه مسطحه ، و مقالات هفتم تا دهم مربوط به حساب و خواص اعداد ، و مقالات یازدهم تاسیزدهم هندسهٔ فضائی است.

کتاب تحریر خواجه به‌این عبارت شروع شده است :

«الحمدلله الذی منه الابتداء والیه الانتهاء وعنده حقایق الانباء و بیده ملکوت الاشیاء ، وصلوته علی محمد الاصفیاء»

درابتداء کتاب خواجـه فرماید: « این کتاب را بعداز تحریر مجسطی نوشتم .»

بیشتر نسخ این کتاب به‌این عبارت ختم می‌شود :

« وکان فراغ المصنف قدس الله نفسه من تحریر هذا الکتاب فی الثانی والعشرین[1] من شهرشعبان ۶۴۶»

و درنسخهٔ خطی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه در آخر کتاب چنین نگاشته شده است :

«وقداتفق فراغ المصنف من تحریرهذا الکتاب و تصنیفه فی العشر الاول من جمادی الاولی سنهٔ ۶۴۵ الهجریة النبویة »

در فهرست نسخ عـربی کتابخانـهٔ ملی پاریس دربـارهٔ کتاب اقلیدس

۱ــ درنسخهٔ تحریراقلیدس شماره ۵۴۸ کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار «فی الثانی عشر»

نوشته شده است :

«مقدمهٔ متن عربی اقلیدس مطبوعهٔ در رم مخالف مقدمهٔ نسخ خطی است که درفوق یاد شده است .»

نسخه‌های خطی این کتاب بسیار فراوان ، و در اغلب کتابخانه‌ها یافت می‌شود . ونسخهٔ بسیار نفیس قدیمی از آن ضمن مجموعه‌ای تحریراتی که در زمان حیات خواجه کتابت شده ، ونیز نسخهٔ دیگری که بتاریخ ۷۲۲ نوشته شده هر دو در کتابخانهٔ مدرسه عالی سپهسالار مضبوط است.

درنسخهٔ اول اشکال نسخهٔ حجاج ۴۸۶ شکل ، و از آن نسخه ثابت ۴۹۶ شکل ضبط گردیده است .

در کتابخانه آستان قدس رضوی نسخه‌های چندی ازاین کتاب موجود است که یکی از آنها بشماره ۵۴۴۳ با اضافاتی که درآخرآنست بسال ۸۸۷ نوشته شده است .

جمعی از اهل فن بشرح و تفسیر کتاب تحریر اقلیدس پرداخته ، و شروح و حواشی بسیاری برآن نگاشته‌اند که از جملهٔ آن شروح شرحی است که محقق طوسی خود برآن نوشته وآنرا «البلاغ»[1] نامیده است .

ودیگر شرح مقالهٔ دهم از مولی‌محمد باقربن زین‌العابدین‌یزدی مؤلف عیون‌الحساب‌است. آغازآن «الحمدلله حق حمده والصلوة علی رسوله وعبده فیقول‌الفقیر ابن زین‌العابدین محمدباقرالیزدی» . از این شرح دو نسخه در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی به‌شماره ۳۲۲ وشمارهٔ ۳۴ موجود است.[2]

واز حواشی مشهور این کتاب یکی حاشیهٔ میرسید شریف جرجانی ،

۱ــ کشف‌الظنون ج ۱ ص ۲۵۴

۲ ــ فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ج. ۷ ص، ۱۴۹

ودیگر حاشیهٔ موسی بن محمد معروف به‌قاضی‌زادهٔ رومی است، که آنرا تا آخر مقالهٔ هفتم تحشیه کرده است .

و دیگر حاشیهٔ قاضی نورالله شوشتری (مقتول ۱۰۱۷) می‌باشد.[۱]

حاشیهٔ دیگری از قاضی کمال‌الدین میرحسین بن معین‌الدین حسینی میبدی است که به‌این عبارت آغاز می‌شود « الحمدلله‌الذی تحیر المهندسون فی اشکال صنائعه» در کتابخانهٔ آستان‌قدس‌رضوی (به‌شمارهٔ ۵۲۷۵) موجود است.

ودیگر حاشیه‌ای است که به‌این‌عبارت «الحمدلله رفع سطح السماء» آغاز می‌شود .

ونیزدر همان کتابخانه رساله‌ای در حل اشکال اقلیدس به‌شماره ۵۵۲۸ موجود است که حاشیهٔ دیگری از این کتاب محسوب می‌شود .

و کمال‌الدین حسین بن‌خواجه شرف‌الدین‌الهی را بر این کتاب نیز حاشیه‌ای است.[۲]

زین‌العابدین بن محمدحسینی تحریراقلیدس را مختصر کرده و آنرا «مختصر اصول‌الهندسة» نامیده است . ابتدای آن بعداز تحمید چنین است :

«وبعد فیقول‌الفقیر الی‌الله‌الغنی زین‌العابدین بن محمدالحسینی ان کتاب اصول‌الهندسة والحساب المنسوب الی اقلیدس‌الصوری مستغن‌عن‌التعریف و حرره المحقق‌الطوسی.»

نسخهٔ‌قدیمی‌ازاین‌مختصر در کتابخانهٔ آستان رضوی به شماره ۵۴۰۹ مضبوط است .

جمعی از دانشمندان تحریر اصول اقلیدس را از عربی به‌فارسی نقل

۱ــ کشف‌الحجب والاستار ص ۱۷۰

۲ــ دانشمندان آذربایجان ص ۴۸

کرده‌اند که از جمله آنها یکی محمدعلی‌ابن‌ابی طالب معروف به‌شیخ علی حزین است. وی علاوه برترجمه به توضیح عبارات نیز پرداخته است. ودیگر ترجمه و توضیح مولی مهدی بن‌ابی ذر نراقی است که بنام «توضیح الاشکال» نامیده و ابتدایش این است: «سپاسی که مهندسان کارخانهٔ ابداع از تقدیر آن قاصر آیند.»

مترجم درمقدمه گوید «ملاقطب‌الدین معروف به‌علامهٔ شیرازی اصل کتاب اقلیدس را به‌زبان فارسی ترجمه نموده است. اما ترجمه منحصراست به‌فارسی نمودن اصل اشکال اقلیدس و مطلقاً متعرض بیانات وفوائد خواجه و همچنین‌متعرض توضیح اغلاقات و تبیین اشکالات نشده است. نسخهٔ این‌ترجمه درکتابخانهٔ مجلس شورای‌ملی به‌شماره ۱۲۳۳ و درکتابخانهٔ مدرسه‌سپهسالار به‌شماره‌های ۵۴۵ و ۵۴۶ موجود است. وتاریخ تحریرنسخهٔ اول سال۱۲۶۹ می‌باشد.

تحریراقلیدس تاکنون چندین‌بار بطبع رسیده. قدیم‌ترین طبع آن در سال ۱۵۹۴ میلادی با حروف سربی در ایطالیا بوده است. و درسال ۱۶۵۷م در لندن به‌نام «تحریر اصول اقلیدس» ودر سال ۱۲۱۶ هجری مطابق ۱۸۰۱ م درآستانه‌به‌نام«کتاب اقلیدس» ودر کلکته‌درسال ۱۸۲۴ م شش مقاله ازمقالات اقلیدس به‌فارسی و درلکناهور هند به‌اسم«تحریر اصول اقلیدس» بدون‌تاریخ با شرحی ازمحمدحسن عظیم‌آبادی‌چاپ‌گردید[۱] و در ایران نیز مکرر به‌زیور طبع آراسته شده است.

و ترجمهٔ فارسی آن درهندطبع گردیده و این کتاب به‌زبانهای اروپائی نیز ترجمه ودراروپا به‌طبع رسیده است.

۱ــ اکتفاءالقنوع بماهو مطبوع ص ۲۳۸

ترجمه‌یونانی آن اولین بار به‌سال ۱۷۳۳ م در بازل چاپ شده.[۱]
و ترجمهٔ دیگری بوسیله ژن والیس[۲] در ۱۶۵۱ منتشرشده است.
۲ــ تحریر مجسطی[۳] تألیف‌بطلیموس[۴] فلوذی.دراین کتاب ازاوضاع و

۱ــ کتاب علم قدیم وتمدن جدید تألیف سارتن

۲ــ John Wallis

۳ــ Almaglste صاحب کشف‌الظنون کلمهٔ مجسطی را بکسرمیم و جیم و تخفیف یا ضبط کرده و گوید « مجسطی کلمه‌ایست یونانی بمعنی ترتیب ، واصل آن فاحستوس می‌باشد که آن نیز لفظ یونانی و مذکر فاحستی است که بمعنی بناء بزرگ باشد.»

وحکیم‌مشهورابوالعباس‌لوکری هم دراول «مجسطی‌بیان الحق فی‌ضمان‌الصدق» گفته‌است : (مجسطی بکسرمیم و فتح جیم و سکون یا) و معنی‌المجسطی‌الترتیب .
وبیرجندی‌درشرح خویش برمجسطی گوید«معنای‌مجسطی ترتیب است، واسم‌است از برای‌علم بقواعدی که درآن‌بحث‌می‌شود ازاثبات‌اوضاع فلکی بادلهٔ‌تفصیلیه»
ودیگری‌گفته : مجسطی بمعنی بزرگ است . وابوریحان درکتاب‌قانون‌مسعودی گوید : مجسطی سینطاسیس است . وسینطاسیس فکر وترتیب مقدمات باشد .

بعضی هم مجسطی را به‌ضم میم وفتح وسکون سین ضبط کرده‌اند .

۴ــ مؤلف مجسطی بطلمیوس فلوذی است ودرکلمهٔ فلوذی‌گفته‌اند مترجمی که ابتدا به‌نقل این کتاب ازیونانی به‌عربی پرداخت کلمهٔ (قلودیوس Claudius) را القلودی نوشت وبعداین کلمه بواسطهٔ نساخ به(الفلوذی) تبدیل شد وهم بدین‌صورت شهرت یافت .

و بعضی قلاودی بقاف مکسوره و دال مهمله مکسوره ضبط کرده و گفته‌اند این نسبتی است که به‌نام وی‌گذارده‌شده چنانکه عادت ایشانست .

احول افلاك وحركات هريك از سيارات وهمچنين وضع كرهٔ خاك با دلايل رياضی بحث شده ، ومجسطی بهترين كتابی است كه در فن هيئت تصنيف گرديده است .

گفته‌اند اول كسی كه به‌تعريب وتفسير اين كتاب توجه كرد ، وطالب آن آن شد، يحيی بن‌خالدبرمكی‌بود ، كه جمعی را بدين‌كار واداشت . واسحاق‌ابن حنين به‌تعريب آن پرداخت . و در زمان مأمون ، حجاج بن يوسف‌بن مغيرة‌بن‌الحاسب وثابت‌بن قرة آنرا اصلاح وتجريد نمودند، وبرای باردیگر ثابت‌بن قرة آنرا ازاصل یونانی به‌عربی نقل كرد. دربارهٔ نسخهٔ ثابت گفته‌اند: اگر اصلاح و تعريب ثابت نبود اين كتاب ترجمهٔ نافعی نداشت .

قاضی‌زاده رومی در حواشی برشرح مجسطی نظام نيشابوری چنين نگاشته : از كتاب مجسطی سه نسخه مشهور است :

اول‌نقل‌حجاج. دوم‌نقل‌اسحاق‌ابن‌حنين كه‌ثابت‌بن‌قرة آنرا اصلاح كرده

← وياقوت درمعجم‌البلدان (۱۶۷ر۴) آنرا قلوذيه باقاف‌آورده وگويد: نام‌حصنی است نزديك‌ملطيه، وبطلميوس صاحب مجسطی بدان منسوبست. دركشف‌الحجب و الاستار(ص۱۰۰) مسطوراست كه «الفلوذی‌بفاء مكسوره ولام مضمومه وزاء مكسوره‌و بعدآن ياء نسبت نام شهريست. واين همان شهردمياط است كه ازشهرهای مشهورمصر، ودركتب جغرافيا ذكرآن شده است . و بطلميوس از فلوز برای تحصيل به‌اسكندريه آمده وپس ازتحصيل علوم رياضی رصدی درآنجا بنا كرده از اين جهت او را فلوزی گويند . وگاهی هم او را به‌اسكندريه نسبت داده و«ارشيدرينی» يعنی اسكندرانی گويند . بطلميوس درقرن دوم ميلادی ميزيسته وازسال ۱۲۷ تا ۱۵۱ م مطالعه نجومی را درشهراسكندريه‌انجام داده و بزرگترين اثرجاويدان اوكتاب‌المجسطی درهيئت و نجوم است.

است . وسوم تعریب خود ثابت است .

نسخ مجسطی درعدهٔ مقالات وعدد اشکال بایکدیگر متفاوت است . و نیز فصول آن در نسخهٔ حجاج به‌انواع و درنسخهٔ ثابت به‌ابواب نامیده شده است . وبرسیزده مقاله مرتب می‌باشد . و در آن بنا برنسخهٔ اسحاق بن حنین که‌ثابت‌بن‌قره آنرا اصلاح کرده یکصد وچهل ویك فصل‌ویکصدو نود وشش شکل است .

نسخهٔ بسیارقدیمی از متن مجسطی که به‌سال ۴۸۰ هجری نـوشته شده به شماره ۵۹۴ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار موجود است که از اول آن چند ورق افتاده وناقص است .

خواجهٔطوسی این‌کتاب را برای حسام‌الدین وسیف‌المناظرین‌حسن‌بن محمدبن سیواسی تحریرکرده ، واین تحریر هم مشتمل بر سیزده مقاله و چند فصل و۱۹۶شکل‌می‌باشد.

سارتن درکتاب علم قدیم وتمدن جدید می‌نویسد :

«منجمین‌مسلمانان‌نه‌تنها به‌ترجمهٔ عربی المجسطی وکتابهای فرغانی و بتانـی دسترسی داشتند ، بلکه آنقدر درنجوم‌کارکردندکـه قادر شدند برخی نظرات‌بطلمیوس‌را انتقاد وتخطئه‌کنند.»

المجسطی درحدود سال ۱۱۶۰ م در صقلیه (سیسیل) ازیونانی به‌لاتینی ترجمه‌شد وبه‌سال۱۱۷۵ جرارد کرمونائی‌آنرا درطلیطله ازعربی به‌لاتینی نقل کرداماآبروی مآخذ عربی با شأن دستگاه علمی طلیطله چنان‌بودکه ترجمهٔ با واسطه سال ۱۱۷۵ برترجمهٔ مستقیم و از روی متن اصلی سال ۱۱۶۰ مرجع شناخته شد، وآنرا تحت‌الشعاع قرار داد.

خواجه طوسی درتحریر خویش ازکتاب اصلی پیروی نموده و دراین

کتاب برخلاف تذکره کمتر از نظر بطلمیوس انتقاد کرده، فقط اضافاتی درچند مورد دارد مثل شرحی راجع به‌مناسبات وراجع به کرات و به‌مشاهدات نجومی جدید[۱] .

اول آن « احمدالله مبداء کل مبدأ و غاية کل غاية ومفيض کل‌خيروولی کل هداية، وارجوحسن توفيقه فی کل بداية ونهاية»

و آخر آن «وقع‌الفراغ من نسخه فی‌خامس شوال سنةاربع واربعين و ستمائة» .

نسخ تحریر مجسطی فراوانست و دربیشتر از کتابخانهای عمومی و خصوصی موجودمی‌باشد. ونسخه‌ای ازآن به‌خط خواجه علیه‌الرحمه درجمله موقوفات مرحوم‌شیخ عبدالحسین طهرانی بوده‌که به‌اروپا برده شده است[۲] .

ونسخهٔ دیگری‌ازمجسطی که درحیات‌خواجه طوسی‌و به‌خط ابن‌البواب بغدادی‌است‌اکنون در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار به‌شماره۵۹۲۰ ضبط و درآخر آن چنین نوشته شده است :

« واتفق الفراغ من کتابة هذه النسخةعلی‌يدالعبدالفقير الی‌الله تعالی و رحمته‌احمدبن‌علی‌بن محمدالمعروف‌بابن‌البواب البغدادی‌فی ليلة الخميس‌التاسع والعشرين من ذی‌الحجة سنة اثنی وستين‌وستمائة الهجرية‌النبوية‌بالمراغة‌المحروسة نقلاعن خط‌المصنف‌ادام‌الله تعالی ايامه، وکان تاريخ فراغه عنهاخامس شوال سنة ۶۴۴»

و در کتابخانهٔ آستان قدس رضـوی چندین نسخهٔ از مجسطی محفوظ است ، و همچنین در کتابخانـه مجلس شورای ملی نسخه‌ای بـه‌شمارهٔ ۱۵۸

۱ـ علم قدیم وتمدن‌جدیدتألیف‌سادتن ص ۱۰۱

۲ـ الذریعة ج ۳ ص ۲۹۰

موجود می‌باشد .

کتاب مجسطی راپیش از آنکه خواجه تحریر نماید چندنفر از دانشمندان مختصر کرده و از بعضی زوائد آنرا پیراسته‌اند . و اول کسی که به‌اختصار آن پرداخته محمدبن جابر البتانی (متوفی ۳۱۷) بوده است. و بعداز او نیز ابوریحان بیرونی و ابوعلی سینا و ابوعبدالله محمدبن احمدالسعیدالخوارزمی (الخازمی) آنرا مختصر نموده‌انـد . و از مختصر ابوعلی و خوارزمی هـریك نسخه‌ای به‌شماره ۵۳۸۷ و ۵۶۱۸ در کتابخانهٔ آستان قدس رضـوی موجود است . و تاریخ تحریرنسخهٔ خوارزمی ۲۷ جمادی‌الاولی (۱۰۴۱) می‌باشد .

ومختصر خوارزمی راکافی‌بن محتشم‌قائنی که ازحکماء عهد صفویست بنا به‌درخواست مرحوم میرزا ابوطالب رضوی که تولیت آستان‌قدس راداشته شرح‌وتفسیر کرده‌ودرربیع‌الآخرسال ۱۰۳۳ درشهر قاین آنرا به‌اتمام‌رسانیده. نسخه آن به‌شماره ۷۳۴۵ در کتابخانه آستانه موجود است .

آغاز آن «الحمدلله واهب‌العقل‌والصلوة والسلام‌علی سیدنامحمدوآله اجمعین.وبعد فهذاتفسیر مختصرالمجسطی للمهندس‌الفاضل‌ابوعبدالله محمدبن احمدالخوارزمی رحمه‌الله (دراصل خازمی بوده وبعد روی آن خط زده شده و درحاشیه «خوارزمی» نوشته شده)

«ابوعلی غیاث‌الدین محمدبن منصور حسینی تحریر مجسطی خواجه را اختصار کرده وبه‌نام (تکملة المجسطی) نامیده است .

آغاز آن «اسبح‌الله نورالانوار ومظهربدایع‌الاسرارهوالذی انشأ بنوره ظلام‌الاجرام فنورها» وگوید :

«فاقول الرسالة وهی‌النظرالثالث‌من‌الرکن الثالث من کتاب . ریاض‌الرضوان وهی خلاصة المجسطی وقدسمیته بتکملة‌المجسطی»

ودر مقدمه گوید :

«دراین کتاب حقایق بسیاری ازعلم هیئت و تنجیم راگرد کردم، وخلاصهٔ کلام و تبیین مرام مجسطی محیی‌الدین مغربی را در آن آوردم » نسخهٔ تکملة در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی به‌شماره ۵۲۶۳ محفوظ است .

عده‌ای ازحکما و دانشمندان تحریر مجسطی را شرح و تفسیر کرده‌اند که ازجملهٔ آنهایکی شرح‌شمس‌الدین‌سمرقندی (متوفی ۱۲۷۵ م) است. نسخهٔ شرح وی در کتابخانهٔ مجلس‌شورای ملی به‌شماره ۱۳۴۶ هست .

و دیگر شرح علامه نظام‌الدین حسن‌بن محمدقمی‌نیشابوری (۱۳۰۴م-۱۳۰۵ م) است که به«تفسیرالتحریر» موسوم است .

نسخه‌ای ازاین‌شرح نیزدر کتابخانهٔ آستان قدس رضوی به‌شماره‌۵۲۵۵ است که تاریخ تحریرش سال ۸۷۳ می‌باشد . وابتداء آن چنبن است :

«السعدقرین من‌صدر کلامه‌بالحمدلواهب‌السعادة، والیمن‌رسیل من اعلق یمینه بشکره»

در فهرست کتابخانهٔ آستانه نام این شرح‌به‌تقلید ازصاحب کشف‌الظنون «تعبیرالتحریر» ذکر شده و آن اشتباهست ، چه شارح در مقدمهٔ شرح گوید: «وسمیته به‌تفسیرالتحریرلیکون لفظه دالاعلی معناه»

علامهٔ نیشابوری پس از آن که به‌حل مشکلات تحریر خواجه دست یافت و حواشی بر آن نگاشت ، به‌نظر استاد خود قطب‌الدین‌شیرازی‌رسانید. وبه‌اشاره وتصویب استاد در سال ۷۰۴ آنرا منظم و کتاب را به‌نام سعدالدین محمدبن علی تاج‌الاسلام ساوی وزیر کرد ، و درسال ۷۳۵ از شرح آن فارغ گردید .

دونسخه از این شرح به‌شمارهای ۱۶۰ و ۱۶۱ در کتابخانهٔ مجلس -

شورای ملی موجود است که نسخه دوم از کتب مرحوم شیخ بهائی بوده و امضای وی در پشت صفحهٔ اول آن دیده می‌شود. و همین نسخه بعد بملکیت مرحوم زین‌العابدین بن محمد طاهر منجم پدر ملاباقر یزدی صاحب عیون‌الحساب در آمده، و او آنرا به‌پسر خویش بخشیده و در پشت صفحهٔ اول کتاب چنین نوشته است:

« وهبته لقرة عینی محمد باقر بلغه‌الله ماتیمناه و انا العبدالمذنب زین‌العابدین بن محمدطاهر المنجم الیزدی عفی عنه»

نسخه‌ای از شرح نظام نیشابوری که به تاریخ ۷۳۵ نوشته شده در کتابخانهٔ محفوظ در کاظمین موجود است.

نسخهٔ دیگری هم ازاین شرح در کتابخانه ملی فرهنگ بدین نام هست که در آغاز با نسخ دیگر اختلاف دارد و بدین عبارت شروع می‌شود:

«الحمدلله رفع السموات بغیر عمدترونهاثم استوی علی العرش»

شرح دیگر از ملاعبدالعلی محمدبن حسین بیرجندی (۱۵۲۳ م) است آغاز آن:

«الحمدلله الذی جعلنا من المتفکرین فی خلق السموات والارض والهمنا معرفة مقادیر حرکات الاجرام النیرة»

شارح در روز سه شنبه هفدهم صفر ۱۰۸۰ از شرح خود فارغ شده است.

نسخه‌ای از این شرح در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی به‌شماره ۵۶۱۹۰ و دو نسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ مدرسه‌عالی سپهسالار به‌شماره ۵۹۱ و ۵۸۹ موجود است.

۳ـ تحریر الاکر تألیف مانالاوس.[1] واصلاح امیرابونصرمنصوربن علی‌بن عراق و تحریر ازخواجه طوسی. اول آن :

«اقول بعدحمدالله والثناء علیه بمایلیق به، والصلوة علی محمد و آله . انی کنت اریدان احرر الکتب الموسومة بالمتوسطات اعنی الکتب التی من شأنها ان یتوسط فی الترتیب التعلیمی بین کتاب الاصول لاقلیدس و بین کتاب المجسطی لبطلمیوس.»

چنانکه ازعبارت فوق برمی‌آید کتاب اکر ازجملهٔ کتب متوسطاتست ومقصود از متوسطات کتابهای چندی بوده که در مرتبهٔ تعلیمی پس از اصول اقلیدس وقبل از کتاب مجسطی بطلمیوس خوانده می‌شده است . مانند کتاب اکر وغیره که خواجه درمقدمهٔ همین کتاب آنرا بیان کرده است .

وبعضی از متأخران کتاب مأخوذات ارشمیدس رانیزازجملهٔ متوسطات شمرده‌اند . بنابراین کتب متوسطات عبارت از کتاب «اکرمانالاوس» و «اکرثاوذوسیوس» و «مأخوذات ارشمیدس» می‌باشد که شرح هریك جداگانه بیاید .

خواجه در مقدمهٔ این کتاب فرماید: «نسخهای چندی از کتاب «اکر-مانالاوس» به‌دست آوردم که با یکدیگر اختلاف داشت ، ومعنی محصلی از آنها مستفاد نمی‌شد . واین نسخها اصلاح ابوعبدالله محمدبن عیسی‌الماهانی و ابوالفضل احمدبن ابی سعیدالهروی ودیگران بود . وچون بعضی غیرتام ، وبعضی دیگر سقیم ومغلوط بود ، دفع مشکلات آن میسر نمی‌شد . ومعضلات آن برایم حل نمی‌گشت . از این‌رو در فهم بعضی از مسائل متحیر بودم .

1– Manalaus

تا آنکه پس از دو سال (یا ـ سالها)[۱] به‌نسخه‌ای که اصلاح امیر ابی نصر منصور بن عراق (ره) بود واقف شدم . ومشکلات کتاب ازروی این اصلاح برایم روشن گشت. سپس به‌تحریر آن پرداختم.»

بعضی از نسخ این کتاب را سه مقاله ، و بعضی را دومقاله است . و مقالات سه گانه، اول آن ۳۹ شکل، ودوم دربسیاری ازنسخ ۲۴ شکل، ودر نسخهٔ ابن عراق ۲۱ شکل. ومقالهٔ آخر ۳۵ شکل می باشد.

آخر کتاب «وفرغت من ایضاح مسائله وتحریر مطالبه فی الحادی والعشرین من شعبان سنة ثلث وستین وستمائة الهجریة النبویة علیه الف الف سلام والف الف تحیة»

نسخ این کتاب در بیشتر از کتابخانه‌ها یافت می شود. در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار یك نسخه ضمن مجموعهٔ شماره ۴۷۲۷ کسه تاریخ تحریر آن سال ۶۷۱ است، ودیگری بازضمن مجموعهٔ دیگر که تاریخ تحریر آن ۸۷۱ می باشد ضبط است، وچندنسخه به‌شماره‌های ۵۲۵۶/۵۴۴۷/۵۴۵۱ در کتابخانه آستانه رضوی مضبوط است . ومکرر درایران به‌طبع رسیده و درحیدرآباد دکن نیز به‌سال ۱۳۵۹ هجری قمری به‌چاپ رسیده است .

ملااحمدبن محمدمهدی نراقی را برتحریراکرماناوس شرحی است که نسخهٔ آن به‌شماره ۶۹۲ در کتابخانهٔ مدرسه سپهسالار موجود، وتاریخ تحریر آن (۱۲۶۵) است وبدین عبارت آغاز می شود .

« الحمدلله موجدالکرات المتحرکة و الساکنة، والصلوة علی

۱ــ نسخهٔ شماره ۶۹۷ مدرسه سپهسالار: « فبقیت متحیرا فی ایضاح بعض مسائل الکتاب سنین» یعنی سالها ـ وبقیه نسخ «سنتین»

نبینامحمد و آله‌الطاهرین من ارجاس‌الظاهرة والباطنة»

۴ـ تحریر کتاب‌الاکر تألیف ثاوذوسیوس[۱] . این کتاب از بهترین کتب متوسطات بین اصول اقلیدس ومجسطی است . ابتدا آنرا قسطابن‌لوقاء بعلبکی درحدودسال ۲۵۰ به‌امرابوالعباس احمدبن‌المعتصم‌بالله[۲] ازاول‌کتاب تا شکل پنجم ازمقالهٔ سوم را از یونانی به عربی نقل کرد . وبقیه‌اش را دیگری به‌عربی ترجمه نمود . وثابت بن‌قرة حرانی اصلاحش کرد .

کتاب مشتمل برسه مقاله و دارای ۵۹ یا ۵۸ شکل می‌باشد، وخواجهٔ ـ طوسی به‌تاریخ جمادی الاولی ۶۵۱ هجری ازتحریر آن فراغت یافته است.

نسخهٔ تحریر خواجه فراوان و دربیشتر کتابخانه‌ها موجود است . یك نسخهٔ‌قدیمی که‌درزمان‌حیات‌خواجه‌نوشته‌شده ضمن‌مجموعه ش ۴۷۲۷و نسخهٔ دیگر که به‌تاریخ ۷۸۱-۷۸۴نوشته شده ضمن مجموعه شماره۶۹۷در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار مضبوط است . ونسخه دیگری که بسیارقدیمی است‌به‌شماره ۵۲۳۳ در کتابخانهٔ آستان قدس است .

و این کتاب به‌ضمیمه کتاب دیگر به‌سال۱۳۰۴ درطهران وبار دیگر در حیدرآباد چاپ شده است . وبفارسی هم ترجمه شده و آن ترجمه نیز به‌طبع رسیده است .[۳]

محیی‌الدین‌یحیی‌بن‌ابی‌الشکرمغربی که از معاصران خواجه است آنرا تهذیب کرده است. ونسخهٔ‌آن به‌شماره‌های ۵۴۲۶ و۵۴۲۷ و۵۴۲۸ و۵۲۳۳در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی موجود است و شمارهٔ ۵۴۲۶ تاریخ‌کتابت آن ۸۹۸ است .

۵ـ تحریر کتاب‌المأخوذات‌فی‌اصول‌الهندسة . این کتاب تألیف

۱ـ Thaudzusius

۲ـ نسخهٔ‌آستانه : احمدالمعتصم ؟ نسخه‌های شمارهٔ ۶۹۷ کتابخانه سپهسالار احمدبن المعتصم

۳ـ الذریعة ج ۲ ص ۲۷۶

ارشمیدس و ترجمهٔ ثابت بن قرة است . در ابتدای کتاب خواجه فرماید : «متاخرین این کتاب را در جزو متوسطاتی که باید بعداز اصول هندسهٔ اقلیدس و قبل از کتاب مجسطی خوانده شود ذکر کرده‌اند» و باز گوید «آنرا استاد ـ المختص ابوالحسن علی بن احمد نسوی تفسیروشرح کرده است».

ابتدای کتاب: «هذه مقالة منسوبة الی ارشمیدس، فیها اشکال حسنة قلیلة العدد کثیرة الفوائد فی اصول الهندسه فی غایة الجودة و اللطافة» .

ودو نسخه ازمأخوذات ارشمیدس تفسیر استادالمختص ابی الحسن علی ابن احمدالنسوی به‌شمارهٔ ۵۳۹۶ و ۵۴۶۵ در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی است . و خواجه درسال ۶۵۳ آنرا تحریر کرده است .

این کتاب مشتمل بریک مقالة وپانزده شکل می‌باشد . و نسخهٔ آن ضمن دومجموعه که درپیش ذکرشد در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار، و نسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ آستانه به شماره ۶۱۷ که تاریخ تحریر آن ۱۰۵۸ است موجود می‌باشد، و در حیدرآباد دکن بسال ۱۳۵۹ بچاپ رسیده است .

۶ ـ کتاب تحریر المعطیات فی الهندسة . مؤلف آن اقلیدس و مترجمش اسحاق بن حنین (متوفی ۲۹۸) است که ثابت بن قرة آنرا اصلاح و خواجهٔ طوسی آنرا تحریر نموده است . کتاب بدین عبارت شروع می‌شود :

«السطوح والخطوط والزوایا المعلومة القدرهی التی یمکن ان تجد مساویة لها . والمعلومة هی التی یمکن ان تجد ماهو علی نسبتها»

این کتاب مشتمل بر۹۵ شکل می‌باشد . نسخهٔ خطی آن نیز فراوان و ضمن دو مجموعهٔ قدیمی کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار و نیز در کتابخانهٔ آستان رضوی به شماره‌های ۵۴۰۲/۵۲۵۷ موجود است . و در سال ۱۳۰۴ ضمن

مجموعه متوسطات درطهران ودرسال۱۳۵۹ باتحریرات دیگرخواجه درحیدر آباد دکن طبع شده است .

۷ ـ تحریر کتاب‌الکرة‌المتحرکة تألیف اطولوقس[۱]،ثابت‌بن‌قرة آنرا ترجمه، واصلاح وخواجه تحریرش کرده‌است .

این کتاب مشتمل بریك مقاله و دوازده شکل می‌باشد . ابتدایش این است :

«النقطةالتی یتحرك حرکة معتدلة هی‌التی تسیرفی ازمان متساویة مقادیر متساویة متشابهة» وآخرش چنین است :

«تم‌الکتاب‌الکرةالمتحرکة لاوطولوقس[۱] و فرغ‌المصنف ادام‌الله ظلاله من‌تحریره‌یوم‌الجمعةالسابع(من)جمادی‌الاولی‌خنا (یعنی سال۶۵۱) والکاتب فی‌شعبان‌المبارك سنة خعا (یعنی سال ۶۷۱) .

نسخهٔ آن بسیار است. درکتابخانـهٔ آستانهٔ مقدسهٔ رضوی بشماره‌های ۵۲۵۹و۵۶۰۲ وکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار موجود می‌باشد . این‌کتاب درسال ۱۳۰۴درطهران ودرسال ۱۳۵۹ ودرحیدرآباد دکن بچاپ رسیده است .

۸ ـ تحریر معرفة مساحةالاشکال‌البسیطة والکریة تألیف‌بنی‌موسی محمد و حسن و احمد مشتمل برهیجده شکل ، و تحریرش از آن خواجهٔ طوسی‌است. حاجی‌خلیفه‌گوید: این‌کتاب تألیف بنی‌موسی است . وقسطابن لوقای[۲] بعلبکی آنرا به‌عربی نقل کرده ، و خواجه آنراتحریر نموده است[۳].

ابتدای کتاب :

1 _ Autolycus

2 _ Kosta ibn Luka

۳ ـ کشف الظنون ج ۲ ص ۳۰۰

«الطول اول الاقدار التی تحدالاشکال . و هو ما امتد علی استقامة فی الجهتین جمیعا »

خواجه آنرا به‌سال ۶۵۳ تحریر کرده است، ودونسخهٔ بسیارقدیمی از این نسخه در دومجموعهٔ کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار و نسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ آستانهٔمقدسه ضمن مجموعه شماره ۵۵۹۸ موجود است، ودر ۱۳۵۹ در حیدر آباد دکن بطبع رسیده است .

۹ - تحریر کتاب‌اللیل والنهار یا «کتاب‌الایام واللیالی» تألیف ثاوذوسیوس و تحریر خواجهٔ طوسی‌مشتمل بردومقالة وسی‌وسه` یاسی شکل می‌باشد .

ابتدای کتاب:

« الشمس یتحرك حرکة معتدلة ضد حرکة الکل علی منطقة البروج و یسمی‌الدائرةالشمسیه» .

خواجه در نهم جمادی‌الاولی سال ۶۵۳ از تحریر این کتاب فارغ شده است . و نسخهٔ این کتاب ضمن دومجموعـه ازتحریرات خواجه درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار، و نسخه‌ای درکتابخانهٔ آستان‌قدس رضوی به شماره ۵۴۰۳ ونسخهٔ دیگر به‌خط‌علامه قطب‌الدین شیرازی ضمن مجموعه‌ای متعلق به‌مولانا یعقوب بخش بداونی درهند موجود است.[۲]

۱۰ - تحریر کتاب‌المناظر اصل آن از اقلیدس است که اسحاق بن حنین آنراتعریب وثابت بن‌قرة اصلاحش نموده ، وخواجه آنرا تحریر کرده. ودرشوال سال ۶۵۱ ازتحریر آن فارغ شده است .

ابتدای کتاب :

---

۱ - کشف‌الظنون ج ۲ ص ۲۹۷

۲- تذکرةالنوادر ص ۱۶۲

«العین تحدث باستمداد من الاجرام النیرة فی الجسم الشفاف المتوسط بینها و بین المبصرات کالهواء و ما شاکله شعاعا»

این کتاب را ۶۴ شکل است، و نسخهٔ آن در بیشتر از کتابخانه‌های معروف موجود، و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی ضمن مجموعه‌ای به‌شمارهٔ ۵۴۵۰، و نسخهٔ دیگر که به‌سال ۷۸۴ نوشته شده در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار هست، و به‌سال ۱۳۰۴ در طهران، و در ۱۳۵۹ در حیدرآباد دکن چاپ شده است.

۱۱ ـ **تحریر کتاب جرمی النیرین و بعدیهما.** مؤلف آن ارسطوخس[۱] است، و بر هفده شکل مشتمل می‌باشد، و خواجه در سال ۶۵۳ آنرا تحریر کرده است[۲].

ابتدای کتاب:

«نضع ان القمر یقبل الضوء من الشمس و ان قدر الارض عند فلک البروج قدر المرکز او النقطة»

نسخهٔ این کتاب هم بسیار فراوان، و نسخهٔ آن در کتابخانه های مدرسهٔ سپهسالار و مجلس شورای ملی، و دیگری هم‌ضمن مجموعه‌ای در یکی از کتابخانه‌های هند موجود است[۳]. و در ۱۳۵۹ در حیدرآباد دکن چاپ شده است.

۱۲ ـ **تحریر مطالع.** اصل آن از ابسقلاوس[۴] است که قسطابن لوقای بعلبکی از یونانی به‌عربی نقل کرده، و یعقوب بن اسحاق کندی آنرا اصلاح نموده، و خواجهٔ طوسی تحریرش کرده است.

1 _ Aristanchos

۲ـ کشف الظنون ج ۲ ص ۲۷۲

۳ ـ تذکرة النوادر ص ۱۶۲

4 _ Hzpsilés

ابتدای آن :

«المقدمات اذاکانت مقادیر کم کانت عدد ها زوج و کانت متتالیة کمقادیر ا ب (در بعضی از نسخ : مقادیر عدتها زوج کمقادیر ـ اب ـ ب ج ـ ج د ـ ده ـ ه‌ز ـ زح و هی متتالیة). تحریر آن به‌سال ۶۵۳ بوده ، و بر سه مقدمه و دو شکل مشتمل می‌باشد. نسخهٔ این کتاب ضمن دومجموعه در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار ویك نسخه که تاریخ تحریر آن ۶۷۲ است در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی به‌شماره ۵۴۱۲ موجود است . و در ۱۳۵۹ در حیدرآباد دکن چاپ شده است .

۱۳ ـ تحریر طلوع و غروب . اصل آن ازاطولوقس[1] است که قسطا ابن لوقا آنرا ترجمه وثابت بن قرة و کندی آنرا اصلاح کرده[2] ، و خواجه تحریرش نموده است .

این تحریر مشتمل بر دومقاله و دارای ۳۶ شکل می‌باشد .

ابتدای آن :

«یقال لبعض طلوعات الکواکب و غروباتها ، و خصوصا الثوابت انها خفیة ولبعضها انها ظاهرة» .

خواجه ازتحریر این کتاب به‌سال ۶۵۳ فراغت یافته . ودونسخهٔ ازآن در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار ، ونسخهٔ دیگر به‌خط علامه قطب‌الدین شیرازی در کتابخانهٔ یعقوب بخش بداونی ضمن مجموعهٔ تحریرات خواجه موجود است[3] . و در ۱۳۵۹ در حیدرآباد چاپ شده است .

1 _ Autolycos

۲ ـ کشف‌الظنون ج ۲ ص ۲۸۶

۳ ـ تذکرةالنوادر ص ۱۶۲

۱۴ - **تحریر کتاب المفروضات**. اصلش از ارشمیدس و ترجمه‌اش از ثابت‌بن‌قرة و تحریرش از خواجهٔ طوسی است، بعضی از نسخ آن دارای ۳۶ شکل، و بعضی دیگر دارای ۳۴ شکل می‌باشد.

ابتدای آن:

« نرید ان نثلث زاویة اب ج لقائمة فلنعمل علی ب ج مثلث دب ج »

این کتاب را نیز خواجه به‌سال ۶۵۳ تحریر کرده‌است، نسخهٔ آن در بیشتر از کتابخانه‌های معروف موجود، و دو نسخهٔ قدیمی از آن درمجموعه‌های کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار است که تاریخ تحریر یکی ۶۷۱ و دیگری ۷۸۴ می‌باشد. و نسخهٔ دیگر که به‌خط علامهٔ شیرازی است در کتابخانهٔ هند موجود و نسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ آستانه به‌شمارهٔ ۵۴۴۹ است، و در ۱۳۵۹ در حیدر آباد دکن بچاپ رسیده.

۱۵ - **تحریر کتاب ظاهرات الفلك**، تألیف اقلیدس، و ترجمهٔ ثابت ابن‌قرة، و تحریر خواجه است. بعضی نسخ آن مشتمل بر ۲۳ شکل، و بعضی بر ۲۵ شکل بوده، و فعلا دو شکل از آن بیش موجود نیست.

خواجه درمقدمهٔ آن گوید:

«از این کتاب جز نسخهٔ مغلوطی که تمامی آن تصحیف و تحریف شده بود در دست نداشتم، به طوری که برمطالب آن وقوفی جز پس از جهد و کوشش بسیار حاصل نمی‌شد. و پس ازمدتی شرحی از نیریزی بر آن یافتم که آن نیز سقیم و پر از اغلاط فاحش بود. پس از دقت زیاد، و امعان نظر بسیار، آنچه فهمیدم و از آن نسخهٔ مغلوط برمی‌آید آنرا بهمان صورت تحریر کردم. اگر اتفاقاً این تحریر مطابق اصل کتاب نباشد سببش این است. و در ضمیر است چنانچه به نسخهٔ صحیحی دست یابم به اصلاح خلل آن پردازم.

اول مطلب کتاب:

«قال لان الثوابت يطلع دائما من مواضع باعيانها»

فراغت خواجه از تحریر این کتاب نیزدرتاریخ سوم ربیع‌الاول سال ۶۵۳بوده است . نسخ این کتاب بسیار. و نسخه‌ای در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار ضمن مجموعهٔ شمارهٔ ۶۸۹ است که در آخر آن نوشته شده است

«کتبت هذه‌النسخه من‌النسخةالتی کتبت من نسخةالاصل»

ونسخهٔ دیگردر کتابخانهٔ مجلس شورای‌ملی، و نسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی به شماره ۵۴۶۴ موجود است . و در حیدرآباد دکن هم ضمن مجموعهٔ تحریرات بچاپ رسیده است .

حنین‌بن اسحاق‌رانیز ترجمه‌ای‌از ظاهرات‌الفلك است که نسخه‌اش در کتابخانهٔ‌آستانه به‌شمارهٔ۵۴۶۴ موجوداست .

۱۶ - **تحریر کره و استوانه** یا شرح‌الکرة والاسطوانة . ارشمیدس[1] آنرا تألیف وثابت‌بن‌قرة ازیونانی به‌عربی نقل وترجمه‌کرده و خواجهٔ‌طوسی آنرا شرح و تحریر نموده است .

خواجه در مقدمهٔ تحریر خویش فرماید : «من زمان‌درازی درجستجوی وقوف بر بعضی از مسائل کره واسطوانهٔ ارشمیدس بودم، چه برای فرا گرفتن مطالب شریفهٔ هندسه بدان نیازداشتم، تاآنکه به‌نسخهٔ مشهوری‌ازکتابی که ثابت بن قرة آنرا اصلاح کرده بود دست یافتم . که هم بعضی مصادرات آن بواسطهٔ‌قصورفهم مترجم وناقل‌آن به‌عربی افتاده بود،وهم به‌واسطهٔ نادانی نویسنده و ناسخ نسخه بسیار مغلوط و سقیم بود . هرچه کوشش کردم بجز مقالهٔ اولی از فهم بقیهٔ آن عاجز ماندم . بعد متوجه شدم که مترجم مقداری از مقدمات ارشمیدس را که فهم بعض مطالب کتاب بر آن مبتنی است انداخته .

1_ Archimede

درحیرت فروماندم ، وحرص و ولعم برتحصیل وفهم آن بیشتر شد . تا آنکه بعد از مدتی کهنه دفتری به‌چنگ آوردم شامل چندنسخه. و اتفاقاً یکی ازنسخ آن دفتر «شرح اطوقیوس[1] عسقلانی» براین کتاب بود که بیشتر ازمشکلات آنرا حل و توضیح وتفسیر نموده بود . ونسخهٔ دیگر آن همین کتاب بودکه اسحاق بن حنین آنرا با نهایت دقت به‌عربی آورده‌بود . ونسخهٔ سوم آن متن کتاب «کره واستوانه» از ابتدای کتاب تاآخر شکل‌چهارم[2] نیز بنقل وترجمهٔ اسحاق که آنچه اوطوقیوس[1] در اثناء شرح خویش ذکر کرده برابر با متن کتاب‌دراین‌نسخه‌بود، بنابراین آنچه می‌خواستم ازاین دفتر بدست آوردم. وفهم‌کتاب برایم سهل و آسان شد . و بهتر آن دیدم که کتاب را بترتیب تحریر کنم . و اصل کتاب را به ضمیمه بیان مصادراتی که به اصول هندسه واضح می‌شود ، با ایراد مقدمات لازم، و آنچه ازشرح اوطوقیوس[1] و سایر کتب اهل صناعت استفاده کرده بودم در اینجا آوردم، ومتن را ازبقیه مطالب جدا و ممتاز گردانیدم .وعدد اشکال‌را درحاشیه مطابق روایت ثابت واسحاق ثبت نمودم ، چه اشکال مقالهٔ اولی درنسخهٔ ثابت ۴۸ و در نسخهٔ اسحاق ۴۳ بود . ومقالهٔ ارشمیدس را درتکسیر دائره درآخر کتاب افزودم. چه این مقاله مبین بعض مصادرات مذکوره در این کتاب بود ...»

اول نسخه :

«اقول بعد تحمیدالله و تمجیده‌والصلوة علی‌محمد و آله‌المصطفین من عبیده . انی کنت فی‌طلب‌الوقوف علی بعض مسائل‌المذکورة فی کتاب‌الکرة والاستوانة لارشمیدس زمانا طویلا»

---

۱ ــ بیشترازنسخ اوطولوقس است، وصحیح‌اوطوقیوس است که‌در متن گذاشته شده .

۲ ــ ن : شکل چهاردهم ازمقاله اولی

نسخهٔ این کتاب در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار ضمن دو مجموعه از تحریرات خواجه و نسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی به شماره ۵۴۴۸ موجود است.

این کتاب نیز درحیدرآباد دکن جزومجموعهٔ ریاضیات خواجه به‌سال ۱۳۵۹ به‌طبع رسیده است.

۱۷ – تحریر کتاب المساکن. اصلش از ثاوذوسیوس است که قسطابن لوقا آنرا ازیونانی به‌عربی نقل کرده، و تحریرش از خواجه است. این کتاب دارای دوازده شکل، ودرسال ۶۵۳ تحریر شده است.

اول نسخه بدین عبارت شروع می‌شود:

«الذین مساکنهم تحت القطب الشمالی فنصف کرة الکل الظاهر لهم هو ظاهر لهم ابدا بعینه، و نصفها الخفی عنهم هو ابدأ خفی، عنهم بعینه»

دو نسخهٔ از آن ضمن مجموعه تحریرات خواجه درمدرسهٔ سپهسالار موجود، و نسخه‌ای هم به‌شماره ۵۴۰۱ در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی است،ودر تاریخ ۱۳۰۴ درطهران بطبع رسیده است.

تحریرالمساکن را تفضل حسین‌خان لکهنوئی به‌فارسی ترجمه کرده[1] واول ترجمه‌اش این است:

«له الحمد والمنة والصلوة علی رسوله خیر البریة»

۱۷ – الاسطوانة چنانکه درپیش ذکر شد در کتاب فوات الوفیات والوافی بالوفیات کتابی بدین نام به‌خواجه نسبت داده شده است. وصاحب الذریعة پس ازذکرنام کتاب واشارهٔ به‌گفتهٔ محمدبن شاکر مؤلف فوات الوفیات گوید: «محتمل است این کتاب همان تحریر کره‌واستوانهٔ ارشمیدس باشد که در کتاب

۱ – کشف الحجب والاستار ص ۱۲۰

کشف‌الظنون از آن بتحریر هندسیان تعبیرشده است[1] .

۱۹ ـ **المخروطات** این کتاب هم در فهرست مؤلفات خواجه ازجملهٔ تحریرات وی شمرده شده است . اصل آن ازاپلونیوس[2] است در هفت مقاله که پنج مقالهٔ اول آنرا هلال‌بن ابی هلال حمصی ، و مقالهٔ ششم وهفتم را ثابت‌بن‌قرة ترجمه کرده است . و احمدبن بنی‌موسی آنرا اصلاح نموده ، و خواجه به‌تحریر آن پرداخته است .

نسخهٔ آن‌در کتابخانهٔ آستان‌قدس‌رضوی به شماره ۱۶۴ ریاضی مضبوط است .

۲۰ ـ **رساله دراحوال خطوط منحنیة**. این کتاب‌مشتمل‌برهفت‌مقاله ومؤلف آن ابلونیوس‌نجار حکیم ریاضی‌است .

در کتاب نوادرالاخبار آمده که وقتی کتب حکمت‌و ریاضی را ازروم به‌بغداد آوردند از این‌کتاب جزء اول‌آن‌که مشتمل برهفت مقاله است آورده شده بود . وپس از ترجمهٔ مقدمهٔ آن معلوم گردیدکه کتاب مشتمل برهشت مقاله است ، و مقالهٔ هشتم شامل هفت مقالهٔ اول و بعضی زوائد دیگر است . و ازآن زمان اهل فن از این مقاله سخن‌گفته ، ولی کسی ازآن اطلاعی نیافته است . وچون این کتاب نزد سلاطین یونان بسیار عزیز بود؛ پس از آوردن به‌بغداد جزو ذخایر مأمون باقی ماند.

موسی بن شاکر گوید : «موجود از این کتاب هفت مقاله و بعضی از مقالهٔ هشتم است که چهار شکل باشد . چهار مقالهٔ اولی را احمدبن موسی الحمصی ، وسه مقالهٔ دیگررا ثابت بن‌قرة حرانی ترجمه نموده‌اند. و حسن و احمد بنی‌موسی‌بن شاکز به‌اصلاحش پرداخته‌اند .

۱ ـ کتاب‌الذریعة ج ۲ ص ۵۸

2 _ Apollonios

خواجهٔ طوسی دراول تحریر خویش فرماید:

«یکی ازعلل دشواری فهم این کتاب آنست که بعض مطالب آن بر مقدماتی مبتنی است که نه درخود این کتاب ذکری از آن صریحاً شده و نه در کتاب اصول اقلیدس آمده است مگر بالقوة . و این مقدمات بعضی در ابتداء کتاب دیده می‌شود که هشت شکل از آن در تمام نسخ این کتاب موجود ، ودر متن این نسخه هم به‌ترتیب آورده شده است. وبعضی اشکال‌دیگر آن در بعض نسخ هست و دربعض دیگرنیست . بعد از آنکه خداوند مرا موفق کرد که دراین کتاب‌نظرافکنم، وبه‌مطالعهٔ آن مشرف، شوم، آنچه ازمقدمات محتاج‌ـ الیهابه‌دست‌آوردم، درحاشیهٔ نسخه ومحل‌احتیاج ثبت کردم.وهمچنین در آغاز کتاب مقدماتی را که متعلق بمقادیرنسب متخالفه است و در کتاب بسیارتکرار شده بود آوردم.

نسخهٔ این کتاب در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی موجود است .

۱–۲ کشف‌القناع عن اسرارشکل‌القطاع . حـاج خلیفـه در کتاب کشف‌الظنون گوید : این کتاب شکل‌اول ازاشکال سه‌گانهٔ اکرمانالاوس است که خواجهٔ طوسی ابتدا آنرابه‌فارسی ترجمه‌کرده، وبعد به تعریب آن پرداخته است . و آنرا بر پنج مقاله مرتب نموده که هر یك شامل چند شکل و فصل می‌باشد[۱] .

خواجه درمقدمهٔ کتاب فرماید :

«وکان ذلك‌الکتاب باللسان‌الفارسی فسالنی بعض‌الاصدقاء من طلبة‌العلم ان انقله الی‌اللسان‌العربی، فاجبته الی ذلك وحذفت عنه بعض‌الزوائد» .

درپیش‌بنابرضبط دعاوی‌شکل مشهور به‌قطاع وبراهین آن کتابی به‌زبان

---

۱ ــ کشف‌الظنون ج ۲ ص ۳۲۱

فارسی ساخته‌بودم، یکی‌ازدوستان طالب علم ازمن خواست که آن را به‌زبان تازی نقل کنم، و من‌مسؤول او را اجابت کـردم، و این کتاب را با انداختن بعض‌زوائد به‌زبان‌عربی در آوردم».

ابن‌شاکر در کتاب فوات‌الوفیات آنرا به نام «الشکل‌القطاع» یاد کرده وگوید: «اصل‌این کتاب از ما نالاوس‌است که خواجه‌آنرا تحریر کرده‌است»،

درهمین کتاب است که خواجه برحسام‌الدین علی‌بن فضل‌الله سالار که از ریاضی دانهای بزرگ و همزمان خواجه‌است اعتراض کرده وگفته:

«وقدغفل حسام‌الدین علی‌بن فضل‌الله‌السالار مع تبرزه فی‌هذا العلم عن اعتبارهذاالتقاطع‌الاخیر،فقال لهذا الشکل تسع‌صورلاتزیدعلیهاولاتنقص‌الخ».

«این کتاب دستور مثلثات مسطحهٔ کروی می‌باشد. خواجه در این اثر نفیس خویش در رشتهٔ ریاضیات کلیهٔ موفقیتهای گذشتگان خود را در علم مثلثات مفصلابیان کرده است. و نظریهٔ مناسبات رابط را توسعه داده است. وتئوری اشکال کامل یا چهار ضلعی را تکمیل نموده، و روشهای حل مثلثات مسطح و کروی را شرح داده است. وی درنتیجهٔ تحقیقات و مطالعات خـود ثابت نموده کـه مثلثات مسطحه علم مستقلی است. و آثـار او در رشتهٔ ریاضیات برای پیشرفت علم مذکور اهمیت خاصی داشته [1]. وترقی مثلثات مستقیمةالخطوط و کروی بین مسلمین بـا تألیف کتاب‌القناع بکمال رسیده است.

سارتن‌گوید: شهرت‌نصیرالدین اصلابه‌واسطهٔ‌مثلثات اوست که مساعی متقدمین و متوسطین را بـه نسبت مخصوص هدایت کرد. او پس ازابونصر منصوربن‌علی کتاب‌تازه‌ای از کرویات منالاوس‌راتهیه‌کرد، وکتاب جداگانه‌ای

۱ ــ نقل‌ازخطابهٔ نماینده شوروی در کنگرهٔ خواجه نصیرالدین طوسی.

دراین موضوع نوشت .

شکل القطاع به پنج کتاب تقسیم شده کـه کتاب سوم وچهـارم آن بترتیب راجع به مثلثات مسطحه و کروی می باشد. این اولین کتابی است که در آن مثلثات بطور مستقل وجدا ازهیئت ملاحظه شده ، واز بهترین نوع خود درقرون وسطی به شمار می رود و بسیار دقیق است . و برای اولین باربطور وضوح رابطهٔ قانون جیب ها (sin) درمثلث مسطحه بادواثبات ذکرشده، وشش رابطه برای حل مثلث کروی قائم الزاویه داده شده است .....

نصیرالدین طوسی یك منجم ایرانی بود که برای اولین بار مثلثات مسطحه را به صورت علم جداگانه ای در آورد».

ابتدای کتاب :

«الحمدلله مبدع الحقایق الخارجة عن الحصر افاضة للخیر ومودع الدقایق الجلیلة القدر»

چند نسخه از این کتاب در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی به شماره های ۵۵۹۰ و۵۵۹۱ و۵۴۶۷ است که تاریخ تحریر نسخهٔ اخیر سال (۸۹۸) می باشد . و دو نسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار[1] و نسخه ای در کتابخانه مجلس شورای ملی ضمن مجموعهٔ شماره ۲۰۹ موجود است .

اسکندر پاشاکاراتلدری این کتاب را به فرانسه نقل و با متن عربی درسال

۱ـ درمجموعه شماره ۶۸۹ کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالاردرصفحهٔ ماقبل آخررساله کشف القناع نوشته شده است «نقل ما فی هذه المجموعة من اول الاصول الی هنا من نسخة نسخت بخط قطب الحق والملة والدین محمودبن مسعود الشیرازی وهوقد نقلها من نسخة اکثرها بخط المصنف المحرر لهذه الکتب وباقیها مقابلة بنسخ بخط المصنف افضل العلماء والحکما نصیرالملة والحق والدین محمدبن بن محمد بن الحسن الطوسی.

۱۸۹۱ میلادی درقسطنطنیه چاپ نموده . ودرسال ۱۹۵۲م کتاب شکل‌القطاع به‌روسی ترجمه شده و بچاپ رسیده است .

۲۲- **تربیع‌الدائره**. محمدبن شاکردرکتاب فوات‌الوفیات ودیگران نام این کتاب را درجزو مؤلفات خواجه آورده‌اند . وصاحب کتاب «اکتفاء القنوع بما هومطبوع» نیز آنرا به خواجهٔ طوسی نسبت داده و اضافه کرده که این کتاب درسال ۱۸۹۱ میلادی درقسطنطنیه بطبع‌رسیده است[۱] . و ازاینکه در کتاب تاریخ‌الحکماء قفطی[۲] کتابی بنام «تربیع‌الدائره» درجـزو تصانیف ارشمیدس ذکر شده تصور می‌شود که اصل آن از ارشمیدس باشد ، وخواجه طوسی آنرا تحریر کرده باشد. و لیکن هرجاکه‌این کتاب به‌خواجه‌نسبت‌داده‌شده ذکری‌ازتحریر آن‌نشده است.

و ابوعلی‌محمدبن هیثم ریاضی دان مشهور راهم مقاله‌ایست در «تربیع دائره» که نسخه‌ای ازآن درکتابخانهٔ آستان‌قدس به‌شماره ۵۳۹۵ مضبوط است.

۲۳ - **رسالة فی‌انعطاف‌الشعاع وانعکاسه** . این رساله را حاجی خلیفه درکشف‌الظنون به خواجه نسبت داده است[۳] . و جرجی زیدان نیز در کتاب آداب‌اللغة[۴] آنجاکه شرح حال‌خواجه طوسی‌را بیان می کند ،آنرا ازتألیفات او دانسته‌وگوید: «نسخه‌ای ازایـن کتاب درکتابخانـهٔ عمومی برلن است» . وهمچنین صاحب کتاب کشف‌الحجب والاستار کتابی‌بنام «رسالة‌فی‌انعکاسات الشعاعات[۵]» ذکرکرده وتألیف آنرا به‌خواجه نسبت داده است .

---

۱ ــ اکتفاءالقنوع ص ۲۳۱

۲ ــ تاریخ‌الحکماء قفطی ص ۶۷

۳ ــ کشف‌الظنون ج ۱ ص ۵۴۲

۴ ــ آداب‌اللغه ص ۲۳۴

۵ ــ ونیزدرکشف‌الحجب ص ۲۳۹ آمده «رسالة فی‌انعکاس‌الشعاع وانعطافه»

ابتدای کتاب :

«اعلم ان مباحث انعکاسات الشعاعات و انعطافها مبنیه علی مقدمة و هی هذا.
مقدمة: الشعاع ممتد متصلا من ذی الشعاع الی قابله من غیر تراکم...»

نسخهٔ این رساله در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ضمن مجموعهٔ مضبوط و نیز در کتابخانهٔ مرحوم شیخ الاسلام زنجانی و کتابخانهٔ دانشگاه[1] هر یك نسخه‌ای موجود است. ترجمهٔ این کتاب به‌وسیله ویدمن[2] در تحت عنوان «راجع به انکسار وانعکاس نور» درسال ۱۹۵۶م بچاپ رسیده است.

و نیز این کتاب و کتاب دیگری که راجع به رنگها است مورد توجه عکاسان آلمانی قرار گرفته و ترجمهٔ هردو دریك مجلهٔ آلمانی انتشار یافته است.

۲۴ - کتاب تسطیح الکرة والمطالع نام این کتاب در فهرست تألیفات خواجه ذکر شده، وحاجی خلیفه می گوید: «از تألیفات بطلمیوس قلوذیست که ثابت بن قرة آنرا به‌عربی نقل کرده است.[3]

۲۵ - رساله رد بر مصادرهٔ اقلیدس . دراصول هندسه با «رسالة الشافية عن الشك فی الخطوط المتوازية»[4].

اقلیدس صاحب اصول هندسه دراثناء مصادراتی که ذکر کرده از جملهٔ مبادی موضوعه‌ای که اثبات آنرا برصناعتی فوق آن صناعت احاله نموده این قضیه است که :

---

۱ - فهرست دانشگاه ص ۸۳۵

2- Eilhourd Wiedemann

۳ - کشف الظنون ج ۲ ص ۲۶۹ والذریعة ج ۴ ص ۱۷۷ والوافی بالوفیات

۴ - این رساله درجزو مجموعهٔ ریاضیات خواجه بنام الرسالة الشافية درحیدرآباد در ۱۳۵۹ بچاپ رسیده است.

«هرگاه خط مستقیمی بردوخط مستقیم دیگر واقع شود ، بطوریکه دو زاویهٔ داخلهٔ آن که دریك جهت واقع‌است کوچکتر از دوقائمه باشد ، اگر آن دوخط را درهمان جهت امتداد دهند لابد به‌همدیگر تلاقی خواهندکرد».

جماعتی براقلیدس اعتراض کرده وگفته‌اند : «اگر این قضیه ازجملهٔ بدیهیات اولیه و ازقبیل « الکل اعظم من‌الجزء » و امثال و نظایرآن است ، چرا آنرا در ردیف آنهانیاورده است.واگر ازآن جمله نیست ومحتاج به‌دلیل وبیانست، چرا مانند قضایا برای اثبات آن برهانی اقامه نکرده است»

محقق طوسی دراول این رساله فرماید :

«هرچه کتابهای صاحبان فن را مطالعه‌کردم برهان کافی وصحیحی‌برای اثبات آن نیافتم . جماعتی مدعی بداهت وظهورآن گشته، وبعض دیگر آنرا محتاج بیان دانسته بمصادرهٔ دیگری که در ظهور و خفا مساوی وبرابراولست بدل کرده‌اند . وجمعی برای اثبات آن برهانی مبنی برمقدمه‌ای که درظهور و خفا نظیرقضیه اولست‌آورده ، وبرخی دیگر دراثبات‌آن قضیه به‌مقدمهٔ مغالطی دیگری توسل جسته‌اند .

اول قول علی‌بن هیثم متبحر درعلوم ریاضی است ،که درکتاب خود موسوم به« حل شکوك کتاب اقلیدس» آنرا ذکر کرده است . و دوم گفتهٔ حکیم عالم ابوالفتح عمرالخیامی است که درمقالهٔ اولی از رساله‌ای که بنام «شرح ما اشکل من مصادرات کتاب اقلیدس» تألیف کرده آورده است . وسوم قول عباس بن سعیدالجوهری درکتاب «اصلاح کتاب اصول اقلیدس» است . وغیرازگفته‌های این سه بزرگ تاکنون به‌قول دیگری واقف نشده‌ام»

خواجه پس ازذکر این مقدمه هر یك از اقوال این سه بزرگ‌را ذکر کرده، واعتراض وایراد چندی برهریك ازاین سه‌قول نموده ، وسپس برهانی

که بتصورخویش خالی‌ازهرگونه اشکال و ایراد است، وخود اوبرآن واقف گشته ، درآخربیان فرموده است .

آغاز رساله این است :

«رب انعمت فزد . اقول‌بعد حمدالله میسر کل عسیر ، و جابر کل کسیر ، ومجیر کل مستجیر ، والصلوة علی‌محمدالبشیرالنذیر ، وعلی آله اهل کل خیر و خیر . اعلم‌ان‌التعلیمات با سرها و خصوصاًالهندسیات مع‌وضوح مسالکها ، و وثاقة قواعدها لایشبه سایرالعلوم والصناعات فی‌ارتباطالاجزاء»

دونسخه از این رساله در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی (به‌شمارهٔ ۵۲۰۹ و۵۴۶۴) ضمن مجموعه‌ای ، ونسخهٔ‌دیگر(به‌شمارهٔ ۵۴۶۴) در کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی‌سپهسالارموجوداست ، ودرسال ۱۳۵۹ به‌نام «رسالةالشافیه» درچهل‌صفحه درحیدرآباد دکن به‌چاپ رسیده است .

رساله مصادرات اوقلیدس را نقدیست بـه نام « تبیین مصادرة اقلیدس فی‌الخطوط‌المتوازیة» ازمولی حسام‌الدین علی‌بن فضل الله سالارکه نسخهٔ آن درمجموعه‌ای به‌شمارهٔ۵۴۱۲ که‌شامل‌چند رساله ، وتاریخ تحریر آن سال ۶۷۲ و در زمان حیات خواجه‌می‌باشد در کتابخانهٔ آستان قدس‌رضوی موجوداست .

جماعتی دیگر از علما راجع به‌مصادرهٔ اقلیدس رساله‌ها نوشته‌اندکه از جمله فضل بن حاتم نیریزی است کـه او را رساله‌ای دربیان مصادرهٔ اقلیدس است . ونسخهٔ‌آن در کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار ضمن مجموعه‌ای که در ۷۸۱ نوشته شده می‌باشد .

و دیگر رساله‌ایست دربیان مصادرهٔ اقلیدس ازمردی‌گمنام که نسخهٔ آنهم درضمن همان مجموعهٔ فوق است .

دردنبال نسخهای مصادرات خواجه چند نامه ازنامه‌هائی که بین خواجه

وعلم‌الدین قیصربن ابوالقاسم‌الحنفی ردوبدل‌شده موجود است. چون راجع به اعتراض مصنف رساله برمصادرهٔ مذکوره است ، و دو نامه از آثاراوست دراینجا عیناً ایراد شد .

نامهٔ علم الدین به خواجه‌طوسی[1]

«کتب علم‌الدین قیصربن ابی‌القاسم‌الحنفی من‌الشام الی مصنف هذه‌الرسالة وهوالمولی‌الاعظم سلطان‌الحکماءوالعلماءالمحققین نصیرالملة والدین برهان الاسلام والمسلمین افضل‌المتقدمین والمتأخرین بـردالله مضجعه[2] فی کتاب ماهذه نسخته»

ومما یعرض علی‌الآراءالعالیة ما وقع[3] لی‌فی قضیةذکرهاسنبلیقوس[4] فی‌شرحه لمصادرات کتاب‌الاصول فی‌مقدمات‌القضیةالمشهوره وهوما:

«اذاوقع‌خط مستقیم‌علی‌خطین‌مستقیمین‌لیصیر[5] الزاویتین‌الداخلتین فی‌جهة واحدة مساویتین[6] لاقل من‌قائمتین. فان‌الخطین اذا اخرجا فی‌تلک ـ الجهةالتقیا »

---

۱ ـ این نامها ازروی چهارنسخه که درزیر معرفی می‌شود تهیه وتصحیح شده : الف‌ـ نسخهٔ‌کتابخانهٔ آستان قدس رضوی به‌شمارهٔ ۵۲۰۹ ب‌ـ نسخهٔ‌کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار که‌بعلامت (س) نشان‌داده شده. ج‌ـ نسخه‌ای‌به‌خط مرحوم خاتم الحکماء میرزا محمد طاهر تنکابنی اعلی‌الله مقامه که درکتابخانهٔ دانشمند معظم جناب آقای ضیاءالدین ابن یوسف درشیرازدیده شد. د‌ـ نسخهٔ چاپی‌حیدرآباد دکن

۲ ـ س : تغمده‌الله بغفرانه‌ـ آـ دام‌الله‌ظله

۳ ـ س : ومماوقع

۴ـ تاریخ‌الحکماء قفطی: سنبلیقیوس

۵ ـ نسخهٔ چاپی : فصیر

۶ـ نسخهٔ محمد میرزا: مساویة

فقال کل زاویة یمکن ان یوجد لها اوتار لانهایة لها لکثرتها بعضهااعظم من بعض ، و کل[1] واحد منها یفصل من الخطین المحیطین بتلك الزاویة مقدارین متساویین . و استعمل ذلك فیما اذا وقع خط ا ب علی خطی بد ـ اج فکانت زاویة ج ا ب قائمة ، وزاویة ا ب د حادة ، فانخطی اج ـ بد یلتقیان فی جهة ج د، بان عمل علی نقطة ب من خط اب زاویة ابز مساویةلزاویة ابد فزاویة دبز یوترها اوتار لانهایة، لکثرتها بعضها[2] اعظم مـن بعض . فیقع احدالاوتار خارجا عن نقطة ا مثل وتـر زه د فتکون زاویتا ا ه قائمتین. فخط اج اذا اخرج لایلقی خط ه ز فیلقی خط بز . فعلی تقدیران یکون خط بد فی مبداء زواله عن استقامة خط بز (لایتعدی نقطة ا) فان کل وتریوتر زاویة زبد یقع فیمابین نقطتی اب، اذ ا ب ینقسم الی غیرنهایة، فان امکن ان یوجد برهان یدل علی وقوع احد الاوتار خارجا عن نقطة ا لیحصل المطلوب .فیضیف مولانا الی سوابق فوائده منعما مفضلا .

نامهٔ خواجه به علم الدین

فکتب مصنف الرسالة رحمه الله فی جوابه من کتاب الیه

واما القضیة التی ذکرها سنیلیقوس[3] فی شرح المصادرة المشکلة ـ لکتاب الاصول، فلم یقع الی قبل هذا، الا انی طالما کنت اطلب لتلك المصادرة بیانا، واتعقب ما اجـده فی الکتب حتی استقر رأیی علی طریقة استفدت بعضها ممن سبقنی، و تممتها بمالاح لی،واوردتها فی رسالة سمیتها «بالرسالة الشافیة عن الشك فی الخطوط المتوازیة » وقـدارسلت نسختها فی درج هذا

۱ ـ نسخهٔ میرزا : فکل
۲ ـ نسخهٔ چاپی ، وبعضها
۳ ـ تاریخ الحکماء قفطی : سنبلیقیوس

الدعا، الی‌الخدمة، متوقعا ان‌یتشرفها عالی‌نظره، ویمن علی خادمه باصلاح خلله‌ان امکن اصلاحه ، و یفید خادمه بمایسنح[1] لرایه‌العالی من‌النقد علیه انشاءالله تعالی . والرسالة مشتملة علی ما یتضح منه[2] البرهان علی‌قضیة سنبلیقوس فلافائدةفی‌حکایته هیهنا، فان‌الکلام قدادّی الی‌الاطناب وافضی الی درجةالاملال والاسهاب .

جواب علم‌الدین به‌نامهٔ خواجه

«فکتب علم‌الدین قیصر فی‌جوابه من کلام طویل[3]»

و اما ماشرف به مولانامملوکه فی ذلك علی ما تضمنته « الشافیة عن‌الشك‌فی‌الخطوط‌المتوازیة»فوقف‌المملوك‌علیها[4]،وعلی مانبه‌به[5]مولانا، و علی قول کل واحد من‌الجماعة فی هذالباب فی‌الشك والایضاح ، و ما مولانافی‌اختاره‌ذلك،وتحقق‌عندالمملوك‌جمیع‌ذلك، واستفاد من کلام‌مولانا ماجعله‌فوق[6]وسادته. وقدیقع‌عندنا فی‌هذه‌البلادلجماعة من‌العلماءمثل ثابت بن‌قرةفانه وضع رسالةفی‌الخطوط‌المتوازیة، ورسالة آخری فی‌هذه‌القضیة، ورسالةلابن‌الهیثم فی«شرح‌مصادرات‌اقلیدس»ورسالةلیوحنا[7] القس[8] غیران

۱ ـ نسخهٔ میرزا ، ونسخهٔ آستانه وچاپی یسنح ـ ونسخهٔ س،: سنح

۲ ـ نسخهٔ میرزا : فیه

۳ ـ نسخهٔ میرزا : کلاما طویلا

۴ ـ چاپی : علیه

۵ ـ چاپی : ماینه

۶ ـ نسخه میرزا وچاپی: قرین

۷ ـ س : لیوخا

۸ ـ چاپی وس : القسی

ماذكره مولانا فی هذه الرسالة وما اختاره فیها[۱] احسن مما ذكروه فی القضیة واجمع[۱] . ولیس فیه مطعن غیر ان البیان فی الشكل الثالث ، وهو لزوم كون[۲] كل واحد من الخطین فی كل واحدة[۳] من الجهتین یقرب كل واحد منهما عن الآخر ویبعد (عنه) معا، وان ذلك مستحیل. وان كانت تلك قضیة ضروریة، فانها لیست من القضایا الهندسیة، ونحن جعلنا هذه القضیة من جملة اشكال كتاب اقلیدس .

واما (ما) ارتضاه مولانا من كلام الجوهری، واضاف الیه ما اضاف فهو فی غایة ما یمكن من الحسن ایضا . علی ان مولانا لا یرتضی ولا یختار الا ما هو حسن .

ویمكن ان یبین بعد بیان الشكل السادس بقیة[۴] هذه القضیة بطریق آخر. فیقال: «اذا وقع خط مستقیم علی خطین مستقیمین فیصیر[۵] الزاویتین الداخلتین (اللتین) فی جهة واحدة حادتین ، و مجموعهما اقل من قائمتین. فان الخطین اذا اخرجا فی تلك الجهة التقیا» .



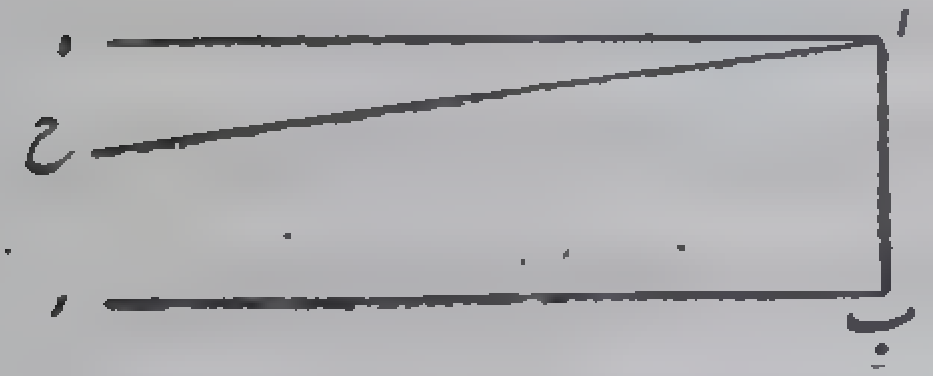
مثاله ان خط ا ب وقع علی خطی ا ح ب د فصارت زاویتا ح ا ب ا ب د كل واحدة منها حادة و مجموعهما اقل من قائمتین .

---

۱ ـ چاپی : فی القضیة اجمع
۲ ـ چاپی : كون لزوم
۳ ـ چاپی : واحد
۴ ـ س و چاپی : بعینه ـ نسخ دیگر: بقیه
۵ ـ چاپی : فصیر

فاقول ان خطی ا ح ب د

اذا اخرجا فی‌جهة ح‌دالتقیا .



برهانه: انانخرج من‌نقطة ا

علی خط ا ب عمود ا ه فلان زاویة

ه اب قائمة، وزاویة د با حادة فخطا

ب د،ا ه اذا اخرجا التقیا فی جهة ه د فخط ا ح یقطع ب د .

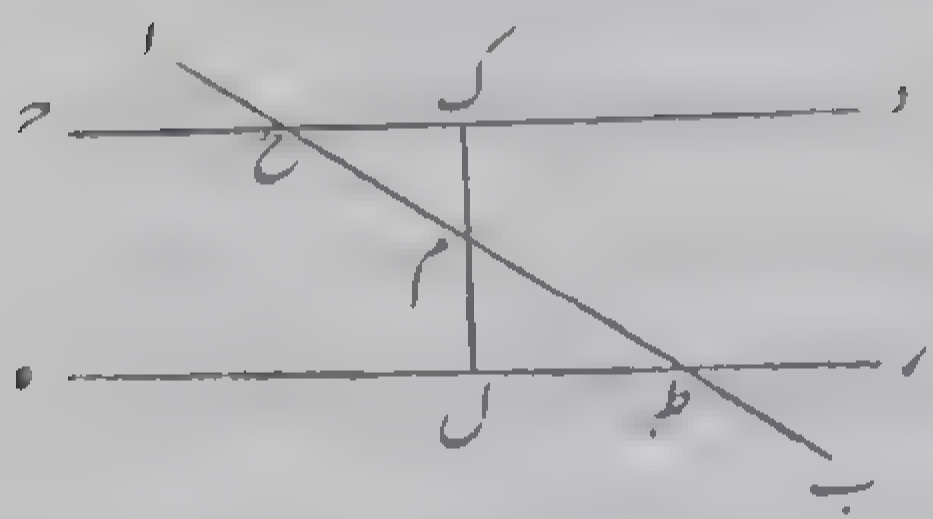
واقول‌انه اذا وقع‌علی‌خطی جـ د ه‌زخط اب فقطع‌خطـجـ د علی‌نقطة ح وه ز علی نقطة ط و کانت زاویة جـ ح ط منفرجة . وزاویة ح ط ه حادة . و مجموعمها اقل من قائمتین . فاقول ان خطی جـ د ه ز اذا اخرجا التقیا فی‌جهة جـ ه .

برهانه:انانقسم‌خط ح ط بنصفین علی‌نقطة‌م‌ونخرج م‌ل عمودا علی ه ز، وننفذه‌حتی‌یلقی جـ دعلی ك .فاقول‌ان زاویة جـ ك ل‌حادة،لانهاان‌لم‌تکن حادة، فاماان‌تکون قائمةاومنفرجة. فان‌کانت قائمةوزاویة ل قائمةوزاویتا م المتقابلتان[1] متساویتان، فمثلثا[2] م ل ط ، م ح ك زاویتان‌من‌احدهما کزاویتین من‌الآخر و ط م مساو‌ل م ح فالزاویةالتالیة[3] کزاویة الباقیة . فزاویة ك ح م مساویة لزاویة م ط ل . و نأخذ زاویة م ح جـ مشترکة فزاویتا جـ ح م، م‌ح‌ك

۱ ــ چاپی : المتقاطعان

۲ ــ ظ : ففی‌مثلثا

۳ ــ چاپی : الباقیة؟



المتساویتان لقائمتین متساویتان لزاویتی ج ح م ، م ط ل فتکونان مساویتین لقائمتین[1] وقد کانتا اقل من قائمتین هذا خلف لایمکن .

وان کانت زاویة م ك ح منفرجة فزاویة م ك د حادة و زاویة[2] م ل ط قائمة فخطا ج د ه ز یلتقیان فی جهة د ز ، لکنهما خرجا علی زاویتی د ح ط ، ح ط ز ومجموعهما اکبر من قائمتین، هف لایمکن . وذلك مااردناه ان نبین .

ولولامخافة السآمة بسبب التطویل لذکرناماذکره جماعة من الاوائل والمتأخرین فی هذا الباب، لکن مولینا قداسبغ[3] القول فی ذلك، واغنی عن غیره فلتقتصر علی فوائده.

نامه خواجه در جواب علم الدین

«فکتب مصنف الرسالة دام ظله[4] فی جوابه من کتاب طویل»

واما قوله ان الحکم باستحالة کون کل واحد من الخطین بحیث یقرب ویبعد من الآخر فی کل واحد من الجهتین معاًوان کان ضروریا لکنها لیست من القضایا الهندسیة، ونحن جعلناها من اشکال کتاب اوقلیدس .

فاقول انی لم اجعل هذا الحکم شکلا من اشکال الکتاب، بل

۱ ـ نسخهٔ س و چاپی کقائمتین

۲ـ س : وزاویتا

۳ ـ س ، اشبع

۴ ـ س : رحمه‌الله

جعلنا الحکم بان الزاویتین الحادتین[1] بین العمودین المتساوبین[2] من الخط المار بطرفیها قائمتان شکلا ، و بینت[3] ذلک بالخلف ، فانتهی الی هذا الحکم فظهر الخلف . وهذا البیان یجری مجری ما یقال فی بیان الشکل الرابع من- المقالة الاولی، ان قاعدتی المثلثین[4] ان لم یطابقا[5] حالة تطبیق المثلثین احاطتا بسطح، وذلک محال ، لان الحکم المذکور، والحکم بامتناع احاطة خطین مستقیمین بسطح فی کونهما ضروریین و مبدئین للمسائل الهندسیة واحد . فان احتاجا[6] الی بیان فموضع بیانهما فی علم آخر غیر الهندسة . تبین[7] فیه مهیة الخطوط المستقیمه واعراضها الذاتیه واستعمالها فی الهندسة یکون علی سبیل المصادرة فحسب ، هذا ما اردت ان اعرضه علی الآراء الشریفة دامت شرفه.

«وهذا آخر ماجری بینهما فی هذه الرسالة»

عبارت زیر در حاشیهٔ نسخهٔ دیگر رسالهٔ شافیهٔ کتابخانهٔ آستانه افزوده شده است :

[و اما البیان الذی اکمل به حرس الله کماله رسالتی فی الخطوط المتوازیة مشرفا ایای، ومتفضلا علی ففی غایة الحسن والوضوح وهو اولی بان یثبت

---

۱ ـ نسخهٔ چاپی : حادثتین

۲ ـ چاپی: المتساویتین

۳ ـ نسخهٔ میرزا : وتبین

۴ ـ چاپی : قاعدتی المثلث

۵ ـ چاپی: انلم ینطابقا

۶ ـ چاپی : احتاجوا ـ نسخ دیگر : احتاجا

۷ ـ نسخهٔ میرزا : تتبین

مکان‌ما ذکرته فی ذلك الموضع لکونه اقرب مأخذا و اسهل وصولا الی المطلوب، واللّه‌یمن علیه و یجزیه‌خیر الجزاء انه‌الرؤف‌المنان (هذا ایضامن کتاب المصنف طاب ثراه)

رساله‌الشافیه عن‌الشك فی‌الخطوط‌المتوازیة که خواجه در نامه‌ای که بعلم‌الدین قیصر نگاشته ذکری از آن کرده و آنرا از تألیفات خویش شمرده ونسخهٔ آنرا برای اوفرستاده است همان رساله «ردبرمصادرات اقلیدس» است که در بارهٔ آن بحث شد. و چون کسانی که مؤلفات خواجه رابتفصیل نام برده‌اند همه آنرا «رد برمصادرات اقلیدس» نوشته‌اند و اشاره‌ای بنام رسالهٔ شافیه نکرده‌اند تصور می‌شد که باید این رساله‌ای جداگانه باشد. ولی بعداز آنکه این دورساله با هم مقابله شد معلوم گردید که هردویکی است.

آخر رساله درنسخهٔ کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار چنین است:

«وذلك ما اردنا ان نبین و یتم هذا الاشکال بباس؟ هو آخراشکال الجوهری بعینه، فهذا ما تقررلی فی‌هذاالمسئلة والحمدلله مفتح‌الابواب و مسهل‌الصعاب و واهب‌العقل و ملهم‌الصواب وصلی‌الله علی محمدوآله. فرغ‌من نسخه‌آخرنهارالاربعا،من شهررمضان سنةاحدی وسبعین وستمائه»

رسالهٔ شافیه با هشت رسالهٔ دیگر ازتحریرات خواجه درسال۱۳۵۹ در حیدرآباد دکن بچاپ رسیده است.

۲۶ -- رساله درآخرمجموعهٔ کتب ریاضی‌خواجه نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالارکه بتاریخ ۶۷۱نوشته شده است این رساله ثبت است.

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم نرید ان نثبت اختلافات وقوع‌الخطوط فی‌الاشکال التی یعرف منها اوضاع مراکزافلاك عطارد فی‌مسیراتهاومقادیر ابعاد مرکزالتدویرعن مرکزی‌العالم، ومعدل‌المسیر ومقادیراختلافه الاول

بحسب الابعاد المختلفة ومقادير ابعاده العظام ايضا بحسبها التى هى غايات اختلافه فليكن مركز العالم[1].

۲۷- جوامع الحساب بالتخت والتراب: (این کتاب در الوافی بالوفیات صلاح الدین صفدی و فوات الوفیات ابن شاکر و همچنین نسخهٔ مرحوم نجم آبادی بنام «جامع الحساب» است، ولیکن در کشف الظنون حاج خلیفه و نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی بنام «جوامع الحساب» آمده است.)

کتابی است درعلم حساب، و کیفیت اعمال حسابی بوسیلهٔ ارقام چندی که آنرا ارقام هندسیه و باصطلاح امروزه ارقام هندیه گویند.

و این علم ازاقسام علم عدد است. و آنرا علم تخت و میل، و یا تخت و تراب نیز خوانده‌اند.

صاحب مفتاح السعادة گوید: «علم حساب را فروعی است که از جملهٔ آن فروع علم حساب تخت ومیل است. و آن علمی است که اعمال حسابی را با نقش چند رقم که بر آحاد دلالت کند انجام توان داد، و آنرا ارقام هندیه گویند» واز جمله کتب این علم جامع الحساب خواجهٔ طوسی را ذکر کرده[2]

و حاجی خلیفه در کشف الظنون نوشته است که «علم حساب تخت و میل» علم باشکال وصوریست که دلالت براعداد نماید. چه هرطایفه‌ای را ارقامی است که دلالت برآحاد می کند، مثل ارقام هندیه و رومیه وافرنجیه و مغربیة ونجومیه وغیره و آنرا «تخت و تراب» هم خوانند[3].

علم عدد بر دو نوع است: اول نظری که آنرا به‌یونانی «ارثماطیقی»

---

۱ ـ فهرست کتابخانهٔ مدرسه عالی سپهسالار شماره ۴۷۲۷

۲ ـ مفتاح السعادهٔ طاشکبری زاده ج ۱ ص ۶۶۳

۳ ـ کشف الظنون ج ۱ ص ۴۰۷ وچاپ اسلامبول ص ۶۱۱

خوانند . و آن علمی است که بحث ازعوارض ذاتیه عدد کند . وموضوع آن عدداست .

ودوم عملی است و آن علمی است که بوسیلهٔ آن مجهولات عددی را از معلومات عددی استخراج توان کرد .

علم حساب علمی نیز بر دوقسم است : هوائی که استخراج مجهولات عددیه بی وسیلهٔ جوارح انجام شود . و غیر هوائی که استخراج آن محتاج به‌استعمال جوارح باشد، مانند بیشتراز قواعد حسابی. و آنرا «حساب تخت و تراب» خوانند[۱].

درهرحال این کتاب ازجملهٔ تألیفات خواجه است . و درفهرست کتب وی‌هم ذکر آن‌شده، وجای تردیدی درنسبت آن به‌خواجه نیست . ایکن حاجی خلیفه در کتاب کشف‌الظنون که آنرا نام برده از مؤلفش ذکری نکرده . معلوم نیست که یاد نکردن نام مؤلف از آن جهت بوده که مؤلفش را نشناخته، ویا درنسبت آن به‌خواجهٔ طوسی تردیدداشته است[۲] .

سارتن که نام این کتاب را درجملهٔ تألیفات خواجه طوسی شمرده گوید: که «این کتاب هم به‌فارسی و هم به‌عربی یافت می‌شود»ولی فارسی آن‌تاکنون بنظر نگارنده نرسیده، وکسانی هم که مؤلفات خواجه را نوشته‌اند از آن یاد ننموده‌اند .

این کتاب قبل‌ازتألیف خلاصة‌الحساب شیخ‌بهائی «ره» معروف، و بین طلاب این علم مشهوربوده است .

اول آن «الحمدلله ولی‌الرشاد و ملهم‌السداد الذی ابدع‌الآحاد .

۱ ـ دستورالعلماء چاپ حیدرآباد ج ۲ ص ۳۵

۲ ـ کشف‌الظنون ج ۱ ص ۶۶۳ چاپ اسلامبول

والف منهامالانهایة له من‌الاعداد» .

وکتاب مشتمل برسه باب وچندفصل است .

نسخهٔ نفیس قدیمی از این کتاب درجزو کتب کتابخانهٔ آستان قدس رضوی (بشماره ۵۲۷۰) موجود است که متعلق بمرحوم شیخ‌بهاءالدین عاملی علیه‌الرحمة بوده، و شیخ درپشت صفحهٔ اول نوشته است : «انتقل الی‌فی‌ثانی ذی‌الحجةسنة۹۷۲وانا الفقیرالی‌الله‌تعالی‌عبده‌محمدبن‌حسین، وسجع مهرش‌این است (العبدبهاءالدین محمدبن حسین‌الحارثی ۹۷۱) وچون قسمت آخرکتاب افتاده و بعد به خط تازه‌ای نوشته شده، ازاین جهت تاریخ تحریرنسخه معلوم نیست .

و نسخهٔ نفیس دیگری هم که بتاریخ ۶۷۰ در حیات خواجه نوشته شده ضمن مجموعهٔ تألیفات خواجه متعلق‌به‌خاندان مرحوم نجم‌آبادی ملاحظه شد .

سارتن درقسمت سوم‌گفتارخود راجع به‌خواجه درذکرکتب حساب و هندسه پس ازیاد نام جامع‌الحساب سه اثر دیگر از محقق طوسی بترتیب زیر آورده که ممکن است به‌نام دیگر دراین‌کتاب ایراد شده باشد :

۱ ـ اثبات اینکه مجموع مربعات دوعدد فردنمی‌تواند مربع باشد .

۲ ـ مسائل ارث که ممکن است ازلحاظ حساب جالب باشد .

۳ ـ کتاب جبر ومقابله که در جبرمی‌باشد .

* * *

این‌کتاب موردتوجه خاص‌دانشمندان اتحادجماهیرشوروی قرارگرفته ومقالاتی دربارهٔ‌آن نوشته وتألیف‌آنرا به‌سال ۱۲۶۵ م برابرباسال ۶۶۳هجری دانسته‌اند .

وبخش یازدهم از فصل اول کتاب که مربوط به ریشه اعداد صحاح و فوق العاده مورد توجه واقع شده توسط آقای س . آ .احمداف وب . آ.رزن قل د[1] بهروسی ترجمه وبا شرحی که به آن اضافه شده بطبع رسیده است.

در این مقاله گفته شده که خواجه طوسی ضمن بحث در ریشه اعداد نشان می‌دهد که وی به ضرایب binomial آشنائی دارد، وباضافه به ردیف اعدادی که امروز به مثلث پاسکال شهرت دارد دراین فصل اشاره شده است.[2]

۲۸- رساله درعلم مثلث : درتذکرة النوادر رساله‌ای بدین نام به خواجه نسبت داده شده است که ظاهراً همان «علم مثلثات» باشد ، و در آن ذکر شده که نسخهٔ آن بخط علامه قطب الدین شیرازی در کتابخانهٔ مولانا یعقوب بخش بداونی درهند موجود است[3] .

۲۹ -رساله درحساب وجبر ومقابله .درفهرست مؤلفات خواجه کتابی درجبر ومقابله ذکرشده که ظاهراً این رساله همان مؤلف وی باشد .

آغاز آن:«الحمدلله رب العالمین،والصلوة علی نبیه محمدوآله الطاهرین. وبعدفقدسألنی بعضی الاصدقاء انا اکتب له مسائل فی معرفة مایحتاج الیه المحاسب فی بعض اعماله ویعینه علی استخراج المجهولات العددیة بطریق الجبر والمقابله فکتب هذه الرسالة»

این کتاب مشتمل بردوبابست. باب اول دراصول قواعد حسابی که بر یك مقدمه وچهار فصل مشتمل است .

وباب دوم در کیفیت استخراج مجهولات اعداد متناسبه به طریق جبرو مقابله، و دراین باب دوازده فصل است .

1_ S.A. Ahmedov_B. A. Rozen pelid

۲ ـ اصل مقاله درمجله istor _Mat. issleed no. 15 (1963) 434_444 بچاپ رسیده است .

۳ ـ تذکرةالنوادر چاپ هند ص ۱۶۲

آخر نسخه «فهذا ما حضرنی فیما طلبه ادام‌الله تعالی مع ضیق‌الوقت و تراکم‌الاشغال‌وانقسام‌الخاطر. فان‌کان وافیا بماطلبه، و الافلیرسم بمایریده لاعید الکلام فیه اذاوجدت فرصة من‌الزمان، وهوحسبی ونعم‌النصیر».

حاجی خلیفه در کتاب کشف‌الظنون وطاشکبری زاده در کتاب مفتاح‌السعادة کتابی به نام «الظفر» در جبرومقابله ازمؤلفات خواجه شمرده‌اند[1]. و چون در آن دو کتاب ابتدا وانتهاء این رساله نوشته نشده، معلوم نشدکه کتاب «الظفر» با این رساله یکی‌است‌یا «الظفر» کتاب جداگانهٔ دیگریست. نسخه‌ای ازاین رساله در کتابخانهٔ‌آستان قدس رضوی ضمیمه شماره (۵۵۱) است.

و نسخهٔ دیگر ضمن مجموعه شماره ۵۴۲ کتابخانهٔ شخصی آقای عبدالحمید مولوی درمشهد میباشد. ویك نسخه هم درمدرسه خلدآشیان آیة‌الله بروجردی درنجف اشرف ملاحظه شد که به تاریخ ۹۳۸ نوشته‌شده، ودرآخر آن افزوده شده بود: «فرغ‌المصنف وهوالامام العلامة‌المحقق افضل‌المتأخرین لسان‌الحکماء‌المتقدمین نصیرالحق‌والملة والدین‌محمدبن‌محمدبن‌حسن‌الطوسی قدس‌الله روحه وبرد مضجعه من تصنیفه غرة‌المحرم سنة سبع وستین‌وستمائة».

این رساله را قاسمعلی قاینی ترجمه و شرح‌کرده که نسخه آن در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه ضبط است[2].

۳۰ ــ رساله‌معینیة یا المفید در هیئت. خواجه این کتاب را بنام ابوالشمس معین‌الدین پسرناصرالدین محتشم تألیف کرده است. و ازهمین جهت آنرا «معینیه» نامیده است.

ابتداء کتاب این است:

---

۱ ــ کشف‌الظنون ج ۲ ص ۲۸۷ ومفتاح‌السعادة چاپ حیدرآباد دکن ج ۱ ص ۳۲۷

۲ــ فهرست دانشگاه ص ۳۶۳۶ ش ۱۹۴۳.

سپاس وستایش حضرت عزت ذوالجلالی را که انوار دقایق حکمت او ازهر ذره‌ای ازذرات کاینات تابانست، و آثار بدیع قدرت او در هرجزوی از اجزاء موجودات درافشان است [۱]» .

خواجه درمقدمه گوید «... آن معدن نور مطلق و منبع ظهور حق که بحقیقت، جز درگاه مقدس، و بارگاه معلاء خداوند عالم فرمان‌ده بنی آدم، مظهر امرربانی، مصدر رحمت یزدانی، نقطهٔ دائرهٔ وجود، شخص معـرفت واجب الوجود، صاحب الزمان وترجمان الرحمان، علاءالدنیا والدین، جلال الاسلام والمسلمین، ظل الله فی العالمین، وحجته‌علی‌الخلق اجمعین، اعلی‌الله امره، وقدس ذکره نبشت، به‌اصناف صلوات‌وانواع تحیات محفوف باد، وعنان تصاریف صروف ازصوب آن کعبهٔ اصحاب وحدت و ازسمت قبلهٔ رباب معرفت مصروف بحق‌الحق وصاحبه .

غرض از این تشبیب ثنا و ترتیب دعا این است که تا محرر این سواد شرف‌محاورت(ن-مجاورت)حضرت با نصرت‌مجلس‌عالی‌شاهنشاه عالم عادل کامل مکمل فاضل مفضل منصف منتصف . مؤید مظفرمنصور مجاهد مجتهـد مکرم، ناصرالحق والدین . سعدالاسلام والمسلمین، اعدل‌الملوك والسلاطین ناشرالاحسان فی‌العالمین ظل ملوك‌العرب والعجم، افضل ولاة‌السیف والقلم، سلطان صدورالشرق والغرب، عزیز حضرة‌المقدسة، خسروآفاق، فرمان ده گیتی، نظام جهان، شهریارایـران عبدالرحیم بن ابی منصور خلدالله ملکه، وضاعف‌الله قدره یافته است . ودرآن بارگاه کیوان پناه بسعادت استفادت و کرامت‌استفاضت مستسعد ومشرف شده، همت او برنیل‌دولت‌خدمت‌پادشه‌زادهٔ ایران ،مفخرجهان‌وجهانیان صدرمعظم‌قدوة صدورالعرب والعجم، معین‌الدولة والدین، ناصرالاسلام والمسلمین وتاج‌الملوك والسلاطین، ذخرالاکابر

۱ ــ رسالهٔ معینیه کتابخانهٔ آستانهٔ رضوی شماره ۵۳۲ مورخ ۶۶۵ .

والافاضل فی‌العالمین، انسان عین‌الکرم والشرف ، محیی فضائل السلف سلالة مکارم الاخلاق ، صفوة اکارم الآفاق . انسب‌العالم ، افتخار جهان ، اکرم واشرف ایران ابوالشمس بن‌عبدالرحیم ضاعف‌الله علاه وادام الی‌اوج المجد و الشرف ارتقاه ، که صیت بزرگواری و فضلش ، در آفاق و اقطار سایر است ، و حقیقت مثل «من اشبه اباه فماظلم » برجبین متین او واضح و ظاهر موقوف بوده است[۱]» .

و در خاتمهٔ رساله آورده است :

«وچون آنچه در صدر کتاب وعده داده بودیم[۲] ازشرح علم هیأت بر سبیل اجمال‌بتقدیم رسید، رساله را براین[۳] فصل ومقالت ختم‌کنیم اگرپسندیدهٔ خاطربزرگوار فلان[۴] ضاعف‌الله‌علاه آیـد غایت سعادت این بنده مخلص روی نموده باشد. والاحرمان‌او[۵] امروزی‌نیست . وآنچه نظراشرفـرا برآن وقوف[۶] افتد ازطغیان قلم یا خلل عبارت یا قصور معنی یا تفاوت مفهوم (یاسهـوی در نظرآید) بذیل عفوپوشیده فرماید . وتمهید عذر را محل قبول دهد که با قلت بضاعت و فرط تعجیل، و تشویش ضمیر به‌انواع اسباب پراکندگی حاصل بوده[۸] وتحریری‌که افتادازسرارتجال‌بی‌تتبع رویت‌برفت[۹] . ایزدسبحانه‌وتعالی

۱ ــ نسخهٔ خطی معینیه کتابخانهٔ ملی ملك شمارهٔ ۳۵۰۲

۲ ــ مجموعهٔ ش ۳۰۶ نمره ۱۳ کتابخانه‌مجلس‌سنا وفهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه ص ۳۶۳۶

۲ ــ ن : وچون آنچه وعده داده بودیم در صدرکتاب

۳ ــ ن : بدین

۴ ــ ن : پادشاه زادهٔ ایران

۵ ــ ن : بنده

۶ ــ ن : وقفه

۸ ــ ن : حاصل نشود

۹ ــ ن : رایت رفت

آنچه[1] مقتضاء ثبات و نظام و مستدعی حصول[2] مرام بود ارزانی داراد. انه لطیف مجیب[3]»

در بعضی از نسخ این رساله این مقدمه و خاتمه نیست و از ناصرالدین و پسر او اسمی برده نشده، بنابراین معلوم می‌شود که خواجه این کتاب را در وقتی که در قهستان بوده تألیف کرده و این مقدمه و خاتمه را باقتضاء وقت بر آن نوشته، و بعد از بیرون آمدن از قلاع اسماعیلیه مقدمه و خاتمه را از آن حذف کرده و مقدمه و خاتمهٔ دیگری بجای آن قرار داده و نام علاءالدین محمد و ناصرالدین عبدالرحیم و پسرش ابوالشمس معین‌الدین را از مقدمه و خاتمه انداخته چنانکه در کتاب اخلاق ناصری نیز همین عمل را نموده است.

این رسالهٔ مختصریست به‌فارسی در علم هیئت و مشتمل بر چهار مقالت است. مقالت اول در مقدمات علم هیئت. و مقالت دوم در هیأت اجرام علوی، و مقالت سوم در هیأت زمین و اختلاف آن، و مقالت چهارم در معرفت ابعاد و اجرام.

و گفتهٔ سوتر که رسالهٔ معینیه ترجمهٔ فارسی تذکره است درست نیست، چه خواجه معینیه را بنام معین‌الدین پسر ناصرالدین محتشم و در سال ۶۳۲ در وقت اقامت در قهستان تألیف کرده، و تذکره را بطور مسلم در مراغه و بدرخواست عزالدین زنجانی در سال ۶۶۹ تصنیف نموده است.

نسخ متعددی از این کتاب بنظر رسید که قدیمترین آنها یکی نسخهٔ کتابخانهٔ ملی ملك است که دارای مقدمهٔ اولیه و تاریخ تحریر آن سال ۶۵۸ و در زمان حیات خواجه نوشته شده است. و نسخهٔ قدیمی و نفیس دیگری که

---

۱ ـ ن: ایزد تعالی دولت آن خاندان مجد و شرف مؤبد کرداناد و آنچه

۲ ـ ن: و مبدع فصول

۳ ـ ن: انه اللطیف الخبیر و الحمدلله رب العالمین و الصلوة علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

فاقدمقدمه و با خاتمهٔاولیه‌است. اول‌مقالت اول آن بخط جدیدتری نوشته شده است . تاریخ تحریر آن سال ۶۶۵ ومتعلق بکتابخانـهٔ آستان قدس رضوی (به‌شماره ۵۳۲) است. و در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی چند نسخه از رساله معینیه بشماره‌های ۱۷۸ و ۴۱۲ و ۶۶۶۳ هست کـه نسخه دوم آن بنام المفید ثبت است. نسخهٔ دیگری نزدآقای‌آخوندی کتابفروش ملاحظه شد که درآخر آن چنین نوشته شده بود: «اتفق‌الفراغ من‌تحریره یوم‌الخمیس‌الثانی من شهر رجب سنةاثنین وثلثین وستمائة» واین تاریخ مسلماً بعد بدان‌الحاق شده و آثار دستخوردگی درآن هویدا بود .

این رساله در جملهٔ انتشارات دانشگاه بسعی آقای دانش پژوه بچاپ رسیده است .

۳۱ – شرح معینیه . خواجه رسالهٔ معینیه را کـه درپیش وصف آن شد خود شرحی کرده وبنام همان معین‌الدین پسرناصرالدین محتشم و شاید به درخواست‌او آنرا تألیف نموده است.

آغاز آن: «الحمدلله علی افضاله والصلوة علی خیرخلقه محمدالمصطفی وآله». درمقدمه این کتاب خواجه فرماید :

«چون عنایت ربانی حجاب انتظار ازپیش چهرهٔ مراد محرر این سواد برداشت ، و سعادت خدمت پادشاه زادهٔ ایران (مخدوم ومفخرجهانیان صدر معظم افتخارالعرب والعجم ، معین‌الدولة والدین ، ناصرالاسلام والمسلمین تاج الملوك والسلاطین ، انسب‌العالم ابوالشمس انارالله بـرهانـه ، و قرن بالدوام ملك والده و سلطانه) روزی کرد ، و روزگار به انجاح مأمول واسعاف مطلوب یعنی تیسیر دولت، ونیل (مجاورت واستفادت از) محاورت چنین ذاتی کریـم و شخصی شریف مساعدت نمود ، طبع لطیف این یگانهٔ

روزگار هر چند بردقایق علوم واسرار معانی مطلع است ، اما ازجهت اتمام این سعادت واستمرار این شرف که مخلص‌ترین خدم او را حاصل شده است نشاط مذاکرهٔ علمی فرمود . و دربحث آن رساله که موسوم است به «رسالهٔ معینیه» وپیش ازاین جهت کتابخانهٔ معمورهٔ این پادشاه زاده ضاعف‌الله علاه (سقی‌الله ثراه ؟) تحریـر افتاده است شروعی رفت ، دراثناء آن مباحثات ازآنجا که کمال کیاست وفرط حذاقت اوست، اشارت شریف نفاذ یافت که بهر موضع که سخنی مغلق درعبارت آمده است ، یا محل ابهامی یاغموضی است، کلمه‌ای چندمبسوط ترتعلیق باید کرد، تا اگروقتی اتفاق مطالعه‌افتد، خاطر ازتفکر درایضاح آن معانی کوفته نشود ، وضمیر را بتذکـر بیانی التفات نباید نمود ، پس بحکم این مقدمه و آنکه امتثال فرمان از لوازم خدمت و شرایط مطاوعت است ، کسر ایـن اوراق اتفاق افتاد تا در هـر باب که تعیین (تغییر) می‌رودنکته‌ای از آنچه نقش خیال این بی بضاعت باشد . برحسب استطاعت تحریرمی‌افتد. انشاءالله بشرف ارتضا مشرف گردد وبنظررضا ملحوظ .

ایزد سبحانه و تعالی همیشه ذات این بزرگوار را منبع فضائل ومجمع مآثر داراد . انه‌المجیب‌اللطیف»

نسخهٔ این کتاب که تاریخ آن ۲۷ شعبان المعظم سنة «اربع واربعین و ثمانمائةالهجریة» و بدست غیاث‌الدین ابوسعیدالمتطیب نوشته‌شده درکتابخانه ملی ملك موجود است .

دربعضی ازنسخه‌های این شرح نام ذیل‌معینیه یا توضیح وحل مشکلات معینیه بر آن‌گذاشته شده، ومقدمهٔ آن بصورت زیر تغییر یافته است :

«بعد ازفراغ از تحریر رسالهٔ معینیه درهیئت یکی‌ازبزرگان که‌آن رساله به‌اقتراح اوتحریر کرده بود ، درقرائت آن رسالت رغبت نمود، والتماس کرد که درحل مشکلاتی که در آن کتاب موجود است، ثبتی کرده آید . و شرح

بعضی مواضع که بروی مشکل می آید به آن الحاق کرده شود. به این موجب کسر این اوراق اتفاق افتاد، تا درهر باب که یقین میرود نکته‌ای از آنچه نقش خیال این کم بضاعت باشد، برحسب اقتضاء حال تحریر می‌افتد. انشاءالله تعالی.

نسخهٔ این رساله با رساله معینیه کتابخانه ملك در يك مجلد و تاریخ تحریر آن ۶۵۸ است. این رساله هم بسعی همان فاضل درچاپخانه دانشگاه بچاپ رسیده است.

۳۲ ـ زبدة الهیئة . مختصریست درعلم هیئت بفارسی. وبنای آن برسی فصل است.

آغاز آن: «بعد ازسپاس وستایش آفریدگار جل جلاله و درود برخاتم انبیاء محمدمصطفی (ص) وبراهل بیت و یاران او باد.

«چنین گوید» محرر[1] این مقالـه ومسود[2] این رساله که دربعضی سفرها جماعتی متعلمان که بمثابت فرزندان بودند، بل عزیزتر، استفادهٔ علم هیأت و استکشاف احوال افلاك واجـرام ومعرفت اوضاع وحـركات كواكب ميل نمودند. و آن را زبدةالهیئة نام نهاد وبنای آن برسی فصل نهاد ..»

نسخهٔ آن در کتابخانهٔ ملی ملك و در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی بشمارهٔ ۵۵۵۳ موجود است و در نسخهٔ اخیر نام مؤلف در دیباچه صریحاً محمد بن محمدالطوسی ذکر شده است.

نسخهٔ دیگری در کتابخانهٔ مجلس بشماره (۱۸۰) است که از کتب مرحوم والدنگارنده بوده وبعد به کتابخانهٔ مجلس نقل شده است.

نسخهٔ قدیمی دیگری از این کتاب بدون تاریخ تحریر که درسال ۷۰۷ به ملکیت محمدبن حیدربن محمد منجم درآمده و در پشت صفحه اول نسخه

---

۱ ـ دربعض نسخ: مؤلف

۲ ـ دربعض نسخ: مصنف

یادداشت شده متعلق به‌دوست محترم‌دانشمندم آقای عبدالحمید مولوی است که مورد مطالعه قرار گرفت.

شیخ نصیرالدین علی بن محمدبن علی که در کاشان متولد شده و در حله مسکن داشته و در دهم رجب ۷۵۵ وفات یافته کتاب زبدة‌الهیئة را بعربی ترجمه کرده است. و این نسخه‌بدین‌عبارت ابتداشده : «الحمدلله‌فاطر السموات ومدورها ومبدع‌الکواکب ومنورها»

وهمین ترجمه است که آنرا شیخ کمال‌الدین عبدالرحمن بن محمد عتایقی حلی شاگرد معرب شرح کرده و آنرا بنام «الشهدة فی شرح معرب‌الزبدة» نامیده‌است، وشارح ازاین شرح در ۱۴ محرم ۷۸۸ فارغ گردیده است[۱].

زبدة‌الهیئة در۱۳۲۲ قمری باکائنات‌الجو طبع شده است.

۳۳ - زبدة‌الادراك فی‌هیئة‌الافلاك. رسالهٔ‌مختصریست عربی‌مشتمل بریك قاعده (ظ : مقدمه) و دومقاله. خواجه دراین‌رساله خلاصهٔ مطالب کتب هیئت را درج کرده است.

ابتدای آن:«الحمدلله فاطر السموات فوق‌الارضین وجاعلها‌عبرة‌للناظرین المتوسمین» نسخهٔ آن در کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است[۲].

حاجی خلیفه در کتاب کشف‌الظنون نوشته است که محقق طوسی خلاصهٔ مطالب کتب هیئت را در زبدة‌الادراك جمع نموده است.[۳]

۳۴ - مختصردر معرفت تقویم مشهور به سی فصل، «تقویم درلغت

---

۱ - الذریعة ج ۴ ص ۱۰۶

۲ - فهرست نسخ عربی کتابخانهٔ ملی پاریس ج ۱ شمارهٔ ۲۵۱۱

۳ - کشف‌الظنون ج ۲ ص ۹۵۰

عرب راست داشتن وقیمت کردن است. و در نزد منجمان دور ستاره، از اول حمل برتوالی بروج باشد. وتقویم را بر صحیفه‌ای نیز اطلاق کنند که حرکات ستاره‌ها و نظرها و حالات ایشان در یك سال ، واحکام آن سال درآن نوشته شده باشد» .

این کتاب رسالهٔ مختصریست راجع به‌ابتداء تواریخ وتأسیس تقویم . وچون مشتمل برسی فصل بوده، بدین‌جهت به سی‌فصل مشهورشده است.

تألیف سی‌فصل چنانکه خود مصنف درفصل بیست و دوم خبر داده در سال ۶۵۸ ازتاریخ‌عرب، یعنی نزدیك یکسال بعد ازشروع به‌رصد مراغه بوده است .

حاجی خلیفه درکتاب کشف‌الظنون گوید .

«این رساله را خواجه بعربی‌وفارسی هردوتألیف کرده است.»[1]

آغاز نسخه‌های فارسی وعربی این‌رساله مختلف است .

ابتدای رسالهٔ فارسی دربعضی ازنسخه‌ها چنین است :

«الحمدلله رب‌العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین . اما بعد این مختصریست که خواجه نصیرالدین تصنیف کرده در معرفت تقویم مشتمل برسی فصل . فصل اول در حساب جمل»

و دربعض نسخ دیگر این رساله ذکر تحمید نشده ، وبدین عبارت شروع شده :

«این مختصریست درمعرفت تقویم مشتمل برسی فصل[2] . »

ابتدای نسخ عربی‌دربعضی‌ازنسخه‌ها چنین‌است: «هذا مختصر فی‌معرفة التقاویم مشتملا علی ثلثین فصلا»

---

۱ ــ کشف‌الظنون ج ۱ ص ۲۰

۲ ــ نسخهٔ کتابخانهٔ آستانهٔ شماره ۵۳۳۹

و در بعضی نسخ چنین است: «اما بعد حمدالله علی نواله[1]»

در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی ضمن جنگی نسخه‌ای از سی فصل عربی ملاحظه شد که آغاز آن چنین بود: «هذه رسالة فی معرفة التقویم مشتملة علی ثلاثین فصلا . الفصل الاول فی حساب الجدل»

چون این رساله متن مختصر مفیدی بوده و طالبان این علم را بدان رغبت بسیار، از این جهت عدهٔ کثیری از علما بشرح رسالهٔ عربی و فارسی آن پرداخته‌اند که در اینجا به‌ذکر چند شرح از شروح آن می‌پردازد .

۱ - شرح سی فصل از بدرالدین طبری از فضلاء و منجمین قرن نهم . تاریخ تألیف آن مابین سالهای ۸۲۴ - ۸۲۵ است . و در روز دو شنبه هفتم ربیع‌الاول ۸۲۵ این شرح را به‌اتمام رسانیده است .

ابتدای آن: «شکر و ستایش مر خدای را که هردوجهان بیافرید و آفتاب و مهتاب در آسمان جاری کرد.»

نسخهٔ دیگری از شرح بدرطبری مورخ ۱۰۸۴ ملاحظه شد که بدین عبارت آغاز شده بود «حمدنا معدود و مدح نامحدود حضرت واجب‌الوجود قدیمی را که عقل کل ببارگاه قدیمش قدمی فراپیش ننهد»

۲ - شرح سی فصل به‌فارسی از محمدبن یحیی معروف بعلاء شیرازی (بعضی از علماء که به رسالهٔ سی‌فصل فارسی خواجه پی نبرده تصور کرده‌اند که سی فصل به عربی نوشته شده و علاء شیرازی آنرا ازعربی به فارسی نقل و بعد آنرا شرح کرده است و این اشتباهست ، چه چنانکه ذکر شد خواجه خود آنرا به عربی وهم به‌فارسی تألیف نموده است) .

شارح ازشرح این رساله درتاریخ جمادی‌الآخرة ۹۳۶ در حلب فارغ

---

۱ - نسخهٔ سی‌فصل عربی متعلق به‌آقای سیدحسین آموزگار

شده است .

۳ ـ شرح سی‌فصل محمد بن محمد کاشغری است . وی سی فصل را تهذیب و تحریـر و شرح کرده و در سال ۷۱۰ ظاهراً بتحریـر آن مشغول بوده است .

ابتدای آن :

«شکربی‌حد ونهایت وسپاس بی‌عدد وغایت نثار بارگاه جلال و درگاه کمال پادشاهی را که مبدع دل و جانست» .

نسخهٔ شرح طبری وشرح کاشغری در یك مجلد در کتابخانهٔ ملی ملك . ونسخهٔ دیگری هم ازشرح اخیر در کتابخانهٔ مرحوم شیخ‌الاسلام زنجانی . و نسخهٔ سوم در کتابخانه مجلس شورای ملی به شماره ۱۹۳ موجود است .

۴ ـ شرح دیگری به فارسی که شارح آن معلوم نشد .

ابتدای آن :

«الله احمده علی‌نعمائه واشکره علـی آلائه . و اصلی علی‌خیر انبیائه و احبائه»

نسخهٔ این شرح متعلق به کتابخانهٔ آستان قدس رضوی به شماره ۵۳۴۹ است . و فهرست نویس در فهرست کتابخانه احتمال داده است که شارح ملاجلال دوانی باشد . ولیکن با مطالعهٔ اجمالی درفصل تاریخ آن که شارح گوید :

«ونوروز سلطانی درصدوبیست وپنجم ازجلوس چنگیزخان روزآدینه هیجدهم ربیع‌الآخرسال بر۷۲۷ازسال هجرت محمد مصطفی (ص) وازتاریخ رومیان سیزدهم آزارسال ۱۶۳۸ ازعهد اسکندر . برابر با نوزدهم خردادقدیم سال بر۶۹۰ یزدجردی‌الخ» و برای مطابقهٔ تواریخ نوروزسال ۷۲۷ هجری را

اختیار کرده . باید تألیف کتاب در همین سال باشد . بنا براین مؤلف را نمی‌توان ملاجلال دوانی دانست . درمقدمه شارح گوید :

«اما بعد چون به تقدیر باری عزاسمه وواسطهٔ تأثیراجرام علوی وتربیت ابوین وتعلیم استادان اسعدهم‌الله فی‌الدارین قابلیت مطالعهٔ کتب استادان حاصل شد واز دررمعانی‌مندرجهٔ ایشان بعضی (فوائد) بدست‌آمد . علی‌الخصوص از فواضل‌فوائد افضل‌الباحثین(ن : المتأخرین)سلطان‌المتبحرین مولانانصیرالحق والدین طوسی‌البسه‌الله حلل غفرانه برساله‌ای کـه او درمعرفت تقویم ساخته»

نسخه‌ای دیگر از این شرح به شماره ۱۰۶ در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی است.

۵ ــ شرح سی‌فصل مـوسوم به ربیع‌المنجمین. شارح آن میرزا رضی نامی است که به سال ۱۰۶۹ هجری بعهد سلطنت شاه عباس ثانی سی‌فصل را شرح کرده‌است. نسخهٔ آن در کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار به شماره ۶۶۱ و در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی به شمارهٔ ۱۷۳ ودرکتابخانهٔ آستان قدس رضوی به شمارهٔ ۷۱۲۸ موجود است .

درپشت صفحه اول نسخهٔ کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار نوشته شده :

«کتاب ربیع‌المنجمین فی شرح فصول‌الثلثین الف وصنف و رشق و سود اقل‌الخلیقه ابن محمد شفیع محمد رضی جعل‌الله احسن یومیها غدهما بالنبی وآله»

درکتاب محافل‌المؤمنین مؤلف ربیع‌المنجمین میرزارضا بجای میرزا رضی‌آمده، و چند سطری درشرح حال وی ذکرشده است[1].

و به طوریکه ازمقدمه کتاب برمی آید شارح در وقت تألیف شرح‌خود

۱ ــ محافل المؤمنین تألیف‌محمدشفیع حسینی‌قزوینی نسخهٔ کتابخانهٔ آستان‌قدس‌رضوی

سی‌وپنج ساله بوده است .

تاریخ تألیف این شرح درباب تواریخ چنین آمده‌است: «حالت تحریر مطابق است با روز ۱۶ محـرم ۱۰۶۹ هجری کـه آفتاب درسیم درجه میزان است». (نسخهٔ مجلس : دربیستم درجهٔمیزان)

درنسخهٔمذکور درمقدمه‌بجای نام شاه‌عباس ثانی «شاه صفی» ذکرشده که‌با تاریخ‌تألیف که ۱۰۶۹ یاد شده‌سازگارنیست ثانی‌مگرآنکه‌بگوئیم شارح این شرح را قبل از این تاریخ به نام شاه صفی نوشته و بعدتجدید نظری‌درآن نموده، و به نام شاه عباس ثانی کرده است .

آغاز نسخه «نطـق سخندان که مستخرج تقاویم کواکب معالی و بیان است» .

درمجلهٔ مجمع علمی عربی دمشق شرح سی فصل فارسی تألیف میرزا رضی مستوفی معاصر شاه عباس بزرگ در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی نشان داده شده که ظاهراً همین کتاب ربیع‌المنجمین است .

۶ ــ شرح سی‌فصل فارسی تألیف علـی‌اکبر منجم شیرازی که به سال ۱۲۳۰ تألیف و تحریر شده‌است. مرحوم هدایت در کتاب مجمع‌الفصحا[1] در احوال حاج علی‌اکبرملقب به نواب ومتخلص به بسمل که از مردم شیرازاست درجملهٔ تألیفاتش شرح سی فصل خواجه را نام برده که شاید وی همان علی اکبرمنجم شیرازی باشد .

۷ ــ معالم‌النجوم شرح برسی فصل مؤلف آن زکریابن حسن موسوی است که آنرا به سال ۱۲۶۸ تألیف کرده است . این دوشرح اخیرنسخه‌اش درکتابخانهٔ خصوصی آقای باستان دیده شد .

۱ ــ مجمع‌الفصحا . ج۲ ص ۷

۸ – شرح سی‌فصل میرزا عبدالعلی بن احمد کوکانی است که مدتی استخراج تقویم و تتبع احکام نجوم در صفحات آذربایجان به مؤلف آن اختصاص‌داشته، ودرسال ۱۳۲۵ وفات یافته است. شرح وی درتبریز به سال ۱۳۲۲ به طبع رسیده است.[۱]

۹ – شرح دیگریست به فارسی برسی‌فصل شارح درمقدمهٔ شرح از انحطاط علم نجوم در زمان خود شکایت کرده و از سرنوشت خویش اظهار ناخوشنودی می‌نماید.

و ازاینکه اوضاع کواکب را در سال ۸۲۴ به تفصیل بیان نموده ظاهر آنست که این سال، سال تألیف وشرح آن می‌باشد.[۲]

مدخل فی‌علم‌النجوم. منظومه‌ایست به‌فارسی درعلم نجوم منسوب به خواجهٔ طوسی نسخهٔ آن ضمن کتب مرحوم میرزا طاهر تنکابنی درکتابخانهٔ مجلس شورای ملی موجود است.

وبه تاریخ سال۱۲۸۲این منظومه درحواشی کتاب بیست باب ملامظفر به طبع رسیده است.

اول آن

مرد دانا سخن ادا نکند   تا به نام حق ابتدا نکند
مالك لم‌یزل قدیم کریم   صانع‌بی بدل‌حکیم‌علیم

و این دوبیت نیز درمقدمهٔ آن آمده است:

بهرتشریف خویش اول این   کردم ازمدحت جلال‌الدین
بر محامد محمد احمد   که به‌قدراست برتر از فرقد

جلال‌الدین که نامش دراین ابیات آمده معلوم‌نشد کیست. محتمل است

۱ – دانشمندان آذربایجان‌تألیف مرحوم تربیت ص ۲۵۷
۲ – فهرست کتابخانهٔ آستان قدس رضوی ج ۸ ص ۲۲۳ شماره ۸۸۳۳

مقصود جلال‌الدین خور شاه پادشاه اسماعیلی باشد. وخواجه کتاب را به نام او ساخته باشد.

دربعضی از نسخه‌های مدخل منظوم ناظم سیداشرف نوشته شده و به اونسبت داده شده نه‌به خواجه‌طوسی. وبعضی‌مدخل‌منظوم‌را از آن عبدالجبار خجندی دانند که در جمادی الثانیهٔ سال ۶۱۶ آنرا به نظم آورده است و نسخه‌هائی که بنام سیداشرف و عبدالجبار است به این ابیات پایان می‌یابد که درنسخهٔ چاپی منسوب به خواجه نیست.

باد از ما درود بر مهتر　　　هم بر اولاد و آل او یکسر
وقت تاریخ نظم شد آخر　　　غره بود از جمادی‌الآخر
ششصدوشانزده‌زهجرت‌بود　　　که بنظم‌این‌خیال‌روی نمود

اگر مقصود از سید اشرف، سید حسن غزنوی مشهور به اشرف باشد زمانش با این‌تاریخ‌سازگار نیست، وناظم مدخل نمیتواند باشد، چه اودرتاریخ ۵۵۶ وفات یافته است.

واین مدخل منظوم را شرحی است که نام شارح آن معلوم نشدولی درصفحهٔ ۵۶ نسخه از اول محرم سال ۹۲۷ به عنوان سال جاری یاد شده و معلوم می‌شود که شارح ازمنجمان نیمهٔ اول‌قرن دهم هجری بوده ودراین شرح ازسی‌فصل خواجه وزیج ایلخانی استفاده شده است.[۱]

۳۶- **ترجمهٔ صورالکواکب**. مؤلف صور الکواکب ابوالحسین عبدالرحمن‌بن عمربن‌محمدبن‌سهل‌صوفی‌شیرازی(۲۹۱-۳۷۶)است که خواجه به‌ترجمهٔ آن پرداخته است.

ابتدای کتاب:«الحمدلله‌حمدالشاکرین‌وصلواته‌علی‌محمدوآله‌الطاهرین.

---

۱ - کشف‌الظنون ج ۲ ص ۴۱۱

این کتاب صورالکواکب است که به التماس بعضی از دوستان از تازی با پارسی کرده می‌شود به توفیق‌الله و عونه »

در کتبی که فهرست مؤلفات خواجه به تفصیل ذکر شده نام این کتاب و نسبت آن به خواجه دیده نشد ولیکن در آخر نسخه‌ای که به کتابخانهٔ آستان متعلق و مورخ به تاریخ ۱۰۶۳ است نوشته شده « قدیم‌الکتاب در سیزدهم جمادی‌الثانیة در قصبهٔ ماهان‌من توابع دهکدهٔ دارالامان کرمان منقول از نسخه‌ای که نقل کرده شده بود به یك واسطه از نسخهٔ اصل به خط مترجم خاتم الحکماء الاسلامیه نصیرالحق والدین محمدبن‌الحسن (کذا) الطوسی تغمده‌الله بغفرانه . »

نسخهٔ این ترجمه بسیار نفیس و گرانبهاست.[1]

نسخهٔ دیگری از این ترجمه که مورخ دوشنبه بیست وپنجم ذوالقعدة سنهٔ سبع و اربعین وستمائه هجری‌است در کتابخانهٔ ایا صوفیا به‌شماره ۲۵۹۵ موجود است که بعضی احتمال داده‌اند به خط خود خواجه باشد. وشادروان مرحوم عباس اقبال‌آشتیانی مقالهٔ مفصلی راجع به‌خصوصیات نسخهٔ مذکور نوشته و آن مقاله دریکی ازشماره‌های اطلاعات‌ماهیانه درج است .

صورالکواکب عربی در حیدرآباد دکن وترجمه آن نسخهٔ اسلامبول با چاپ افست بوسیلهٔ بنیاد فرهنگ طبع شده است. واخیراً به تصحیح آقای معزالدین مهدوی بنفقهٔ بنیاد فرهنگ تجدید چاپ شده‌است .

۳۷ – تذکرهٔ‌نصیریه[2] درهیئت . کتاب مختصریست بعربی جامع

۱ – ترجمه صورالکواکب نسخهٔ کتابخانه‌آستان قدس رضوی شماره ۵۲۵۰

۲ – سارتن گویدچون این کتابرا خواجه به نام‌نصیرالدین حاکم قهستان نوشته تذکرهٔ نصیریه‌گویند، و این گفته اشتباهست، چه‌لقب حاکم قهستان ناصرالدین است نه نصیرالدین،ودیگر آنکه تألیف این کتاب‌درمراغه بوده نه درقهستان که‌آنرا به‌نام حاکم آنجا نامگذاری نماید .

مسائل این فن با ایراد بعضی ادله و مشتمل برچهار باب است. این کتاب را خواجه در مراغه به درخواست عزالدین زنجانی تألیف و در اوایل ذیقعده ۶۵۹ ازآن فراغت یافته، وازکتب مهمۀ این فن، ومرجع برای مطالعۀ عقاید خواجه دربارۀ علم هیئت است.

سارتن درتاریخ علوم راجع به‌کتاب تذکره گوید:

قسمتی از این کتاب توسط کارادو و کس ترجمه شده‌است، در این بخش که ترجمه شده از مجسطی انتقادات جالبی دیده می‌شود، به خصوص دربارۀ اختلافات حرکت ماه وحرکت سایرسیارات (بویژه زهره و عطارد)، وپیشنهاد دستگاه جدیدی به‌جای دستگاه بطلمیوس مرکب از دوایر مماس و غیره می‌باشد. درانتقاد برمجسطی خواجۀ طوسی ابتکارقابل ملاحظه‌ای نشان داده است، ولی دستگاه او مانند دستگاه بطلمیوس مشکل است، وازآن بهتر نیست. قسمت مثبت تذکره بزودی فراموش شد. ولی قسمت منفی آن با انتقادات‌تازه‌وبا قدرت اواز هیئت بطلمیوس قدم جدیدی بود بطرف اصلاحی که به دست کوپرنیك‌صورت‌گرفت».

آغاز آن:

«الحمدلله مفیض‌الخیر و ملهم‌الصواب والصلوة علی محمد المبعوث بفصل‌الخطاب وعلی‌آله خیرآل‌واصحابه خیراصحاب»

نسخۀ تذکره درکتابخانۀ آستان قدس رضوی به شماره ۸۵۶۸ موجود است. قدیمترین نسخۀتذکره که درکتابخانه‌هاموجود وبه نظرنگارنده رسیده نسخه‌ایست که به تاریخ ۶۷۱ نوشته شده و در مجموعۀ متعلق به کتابخانۀ مرحوم نجم‌آبادی است. این کتاب درایران به طبع رسیده است.

شروح وحواشی براین کتاب بسیار است، و اهم آنها بدین قرار

می‌باشد .

۱ ـ شرح حمادی محمد بن علی بن الحسین منجم حمادی برتذکرهٔ خواجه، شرحی است به‌نام «تبیان مقاصدالتذکرة» دراین شرح حمادی ایراد واعتراض بسیاری برتحفهٔ قطب‌الدین شیرازی کرده وعلامهٔ شیرازی درکتاب (فعلت فلاتلم) آن اعتراضات را جواب گفته است .

آغاز شرح حمادی: «الحمدلله رب‌العالمین . یقول احوج خلق الله محمدبن .. لماکان ... التذکرة من مصنفات افضل‌المتأخرین»[1]

۲ ـ شرح علامه میرسید شریف جرجانی (متولد ۷۴۰ ومتوفای۸۱۶) است که تاریخ‌فراغ‌مصنف ازتسوید متن‌روز سه‌شنبه نیمهٔ ذیحجهٔ ۸۱۱ درشهر شیراز بوده است .

ابتدای این شرح‌درنسخه‌های موجودمختلف‌است، بعضی‌ازنسخ دارای مقدمه‌ایست که بدین عبارت ابتداشده است: «تبارك‌الذی جعل‌فی‌السماء بروجا متخالفةالمراتب والآثار، وزینها بثواقب‌الکواکب متفاوتةالانوار»

وحاجی خلیفه هم درکتاب کشف‌الظنون‌آغازآنرا چنانکه ذکر شد نقل نموده است، ولیکن بعضی نسخ دیگرفاقد مقدمه است، وبدین عبارت که اول مطلب است شروع شده است :

«من‌القضایا التی یشهدها الفطرةالسلیمة ان‌العاقل‌المتیقظ متی لاحظ ماهوفیه من کونه مستغرقا فی‌نعم جلیلة سابغة ظاهرة »

نسخهٔ قدیمی‌ازاین‌شرح درنزد نگارنده موجود بودکه حال به‌کتابخانهٔ مجلس‌منتقل‌شده‌است. وسه‌نسخهٔ نفیس‌دیگردرکتابخانهٔ‌آستان قدس به(شمارهٔ ۵۳۴۵ و ۵۵۶۷ و۵۵۶۸)ضبط وتاریخ تحریرآنها به ترتیب سال ۸۸۱ و۸۲۵

---

۱ ـ فهرست کتابخانهٔ مجلس‌شورای ملی‌ج ۱۰ ص ۱۹۹۱

و۸۳۶) .

۳ ـ شرح محقق نظام‌الدین حسن بن محمد نیشابوری معروف به نظام اعرج[1] که آنرا «توضیح التذکرة» نامیده و در غرهٔ شهر ربیع‌الاول ۷۱۱ (۱۳۱۲ - ۱۳۱۱ م) آنرا به اتمام رسانیده است .

ابتدای آن: «الحمدلله‌الذی جعلنا من‌المتفکرین فی‌الارض والسموات و شرفنا بالنظرفی‌هیئة اجرام‌المبدعات، فهدانا التفکرفی‌المصنوعات، والتدبرفی امرالمدبرات الی وجود صانع قدیرحکیم خبیر» .

و دربعضی نسخ پیش‌از تحمید «رب یسر واعن و تمم بفضلك» افزوده شده است . چهار نسخه از این شرح درکتابخانهٔ آستان قدس (به شماره‌های ۵۳۴۶ و۵۳۴۷ ۵۵۶۹ و ۵۲۶۵) موجود است که تاریخ تحریر آنها به ترتیب ۹۸۷ و۹۸۶ و ۹۸۱ و۷۴۳ می‌باشد .

ونسخهٔ اخیر که‌قدیمترین‌نسخ چهارگانه است به خط عبدالملك بن بدر قاضی بلخی می‌باشد و کاتب در آخرنسخه نوشته است که «آنرا ازاول تا به

---

۱ ـ حسن بن محمدبن‌الحسین‌الخراسانی معروف به نظام اعرج صاحب تفسیر کبیر است . اصل وموطن اهل وعشیرهٔ وی شهرقم است . ولی منشاء وموطن خودش نیشابوراست . نظام درفضل و ادب وتبحر درعلوم میان علماء متاخر برهمه مقدم است، از تألیفات او یکی تفسیر کبیراست ، که در حدود سال ۷۵۰ از تألیف آن فارغ شده است . و دیگر شرح تذکره ودیگر شرح شافیه ابن حاجب است که در میان طلاب علوم ادب بشرح نظام مشهور است. وکشف‌الحقایق شرح برزیج ایلخانی ولب‌التاویل ورسالهٔ درحساب وکتابی دراوقاف قرآن است .

بعضی اورا بتشیع‌نسبت داده‌اند (روضات) آقای عباس‌العزاوی درمقاله‌ای‌که در مجلهٔ مجمع علمی عربی انتشار داده فوت او را به سال۷۶۸ ضبط کرده‌است‌وگوید «تاریخی راکه صاحب کشف‌الظنون در فوت وی یاد کرده و۸۲۸ تعیین‌نموده درست نیست .»

آخر در محضر جامع معقول و منقول ملاموسی مشهور به قاضی‌زادهٔ رومی سماع کرده وخوانده است» وافزوده (و کان تمام فراغ سماعی فی اواخر سنة اتمام کتابتی لهذاالکتاب فی غرة ثلاث و ثلاثین و ثمانمائة) و نسخهٔ شمارهٔ ۵۳۴۶ مقدمهٔ آن با مقدمهٔ نسخ دیگر اندك اختلافی دارد . و بعد از عبارت « فابیت الا المدافعة والاستعفاء [وابو المراجعة والاستدعاء] چنین افزوده شده است :

« و کانت العوائق یمنعنی عن اسعاف مسؤولهم ، والعلائق تردعنی عن انجاح مأمولهم ، الی ان طلع تباشیر الاقبال من افق الآمال ، وتشرفنا بمقدم من احرز قصبات السبق فی مضمار الکمال ، وهومولی الاعظم اقضی القضاة العالم مشیدارکان الملة الحنفیة...» الی آخر.

شارح کتاب را دراین مقدمه باقضی القضاة نظام الدین علی بن محمود ابن رئیس یزدی که ازعلماء آن عهد بوده هدیه کرده است.

و در آخر آن چنین آمده است :

«وقداتفق فراغی من تألیف هذاالکتاب غرة (شهر) ربیع الاول من شهور سنة احدی عشرةوسبعمائةهلالیة، رحم الله من اذا نظرفیه دعانی بالخیر،وانا افقر خلق الله تعالی بغفرانه الحسن بن محمد یعرف بنظام النیشابوری» .

تاریخ تحریر نسخه ۹۸۷ و درشهرهرات استنساخ شده است .

ومقدمهٔ شمارهٔ ۵۳۴۷ نظیرمقدمهٔ شمارهٔ قبل است. این نسخه هم درهرات به تاریخ ۹۸۶ نوشته شده است .

ونسخهٔ قدیمی بی‌تاریخی هم از این شرح به شمارهٔ ۵۸۹ در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار است که درفصل دهم آن درعروض کواکب خمسه، شارح تاریخ شرح را به این عبارت ذکر کرده است: «فی تاریخنا هذا وهوسنة ثمانین وستمائة یزدجردیة» که با تاریخ فراغ از شرح ذکرشده نزدیك است .

ونسخهٔ دیگری در کتابخانهٔ مجلس شورا به شمارهٔ ۱۶۸ هست که ازروی نسخه‌ای که در ۷۶۶ نوشته شده استنساخ گردیده است.

۴ - شرح شمس‌الدین محمدبن احمدخفری (متوفای ۹۵۷) است که آنرا «التکملة فی‌شرح‌التذکرة» نامیده است.

ابتدای آن «سبحانك و تعالیت یا ذاالعرش‌الاعلی وما اعظم شأنك و تبارکت یا مبدع‌السموات‌العلی، وبعدفیقول‌الفقیر الی‌الله الغنی محمدبن احمد الخفری».

در بعضی‌ازنسخ‌مانندنسخهٔ شمارهٔ ۵۴۷۶ کتابخانهٔ آستانهٔ رضوی‌وشمارهٔ ۱۶۵ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی‌تاریخ تحریر آن شعبان ۹۷۵ است، وشمارهٔ ۵۸۸ کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار[1] ابتداء بتعالیت شده و «سبحانك» را ندارد.

خفری از شرح این کتاب روز دوشنبه چهارم محرم ۹۳۲ (۱۵۲۵ م) فارغ شده، وآخر کتاب به این عبارت ختم می‌شود:

«وقدوقع‌الفراغ عن‌الشرح تذکرة‌للاحباب و تبصرة لاولی‌الالباب علی حسب اقتضاءالحال مع تزاحم الاشغال و تطرق‌البال یوم‌الاثنین رابع شهر محرم‌الحرام‌سنة۹۳۲الهجریة، والحمدلله‌علی‌افضاله والصلوة علی‌محمدوآله».

دو نسخه از این شرح در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی به شماره‌های ۵۵۷۰ و ۵۴۷۶ موجود است که اولی به سال ۹۳۸ در حیات مؤلف (شش سال پس ازتألیف آن) نوشته شده ودیگری که آن نیزقدیمی است تاریخ تحریر ندارد.

و در کتابخانه‌های مدرسهٔ سپهسالار و مجلس شورای ملی و کتابخانهٔ

۱ - شرح تذکرهٔ خفری نسخهٔ مدرسهٔ سپهسالار شمارهٔ ۸۳۰۶ به خط شجاع ابن محمدعلی‌الرضوی که بتاریخ ۱۰۶۷ دراصفهان نوشته شده است.

دانشگاه هریك نسخهٔ این شرح موجود است .

۵ ـ شرح تذکرهٔ نظام‌الدین ملاعبدالعلی بن محمدبن‌الحسین بیرجندی (متوفای ۹۳۴) که آغاز آن چنین است :

«الحمدلله‌الذی خلق‌السموات والارض وجعل‌الظلمات والنور، و بسط علی بساط الساهرة وجه‌الارض بمیامن قدرته الباهرة‌الظل والحرور» .

بیرجندی این شرح را در ماه ربیع‌الاول سال ۹۱۳ به اتمام رسانیده است. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی(به شمارهٔ ۵۳۴۰موجود و کاتب نسخه محمد یوسف بن عبدالخالق حسینی است که آنرا از روی نسخه‌ای که به خط شارح (ملاعبدالعلی) بوده به امر میرزا ابوطالب رضوی متولی آستانهٔ رضوی در تاریخ دههٔ آخر رجب سال ۱۰۳۱ در مشهداستنساخ کرده است .

نسخهٔ دیگری‌هم که به سال ۹۹۷ تحریر شده از کتب مرحوم میرزای تنکابنی درکتابخانهٔ مجلس شورای ملی به شمارهٔ (۱۹۰) موجود است .

۶ ـ شرح دیگری برتذکره از قاضی‌زادهٔ رومی (۱۴۴)که سارتن‌آنرا یادکرده است که نسخهٔ‌آن به نظرنگارنده نرسیده .

۷ ـ شرح شریفی ازعلمای معاصر خواجه. علامهٔ خفری درشرح خود ازآن استفاده نموده ونقل بسیارکرده است .

۸ ـ شرح تذکرهٔ نصیریه کمال‌الدین حسین بن شرف‌الدین عبدالحق اردبیلی شاگرد ملاجلال‌دوانی متوفی ۹۵۰.[1]

۹ـ شرح تذکره که بعد ازشرح سیدشریف ونظام شرح شده شارح‌آن معلوم‌نیست. اول‌آن «الحمدلله‌الذی‌هیأهیئة العالم‌بحکمته و شیأ رمزتنا (کذا)

۱ـ هدیة‌العارفین فی‌اسماء‌المؤلفین وآثارالمصنفین چاپ استامبول ج۱ص۳۱۸

علی‌التفکرفیها بشیئیته» . تاریخ تحریر نسخه‌ای که به نظررسید ۱۱۰۳ است .

۱۰ ـ تعلیقات برتذکره ازمؤلفات غیاث‌الدین منصور . اول آن :

(بعدالحمد و الثناء و الصلوة والدعاء . یقول الحقیرالفقیر غیاث‌الدین المشهور به منصور«ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه‌سبیلا» .)

نسخه‌ای از این تعلیقات در کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار موجود است .

علاوه برشروح مذکورهٔ فوق حواشی چندی بر هریك از این شروح نوشته شده که برای رعایت اختصار از ذکر آنها دراینجا صرف نظرشد .

فتح‌الله شروانی تفسیری به‌زبان‌ترکی برتذکره نوشته‌است،وقسمتی‌ازآن توسط‌کارادو وکس[1] به فرانسه ترجمه ودر۱۸۹۳ درپاریس چاپ شده‌است[2].

۳۸ ـ شرح ثمرهٔ بطلمیوس یا ترجمهٔ ثمره[3] خواجـه «کتاب‌الثمرة بطلمیوس» را که در احکام نجوم است . به خواهش حاکم اصفهان خواجه بهاءالدین محمدبن شمس‌الدین وزیرترجمه و تألیف کرده است، و در مقدمهٔ آن گوید: «پس‌از تحریر وترجمهٔ این کتاب دوشرح بسیارقدیمی یکی تألیف احمدبن یوسف مصری مهندس ، منشی یکی از شاهزادگان آل طولون ، و دیگر تألیف احمدبن علی الاصفهانی حاسب بدست آوردم . پس ازمطالعهٔ‌آن دوآنچه از مطالب لازم در آن دوشرح به نظر رسید برترجمه افزودم .

این کتاب مشتمل برصد عبارت وقـول است وبه ایـن جهت آنرا در یونانی «انطوریطا» نامیده‌اند که معنی آن صد کلمه[4] باشد.وحاجی‌خلیفه به جای

1_ Carra de Vaux

۲ ـ تاریخ علوم سارتن

۳ ـ نام این کتاب درفرج‌المهموم ابن‌طاوس «تفسیرالثمره» ذکرشده است.

۴_ Cent paroles

«انطورمطا» انطورویطا نقل کرده است.

مسیو بلوشه در فهرست نسخ فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس می گوید: «انطورومطا[1]» ازغلط نساخ است و باید این کلمه به «اقطن ریطان» که به معنی صدقول حکما است تصحیح شود، چه این کتاب مرکب ازصدقول باشد و این نام از این جهت بدان داده شده است[2].

در کتاب فوات الوفیات چاپی نام این کتاب به غلط (شرح همزهٔ بطلمیوس) ذکرشده، و در کتابهای مطلع الشمس ونامهٔ دانشوران و فلك السعادة که هر سه مأخذشان کتاب فوات الوفیات بوده همین غلط تکرار شده. ومسلماً کلمه (نمره) غلط و درست وصحیح آن (ثمره) است.

این کتاب نتیجهٔ رساله‌های چندیست که بطلمیوس تألیف کرده و نوشته است. و مجموع آن رسائل را به عربی «الکتب الاربع» یا «المقالات الاربع» نامیده‌اند.

آغاز ترجمهٔ این کتاب «الحمدلله حمدالشاکرین والصلوة علی نبیه محمد وآله اجمعین». و پس از ذکر مقدمهٔ بطلمیوس[3] با شاگرد خود سورس نام چنین گوید:

«ما درپیش‌ازاین ایام جهت تو ای سورس چندکتاب ساخته‌ایم درشرح تأثیر کواکب در عالم ترکیب، که منفعت آن در شناختن حوادث پیش از وقوعش بسیار است. واین کتاب (ثمره) از آن جمله است، که آن کتابها بر آن مشتمل است. وآنچه خلاصهٔ آن جمله است که به تجربه‌معلوم شده است.وبه معرفت‌این کتاب‌راه‌نیابد کسی که در آن کتابها که‌بیشتر ازاین‌ساخته‌ایم‌نظرنکرده

---

۱ ـ Andromeda

۲ ـ فهرست نسخ فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس صفحه ۵۱ شماره ۷۷۷

۳ ـ Claude ptalemée

باشد، ودرعلمهای دیگر یعنی ریاضی . پس تو به‌وقوف براین کتاب نیکبخت باشی . این مطلع کتاب و کتابهای دیگر که درعلم تقدمه معرفت ، یعنی احکام نجومی ساخته است که یکی اربع مقالاتست[۱] .»

بعضی پنداشته‌اند که بطلمیوس صاحب مجسطی غیراز بطلمیوس صاحب کتاب (ثمرة) است . و این ظن خطاست ، چه سخن او دراین موضع و در کتاب «اربع مقالات» که درهردواشارة به سورس‌نام شاگرد خودکرده مانند کتاب مجسطی است . به علاوه در کتاب «اربع‌مقالات» صریحاً گفته است که کتاب مجسطی را ساخته‌ام . و درهمان‌کتاب مسائلی چند را به‌کتاب مجسطی خویش احاله کرده است. پس‌به طور مسلم این‌کتاب از آن‌بطلمیوس صاحب مجسطی است نه بطلمیوس دیگر .

خواجهٔ طوسی هربخش از این کتاب را «کلمه» نامیده وبعد به ترجمهٔ فارسی آن پرداخته است . وتألیف و ترجمهٔ کتاب درنهم ماه جمادالاولی‌سال ۶۷۰ به اتمام رسیده است .

دو نسخه از این کتاب در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی (به شماره ۵۲۵۴) و ۵۴۶۰)[۲]و نسخهٔ دیگردر کتابخانهٔ مجلس شورای ملی (شماره ۱۶۹) موجود می‌باشد[۳] و قدیمی ترین نسخه آن که در ربیع‌الاولی سال ۶۷۱ یعنی یك‌سال بعد ازتألیف آن نوشته شده درکتابخانهٔ ملی پاریس موجود است .

---

۱ ــ ترجمه ثمرهٔ بطلمیوس نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی شمارهٔ ۵۲۵۴ .

۲ ــ ترجمهٔ ثمره شمارهٔ ۵۴۶۰ واقف میرزا رضا خان نائینی، تاریخ تحریر ۱۱۰۷

۳ــ این نسخه‌از کتب‌مرحوم‌میرزاابوالحسن رضوی بوده که پس‌ازمرگ‌او به‌ملکیت والدنگارنده مرحوم سیدمحمدباقرمدرس‌در آمده‌وبعدبکتابخانهٔ‌مجلس‌منتقل شده است .

حاجی خلیفه در کتاب کشف‌الظنون چندین شرح دیگر غیر از شرح و ترجمهٔ خواجه برای کتاب «الثمرة فی‌احکام النجوم» ذکر کرده که از جمله آنها شرح ابویوسف اقلیدسی و شرح ابومحمد شیبانی و شرح ابوسعید ثمالی وشرح ابن طبیب جاثلیقی سرخسی . وشرح‌دیگری که یکی ازمنجمین نوشته و در آن ذکر کرده که از امیر ابی‌شجاع رستم‌بن مرزبان به سال ۴۸۵ اخذ نموده است[۱] .

۳۹ - زیج ایلخانی . «زیج نزد منجمان نام‌کتابی است که احوال و حرکات کواکب ومانند آن که از رصد[۲] معلوم نمایند در آن ثبت کنند. و آن معرب زیگ به کاف فارسی است . وزیگ درلغت به معنی ریسمانی است‌که نقشبندان نقش جامها بر آن بندند . و نیز قانون و راهنمائی است جامه بافان راکه طریق بافتن جامه‌های منقش را بدان شناسند . وچون زیج قانونی است منجمان را درشناختن نقوش و اوضاع فلکی وخطوط وجداول‌آن ، ودرطول وعرض شبیه به ریسمان زیگ باشد که او نیز در طول و عرض در هم کشیده

۱ ـ کشف‌الظنون ج ۱ ص ۳۵۶

۲ ـ رصد (به‌فتح‌راء وفتح‌صاد) درلغت‌کسی‌راگویند‌که درراه جهت محافظت گمارده شود . و در عرف منجمین کسانی را می‌گفته‌اند که منتظر ومراقب کواکب بوده تا حرکات و رسیدن آنها را به مواضع معینه ضبط نمایند ، پس به علاقهٔ حال و محل رصد برمحل‌آنها اطلاق شده است .

درسراج‌الاستخراج آمده که «رصد نزد منجمان عبارتست ازنظر دراحوال اجرام علویة به آلتی مخصوص که حکما به جهت آن غرض وضع کرده‌اند، تا بدان آلت مواضع ستارگان درفلك دانسته شود . وهمچنین مقدار حرکت ایشان در طول و عرض و ابعاد آنها ازیکدیگر و از زمین، وبزرگی وکوچکی اجرام ایشان وآنچه بدین ماند معلوم گردد .

شده است . وچنانکه کیفیات نقوش جامها از آن ریسمان پیدا شود ، کمیات حرکات کواکب نیز ازجداول زیج ظاهر گردد . پس به این نام نامیده شده است» و زیج را که به جیم فارسی خوانند از اغلاط مشهور است[1] .

زیج ایلخانی کتابی است به فارسی مشتمل برچهارمقاله :

مقالهٔ اول درمعرفت تواریخ .

مقالهٔ دوم در معرفت روش کواکب و مواضع آنها در طول و عرض و توابع آن .

مقالت سوم درمعرفت اوقات وطالعهای هروقتی .

مقالهٔ چهارم دربقیهٔ اعمال نجومی.

و ابتدای آن چنین است :

«الحمدلله رب‌العالمین و العاقبةللمتقین ولاعدوان الاعلی الظالمین . والصلوة والسلام والتحیة والرضوان علی سیدالمرسلین محمد وآله اجمعین».

خواجهٔ طوسی درمقدمهٔ این کتاب مختصری از تاریخ چنگیز و مغول واولاد وی را ذکرکرده که بسیارجالب ومهم است . و از مقدمهٔ همین کتاب معلوم می‌شود که شروع به ساختن رصد مراغه در سال ۶۵۷ (۱۲۵۹ م .) بوده است .

زیج خواجهٔ طوسی در مشرق زمین و درچین بسیار مورد توجه بوده، و حتی پس از انتشار زیج جدید الغ بیك (۱۴۳۷ م) تا مدت زیادی از آن استفاده می‌شده است .

دو نسخه از این کتاب به (شماره‌های ۵۳۳۲ و ۵۳۳۱) در کتابخانهٔ

---

۱ ـ کشاف اصطلاحات‌الفنون تهانوی ج ۱ ص ۶۷۳

آستان قدس موجود است که نسخهٔ شمارهٔ اول به تاریخ ۸۷۲ و نسخهٔ شمارهٔ دوم درسال ۹۰۷ نوشته شده و بسیار نسخهٔ نفیسی است . ونسخهٔ دیگری هم در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار به شمارهٔ ۶۸۴ می‌باشد .

وظاهراً قدیمی‌ترین نسخهٔ این کتاب در کتابخانهٔ ملی پاریس است ، چه درفهرست نسخ فارسی کتابخانهٔ مزبور در توصیف آن نسخه نوشته شده که این نسخهٔ دستی خواجه اصیل‌الدین پسر خواجه نصیرالدین طوسی بوده است .

این کتاب را شروح و تلخیصات چندیست که بعضی از آنها ذیلا نگاشته می‌شود :

۱ ـ کشف‌الحقایق تألیف حسن بن محمد نیشابوری مشهور به نظام اعرج که شرحی است برزیج ایلخانی[1] .

اول آن : «اجناس سپاس بی‌قیاس که مقاطع اوهام انام از مطالع آن نشان ندهد ، و اعداد حمد بی‌حد که نهایت افکار الوا الابصار از بدایت آن قاصر آید.»

نسخه‌ای از آنکه درسال ۸۷۰ نوشته شده به شمارهٔ ۵۳۴۱ ونسخهٔ دیگر که در ۹۰۷ تحریر شده به شمارهٔ ۹۵۷۶ درکتابخانهٔ آستانه مضبوط است. و نسخه اول برای کتابخانهٔ سلطان محمد بن سلطان مرادخان نوشته شده است. ونسخهٔ دیگری که تحریر آن به سال۷۸۵است در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی است که به تازگی خریداری شده‌است .

۲ ـ توضیح زیج ایلخانی تألیف حسن بن حسین بن حسن شاهنشاه سمنانی منجم که درسال۷۹۵یا ۷۹۶(۱۳۹۲م-۱۳۹۳م) تألیف کرده .ونسخه‌ای

۱ـ کشف الظنون ج ۲ص۳۱۸

از آن در کتابخانهٔ لندن موجود است[۱] .

۳ ـ الزیج الخاقانی فی تکمیل الزیج الایلخانی . غیاث الدین جمشیدبن مسعود کاشانی مدیر رصد خانهٔ الغ بیك در سمرقند زیج ایلخانی را تکمیل کرده و جداولی بر آن افزوده است . و درمقدمهٔ کتاب مفتاح الحساب خودنیز بدین کتاب اشارت نموده است[۲] .

۴ ـ العمدة الخاقانیة مختصر زیج ایلخانـی . علیشاه بن محمدبن قاسم خوارزمی بخاری معروف به علاء منجم (۱۳۰۱ م) زیج ایلخانی را اختصار وبا بعضی تصحیحات و توضیحات که بر آن افزوده کتاب را بردواصل که هر اصلی مشتمل برابواب وفصولی است قرارداده است .

و آنرا برای محمدبن احمد تبریزی وزیر تألیف کرده است. نسخهٔ آن در کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است[۳] .

حاجی خلیفه در کشف الظنون ایـن اختصار را درجائـی به اسم «زیج شاهی» نام برده[۴] . و درجای دیگر گفته «زیج شاهی» ازمؤلفات خواجه است. و آنرا نجم الدین لبودی ملخص کرده و « زیج زاهی» نامیده است[۵] . وشرح دیگر از محمود شاه خلجی است[۶].

---

۱ ـ مجلهٔ مجمع علمی دمشق

۲ ـ کشف الظنون ج ۲ ص ۱۵

۳ ـ فهرست نسخ فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس ص ۵۷ نمره ۷۸۱

۴ ـ کشف الظنون ج ۲ ص ۱۶

۵ـ کشف الظنون ج۲ ص۱۵

۶ ـ سارتن گوید: قسمتی ازشرح الخلجی به وسیله Johm Greaves (۱۶۵۲ـ ۱۶۰۲) در۱۵۵۰) م درلندن ترجمه شده است .

زیج ایلخانی به عربی نیز ترجمه شده است.

سارتن دو ترجمهٔ عربی از زیج ایلخانی نام برده یکی حل زیج ترجمهٔ یحیی بن علی بن رفیع الحسینی (۱۵۲۸–۱۵۲۷ م). و دیگر ترجمهٔ شهاب الدین حلبی که احتمال داده است وی ابوالعباس بن ابراهیم بن خلیل حلبی دمشقی (متوفی ۱۴۵۵ م) باشد.

۴۰ – رساله در بیان صبح کاذب. رسالهٔ بسیار مختصر یست از تألیفات خواجه.

آغاز آن: این رساله حضرت سلطان المحققین و برهان المدققین خواجه نصیرالدین طوسی قدس الله روحه انشا فرموده است در بیان صبح کاذب «صبح کاذب نوری مستطیل است که در ناحیهٔ مشرق به آخر شب ظاهر شود ممتد از نزدیکی کنارهٔ افق تا نزدیکی وسط السماء و آن نور را قاعده نبود بلکه هوائی که زیر او به افق نزدیکتر باریکتر باشد از این جهت او را به کذب نسبت کنند...» نسخهٔ آن ضمن مجموعهٔ نفیسی در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار (به شمارهٔ ۲۹۱۱) و نسخهٔ دیگری در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ضمیمه زبدة الهیئة است.

۴۱ – رساله در تحقیق قوس قزح. ابتدای آن:

«شعاع کیفیتی است که اقتضاء ظهور هر جسمی کثیف کند که در محاذی جسم نیر باشد بروجهی که میان ایشان جسمی دیگر کثیف حائل نشود».

این رساله نیز که بسیار مختصر است نسخهٔ آن ضمن مجموعه‌ای (به شمارهٔ ۴۶۸۱) در کتابخانهٔ ملی ملك است. و در آخر رسالهٔ دیگری که پس از این رساله از همین مؤلف در این مجموعه است ذکر شده: «نقلت هذه الرسالة والتی قبلها بواسطتین من خط مؤلفها».

و نسخهٔ دیگری در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه جزو کتب اهدائی جناب

آقای مشکوة است .

۴۲ - **بیست باب درمعرفت اسطرلاب** :رسالهٔ کوچکی است به فارسی درمعرفت اسطرلاب ، وطریق عمل بدان ازخواجهٔ طوسی .

حاجی خلیفه در کتاب کشف‌الظنون گوید :

«اسطرلاب آلتی است که برای اغلب ازکارهای نجومی از قبیل تعیین ارتفاع خورشید و دانستن طول و عرض بلاد ، و معرفت بلندی کوه‌ها ، و پهنای رودها ، طبق اصول و قوانینی که در آن مقرر است به کار می‌برند . ومجموع اصول وقوانینی را که برای استعمال این آلت مقرر داشته‌اند علم اسطرلاب نامیده‌اند . و این علم از فروع علم هیئت می‌باشد .

دروجه تسمیهٔ این آلت باسطرلاب وجوه‌چندی ذکر کرده‌اند . بیرجندی شارح بیست باب درمقدمهٔ کتاب خود گوید «لغة اصل اصطرلاب بسین است. و بعضی آنرا به صادبدل کنند .» کوشیار در بعضی ازتصانیف خود آورده است که معنی او «ترازوی آفتاب» است و ازآنجا گمان برده‌اند «اسطر» به معنی ترازو و«لاب» به معنی آفتابست .

وبعضی گفته‌اند «اسطر» به زبان یونانی تصنیف است و «لاب» نام پسر هرمس حکیم است ، و اسطرلاب اختراع اوست .

وشارح مقامات حریری از ابونصرقمی نقل کرده است که «لاب» پسر ادریس نبی را معرفت کامل به علم هیئت بود . و او دوائر فلکی را در سطح مستوی رسم کرده ، و این آلت را اختراع نموده به نزد پدر برد . ادریس پس‌ازتأمل ونظردرآن سؤال کرد «من سطره» پسرجواب‌داد «سطره‌لاب» پس این اسم برآن آلت بماند[۱].»

۱ - شرح ملاعبدالعلی بیرجندی بربیست باب اسطرلاب نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی شمارهٔ ۵۳۴۲.

حمزهٔ اصفهانی آنرا فارسی معرب دانسته ، و به ستاره یابش تفسیر کرده گفته است : به زبان پهلوی آنرا «جام جهان‌نما» خوانند . و گفتهٔ او را جمعی پسندیده ومقرون به صواب دانسته‌وگفته‌اند : که حروف آن‌با اصطرلاب چندان فرقی ندارد ، وجز با تغییر بعضی از حروف اختلاف بسیاری در آنها نیست . بازجمعی نوشته‌اند «اسطر» جمع سطر است و «لاب» نام شخصی که اسطرلاب را تصنیف کرده است . و عدهٔ دیگر ذکر کرده‌اند «که اسطر کلمهٔ یونانی است (که گاه سین آن در عربی به مناسبت مقرون بطابودن بصادبدل کرده‌اصطرلاب نویسند) ومعنی آنرا بعضی «میزان‌الشمس» و«ترازوی آفتاب» دانسته ، وبرخی «آیینه ومقیاس منجم» گفته‌اند[۱] .

ابن خلکان گوید « از بعض مشایخ شنیدم که می‌گفت : لاب بیونانی نام شمس است پس معنی اسطرلاب یعنی اسطرشمس اسطراشاره به خطوطی است که درآنست[۲] .

به هرحال آنچه مسلم است یـونانی‌بودن این کلمه است ، چنانکه در بعض تصانیف ابـوریحان مسطور است . و اصل یونانی آنـرا اصطرلابون دانسته که «اصطر» به معنی کوکب و «لابون» به معنی آیینه ، ومعنی ترکیبی

۱ ــ کشف‌الظنون ج ۱ ص ۱۱۱.

۲ ــ برای تحقیق بیشتر درمعنی اسطرلاب واقسام‌آن رجوع شودبه‌کتاب تاریخ ابن خلکان دراحوال‌هبة‌الله بن‌الحسین بن یـوسف مـوصوف ببدیع اسطرلابی چاپ طهران ج ۲ ص ۳۲۰ وشرح بیست باب ملاعبدالعلـی بیرجندی وکشف‌الظنون حاج خلیفه.گویند درمجمع علمی پطروگراداسطرلابـی است که ازآن خواجه طوسی بوده وخواجه با آن اسطرلاب عمل می‌کرده است . چنانچه این مطلب درست باشد باید آنراازغنایم‌الموت دانست (تاریخ‌علم‌الفلك فی‌العراق)وقدیمی‌ترین اسطرلاب‌موجود درجهان‌اسطرلابی‌است محفوظ در موزهٔ دانشگاه اکسفوردکه به تاریخ ۳۷۴ به دست محمد واحمدپسران ابراهیم اصفهانی ساخته شده است .

آن «آینهٔ کوکب» باشد . و نزدیك به این معنی است آنچه بعضی آنرا به (ستاره یاب) تفسیر کرده‌اند . و از همین جاست که یونانیان علم نجوم را اصطرنومیا Astroronomie) خوانند ، مرکب از دو کلمهٔ یونانی Astro به معنی‌ستاره‌و Nomos که به معنی‌قاعده‌وقانونست. ومعنی‌ترکیبی‌آن قوانین ستاره شناسی‌باشد. وگویند که اول کسی که این‌اسطرلاب‌رابساخت بطلمیوس صاحب مجسطی بود. و اول کسی که در اسلام آنـرا آموخت ابراهیم بن حبیب‌الفزاری بود .

بیرجندی درشرح بیست باب اسطرلاب‌گوید: اسطرلاب یاشمالی‌است یاجنوبی. اگرمفروض‌تماس‌سطح منقول‌عنهٔ باقطب شمالی‌باشدآنرا اسطرلاب شمالی‌گویند، واگر مفروض تماس آن با قطب جنوبی باشد اسطرلاب جنوبی گویند. ومشهورترین اقسام اسطرلاب این دونوع است .

رسالهٔ بیست باب خواجه به این عبارت شروع می‌شود :

«الحمدلله رب‌العالمین وصلوته علی‌عباده‌المقربین خصوصاً علی محمد وآله اجمعین . این مختصریست درمعرفت اسطرلاب مشتمل بر بیست باب».

بعضی از نسخه‌های این رساله بدون ذکر تحمید بدین عبارت شروع شده: «این مختصریست درمعرفت اسطرلاب .الخ» .

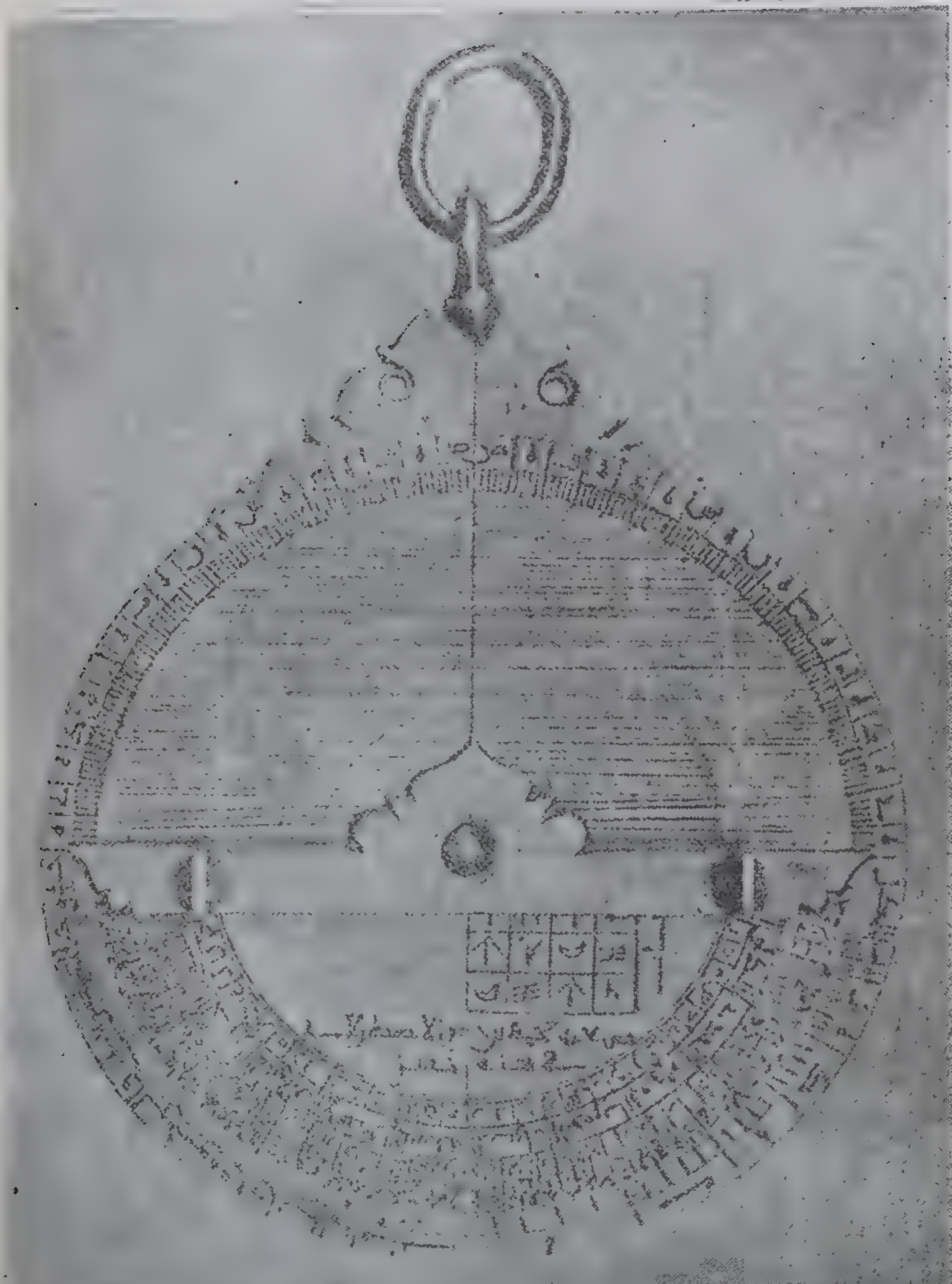
دونسخه از این رساله که در تاریخ ۱۰۴۱ و ۹۸۱ نوشته شده در کتابخانهٔ آستانه به شمارهٔ ۵۲۴۲ و ۵۲۴۶ و نیز نسخه‌ای در کتابخانهٔ ملی ملك ، و نسخهٔ دیگری به شمارهٔ ۱۵۶ در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی موجود است .

جماعتی‌ازدانشمندان به شرح این رساله‌پرداخته‌اند؛بدین تفصیل:

۱ ـ مفتاح بیست باب اسطرلاب . شرحی است از مولی محمد مشتهر به‌کیاء جرجانی وتاریخ فراغ ازتألیف‌آن جمعه ۲۵ ربیع الاول۸۱۷ است .



روی صفحهٔ عنکبوتی اسطرلابی که در زمان مغول ساخته شده است و متعلق به دانشمند ارجمند حضرت آقای عبدالحمید مولوی می‌باشد



پشت اسطرلابی که درعهد مغول ساخته شده وعبارت ذیل درروی آن نقش است
صنعه محمد بن خضر اسطرلابی فی سنه خ ـ س ـ ز (۶۶۷) هجری قمری

ابتداء آن « حمد بی‌حد و ثنای بی عـد حضرت واجب‌الـوجـود را »
نسخهٔ قدیمی و نفیسی از این شرح در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی (به‌شمارهٔ ۵۴۰۸) موجود است . که در آخر آن مقاله‌ای از مولانا کمـال‌الدین ابراهیم رصدی در تعریف اسطرلاب و اقسام آن ضمیمه می‌باشد.

۲ـ مطلع‌الانوار شرح بیست باب اسطرلاب. تألیف فصیح‌بن عبدالکریم بسطامی. و این شرح به‌نام امیرعلی شیرنوائی ساخته شده است . و بدین عبارت آغاز می‌شود: « مطلع انوار حمد سپاس » نسخه‌ای از این شرح در جملهٔ کتب اهدائی شادروان مرحوم میرزامحمد صادق طباطبائی به کتابخانهٔ مجلس شورای ملی به‌شمارهٔ (۷۶۶) است. و تاریخ تحریر آن ذیحجهٔ سال ۹۵۱ می‌باشد.

و نسخهٔ دیگری‌هم در کتابخانهٔ مرحوم شیخ‌الاسلام زنجانی است که به کتابخانهٔ مجلس شورای ملی منتقل شده است .

۳ـ شرح محمدبن سلیمان برسوی معروف به امـه‌زاده که آنرا برای سلطان بایزیدخان سلطان عثمانی نوشته است .

۴ـ شرح نظام‌الدین ملاعبدالعلی بن محمدبن حسین بیرجندی (متوفی ۹۳۴ هـ ـ ۱۵۲۳ م)است که مهمترین شروح این رساله می‌باشد. و این شرح به‌این عبارت شروع می‌شود :

« فاتحهٔ خطاب درهرباب و خاتمهٔ مقال در همـه حال سپاس و ستایش حکیمی‌را سزاست که درجات ارتفاع آفتاب عزت و کبریایش بعلاقهٔ اسطرلاب عقول، و مقیاس حواس روشن‌نگردد.»

تاریخ تألیف این شرح را سال ۸۸۹ نوشته‌اند ، لیکن در آخر نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس تاریخ اتمام آن باین عبارت آمده است « بغایت رسید و بنهایت انجامید روش قلم تیزگام و جنبش خامهٔ بی‌آرام درقطع منـازل و

طی مراحل جمع و ترتیب اجزاء کتاب شرح بیست باب درمعرفت اسطرلاب به‌سعی بندهٔ‌ی بضاعت المستوثق به عنایت (ربه الباری) عبدالعلی بن محمدحسین البیرجندی فی‌سنة ثلث و تسعین و ثمانمائة هجریة ۸۹۳ . و نسخهٔ دیگری در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی (به شمارهٔ ۵۳۴۲) و نسخهٔ قدیمی دیگری به‌شمارهٔ ۷۰۱ در کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار است .

۵- شرح نظام‌الدین بن‌حبیب الله حسینی است که در سال ۸۷۳ به‌فارسی تألیف شده است [۱].

۶- حاشیه یا شرح کمال‌الدین حسین بن خواجه شرف الدین عبدالحق اردبیلی (متوفی ۹۵۰) بربیست باب خواجه [۲].

۴۳- **اساس‌الاقتباس** درعلم منطق. این کتاب پس ازمنطق شفا بزرگترین و مهمترین کتابی است که در این علم تألیف شده است . این کتاب به زبان فارسی و مشتمل بر نه مقاله است که هرمقالهٔ آن به چند فن، وهرفن بچند فصل منقسم می‌باشد، بدین تفصیل:

مقالهٔ اولی: درمدخل منطق که آنرا بیونانی ایساغوجی [۳] خوانند.

مقالهٔ دوم : درمقولات عشرو آنرا بیونانی قاطیغوریاس [۴] نامند .

مقالهٔ سوم : دراقوال جازمه و آنرا بیونانی باریرمیناس [۵] گویند.

مقالهٔ چهارم : درعلم قیاس و آنرا آنالوطیقای اول [۶] خوانند.

۱- کشف الظنون ج۱ ص ۲۰۸ .

۲- دانشمندان آذربایجان ص ۴۸.

3_ Isagoge .

4_ Gategories

5_ Periherminias

6_ Les premieres analytiques

مقالهٔ پنجم : دربرهان و آنرا بیونانی انالوطیقای دوم[1] نامند.

مقالهٔ ششم : در جدل و آنرا طوبیقا[2] گویند.

مقالهٔ هفتم : درمغالطه و آنراسوفسطیقا[3] خوانند.

مقالهٔ هشتم : در خطابه و آنرا بیونانی ریطوریقا[4] نامند

مقالهٔ نهم : درشعروآنرا بیونانی بوطیقا یا بیطوریقا[5] خوانند.

ابتدای آن : رب زدنی علما ، خداوندا متعلمان حکمت را بالهام حق تلقین صدق و توفیق خیر مؤید گردان .

اساس‌الاقتباس را خواجه درسال ۶۴۲ تألیف کرده است. و این تاریخ درآخر بعضی از نسخ‌آن ذکرشده‌است .

نسخ خطی این کتاب بسیار است. و قدیمترین نسخه‌ای که ازاین کتاب بنظرنگارنده رسیده یکی ازدو نسخهٔ کتابخانهٔ مرحوم مغفور حاج‌سیدنصرالله تقوی طاب ثراه است که اکنون در کتابخانهٔ مجلس مضبوط، وتاریخ تحریر آن ۸۴۳ یعنی‌دویست ویکسال پس‌از تاریخ تألیف است.

کتاب اساس‌الاقتباس در سال ۱۳۲۶ شمسی بسعی نگارندهٔ این سطور درجزو انتشارات دانشگاه طهران بطبع رسیده است .

۴۴- تجرید منطق، متن مختصریست بعربی‌درمنطق. ابتداءآن:

«نحمدالله حمدالشاکرین و نصلی علی‌محمد وآله‌الطاهرین. و بعد فانا اردنا ان نجرد اصول‌المنطق و مسائله علی‌الترتیب»

دانشمند طوسی از تألیف کتاب در اواسط شعبان ۶۵۶ فراغت یافته ، و مرتب برنه‌فصل‌است. نسخهٔ نفیسی ازمتن‌تجریدمنطق ضمن مجموعهٔ شمارهٔ

1_ Apodictique
2_ Topique
3_ Sophisticis elenchis
4_ Rhétorique
5_ Poétique

۶۴۰ که بسالهای ۶۶۵ تا ۶۶۷ درحیات خواجه نوشته شده در کتابخانهٔ ملی ملك موجود است .

این کتاب را چندین شرح است که مهمتر از همه شرح علامهٔ حلی (متوفی ۱۳۲۵- ۱۳۲۶م) بنام «جوهرالنضید فی‌شرح منطق‌التجرید» موسوم ، وابتدای آن این است :

«الحمدلله‌المتفرد بوجوب(الوجوب- نسخهٔ مجلس)الوجود، المتوحد بالکرم والجود؛ مبدع‌المواد‌الناقصه بحسب‌ذواتها»نسخهٔ آن‌در کتابخانهٔ‌مجلس شورای ملی به‌شمارهٔ (۸۵) است .

وحکیم بزرگوارمرحوم میرزا محمدطاهر تنکابنی طاب‌الله ثراه، براین شرح حواشی محققانه‌ای نوشته است . و این‌شرح با حواشی آن مرحوم به سال ۱۳۱۰ درطهران بطبع‌رسیده است .

ودیگرشرح مولی‌محمودبن محمدبن محمود تبریزی که آنرا درقزوین به‌تاریخ۹۱۳ نگاشته است [۱] .

۴۵ - تجریدالعقاید درعلم‌کلام . اگر چه بعضی از افاضل منکر شده‌اند که تجرید از آن محقق طوسی باشد و تفتازانی در شرح مقاصد از عضدی قولی‌نقل می کند که خواجهٔ طوسی کتاب تجریدرا از دیگری گرفته است، و آن قول‌را رد می کند، ولی‌هیچ جای شك وشبهه‌ای نیست که‌این کتاب از مؤلفات خواجه است [۲] .

در کتاب الذریعه یاد شده که خواجه آنرا «تحریرالعقاید» نامیده است [۳] لیکن به«تجریدالعقاید» شهرت یافته است. دربیشتر نسخ به‌نام «تجریدالعقاید» ذکر شده است .

ابتدای آن بعد از بسمله « اما بعد حمد واجب‌الوجود علی نعمائه والصلوة علی سیدانبیائه و علی‌اکرم احبائه » و بعدفرماید « و سمیته بتجرید

۱- آثارالشیعه ص۶۴ ۲- اسرارالحکم مرحوم حاجی‌سبزواری‌ص۱۵۹ و شرح مقاصد تفتازانی مبحث دوم ۳- الذریعة ج ۳ ص ۳۵۳

العقاید »[۱] .

کتاب تجرید از بهترین کتب مختصریست که در اصول عقاید نوشته شده است . وبعضی گفته‌اند که این مختصر اول کتابی است که در علم کلام برطریقه و مذهب حقهٔ امامیه تصنیف شده است. وخواجه خود در مقدمهٔ این کتاب فرماید: « این کتاب را بر بهترین اسلوب ترتیب و تنظیم نمودم . و آنچه را بدلیل بمن ثابت شده و معتقد خویش قرار داده بودم در این کتاب درج کردم» بنابراین،مذهب‌وعقیدهٔ خواجه‌را ازاین کتاب می‌توان‌بدست‌آورد. این کتاب برشش مقصد مرتب است . اول در امور عامه. دوم در جواهر و اعراض. سوم دراثبات صانع وصفات او. چهارم درنبوت ، پنجم درامامت . ششم درمعاد و اثبات آن.

نسخه‌ای از آن به‌شمارهٔ۳۸۶حکمت درکتابخانهٔ‌آستانهٔ مقدسه رضویه، ونسخهٔ قدیمی دیگری از این کتاب ضمن مجموعهٔ شمارهٔ ۲۲/۶۶ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی موجود است‌که در پشت ورق اول نسخهٔ تجرید اجازهٔ ذیل که ممکن است در بادی امر تصور شود از مؤلف کتاب است درج می‌باشد . «قرأعلی هذاالکتاب و هو کتاب تجرید الأعتقاد صاحبه‌قراءة مستوضح لمبانیه وقواعده مستسرح(؟) لمعانیه ومقاصده، و کتب مؤلف‌الکتاب محمدبن الحسن الطوسی اعانه‌الله علی‌مراضیه ووفقه‌لطاعته‌وغفر له‌خطایاه‌و عفاعنه انه‌غفوررحیم لطیف‌کریم و ذلك بمدینة‌السلام بغداد فی دوارح (کذا) آخـرهـاالخامس والعشرون من ربیع‌الأول سنة‌تسع و ستین وستمائه هـلالیه هجریة والحمدلله رب‌العالمین و هوحسبی ونعم‌المعین»

واین‌اجازه خط خواجه طوسی‌نیست وتصورنمی‌رود‌که چنین‌اجازه‌ای از قلم اوصادر شده باشد . چه اولا در میان علماء مرسوم نیست که اجازه

۱ــ تجریدالعقاید نسخهٔ کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار شمارهٔ ۶۳۶۵

بصاحب کتاب بی‌آنکه نام او دراجازه ذکر گردد داده شود. دیگر آنکه دراین اجازه محمدبن‌الحسن بجای محمدبن محمدبن‌الحسن یاد شده، ورسم‌خواجه درنوشته‌هایش آن نیست که نام‌پدررا بیندازد وخود را بجد نسبت دهد. وسوم آنکه معلوم نیست که خواجه درسال۶۶۹ ببغداد سفر کرده باشد که این اجازه را در آن تاریخ دربغداد نوشته باشد.

کتاب تجرید العقاید از همان زمان تألیف شهرت یافته و عدهٔ بسیاری ازفضلاومحققین‌در رد وقبول آن کتابها نوشته وانتقادها واعتراضها بدان کرده، وشرحها وحواشی بر آن نگاشته‌اند، که ذکر نام تمام شروح وحواشی آن‌خود کتاب جداگانه‌ای خواهد. ودراینجا فقط نام چند شرح و حاشیه مهم‌باختصار آورده شد.

۱- شرح تجرید جمال‌الدین حسن‌بن‌یوسف‌بن مطهر مشهور بعلامهٔ حلی (متوفی ۷۱۶ ھ و ۱۳۲۶ م). این‌کتاب شرح مختصریست که شهرت آن بی‌نیاز از تعریف و توصیف است. اول‌آن «الحمدلله‌القاهر سلطانه، الواضح برهانه، الغامراحسانه، الذی‌ایدالعباد بمعرفته»

این شرح موسوم است به«کشف‌المراد فی‌شرح تجریدالاعتقاد» و در بمبئی بسال ۱۳۱۱ هجری قمری و درصیدا بسال **۱۳۵۳** بچاپ‌رسیده است.

۲- شرح شمس‌الدین‌محمودبن عبدالرحمن‌بن‌احمد اصفهانی[۱] (۶۹۴-۷۴۹). این‌شرح مهمترین ونافعترین‌شروح تجرید است. و شارح شرح‌خود را«تسدیدالقواعد» یا «تشییدالقواعد فی‌شرح تجریدالعقاید» نامیده است. و

۱- شمس‌الدین ابوالثناء محمودبن ابوالقاسم‌عبدالرحمن بن احمدبن محمدبن ابی‌بکربن‌علی‌اصفهانی شارح تجریدالکلام‌ومختصرالاصول‌ابن‌حاجب ومنهاج‌بیضاوی‌و طوالع‌وغیرآنست. جلال‌الدین‌سیوطی بمناسبت تبحروی درعلوم عربیة ترجمهٔ حالی‌از او درکتاب بغیة‌الوعاة آورده وگوید: «درشعبان سال ۶۹۴ متولدگردید، ودر بلاد ←

درمیان فضلا و دانشمندان این شرح معروف به «شرح قدیم» می‌باشد.

ابتدای این شرح «الحمدلله المتوحد بوجوب الوجود و دوام البقاء المتفرد باستحالة التغییر و امتناع الثناء المنزه عن التألیف والانقسام والاجزاء» و دربعضی از نسخ «الحمدلله الذی توحد»، است.

شارح در ابتدای کتاب گوید: «چون کتاب تجرید بسیار موجز، و از غایت ایجاز مطالب آن حکم لغز داشت، وروشن وظاهر نبود، من بااین شرح مشکلات آنرا توضیح دادم، و پرده ازروی مقاصدآن برداشتم.»

در مسئلهٔ امامت چون شارح از اهل سنت و جماعت بوده اعتراضات و ایرادات بسیاری برخواجه نموده است که بعدازاو دیگران به‌آن‌اعتراضات جواب گفته‌اند. وکاتب‌چلبی باآنکه خود از دانشمندان عامه است در تشنیع اعتراضات شارح تجرید گفته «فانه قدعدل فیها عن سمة الاستقامة»

نسخهٔ نفیسی از این شرح در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی از کتب اهدائی مرحوم سید محمدصادق طباطبائی ملاحظه شد که تاریخ تحریرش ۸۱۹ است. و نسخهٔ دیگری در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار است که تاریخ کتابت آن ۸۷۶ می‌باشد.

← عجم بتحصیل پرداخت و پس از مهارت درفنون مختلف وتقدم بر دیگران به دمشق شد و فضائل خویش آشکار کرد. و درجامع اموی به‌تدریس مشغول گردید. و بعدازچندی به‌قاهره رفت، وتفسیر کبیرخویش که به‌نام تفسیر اصفهانی مشهور است تالیف کرد(انتهی) و درمیان حکما و اصولیین هرکجا اصفهانی مطلق ذکر شود مراد همین شمس الدین است. اگرچه‌چند نفردیگرهم باصفهانی شهرت دارند. وفاتش درذی‌قعدهٔ سال ۷۴۹ بمرض طاعون بوده‌است (بغیة الوعاة ص۳۸۸ وروضات الجنات ص ۲۱۴) و در طبقات الشافعیه تولدش به‌سال ۶۷۴ ضبط شده‌است. (طبقات ج ۶ ص ۲۴۶)

محقق جرجانی (متوفی۸۱۶) بر شرح قدیم حاشیهٔ محققانه‌ای نوشته که بحاشیهٔ تجرید معروف گشته ، و در بلاد روم (عثمانی سابق) هم این حاشیه شهرت یافته ، و جمعی از علما بر این حاشیه بازحواشی نوشته‌اند که اسامی بسیاری ازحواشی در کتاب کشف‌الظنون ذکر شده که برای آگاهی بدان حواشی به کتاب مزبور رجوع شود.[1]

۳- شرح تجرید علاءالدین علی بن محمد مشهور بقوشچی (متوفی۸۷۹ در دیار روم) . این کتاب را به نام سلطان ابوسعید خان در کرمان تألیف کرده و به ایلخان تقدیم نموده است.

ابتدای آن «خیرالکلام حمدالله الملك العلام »

این شرح در میان علماء فن کلام به « شرح جدید » مشهور است و در ایران بطبع رسیده است .

این شرح را حواشی چندیست که مهمتر از همه سه تألیف بنام حاشیه تجرید از ملاجلال‌الدین محمدبن اسعد صدیقی دوانی (متوفی ۹۰۷) است ، تألیف اولش به«حاشیهٔ قدیم » مشهور گردیده ، ابتدا آنرا مؤلف به نام سلطان یعقوب بایندری آق‌قویتلو (۸۸۳ - ۸۹۶) نوشته، و بعد به سلطان بایزید تقدیم کرده است .

وحاشیهٔ دیگر ازمیرصدرالدین محمد دشتکی شیرازیست (۸۲۸ - ۹۰۳) که برحاشیهٔ دوانی ایرادات واعتراضاتی نموده‌است. و دوانی باردیگر حاشیهٔ دیگری بر آن شرح نگاشته و برحاشیهٔ دشتکی شیرازی اعتراضاتی کرده‌است. و این حاشیه به نام «حاشیه جدید » مشهور گشته . بار دیگر صدرالدین حاشیهٔ دوم خود را نوشته و جواب دوانی را داده است . و دوانی حاشیهٔ سومی در

۱ـ کشف‌الظنون ج۱ ص۲۵۰-۲۵۱

رد براو نگاشته که به«حاشیهٔ اجد» مشهورشده است.

این حواشی هم از بهترین حواشی این شرح است . و مجموع سه حاشیهٔ دوانی و دو حاشیهٔ صدرالدین در میان فضلا بنام « طبقات الجلالیة والصدریة » موسوم شده است .

۴- شرح تجرید بنام « شوارق الالهام فی‌شرح تجریدالکلام » تألیف مولی عبدالرزاق‌بن علی‌بن‌حسین لاهیجی متخلص به فیاض (متوفی ۱۰۵۱) معاصر و شاگرد ملاصدرا ، این شرح نیز از شروح معتبر این متن است.

ابتدای آن « ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت‌خیرالفاتحین ، اما بعد، الحمدلله‌الذی هدانا لهذا و ماکنالنهتدی لولا ان هدانا الله [۱] ».

و همین مؤلف را نیز برتجرید شرح دیگری به‌نام « مشارق الالهام » [۲] است که مقصد اول را که‌در امور عامه است شرح کرده است.

۵- شرح تجرید زین‌الدین علی‌بن‌عبدالله بدخشی مسمی به «تحفهٔشاهی و عطیهٔ الهی » به فارسی . این کتاب را مؤلف برای سلطان محمد قطبشاه ساخته است .

ابتدای آن «شکروسپاس پادشاهی را سزد، و حمد و ثنای بی قیاس خالقی را رسد [۳] »

مؤلف در جمادی‌الثانیهٔ سال ۱۰۲۳ از تألیف‌آن فارغ شده است . و این کتاب شرح‌الهیات تجرید است . نسخهٔ‌آن در کتابخانهٔ دانشگاه از کتب اهدائی جناب آقای مشکوة موجود است . و نسخهٔ دیگر درکتابخانهٔ مجلس

۱- نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس شورا به‌شمارهٔ ۹۶ ونسخهٔ‌کتابخانهٔ مدرسه‌سپهسالار به شمارهٔ ۱۱۴۸ می‌باشدکه دراین نسخه بجای اما بعد وبعداست .

۲- الذریعه ج۳ ص ۳۵۵ ۳- کشف‌الحجب والاستار ص۱۰۶

شورای ملی به‌شمارهٔ ۲۰۵۸ ضبط است که تاریخ تحریر آن ۱۲۰۷ و ابتدای آن از مقصد سوم دراثبات صانع می‌باشد.

۶ـ شرح تجرید محمد جعفربن سیف‌الدین استرآبادی[1] مقیم طهران، موسوم به: «البراهین القاطعه فی‌شرح تجرید العقاید الساطعة» مؤلف در روز جمعه ۱۹ جمادی الاولی ۱۲۵۴ از تألیف این شرح فارغ گشته است.

ابتدای آن: «الحمدلله الواجب الوجود بالذات، الواحد من جمیع الجهات،الذی یکون صفاته الذاتیة عین‌الذات».

نسخهٔ کاملی ازاین شرح در کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار به شمارهٔ ۱۳۵۲ موجود است که تاریخ‌تحریر آن ۱۲۵۸ می‌باشد. ونسخهٔ دیگری که جلددوم وسوم آنست در کتابخانهٔ اهدائی جناب آقای مشکوة به‌دانشگاه موجود است.

۷ـ شرح تجرید محمد کاظم‌بن محمدرضا الطبری که آنرا بنام محمد شاه قاجار نوشته است.

اول آن: «سبحان من اظهر الاشیاء لکمال وجوده، وافاض‌علیها سجال الآثار لغایة جوده».

نسخه‌ای‌ازاین کتاب در کتابخانهٔ ملی‌فرهنگ می‌باشد که در تاریخ ۱۲۵۰ نوشته شده است. ونیز نسخهٔ دیگری از آن در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی است که نام مؤلف درمقدمه باین صورت آمده: «فیقول الراجی الی‌رحمة ربه الوفی محمد قاسم‌بن الرضا الکاظم الطبری».

واین‌شارح‌را تألیف دیگریست به‌نام «حل‌التراکیب» که بعضی‌ازتراکیب

۱ـ تاریخ وفات شیخ‌جعفر استرابادی راصاحب روضات ازپسرشیخ «شب جمعه دهم‌صفر ۱۲۶۳ به‌مرض‌سل‌وتنگ نفس» نقل کرده‌است (روضات‌الجنات ص۱۵۴).

عربی‌را تفسیر کرده و نسخهٔ آن به‌شمارهٔ ۱۱۷۶ درمجلس‌شورای‌ملی ضبط‌است.

۸ـ شرح اردبیلی، مولی احمدبن محمد الاردبیلی (متوفی۹۷۷) شرحی برالهیات تجرید نوشته و آنرا «التوحید علی التجرید» نام نهاده است[۱].

۹ـ شرح تجرید، شیخ علاءالدین ابی‌العلاء محمدبن احمد بهشتی اسفراینی که بنام «تفرید الاعتماد فی شرح تجرید الاعتقاد» نامیده شده است[۲]. وی ظاهراً قریب‌العصر باخواجهٔ طوسی بوده است.

در وقایع‌السنین خاتون‌آبادی مسطور است که ملابهشتی اسفراینی از شاگردان خواجه است، وشرحی برتجرید العقایدخواجه نوشته است[۳].

اول شرح بهشتی : «الحمدلله الفیاض الجود، الوهاب الوجود، القیوم المعبود، الدیموم المسجود، والصلوة علی محمد المسعود بالمقام‌المحمود».

ودرمقدمه‌گوید: «وسمیته تفرید الاعتماد فی شرح تجریدالاعتقاد» واین شرح‌بدین‌عبارت‌ختم‌می‌شود:

«وکان فراغ مؤلفه من نقله من‌السواد الی البیاض یوم الاحد الثانی و العشرین من ربیع‌الآخر لسنة احدی واربعین وسبعمائه ببلدة اسفراین شکرالله جمیل مساعیه وقدر حصول مباحثه وغفرلذنوبه ومساویه آمین».

دو نسخه ازاین شرح به‌شماره‌های ۳۹۶۳ و ۳۸۳۰ درکتابخانهٔ مجلس شورای ملی است که بسیارکهنه و قدیمی و از کتب کتابخانهٔ مرحوم شیخ الاسلام زنجانی‌است که به‌این کتابخانه منتقل گردیده.

مرحوم خلد آشیان شیخ الاسلام زنجانی طاب‌الله ثراه درانتقاداتی که

۱ـ دانشمندان آذربایجان ص ۳۱ . و هدیةالعارفین ج ۱ ص ۳۱۸

۲ـ الذریعة ج ۳ ص ۳۳۵ وج ۴ ص ۲۱۴.

۳ـ وقایع‌السنین نسخهٔ کتابخانه مجلس ص ۳۶۵.

برصفحات ۵۶-۶۶ کتاب آثار الشیعه کرده نوشته است که: «شرح موسوم به «تفرید الاعتماد فی شرح تجرید الاعتقاد» تألیف حسام‌الدین محمد بن احمد بهشتی اسفراینی ازعلمای شیعه درقرن هشتم هجری است ونسخهٔ این‌شرح در کتابخانهٔ این‌جانب موجود است»[۱].

۱۰- شرح‌تجرید بفارسی تألیف میرزا عمادالدین محمودالشریف ابن میرزا مسعود سمنانی صدر دارالسرور (برهان پور) که مؤلف ازاین شرح در سال ۱۰۶۸ فارغ شده است[۲].

۱۱- شرح تجرید مولی بلال شاختی القائنی.

۱۲- شرح تجرید ملا محمد بن سلیمان تنکابنی مؤلف قصص العلماء (متوفی ۱۳۰۲) بفارسی. آغاز آن: «الحمد للمحمود الوجود الفعال، الذی لایحویه ماض ولااستقبال»[۳].

۱۳- تحریر تجرید العقاید مشتمل برزبدهٔ مسائل کلامیه برمذهب فرقهٔ ناجیه شیعهٔ امامیه، از تبریزی- نسخهٔ آن به‌شمارهٔ ۳۹۶۸ درکتابخانهٔ مجلس شورای ملی موجود است. ابتداء موجود «وماهو ذاك الشرح المسئول عن‌الله تعالی ان ینفع الطلاب وان‌یجعل ذخرا لی فی‌یوم‌الحساب المبتدی بانه تعالی لما اوجب علی کل ماانعم علیه شکر».

۱۴- شرح ابی عمرو احمد بن محمد المصری (متوفی ۷۵۷) مسمی به المفید.

نسخه‌ای از این شرح به شمارهٔ ۹۱۵ که اول و آخر آن ناقص است

۱- دائرة المعارف الاسلامیة شمارهٔ اول، تألیف آقای عبدالعزیزجواهرالکلام ص ۱۶.

۲- الذریعه ج ۳ ص ۳۵۵.

۳- فهرست دانشگاه ص ۲۷۲۹.

در کتابخانهٔ آستان قدس موجود است . ابوعمرو احمد بن محمد مصری دراین شرح مکرر از استاد وشیخ خویش علامهٔ حلی یاد می کند.

۱۵- شرح علامه اکمل‌الدین محمدبن محمود البابرتی حنفی (متوفی ۷۸۶) بنام عقیدة الطوسی[۱].

۱۶- شرح فاضل خضر شاه بن عبداللطیف المنتشوی (متوفی ۸۵۳)[۲].

۱۷- شرح قوام‌الدین یوسف بن حسن معروف بقاضی بغداد (متوفی ۹۲۲)[۲].

۱۸- تنقیح‌الفصول شرح تجریدالاصول تألیف ملااحمدبن محمدمهدی نراقی کاشانی متوفی۱۲۴۴.[۳]

۱۹- نهایة التحریرفی‌شرح‌التجرید. صاحب‌الذریعه شارح‌را سیدمحمد تقی بن امیرمؤمن بن امیر محمد تقی بن امیر رضا حسینی قزوینی متوفای ۱۲۷۰دانسته. نسخه‌ای ازاین شرح منظوم به‌شمارهٔ (۹۴۹) درکتابخانهٔ آستان قدس رضوی موجود است که فهرست نویس نوشته ناظم غیرمعلوم است و تاریخ تحریر این نسخه ۱۲۲۵ است . کتاب ارجوزه‌ایست در شرح تجرید الاعتقادکه ناظم در ۱۲۲۳ ازنظم آن فارغ شده است. ابتدای آن :

وبعد حمدالله واجب الوجود — علی فیوضات مرائی الوجود
ثم الصلوة[۴] والسلام مطلقا — علی محمد و آله ذوی‌التقی[۵]
لاسیما اکرم من به اعتصم — باب مدینة العلوم والحکم

۱- کشف‌الظنون ج ۲ چاپ اسلامبول ستون ۱۱۵۸

۲- کشف‌الظنون ج ۱ ستون ۳۵۱ وج۲ ص۹۵.

۳- ایضاح‌المکنون ج ۱ ص ۳۳۱

۴- اصل نسخه: هل والصلوة.

۵- اصل نسخه: واله‌التقی.

فهذه نهایة التحریر فی علم الکلام بالنظام الاشرف
اضحی بها التجرید فیما اکتفا منظما والله حسبی وکفی
هوالمفیض للهدایا والحکم ومنه اسأل السداد والعصم

* * *

وابن کمال‌الدین پاشازاده شمس‌الدین احمدبن سلیمان (متوفی ۹۴۰) کتاب تجرید را اصلاح و آنرا «تجرید التجرید» نام نهاده وخود نیز برتحریر خویش شرحی نگاشته است. نسخهٔ این متن و شرح درکتابخانهٔ ملی پاریس موجود است[۱].

وسید امیر محمد اشرف‌بن عبدالحسیب احمدبن زین‌العابدین الحسینی (متوفی ۱۱۴۵) متن تجرید را به‌فارسی ترجمه کرده ، وابن ترجمه را «علاقة التجرید» نام نهاده است.

ابتدای‌آن: «حمد مرخدای را که‌تجرید علایق جسمانیه وتهذیب اخلاق ایمانیه را صراط المستقیم ابواب جنان».

نسخهٔ این ترجمهٔ فارسی درکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه موجود است.

حواشی بسیار دیگری نیز برمتن تجرید وشروح آن نوشته شده است که ازجملهٔ آنها حاشیهٔ خفری برالهیات تجرید است.

اول‌آن: «الحمدلله‌رب‌العالمین‌والصلوة علی‌سید‌المرسلین‌وآله‌الطاهرین فیقول الفقیر الی الله الغنی محمد بن احمد الخفری هذه تعلیقات ...»

ودیگر حاشیهٔ فخرالدین الحسینی است.

آغاز آن : « الحمدلله الغفور الرحیم والسلام علی حبیبه المنعوت بالخلق العظیم محمد الباقرلعلوم الاولین والآخرین و آله الطیبین و صحبه الاکرمین وبعد فیقول الحقیرالفقیر الی عفو ربه الغفورالغنی محمد بن حسین

۱ــ فهرست نسخ عربی کتابخانهٔ ملی پاریس شمارهٔ ۲۳۷۴.

الشهیر بفخرالدین الحسینی».

این حاشیه هم برالهیات تجریداست وتحریر آن غرهٔ ربیع‌الاول ۱۰۰۸ است وهردوحاشیه دریکجلد به‌شمارهٔ ۸۶در کتابخانهٔ مجلس‌شورای‌ملی‌است.

وسید رکن‌الدین استرآبادی شاگرد خواجه‌را حاشیه‌ای برتجرید است که ابن‌رافع درشرح حال سید نام آنرا برده است. ص ۱۴۲.

۴۶- **شرح‌اشارات موسوم به «حل مشکلات الاشارات» متن آن بنام «اشارات و تنبیهات» از حکیم دانشمند و فیلسوف بزرگ ابوعلی سیناست** که عدهٔ بسیاری از علما بشرح وتوضیح آن پرداخته‌اند که ازجملهٔ آنها یکی امام فخر رازیست. دراین شرح امام اعتراضات وایرادات بسیاری برشیخ نموده، وبیشتر مطالب آنرا تزییف‌نموده است . وپس‌از امام خواجهٔ طوسی اشارات را شرحی نیکو کرده، وکلیهٔ اعتراضات‌امام را جواب گفته است.

خواجه درمقدمهٔ شرح خود فرماید «مقصودازاین شرح‌دفع اعتراضات امام وانتصار ازشیخ‌است .» وباین‌جهت شارح دراین‌کتاب جز دردوسه مورد عقیدهٔ شخصی خویش‌را درمسائل فلسفی اظهار نکرده، وفقط بتوضیح سخنان شیخ پرداخته است، تا اعتراضات امام رارد وجواب‌گوید.

وبازدرمقدمه فرماید: «امام‌فخردرشرح‌خود براشارات در رد برابن‌سینا مبالغه کرده، ودرنقض‌قواعد ازحد اعتدال تجاوزنموده، وبهمین‌جهت بعضی‌از ظرفاشرح اورا جرح خوانده‌اند، ومن این کتاب را درمدت بیست سال باتمام رسانیدم.»

ابتدای کتاب «الحمدلله الذی وفقنالافتتاح المقال بتحمیده».

واین شرح را بنا به درخواست یکی‌از دوستانش ملقب بشهاب‌الدین تألیف کرده، چنانکه‌درمقدمه‌گوید: «ولقدسالنی‌بعض‌اجلة الخلصان‌وهو المجلس

الرفیع ربیب‌الدولة وشهاب‌الملة قدوة‌الحکماء والاطباء وسیدالاکابر والفضلاء بلغه الله مایتمناه» که بعید نیست مراد ازشهاب الملة محتشم شهاب که ازافاضل دانشمندان وامراء اسماعیلیه است باشد.

خواجه درماه صفر سال ۶۴۴ از تألیف این شرح فارغ گشته ، چنانکه درآخر بعضی‌ازنسخ‌چنین ذکرشده است: «ونقل ماوجد بخطه رحمه‌الله تعالی فی‌آخر المسودة بعد قوله والیه المعاد. وقد فرغت من تسویده فی‌اواسط صفر سنة اربع واربعین وستمائة حامدا مصلیا وداعیا ومستغفرا».

نسخهٔ خطی شرح‌اشارات دربسیاری از کتابخانه‌های مهم موجوداست. وازجمله نسخ‌قدیمی نفیس آن یکی‌ازنسخ کتابخانهٔ مجلس شورای‌ملی است که تاریخ تحریر آن ۷۲۴ است . ونسخهٔ دیگری از همـان کتابخانه بشمارهٔ ۱۲۶ کـه تاریخ تحریر آن ۹۵۲ است . و دیگر نسخهٔ‌کتابخانهٔ آستان‌قدس رضوی به شمارهٔ ۶۸۶۶ تقدیمی مرحومهٔ خانم کوثر است کـه بتاریخ ۷۵۴ نوشته شده است، ودرآخر این نسخه سواد اجازه‌ایست از قطب‌الدین‌شیرازی که درسال۷۰۰ به برهان‌الدین سیدعبدالله‌بن محمد بخاری داده است.

ودیگرنسخهٔ کتابخانهٔ مرکزی‌دانشگاه طهران‌اهدائی‌جناب آقای‌مشکوة است که‌درسال۶۷۲درزمان حیات‌خواجه شش‌ماه‌قبل‌ازوفاتش‌نوشته‌شده‌است.

تعلیقات‌وحواشی بسیاری‌براین شرح‌نوشته شده که‌اهم‌آنهاعبارتست‌از:

۱ــ شرح علامهٔ حلی به‌نام ایضاح المعضلات من شرح الاشارات.

۲ ــ شرح قطب‌الدین محمد بن محمد الرازی‌البویهی (متوفی ۷۶۶) که بنام «محاکمات» بین دوشرح امام و خواجه معروفست. و مؤلف ازتألیف آن دراواخر جمادی‌الاخری ۷۵۵ فارغ شده است.

نسخهٔ قدیمی ازمحاکمات که‌بسال ۷۷۴ ونوزده سال بعداز تألیف‌نوشته

شده در کتابخانهٔ اهدائی جناب آقای مشکوة به دانشگاه تهران موجود است.

۴- تعلیق عبدالرزاق لاهیجی.

۵- تعلیق سید ظهیرالدین میرزا ابراهیم‌بن قوام‌الدین حسین‌بن عطاءالله حسین همدانی (متوفی ۱۰۶۶).

۶- تعلیق ملامحمد باقربن محمد مؤمن سبزواری.

۷- تعلیق آقاحسین خوانساری (متوفای ۱۰۹۹) نسخهٔ آن نزد نگارنده موجود است.

۸- تعلیق خلیفه سلطان ملقب به سلطان العلماء وزیر شاه عباس.

۹- تعلیق غیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی.

۱۰- تعلیق قاضی محمد سعید قمی ملقب بحکیم کوچك (به‌شماره‌های ۱۸۱۸ و ۱۸۱۹ کتابخانهٔ مجلس مراجعه شود.)

۱۱- تعلیق امیر رفیع‌الدین محمدبن[1] حیدرالحسینی استاد مجلسی.

۱۲- تعلیق میرزا عبدالله افندی صاحب ریاض العلماء.

۱۳- تعلیق سید معزالدین‌بن فخرالدین مشهدی.

۱۴- تعلیق سید اسماعیل خاتون‌آبادی برالهیات شرح اشارات.

۱۵- تعلیق میرزا محمدبن حسن شیروانی[2].

حاشیه برالهیات شرح اشارات تألیف محمد ملقب بمعصوم حسینی نسخهٔ آن که بدون تاریخ تحریر است در کتابخانهٔ مرحوم شیخ‌الاسلام زنجانی موجود است.

بعضی نوشته‌اند که سید علی‌بن محمد بن اسدالله امامی اصفهانی شرح

۱- نودانی : میرزا رفیعای نائینی.

۲- نام تمام این تعالیق درکتاب آثارالشیعه ص ۶۴ مذکور است.

اشارات خواجه را بفارسی ترجمه کرده است[۱].

شرح اشارات خواجه تمام آن بسال ۱۳۰۵ قمری و طبیعی والهی آن بسال ۱۲۷۱ قمری در ایران چاپ شده و نیز در سنوات ۱۳۷۷ - ۱۳۷۹ با محاکمات قطب رازی در سه جلد در طهران بزیور طبع آراسته شد. ودرمصر و هند هم مکرر بطبع رسیده است . و خلاصه‌ای از شرح انماط سه‌گانهٔ آخر اشارات بسال ۱۸۹۱ میلادی دربریل جزو رسائل عرفانی شیخ چاپ شده است. وشرح طبیعیات آن درهندبسال ۱۲۹۳ه. ونیز باشرح امام درهمانجابسال ۱۲۹۷ و۱۳۱۸ وباز درآستانه باشرح امام فخر بسال ۱۲۹۰ ه. بطبع رسیده است[۲].

۴۷ ـ قواعدالعقاید مختصریست دراصول‌عقاید ونامش قواعد العقاید می‌باشد که خود خواجه درتألیفاتش مکرر ازآن نام برده است. ولیکن رسالهٔ اعتقادیه ومقالهٔ نصیریه هم بدان‌گفته شده است.

ابتدای آن «الحمدلله المنقذ من الحیرة والضلالة ، والصلوة علی‌محمد المخصوص بالرسالة . وآله الموصوفین بالعدالة . یقول صاحب المقالة انی اردت فیها قواعد العقاید من‌العلم المنسوب الی الاصالة».

نسخهٔ قدیمی ازاین کتاب که تاریخ فراغ ازتحریرآن دوشنبه ۱۹ محرم سال ۶۸۷ است درکتابخانهٔ آستان‌قدس رضوی به‌شمارهٔ ۲۱۷ موجود است ودونسخهٔ دیگر نیز بشماره‌های ۹۲۳ و ۸۲۳ درآن کتابخانه می‌باشد.

واین متن را عده‌ای‌ازعلماء شرح کرده‌اندکه ازجمله شروح زیراست:

۱ـ شرح علامهٔ حلی موسوم به «کشف‌الفوائد» که به‌خواهش فرزندش فخرالمحققین‌قواعد را شرح کرده است، واین شرح درطهران بسال ۱۳۰۵ بطبع رسیده است.

۱ـ الذریعة ج ۱ ص ۱۰۸.

۲ـ معجم المطبوعات العربیه ص ۱۲۵۱.

۲ـ شرح القواعد تألیف سید رکن‌الدین ابی محمد حسن‌بن محمد بن شرفشاه(متوفی۷۱۷)این شرح ازشرح علامه مفصل‌تراست، وسید آنرا درزمان حیات خواجه‌طوسی بخواهش یکی‌ازفرزندان خواجه نوشته است.

میرزا عبدالله افندی در کتاب ریاض‌العلما گوید: «نسخه‌ای از شرح قواعدالعقاید سید رکن‌الدین را دارم» نسخهٔ دیگری هم از آن در کتابخانهٔ سیدحسن صدردرکاظمین موجود است[1].

حاجی خلیفه درکتاب کشف‌الظنون قواعدالعقاید را ازمؤلفات امام فخر دانسته وگوید: سید رکن‌الدین استرابادی بر آن شرحی‌نگاشته است، بعد گوید «این کتاب را محمد امین بن صدرالدین شروانی (متوفی ۱۰۳۶) شرح دیگری کرده است و اول آن این است. «یا واجب‌الوجود ویا مفیض‌الخیر والجود[2]»

ونیزمیرزاعبدالله افندی درکتاب ریاض‌العلماء ازذیل‌ابن رافع برتاریخ بغداد نقل می‌کند که «فرزند علامهٔ طوسی را شرحی است بر قوائدالعقاید تألیف پدرش»

۳ ــ رسالهٔ عزیه در شرح مقالهٔ نصیریه که مراد از مقالهٔ نصیریهٔ همین کتاب قواعدالعقایداست. نام شارح آن معلوم نیست. نسخه‌ای از این شرح در کتابخانهٔ ملی پاریس و نسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی به شماره ۲۰۵ حکمت وکلام موجود است.

ازاینکه شارح در مقدمه هرجا نامی از مصنف می‌برد، او را با دعای «متع‌الله‌المسلمین بطول بقائه، و رصع بجواهرالدوام‌اکلیل علائه» یاد می‌کند

---

۱ ــ آثارالشیعة ص ۶۴
۲ ــ کشف‌الظنون ج ۲ ص ۱۴۲

معلوم می‌شود که وی معاصر خواجه بوده است. ولی چون در مبحث علم باری تعالی و باب امامت، پس از ذکر نام مصنف «قدس‌الله روحه و نور ضریحه» می‌گوید محتمل است گفته شود» ابتداء شروع به شرح کتاب خواجه طوسی زنده بوده، و در آخر تألیف خواجه بدرود حیات گفته، و رخت از این سرای بربسته بوده است»

ابتداء آن «امابعد حمدالله المنور قلوب العارفین بطلائع معرفته والشارح صدور السالکین بلوامع هدایته» شارح کتاب را به نام عزالدین عبدالعزیز بن جعفر نیشابوری ساخته، و از این روی آنرا رسالهٔ عزیه نامیده‌است، و درمقدمه گوید: «وسمیته رسالة العزیه فی شرح مقالة النصیریه»

نگارنده گوید: بعید نیست با این خصوصیت این شرح همان تألیف سید رکن‌الدین استرابادی که ازشاگردان خواجه است باشد.

۴ ـ شرح دیگری از قواعد موسوم به «تحریر قواعد الکلامیه فی شرح الرسالة الاعتقادیه»

اول آن «الحمدلله الذی تقدس بتقدیم صفاته. وتنزه عن صفاته المخلوقین بذاته» شارح عبدالرزاق بن ملامیر جیلانی را نکوئی شیرازی است که این تألیف خود را در شب چهارشنبه و عید غدیر ۱۸ ماه ذیحجهٔ سال ۱۰۷۷ نوشته، ونسخه‌ای که ظاهراً نسخهٔ اصل وخط خود مؤلف باشد در کتابخانهٔ اهدائی آقای مشکوة به کتابخانهٔ دانشگاه موجود است[۱].

۵ ـ شرح شعیبی. ابوعبدالله محمدبن زنگی خراسانی اسفراینی موصوف به صدر، ومشهور به شعیبی را نیز شرحی برقواعدالعقاید است.

۶ـ جرجی زیدان در کتاب تاریخ آداب اللغة شرح دیگری از این کتاب بنام

۱ ـ فهرست کتابخانهٔ دانشگاه ج ۳ ص ۵۵۹

شرح رازی ذکر کرده و گوید «متن و شرح هردو در کتابخانهٔ برلین موجود است[۱]»
و این شرح چنانکه در فهرست کتابخانهٔ عمومی برلن است باسم «کشف المعاقد فی شرح قواعد العقاید تألیف محمود بن علی بن محمود الحمصی رازیست[۲]»

۴۸ ـ فصول نصیریة: کتاب کوچکی است در اصول عقاید به فارسی.
صاحب روضات الجنات گوید «این کتاب را خواجه مانند بیشتر از مصنفاتش به‌فارسی نوشته، و بعد شیخ محقق رکن‌الدین محمد بن علی فارسی جرجانی[۳] که قریب‌العصر با خواجه بوده آنرا تعریب کرده است. و استفادهٔ این مطلب از شرحی است که شیخ مقداد بن عبدالله السیوری حلی بنام رئیس ارشد و ملك اسعد جلال‌الدین ابوالمعالی علی بن شرف‌الدین العلوی الحسینی-الآوی بر این کتاب نوشته، و آنرا بنام «الانوار الجلالیة للفصول النصیریه» نامیده است.

و رکن‌الدین مذکور هم درابتدای ترجمهٔ عربی اوصاف الاشراف خواجه ذکر این مطلب را کرده و گفته «چند کتاب از مؤلفات خواجه را از فارسی بعربی ترجمه کرده‌ام که از جملهٔ آنها یکی فصول نصیریه است.»
بنابراین شبهه‌ای نیست که رسالهٔ فصول نصیریة را خواجه به فارسی

۱ـ آداب اللغة العربیة ج ۳ ص ۲۳۴
۲ـ فهرست کتابخانهٔ عمومی برلن ج ۲ ص ۴۳۹ شماره ۱۷۶۹
۳ـ رکن‌الدین ازشاگردان علامهٔ حلی و شارح کتاب مبادی علامه که آنرا به‌سال ۶۹۷ شرح کرده، و چند کتاب از کتب خواجه را مانند کتاب اساس‌الاقتباس وفصول نصیریه واوصاف الاشراف وغیره‌را نیز تعریب نموده است. و تألیف دیگر او «الابحاث فی تقویم-الاحداث» دررد بر زیدیه‌واثبات‌امامت ائمهٔ اثناعشر است که آنرا به‌سال ۷۲۸ تألیف کرده است. (الذریعة ج ۲ ص ۴۲۳)

تألیف کرده است، و ترجمهٔ عربی آن از رکن‌الدین جرجانی است.

خواجه ابتدا فصلی در توحید ساخته، و بعد از مدتی برحسب‌التماس جمعی باقی ابواب اصول دین را بر آن افزوده است.

ابتدای نسخهٔ فارسی این است

«الحمدلله رب‌العالمین والصلوة و السلام علی محمد و آله الطیبین الطاهرین. هر که‌از چیزی آگهی یابدلامحاله از هستی آن چیز آگاه‌شده‌باشد، چه بضرورت داند که آنچه بود یابنده باشد، و آنچه نبود، نتوان یافت»

دو نسخه ازاین کتاب در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی به‌شماره ۸۱۷ و ۹۱۷ موجود میباشد.

فصول نصیریه فارسی به‌سال ۱۳۱۳ در تهران در ۳۸ صفحه بطبع رسیده و باردیگر باهتمام آقای‌دانش پژوه (نشریه شماره ۲۹۸ دانشگاه) چاپ شده‌است.

و ترجمهٔ فصول که تعریب رکن‌الدین جرجانی است . بدین عبارت آغاز میگردد «امابعد حمدالله‌الواجب وجوده‌الفائض علی سایر القوابل جوده والمتفاوت بحسب‌القبول ظله وجوده[1] الذی منه‌بدء‌الخلق و الیه عوده» ونسخهٔ فصول عربی کتابخانهٔ آستانه شماره ۸۱۷ ابتدای آن چنین است «الحمدلله رب‌العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة علی محمد وآله، فان علم‌الکلام وان کثر اسراره و بعد اغواره»

بر این کتاب شروح چند نوشته شده که اهم آنها عبارتست از:

۱- الانوار‌الجلالیة تألیف شیخ شرف الدین ابی عبدالله مقدادبن عبدالله سیوری حلی[2]

۱- مقدمهٔ رسالهٔ فصول نصیریه به عربی نسخهٔ کتابخانهٔ ملی ملك .

۲- در کتاب کشف‌الحجب والاستار ص ۳۴۴ نام ونسب شارح چنین آمده «شیخ مقدادبن‌عبدالله‌بن محمدبن الحسین بن محمدالسیوری الحلی الاسدی» .

(متوفی ۲۶ جمادی الثانیهٔ ۸۲۶) شاگرد شهیداول، و از اعلام نیمهٔ اول سدهٔ نهم. کتاب شرحی است بطور قال اقول که شارح آنرا بنام امیرجلال الدین ابی المعالی علی بن شرف الدین الحسینی آوی تألیف نموده است.

ابتدای آن «سبحانك اللهم واجب الوجود ومبداء وغاية وجود كل موجود».

وبنابر آنچه در آخر نسخه مسطور است، شارح در هشتم رمضان سال ۸۰۸ از این شرح فارغ شده است.

نسخه‌ای از این شرح به شماره ۳۴۷ که در ۸۵۷ نوشته شده در کتابخانهٔ آستان قدس موجود، و نسخهٔ دیگری که تاریخ تحریر آن ۸۶۸ است از کتب مرحوم تنکابنی طاب ثراه، و نسخهٔ قدیمی نفیس دیگری هم از کتب اهدائی شادروان مرحوم سید محمد صادق طباطبائی در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی است.

۲ ــ شرح فصول عربی تألیف امیرسید عبدالوهاب متکلم ابن طاهر بن علی بن داود حسینی استرابادی[۱].

دو نسخه از این شرح در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی موجود است که در مقدمهٔ نسخه (شماره ۷۳۴) نام شارح چنین ذکر شده «عبدالوهاب بن علی بن‌الحسین الاسترابادی»

و در نسخهٔ دیگر آن کتابخانه (شمارهٔ ۸۲۵) و نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی (به شمارهٔ ۱۱۵۹) نام و نسب وی چنین یاد شده «عبدالوهاب ابن طاهر بن علی الحسینی.» ولیکن صحیح در نام و نسب وی همانست که از آمل‌الآمل و کشف الحجب نقل شد. شارح از علماء معاصر سلطان حسین میرزای بایقرا است که تاسال ۸۸۵ زنده بوده است[۲].

۱ــ امل الآمل و کشف الحجب والاستار ص ۳۴۴

۲ــ روضات الجنات ص ۳۵۱

این شرح بدین گونه شروع می‌شود «نحمدك اللهم علی ما وفقتنا لادراك فصول الکلام و علمتنا سلوك مسالك البیان لتبیین المرام»

و در بعضی نسخ بدین‌گونه آغاز شده «یاکریم اعنّافیما قصدنا یاعظیم نحمدك اللهم...»

مؤلف از تألیف آن در روز چهار شنبه ۲۳ رجب سال ۸۳۲ فراغت یافته است[۱].

۳- شرح فصول تألیف فخرالمحققین فرزند علامهٔ حلی.

۴ - شرح فصول تألیف مولی علی بن یوسف بن عبدالجلیل[۲] موسوم به «منتهی السؤول»

ابتدایش این است «الحمدلله مبدع نظام الاصول و مخترع ترتیب الفصول بحکمة بهر العقول»

نسخه‌ای از این شرح نزد نگارنده، و نسخه دیگر در کتابخانه آستان قدس بشماره ۶۵۱۰ موجود است.

۵-شرح فصول تألیف ناصرالدین عبدالله بن عمر بن محمد بن علی الفارسی البیضاوی. (متوفی ۶۸۵) نصرالبیان صاحب سلم السموات و مرحوم خوانساری در روضات الجنات این شرح را ذکر کرده‌اند[۳].

۶ - شرح فصول نصیریه از محمد بن احمد خواجگی شیرازی . شارح در مقدمه اشاره بمذهب و کیش خویش کرده و گوید «ابتدا پیرو سنت و جماعت بودم و مذهب شافعی داشتم، و بعد از آن مذهب عدل و طریقهٔ حقهٔ جعفریه را

۱- آقای دانش پژوه در فهرست نسخ اهدائی جناب آقای مشکوة به دانشگاه طهران نوشته‌اند «شارح این کتاب را بدرخواست دوستان از روز شنبه ۱۱ محرم تا ۲۰ صفر ۸۷۵ شرح کرده است (ص ۵۹۳)

۲- کشف الحجب والاستار ص ۳۴۴

۳- روضات ج۲ ص۲۵۴ وسلم السموات به شماره ۶۷۰ کتابخانهٔ آستان قدس رضوی.

اختیار کردم».

وی دو شرح بر فصول نوشته است، یکی بعربی بنام «تحفة الفحول فی شرح الفصول» که ذکر آن بعد خواهد شد، و دیگری به فارسی که در مقدمهٔ این شرح گوید «باوجود هجوم غموم و وفود هموم شرحی نوشتم پیشتر به زبان فارسی موافقة لمصنفه و تعمیماً للفوائده، جامع جمیع امور مذکوره مشتمل بر بسیاری از تحقیقات عقاید حقه که در کتب متقدمین و متأخرین نیست، و حسب المقدور جمع میان مذاهب مختلفه نموده، اختلاف و شقاق به وفاق و اتفاق قرار یافت الآنادرا».

شارح این دو شرح را در یك زمان یعنی به‌سال ۹۵۳ در دکن هند تألیف کرده است. از شرح فارسی آن نسخه‌ای (به‌شماره ۱۹۵) در کتابخانهٔ آستان قدس است که صفحهٔ اول آن افتاده است، و اول موجود این است «و محتوی بست بر طریقهٔ اصحاب کشف و شهود و قائلین بوحدت وجود» و تاریخ تحریر نسخه سال ۱۰۰۰ ه است.

۷ ــ شرح فصول تألیف شیخ نجم‌الدین حضر بن شمس‌الدین محمد بن صفی الرازی[۱] الحبلرودی از علماء قرن نهم بنام «جامع الاصول».

اول آن «احمدالله علی اصول نعمه و فصولها السابغة الفائضة علی الدوام بتفاوت درجاتها لعظیم الحکمة علی الخواص والعوام».

شارح در محرم سال ۸۳۴ در نجف اشرف از این شرح فارغ گشته

۱ــ در کشف الحجب والاستار جائی نام و نسب شارح «خضر بن محمد بن علی ــ الرازی حبلرودی» وجائی دیگر «خضر بن محمد بن علی الرازی» ذکر شده (ص ۱۵۱ و ص ۳۴۲)

است. نسخه‌ای از این شرح در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی به شمارهٔ ۴۳۹ ضبط است که تاریخ فراغ از تحریرش ۱۹ ربیع‌الاول ۸۵۶[1] می‌باشد.

۸ - شرح فصول از محقق کمال‌الدین حسن‌بن محمد حسن استرابادی نجفی صاحب آیات الاحکام. تاریخ فراغ شارح از این شرح دو شنبه ۱۵ ذیحجه سال ۸۷۰ بوده[2] و آنرا شرح مزجی لطیفی نموده است.

۹ - شرح فصول تألیف شیخ سلمان‌بن‌احمد آل عبدالجبار بحرانی که در سال ۱۲۲۶ وفات یافته است[3].

۱۰ - شرح فصول نصیریة تألیف علامهٔ حلی[4].

۱۱ - تحفة‌الفحول فی شرح الفصول شرحی است مزجی و مفصل از محمدبن احمد خواجگی شیرازی به عربی بر فصول خواجه. تاریخ فراغ از این شرح همزمان شرح فارسی وی در سال ۹۵۳ است.

نسخه‌ای از این شرح در کتابخانهٔ آستان قدس به شماره ۳۹۲ موجود است که از ابتداء آن قدری افتاده است. و مقدمه‌ای را که شارح در آن شرح حالی از خود نگاشته، ظاهراً پس از تألیف کتاب برآن افزوده است. تاریخ تحریر این نسخه رجب ۹۵۴ است. و احتمال می‌رود که نسخه به خط مؤلف باشد.

۱۲ - شرح فصول عبدالمطلب موسوی[5].

۱- بعضی نوشته‌اند شارح در روز جمعهٔ بیستم رمضان سال ۸۶۱ از شرح فارغ شده و آن اشتباهست.

۲- مستدرك الوسائل ج ۳ ص ۴۰۵

۳- آثارالشیعه ص ۶۳

۴- اعیان الشیعه ج ۱ ص ۳۳۴

۵- فهرست نسخ خطی برلن ج ۲ ص ۳۴۰ شماره ۷۷۰

ابتدای آن «نشرح لدیك عجزالافهام و قصور العقول عن درك ذاتك بالاجناس والفصول[۱]»

۱۳-ایضاح الاصول فی‌شرح الفصول شارح علاءالدین ملك علی تونی از دانشمندان زمان شاه سلیمان صفوی وزندهٔ در ۱۰۹۸ بنام حسینعلی‌خان پسر شیخ علیخان زنگنه اعتمادالدولة صدراعظم. این شرح به فارسی بر فصول عربی است ودیباچهٔ آنرا اندارد. شارح در مقدمه‌گوید: که این فصول عربی از خواجه طوسی است[۲].

۴۹ - مصارع‌المصارع: محمدبن عبدالکریم شهرستانی را کتابی است که در آن کتاب ایراد بسیاری به گفته‌های شیخ ابوعلی سینا کرده و اعتراض فراوانی به آن بزرگ نموده است. و در آن دعوی مصارعت باشیخ کرده، ونام آنرا مصارعات نهاده است. خواجه در کتاب خویش شبهات واعتراضات شهرستانی را برشیخ جواب داده، ونام آنرا «مصارع‌المصارع» گذارده است.

این نسخه به عربی است و ابتدایش این است.

«الحمدلله حمدالشاکرین، والصلوة علی محمدوآله‌الطاهرین. وبعدفانی لشغفی بالعلوم العقلیةوالمعارف‌الیقینیة کنت اوقات فراغی انظرفی کتب‌علمائها».

و در آخر کتاب خواجه فرماید «ولم‌یکن قصدمحرر هذه‌الاوراق نصرة‌ابن سینا، ولاکسرالمصارع. بل کان قصده سلوك طریق الحق والانصاف، و ان‌یظهر حقیقةالحال فی‌هذه‌المصارعات، لئلایغترّ المقلدون بقول من یدعی شیئالایقدر علی بیان مایدعیه...»

در این کتاب محقق طوسی مؤلف مصارع را مایل به باطنیه دانسته، و در باب حدوث عالم آنجا که تاج‌الدین گوید: فلاسفه را در باب حدوث عالم سه مذهب است، و در آنجا که یاد مذهب کسانی که قائل به‌قدم

۱- فهرست نسخ خطی برلن ج ۲ ص ۳۴۰ شمارهٔ ۱۷۷۰

۲- مقدمهٔ آقای دانش‌پژوه برفصول خواجه ص ۸

کلمات و حروف‌اند خواجه فرماید «این جماعت گویند که کلمات و حروف غیر از کلمات و حروفی است که از اصوات و حروف تألیف‌شده، بلکه اثبات واسطهٔ بین‌خالق و خلق کنند، و آنرا کلمه‌خوانند، و گاه کلمه بحسب تعدد اشخاص متعدد شود، پس کلمات گردد، و این جماعت باطنیه باشند، و مصنف بدیشان مایل است».

نسخهٔ این کتاب در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی (بشماره ۲۶۷ حکمت) موجود و تاریخ تحریر آن سال ۱۰۲۱ است. این نسخه از روی نسخه‌ای که تاریخ کتابت آن ۷۰۷ بوده نوشته شده است. و نیز نسخه محشی به حاشیه - ایست ناتمام که مؤلف آن شناخته نشد. و چنین معلوم می‌شود که محشی یکی از شاگردان خواجه بوده، و مکرر از مؤلف مصارع‌المصارع بنام محقق طوسی و خواجه یاد کرده است.

نسخ دیگری از این کتاب در کتابخانه‌های ملی و دانشگاه و نسخه‌ای هم ضمن مجموعه شماره ۱۷۱۷ در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی محفوظ است.

۵۰ - تلخیص‌المحصل یا نقدالمحصل در علم کلام خواجهٔ طوسی کتاب «محصل افکار المتقدمین والمتأخرین[1]» امام فخر رازی را تهذیب و تنقیح کرده، و آنرا به‌نام علاءالدین عطاملک جوینی تألیف، و باو هدیه نموده است. نام کتاب را ابن شاکر در کتاب فوات الوفیات[2] «تلخیص فی‌علم‌الکلام» ذکر کرده است. و قاضی نورالله در مجالس المؤمنین «شرح‌المحصل[3]» نامیده و صاحب کشف الحجب والاستار «تلخیص محصل» خوانده است[4].

۱- کشف‌الظنون حاج خلیفه ج ۲ ص ۶۱۲

۲- فوات‌الوفیات ج ۲ ص ۱۸۷

۳- مجالس المؤمنین ص ۳۳۰

۴- کشف‌الحجب والاستار ص ۱۳۹

نص «کلما یوقی المرء به نفسه و عرضه کتب له به صدقة» به جهت استخلاص نفس و عرض از وضع دیباجه برصنعتی موافق عادت آن جماعت در اثناء و اطراء سادات و کبراء ایشان پرداخت. و اگر چه آن سیاقت مخالف عقیده و مباین طریقهٔ اهل شریعت و سنت است چاره نبود. به این علت کتاب را خطبه‌ای بروجه مذکور ساخته شد. و به حکم آنکه مضمون کتاب مشتمل برفنی از فنون حکمت است، و بـه موافقت و مخالفت مذهبی و نحلتی تعلق ندارد، طلاب فوائد را با اختلاف عقاید به مطالعهٔ آن رغبت افتاد و نسختهای بسیار از آن کتاب در میان مردم منتشر گشت. بعد از آن چون لطف کردگار جلت اسماؤه به واسطهٔ عنایت پادشاه روزگار عمت معدلته، این بندهٔ سپاس دار را از آن مقام نامحمود مخرجی کرامت کرد. چنان یافت که جمعی از اعیان افاضل و ارباب فضایل این کتاب را به شرف مطالعهٔ خود مشرف گردانیده بود، ونظر رضای ایشان رقم ارتضا بر آن کشیده، خواست که دیباجهٔ کتاب را که برسیاقت غیرمرضی بود بدل گرداند، تا ازوصمت آنکه کسی به انکار و تغییر مبادرت نماید، پیش از وقوف برحقیقت حال و ضرورتی که باعث بوده بر آن مقال بی ملاحظهٔ معنی «لعل له عذر وانت ملوم» خالی ماند. پس به موجب این اندیشه این دیباجه را بدل آن تصدیر ایراد کرد، تا «اول الدن» دردی نباشد. اگر ارباب نسخ که براین کلمات واقف شوند ومفتتح کتاب را به این طرز کنند به صواب نزدیکتر بود.»

ونیز خواجه آنچه در آخر کتاب مشتمل برمدح ناصرالدین بوده حذف کرده و اکنون نسخه‌های اخلاق ناصری فاقدخاتمه است. وفقط در بعضی ازنسخ خاتمهٔ اولی باقیست که عیناً دراینجا برای مزیدفائده ایراد می‌شود.

خاتمهٔ سابق کتاب اخلاق ناصری

«هرچند غرض از امثال این کلمات در آن حضرت بزرگوار مجلس عالی شهنشاه آفاقی شهریار ایران ضاعف‌الله جلاله و حرس مآله[1] (کنقل التمر

۱ ــ ن: کماله

الی‌هجر) خواهد بود، چه آنچه در نفوس حکمای افاضل و علمای اوائل به‌قوت بوده‌است، درجوهر (ذات پاك و عنصر نفس) شریف او بالفعل حاصل است. و آثار خیرات ونعم او به خاص وعام وقوی و ضعیف وغنی وفقیر[۱] واصل . اما به حکم آنکه [«الخیر بشبیه والشیئ بقوی» به مثل] حضرت همایون او را [یحفها‌الله بالمکارم] جز این نمط تحفه بردن نالایق بود . امید است اگر به نظر ارتضا ملحوظ شود این بندهٔ کمینه ثمرهٔ طاعت ومطاوعت در دین و دنیا بیابد . والا ازمغفرت وتجاوز محروم بماند[۲] . ایزد سبحانه وتعالی سایهٔ دولت این پادشاه عادل و شهریار فاضل بر سر کافه بندگان وهواداران پاینده داراد . وآفتاب اقبال[۳] او را همیشه از افق اجلال وعظمت تابنده . اولیاء (حضرت) منصور، واعداء مقهور. ومواهب ذوالجلال[۴] متواتر ومتوالی. الحمدلله واهب العقل، والله ولی التوفیق[۵]»

خواجه علاوه برتغییر مقدمهٔ کتاب وحذف قسمت آخر آن پس ازمدت سی‌سال از تألیف یعنی درسال ۶۶۳ باز برحسب تذکرملك الامرا جلال‌الدولة والدین عبدالعزیز نیشابوری اصلاحی در آن نموده وبابی دیگر درعقوق پدر و مادر در آخر فصل چهارم از مقالهٔ سوم که در سیاست و تدبیر اولاد است بدان‌ملحق کرده‌است. وتألیف اخلاق ناصری درحدود سال ۶۳۳ بوده است .

نسخه‌ای‌ازاخلاق ناصری که به سال۶۶۶ در زمان حیات خواجه نوشته

---

۱ ـ : وتوانگر ودرویش

۲ ـ نماند .

۳ ـ ن : معدلت

۴ ـ ن : ذی‌الجلال

۵ـ ن: صلی‌الله علی‌محمدوآله اجمعین‌المطاهرین (کذا) وسلم‌تسلیما کثیراً(نقل ازفهرست کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج University of cambridge تألیف‌ادوارد برون ص۲۰۵ ـ۲۰۷ و نسخهٔ خطی اخلاق ناصری شماره ۵۷۷۷ کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار)

شده در کتابخانهٔ پرفسورمحمود شیرانی درلاهور موجود است .

نسخه‌هائی که از این کتاب در دست است دیباجه اول را ندارد و با دیباجهٔ دوم است که بعداً خواجه به جای دیباچهٔ اول گذاشته است .

از نسخه‌هائی که دارای دیباجهٔ اولی است یکی سخهٔ خطی اخلاق ناصری محفوظ درموزهٔ بریطانیا است . و دیگر نسخه‌ایست که تاریخ تحریر آن سال ۶۷۶ متعلق به کتابخانهٔ محمد علی خوانساری در عراقست . و دیگر نسخهٔ دانشمند محترم جناب آقای همایی استاد دانشگاه طهرانست .

اخلاق ناصری مکرر دربمبئی به‌سال ۱۲۶۷ه‍ ودر کلکته درسال ۱۲۶۹ و درلکنهو در ۱۲۸۶ ودر ایران به‌طبع رسیده‌است، ومقدمهٔ قدیم آنهم باتصحیح استاد همائی به‌مناسبت جشن‌هفتصدمین‌سال‌خواجه طوسی جزءانتشارات دانشگاه به چاپ رسیده است .

وقسمتی ازمقدمه‌آن توسط ژ . استفانن به انگلیسی ترجمه شده‌است[۱].

اخلاق ناصری را عبدالرحمن بن عبدالکریم بن عباس برهان پوری به نام سلطان محمد عالم گیرشاه شرح لطیفی کرده است . شرح مزبور مشتمل بردوقسمت است . قسمت اول‌درشرح لغات کتاب‌وقسمت دوم درتفسیر آیات واحادیث وگفتارخلفاءراشدین‌وحکماء ومتکلمین وشعرائی است که ذکری از آنها دراین کتاب‌رفته‌است[۲] .

شرح دیگری ازاخلاق ناصری تألیف محمدمشتهر به ابن خاتون است که‌آن رابه نام سلطان عبدالله‌قطبشاه بهادرخان‌ساخته وبه اسم «توضیح‌الاخلاق قطبشاهی» نامیده است .

---

۱ ــ سارتن درتاریخ علوم

۲ ــ ازاین کتاب چند نسخهٔ درکتابخانهٔ سلطنتی‌طهران موجود است

ابتدای آن

«ای خلق تو خلق را نمایندهٔ راه

زاخلاق خوشت عقل کهن راتبه خواه

حد تو بود فتح بهر کار کـه هست

ایـن است بلـی نشانهٔ حمداله

پس از حمد لایق وسپاس فائق پروردگاری را که احصای نعم وتعداد مراتب فضل و کرم او از مرتبهٔ امکان وحوصلهٔ تصور بیرون است»

نسخهٔ این کتاب در کتابخانهٔ خصوصی دانشمند ارجمند آقای سلطان القرائی که تاریخ تحریر آن ۱۰۵۷ است موجود، ونسخه دیگری در کتابخانهٔ آستان‌قدس به‌شماره ۳۵۲۲ ویك‌نسخه‌هم‌در کتابخانه مجلس‌شورای ملی‌است.

شیخ رکن‌الدین جرجانی که بعضی از کتب فارسی خواجه را به عربی‌نقل کرده ، اخلاق‌ناصری‌را هم به‌عربی‌ترجمه نموده‌است.

وسیدعلاءالدین حسین‌بن‌صدر کبیر میرزا رفیع‌الدین محمد معروف به خلیفه سلطان و سلطان العلماء (متوفی ۱۰۵۴ – یا – ۱۰۶۶) این کتاب را در سال ۱۰۵۱ برحسب امرشاه صفی بضمیمه برخی فوائد و توضیحات مختصر کرده، و این مختصر را «توضیح الاخلاق[1]» نام نهاده است . نسخهٔ آن در کتابخانه آستان قدس رضوی به شمارهٔ ۳۵۲۲ موجود است .

ومختصر دیگری‌به نام «تزکیة‌الارواح عن موانع الافلاح» که ازاخلاق ناصری منتزع است یکی ازفضلاء قریب‌العهد به خواجه ترتیب داده، ونسخهٔ

۱ـ فهرست کتابخانهٔ‌معارف‌تألیف‌دانشمند ارجمند آقای عبدالعزیزجواهرالکلام وآثارالشیعه ص۹۹

از آن را که به تاریخ ۷۶۴ نوشته شده صاحب‌الذریعه دیده است[1]

اختصار دیگری نیز ملاحظه شد که اختصار کنندهٔ آن معلوم نگردید، ونسخهٔ آن که در تاریخ ۹۵۶ نوشته شده در کتابخانهٔ دوست دانشمندم آقای دکتر جلال محدث موجود است.

۵۳ - اوصاف‌الاشراف رسالهٔ مختصریست در سیروسلوك به فارسی. این کتاب را خواجه پس از اخلاق ناصری تالیف کرده، و در آن اخلاق‌اهل سیروسلوك و قواعد ایشان را به خواهش خواجه شمس‌الدین محمدجوینی وزیرساخته وآنرا برشش باب وهرباب‌را برشش فصل (جزباب آخر که پنج فصل است) قرار داده است

ابتدای آن «سپاس بی‌قیاس بارخدائی را سزاست».

نسخهٔ اوصاف‌الاشراف بسیار و در اغلب کتابخانه‌ها نسخه‌ای از آن هست، و در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی دو نسخه به شماره ۹۶ و۹۸ موجود است که تاریخ تحریر اول سال۹۶۹ و نسخهٔ دوم ۱۰۵۵ می‌باشد.

این رساله را نیز شیخ رکن‌الدین محمدبن علی جرجانی تعریب کرده ودرمقدمهٔ این تعریب نوشته است:

«کتب بسیاری ازمؤلفات پیشینیان که درعلوم مختلف ساخته‌اند مطالعه کردم، وهیچیك را بمانند مؤلفات خواجه ندیدم. ولیکن چون اکثر مؤلفات وی که برای ولات و حکام زمان خود و برحسب درخواست آنان ساخته و پرداخته به فارسی است، و از این جهت نفعش عام نبود، و نزدیك طلاب عراق مشهور نگشته بود، برای آنکه دیگران نیز از آن کتب منتفع گردند، برآن شدم که آنچه ازکتب فارسی او را به دست آورم به عربی ترجمه کنم

۱ - الذریعه ج ۴ ص ۱۷۱

و به توفیق خداوند اخلاق ناصری و کتاب اساس‌الاقتباس درمنطق ورسالهٔ موسوم به فصول و رسالهٔ جبر واختیار وشرح ثمرهٔ بطلمیوس درنجوم، و این رساله (اوصاف‌الاشراف) را درسلوك ازفارسی به عربی درآوردم»

ابتدای تعریب رکن‌الدین جرجانی این است :

«یقول العبدالضعیف الملتجی الی الحرم العلوی محمدبن علی الجرجانی بعدحمدالله علی آلائه». ودونسخه ازاین تعریب که به شماره‌های ۱۲۰ و ۱۲۱ در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی است شمارهٔ دوم آن مورخ به تاریخ ۱۰۸۸ است. ونسخهٔ دیگری در کتابخانهٔ دانشگاه موجوداست .

و نسخهٔ معرب به تصحیح دوست فاضل آقای مدرسی زنجانی به‌طبع رسیده است .

کتاب اوصاف‌الاشراف مکرر درتبریز و برلن وطهران به چاپ رسیده و بهترین طبع آن چاپ عکسی است که به تصحیح مرحوم مغفور حاج سیدنصرالله تقوی طاب ثراه چاپ شده است .

۵۴ ـ آغازوانجام . رساله‌ایست درمبداء ومعاد. نام مشهور این رساله همین است که یاد شد . ولیکن دربعضی از نسخ قدیمی به نام «مبداء ومعاد» نیز ذکر شده چنانکه در ابتداء بعضی از نسخ هم «آغاز و انجام» معرفی شده است ، اما درمقدمهٔ کتاب ازآن به نام «تذکره» یاد گردیده . و با اینکه نام این رساله درفهرست تألیفات‌خواجه دیده نمی‌شودمعهذا درنسبت آن به‌خواجه طوسی جای تردید نیست .

این رساله را خواجه به تقاضای بعض ازدوستان خویش تألیف کرده و در آن از آغاز و انجام خلقت و قیامت وبهشت و جهنم و غیر آن بروش عرفانی بحث نموده است .

ابتدای آن:«ربنا لاتزغ قلوبنابعد اذهدیتنا وهب لنامن لدنك رحمة انك

انت الوهاب».

این رساله مشتمل بربیست فصل است. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی موجود، ونسخهٔ دیگر ضمن مجموعه‌ای دریکی از کتابخانه‌های استانبول مضبوط است که تاریخ تحریر آن ۷۲۷ می‌باشد. عکس نسخهٔ مزبور نزد دانشمند محترم جناب آقا مجتبی مینوی ملاحظه‌شد، که در آخر آن نوشته‌شده بود «این است آنچه تحریرش در این وقت دست داد. توقع از بینندگان که در این فصول نظر کنند آنست که خیر دریغ ندارند، واصلاح سهوها که قابل اصلاح بود به‌جای آرند. وحسبناالله ونعم الوکیل ونعم المولی‌ونعم النصیر. سبحان‌ربك‌رب‌العزة عما یصفون و سلام علی‌المرسلین والحمدلله رب‌العالمین وصلی‌الله‌علی‌سیدنا محمد و آله الطیبین‌الطاهرین، تمام‌شد رساله پانزدهم از آن خواجه‌نصیر.»

قدیمترین نسخهٔ این رساله به نام «مبداء و معاد» ضمن مجموعه‌ای که تاریخ آن ۶۷۰ است در جزو کتابهای مرحوم نجم آبادی می‌باشد.

این رساله مکرر در طهران و شیراز و باز درطهران به هزینهٔ دانشگاه به چاپ رسیده است.

۵۵ - رساله درموجودات واقسام آن. رسالهٔ‌مختصریست‌به فارسی. ابتدای‌آن: «اندر قسمت موجودات واقسام‌آن، وآن به نزدیك علما ازدوگونه بود یا اولی دارد یا ندارد[1]»

نسخهٔ این‌رساله ضمن مجموعه‌ای درکتابخانهٔ مدرسه عالی‌سپهسالار،و

---

۱ - آقای نورانی- در معهدالمخطوطات نسخه دیگری‌ازاین رساله درافغانستان نشان داده‌اند که به‌شهاب الدین سهروردی نسبت داده شده است.

نسخهٔ دیگری در کتابخانهٔ مرحوم مغفور فاضل تونی بود که فعلا به کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه منتقل‌شده و نسخهٔ قدیمی ناقصی‌هم درمجموعه‌ای در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی‌است، وبه‌تصحیح‌نگارنده جزوانتشارات دانشگاه به‌چاپ رسیده است.

۵۶ - **رساله دربقاء نفس انسانی**. به نام «بقاءالنفس‌بعد فناءالجسد» یا «بقاءالنفس بعدبوارالبدن» یا «بقاءالنفس بعد خراب‌البدن».

این رساله را خواجه به درخواست مؤیدالدین عرضی که از همکاران وی دربستن رصدمراغه بوده تألیف کرده است.

ابتدای آن این است «قال علامة العالم نصیرالملة والدین رسم‌المولی العالم‌الفاضل[1] مؤیدالدوله والدین قدوة المهندسین، ان اکتب شیئا مما افاده الحکماءالمحققون فی‌بقاءالنفس‌الانسانیة بعدبوارالبدن‌فما وجدت بدامن‌امتثال مرسومه. اعلم ان الموجودات تنقسم الی ماله وضع والی مالاوضع له» نام این رساله را ابن شاکر درکتاب فوات‌الوفیات درفهرست مؤلفات خواجه یادکرده‌است. نسخه‌ای ازرسالهٔ بقاء نفس‌ضمن‌نسخهٔ شرح اشارات خواجه‌که به‌تاریخ۷۵۴نوشته‌شده درکتابخانهٔ‌آستان‌قدس‌به‌شماره ۶۸۶۶ موجود می‌باشد ورساله بعدازکتاب منطق‌است. ومرحوم حاج میرزا ابوعبدالله زنجانی(متوفی ۱۳۶۰ ه) رساله را با شرحی به نام رسالهٔ نفس ارسطو در ۴۹ صفحه به سال ۱۳۴۲ قمری به چاپ رسانیده است. ونسخهٔ‌آن دردانشگاه طهران وکتابخانهٔ مجلس ضمن مجموعه ۱۲۰۷ موجود است.

وآقای زین‌العابدین کیا نژاد متن‌رساله وشرح‌آنرا به فارسی نقل‌کرده است‌که ابتدا درمجلهٔ جلوه چاپ وسپس مستقلابه نام «بقاء روح پس ازمرگ» درطهران طبع شده است[2].

۱ - نسخهٔ‌آستانه: رسم‌المولی‌الصدرالکبیر

۲ - سرگذشت خواجهٔ طوسی ص ۱۷۴

۵۷ – رساله درصدور موجودات ازحضرت حق[۱] . به عربی، دراین رساله‌خواجه‌از کیفیت صدورموجودات‌ازمبداء فیاض‌وعقیدهٔ حکمادرباب علم باری تعالی‌به جزئیات بحث‌کرده، وآنرا درجواب سؤال قاضی‌القضاة هرات تألیف نموده است .

ابتدای این رساله وعبارت‌آن درنسخهائی که از آن دیده شد بایکدیگر اختلاف دارد . در نسخهٔ کتابخانهٔ آستان قدس رضوی شمارهٔ ۶۰۸ ابتدایش چنین است :

«الحمدلله رب‌العالمین والصلوة علی رسوله محمدوآله اجمعین. قال‌المحقق نصیرالحق والدین برهان‌الاسلام والمسلمین محمد بن محمد۔ الطوسی سألنی قاضی القضاة بهراة و ذلك فی شهورسنة ست و ستین و ستمائة عن قول‌الحکماء فی کیفیة صدورالموجودات من مبداء هاالاول و عن مذهبهم فی‌العلم»

وآغاز نسخهٔ کتابخانهٔ ملك که ضمن مجموعه‌ایست این است «و من کلام مولی المذکور مدالله ظلال رأفته علیه ، قال سألنی مولانا قاضی‌القضاة ملك‌العلماء قدوة‌المحققین فخرالملة والدین سید افاضل المتألهین[۲] افضل الافاق ادام‌الله علوه و حرس مجده . حین استسعدت بخدمته ، و استفدت من‌نتایج فکره و قریحته. و ذلك فی‌شهور سنة ست وستین و ستمائه عن قول الحکماء فی‌کیفیة صدور الموجود من مبدئها الاولی و عن مذهبهم فی‌علمه بالجزئیات»

و بقیه رساله با هم یکی است و اختلافی درآنها نیست .

---

۱ ـ درسه گفتار چاپ دانشگاه

۲ ـ ن : سیدالافاضل المتبحرین

قاضی‌القضاة هرات شناخته نشد، ولی ابن الفوطی درضمن شرح حال امیر قطب‌الدین محمدغوری معروف به کرت نامی ازقاضی فخرالدین محمد ابن‌عبدالله‌بیاری معروف به قاضی هرات می‌برد که شایدمقصود ازقاضی‌القضاة هرات هم اوباشد .

در آخر این رساله خواجه فرماید «و ذلك ما اردت ایـراده فی جواب سؤال مولانا العالم المحقق فخرالملة والدین شمس‌الاسلام والمسلمین ، سید افاضل‌المتبحرین قاضی‌القضاة ادام‌الله علوه . فان طابق مراده فهوالمطلوب ، وان توقف فی‌شئی من ذلك الموضع‌اعاد تفصیله لاوضح ما عندی فیه انشاءالله تعالی، وهو ولی التوفیق وملهم‌الصواب»

و درآخرنسخهٔ کتابخانهٔ دانشگاه افزوده شده «منه‌المبداء والمآب فرغ من کتابة مسودته فی ذی‌القعدة سنة . . ستون وستمائة هجریة حامدا . . . و مستغفرا»

نسخهٔ دیگری هم از این رساله درکتابخانهٔ مجلس شورای ملی ضمیمهٔ نسخهٔ مصارع‌المصارع شماره ۱۷۱۷ خواجه مضبوط است .

این رساله‌به‌کوشش آقای دانش‌پژوه به هزینهٔ دانشگاه طبع شده‌است.

۵۸ ــ **رسالهٔ اثبات جوهرمفارق**[1] این رساله به نامهای مختلف ضبط شده است . صاحب‌الذریعه نام آنرا «اثبات‌العقل[2]» نوشته است . و درعنوان نسخه‌ای از آن «رساله در برهان وجود جوهر مجرد که عقل کل نامند[3]» ذکرشده .

و در بعضی از نسخ «رساله در بیان نفس‌الامر» یاد شده ، و بعضی هم

1 — Lessence de la raison

۲ ــ الذریعة ج ۱ص ۸۸ ومجموعهٔ شماره ۶۶۴ کتابخانهٔ آستان قدس رضوی

۳ ــ فهرست نسخ خطی برلن ج ۳ ص ۵۵۰ شماره ۵۳۵۶

آنرا «رسالهٔ نصیریه» خوانده‌اند .

به هرحال رسالهٔ مختصریست به عربی که به واسطهٔ اختصارش تمامی آن دراینجا ایراد شد .

رسالة اثبات جوهر مفارق

من فوائد مولانا افضل الحكما المتآخرين نصير الحق والملة والدين محمدبن محمد الطوسى قدس الله روحه .

« اعلم انالانشك فى كون الاحكام اليقينيه التى قدحكم بها اذهاننا مثلا كالحكم بان الواحد نصف الاثنين . اوبان قطر المربع لايشارك ضلعه اويحكم به[1] ممالم يسبقه اليه ذهن[2] اصلا بعدان يكون يقينية[3] مطابقة لمافى نفس الامرولافى[4] الاحكام التى يعتقدها الجهال بخلاف ذلك كمالو اعتقد معتقد ان القطر يشارك الضلع او غيرذلك غيرمطابقة[5] لمافى نفس الامر، ونعلم يقينا ان المطابقة لايمكن ان يتصور الابين شيئين متغايرين بالشخص[6] و متحدين فيمايقع به المطابقة. ولاشك فى ان الصنفين المذكورين من الاحكام متشاركان

---

١ ـ اويحكم له

٢ ـ يسبقه الذهن

٣ ـ يقينا

٤ ـ ولانشك فى ان

٥ ـ او غير ذلك مطابقة

٦ ـ بالتشخيص

فی الثبوت الذهنی فاذن یجب ان یکون للصنف الاول منهما دون الثانی ثبوت خارج عن اذهاننا تعتبر[۱] المطابقة بین مافی اذهاننا و بینه، وهو الذی یعبر عنه بمافی نفس الامر. فتقول ذلك الثابت الخارج اما ان یکون قائما بنفسه او متمثلا فی غیره . والقائم بنفسه یکون اماذا[۲] وضع اوغیر ذی وضع . والاول محال . اما اولا فلان تلك الاحکام غیر متعلقة بجهة معینه من جهات العالم ولا بزمان معین من الازمنة[۳] و کل ذی وضع متعلق بها فلاشئی من تلك الاحکام بذی[۴] وضع . لایقال انها تطابق ذوات الاوضاع لامن حیث هی ذوات اوضاع[۵] بل من حیث هی معقولات ، ثم انها یفارق[۶] الاوضاع من حیثیة اخـری کما یقال فی الصور المرتسمة فی الاذهان الجزئیة انها کلیة باعتبار و جزئیة باعتبار آخر ، لانا نقول الصور الخارجیة[۷] المطابق بها اذا کانت کذلك کانت قائمة بغیرها و فی هذا الفرض کان قائما بنفسه هذا خلف .

و اما ثانیا فلان العلم بالمطابقة لایحصل الابعد الشعور بالمتطابقین ونحن لانشك فی المطابقة مع الجهل بذلك الشئی من حیث کونه ذاوضع .

واما ثالثا فلان الذی فی اذهاننا من تلك الاحکام انماندرکه[۸] بعقولنا و اماذوات الاوضاع فلاندرکها الا بالحواس او مایجری مجری الحواس و المطابقه

۱ ـ یعبر

۲ ـ اماذات

۳ ـ من جهات العالم والاشخاص والازمان

۴ ـ الذی

۵ ـ الاوضاع

۶ ـ یقارن

۷ ـ الخیالیه

۸ ـ انما یدرك

بين المعقولات والمحسوسات من جهة ماهى محسوسات محال .

والثانی وهو ان يكون ذلك القائم بنفسه غير ذى وضع فهو ايضا محال لانه قول بالمثل الافلاطونية . و اما ان كان ذلك الخارج المطابق به متمثلا فى غيره فينقسم ايضا الى قسمين، وذلك لان ذلك الغير اما ان يكون ذاوضع او غير ذى وضع . فان كان ذاوضع كان المتمثل فيه مثله ، و عاد المحال المذكور فبقى القسم الاخير. و هو ان يكون متمثلا فى شئى غير ذى وضع . ثم نقول ذلك المتمثل فيه لايمكن ان يكون بالقوة، و ان كان بعض مافى الاذهان بالقوة . وذلك لامتناع المطابقة بين ما هو بالفعل، او يمكن[1] ان يصيروقتا بالفعل وبين ما هو بالقوة .

و ايضا لايمكن ان يزول اويتغير اويخرج الى الفعل بعدماكان بالقوة ولافى وقت من الاوقات. لان الاحكام المذكورة واجبة الثبوت ازلاً وابداً من غيرتغير و استحالة، ومن غير تقيد بوقت و مكان . فواجب ان يكون محلها كذلك ، والا فامكن ثبوت الحال دون المحل . فاذن ثبت وجود موجود قائم بنفسه فى الخارج غيرذى وضع مشتمل بالفعل على جميع المعقولات التى يمكن ان يخرج الى الفعل بحيث يستحيل عليه و عليها التغير والاستحالة والتجدد والزوال، فيكون هو و هى بهذه الصفات ازلاً و ابداً . واذاثبت ذلك فنقول لايجوز ان يكون ذلك الموجود هو اول الاوائل . اعنى واجب الوجود لذاته ، عزت اسماؤه . و ذلك لوجوب اشتمال ذلك الموجود على الكثرة الى[2] لانهاية لها بالفعل، و اول الاوائل يمتنع ان يكون فيه كثرة ، و ان يكون مبدا اولا للكثرة . وان يكون محلا

۱ ــ ويمكن

۲ ــ التى

قابلاللکثرة یتمثل فیه. فاذن ثبت وجودموجود غیرالواجب الاول تعالی و تقدس بهذهالصفة. ونسمه[1] بعقل‌الکل، وهوالذی عبرعنه فی‌القرآن‌المجید تارةباللوح‌المحفوظ، وتارةبالکتاب المبین‌المشتمل علی کل‌رطب ویابس وذلک ما اردناه . واللهالموفق والمعین.

نسخهٔ خطی آن در کتابخانه‌های آستان قدس رضوی به شماره ۷۰۲ مجموعة شماره ۶۱۱ ومدرسه سپهسالار و مجلس شورای ملی موجود است .

شمس‌الدین محمد کیشی که از دانشمندان معاصر خواجه است براین رساله شرحی نگاشته، و آنرا «روضةالناظر» نامیده و به نام خواجه بهاءالدین محمدجوینی کرده است .

ابتداء آن «الحمدللهالذی‌لانواظب علی‌مناهج‌الرشادالابهدایته ولانجانب مدارج الظلال الابوقایته»

نسخهٔ این شرح در دو مجموعه به شماره‌های ۶۱۱ و ۶۳۰ در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی است.

ونیزملاجلال‌دوانی‌را شرحی‌براین رساله‌است که آغازآن چنین‌است: «بعد حمدالله مبدع‌الحقایق والصلوة والسلام علی رسوله مظهرالدقایق»
نسخه‌ای از این شرح که به تاریخ ۱۱۰۶ نوشته شده در کتابخانهٔ آستان‌قدس‌رضوی است، ودونسخهٔ دیگردرکتابخانهٔ مجلس‌شورا درمجموعهٔ شمارهٔ ۱۸۰۵ و ۱۷۱۷موجود است .

براین شرح مولی حسین الهی اردبیلی را حاشیه‌ای است[2]، ونیز مولانا محمدالحنفی‌الهروی را شرحی است براین رساله که آنرا به تاریخ ۹۲۲ در

---

۱ ــ ونسمیه

۲ ــ الذریعة ج۱ ص۸۸

هرات تألیف کرده است .

ابتدای آن:

«قال‌الحکیم الطوسی شکرالله سعیه . اعلم‌انا لانشك فی کون الاحکام الیقینیة‌ای الاحکام التی کان‌العلم بهایقینا»

نسخهٔ این شرح در کتابخانهٔ‌آستان قدس رضوی (شمارهٔ ۹۲۰) موجود است که تاریخ تحریر آنهم سال ۹۲۲ زمان تألیف می‌باشد . وشارح خودآن نسخه را مقابله‌کرده است .

و شیخ بهاءالدین محمد عاملی را نیز براین رساله مطالبی است که به نام افادات‌که نسخهٔ آن درضمن‌جنگی‌در کتابخانهٔ‌آستان‌قدس رضوی مضبوط است .

میرزا عبدالله افندی در کتاب ریاض العلما درشرح حال مولی ابراهیم شروانی می‌نویسد که «وی فاضلی دانا و متکلمی توانا بوده و لیکن زمان او دانسته نشد، او را شرحی است بر رسالهٔ نفس‌الامر محقق طوسی، واین شرح را در بلدهٔ آمـل از بلاد مازندران دیدم .»

ونیز همو گوید که «شرح دیگری از این رساله که مفصل‌تر از اولی و مؤلفش معلوم نشد به نظر رسید که تاریخ فراغ از تألیف آن پنجشنبه هفتم شهرربیع‌الاول سال۹۲۲ بود، ودرنسخهٔ مزبور حواشیی نیز از شارح‌بود، و ظاهراً زمان ایـن شرح پیش از شرح سابق بـود . انتهی کلام افندی در ریاض العلماء[۱]»

نگارنده گوید این شرح مسلماً همان شرح مولا محمد حنفی هروی است که گفته شد در ۹۲۲ درهرات تألیف کرده است .

۵۹ ــ رسالهٔ رد ایراد کاتبی بردلیل حکما در اثبات واجب .

۱ ــ ریاض‌العلما نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی ملك

قاضی نورالله شوشتری در کتاب مجالس‌المؤمنین این رساله را بدین نام ذکر کرده است . وابن شاکر در کتاب فوات‌الوفیات وصفدی درالوافی بالوفیات نام آنرا «رسالة الی‌نجم‌الدین‌الکاتبی فی‌اثبات واجب‌الوجود» آورده‌اند .

علی‌بن‌عمر کاتبی قزوینی‌رسالهٔ مختصری دراثبات واجب تألیف نموده و به خدمت خواجه تقدیم کرده است . و خواجه ایراداتی که کاتبی بر دلیل حکما در اثبات واجب نموده وارد ندانسته ، و اعتراضات او را رد و جواب گفته است .

کاتبی پس از ملاحظهٔ جواب خواجه به هریك از مطالب وی پاسخی داده، و آنرا برای مرتبهٔ دوم نزد خواجه می‌فرستد . و ازخواجه درخواست می‌کند که آنرا مورد دقت قرارداده ونظرخود را درآن باره‌بازنماید. خواجه رسالهٔ دیگری تألیف و به طوری که در خور مقام استادی ویست، به هریك از ایرادات و اعتراضات کاتبی جواب کافی می‌دهد . و درآخر این نسخه نامه‌ای ازکاتبی به خواجه وجوابی ازخواجه به‌کاتبی است . وشرح هریك ازرسالات و تحقیقات برین قرار است :

رسالهٔ کاتبی در رد دلیل حکما براثبات واجب بدین عبارت شروع می‌شود :

«قال‌الامام ملك‌الحکماء نجم‌الملة والدین علی بن عمرالکاتبی القزوینی رحمه‌الله . اما بعد حمدالله والثناء علیه بماهواهله و مستحقه . والصلوة علی نبیه محمدوآله . فهذه رسالة حررتها بالتماس من شار کنهم فی‌البحث من‌العلماء ـ ادام‌الله فضائلهم ـ فی‌مباحث تتعلق بالبرهان‌الذی ذکره الاوائل‌فی‌أثبات وجود[1] واجب لذاته»

این رسالهٔ کاتبی مختصر ، و در حدود هشت نه صفحه نسخه است .

ابتدای تعلیق خواجه این است :

۱ ــ اصل : وجود

« قال ملك الحکماءالمحققین ، نصیرالملة والدین محمدبن محمد بن الحسن الطوسی رحمه‌الله، طالعت الرسالة التی عملها مولانا الامام الکبیرنجم الملة والدین عزالاسلام والمسلمین علامة العصر، افضل العالـم، علی الکاتبی القزوینی ـ ادام‌الله ایامه ـ فی‌المباحث المتعلقة باثبات واجب الوجود لذاته ـ جلت اسمائه ـ فوجدتها مشحونة بغرر الدرر . مشتملة علی فرائد الفوائد . فاثبتتها ، و اوردت ماسنح لی فی کل موضع ممایتعلق به‌ایراد المستفیدین لارد المعترضین ، لیتحقق (لی) الحق فی ذلك . والله الموفق والمعین . قال اما بعد حمدالله و الثناء علیه بماهو اهله و مستحقه‌و الصلوة علی نبیه محمد وآله فهذه رسالة . . »

دراین رساله خواجه همه‌جا ابتدا قول کاتبی را نقل کرده‌و بعد ایرادات خود را بیان می‌کند .

متن رساله و تعلیقات خواجه بطریق قال اقول ذکر شده است .

رسالهٔ دوم کاتبی درجواب اعتراضات و ایرادات خواجه بدین عبارت شروع می‌شود :

« قال‌الامام ملك الحکماء [نجم‌الملة والدین] الکاتبی [القزوینی] رحمه‌الله. بعد حمد موجد الکل. و الثناء علیه.و الصلوة علی نبیه محمد وآله»

و بعد فرماید « فاعلم انه‌قد اتفق منی ان کتبت کلمات علی البراهین التی ذکرها الحکماء لاثبات واجب‌الوجود لذاته جلت عظمته، بالتماس بعض الاخوان فی اوراق . واتفق ان تشرفت تلك الاوراق بمطالعة المولی الاعظم[1] الامام المعظم[2] سلطان‌العلماء والحکماء المحققین افضل المتقدمین و المتاخرین.

۱ـ نسخه : المعظم .

۲ـ نسخه : الاعظم .

نصير الملةو الحق والدين برهان‌الاسلام والمسلمين محمدبن محمدبن الحسن الطوسی- ادام‌الله ظلاله وضاعف جلاله -؛ فاجاب‌عنها بجواب حقيقية و اورد عليها سؤالات دقيقة ، و بين اثناء ايراد تلك الاجوبة و الاسؤولة تحقيقات و تدقيقات وتقريرات تعجزالعقول الكاملةعن فهمها. والخواطر العامة عن دركها و ضبطها . فلما ظفرت بمطالعتها و تشرفت بالوقوف عليها ، رأيت الواجب الاقتصار علـى تلك الفوائد النفيسة الشريفة ، و التمسك بمانبه عليه الحقايـق والدقايق اللطيفة الا انه ادام‌الله ظله - لكمال لطفه و تربيته لاهـل العلم و طلبة الحق ، بالـغ فـی الاشارة الى ايراد ما تخيل لی على تلك‌الفوائد . فشرعت بمقتضى اشارته فی ثبت ما تخيل لی و كتابته معترفا بالقصور والعجز عن درك كنه ما ذكـره و حققه ، ملتمسا من لطفه العميم (و انعامه الجسيم) ازالة تلك الخيالات عنی ، والله المـوفق للصواب قوله ادام‌الله ظله . اقول بعض هـذه البرهان»

و در آخر این رساله کاتبی گوید :

«هذاما وقع‌للملوك الصغير على‌هذه‌المواضع من‌الخيالات ، والمرجو من لطفهو احسانه الانعام بمايزيل‌عنه ذلك. ليصيرمضافا الى ساير الطافه السابقة و انعاماته السالفة لازال مفيداً لاهل‌العلم و لطلبةالحق بحق‌النبی محمد و آله الطاهرين الكاملين ولواهب‌العقل‌الحمد بلانهاية» .

این رساله درحدود یازده صفحه از نسخه را شامل است، و اندکی از رسالهٔ اول بزرگتر می‌باشد .

خواجه بنابر خواهش کاتبی رسالهٔ دوم را نیزمورد نظر و مطالعه قرار داده وتعلیق دیگری بر آن نوشته است که ابتدای آن چنین است :

«قال‌الحكيم‌الفاضل نصيرالملة والدين رحمه‌الله . وقفت على ما افاده

مولانا الامام المعظم العالم المحقق المدقق نجم الملة و الدین عز الاسلام و المسلمین ملک العلماء و الافاضل قدوة المحققین و المناظرین افضل العالم ـ ادام الله علوه ـ بعد ما اوردت ما سنح لی من الاسئلة[1] والاجوبة المتعلقة برسالته فی مباحث اثبات واجب الوجود لذاته، لاستفید من ابکار افکاره مزیداً لفوائده، فعدت الی ایراد ما فی خاطری مما اظنه بیانا لما اوردته لاعرض علیه، متوقعاً ان یذکر ماعلیه من القبول و الرد لیتم ما ارجوه من زیادة الاستفادة. ان شاء الله و به التوفیق[2]. قال دامت ایامه علی المقدمة التی اوردتها».

وخواجه در آخر رساله فرماید: «فهذا ما خطر ببالی فی هذا البحث و الاعتذار فی ایراده فیما سبق، و هو طلب الفائدة. و انما لم اورد جمیع کلامه ادام الله ایامه ـ علی الولاء مخافة التطویل، بل اقتصرت علی ما وقع فیه البحث، والمرجو من کرمه و حسن شیمه قبول العذر، و الله تعالی یدیم فضله و افضاله بحق حقه».

این رسالهٔ خواجه نیز بالغ برنه صفحه از نسخه است.

درخاتمهٔ این رسائل در نسخهٔ کتابخانهٔ آستان قدس رضوی نامه‌ای از کاتبی و جواب آن از خواجه درج است بدین صورت:

ثم کتب الامام العلامة نجم الملة و الدین رحمه الله هذا

« اعلم افاض الله علی روحك انوار الحکمة. و طهر نفسك عن ادناس الطبیعة. واتاك من البقاء مابقی باقتناص[3] السعادة الحقة الابدیة. و اقتباس المعارف الالهیة السرمدیة. ان الواجب علی العاقل الناظر فی العلوم الحقیقته

۱ـ ن: من الاسؤولة

۲ـ نسخه: و بالله التوفیق

۳ـ اصل: باقتصاص ـ نسخهٔ آستانه: باقتناص.

الاعتراف بما هو الحق المبين، ويقتضيه البرهان المبين، و هذا الضعيف الفقير الى رحمة ربه القدير، على بن عمر بن على القزوينى يقول لما تأملت فى الفوائد النفيسة، و النكت الشريفة التى افادها مولانا و سيدنا المولى المعظم الصاحب الاعظم العادل العالم المنعم المحسن، المحق المحقق، اعلم العلماء والحكماء المحققين، افضل المتقدمين والمتأخرين . نصير الملة والحق والدين . سلطان الشريعة برهان الحقيقة محمد بن محمد بن الحسن الطوسى ـ ادام (الله) ظلاله، وضاعف جلاله ـ فى ازالة الخيالات التى عرضت لتى على الاجوبة التى ذكرها لاسؤولة، ومنوع صدرت منى على البراهين المنقولة عن الحكماء فى اثبات موجود واجب لذاته ـ جلت قدرته وعلت كلمته ـ فوجدتها فى غاية مايجب ان تكون من الحسن والدقة والمتانة و القوة . وافية بازالة تلك الخيالات، كافية فى ابطال ما يخيل لى من التمويهات، مطابقة للحق الصريح، الذى لاياتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه، خصوصاً الطريقة التى اخترعها فى (تقرير) برهان التطبيق . فانى غفلت عن تحقيق مرامه، وتطبيق كلامه فيها، لقصورى وعجزى عن ادراك كنه مخترعاته . وكيف لايعجز مثلى عن ذلك فان المحققين من المتقدمين المبدعين لانواع العلوم، لوكانوا موجودين لحقيق بهم ان يعجزوا عنه غاية العجز، فشكرت الله تعالى على موهبة تلك النعم الكاملة والعواطف الشاملة لاهل العلم التى قصرت عن فهمها عقول الاواخر والاوائل . وعجزت عن دركها وضبطها اذهان الحذاق والا فاضل. وسألته تعالى ان يزيد فى دوام عمر منشئها و مبدعها صاحب النفس القدسية، والرياسة الانسة، زيادة لاانقطاع لعددها، ولا امتناع لمددها الى يوم الدين .

واعترفت بمقتضى القاعدة المتقدمة بحقيقتها وصدقها و مطابقتها للآراء نفسها[1]. ووجوب اعتقاد صحتها وثبتها فى صميم القلب. سائلامنه ـ دام ظله ـ انعام

---

۱ ـ للامور انفسها

الاذن بالرجوع الی اهله ووطنه بالکلیه، لیزید هو وهم فی‌دعائه وثنائه . ویزیل عن‌خادمه [۱] انواع‌الزحمات المتراکمة‌الغیر المتناهیة . ویصیر هذاالانعام منه‌دام ظله مضافاًالی سائر الانعامات‌السابقة . والایادی‌الوافرة . لازال منعماً ومحسناً و مفیدا لاهل‌الصدق وطلبة‌الحق، و دقایق‌العلوم وحقایقها و کشف مبانیها واسرار معانیها بحق‌النبی محمد وعترته‌الطاهرین .»

خواجهٔ‌طوسی مخاطبهٔ کاتبی را بدین‌گونه جواب‌گفته است :

« المخاطبة العالیة الواردة من‌حضرة مولاناالامام المعظم العالم المحقق المدقق‌نجم الملةوالدین عزالاسلام والمسلمین، ملك‌العلماء فی‌العالمین، علامة العصر، افضل‌العالم‌ادام‌الله علوه ، وحرس‌مجده ، الی داعیه،المخلص محمدبن محمد بن‌الحسن‌الطوسی‌المستفید من‌نتایج خواطره الفیاضة، المقتبس‌من‌انوار علومه الکاشفة عن دقایق‌الحقایق، وصلت‌الیه فقبلهاالفا ، ولثمها حرفا حرفا. و نظر فیها فوجدهامشتملةعلی‌المدح والثناء علی‌من‌لایستحق‌ذلك ولادونها. وکان المرجو من تیاربحره‌الزاخرافـادة الاسرار و افاضة‌الانوار فی‌البحث‌الذی هو اهم‌المهمات، واعظم المطالب، فتفرس من‌ذلك انه ادام‌الله ایامه وجدداعیه غیر مستعدلنوادرایراداته‌فی‌التنبیه‌لدقایق‌مباحثه، فارادقطع‌الکلام‌معه‌علی‌وجه‌اجمل، والحکم له فی کل‌ایراد واصدار. ولیس‌لمثل‌الداعی علی‌علاته بمثله اعتراض، فوفقت (ظ: فوقف) حیث‌اوقفه واقام حیث قطع عنه [۲] فوائده . وهو علی کل حال داع لایامه ذاکرلانعامه، فالله تعالی یجزیه خیرالجزاء، و یحصل[۳] [مطالبه کماشاء]

۱ ـ لخادمه

۲ـ نسخهٔ کتابخانهٔ مرکزی : فوقف قطع منه حیث اوقفه

۳ـ نسخهٔ کتابخانهٔ آستانه دراینجا تمام می‌شود وتمام آن از دو نسخهٔ کتابخانهٔ مرکزی ونسخهٔ شماره ۲۸۶ کتابخانهٔ مجلس گرفتند.

اما حدیث‌المسیر الی‌الاهل والـوطن فاذا وصل‌الموکب الاعلی قرن بالنصرة والعظمة، و مشی‌فی خدمته الی‌الحضرة العلية ، جهدفی تحصیل الاذن انشاءالله .

وفی هذه‌الایام یریدان یبعث‌من‌عینه لیحصل ماعین‌له[1] ولخدمته من‌رسم[2] الاقامةانشاءالله، وهومنقادلاوامره‌مترصد لمایرسمه[3] والله‌تعالی بدیم‌ابامه بمنه و لطفه بحق حقه]

تمام این چندرساله ودو نامه، نسخهٔ کامل آن در کتابخانهٔ‌آستان قدس رضوی بشماره ۲۹۷ و ۲۹۸ مضبوط است و نسخ دیگری از این رساله‌ها در کتابخانهٔ اهدائی جناب‌آقای مشکوة به دانشگاه طهران ، و نیزنسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ضمن مجموعه‌ای به شمارهٔ ۶۱۱ موجود است .

و دو نامهٔ اخیر که نقل شد فقط درنسخهٔ‌کتابخانهٔ آستان قدس رضوی است ونامهٔ‌آخر آن ناقص وناتمام است‌که نقص آن‌از روی دونسخهٔ کتابخانهٔ مجلس سنا شماره ۲۸۶ و نسخه کتابخانهٔ مرکزی کامل شد .

این‌رساله اثبات واجب کاتبی در مجموعهٔ هفتم از «مطارحات فلسفیه» بـه تصحیح و تحقیق دانشمند بزرگوار شیخ محمد حسن آل یاسین در مطبعهٔ معارف بغداد در سال ۱۳۷۵ ﻫ بچاپ رسیده است .

۶۰ ـ شرح رسالة العلم اصل‌رساله ازابوجعفراحمدبن‌علی‌بن سعیدبن

---

۱ ـ کلمه «له» در نسخه مرکزی نیست

۲ ـ نسخهٔ مجلس سنا : ولخدمة من اسم ـ مرکزی : ولجذبه‌من رسم

۳ ـ مرکزی : ومیعاده وامره مترصد فی‌برسمه ـ سنا : وهو منقاد لاوامره مترصد لمامرسمه

سعادة‌است[۱] که باختصار آنرا تألیف کرده ؛وشاگردش جمال‌الدین علی‌بن‌سلیمان البحرانی استاد کمال‌الدین میثم آنرا به خدمت خواجه ارسال داشته و از وی درخواست نموده که درتوضیح‌مسائل وتفسیرمطالب آن شرحی بنگارد. خواجه مسئول اورا اجابت کرده، وآنرا شرح بدیع وممتازی نموده ، وبرای جمال‌الدین بازفرستاده‌است. واین‌شرح آغازش به‌نامه‌ایست که خواجه به‌جمال‌الدین نوشته بدین‌صورت :

«اتانی کتاب فی البلاغة منته — الی غایة‌لیست تقارب با لوصف
فمنظو مه کالدر جاد[۲] نظامه — و منثوره مثل‌الدراری فی اللطف
دقیق المعانی فی جزالة[۳] لفظه — تجردفی‌نظم[۴]الغموض‌الی‌الکشف
کغانیة حار العقول بحسنها — تمرض‌عیناها و ملثمها یشفی
اتی‌عن کبیرذی فضائل جملة — علیم بمایبدی الحکیم وما یخفی
فاصبحت مشتاقا الیه مشاهدا[۵] — بقلبی محیاه وان‌غاب عن طرفی
رجا الطرف ایضا کالفؤاد لقاءه — وان لایوافی[۶] قبل ادراکه حتفی
قرأت من العنوان حین فتحته — وقبلت تقبیلا یزید علی الف
و لمابدالی ذکر کم‌فی مسامعی — تعشقکم قلبی ولم یرکم طرفی[۷]
فصادفت‌هذاالبیت‌فی‌شرح‌قصتی — و ایضاح ماعاینته جملة یکفی

۱ ـ در کشف الحجب و الاسناد ص ۳۳۵ مؤلف رسالة العلم میثم بحرانی نوشته شده و همچنین در نسخه جدید کتابخانهٔ آستانه سائل کمال الدین میثم ذکر شده و هر دو اشتباه است .
۲ ـ حاو
۳ ـ فی‌وجازة
۴ ـ تحیر فی ضم ـ تحمرفی‌نظم
۵ ـ و شاهدا ـ مشاهدا
۶ ـ وان‌لایلاقی
۷ ـ در تمام نسخی که‌ملاحظه شد «طرفی» وقافیه مکرد است

وردت رسالة شريفة، ومقالة لطيفه ،مشحونة بفرائد الفوائد ، مشتملة على صحائف اللطائف مستجمعة لعرائس النفائس، مملوة من زواهر الجواهر، من الجناب الكريم «السيد السند العالم الفاضل المفضل المحقق المدقق[1]» الجمالى الكمالى ادام الله جماله وحرس الله كماله[2] ،الى الداعى الضعيف المحروم اللهيف محمد الطوسى، فاقتبس من شرار ناره نكت الزبور و آنس من جانب طوره اثر النور، فوجدها بكراحملت حرة كريمة. وصادفها صدفا تضمنت درة يتيمة. هى اوراق مشتملة على رسائل فى ضمنها مسائل ارسلها . وسأل عنها من كان افضل زمانه و اوحد اقرانه، الذى نطق الحق على لسانه، ولاح الحقيقة من بيانه. ورايت المورد ـ ادام الله افضاله ـ قدسألنى الكلام فيها . و كشف القناع عن مطاويها ،واين انا من المبارزة مع فرسان الكلام، والمعارضة مع البدر التمام . و كيف يصل الاعرج الى قلة الجبل المنيع .وانى يدرك الظالع شاو الضليع، لكنى لحرصى على طلب التوصل الروحانى اليه باجابة سؤاله، وشغفى بنيل التوسل الحقيقى لديه بايراد الجواب عن مقاله ، اجترأت فامتثلت امره واشتغلت بمرسومه . فان كان موافقا لما اراد، فقد ادركت طلبتى، والا فليعذرنى اذقدمت معذرتى، والله المستعان و عليه التكلان . »

خواجه در ابتدای شرح خود صاحب رساله و فرستندهٔ آنرا با توقير و احترام بسیار یادمی کند وبعد بتوضيح مسائل آنمی پردازد .

نامه بحرانی این است :

الحمدلله على ما اولانا من ملامح مناهج التوفيق، وهدانا من مطارح مدارج التحقيق ودلنا من مسارح معارج سواء الطريق ، و الصلوة على افضل الاولين و الآخرين واكمل النبيين والمرسلين محمد المصطفى وعترته الطاهرين .

---

۱ ـ السيدى السندى العالمى العاملى ، الفاضلى المفضلى المحققى المدققى
۲ ـ وحرس كماله

اما بعد فان‌الله سبحانه و تعالی‌لما وفقنی‌فیما مضی من‌الایام والقی‌زمامی بیدالمولی الامام الهمام سیف الاسلام علامة الانام لسان‌الحکماء والمتکلمین جمال‌المحققین والمتحققین کمال‌الملة والدین ابی جعفر احمدبن علی‌بن‌سعید ابن سعادة‌تلقاه‌الله‌باکمل‌الوفادة،وتولاه‌بافضل‌الزیادة، وبلغه‌من‌منازل‌علیین‌اعلی مراتب‌المقربین اسادمن جملة‌المباحث‌الشریفة الالهیة والمسائل‌اللطیفة‌القدسیة الی‌ایراد هذه‌المسئلة اعنی‌مسئلةالعلم علی‌الاطلاق، وذکرفیها مایتعلق بالخلاف والوفاق‌بین‌المتقدمین‌والمتأخرین‌من‌الحکماء‌والمتکلمین،فانشعبت‌منها کماتری تفاریع[1] جلیلة ، و مسائل نبیلة یطلع‌المتأمـل فیها علی جواهر مکنونة و یصل المتفکر فیها الی‌لطائف مخزونة، لایکشف عنها الحجاب الاالافراد من اولی الالباب، ولایرفع عنها الجلباب‌الامن اید بروح‌الصواب. و کان‌قدس الله روحه ونورضریحه‌قداشارالی‌تلک التفاریع[2] مجملة وعدهااربعاوعشرین مسئلة یجری فی‌نسق‌الحساب‌مجری‌الفهرست‌من‌الکتاب،فعاقه‌عن‌کشف‌قناعهاعوائق‌الحدثان حتی درج الی راحةالرحمان. وعرج الی‌ساحةالرضوان . فرفعتها معتمدافی ـ الوصول الی اغوارها، والنزول علی سرائرها واسرارها علی وحدانی‌الزمان، وربانی‌البیان،قطب‌ارباب‌العرفان والبرهان،الناهض‌الی‌اعالی‌افق‌علیین،السارح فی‌مسارح المتألهین ، الناطق عن مشکوة الحق المبین ، سلطان الحکماء و المتکلمین نصیرالحق والملة والدین محمدبن محمدالطوسی ایده‌الله بروح القدسیین و بلغه اعالی مناصب العلویین . فاشفقنی فی‌سؤالی بارفع مراتب الارادة واسعدنی علی منالی باوسع مواهب‌السعادة، فاقمرلیلی بلوامع انظاره الظاهرة، واسفرنهاری بسواطع اسرارافکاره الباهرة، نعمة منه وتفضلاوتکرمة

---

۱ ـ تعاریج

۲ ـ التعاریج

من لدنه و تطولا، فجزاه‌الله عن طوائف العلماء افضل الجزاء، وحباه من وظائف الفضلاء اجزى العطاء. انـه سميع الدعاء و فعال لمايشاء، و هـو المستعان و عليه التكلان.

ومن هيهنا ابتداء الامام كمال‌الدين احمدبن (على) بن مسعدة البحرانى ايده‌الله فى المقال وقال. بسم‌الله الرحمن الرحيم

اعلم ادام‌الله هدايتك ان المتكلمين اطلقوا القول بان العلم تابع للمعلوم واطلقوا على صحة هذاالحكم ... الخ

اصل رساله وشرح آن در نزد نگارنده موجود است . و نسخهٔ قديمى از آن که بتاريخ ۸۶۷ نوشته شده است در کتابخانهٔ آستان قدس (شمارهٔ ۸۰۸) ضبط است. ونسخهٔ ديگرى هم درجزو مجموعهٔ نفيسى بخط سيد حيدر آملى مورخ به‌تاريخ ۷۶۱ در کتابخانهٔ اهدائى جناب آقاى مشکوة بدانشگاه موجود مى‌باشد.[۱] ونسخهٔ ديگرضمن مجموعه‌شماره ۱۷۱۷ در کتابخانهٔ مجلس‌شوراى ملى‌است.

۶۱ - رسالهٔ سؤاليه خواجه ازعين‌الزمان جيلى . حاجى‌خليفه‌در کتاب کشف الظنون رساله‌اى بعنوان «رسالة النصير الطوسى الى الشيخ عين‌الزمان جيلى» ياد کرده، واز تأليفات خواجه شمرده است. و ابتداى آنرا چنين ذکر نموده است : «سلام عليکم و رحمة الله سأل عن‌اسئله تداولتها النظار فاجاب الشيخ عنها[۲]»

وليکن نسخه‌اى از آن در مجموعه‌اى ديده شد که در عنوان آن چنين نوشته شده بود :

«هذه نسخة کتاب کتبه الى المولى الاعظم نصير الملة والدين الطوسى رحمه‌الله

۱ - فهرست دانشگاه ج ۳ ص ۱۸۰ و ۱۸۱

۲ - کشف الظنون چاپ اسلامبول ج ا ص ۸۹۶

الله الشیخ العلامة قدوة العارفین جمال الدین عین الزمان الجیلی طاب ثراه »

و از این عنوان پیداست که نامه و اسئله از عین الزمان است نه از خواجهٔ طوسی و نسخ کتابخانهٔ آستان رضوی و کتابخانه عمومی برلن شماره ۱۷۷۱ برابر با گفتهٔ حاج خلیفه است و میرساند که نامه و سه سؤال از آن خواجه طوسی است.[۱]

---

۱ ـ فهرست عمومی برلن ج ۲ ص ۳۴۱ شماره ۱۷۷۱ سؤال و جواب محقق طوسی و عین الزمان جیلی کتب المولی المحقق نصیر الملة و الدین الطوسی (ر) الی الشیخ العلامة جمال الملة و الدین عین الزمان جیلی

صورت سؤالها این است

(من املائه نورالله مضجعه ارسله الی الشیخ الفاضل المحقق جمال‌الدین الجیلی رحمة‌الله علیه) .

سلام علیکم و رحمة الله و برکاته تحیة مشاهد بالقلب معاین بالبصیرة، مشاکل [1] بالذات، مناج بالسریرة. راغب فی مباحثتکم و منافثتکم [2] لماسمع من طیب اخبارکم، جاهد فی محاذاة ضمیره ضمیرکم، اقتباسا لانوارکم متعلل بایراد السؤال ، متمسک باذیال المقال[3] ، سالک سبیل[4] الذی قال:

سألتها و مرادی من اجابتها ان اسمع الصوت لاان افهم[5] الکلمات

و بعد فهذه اسؤولة قدتداولتها النظار، و تسابقت فی میادینها جیاد الافکار، جعلت وسیلة الی مفاتحة الجوار [6] ، واتخذت ذریعة الی المباسطة مع الاحرار، بلغکم [7] الله منتهی مقامات الابرار بحق المصطفین الاخیار .[8]

---

۱ ــ متشاکل

۲ ــ ومناقشتکم ای‌المارة

۳ ــ المثال

۴ ــ مسالک

۵ ــ ان یفهم

۶ ــ الحواز

۷ ــ یجمعکم

۸ــ فهرست دانشگاه ج ۳ ص ۱۹۴

السؤال الاول . لماثبت عند المحققین من اهل النظر ان کل ما لاحامل لامکان وجوده وعدمه غیرذاته، فانه بالضرورة اماان یوجددائما، اولایوجددائما وکل موجود بعدالعدم وکل معدوم بعدالوجود، یجب ان یکون له حامل امکان وجود اوعدم غیر ذاتة . فمابالهم یجوزون فیماله حامل امکان وجود وعدم غیر ذاته تخلل وجود بین عدمین. ولایجوزون تخلل عدم بین وجودین، والنفس الانسانیة ان لم تکن ذات حامل امکان ، فکیف حکموا بوجوب وجودها بعدالعدم . وان کانت فکیف حکموا بامتناع عدمها بعدالوجود.

السؤال الثانی. قد طول المتقدمون و المتأخرون فی تحقیق حقیقة الادراک ولم یرجع اکثر[1] بیاناتهم ایاها بطائل . وذلك لانهم مع تشعب مسالکهم انتظموا فی ثلث فرق .

فرقة تزعم ان حقیقة الادراك هی وصول المدرك الی عین المدرك ، و یناقضون بادراك مالا عین له خارج ذات المدرك .

وفرقة تزعم ان حقیقة الادراك هی حصول اثرمن المدرك فی ذات المدرك. وهوا ما صورة مطابقة له ، او علاقة اضافیة بینها . ویناقضون ایضا بمثل مامر. و ایضا یتوقف العلم بالمطابقة اوالمضایفة المستلزم ، لکون الادراك تعینا علی ادراك المتطابقین اوالمتضایفین اولا.

وفرقة تعترف بالقصور عن ادراك الادراك او عن العبارة عنه . متعللة بکونه اما فی اعلی مدارج الوضوح ، اوفی ادنی مراتب الخفاء ، جاعلة ذاك القصور ادراکا . فما الفتوی عندکم فیه ، وعلی ای شئی استقررأیکم .

السؤال الثالث . ما المراد من قول القائلین[2] « التوحید اسقاط الاضافات

---

۱ ـ اثر .

۲ ـ القائل .

من الذات» وماتلك الاضافات، ومن این حصلت انلم یفیضها[۱] الذات، ولم احتیج الی اسقاطها ان اقتضتها ، وهـل یسقط باسقاطنا ایاهاام لا . وهل یلزم من قولنا «التوحید اسقاط الاضافات» علی وجه التصاریف ان یقول الاتحاد سقوطهاام لا .

و هذا میدان لاهل الذوق والکشف فیه جولان فجل و قل و عین وافد وافض[۲] . امدّالله انفاسك، واوفی کاسك. (هذا) آخر الاسؤولة، والمتوقع من المکارم العمیمه والالطاف الجسیمة، انلایحملوا هذا الانبساط علی سوء الادب ، فان السؤال راس مال من الطالب[۳] لقوله جل و تعالی: «واسئلوا الله من فضله» حث علی ان یسئلوه[۴] تعالی تصریحا. وبعث علی ان یسئلوا[۵] المتخلقین باخلاقه تبارك تلویحا . بارك الله لکم ولنا و فتح ابواب الخیر علیکم وعلینا . و قدجمع الشمل لطلاب الوصل[۶] . ولنا من ان یتم اجتماع الشمل بنیل حلاوة الوصل بآئسین . هو حسبنا و نعم المعین، سبحان ربك رب العزّة عما یصفون، وسلام علی المرسلین. والحمدلله رب العالمین .

۶۲- مفاوضات . شیخ صدرالدین قونوی (چنانکه پیش در ترجمه احوالش ذکر شد) از بزرگان عرفا و حکماء معاصر خواجه است که با هم معارفه و مکاتبه داشته ومسائلی را ضمن نامه و رساله ازخواجهٔ طوسی پرسیده است .

در این رساله شیخ صدرالدین از مسئلهٔ وجود و ماهیت ، و اختلاف صفات مردم، واینکه آیا وجودواجب امری زاید برحقیقت اوست یانه ازخواجه

۱- ان لم یقضیها
۲- وافق
۳- من المطالب - من طلب
۴- ان یسأله
۵- ان یسال
۶- وقد جمع شمل طلاب الفضل .

پرسشهائی کرده، و خواجه یك یك سؤالهای وی را جواب داده است[۱].

ابتدای رسالهٔ قونوی این است «الحمدلله المنعم علی‌الصفوة من عباده بمزیدالاجتباء».

دو نسخهٔ از رسالهٔ صدرالدین و جواب آن در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی (به‌شمارهٔ ۶۴۵ وشماره ۳۱۲۰) که یکی به‌نام «اجوبة‌المسائل‌خواجه» ضبط می‌باشد. و یك نسخه در کتابخانهٔ مجلس شورای‌ملی جزو کتب مرحوم‌تنکابنی (مجموعهٔ شمارهٔ ۳۷۷۹) و نسخه‌ای هم ضمن مجموعه‌ای در کتابخانهٔ مدرسهٔ مروی موجود است. نسخهٔ دیگری هم‌به‌خط سیدحیدر آملی‌دانشمند قرن‌هشتم در کتابخانهٔ دانشگاه ازکتب اهدائی آقای مشکوة موجود که در ربیع‌الاول سال ۷۶۲ نوشته شده است.

اینك نامهٔ صدرالدین‌قونوی وجواب خواجه طوسی که به‌همراه این‌دو رساله به‌یکدیگر نوشته‌اند، و دربیشتر نسخه‌ها درابتدای این رساله ثبت است برای استفادهٔ خوانندگان نگاشته می‌شود:

۱ـ کشف‌الظنون ج ۲ ص ۴۷۸ و۵۶۷.

«مکتوب الشیخ صدرالدین القونوی

الی المولی الاعظم نصیرالملة والدین اناراللّه برهانه»

مازال سمعی یعی مـن طیب ذکرك ما
بزری علی‌الروض غب‌العارض الهتن
حتـی حللت حمـی قلبی و لاعجب
فـرب ساع الـی قلب مـن الاذن

گوش ایام و لیالی به‌استماع مآثر و معالی مجلس عالی خواجهٔ معظم و صدراعظم، مالك ازمةالفضائل، افتخارالاواخر والاوائل[1]، ملك حکماءالعصر حسنة الدهر، نصیرالحق[2] والدین اطال اللّه فیما یرضیه بقاه، وادام فی درج المعالی ارتقاءه، ولازالت مهجته الشریفة بعین‌اللّه مکلیه، وتالی حمده مقدما لانتاج کل قضیة، همیشه مشنف و حالی[3] باد. خـدمت و دعا از منبع صفا و مشرع ولا رسانیده می‌آید. تشوق و تعطش به جناب آن جناب همایون (از)

۱ــ افتخار الاوائل والاواخر

۲ــ المللة

۳ــ وجالی

هرچه بیشتراست ، لکن چون احکام[۱] مقادیر ازنیل این‌چنین بغیتی[۲] مانع آمد[۳] بردعائی که فی‌ظهرالغیب موظفست[۴] ، و از شوائب ملق و ریا مخلص ومطهر اقتصار کرده می‌شود. والله ولی[۵]الاجابة (والاحسان).

برر ای‌غیب‌نمای آن جناب پوشیده نیست[۶] که طلب مواصلت وتأسیس قواعد مودّت با اهل فضل پیوسته سنتی معهود و مألوف بوده است ، سیما که چون حق سبحانه وتعالی بعضی بندگان خود را بمزیت[۷] اجتباء و مکرمت مخصوص گردانیده، و براهل روزگار دراجناس وانواع علوم وفضائل‌رجحان داده ، و به‌صفات جمیلهٔ نامحصور نفس شریف اورا تحلیه بخشیده (که) هر-صفتی ازآن موجب‌انجذاب دلها، وطلب تودّد تواند بود ، فکیف‌بالمجموع، بل‌کیف[۸] بالذات‌الجامعة لتلك الصفات . لاجرم داعی مخلص مبنی برایـن مقدمات خواهان فتح باب مواصلت با آن جناب گشت. (و) چون‌التقاء مـن حیث‌الصورة، والحالةهذه تعذری داشت ، طلب مواصلت به طریق مکاتبه‌کـه آنرا احدااللقائین نام نهاده‌اند، متعین بود، (و) نخواست‌که از فوائد علمی‌که شریف ترین صور ترقیات نفسی[۹] است این مفاتحه خالی باشد ، و از فوائد

---

۱ ــ امکان

۲ ــ نعمتی

۳ــ آید

۴ــ موظف داشت

۵ــ کرده می‌آید وانه ولی

۶ــ آن جناب معظم پوشیده نیست

۷ــ بمرتبه ــ بعزت

۸ــ فکیف

۹ــ نفوس

نتایج افکار آن ذات شریف[1] بی‌نصیب ماند ، لهذا[2] رساله‌ای که پیش از این به‌مدتی مدید ، دربیان علل[3] نتایج افکار، (و) مزید[4]وضوح و تحقیقی که‌حاصل اهل استبصار است ساخته بود ، ومسئله‌ای چند از مشکلات مسائل‌درج کرده، وبه‌صورت مفاوضه با بعضی‌از اکابرفضلاء دوستان دربحث‌آورده، درصحبت این مکاتبه[5] به‌خدمت فرستاد ، تا از مقام افادت و حسن معاونت در راه‌تحقیق آنچه درون مبارك را در آن (باب) سانح گشته باشد[6] . وصحت و فساد آن به برهان واضح شده، به‌حکم کرم‌بیان[7] فرمایند ، چه‌این نوع تفضل‌موجب ثنای عاجل و مثمر ثواب آجل خواهد بود . (والله[8] خیر معین . پیوسته آن‌جناب عالی، مقصد ارباب حاجات، و مصدر اجناس فضائل وانواع‌خیرات‌باد آمین. والسلام علیکم).

۱ــ آن افادت‌مآب

۲ــ فهذا ؟

۳ــ حاصل

۴ــ بامزید

۵ــ مکاتیب

۶ــ آنچه در درون مبارك سانح شده باشد

۷ــ اعلام

۸ــ انه

جواب مولانا نصیرالدین

بسم‌الله الرحمن الرحیم،رب زدنی‌علما

اتــا نی کتاب مــا اراه مشابها بغیر[1] کتاب‌الله من سائر[2] الکتب

اتی مــن امــام نــورالله قلبه وصیرمرفوعالدی‌سرّه‌الحجب

خطاب عالی . مولانا امام‌الاعظم[3] هادی‌الامم، کاشف‌الظلم، صدرالملة والــدین ، مجدالاسلام و المسلمین ، لسان الحقیقة ، برهان[4] الطریقة ، قدوة ـ السالکین الواجدین ، و مقتدی الواصلین المحققین ، ملک‌الحکماء و العلماء فی الارضین ، ترجمان‌الرحمن ، افضل واکمل جهان ، ادام‌الله ظله ، و حرسه و بله وطله، به‌خادم دعا و ناشر ثنا ، مرید صادق و مستفید عاشق محمد طوسی رسید، بوسیده و برسر و چشم نهادوگفت :

از نامهٔ تو ملک جهان یــافت دلم وز لفظ تو عمر جاودان یافت دلم

۱ـ لغیر

۲ـ من مأثر

۳ـ معظم ـ المعظم

۴ـ بیان

دل‌مرده‌بدم‌چو نامه‌شد برخوانده[۱] از هرحرفی هزار جان یافت دلم

هرچند در ما تقدم صیت فضائل ، و آوازهٔ مناقب آن ذات بی‌همال استماع کرده بود ، و به‌مشاهدهٔ جمال[۲] مبارك ، و مطالعهٔ شمایل آن وجود بی نظیر مشتاق شده ، و به‌وصول به خدمت او نیازمند گشته . و روزگار در نیل مأمول مساعدت مبذول نمی‌کرد . همت بر آن می‌گماشت که به کتابت راه استفادت[۳] گشاده گرداند و به مراسلت به آن حضرت بزرگوار توسل جوید، ناگاه بخت خفته بیدار گشت[۴] . ومطلوب حقیقی روی نمود، (و) بایرادخطاب جان‌افزای، و مفاوضهٔ دلگشای این بیچارهٔ مشتاق را مشرف‌گردانید . و چون درهمهٔ فضائل برهمگنان مقدم[۵] است و الفضل للمتقدم (گفته‌اند)، در این معنی هم تقدم فرمود ، و این مرید[۶] محروم را رهین منت و شاکر نعمت گردانید . و جان تشنهٔ‌شوق اورا به‌زلال ینبوع کمال آبی برلب‌زد . خدای تبارك وتعالی آن ظل ظلیل بربندگان خویش گسترده داراد ، و آن پرتو نور تجلی در میان اهل‌کمال تابنده و پاینده بحق حقه[۷] .

از آن جناب بزرگوار دو کتاب‌نفیس رسانیدند که هریك درباب‌خویش بی‌نظیر بود . یکی کتاب حاصل نتایج افکار که متضمن سؤالی چند بود از معظمات اسؤولة . واشارت به‌این مرید مستفید رفته که از بضاعت مزجاة خود

۱ـ برخوانده شده

۲ـ خیال

۳ـ راه سفارت

۴ـ از خواب درآمد

۵ـ متقدم

۶ـ محب

۷ـ این‌نامه در نسخهٔ چاپ گراوری ضمیمه اوصاف الاشراف بتصحیح مرحوم تقوی‌درهمین‌جا خاتمه می‌یابد وبقیه نامه را ندارد

بر آن مسائل کلمه‌ای (چند) نویسد ، و بموقف‌عرض فرستد . هرچند که این ضعیف خودرا درمحل آن نمی‌دانست که زیره به کرمان فرستد،وخرما به‌هجر، اما انقیاد اشارت واجب بود . بطریق استعجال آنچه درخاطر بود نوشت ، و به‌خدمت فرستاد، و چشم انتظار برراه می‌دارد که دررد وقبول آن بوقت نقد چه حکم رود .

وديگر رسالهٔ رشح‌الخیال[۱] بود مشتمل برشرح‌سوانح غیبی که دروقت سلوك روی نموده، وذکر واردات ذوقی که درهرحال[۲] از احوال‌حرکت‌باطن متجددشده، و آنرا درلباس‌دعا ومناجات واستعارات ایماواستدعاء بیان‌فرموده. مرید مستفید چون از آن بحر بی‌پایان مغترف شد ، و از آن نـوال بی‌زوال محتظی[۳] گشت، دانست که غرض او ارشاد مریدان وتحریض مبتدیان بوده، تا برمتجددات احوال باطن واقف‌شوند. ودراثناء سلوك ازترغیبات وترهیبات و وساوس و هواجس باخبر باشند، نه غرور[۴] را مجال دهند، و نه یأس را محل نهند . چه فرموده‌اند[۵] به‌این‌عبارت :

« وانما هذه نفثة مصدور ، و تحفة مشکور، اجیبك[۶] بها الی عبادك . و انشر فضلك فی‌ارضك و بلادك . واسلی نفسی بما اقاسیه طلبا للخلاص مما انافیه.»

مرید مستفید هرچند نه حد اوست گستاخی می کند و می گوید[۷] :

۱ــ رشح‌البال
۲ــ در هرجای
۳ــ بی‌مثال محتظی
۴ــ نه غیر را
۵ــ فرموده است
۶ــ اجیتك
۷ــ بد می کند

«درجتك[1] اعلى (من) ان تشتغل[2] بالمناجاة والدعاء. فان (كل) من كان فى‌هذه المرتبة، كانت قبلته من صلوته[3] هى‌نفسه، واٰلهه بالحقيقة هوهواه. وانما يعبدالله، و يدعوه تقربا الى ذاته. و يفعل كل ذلك وسيلة الى نيل‌مراده، واما من هو بعد[4] اسيرالهوى، معتكف على طلب‌الراحة، و دفع‌الاذى، (تارة) يعتريه‌الخوف، وتارة يسلبه‌الرجاء فى‌بعض اوقاته من‌السجن[5] يلتجى‌الى‌الصبر، وفى بعضهاللنعم يستزيد[6] بالشكر، ثم‌اذا ارتقى من هذه‌المنزلة الى درجة‌الرضاء والتسليم، استراح من جميع ذلك، فلم‌يحتج الى جذب مطلوب‌له، او دفع مهروب عنه. فـلايبقى له حاجة[7] اذلايطلب شيئا. ولا مناجاة اذ لايغيب عنه ما يناجيه[8] بل ينظر الى جميع‌المخلوقات بعين‌الرضا، ويجد من‌نفسه فى جميع‌ـ المتجددات[9] الارتضاء، و ذلك باب الله الاعظم. مع‌ان تلك‌الرتبة ايضا قاصرة عن‌مرتبة[10] الواصلين، الى‌ادنى حد من‌حدودالكمال. فان‌الراضى يدعى ان له وجودا مقابلالوجود المرضى عنه، و له مجال تصرف تركه باختياره. وذلك دعوى‌الشركة فى‌الوجود و التصرف[11]. تعالى الله عن ان يكون له شريك،

۱ـ رحبك

۲ـ يشتغل

۳ـ فى صلوته

۴ـ و هو بعد

۵ـ من الحق ـ من المحن

۶ ـ فيستزيد

۷ـ دعاء

۸ـ ٥الاينا جيه

۹ـ المخلوقات

۱۰ـ مراتب

۱۱ـ دونالتصرف

اویکون معه متصرف . فـان ارتقی من‌هذه الدرجات، و وصل الی مقاما لفناء المحض، و محوالاثرالذی هومنزل اهل‌الوحدةالمطلقة . لااقول‌التوحید ،فانة طلب‌وحدة قسریة،ولاالاتحاد، فانه وان‌کان‌بالطبع‌لا‌بالقسر. لکن‌تفوح‌منه‌رایحة الکثرة ، ولایلتفت الی‌الرضا والتسلیم . بل من ان یکون له ثبوت حتی یمکن اتصافه بـالکمال ، او یکون له ذات حتی یصیر منعوتا بنعوت الجلال . و هنالك[۱] ینقطع‌السلوك والسالك. وینعدم‌الوصول والواصل. فان الی‌الله‌المنتهی و الیه‌للرجعی .

وخادم‌الداعی[۲]متیقن‌بان‌المولی دام[۳] ظله‌لایجد من‌نفسه‌القناعة‌بالدرجات المذکورة، بل‌ارتقی[۴] الی درجة لادرجة فوقها . لکنه[۵] مادام فی قید هذا العالم بحسب الصورة‌یجری علیه‌امثال‌هذه المعانی، (والبیانات) علی‌لسانه . ویفیض منه علی‌متابعیه من غیرقصد منه الی شیء ، ویتبع ذلك ارشادالطالبین، واکمال الناقصین . فهذا ماعندی[۶] فی‌هذا الموضع ، و رایه اعلی واجل من ان یحیط به‌نـاقص مثلی. اویقدر علی‌اتصافه[۷] من ان یکون فی‌مرتبتی. والسلام علی من اتبع‌الهدی .

هرچند ترك ادبست این کلمات بخدمت عرض کردن ، اما چون حاضر وقت بود ، در حال مطالعهٔ این کتاب شریف، و رسالهٔ لطیف کـه بحقیقت در

۱ـ وهناك
۲ـ الدعا
۳ـ ادام‌الله
۴ـ ارفع
۵ـ لیکنه
۶ـ ما بدا
۷ـ واقدر علی‌اتصافه

هدایت طالبان و اکمال ناقصان عدیم المثل والنظیر است ، آنـرا از خدمت پوشیدن وجهی ندانست. انشاءالله تعالی برترک[۱] ادب معاتب و ملوم نگردد . اطناب از حـد گذشت و زحمت بسیار شد . انتظار ورود مخاطبات و اعلام سوانح واردات، خصوصاً بعد ازاین کلمات مقرون بانعام استخدام درخدمات[۲] خواهد رفت . ایزد سبحانه وتعالی وتقدس آن کمال را مقتضی در اکمال این چنین ناقصان داراد همیشه، بحق حقه، والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته » .

درنسخهٔشماره ۶۶۵ کتابخانهٔآستان قدس‌رضوی نامهٔ خواجه به‌عبارات زیرختم شده است :

« فهذا ماخطرببال داعیه ومستفیده والمشتاق الی خدمته ومریده فی‌هذه المباحث تاملا. واذا تشرف بنظر مولانا ومفیده، والمفاض علیه انواع‌السعادة، فان نسخ‌له علیه‌کلام و اشارة بذلك لم یکن ذلك من انعام العام وکرمه العمیم بغریب، والله تعالی مدیم ظله علی‌طالبی‌الکمال، ویسبغ علیه فیضه‌الذی لایزال انه لطیف مجیب » .

و پرسشهای صدرالدین قونوی ازخواجه دراین رساله این است :

سؤالات صدرالدین قونوی از خواجهٔ طوسی

۱ـ المسئلة الاولی هل ثبت عندکم ان وجود واجب الوجود[۳] امـر زائد علی حقیقته‌ام وجوده عین مهیته ، وان لیس[۴] له حقیقة وراء الوجود ؟

۱ـ که بترك

۲ـ خدمت

۳ـ وجودالواجب

۴ـ لیست

۲ـ المسئلة الثانية . هل الماهيات الممكنة مجعولة اوغير مجعولة ، و هل هي امور وجودية اوهي عدمية ؟

۳ـ المسئلة الثالثة المسمى بالوجودالعام المشترك فى كونه وجودافقط هل هومن جملة الممكنات املا ؟

۴ـ المسئلة الرابعة. الواحد لايصدر عنه الاالواحد[1] مسئلة كليه يتضمن عدة مسائل[2]. ماحقيقة النفس الانسانية، وماالبرهان الدال على اثباتها، فانجميع ما ذكروه [3] فى بيانها غير مقنع لاولى الالباب ، (وما البرهان على تجريدها و دوام بقائها) ؟

۵ ـ ۶ ـ مسئلة يحتوى على مسائل من اليقين [4] ان الاجسام متناهية القوة والقبول . . . . .

۷ـ مسئلة. الانسان فى هده النشأة و الدار يتعذرعليه التجريدالتام[5] المفسر بانقطاع تعلق النفس المدبرة للبدن عن البدن .

۸ـ مسئلة. ماحقيقة الفيض الصادر عن الحق ، و ما المتعقل للعقلاء من معرفته و كيفية صدوره .

۹ـ مسئلة. النسب بين الموجودات غيرمتناهية عندنا . . . .

۱۰ـ مسئلة. الجوهر لايبطل ببطلان كيفيه من كيفياته . . . .

۱۱ـ مسئلة. الهيولى المجردة لاتقبل القسمة عقلا، وهكذا الصورة فكيف

۱ـ واحد

۲ـ هذه المسئلة يتفرع عليها من امهات المسائل شتى كمسئلة العقول.الخ

۳ـ ما ذكر

۴ـ من البين

۵ـ التمام

يحول الصورة فى الهيولى .

جمله‌های آغاز جواب خواجه به سؤال‌های صدرالدين قونوی

۱ـ قوله المسئلة الاولى الى قوله هذا خلف الخ . اقول ان البرهان الموضح بتحقيق كون وجوده عين ماهيته ان ليست له حقيقة وراء الوجود هو انه لوكان . . . الخ

۲ـ قوله المسئلة الثانية الى قوله من كل منهما. اقول المراد من قولهم المهيات ليست مجعولة هو ان السواد مثلا لايكون سودا بجعل جاعل ذلك . الخ

۳ـ المسئلة الثالثة الى هذا حلف. اقول الوجود العام المشترك لايتحقق الا فى العقل : الخ

۴ـ قوله المسئلة الرابعة الواحد لايصدر عنه الا الواحد الى قوله من ذلك، اقول انى ابين ما فهمت من كلامهم، فان كان موافقا لماعليه الامر فذلك، وان لم يكن فلا عيب فى مثل هذه المضايق ان تزل كما زال اقدام كثيرين من العقلاء .

۵ـ قوله مسئلة يتضمن عدة مسائل . الخ اما حقيقة النفس الانسانية التى يشير اليها كل احد من الناس بقوله انا، فان ذلك اظهر الاشياء . . الخ

۶ـ قوله مسئلة يحتوى على مسائل . الخ اقول اما قوله الاجسام متناهية كما ذكره، واما انقطاع النوع الانسانى وعوده بعد ذلك فممكن . . الخ

۷ـ قوله مسئلة الانسان فى هذه النشأة. اقول الحكما ، تفحصوا عن مهية اللذة و استقر آرائهم على انها ادراك الملائم من حيث هو ملائم . . الخ

۸ـ قوله مسئلة حقيقة[1] الفيض . الخ. اقول ان الفيض موجد يصدر عن الحق، واذاكان محتاجا الى قابل وكان القابل موجودا يقبله قابله من غيرحركة

۱ـ فى حقيقة

من الحق الی القابل . الخ

۹ـ قوله مسئلة النسب التی ، الخ. اقـول الاشیاء المترتبة الموجودة آحادها معاوجب عندالحکما . ان یکون متناهیة . .الخ

۱۰ـ قوله مسئلة الجوهر ، الخ. اقول کل عنصر یفسد فانه یبطل ببطلان کیفیته کالماء الذی یغلو. الخ

۱۱ـ قوله مسئلة الهیولی المجردة ، الخ. اقـول الهیولی المجردة لا یوجدالافی الذهن،و کذلك الصورة. وهما ابدافی الوجود یکونان متقارنین،الخ.

و در فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ برلن رسالهٔ مفاوضات بنام « اجوبة النصیریة» ذکرشده ، و ابتدای آن در فهرست مذکور چنین است « الحمدلله نصب فی کل زمان هاد یاللحق الی الطریق القویم » و در مقدمه این رساله هم نامه‌ای ازخواجه به‌قونوی ذکرشده که آغاز آن بدین‌گونه است « و بعد فقد وصل من جنابه العالی الی احوج خلق الله سبحانه محمد بن محمد الطوسی کتاب جامع للاشارات الروحانیة الی اسرار الربانیه » [1]

۶۳ـ مؤاخذات رسالهٔ دیگریست ازخواجه درجواب شیخ صدرالدین قونوی . قونوی پس از مطالعهٔ رسالهٔ مفاضات خواجه بربعضی از مطالب آن ایراد و اعتراض کرد، و آنرا بخدمت خواجه فرستاد [2] و رسالهٔ قونوی باین عبارت شروع می‌شود .

« الحمدلله الذی ابان بمستودعات[3] الهمم مراتب علم الیقین »

خواجه در جواب آن رساله‌ای پرداخت و برحسب خواهش قونـوی

۱ـ فهرست نسخ خطی برلن ج۳ ص۲۶۴ شمارهٔ ۳۲۷۷

۲ـ کشف‌الظنون ج ۲ ص ۵۵۹

۳ـ بمستعدات

اجوبهٔ کافیه باعتراضات وی داد . و آنرا مآخذات نامیده ، بخدمت شیخ ارسال داشت .

رسالهٔ قونوی موسوم به « رسالهٔ هادیه » ضمن مجموعهٔ در کتابخانهٔ مدرسه مروی موجود و نسخه دیگری در کتابخانهٔ عمومی برلن است که در فهرست کتابخانه ابتدای آن چنین ذکر شده «الرسالة الهادیة کتبها سیدنا الامام صدر-الدین ابو المعالی محمدبن محمدبن اسحاق بن محمدبن یوسف بن علی القونوی الی الامام نصیرالدین . الحمدلله ... » [۱]

اما رسالهٔ مؤاخذات که درجواب قونوی ازقلم خواجه صادر شده هنوز نگارنده شرف مطالعهٔ آنرا درنیافته است.

۶۴- جواب اسئله شمس الدین محمد کیشی . شمس الدین محمد کیشی که حکیمی متصوف وعالمی عارف بود . وسیلهٔ نامه‌ای خواستار توضیح و شرح سه مسئله از مسائل منطق و حکمت از خواجه شد . و خواجهٔ طوسی جواب اوراضمن مکتوبی مرقوم نمود ونزد اوفرستاد. هریك ازدومکتوب دارای سه صفحه ونیم کتابت است . اینك صورت هر دومکتوب :

۱- فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ برلن ج۲ ص۵۲۹ شماره ۲۰۳۵

مکتوب کتبه مولانا شمس‌الدین الکیشی

«رحمه‌الله من اصفهان الی العلامة الطوسی»

پرتو خورشید ضمیر منیرمخدوم ولی الانعام ، صاحب الایات العظام ، زبدة ممحضة الشهور والاعوام خلاصة علماء الانام ، قبلة المحصلین ، وقدوة الفاضلین ، رئیس المحققین ، نصیرالملة والدین ، حجة الاسلام والمسلمین . کـه سبب اهتداء سالکان طریقت و نوربخش دیدهٔ واصلان حقیقت است . چندانکه مقتضای رای ظلمت زدای او باشد . بـه واسطهٔ دریچهای حواس ، برمحبوسان[1] چهار دیوار طبایع فایض باد. ونفس قدسی او که حائز کمالات نوع انسی است ، درانتهاج مدارج حکمت ، وابتهاج بطوالع حدسی (کذا) مغبوط. جمیع مفارقات ومفخر کل‌مقارنات . و هردمش ازعالم حقایق گشایشی تازه ، واز تجلی حقیقة الحقایق بخشایشی بی‌اندازه بحق محمد و آله .

خادم آرزومند ، وچاکر نیازمند ، دعائی که کودك مسترشد مرید مرشد را موظف دارد تبلیغ می کند . واشتیاقی که طبیعت نقصان را بجمال کمالست عرضه می‌دارد ، و هرچه زودتر این[2] مراد بحصول موصول باد . تحیتی از

۱ــ ومحبوسان . ۲ ــ ازین

شائبهٔ تکلف [۱] معرّا، و از سمت [۲] تعسف [۳] مبرّا اصغا فرمایند. مطلوب نفسی که مشاهدهٔ عالم ازلیست و عورت [۴] طریق. و صعوبت تحقیقش چنانست که مخدوم- قرن‌الله ظله‌بالوصول- مشاهد آنست، وحکایت جواذب قوای‌جسمانی بخلاف صوب عقلی [۵] بعینه آنست که شاعر فرماید :

هوی ناقتی‌خلفی وقدامی‌الهوی   و انـی و ایاهـا لمـختلفان

همنشینان [۶] ظاهر جمله مدد اعدا الا من عصمه الله ، و قلیل ما هم . پس اگر طالبی از رفیق [۷] حقیقی [۸] نشانی یابد نزاع و تحنن [۹] او به ادراك ملاقات میمون، و مواصلت همایون وی حاجت بشرح نباشد ، بحکم آنکه مراد طلبهٔ یقین ازحضرت کاملان، برهان مبین ایشانست برتبیین مطالبی که برذهن طالبان هایل نماید، وحل شکوکی که برپای فکر ایشان مشکل بود [۱۰] . سه مسأله القا می‌افتد تا ابتداء مواصلت ازاستفادهٔ علمی عاطل نماند .

مسألهٔ نخستین- شیخ‌رئیس [۱۱] روّح رمسه‌وجزاه عن‌طلبة‌الحقایق‌خیرا، فرق‌میان موجبهٔ معدوله وسالبهٔ بسیطه بدان‌بیان کرده‌است که موجبهٔ برموضوع

۱- ریا
۲- نکبت
۳- تصلف
۴- وعوات ـ و دعوات
۵- بخلاف ده
۶- و همنشینان
۷- رفیقی
۸- حقیق
۹- نزاع وتجسس
۱۰- نبود ـ نشود
۱۱- الرئیس

موجود صادق باشد فحسب ، چه ایجاب حکم محکوم برمحکوم علیه وجود موضوع خواهد بر آن وجه که معلومست . وسالبهٔ معدوله برموضوع معدوم صادق باشد، باآنکه تفسیر موضوع ومحمول بدان کرده‌است که «الشیءالذی یقال انه موضوع فهوبعینه یقال انه محمول» . وازین لازم آید که آن شیء که موضوعست ، البته مقول‌علیه باشد بصفتی‌ایجابی که ظاهرموضوعست. پس‌بر مقتضای تقریر وی آن شیء کـه موضوعست دائماً موجـود باشد مادام کـه موضوعست ، چه درحال ایجاب محمول بروی، وچه درحالت سلب محمول از وی ، و چون موضوع معدوم متصور نیست ، فرق مذکور نامعقول باشد .

مسألهٔ دوم ـ شیخ به‌برهان ثابت کرده‌است که صور نوعی‌بسائط ، نزد امتزاج باقی‌اند . پس لازم آید که مواد ایشان ، همچنان کـه در حالت انفراد متحصل‌الوجود بوده‌اند[1] بصورت نوعی،درحالت‌امتزاج متقوم‌الوجودباشند. و بعد از آنکه جسم درخارج متقوم‌الوجود گشت ، هرصورت که در وی حال شود، صورتی‌جوهری نباشد ، (بل‌عرض‌بود) چه‌صورت جوهری مقوم‌وجود محل‌باشد ، وتقویم وجود متقوم محالست. پس‌نفس‌نباتی یاحیوانی که عارض جسم مرکب می‌شود، صورتی جوهری نباشد ، بلکه چنانکه هیأت ترکیبی و کیفیت مزاجی دوعرض‌اند در آن جسم ، آن نیز عرض باشد ، چه حالیست که مقوم وجود محل نیست . وشیخ اثبات جوهریت وی بدان کـرده است که حافظ مزاج‌محل‌است، قریب بدومتقوم‌است. گوییم محل قریب اگر مجموع جسم ومزاج می‌خواهی ، چون او علت مزاج باشد، پس علت جز آن باشد ، پس به‌وجهی علت آن مجموع باشد، بدینقدر اثبات جوهریت وی لازم‌نیاید،

۱ـ بوجه‌اند

چه هرعرض کـه مستتبع عرض دیگر باشد در محل ، چون مزاج که مستتبع بعضی‌از اعراض‌است ، باید که بدین‌دلیل جوهر باشد، چه اجسام بااین‌اعراض که به واسطهٔ مزاج موجود شده‌اند. این مجموع معلول‌مزاج باشد، پس‌مزاج متقوم محل قریب خود باشد، وبدین تقدیرجوهر بود، و به اتفاق عرض‌است، با آنکه ظاهرست کـه مزاج جزء محل نیست ، چه شرط حلول نفس است ، اعنی معد محل مرحلول او را، و اگر به‌محل قریب جسم مرکب می‌خواهد، او متقوم‌الوجودست به‌مجموع صور نوعی‌بسائط نه به‌نفس، پس ظاهر گشت که قول‌به بقاء صور نوعی دربسائط ممتزجه با اثبات جوهریت نفس نباتی یا حیوانی متناقض باشد .

مسألهٔ سوم ـ وجودخاص که‌حاصلست‌مرجوهرمفارق‌را که بدان‌وجود موجودست ، در عین حال[1] همانست کـه او بدان معقولست ، و معقولیت او مروجود خود را مستفاد از غیراو نیست . و ازین دومقدمه با آنکه عقل‌صریح که اندك تمرن در نظریات حاصل کرده باشد محقق آنست. شیخ رئیس وائمهٔ دیگر مصدق این‌اند، پس لازم آید که وجود او مستفاد از غیر او نباشد . پس امکان‌وجود چگونه تصور توان‌کرد، واین شك را بزیادت ملاحظه‌مخصوص فرمایند، چه در تعیینش صفاتی که مخصوص است به‌حقیقت خود عندالتجرد سانح شده است، ومانع تجاوزنظر گشته ، و اگر بعضی ازمسائل که مشهور و مذکـور نیست و نظر صائب و فکر ثاقب مخدومی بدان فایز شده است ، خصوصاً درتعریف احوال مفارقات، خادم طالب را به‌اهداء آن مشرف‌فرماید، ازکمال فضل وتمام افضال مخدومی بدیع نباشد. توقع است که این‌تصدیع را تحمل فرماید ، و خادم داعی را از جملهٔ مستفیدان شمرد ، و مجامع خاطر

۱ــ درعین خود

ملازم حضرت علیا زاد هاالله علاء داند. حق‌تعالی از همهٔ مکاره حارس ودرهمهٔ مطالب معین باد، بمنه‌وسعة لطفه وجوده.

جواب هذه‌المسائل لنصیر الملة‌والدین[1] طاب ثراه

تا ذکر مناقب وفضائل ذات شریف ونفس نفیس خداوند ملك‌الحکماء والعلماء، سیدالاکابر والفضلاء، قدوة‌المبرزین والمحصلین، کاشف اسرار المتقدمین والمتأخرین، شمس‌الملة والدین، افضل ومفخر ایران ادام‌الله میامن ایامه وحصل جوامع مرامه، بمسامع دعاگوی مخلص او محمدالطوسی رسیده است. مرید صادق بل محب وعاشق‌شده‌است، وشوق نیل سعادت خدمت روح‌افزا ومشاهدهٔ طلعت دلگشای او ادام‌الله افضاله بحدی بوده[2] که هیچ وهم به‌کنه آن نرسد. وهمیشه برطلب فرصتی مؤدی به‌نوعی اتصال[3] با آن منبع فضل وافضال مواظبت می‌نموده، تاکنون به‌مقتضای عادت پسندیدهٔ خود درسبق‌خیرات، وتقدیم[4] در حسنات افتتاح کتابت فرموده، که فاتحهٔ سعادات[5] و فاتح ابواب کراماتست، از استفادهٔ آن آثار حکم، و از استفاضهٔ آن فنون‌نعم، چندان ابتهاج ومسرت به‌دل وجان رسید که شرح آن مؤدی بتطویل باشد. خدای تعالی آن خصائل حمیده و خلال مرضیه پاینده داراد. و دست صروف[6] روزگار از آن شخص (نامدار[7]) و حریم بزرگوار مصروف گرداناد. (و دعاگوی مخلص را پیش از

۱ـ لخواجه نصیرالدین

۲ـ بود

۳ـ ایصال

۴ـ وتقدم

۵ـ سعادت

۶ـ تصرف

۷ـ پایدار

اجل آسایش دریافت خدمت او بروفق اراده کرامت کناد) بمنه ولطفه.

بعداز تبلیغ دعاوخدمت، واقامت رسوم‌محبت ومخالصت، چون‌خطاب همایون موشح‌به‌القای سؤالی‌چند علمی که ازروی حسن ظنی[1] که به‌دعاگوی مخلص دارد والتماس ایراد جواب آن فرموده، هرچند خویشتن را قوت آن نمی‌داند که بضاعت محدود کم مایهٔ خود را در چنان جنابی عرض کند: اما چون‌ازانقیاد چاره‌ای نیست، اولی‌اشتغال‌تواندبود به‌آنچه اشارت رفته،(اگر) صورت ضمیر دعاگوی مخلص در آن مسئله موافق حق باشد، اثر همت عالی تواند بود. والا باری رقم تقصیر برخود نکشیده باشد، و درامتثال اشارات عالی توقف و تأخیر (را) مجال نداده. و آن اسئولة[2] واجوبه بروجه ایجاز این است.

سؤال اول ــ فرموده است که شیخ رئیس رحمه‌الله فرق میان موجبهٔ معدوله وسالبهٔ بسیطه به‌آن کرده‌است که‌موجبه برموضوع موجود صادق باشد فحسب، وسالبهٔ بسیطه بر موضوع معدوم نیز صادق باشد، با آنکه هم شیخ تفسیرموضوع و محمول را بدین وجه‌کرده است که «الشیء الذی یقال له انه الموضوع فهو بعینه الذی یقال انه المحمول»، وازین لازم‌که آن شیء که موضوع‌است، البته مقول‌علیه باشد بصفتی ایجابی که ظاهرموضوعست، پس برمقتضای‌تقریروی‌آن‌شیء که موضوعست دائماًموجودباشد، مادام که‌موضوع باشد[3]، چه درحال ایجاب محمول بر وی، وچه درحال سلب‌محمول ازو، و چون موضوع معدوم متصورنیست، فرق مذکور نامعقول باشد.

جواب: آنچه شیخ درموضوع مذکورگفته است در فرق میان موجبهٔ

۱ــ الظنی

۲ــ مسئله

۳ــ است

معدوله وسالبۀ بسیطه، به‌اعتبار عموم و خصوص متناولات آن دو قضیه باشد، والا فرق میان این دو درعبارت به ایجاب وسلب است که کیفیت ربط اجزای قضیه‌اند، وبعدول وتحصیل که درنفس‌امرست، یعنی هم به‌صورت وهم‌به‌ماده، واما درمتناول‌مفهوم‌شبهه نیست که موجبه برموضوع‌موجود بیش نیفتد، وسالبه برموضوع موجود ومعدوم افتد ، الا آنست که ازین عبارت دو معنی درخاطر آید، یکی آنکه موجبه برموضوع[1] مقید بوجود افتد ، و دوم آنکه موجبه بر موضوع مطلق افتد. و لازم‌آید از ایجاب که‌آن موضوع مقید به وجود باشد، یا اتصاف‌به وجود. دراول پیش ازثبوت حکم باشد، ودر دوم بعد از آن. وبر تقدیراول لازم‌آیدکه موجبۀ‌کلی وسالبۀ جزئی متناقض نباشند، چه اگرگوییم هرچه انسانست ضاحکست، وبعضی از انسان ضاحك نیست ، هر دو قضیه بر صدق جمع‌آید، چون حکم دراول برهمۀ انسانهای موجود باشد، ودر دوم‌بر انسانی معدوم. واین‌خلل ازعدم‌اتحاد درموضوع باشد. واما برتقریردوم‌خللی لازم نیاید، چه موضوع متحد باشد ، الا آنکه ایجاب اقتضای وجود موضوع کند بروجهی که شامل خارجی و ذهنی بود[2] وسلب نکند . و وجود موضوع غیرکون موضوع باشد بالفعل که هردو قضیه یعنی‌ایجابی وسلبی معتبر باشد، چنانکه هم شیخ گفته‌است «اذا قلنا کل‌ب فانانعنی به‌ماهوج بالفعل، ولانعنی به مایصح‌ان یکون ج کما ذهب‌الیه‌بعض الافاضل‌یعنی‌به‌ابانصر الفارابی» چه‌دراول معتبر وجود موضوع است بالفعل. و در دوم ماهیت موضوع بالفعل.

واما آنچه گفته‌است که‌تفسیرموضوع بدین‌وجه کرده‌است که «الشیء‌الذی یقال انه‌الموضوع» گوییم مراد ازین سخن نه حکم ایجابی است برآن شیء،

۱ــ برموجود

۲ــ باشد

بل اتصاف آن شیء است به‌این معنی، چه ترکیب چیزی[1] که اقتضای ایجاب کند، و آن تقیید شیء باین صفت که «الذی یقال له‌انه الموضوع» وجودشیء[2] لازم‌نیاید. چه توان‌گفت که «الشیء‌الذی‌یقال‌له انه‌الموضوع هو لیس‌بموجود» و آنچه بعد ازین‌گفته است «فهو بعینه الذی یقال‌له انه المحمول» حکم است وخاص است بقضیهٔ موجبه، چه درسالبه «فهو بعینه لایقال‌له انه‌المحمول»حق باشد. و حمل بحقیقت اطلاق بر حمل ایجابی کنند،[3] واز روی مجاز برحمل سلبی، وتقابل میان ایـن دو حمل ازباب عدم و ملکه باشد ، پس معلوم شد که واجب نیست کـه موضوع قضیه دائماً موجود بـاشد ، و صحت فرق مذکور ظاهر شد .

و در سئوال دوم فرموده که شیخ به‌برهان ثابت‌کرده است که صور نوعی نزدیك امتزاج باقی‌اند، پس مواد ایشان چنانکه درحال انفراد متحصل الوجود بوده‌اند بصور نوعی درحال امتزاج نیز متقوم باشند ، و بعد ازتقویم جسم درخارج هر صورت کـه در وی حال شود ، صورت جوهری نبود ، بل عرض بود. چه‌آن صورت مقوم وجود محل نبود، وتقوم متقوم محال[4] باشد، پس نفوس نباتی و حیوانی اعراض باشند. وشیخ اثبات جوهریت آن نفوس به‌آن کرده‌است که حافظ مزاج‌اند، پس محل قریب ایشان‌متقوم باشد، تاآنجا که‌گفته است: پس ظاهرشدکه قول ببقاء صورنوعی در بسائط ممتزج، باقول به‌اثبات جوهریت نفوس نباتی وحیوانی متناقض باشد.

۱ـ ترکب خبری

۲ـ وجودش

۳ـ کند

۴ـ بحال

جواب. اما مقدمهٔ اول که حکم است ببقاء صور نوعی درحال امتزاج حق است، چه اگر باقی نبودندی، مزاج که معلول ایشانست باقی نبودی، و اما مقدمهٔ دوم که گفته است بعد از تقوم[1] جسم درخارج هر صورت که در وی حال[2] شود عرض بود، موضع نظرست، اگر گفتی که هر چیز که در وی حال شود عرض بود، درعبارت لایق‌تر بودی، چه صورت الاجوهر نبود، اما حال شاید که عرض باشد. و اگرچنانچه گفته است تقوم بصورت اقتضای آن کردی که حال درمتقوم بصورت عرض‌بودی، صور نوعی همه اعراض بودندی، چه هیولی در عقل اول به‌صورت جسمی متقوم شده است، وبعد از آن مجموع را به‌صورنوعی، نوعی دیگر آن تقوم حاصل آمده، وهمچنانکه تقوم بصورت جسمی‌مانع‌تقوم به‌صورت نوعی، وموجب آنکه آن صوراعراض‌باشند نیست، تقوم نیز بصورت نوعی مانع تقوم ممتزج از انواع بصور نباتی وحیوانی که نفوس‌اند وموجب آنکه آن نفوس اعراض باشندنباشد. وبرهان برآنکه نفوس جوهرند آنست که نفوس منوعات ممتزجات‌اند،[3] یعنی ممتزج را نوعی غیراز انواع‌عناصر گردانیده‌اند ازانواع‌نباتات‌وحیوانات،وآن‌انواع‌جوهراند وجزء جوهر، جوهربود. پس آن صورت که ممتزج مرکب ازآن وازعناصرممتزجه باشد،جوهرباشد، وتقوم آن‌صورممتزجه رابه‌آن معنی کرده‌است که‌آن ممتزج را بدن نباتی خاص یا حیوانی گردانیده است، چه ممتزج پیش از حلول آن صورت یا تخمی یا نطفه‌ای بود، وبعد از زوال آن صورت از وی، چوبی یا

۱ــ تقویم

۲ــ حاصل

۳ــ ممتزج‌اند

جیفه‌ای باشد. اما درحال حلول آن صورت (در وی بدن) درختی یا حیوانی باشد، و چنین صور را صور کمالی خوانند. و به این سبب (درحدی که) نفس را گویند چنین گویند: نفس کمال اولست اجسام را و به کمال ثانی افعال خواهند که ازو نفس صادر شود، چون تغذیه و تنمیه و تولید مثل و حرکت ارادی واحساس وغیر آن، پس درین موضع آنکه ممتزج را بدن نبات یا حیوانی گرداند، به‌اعتباری صورت خوانند، چه تقوم ممتزج که به‌آن تقوم آن بدن شده است اوست، و به‌اعتباری کمال خوانند، چه آنچه در عناصر بقوه بوده، به‌این به فعل آمده، و به اعتباری نفس خوانند، چه مبدأ افاعیل نفسانی هم اوست. آنچه گفته است که شیخ اثبات[1] جوهریت نفوس به‌آن کرده است که حافظ مزاج محل‌اند هم موضع نظرست.

وحق آنست که چون جمعی ازمتقدمان گفته‌اند که نفس نفس مزاج است، شیخ بر ایشان رد کرده است که نفس حافظ مزاج است، و مبقی شیء نفس شیء نتواند بود، وازمزاج که شرط وجود نفس است، اثبات وجود مشروط متعذر باشد، چه شرط شاید که عامتر از وجود مشروط باشد، فکیف اثبات جوهریت مشروط، واگر بوجهی که نفس مبقی و حافظ مزاج است، مزاج را معلول نفس نهند، از اثبات وجود[2] معلول اثبات وجود علت نفس نتوان کرد، اثبات جوهریت (علت) بهیچوجه ممکن نباشد، پس معلوم شد که قول به‌بقاء صور نوعی در ممتزج، با قول به‌جوهریت نفس متناقض نیست.

ودرسئوال سوم گفته است وجود خاص جوهر مفارق اینست که او

۱– بیان

۲– بروجود

بدان معقولست ، و معقولیت او خود را مستفاد نیست ازغیر، پس وجود او مستفاد ازغیر نباشد.

جواب . وجود مطلق میان موجودات مشترکست ، و معقولیت مشترك نیست، پس‌وجود معقولیت نباشد، ونیزمفهوم از وجود غیر،مفهوم ازمعقولیت است، چه اول اضافی نیست، ودوم اضافی است، ازبهرآنکه معقولیت بقیاس با عاقلی تصور توان‌کرد . وچون وجود ومعقولیت[1] را مقید گردانیم وگوییم وجودخاص جوهرمفارق ومعقولیت او (جوهر مفارق)خود را ، این‌تخصیص افادت اتحاد[2]این دو امر نکند، پس شاید که هریکی را علت دیگر بود، وعلت وجود خاص او موجد اوست ، وعلت معقولیت او خود را قیام او به انفراد و برائت او ازمادیات.

وآنچه‌گفته‌اند وجود او معقولیت اوست ، معنی‌آنست که این‌دوامر دو ذات نیست، بلکه‌یك‌ذاتست امامأخوذ به‌دواعتبار، باعتباراول که وجودآن‌ذات است، محتاج است‌بموجدی غیراو، وباعتبار دوم که معقولیت اوست، محتاج نیست بغیراو، چه قیام‌بذات وبرائت او ازمادیات مادت[3]، اورا ازغیر مستفاد نیست، و این همچنانست که موجود ممکن بغیر موجودست و به‌خود ممکن، ودوذات‌نیست، وهمچنین‌گویندعاقل‌ومعقول وعقل‌یکی‌است (یعنی‌بذات‌یکی) و به‌اعتبار سه، وامثال این درسخن حکما بسیارباشد، چون قواعد تعیین[4]گردد تفصی ازآن آسان باشد.

۱ــ و معقول

۲ــ ایجاد

۳ــ ازمادت

۴ــ معین

خواجه‌نصیردرذیل این‌نامه پس ازجواب‌بسؤالات سه‌گانه شمس‌الدین کیشی در آخر رساله فرماید: این است آنچه براین سؤالها بخاطر آمده است انشاءالله تعالی پسندیده باشد. واگر بعضی بمعاودت نظرمحتاج باشد، توقع‌است که اعلام فرمایند.

واما استطلاب خواطر وفوائدی که ازاحوال‌مفارقات‌سانح شده باشد، ودر کتب‌اهل این علم مذکور نباشد، و نسخت مجسطی و غیر آن هم که طلب فرموده است ، فرستادن‌آن در این وقت متعذر بود . چه شواغل ظاهر و باطن متراکم‌بود،ونکایت‌مفارقت‌بعضی ازیاران‌قدیم،وبودن‌برجناح سفری‌اضطراری واشتغال‌باهبت‌آن‌ازمهمات‌ضروری‌عائق‌می‌نماید. فیمابعداگرخدای‌تعالی‌فراغی[1] کرامت‌کند این‌خدمت‌بجای‌آورده آید، انشاء الله‌تعالی،وهوولی‌التوفیق وملهم التحقیق. کامرانی وشادمانی‌وحصول امانی میسرباد بابقاء جاودانی، بمحمد و آله اجمعین. انتهی.

یك نسخه ازاین دونامه واسئله و اجوبه در جنگی که حاوی عده‌ای از رسائل متفرقة است در کتابخانهٔ ملی ملك ، و نسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ضمن مجموعهٔ شماره (۴۰) از کتب مرحوم خاتم الحکما میرزا محمد طاهرتنکابنی طاب ثراه ، و نسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ اهدائی جناب آقای مشکوة به دانشگاه طهران موجود است .

۶۵- الاسئلة النصیریة: خواجه‌ازفیلسوف وحکیم وفقیه معاصرخود شمس‌الدین خسروشاهی (۵۸۰-۶۵۲) چند سؤال از مسائل حکمت کرده ، ورساله‌ای‌نوشته، ونزد او ارسال داشته، وازوی تقاضای جواب و توضیح آن مسائل را نموده است. ظاهراً خسرو شاهی به‌سؤالات وی جواب‌نداده‌است،

۱- فراغتی

وبعد صدرالحکماء مولانا آخوند ملاصدراء شیرازی (متوفی ۱۰۵۰) سؤالات خواجه را دررساله‌ای جواب گفته است. ورساله خواجه را در آغاز رسالهٔ خود بتمامی آورده وبعد به‌جواب هریك ازپرسشهای او پرداخته است.

نسخهٔ این رساله و جواب آن از آخوند ملاصدرا در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی در جزو کتب اهدائی مرحوم طباطبائی بشماره ۱۱۷۶ موجود است. این رساله وجواب ملاصدرا هردودرحاشیهٔ کتاب مبدأ ومعاد ملاصدراء درسال ۱۳۱۴ ونیز درحاشیهٔ شرح هدایهٔ ملاصدرا در سال ۱۳۱۳ قمری بطبع رسیده است.

وهمین سه سؤال را احمد بن زین العابدین عاملی جبلی (متوفی میان ۱۰۵۴ و ۱۰۶۰) شاگرد و داماد میرداماد به‌دستور محمد صالح کرامی جواب گفته‌است . نسخهٔ آن در کتابخانهٔ اهدائی آقای مشکوة به دانشگاه طهران موجود است .[1]

رسالهٔ نصیریه

لماکانت الکتابة وسیلة الی‌تراسل من دانت افئدتهم، وتفاصلت السنتهم. والسؤال ذریعة الی استفادة الخیرلمن‌کان حرصه علیه شدیدا ممن‌کان باعه الیه مدیدا. اری‌الخادم‌الداعی محمدالطوسی التوسل بهماالی جناب‌العالی الفاضل المحقق المدقق شمس الملة والدین ، برهان الاسلام والمسلمین ، سیدالملوك والسلاطین، قدوة العلماء المتأخرین، سلطان الحکماء المحققین، ادام‌الله میامن

۱ــ فهرست دانشگاه ج۳ ص۱۷۹ وص۱۸۹.

ایامه وسهل سبیل مرامه والد علیه صوب انعامه؟ ووفق فی افتتاح کل امره و اختتامه، سیما الادراک مبتغاه، ووصله الی ماتیمناه. فهذا مبلغ التحیة والخدمة، والدعاء بدوام العز ومزید النعمة. ثم جعل مفتاح المباسطة[1] مسائل علمیة، ومصباح المفارقة مباحث حکمیة للشیخ حرس الله علوه. وقرن بالسعادة عشیه وغدوه بافاضة مالدیه فیها، وینعم بافادة مایقرر رأیه علیه منها فان من حق العلم ان لایحرم طلابه، و من کرامة الفضل ان یتفضل بـه اربابه، و رایه الشریف اعلی، و بالاضافة فیما یحاوله اولی. والاسؤولة هذه.

الاول، لما امتنع وجود حرکة من غیر ان یکون علی حد معین من السرعة والبطوء مدخل فی وجود الحرکات الشخصیة و من حیث هی شخصیة والسرعة والبطوء غیر متحصلی المهیة الا بالزمان، فاذن للزمان مدخل فی علیة الحرکات الشخصیة فکیف یمکن ان یجعل حرکة معنیة علة لوجود الزمان ... الخ.

ودر آخر نوشته است:

والمتوقع من کرمه العمیم و لطفه الجسیم ان یعذر الخادم الداعی علی هذا التجاسر فیخدمه فیما یستأهله، فانه ممتثل لمایأمره، والله تعالی یمدفی الایام العالیة، ویقربها بنعمة المتوالیة انه علی کل شیء قدیر، وباجابة الدعاء جدیر.

۶۶- رساله درجواب اسئلهٔ محیی الدین: علامه محیی الدین عباسی از معاصران و شاگردان خـواجه ضمن نامه‌ای سه سؤال ازمباحث حکمت از استاد خویش کرده وخواجه بدانها جواب داده است.

ابتدای نامهٔ محیی الدین این است:

«کتب الامام العلامة محیی الدین محمد بن المحیا العباسی فی تاریخ احدی وسبعین و ستمائة الی المولی الاعظم نصیر الحق والدین محمدبن محمد

۱- الباسطة

ابن‌الحسن الطوسی رحمهما الله تعالی. قدکنت ایها‌العظیم ادام الله نصرالعلوم ببیانك ورفعه شأنها...»

وسؤالات سه گانه وی بترتیب عبارتست از: ۱ـ ان کان الجوهر جنسا لما تحته... ۲ـ لم لایجوز ان یکون الفاعل قابلا ۳ـ ما ماهیة الحرکة

وصورت نامهٔ خواجه این است:

« واما صورة خط مولانا نصیرالحق والدین برد الله مضجعه فی هذه»

«اطال‌الله‌بقائك وادام عزك وعلاك. وانجح مآربك ومطالبك (و) وفقك لتحصیل سعادةالدارین. ورزقك الخیر والکمال فی‌المنزلین. طالعت ماکتبته فی المطالب الثلاثة العلمیة، واوردت فی‌اجوبتها ماکان عندی، فان‌کان وافیا بما یطلبه شافیا مما تعرض‌له، والا فلیعاودنی فیما سنح له.»

وپس ازنامه مسائلی راکه محیی‌الدین ازوی پرسیده جواب داده‌است.

نسخهٔ این رساله ضمن مجموعهٔ نفیسی نزد شادروان دکتر مهدی بیانی دیـده شد.

۶۷ـ مسائل هفتگانه: عزالدولة ابوالرضا سعدبن منصوربن‌کمونه از حکمای مشهور و همزمان با خواجهٔ طوسی هفت مسئله از مسائل حکمت از محقق طوسی سؤال کرده واوپرسشهای ابن کمونه را دررساله‌ای پاسخ داده و به‌نزد او فرستاده است.

ابتدای رساله این است:

هذه مسائل سبع سأل عنها عـزالدوله ابوالرضا سعد بـن کمونه مولانا الاعظم‌افضل‌المتقدمین استادالدنیا نصیرالملة والدین محمدبن محمدبن‌الحسن الطوسی بردالله مضجعه.

المسئلة الاولی ان الحوادث ینتهی الی حرکة متصلة سرمدیة به.

المسئلة الثانية . هو ان قالوا اهل علم الهيئة على امتناع عروض الاختلاف فی الحرکات السماوية وذلك ليس بمعنی؟

المسئلة الثالثة . ثبتوا ان تشخص الاشياء المتفقة فی النوع انما هو بسبب المادة ، و کل موضع استعملوا هذه المقدمة فيه جعلوها مما يثبتوه ، لان مطلق المادة اعم ؟

المسئلة الرابعة . قالوا ان الجسم لا يؤثر الا فيما ما بينه و بين غيره نسبة وضعية ؟

المسئلة الخامسة . ماقرران کل مجرد بحت ان یکون عاقلا لذاته و لغيره على الطرايق التی ذکرها الرئيس فی الاشارات ؟

المسئلة السادسة. اثبتوا ان النفس لايدرك الجزئيات الابآلة جسمانية؟

المسئلة السابعة . المشهور عند اكثر المحققين القول بحدوث النفس الانسانيه فی النوع، وذلك مع ان ثمة ما يفيدهم عن القول به، فان حجتهم عليه لايتم باتفاق . . . وابطال التناسخ .

آخر آن

فهذاما قدرت على تحريره فی اثناء هذه العوائق والشواغل التی ليس تحتها طائل والله الموفق والمعين.

۶۸- جواب اسئله‌ای چند که ازروم پرسش شده : شرف الدين محمد بن محمود رازی[۱] بيست وسه سؤال ازمسائل علوم الهی وطبيعی و رياضی از روم آورده. وخواجه بدانها پاسخ داده است. ابتدای آن:

«هذه اسؤولة وردت من الروم على يد شرف الدين محمد بن محمود الرازی على المولی نصير الدين الطوسی رحمه الله.

اثر العلة فی وجود المعلول اوفی ماهيته».

۱ - فهرست انتشارات دانشگاه ج ۳ ص ۱۸۶ دراين نسخه: شرف الدين محمود الرازی است .

نسخه این اسئله نیز در مجموعهٔ سابق ملاحظه شد و نسخهٔ دیگری از آن در کتابخانهٔ دانشگاه است .

۶۹- جواب اسئلهٔ سید رکن‌الدین : ابوالفضائل سید رکن الدین استرابادی که ازشاگردان خواجه است بیست مسئله از مسائل منطق وحکمت ازاستاد خود سؤال کرده وخواجه بدانها پاسخ داده است.

این رساله به‌عربی وبسیار مختصر است ، و ازچهار پنج صفحه تجاوز نمی‌کند . از جمله سؤالات وی فرق موجبهٔ معدوله و سالبهٔ بسیطه و سبب احتیاج مردم بمنطق است.

رساله بدین عبارت آغاز می‌شود :

«قال السید رکن‌الملة والدین کتبت‌الی حضرة المولی سلطان‌المحققین نصیرالملة والدین الطوسی قدس سره عدة مسائل لامرین : احد هما للحل والکشف . و الثانی لیکون خطه الشریف عند العبد المخلص.

احدها انه قال‌المنطقیون فی سبب احتیاج الناس الی تعلم المنطق . . . الخ » .

و در آخر این رساله خواجه فرماید:

«و هذه اجوبة المسائل التی اوردتها بحسب ماسنح لی علی سبیل الاستعجال ، مع اشتغال الخاطر بالشواغل المختلفة المتراکمة . فان کان فی بعضها سهوفلیذکره حتی اصلحه ان قدرت علی ذلك . و اذا یسرالله تعالی فراغا یمکن ان اخوض معه فی هذه المسائل ، و فیما هومن قبیلها اواهم منها بکلام یشتمل علی حل الشکوك الواردة علیها اشتغلت وعرضته علیه .

وکتبه محرره فی منتصف محرم سنة احدی وسبعین و ستمائة حامداً لله تعالی ومصلیاعلی نبیه وآله».

نسخه این رساله در مجموعه‌ای که حاوی رسائل چندی از خواجه و بزرگان حکماست در کتابخانهٔ ملی ملك شماره ۴۶۸۱ می‌باشد. و در آخر این رساله نوشته‌شده است «نقلت هذه‌الرسالة والتی قبلها بواسطتین من‌خط‌مؤلفها» ورسالهٔ قبلی آن رسالهٔ خواجه در تحقیق قوس قزح می‌باشد.

و نسخهٔ دیگرهم در ضمن مجموعهٔ دیگر به شماره ۶۱۱ جزو کتابهای مرحوم تنکابنی در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، و نیز نسخهٔ دیگـر در مجموعه‌ای نزد شادروان دکتر مهدی بیانی ملاحظه شد. و نیز در مجموعهٔ کتابخانـه مجلس شورای ملی نسخه دیگریست. نسخهٔ ایـن اسئله ضمن مجموعه‌آثار خواجه به‌تصحیح آقای نورانی درجزو انتشارات دانشگاه چاپ شده است.

۷۰- نامهٔ خواجه به‌اثیرالدین‌ابهری: اثیرالدین ابهری که ازحکماء معاصر خواجه وازشاگردان مبرز امام فخررازی وصاحب تصانیف مفیده‌است خواجهٔ طوسی‌نامه‌ای به‌وی نگاشته ومسائل چندی از مشکلات فلسفه را از او پرسیده‌است. نامهٔ خواجه بدین صورتست[1]:

«هـر چند ز روزگار بیدادبهاست   یارب[2] که مرا از توچه‌آزادیهاست

۱- درمجموعه‌ای که نامهٔ اثیرالدین ونامهٔ خواجه ورسالهٔ سؤال وجواب این دوبزرگ درآن بود واستکتاب ازآن شد. عنوان‌نامهٔ اول‌جواب‌اسئلهٔ اثیرالدین ابهری بود یعنی میرساند که نامه ازطرف اثیرالدین صادرشده وبعد خواجه بنامهٔ اثیرالدین جواب داده است ولی بعد نسخهٔ دیگری که صورت‌آن درنزد دانشمند معظم‌جناب‌آقای مؤید ثابتی ملاحظه شد به جای نصیرالملة «اثیرالملة» وپس از کلمهٔ دعاگوی مخلص «محمدالطوسی» افزوده شده‌بود که می‌نمود نامه ازخواجه طوسی‌است که به‌اثیرالدین نوشته شده است.

۲- بازاین

بی زحمت امید وغم وصل وفراق ای بس[1] که زدیدار توام شادیهاست

جناب همایون و ذات میمون مخدوم معظم ملك الحکماء اثیر الملة[2] والدین قطب الاسلام والمسلمین ، قدوة العلماء و المحققین بقیة[3] افاضل المتأخرین ، ادام‌الله تعالی علوه، وقرن بالمیامن عشیه و غدوه ، که مقصدآمال افاضل و مطلع انوار فضایل است همیشه به کرامات ذوالجلال وکمالات لایزال‌محفوف‌ومحظوظ[4] باد،ودست (تصرف‌زمان وعنان‌تغلب)حدثان‌از کنف شرف وساحت با راحتش‌مردود، ومصروف بحق‌الحق. وصاحب ثنادعاگوی مخلص(محمد طوسی)[5] خدمت ودعامیرساند. که هرچند دولت مشاهدهٔ طلعت (همایون) دروقتی یافته است که‌اقتضای اقتنای حظی‌از آن‌جناب فیاض نکرده. امااز آن‌وقت‌بازهمیشه به نیل آن‌سعادت متحنن ومتعطش بوده، و ازاخبارسیاره و سوانح عزایم مخدومی معظمی دامت معالیه و اقترن بالسعادة ایامه و لیالیه متفحص و متفتش بوده . و تا بشارت[6] پیوستن بخطهٔ[7] عراق بمقام مبارك شنیده (بمصداق این شعر) آن شوق وشعف[8] تضاعف پذیرفته .

اری الشوق تزداد[9] یوماً (فیوماً) اذا ماالمنازل تزداد[9] قربا (کذا)

۱ـ این بس

۲ـ نصیرالملة

۳ـ نقبة

۴ـ وموصوف‌ومحفوظ

۵ـ بعضی‌نسخ «محمد طوسی» را ندارد

۶ـ وباشارت بشارت

۷ـ تزیین خطهٔ

۸ـ وشعب

۹ـ یزداد

ایزد عزوعلا یافت این مراد بخوبترین وضعی[1] و محبوبترین هیأتی کرامت کناد.

وما ذلك علی‌الله بعزیز :

وچون ایام شریفه ادامها الله مستغرق افادهٔ اسرار حکمی و افاضهٔ انوار علمی است، این دعا که فاتحهٔ استسعاد، وفتح باب مکاتبه وانبساط خواهد بود، انشاءالله تعالی نخواست که از استفاده واستفاضه خالی باشد. پس بنابروثوقی که برمکارم اخلاق عالیه حاصل است، دوسه موضع ازجمله مواضع که درخاطراز آنخارخاری بود اختیار کرد، تاآنرا وسیلهٔ اقتباس اشراقات ضمیرمنیرمخدومی معظمی لازالت مشرقة الانوار سازد. اگربیان حال وایضاح حل این بروجهی که رای شریف بر آن قرارگرفته انعام فرماید از این فرط کرم، و وفور لطف غریب نباشد. ونیزاگرآنرا بفراصت(؟) تحقیق سفرمعرب؟ مقرون گرداند. یعنی ازنوادر فوائد، وغرائب نکتی که سانح شده باشد مانند اصول رصدی محدث اگراتفاق افتاده باشد. یا نکتهٔ بکر که برخاطرمنیر فائض شده دعاگوی مخلص درآنچه اورا اهل شمرد مباسطت فرمایند. ایزد سبحانه و تعالی انفاس عزیز مخدومی را همیشه مصادرعلوم حقیقی وموارد اسرار غیبی داراد بحق الحق. مذکورات :

۱ـ اگر سبب صدور معلولات متکثرهٔ غیر مترتبه در سلسلهٔ ایجاد از علت اولی وجود کثرتی که معلول اول لازم است باشد. مانند امکان وتعقل خود ومبدأ خود، چنانکه محصلان ومتأخران تقریر داده‌اند، سخن کیفیت لزوم این کثرت نه برطریق ترتب یا تجویز صدور کثرت از واحد بسیط دفعة یا اثبات مبداء غیرعلت اولی وعدم احتیاج غیرعلت اولی بعلت اولی دروجود لازم آید،

۱ـ وصفی

وبرطریق ترتب لازم آیدکه معلول اول معلول اول نبود. واگربعضی ازاین امور عدمی فرض کنند لازم آیدکه عدمیات مبادی اولی موجودات بوده باشد ، پس سد باب وجود علت اولی لازم آید .

۲- هیچ حرکت منفك از بطوء و سرعت موجود نتواند چنانکه مقرر است، وتجدد بطوء وسرعت الابزمان نتواند بود. پس زمان ازجمله مشخصات هریك ازحرکات محصل باشد. وچون چنین باشدنشایدکه زمان معلول حرکت معین بوده، چه شخص محال بودکه معلول متشخص بود ازجهت وجوب تقدم علت برمعلول. اگرگویند نه هیولی باتقدم صورت بروجهی ازوجوه علیت از اسباب شخص صورتست گوئیم : صورت من حیث الصورة مقدم است بر هیولی من حیث صورة معینه مشخص بهیولی است. ودرموضع مذکورحرکت من حیث هی حرکة علت وجود زمان نیست ، بلکه حرکت معین محصل از جمله حرکات خاص به علیت زمان است، پس اشکال این معارضه مندفع نشود.

۳- هر دائره که محیط او حامل مرکز دائره دیگر باشد و متحرك شود بحرکت وضعی بسیط متشابه وتحریك دائرۀ محمول کند بهمان حرکت مرکز حامل را بضرورت سه خاصیت لازم آید.

اول تساوی زوایای حادث ازحرکت متساوی برحوالی او. دوم تساوی ابعاد مرکز محمول ازو در همه احوال. سوم دوام محاذات قطری بعینه از اقطارمحمول اورا. وچون این سه قاعده مقرر شد حکم علم اهل هیئت متعلق این سه خاصیت بسه نقطۀ مختلف در افلاك قمر ودیگر کواکب . واین مرکز حامل و مرکزحامل؟ ونقطه محاذات بامرکز معدل مسیر ومرکز حامل موجب ارصاد ایشان مقتضی جوازخرق والتیام، خرقی که تدویر دروی متحرك باشد. یاخلو موضع حرکت او ، یا جواز صدور حرکتی مختلف از اجرام سماوی،

یا ترکیب حرکت موجود برضد آن حرکات متشابه از یکی باشد. و همه اقسام بیرون قسم آخر به نزد حکیم ممتنع است و سخن اهل صناعت از تقریر قسم آخر برمستنع خالی است. چه متقدمان بر ایراد دوائر که مهندس را بر اقامت برهان بر تقدیر مفادی وضع آن کافی باشد قناعت کرده‌اند، و متأخران وجهی که تعرض بیان هیأت اجسام کرده‌اند، از عهدهٔ تخلیص آن چنانکه رای منیر را معلوم باشد بیرون نیامده‌اند تا آنکه احوال عروض خصوصاً عرض زهره و عطارد همین حکم دارد. خللها که بر تقریر ابن الهیثم و آنچه در اختصاص بطلمیوس مذکور است هم پوشیده نباشد، و اگر رای همایون را بافادت بیان نکت تفضل فرماید از آن وفور لطف عجب نباشد.

زحمت از حد گذشت هم مکارم اخلاق عالیه عذر خواه تواند بود والدعاء کمامضی[۱].

نسخه آن ضمن مجموعه‌ای درنزد شادروان دکتر مهدی بیانی ملاحظه شد. و دو نسخهٔ دیگر هم در کتابخانهٔ دانشگاه اهدائی جناب آقای مشکوة موجود است.

۱ــ فهرست دانشگاه ج۳ ص ۳۸۳ بطوری که در پیش گفته شد در نسخه‌ای (مجموعهٔ بیانی) که این نامه و اسئله از آن نقل شد پس از پایان نامه که عنوانش «جواب اسئلهٔ اثیرالدین ابهری بود و بنظر می‌رسید که سائل ابهری ومجیب خواجهٔ طوسی است اضافه شده بود که خواجه اثیرالدین را بدین نامه جواب گفت و نامه‌ای از خواجه درجواب نوشته شده بود که پس از دقت معلوم گردید این نامه جوابی است که خواجه به شمس الدین کیشی داده و ظاهراً اثیرالدین به خواجه پاسخی نداده است.

۷۱- **رساله درجواب نجم‌الدین دبیران** : کاتبی قزوینی از خواجهٔ طوسی ازگفتهٔ شیخ الرئیس که فرموده:

«انالحرارة تفعل فی الرطب سوادا و فی ضده بیاضا . و البرودة تفعل فی‌الرطب بیاضا، وفی‌ضده سوادا» . پرسیده است که مقصود شیخ چیست؟ و ازاینکه‌گفته حرارت در تر مایهٔ سفیدی و در خشک موجب سیاهی است چه منظور دارد.

خواجه اورا برسالهٔ کوچکی‌جواب گفته است. و آغاز رساله این‌است: «قال مولانا افضل المحققین نصیر الحق والدین محمد الطوسی. سأل مولانا علامة العصر نجم‌الدین الکاتبی مدظله العالی داعیه‌المخلص عن قول الشیخ‌الرئیس ان‌الحرارة..الخ»

آخر آن. «فهذا ماعندی فی هذه‌المسئلة، والمتوقع من کرمه ان یرشد داعیه المستفید علی مایری ما فیه من الخلل والنقصان . و الله‌الموفق وعلیه التکلان» .

این رساله که در حدود چهار صفحهٔ کوچك بیش نیست ، نسخهٔ آن در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی در آخـر کتاب کشف‌القناع شماره ۵۵۹۰، و در کتابخانهٔ ملی ملك و کتابخانهٔ دانشگاه (شماره۳۸۹۰) موجود است.

ترجمه‌ای از تلخیص این‌مقاله توسط (ا. ویدمن[1]) در۱۹۰۸ درمجله‌ای بچاپ رسیده است[2].

۷۲- **رسالهٔ دیگر درجواب همان فاضل** : یعنی دبیران کاتبی‌قزوینی.

1– E, Wiedemann

۲– سارتن درج۳ تاریخ علوم

فاضل علامه نجم‌الدین کاتبی در این مسئله که «نقیض عام اخص از نقض خاص است» شك کرده، و خواجه طوسی در آن بحث فرموده وضمن رساله‌ای جواب داده است . اول آن:

«اجاب عنه العلامة نصیرالدین الطوسی بان قال : الممکن العام ینقسم الی قسمین هما مانعة الخلو دون الجمع»

نسخه‌ای از این رساله در جزو مجموعهٔ شادروان دکتر مهدی بیانی ملاحظه شد . و نسخهٔ دیگر هم در کتابخانهٔ دانشگاه[1] و نسخهٔ سوم در مجموعهٔ شمارهٔ ۶۲۱ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی است.

۷۳- رسالهٔ دیگر درجواب سؤال کاتبی : نجم‌الدین کاتبی از قول حکما دربارهٔ طعوم ومزه‌های مختلف ازخواجه پرسش کرده وخواجه در این رساله اورا جواب گفته است. ابتدای آن:

«من فوائد مولانا سلطان المحققین نصیرالحق والدین الطوسی طاب ثراه فی تحقیق الطعوم، اشار مولانا علامة العصر نجم الملة والدین افضل العالم ادام‌الله علوه الی داعیه المستفید، بان یکتب ماسخ له علی قول الحکماء «الجسم اما لطیف او کثیف او معتدل . والفاعل فی هذه الثلثة اما الحرارة اوالبرودة اوالقوة المعتدلة بینهما».

وآخر آن: «فهذا ما عندی فیه، و مولانا ینظرفیه ویفید مایسنح بخاطره الشریفة الوقادة انشاءالله».

نسخهٔ این رساله درجزومجموعهٔ دکتربیانی دیده شد ، ونسخهٔ دیگری هم در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه (شماره ۱۰۷۹۵) موجوداست.[2]

۱- فهرست کتابخانهٔ دانشگاه ص۲۴ شماره ۱۰۳۵

۲- فهرست کتابخانهٔ دانشگاه ج ۳ ص ۱۸۴

۷۴- جواب محقق طوسی دررفع تناقض سخن حنین وابن سینا راجع برنگ بول. ابتدای آن:

قال حنین فی المسائل «ان النضج یفعل فی صبغ البول اولا. ثم فی قوامه وقال الشیخ الرئیس فی الفصل الثالث من التعلیم الثالث فی قوام البول... یعلم ان صبغه لیس عن نضج...».

کیف یری الرأی المعالی فی دفع هذا الاشکال، ولرأیه مزیدالسمو... الجواب. اقول کل واحد من الصبغ والقوام قدیکونان طبیعیین».

انجام: ولیس بین الکلامین تناقض، فهذا ماعندی فیه، والله اعلم[۱].

۷۵- رساله درنفوس ارضیه وقوای آنها: رسالهٔ کوچکی است که ازنفس نباتی وحیوانی ونفس ناطقه وقوای هریك بحث کرده است.

اول آن: «من کلام المولی قدوة المحققین نصیرالملة والدین قدس الله سره. النفوس الأرضیة نباتیة و حیوانیة و ناطقه. اما النفس النباتی فلها ثلث قوی...»

این رساله هم درجزو مجموعهٔ مرحوم دکتربیانی دیده شد.

۷۶- رساله دراتحاد مقول علیه ومقول: رسالهٔ دیگریست که دربارهٔ مقول علیه ومقول واتحادآنها بحث شده است. ابتدای آن:

«من فوائدالعلامة المحقق نصیرالدین الطوسی بردالله مضجعه. اذاقیل شیء علی شیءکان المقول والمقول علیه متحدین بالحقیقه، ومتغایرین من حیث کون احدهما وحده مأخوذا من اعتبارالأخر بمجرد».

این رساله نیزدرجزو مجموعهٔ فوق ملاحظه شد.

۱- فهرست کتابخانهٔ دانشگاه ج۳ص۷۲۵

۷۷- مقاله دراینکه مفهوم ازادراك تعقل است یا غیرآن:
ابتدای آن: «المفهوم من الادراك یعم التعقل وهو فعل النفس بذاتها»
این رساله نیز مقالهٔ مختصریست و نسخهٔ آن درمجموعهٔ سابق ملاحظه شد.

۷۸- جواب عزالدوله سعدبن منصوربن کمونه: حکیم فاضل نجم الملة والدین کاتبی قزوینی را مغالطه‌ایست که گفته:

«حدوث العالم لایستلزم ارتفاع الواقع. وکل مالایستلزم ارتفاع الواقع فهو واقع، ینتج ان حدوث العالم واقع...»

عزالدولهٔ ابن کمونه ازاستاد البشر خواجهٔ طوسی جواب آنرا خواسته است. ابتدای نامه وسؤال عزالدوله این است:

«کتب المولی العالم المحقق عزالدولة سعد بن منصور بن کمونه عن مغالطة للحکیم الفاضل نجم الملة والدین الکاتبی القزوینی رحمه‌الله. حدوث العالم..الخ».

وابتدای رسالهٔ خواجه این است: «خطر ببالی الداعی المخلص علی الحجة المذکورة علی اثبات الجواز فی صورة النزاع هوهذا»

بعد از مطالعهٔ جواب خواجه ابن کمونه جوابی بر رسالهٔ خواجه داده که ابتدای رسالهٔ او این است:

«هذه النکات صنفها مولانا ملك الحکماء افضل المتأخرین سلطان المحققین نصیر الملة والدین.. الخ». ونسخهٔ این رساله در مجموعهٔ مرحوم دکتر بیانی دیده شد.

۷۹- جواب خواجه بسؤال یکی ازحکما دربارهٔ تنفس: شیخ الرئیس درفن دهم ازکتاب سوم قانون در بارهٔ تنفس بحث کلی نموده، و یکی از دانشمندان بر کلام شیخ اعتراض وخرده گرفته، و ازخواجه پرسیده است و خواجه به جواب اوپرداخته است.

آغاز آن : «ذکرالشیخ الرئیس فی‌الفن العاشر من الکتاب الثالث من القانون کلام کلی فی‌التنفس . . . التنفس یتم بحرکتین و وقفتین بینهما . . . المسئوول من‌انعامه ان یبین هذه‌الاشکالات»

خواجه درجواب فرموده: «تأملت هذه‌الاشکالات فاقول اما قول‌الشیخ الرئیس فی‌التنفس »

و آخر آن : « هذا ما عندی . . . فان کان موافقاً للحق فهو المطلوب والافلینعم بالانعام عما یخالفه... والله اعلم بالصواب»

نسخهٔ ایـن رساله درکتابخانهٔ اهدائی آقای مشکوة بدانشگاه بشماره ۱۰۷۹ می‌باشد[1].

۸۰ـ جواب خواجه طوسی بپرسش یکی از دانشمندان دربـارهٔ مزاج اعضاء : شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا درفصل دوم از تعلیم سوم از کتاب قانون در مزاج اعضاء چهار دلیل برخشکتر بودن مو از استخوان ذکرکرده است. یکی‌ازمعاصران خواجه سئوالی دراین‌باب ازخواجه نموده واوجواب گفته است.

آغاز آن: سؤال بعض الافاضل من المحقق الطوسی: «استدلال الشیخ الرئیس فی‌الفصل‌الثانی من‌التعلیم‌الثالث فی امزجةالاعضاء ان الشعراملس من العظم ان ینعم بیبان هذه‌الشبهة» .

خواجه درجواب فرماید : « وقف الداعی والمخلص علی هذا السؤال واجاب عنه‌بقدرما یستحضره فی هذالباب فان‌اصاب فهوالمراد. والافالمتوقع ان یشیر الی ما یـراه غیر موافق للصواب . اما فی الاستدلال فمعلوم ان‌الـدم السوداتی . . .»

انجام‌آن «فهذا ما یحضرنی فیه ولینعم النظر فی ذلك ویخبر بما یخطر

۱ــ فهرست کتابخانهٔ دانشگاه ج ۳ ص ۱۸۵

بباله علی ذلك انشاءالله وهوولی‌التوفیق»[1]

۸۱- جواب درخیریت وجود: از خواجه طوسی کسی پرسیده‌است که حکما گویند: «وجود خیر وعدم شراست، پس چرا مردم گاهی آرزوی مرگ کنند».

خواجه جواب می‌دهد و گفتهٔ حکما را صحیح می‌شمارد.

آغاز آن: «ان‌الحکماء اعطونـا ان‌الوجود خیریة و کمال الوجود خیر الوجود. و ان الشرلا ذات له . . .

الجواب عنه اقول ما نقله عن‌الحکماء فهو کما قاله. . .»

آخر آن: «اذلولا ذلك لما اقتضت الحکمة الالهیة وجوده کذلك فهذاما حضرنی فی هذه‌المسئلة والله تعالی ولی‌التوفیق».

نسخه این رساله نیز در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه موجود است.[2]

۸۲- العلل والمعلولات: خواجه طوسی دراین رساله بروش ریاضی راجع بعلت ومعلول بحث نموده است. آغاز آن:

«قالت الحکماء المبداء الاول لجمیع الموجودات واحد تعالی ذکره، وان الواحد لایصدر عنه الاالواحد. قیل لهم و ان کان هکذا وجب ان یکون احد هما علة للآخر بوسط او بغیروسط».

آخر آن: «وذلك ما اردت بیانه فی‌هذه‌المسئلة والله اعلم بالصواب».

این رساله به‌کوشش آقای دانش‌پژوه بهزینهٔ دانشگاه چاپ شده‌است.[3]

۸۳- رساله در بحث ازعلل و معلولات مترتبه: رسالهٔ مختصریست

۱- فهرست دانشگاه ج۳ ص۱۸۵ و۱۸۶ شمارهٔ۱۰۷۹

۲- فهرست کتابخانهٔ دانشگاه ص۱۸۶ شمارهٔ ۸۷۱

۳- فهرست کتابخانهٔ دانشگاه ج۳ ص۳۰۵ شمارهٔ۱۰۷۹

و ابتدای آن این است : للامام نصیرالملة والدین الطوسی «ان کانت علل و معلولات مترتبة بلانهایة من جانب اومن جانبی التصاعد والتنازل کانت تلك المراتب باعینها باعتبارسلسلةالعلل غیرمنقطعة من‌الجانبین».

این رساله‌هم‌درهمان‌مجموعه‌شادروان‌دکترمهدی‌بیانی‌است.ونسخهٔ‌دیگر هم‌ضمن‌مجموعه‌ای در کتابخانهٔ ملی ملك موجود که تاریخ‌تحریرش۶۷۷است.

باید دانست که بعضی از این مقالات و فوائد جزء کتاب یا رسالهٔ دیگر هم‌آمده. اگرچه دراین نسخ که دیده شد خود رسالهٔ مستقلی است چنانکه در ضمن فوائد ثمانیة(که بعداً ذکر آن خواهد شد) یکی‌از فوائدآن بحث درعلل ومعلولات مترتبة است . وممکن است عین همین رسالهٔ حاضرباشد.

۸۴- فوائد ثمانیة درحکمت بعربی : مشتمل بر هشت فائده . مسائل مختلفی است کـه خواجه در بـارهٔ آنها بحث فرموده ، و هر یك به صورت مقالهٔ جداگانه‌ایست که دربعضی ازمجموعه‌ها متفرق، ودربعضی دیگرباهم بنام «فوائد ثمانیة» ذکرشده است.

مسائل هشتگانه‌آن بترتیبی که در بعضی ازمجموعه‌ها یاد شده بصورت زیراست:

۱- درمکان وزمان. اول‌آن:

«المکان ماله وضع لذاته... والزمان ما یقدربه کل ما ینقضی وتتجدد»

۲- در علل ومعلولات مترتبة. ابتدای‌آن:

«فی‌العلل و المعلولات ان‌کانت علل ومعلولات مترتبة بلا نهایة من‌جانب او فی‌جانبی‌التصاعد والتنازل».(درشمارهٔ پیش ذکر آن شد).

۳- درمعنی عصمت واین فائده باین عبارت‌آغاز می‌شود:

«العصمة هی‌ان یکون العبد قادرا علی‌المعاصی غیرمریدلها»

این فائده دردنباله کتاب اخلاق محتشمی باهتمام آقای دانش پژوه بچاپ رسیده است.

۴- درمعانی طبیعت. که بدین گونه شروع می‌شود:

«الطبیعة باشتراك الأسم تطلق تارة علی ما هو مبداء الحركة و السكون بالذات و الیها ینسب العلم الطبیعی»

۵- در آنکه مبداء اول بیش ازیکی نیست. اول آن:

«المبداء الأول الذی لااول قبله ولامبداء له، یستحیل ان یکون اکثر من واحد . . .»

۶- درافعال بندگان. وابتدای آن این است :

«افعال العباد تنقسم الی مایکون تابعاً لقدرته والی مالایکون»[1]

۷- در آنکه مبداء اول ممکن الوجود نیست. ابتدایش این است:

«المبداء الاول الذی لامبداء له لایجوزان یکون ممکن الوجود»

۸- دراثبات عقل مجرد. وشروع آن چنین است:

«فی اثبات العقل المجردالمسمی بعقل الكل»

بطوریکه ظاهراست خواجه درهریك ازاین مسائل بطورجداگانه بحث کرده ، و هر کدام رسالهٔ مستقلی بوده ودر بعضی از مجموعه‌ها متفرق ذکر شده است. چنانکه در دومجموعـه از کتب کتابخانهٔ ملی ملك نسخهٔ آن جدا جدا موجود است . (یکی از این مجموعه‌ها تاریخ تحریرش سال ۶۶۷ ودر حیات خواجه می‌باشد).

وهمگی با هم بنام «فوائد ثمانیه» ضمن مجموعهٔ دیگر ازکتب مرحوم میرزای تنکابنی طاب الله ثراه‌است که اکنون در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی مضبوط است .

۱- این فائده درسرگذشت خواجه بنام رسالهٔ جبرواختیار بطبع رسیده است .

و نسخهٔ دیگری بنام رسالهٔ نصیریه در اثبات عقل کل در کتابخانه آستان قدس شماره ۶۶۴ هست که آغاز آن چنین است: «البرهان علی وجود المجرد المسمی بعقل الکل». (برساله اثبات جوهر مفارق رجوع شود).

۸۵- **المقالات الست یا مقالات ششگانه:** نسخهٔ آن بنظر نرسیده ولیکن جرجی زیدان درکتاب آداب اللغة العربیة وزرکلی در الاعلام آنرا جزو مؤلفات خواجه آورده‌اند وجرجی زیدان گوید: «این رساله درسال ۱۸۲۴م در اروپا بطبع رسیده است»[1].

۸۶- **جواهر نامه:** نام این رساله درکتاب الوافی بالوافیات صفدی وفوات الوفیات ابن شاکر[2] وکشف الحجب والأستار «کتاب الجواهر» و در کتاب مطلع الشمس «رساله درصفات جواهر و خـواص احجار» وبعضی نیز آنرا «رسالهٔ جوهریه» ضبط کرده، و درکشف الظنون «تسوق نـامهٔ ایلخانی»[3] آمده است (صحیح تنسوق نامه یا تنسخ نامهٔ ایلخانی «بفتح و سکون وضم و سکون» (کلمهٔ ترکی بمعنی چیزنفیس عزیزالوجوداست). رساله‌ایست بفارسی که خواجه برای هلاکوخان ساخته ومشتمل برچهارمقاله است. مقالهٔ اول در معدنیات. مقالهٔ دوم دراحجار. مقالهٔ سوم درفلزات. مقالهٔ چهارم درعطریات است.

ابتدای آن اینست: «الحمدلله فاطـر السموات و مبدع البدایع و ملهم الخلایق و موضح الطرایق الذی انشأ العلویات و جعلها مظهر الاعاجیب و خلق السفلیات وصیرها موردالتحریك.

چنین گوید محرر و مؤلف این کتاب نصیرالدین محمد بن محمد بن الحسن الطوسی تغمده‌الله برحمته که پادشاه جهان ومادهٔ امن وامان ازاین ضعیف

۱ـ آداب اللغة ص۳۲۴ الاعلام زرکلی ص۹۷۳

۲ـ فوات الوفیات ص۱۸۷

۳ ـ کشف الظنون ج ۱ ص ۲۸۷

التماس کرد که تألیفی می‌باید کرد در معرفت انواع جواهر معدنی و غیر آن، و کیفیت تولد و سبب حدوث آن، و بهترین و بدترین و شبیه هریك و خاصیت و قیمت آن و محافظتشان بشرحی تمام بنویس و بماعرضه‌دار. و این کتاب را تنسوق نامهٔ ایلخانی نام نهادم چه هرچه بخدمت پادشاهان تنسوق آورند در آنجا یاد کرده شود».

نسخهٔ تنسوخنامـه فراوان است و در بیشتر کتابخانها یـك نسخه ودو نسخه‌از آن یافت می‌شود، لیکن این نسخ در مقدمه وخاتمه و ابواب وفصول متفاوتست، وبعضی مقدمهٔ عربی را ندارد.

نسخه‌ای از این رساله در کتابخانهٔ ملی پاریس محفوظ است که تاریخ کتابتش سال ۹۹۶ می‌بـاشد[۱] و نسخهٔ دیگری بنام «رساله در معرفت جواهر خواجه طوسی» در کتابخانه دانشگاه، و دونسخه هم در کتابخانهٔ ملی ملك و یك نسخه در کتابخانهٔ عمومی برلن موجود است[۱].

حمدالله مستوفی در کتاب نزهة القلوب از تنسخ نامه ایلخانی یادکرده ونقل بسیاری‌از آن نموده، وآنرا ازخواجهٔ طوسی دانسته است (رجوع شود بکلمهٔ الماس ویاقوت درکتاب مزبور)

و براین رساله شرحی نگاشته شده که ابوالحسن فراهانی در شـرح دیوان انوری از آن نقل کرده است. تنسوخنامه بتصحیح نگارنده در جزو انتشارات بنیاد فرهنگ بچاپ رسیده است ، و حکیم نحریر امیرصدرالدین دشتکی شیرازی تنسوخنامه را بعربی نقل‌کرده است.

۸۷- جواهرالفرائض : بعضی آنرا «الفرائض النصیریة علی مذهب

۱- رجوع شود به‌فهرست نسخ فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس شمارهٔ ۸۳۲ بنام جواهرنامه وفهرست کتابخانه برلن.

اهل‌البیت»[1] خوانده‌اند. رسالهٔ جامع مختصریست در اصول علم فرائض و مواریث. وظاهراً تنها کتابیست درفقه که ازخواجهٔ طوسی باقیست.

اول آن: «لله‌الحمد اهل‌الحمد وولیه ومنتهاه»

دراین رساله خواجه از کتاب تحریراستادش معین‌الدین سالم بن بدران مصری نقل کرده درباب ذو قرابتین و ذوقرابات گوید «ولتورد المثال الذی ذکره شیخنا الامام السعید معین الدین سالم بن بدران المصری فی کتاب التحریر الخ».

این رساله ابتدا بدوقسم تقسیم شده. قسم اول درفقه مواریث ومتعلقات آن که مشتمل بردو فن می‌باشد. فن اول منقسم بر دوباب، وهربابی مشتمل بر فصولی است. وفن دوم دراحکام وصایا و اقرارهای متعلق بفرائض‌است، وآن نیزمشتمل بردوباب وهرباب حاوی فصولی می‌باشد.

قسم دوم در کیفیت‌تخصیص وتقسیم سهام برورات واستخراج وصایای مبهمه‌که‌آن نیز حاوی ابواب وفصولی است. فصل‌یکم ازباب اول ازفن اول ازقسم اول درانساب ومراتب نسب است.[2]

چند نسخه از این‌رساله درکتابخانهٔ آستان قدس رضوی موجود، که تاریخ تحریر شماره۷۵۵ ذیقعدهٔ سال۹۵۷است.

این‌رساله را جمعی ازعلماء شرح کرده، وتعلیق نوشته‌اند ازجمله:

۱ـ شرح فرائض نصیریةتالیف شیخ ابوالحسن‌بن مولاناا‌حمدابیوردی (متوفی۹۶۵) است[3]. صاحب الذریعة این‌شرح را بنام تحریر وشارح را مولی ابوالحسن بن‌احمدالشریف‌القائنی‌نامیده، وگوید «کتاب را بنام شاه طهماسب

۱ـ روضات‌الجنات

۲ـ فهرست کتابخانهٔ آستان قدس رضوی ج۵ ص۴۷۰

۳ـ کشف‌الحجب والاستارص۴۴۲

نوشته‌است[۱]. ولیکن در نسخه‌ای که ازاین شرح در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی بنام «فقه‌المواریث» ضبط است، مولد و منشأ شارح چنانست که دراول یادشد، وتاریخ ختم تألیف این‌شرح ۲۵ محرم ۹۶۲ و تاریخ کتابت نسخه سال ۱۰۴۸ می‌باشد. آغاز آن «اهم‌الفرائض و اوجب واجب والزم فرض حمدالله وارث میراث‌السموات والارض...»[۲].

۲- شرح جواهر الفرائض تألیف شیخ بهاءالدین عاملی. ابتدای آن: «نحمدك یا خیرالوارثین‌ونشکرك یااسرع الحاسبین، ونسألك‌ان ترفعنا عن درجه‌المحجوبین ولاتجعلنا من‌طبقه‌المحرومین...»

این‌شرح بامتن ممزوجست وظاهراً به اتمام نرسیده‌است. نسخهٔ‌ناقصی ازاین شرح در کتابخانـهٔ مجلس شورای ملـی جزو کتب اهدائـی شادروان طباطبائی درمجموعهٔ شمارهٔ ۱۲۳۱ موجود است.

۳- شرح میرسید شریف جرجانی. در کتاب آداب اللغة جرجی زیدان این شرح به‌میر نسبت داده شده است.

۴- تعلیق شیخ عبدالصمد برادر شیخ بهائی.

۵- تعلیق شیخ حسین‌بن شیخ عبدالصمد برادرزادهٔ شیخ بهائی.

۶- تعلیق عبدالله‌بن خلیل مؤلف رسالهٔ مواریث که درسال ۱۰۰۶ تألیف شده است. و این سه تعلیق را آقای جواهر الکلام درکتاب آثـارالشیعه یاد کرده است.

۸۸- معیارالاشعار : کسانی‌که شرح احوال خـواجه را نوشته و

۱- الذریعه‌ج۳ ص۳۷۶

۲- مجموعهٔ شماره ۱۸۶ کتابخانهٔ مجلس رسالهٔ شرح فرائض و نیز فهرست دانشگاه ج۳ ص۷ و۲۹۳ و۷۸۱، همچنین فهرست کتابخانهٔ آستانهٔ قدس رضوی ج ۵ ص۴۵۸ شمارهٔ ۷۲۶

فهرستی از تألیفات و آثار وی مرتب کرده رساله‌ای در علم عروض به فارسی به‌او نسبت داده‌اند. و لیکن اسم «معیار الاشعار» را جز بعضی از متأخرین مانند صاحب روضات الجنات و ابوالحسن فراهانی در شرح اشعار مشکلهٔ دیوان انوری و دیگران ذکر نکرده‌اند. و بهمین جهت که اسم «معیار الاشعار» در تألیفات خواجه یاد نشده و بنام رساله‌ای در عروض همه جا آورده شده مرحوم علامهٔ قزوینی طاب ثراه در مقدمهٔ کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم انتساب این کتاب را بخواجه طوسی تردید کرده و مرقوم داشته‌اند.

(کتاب مرغوب معیار الاشعار درعلم عروض و قوافی که در سنه ۶۴۹ تألیف شده مصنف آن معلوم نیست. ومفتی محمد سعدالله مرادآبـادی این کتاب را شرح نفیس وممتازی نموده موسوم به «میزان الافکار فی شرح معیار الاشعار» و آنرا درسنهٔ ۱۲۸۲ در لکنهو از بلاد هندوستان طبع نموده، والحق داد فضل و تحقیق دراین شرح داده است. وی تألیف ایـن کتاب را بخواجه نصیرالدین معروف متوفی ۶۷۲ نسبت داده است، ولی معلوم نیست از روی چه مأخذی.[1])

ومسیو بلوشه نیز در فهرست کتب فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس دربارهٔ این کتاب گفته است: «ظاهراً چون مؤلف تجدید نظر نکرده ودرحقیقت پاك نویس ننموده و منقح نشده بوده لهذا مجهول مانده است. ومثل سایر کتابهای وی شهرت نیافته، بهرحال معلوم نگردیده که مدرك وسند (مفتی محمد سعدالله مرادآبادی) چیست. با آنکه نام چنین کتابی درصورت مفصل تألیفات طوسی نیست»[2]

چنانکه ملاحظه می‌شود نبودن ایـن اسم در فهرست کتب خـواجه موجب تردید در انتساب آن بخواجه طوسی گردیده در صورتی که باین نکته

۱ ـ مقدمهٔ مرحوم قزوینی بر المعجم فی معاییر اشعار العجم چاپ دانشگاه طهران ص د

۲ ـ فهرست نسخ فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس

توجه نشده که کسانی که مصنفات او را اسم برده‌اند استقصاء کامل از مؤلفات او ننموده، وصورتی راکه ذکر کرده‌اند جامع نیست، وفقط عده‌ای از تألیفات مشهوراورا نوشته‌اند. ودلیل آن صورتی‌است که در این کتاب از آثار وی یاد و نام بسیاری از تألیفات اودر آن یافت می‌شود که دیگران از آن بی‌اطلاع بوده و اسمی از آنها نبرده‌اند. ولی امارات و قرائنی دراین کتب هست که مسلم می‌داردکه ازتألیفات خواجهٔ طوسی است.

علاوه بر این نسخهٔ قدیمی از این کتاب ضمن مجموعه‌ای از مؤلفات خواجه که بسال ۶۷۰ نوشته شده در کتابخانهٔ مرحوم نجم‌آبادی موجود است که‌این‌شك‌وتردیدرا ردمی کند و نام‌این کتاب‌در آن‌مجموعه که‌بانسخه‌های‌مبدأو معاد و کتاب تذکره وجوامع‌الحساب او در یکجا جمع است عروض فارسی ذکرشده است ومیرساندکه‌کتاب عروض فارسی او همان کتاب معیارالاشعار است. بااینحال ناگفته نماندکه پیش از صاحب روضات عده‌ای از مؤلفین در آثار خویش استناد بگفتهٔ خواجه نصیرالدین در کتاب معیارالاشعار نموده و آنرا بخواجه نسبت داده‌اند چنانکه ابوالحسن فراهانی در شرح اشعار دیوان انوری مکرراز‌معیار‌الاشعار‌خواجه نقل کرده، درجائی گفته «اما استادالمحققین خواجه‌نصیرالدین‌محمدطوسی‌علیه‌الرحمه‌دررساله‌ای که‌درعروض‌وقافیه‌نوشته مسمی بمعیار الاشعار آورده».

ودرجای دیگرباز گفته «وچنانکه استادالبشر خواجه نصیرالدین طوسی درمعیارالاشعار تصریح بآن کرده»

این کتاب را غیرمفتی محمد[1] دیگری نیز درزمان شاه عباس‌اول شرح

۱ــ شرح معیارالاشعار موسوم بمیزان الافکار تألیف مفتی محمد سعدالله مراد آبادی در لکنهاو هند در۲۲۲صفحه بسال ۱۳۰۰ هجری بطبع رسیده است (اکتفاء القنوع بما هومطبوع).

کرد . و تألیف آنرا به‌خواجه طوسی نسبت داده. و نسخهٔ این شرح در کتابخانهٔ ملی ملك دیده شد. بنابراین جای شك و تردید نیست که این کتاب از مؤلفات خواجه و همان کتاب عروض فارسی اوست کـه نامش در فهرست مؤلفات وی نوشته شده است.

ابتدای کتاب این است :

«الحمدلله حمدالشاکرین . والصلوة علی محمد و آله الطاهرین . این مختصریست در علم عروض و قافیت » در فهرست کتابخانهٔ لندن از دزی در توصیف نسخه‌ای ازاین کتاب که تاریخ تحریرش سال ۷۱۰ است مسطوراست که در آخر این نسخه نوشته شده « و تاریخ انشائه کمـا وجد بخط المصنف تغمده‌الله برضوانه سنة تسع واربعین وستمائه»[۱].

نسخهٔ قدیمی دیگری در یکی از کتابخانه‌های اسلامبول موجود است که به سال ۷۰۲ به خط محمدبن متویه نوشته شده و دانشمند محترم آقـای مجتبی مینوی استاد دانشگاه از آن عکس برداری نموده و نسخهٔ عکسی آن به‌نظر نگارنده رسیده است .

کتاب معیار الأشعار در طهران به سعی مرحوم نجم الدولـه به طبع رسیده است .

۸۹ ــ رسالهٔ آداب‌المتعلمین عربی درآداب تعلیم طلاب و محصلین و مراتب اخلاقی آنان[۲]. نسخهٔ خطی آن در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی موجود است . و در ایران مکرر به ضمیمه چند کتاب درسی دیگر به نـام «جامع‌المقدمات» به‌چاپ رسیده است .

۱ــ فهرست کتابخانهٔ لندن ازدزی ص۱۱۹.

۲ــ کشف‌الحجب والاستار ص۳۳

اول آن «الحمدلله علی آلائه، والشکر علی نعمائه. والصلوة علی سید انبیائه وخیر اوصیائه، وبعد فکثیرمن طلاب العلم لایتیسر لهم التحصیل، و ان اجتهدوا، ولاینفقون من ثمراته وان اشتغلوا[1]».

آقای دانش‌پژوه درفهرست دانشکدهٔ ادبیات وفهرست سپهسالار ج ۳ گوید «که‌آداب‌المتعلمین ازخواجه نیست، رسالهٔ بی‌نامی درسیزده فصل‌است که ظاهراً در آن دست برده شده، ودوازده فصل کرده‌اند ونشانهای سنی‌گری را ازآن برداشته و به‌خواجه نسبت داده‌اند».

شیخ محسن شرارهٔ عاملی آنرا با اصلاحی درمجلة العرفان چاپ صیدا در شمارهٔ ۲ جلد ۱۹ رمضان ۱۳۴۸ شباط ۱۹۳۰ به چاپ رسانیده است[2].

و بعضی ازفضلاء هندهم آنرا به‌زبان اردو ترجمه‌وبه‌نام «آداب‌التعلیم» نامیده و به زبان پارسی‌هم ترجمه شده است[3].

۹۰- ذیل جهانگشا. تاریخ مختصریست به‌فارسی در واقعهٔ فتح‌بغداد به دست هلاکو.

تاریخ جهانگشای جوینی تاسنهٔ ۶۵۱ هجری بیش‌نوشته‌نشده، وباآنکه خود عطا ملك جوینی در واقعهٔ فتح بغداد حضور داشته و به چشم خود آن واقعه را دیده‌است، ظاهراً بواسطهٔ مشاغل بسیار و سرگرمی به امور دیوانی مجال نوشتن بقیهٔ تاریخ و ذکر آن واقعه‌را نیافته، وخواجه‌آن واقعه‌را نگاشته وضمیمهٔ جهانگشا نموده است.

۱- مجموعه شماره ۷۰-۱۲۵۷ کتابخانهٔ مجلس‌شورای ملی، وشمارهٔ۴۸۳۱ کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار.

۲- ازیادداشتهای فاضل محترم آقای مرتضی مدرسی چهاردهی.

۳- الذریعه ج ۱ ص ۱۵.

نسخهٔ این کتاب در آخر بعضی از کتب تاریخ جهانگشا دیده می‌شود ازجمله نسخه‌ایست در کتابخانهٔ ملی پاریس که مسیو بلوشه از آن در فهرست نسخ فارسی کتابخانهٔ مزبور یادکرده و گوید « ذیلی است برتاریخ جهانگشا شامل شرح وقایع بغداد تألیف خواجه نصیرالدین طوسی[1] .»

اول آن «سپاس مرخدای را که خداوند هردو جهانست» و بعدگوید :

«به‌وقت آنکه پادشاه جهان مادهٔ امن و امان هلاکوخان عزم دخول بلاد ملاحده کرد جهت استیصال آن قوم، ایلچی به خلیفه فرستاد که گفته‌ای من ایلم نشان ایلی آن باشد که ماچون به یاغی برنشینیم مارا به لشکر مدد دهی».

این تاریخ اخیراً بـا اصلاح مرحوم میرزا محمد خان قزوینی طاب‌ثراه در دنبالهٔ جلد سوم تاریخ جهانگشای جوینی در لیدن به‌طبع رسیده‌است. ابن‌العبری آن را ترجمه‌کرده و درکتاب مختصرالدول (ازصفحهٔ ۴۷۳ سطر ده تا آخر صفحهٔ ۴۷۵ چاپی) آورده است. و دانشمند محترم سید مصطفی طباطبائی آن‌را به عربی ترجمه‌نموده ودریکی ازشماره‌های مجلهٔ (المرشد) چاپ بغداد نشر کرده است[2].

۹۱- رساله در رسم و آیین پادشاهان قدیم درباب وصول مالیات وخراج ومصارف آن . رسالهٔ مختصریست به‌فارسی درنه صفحه .

نسخهٔ این رساله در آخر کتاب حدایق‌السیر فی‌آداب الملوك تألیف نظام‌الدین یحیی‌بن صاعدبن احمد که تاریخ تحریر آن سال ۷۵۷ متعلق به کتابخانـهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار شمارهٔ ۱۵۱۱ ضمیمه می‌بـاشد ، و رساله

۱- فهرست فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس نمره ۲۴۲ .

۲- رجوع به مقدمهٔ جلد سوم جهانگشای جوینی به قلم مرحوم علامهٔ قزوینی چاپ لیدن شود .

هم به‌همین تاریخ نوشته شده است.

این رساله ضمن رسائل دیگر خواجه به سعی نگارنده به‌نام (مجموعه رسائل خواجه) به‌طبع رسیده‌است . و دوچاپ دیگر یکی درلندن به‌تصحیح دانشمند بزرگوار آقای مجتبی مینوی و مسیو مینورسکی ودیگری چاپ‌عکسی درترکیه شده است .

۹۲- رساله در رمل به‌فارسی . ابتدای آن « حمدبی عد و ستایش بلاحد، حضرت موجدی را که چندین هزار اشکال مختلفهٔ سعد و نحس را از نقطهٔ واحده در دائرهٔ وجود به اظهار رسانید »

درمقدمهٔ این‌رساله‌خواجه فرماید « چنین گوید بندهٔ دعاگوی‌نصیرالدین محمدطوسی که چون‌یرلیغ‌جهان‌مطاع بر آن نافذ شدکه این ضعیف درمقدمات اشکال رمل و احکام آن مختصری در غایت اختصار بنویسد ، هرچند این بندهٔ کمینه را محل آن نبود، وخود را شایستهٔ آن نمی‌دید ، اما یرلیغ جهانگشای امرمتحتم وفرمانی نافذ بود. ابا نمودن‌متعسرنمود، اهتمام‌نموده این مختصر درقلم‌آورده شد، امیدوارم درنظر کیمیا اثر مقبول افتد انشاءالله تعالی» .

در کتاب کشف‌الحجب والأستار این‌تألیف به‌نام «رساله در رمل» ذکر شده[1] ، ولیکن درکشف الظنون حاج خلیفه ضمن تعداد کتب و رسائلی که در رمل تألیف شده‌کتابی به‌نام « وافی نصیر طوسی » یادگردیده که محتمل‌است همین رساله باشد[2].

ساترن‌گوید: کتاب وافی درعلم رمل به‌نام « الرسالةالسلطانیه فی‌خط‌ـ الرمل » هم خوانده شده ، وازتألیفات نصیر طوسی است . دو نسخه از این

۱ـ کشف‌الحجب والاستار ، ص ۲۶۶

۲ـ کشف‌الظنون ج ۱ ص ۵۷۷ چاپ اسلامبول ج ۱ ستون ۹۱۳

رساله که اندك اختلافی با یکدیگر دارند در کتابخانهٔ ملی‌ملك موجود ، ویك نسخه هم درضمن مجموعه‌ای به‌نام «رساله دراحکام دوازده‌گانهٔ رمل ازخواجهٔ طوسی » در کتابخانهٔ مرحوم اسفندیاری ملاحظه شد . و نسخه دیگری در کتابخانهٔ مجلس‌به‌نام «طالب‌و مطلوب‌خواجه‌نصیر» موجوداست[1].

بعضی نوشته‌اند که خواجه را رسالهٔ دیگری در رمل به‌عربی است ، ولیکن در فهرست عربی کتابخانهٔ ملی پاریس آمده است « که عبدالمحسن احمد بن‌المهدی رسالهٔ رمل خواجه را به عربی ترجمه کرده » که نسخهٔ آن درآن کتابخانه موجوداست[2]. شاید رسالهٔ رمل عربی‌خواجه همین کتاب باشد که اصلش ازخواجه وعبدالمحسن اورا به‌عربی نقل کرده‌است.

دراین کتاب مخصوصاً اعمال راجع به پر کردن دوائر بیان شده که آن را به‌اصطلاح این علم «تسکین‌الدائره» خوانند.

این رساله را شرحی است از نورالدین فتح‌الله [3] و در دیباچهٔ آن شارح گوید :

«حضرت افضل‌المتأخرین به‌جهت هلاکوبن تولی خان بن چنگیزخان رساله‌ای در دائرهٔ عدد حسب الحکم به ترکی نوشته بود یکی از فضلا دائرهٔ عدد را به فارسی نقل کرده، اما آن درکمال‌ایجاز واغلاق بود بندهٔ کم‌بضاعت نورالدین فتح‌الله را به خاطر فاتر رسید که حسب‌الوسع در بیان آن جهد مبذول دارد» .

از گفتهٔ شارح رساله پیداست که رسالهٔ رمل را ابتدا خواجه به ترکی تألیف کرده، وبعد یکی ازفضلا آنرا به‌فارسی ترجمه نموده است .

نسخهٔ این شرح نیز درکتابخانهٔ ملی‌ملك مضبوط است .

---

۱ ــ مجموعهٔ شمارهٔ ۳۹۳۱ کتابخانهٔ مجلس

۲ ــ فهرست کتب عربی کتابخانهٔ ملی پاریس شماره ۲۷۱۶ر۲۵ــص۱۹۳

۳ ــ درآثارالشیعه نام شارح فتح‌الله ابهری است

۹۳ - مدخل الرمل - آغاز آن: قال المولی العلامه السعید سلطان المحققین نصیرالحق والملة والدین محمدبن محمدبن الحسن الطوسی قدس الله روحه ونور ضریحه، اعلم ان لکل علم موضوعا، وموضوع علم الرمل هو النقطه، وذلك لان البحث عنها من جهتین. و هما الزوج والفرد و هما من العوارض الذاتیة، و محلها البیوت، والاشکال حالة فیها، والمحل مقدم علی الحال فمن هذا الوجه کان الواجب شرح احوال البیوت اولا.

خاتمهٔ آن: «تمت مدخل الرمل علی ید العبد الضعیف ابن محمدحسین الزنجانی احمد وفقه الله تعالی وعفی عنه فی یوم ۲۴ شهر جمادی الثانیة من سنة ۱۳۳۹»

نسخهٔ آن در نزد آقای ضیاء زنجانی فرزند مرحوم حاج میرزا ابوعبدالله زنجانی دیده شد.

۹۴ - رسالهٔ دیگر دراحکام دوازده خانه رمل. عنوان این رساله این است:

«حکم بقول حضرت سلطان المحققین لنصیر؟ الحق والملة والدین الطوسی تغمده الله بغفرانه» و رساله بدین گونه آغاز می‌شود:

«بدان که خواجه علیه الرحمه دوازده خانه رمل را احکام نوشته هر کس همین دوازده خانه را ضبط کند احتیاجش به استاد نبود» و آن آنست «البیت الاول اگر درخانهٔ اول شکل خارج باشد سائل را نیت نقل وحرکت باشد».

۹۵- اختصاری از رسالهٔ رمل. ظاهراً پس از آنکه خواجه رسالهٔ رمل را برای هلاکو ساخته مأمور شده است که آنرا اختصار نماید. و بعد این رساله راکه اختصاری از رسالهٔ اول است تألیف کرده است. خواجه در اول رساله فرماید.

«چون یرلیغ جهان مطاع نافذ شده بود که این مختصر درغایت‌اختصار

باشد، و آنچه مقصود ازمطولات این فن است در این مختصر معلوم شود: ازآنچه تسکین دائره اختیاردرطالب ومطلوب اختصار کردیم وتسکین مذکور این است».

این رساله بسیار مختصر وبیش‌ازدوصفحه نیست، وبدین عبارت تمام می‌شود، وانتهی کلام نصیرالملة والدین رحمه‌الله تعالی».

۹۶- رسالهٔ استخراج خبایا. در فن استخراج خبی و دفین و آغاز آن چنین است:

«بدانکه استخراج خبی ودفین را حکمای این علم برانواع گفته‌اند، و هرکس شقی؟ گرفته‌است، آنچه بدین‌بنده رسیده است بعضی یادکرده شود. و خبی چیزی را گویندکه دردست یاکیسه پنهان دارد برای امتحان، ودرعلم رمل چهارمسئله پیش‌حکما مشکل است، اول ضمیر دانستن. دوم خبی. سوم اسم معلوم کردن. چهارم دفین بیرون آوردن. هرکس که از عهدهٔ این چهارمسئله بیرون آید، دراین علم‌کامل اورا بایدگفت».

درخود این رساله نامی از خواجه نیست ونام مؤلف آن درجائی یاد نشده، ولیکن چون در دنبالهٔ دورسالهٔ دیگر که از مؤلفات خواجه می‌باشد احتمال می‌رود ازآن وی باشد.

این سه رسالهٔ اخیرضمن مجموعه‌ای درکتابخانهٔ شادروان دکترمهدی بیانی ملاحظه شد.

۹۷- مقولات عشر. اصل این کتاب از ارسطاطالیس است که حنین بن اسحاق آنرا ازیونانی به عربی نقل و ترجمه‌کرده. و جمعی ازیونانیها و عربها به‌شرح و تفسیر آن پرداخته‌اند که از جمله آنها یکی ابونصرفارابی از جمله حکمای اسلام است.

ابتدای این کتاب چنین است « مقاله درمقولات عشر و آنرا بیونانی قاطیغوریاس خوانند و نه فصل است. فصل اول در ابتدای سخن در مقولات »

نسخهٔ مقولات عشر عبارت از مقالهٔ دوم کتاب اساس الاقتباس است که بصورت کتاب جداگانه در بعضی کتابخانه‌ها دیده می‌شود (رجوع شود بصفحات ۳۴ – ۵۹ کتاب اساس‌الاقتباس ازانتشارات دانشگاه طهران که‌بسعی نگارنده در سال ۱۳۲۶ شمسی بطبع رسیده است)

نسخهٔ مقولات عشر در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی و کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار ضمن مجموعه‌ای موجود است .

۹۸ – **ربط‌الحادث بالقدیم** . رساله‌ایست ازمحقق‌طوسی که‌در آن از ربط موجودات حادثه با خداوند و کردگار قدیم بحث شده است .

این رساله بسیار مختصر و کوتاه نگاشته شده که بواسطه ایجازش‌تمام آن در اینجا ایراد کرده شد.

رسالة ربط القديم بالحادث

قالت الحكماء العلة التامة لاتنفك عن معلولها بتمامه، والعلة الاولى هى المبداء لجميع الموجودات، وهى واجب الوجود لذاتها، أى وجودها ممتنع الرفع ، فهو سرمدى لابداية له ولانهاية . ولاشك فى وجود موجودات مسبوقة باعدامها سبقا زمانيا . قالوا لولا موجود غير قار الذات ممتدا من الازل الى الابد كحركات الافلاك السرمدية، والزمان السرمدى الذى يقدر الحركات. لماامكن ان يكون لحادث[1] وجود اصلا ، و اذهما موجودان كان من الممكن ان يتم عليه المبدأ السرمدى لمعلول حادث بحركة[2] بعينها ، او زمان بعينه ، هماجزآن للحركة والزمان السرمديين . فيوجد المعلول مقارنالهما غير موجود قبلهما ولابعدهما. وهذا هو القول بوجوب وجود حوادث لااول لمجموعها[3] ولاآخر. ولماكان صدور الموجودات الغير القارة عن العلة القارة محالا لامتناع وجوده بتمامه فى كل زمان من وجود علته، قالوا يكون كل سابق من اجزاء الموجود-

---

١ ــ الحادث

٢ ــ و معلول حادث كحركة

٣ ــ لااول لها

الغیر القار معدّ الوجود لاحقه فیتم علیه المبدأ السرمدی باعداده، ویجب وجود اللاحق عند ذلك .

قیل لهم لو کان السابق معدا لوجود اللاحق، ولم یکن وجود اللاحق متوقفا[1] علی غیر الاعداد الذی یحصل من[2] السابق، لکان اللاحق غیر متأخر عن السابق. وحینئذ یلزم[3] کون مجموع الحوادث موجودا دفعة. قالوا الاعداد قابل للشدة والضعف والحوادث[4] السابقة کلها[5] معدات للاحق المفروض، وکلما یقرب الیه منها یجعل استعداده اکمل، حتی اذا انتهی الترتیب الی سابق الذی یلی اللاحق (المفروض، فیتم الاعداد مع القضاء. وحینئذ یجب وجود اللاحق) و یلزم ان یکون الشرط الذی یتوقف[6] علیه وجود اللاحق هو العدم المتأخر عن السابق، وهو العدم اللاحق بالسابق، فان السابق له عدمان عدم یسبقه و عدم یلحقه .

و قد اعترض فی هذا الموضع علیهم استادی الامام (السعید) فریدالدین محمد النیسابوری رحمه الله بان قال السابق واللاحق متعاندان لامتناع اجتماعها، وایجاد اللاحق دافع الایجاد الذی هو شرط فی وجود السابق المعاند، ودافع الشرط علة[7] العدم و متقدم علیه . فاذن وجود اللاحق متقدم علی العدم اللاحق بالسابق ، فاذا جعل العدم و متقدم اللاحق شرطا لوجود اللاحق لزم الدور . ولهم ان یجیبوا عنه، بان وجود اللاحق کما کان معانداً لوجود السابق کان معانداً لوجود السابق علی السابق، ویلزم بمثل ماذکرناه ان یکون وجود-

---

۱ ـ لوجود اللاحق مسبوق

۲ ـ یحصل مع

۳ ـ لم یلزم

۴ ـ فالحوادث

۵ ـ کلما کانت

۶ ـ متوقف

۷ ـ علیه

اللاحق شرطافی انعدام سابق السابق وهومتأخرعنه با لزمان، فیکون الشرط متأخراًعن المشروط بالزمان هذا خلف . فالاعتراض بهذا[1] الوجه ساقط .

والحق عندهم ان وجود السابق علة لاعداد وجوداللاحق وعدمه اللاحق به[2] شرط فی وجود اللاحق، و هو با لذات متقدم علیه. ومقارن لتمام الاعداد ، لوجودهالذی هوالشرط المتمم لعلیة المبدأ الاول .

وهیهنا اعتراض آخر علیهم وهوان یقال العلیة الازلیة موجودة والاعداد التام المقارن العدم اللاحق بالسابق موجودة ، فمابال اللاحق ینعدم ، وهکذا القول فی السابق، ولیس لهم ان یقولوا حدوث العدم اللاحق بالسابق شرط فی وجود اللاحق ، و عدم استمرار العدم المذکور لاینفی الحدوث ، و بسبب انعدام الشرط ینعدم المشروط الذی هو اللاحق . لانه علی ذلک التقدیر یکون الحدوث آنیا لازمانیا . و المشروط به وهو الوجود اللاحق یجب ان یکون ایضاً آنیا وانعدامه آنی، ووجود ما یحدث بعد اللاحق یکون ایضا آنیاً. ویلزم من ذلک تتالی الآنات اوتأخرالمعلول عن علته. ولهم ان یقولوا ابناء علی قواعدهم ان اعداد احد المتعاندین مزیل[3] لاعداد المعانده، والسابق کما کان معد اللاحق کان ذلک الاعداد مزیلا لاعداد وجود السابق ، حتی اذاتم اعداد اللاحق زال اعداد وجود السابق بالتمام ، وحینئذ ینفی السابق و یحدث اللاحق . و لیس هذا دورا، لان اعداد اللاحق معلول لوجود السابق، وهوالمزیل لاعداد وجود السابق، فهو علة للعدم اللاحق بالسابق بالقرض، و ذلک العدم شرط فی وجود اللاحق لافی اعدادوجوده، فلایکون دورا. وعلی هذا الوجه یتم صدور الحوادث عن المبدأ الاول علی مذهبهم و تأخر حادث عن حادث انما یلزم من تعاندهما

۱ ــ لهذا
۲ ــ و عدم اللاحق
۳ ــ یزیل اعداد

و کون کل حادث علة لزواله بالعرض ولوجودها بعد با لذات[1].

فهذا ماتقرو عندی من مذهبهم فی هذا الموضع و الله الموفق للخیر و ملهم الصواب ...

بطوریکه ملاحظه می‌شود حواجه دراین رساله ازاستاد خود فریدالدین داماد نیشابوری یاد کرده است.

نسخهٔ این رساله ضمن مجموعه‌ای درکتب اهدائی جناب آقای‌مشکوة به دانشگاه طهران (صفحه ۵۹ از مجموعهٔ مذکور) می‌باشد[3]

۹۹ - رسالة الامامة یا «بحث درامامت» یا «وجیزة نصیریة» نام‌این رساله در کتاب فوات الوفیات ابن شاکر و الوافی با لوفیات صفدی هر دو درجملهٔ مؤلفات خواجه ذکرشده‌وخواجه آنرا بدرخواست مجدالدین‌شهاب - الاسلام سیدالفضلاء علی بن نام آور نوشته است.

آغاز آن «الحمدلله واسع الرحمة وسابغ النعمة وصلی‌الله‌علی‌شافع - الامة و کاشف الغمة وآله اولی العصمة و ذوی الحکمة، و بعد فقدالتمس منی من هو اوحد زمانه و افضل اقرانه»

آخررساله «تمت‌الرسالة الوجیزة النصیریة فی الامامة بحمدالله ومنه»

نسخهٔ این رساله فراوانست و در کتابخانه‌های آستان قدس رضوی بشمارهٔ۵۹۷ومجلس‌شورای‌ملی وملی‌ملك درهریك نسخهٔ‌آن ضمن‌مجموعه‌ای موجود است.

رسالهٔ امامت بفارسی ترجمه شده و نسخهٔ آن ضمن مجموعهٔ عکسی

---

۱ - ولوجوه آخر بعد بالذات

۲ - و بالله التوفیق

۳ - فهرست کتابخانهٔ دانشگاه ج ۳ ص ۲۶۴

در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه می‌باشد

این رساله بتصحیح دانش پژوه بطبع رسیده است .

۱۰۰- **رسالهٔ اثبات و حدةالله جل جلاله** . دراین‌رساله‌خواجه‌واحد حقیقی را که مبدأ اول جمیع موجوداتست اثبات کرده است

نسخه این‌رساله درکتابخانهٔ ملك و کتابخانهٔ دانشگاه موجود وصورت آن این است:

المبدءالاول الذی‌لاشیء قبله ولامبدأ له یستحیل‌ان‌یکون اکثرمن‌واحد، و ذلك لان کل ماسوی الواحد فهو کثیر . و کل کثیر فهو مؤلف من آحاد . و کل واحد من تلك الآحاد یکون مقدما علیه و مبداء له . فاذن الکثیر له مباد فالمبداء الاول الذی لامبداء له لایکون کثیرا بل واحدا فقط .

و ایضاً المبداء الاول الذی لامبدأ له لایجوز ان یکون ممکن الوجود لان کلّ ممکن موجود فله مبداء . فاذا المبدأ الاول الذی لامبدأ له یجب ان یکون واجب الوجود .

ولایجوزان‌یکون‌واجب الوجود مشتملا علی کثرة، فان المشتمل علی کثرة محتاج الی آحادها فی الوجود. و المفتقر الی الغیر فی الوجودلایکون واجبا، ویلزم منه ان لایکون فی الوجود واجبان، لانهما یشترکان فی الواجبیة و الوجود، و یختلفان فی شیء غیر مابه یشترکان . فیکون کل واحد منهما مشتملا علی اشیاء اکثرمن واحد، فلایکون کل واحد منهما واجبا هذا خلف.

ولایجوزان یکون لواجب الوجود ماهیة غیر الوجود. لانه حینئذیکون مشتملا علی کثرة . و لماکان شییء موجودا وجب ان یکون فی الوجود واجب . لانه لولم یکن فی الوجود واجب لکان جمیع الموجودات ممکنا محتاجا الی‌المبداء، و کل‌مبداء علی ذلك التقدیر ممکن. فامّا ان یدور احتیاج الممکنات و هو محال . لانه یوجب تقدّم الشیء علی نفسه . و اما ان یتسلسل

ولابدان يكون فى السلسلة آحاد هى معلولة لعللها المتقدمة عليها، وعلة معلولاتها المتاخرة عنها، فاذا اخذنا واحد منها لكان لها مباد منه الى غير النهايه، و هى سلسلة العلل المبتدئة من ذلك الواحد الى غير النهاية، و ذلك الواحد باعتبار آخر معلول، وعلته ايضا معلولة. ويرتقى فى سلسلة العلل سلسلة معلولات مبتدئة من ذلك الواحد مرتقية الى غير النهاية، فيحصل لنا من تلك الآحاد سلسلتان مبتدئتان من واحد بعينه وغير منتهيين فى الارتقاء، لكن سلسلة العلل يجب ان يكون اكثر من المعلولات بواحد فى جانب الارتقاء، فيلزم الزيادة و النقصان فى الجانب الذى لاينتهيان و هو محال. واذا ثبت امتناع الدور و التسلسل، امتنع كون جميع الموجودات ممكنا. و قد ثبت ان الواجب لايكون الا واحدا، فاذن فى الموجودات واجب وجود هو واحد من جميع الوجوه، وهو المبداء الاول الذى لامبداء له، وصدور الموجودات عنه لايمكن ان يكون حال وجودها، فاذن هو حال لاوجودها، فاذن ماسواه يوجد بعد ان لايكون موجودا. وكل ماهو كذلك فهو محدث، فاذن كل ماسوى الواجب الواحد محدث، سواء كان جوهرا اوعرضا و ذا مادة او مفارقا للمادة. ويجب ان يصح صدور الموجودات عنه، والالماكان موجودا، فاذن هو قادر، ويكون الموجودات الصادرة عنه على نظام و ترتيب يشهد بذلك علم الهيئة و التشريح و غيرهما، اضطر العقل الى الحكم بكونه عالما، وصحة القادرية والعالمية يستدعى اتصافه بكونه حيا. و لايجوز ان يكون هذه الصفات متغايرة، و مغايرة لذاته التى هى الوجود القائم بذاته لامتناع التكثر فيه.

ثم انه يمكن ان يوصف بصفات اعتبارية بحسب اعتبارات العقول، وصفات اضافية بحسب اضافة كل واحد من الموجودات الصادرة عنه اليه، و صفات سلبية بحسب سلب شىء مماعداه عنه، وامكن ان يكون له بحسب كل صفة اسم

کان له اسماء حسنی کثیرة ، لکن لا یستعمل منها الامایلیق بجلا له و تنزهه . فهذا ما اردنا ایراده فی اثبات الواحد الحقیقی الذی هو المبدأ الاول لجمیع الموجودات تعالی حده و تقدست ذاته و صفاته .

۱۰۱ - **رسالهٔ جبر واختیار** - این رساله بنامهای « جبروقدر » و « قضا وقدر » و « جبر واختیار » خوانده شده است ، رساله به فارسی است و مشتمل بر ده فصل است .

ابتدای آن : «الحمدلله رب الارباب ومسبب الاسباب ومفتح الابواب»

شیخ رکن الدین محمدبن علی جرجانی آنرا بعربی نقل کرده‌چنانکه خود او درابتدای تعریب رسالهٔ اوصاف الاشراف بدان اشاره نموده است .

اول آن پس از تحمید که عیناً مانند اصل فارسی است معرب گوید : « وبعد لماحسن فی‌ظن الاخوان ان لی فی‌المباحث‌العقلیه عینا دراکه اقترحوا علّی ان اکتب لهم فی المسئلة الجبر و القدر التی هی من المسائل المشکلة الدایرة بین اصناف الخلق »

ازنسخهٔ فارسی آن‌دو نسخه‌در کتابخانهٔ ملی‌ملك وچهار نسخه‌در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی بشماره‌های ۶۲۶،۶۲۷،۶۲۸،۶۲۹ موجود است .

و از تعریب آن هم نسخه‌ای در همین کتابخانه ضمیمهٔ شمارهٔ ۵۵۱ و نسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ دانشگاه مضبوط‌است .

این رساله یك مرتبه درتاریخ۱۳۴۱ هجری در طهران بطبع رسیده، و مرتبهٔ دیگر ضمن رسائل خواجه در جزو انتشارات دانشگاه بسعی نگارنده بچاپ رسیده است .

۱۰۲ - **رساله اثبات عقل فعال** - با آنکه ابن شاکر و صفدی هر دو رساله‌ای بدین نام به خواجه نسبت داده واز مؤلفات وی شمرده‌اند، و محققا

چنین رساله‌ای از قلم وی صادر گشته، با این حال نسخهٔ رساله ظاهرا موجود نیست . چه تا کنون نگارنده نسخهٔ آنرا در کتابخانه‌های عمومی و خصوصی ندیده، و حتی درفهرست کتابخانه‌های بزرگ اروپا و آسیا هم نام و نشانی از آن نیافته است . و احتمال می رود کـه این رساله همان رسالهٔ اثبات جوهر مفارق که بعضی آنرا بنام « اثبات العقل » خوانده‌اند باشد .

۱۰۳ ـ **رساله جبر و اختیار** ـ این رساله غیر از تعریب جبر و اختیار شیخ رکن‌الدین جرجانی‌است. رسالهٔ مختصریست بعربی که از نظر کوتاهی واختصار آن در اینجا بتمامی نقل شد.

رساله جبر و اختیار عربی

افعال العبادينقسم الی مايكون تابعا لقدرته وارادته والی مالايكون. مثال الاول الاكل والمشی من الانسان الصحيح الذی لم يكره علی هذين الفعلين. ومثال الثانی حركة الانسان الی السفل اذا وقع من موضع عال . و القدرة يراد بها سلامة آلات الفعل من الاعضاء . و يراد بها الحالة التـی يكون الانسان عليها وقت صدور الفعل عنه . و الاول يكـون قبل الفعل و معه . و هذه هی القدرة عند المعتزله . و الثانـی لايكون الا مـع الفعل ، و هی القدرة عند الاشعری[1]. ولاشك ان القدرة بالوجهين لايكـون مقدوراً للعبد، بـل ربما يكـون اسبابه كالتغذی والتداوی المقتضيين بسلامة الاعضاء مقدورا له، و اما الا رادة فسببها اما العلم بالمصلحة، واما الشهوة واما الغضب، ولايكون واحد منها الاعند الشعور. والشعور ايضا لايكون مقدوراً للعبد. وربما كان بعض اسبابه مقدورا له، واما عند حصول القدرة والداعی يجب الفعل ام لا. فالحق انه يجب، والا لزم رجحان احد طرفی الفعل و تركه من غير مرجح . و هذا الوجوب لايخرج الفعل من حد الاختيار. لان معنی الاختيار هوان يكون الفعل والترك بارادة الفاعل . فيختار

۱ ــ ظ : الاشاعرة

منها ایهما اراد . و هیهنا لزم الفعل من القدرة و الارادة .

فاذ انظرنا الی اسباب القدرة و الارادة کان فی الاصل من الله وعند وجودها الفعل واجب، و عند عدمها ممتنع . و اذا نظرنا الـی الفعـل کان من العبد و بحسب قدرته و ارادته ، فلهذا قیل « لاجبر و لاتفویض بل امر بین امرین » . فاذا الاختیار حق والاسناد الی فعل الله حق. ولایتم الفعل باحدهما دون آلاخر. و ما قیل فی اثبات الجبر من ان خلاف ما علم الله و قوعه محال، وهو یوجب الجبر ، اجیب عنه بان الله تعالی کان فی الازل عالما بافعاله فیما لایزال ، فان لزم من ذلك الجبر و الایجاب فی العبد ، فهو لازم فی حق الله . و ما اجبتم به هناك فهو الجواب هیهنا .

و الجواب الحق ان العلم بالشیء ربما لایکون سببا له، فان من علم ان الشمس تطلع غداً لایکون علمه سببا. واذالم یکن للعلم اثرفی الفعل فلایکون الفعل بالجبر او الایجاب و الله اعلم[1]

۱۰۴ - رسالهٔ اعتقادیه در اقل معتقدات واجبه برمکلف .

خواجهٔ طوسی دراین رساله آنچه راکه باید مسلمان شیعی مذهب بدان معتقد باشد ، و برای عموم مردمان اعتقاد بآن کافیست بدرخواست یکی از دوستان نوشته است .

صاحب الذریعه آنرا بنام « اعتقادات » ثبت کرده، وفرماید : « شاید این همان رساله‌ای باشدکه شیخ‌سلیمان ماحوزی آنرا بنام « و جیزة » نامیده‌است. و در جای دیگر در الذریعة آنرا باسم « اقل مایجب الاعتقاد به » یاد کرده است . و در عنوان بعضی از نسخ « العقیدة المفیدة » نامیده شده است.

نسخهٔ قدیمی از این رساله بخط سید حیدر آملی که بتاریخ ۷۶۱ نوشته

۱ ــ مجموعه شمارهٔ ۳۷۴ کتابخانه آستان قدس رضوی صفحه ۲۸۹ نمره ۶

شده جزو کتب اهدائی جناب آقای مشکوة بدانشگاه موجود است.

و نیز نسخه‌ای در مجموعه‌ای از کتب مرحوم استادی میرزامحمدطاهر تنکابنی که‌بتاریخ۱۰۹۶ و۱۰۹۷ نوشته‌شده و نسخهٔ‌دیگر در مجموعهٔ شماره۱۲۰۷ کتابهای‌اهدائی‌مرحوم‌طباطبائی‌در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی‌مضبوط‌است.

و ایضادر کتابخانهٔ‌آستان قدس‌رضوی‌نسخهٔ دیگر دردنبالهٔ رسالهٔ امامت شمارهٔ ۵۵۲ که تاریخ تحریر آن ۱۰۴۲ است موجود می‌باشد.

این‌رساله را بتمامی قاضی نورالله شوشتری در کتاب مجالس‌المؤمنین ذیل شرح حال محقق طوسی ایراد نموده، و مرحوم فیض‌کاشانی در دو کتاب خویش حقایق وقرة العیون آنرا بتمامی نقل‌کرده است. و دراینجا هم تمامی آن برای استفادهٔ خوانندگان ایراد کرده شد و صورت آن این است.

رسالةمختصرة فی‌العقایدلاستاد البشر خواجه نصیرالدین طوسی‌علیه‌الرحمة

اعلم ایدك الله ایها الاخ الصالح العزیز . ان اقل مایجب اعتقاده علی المکلف فهوماترجمه قوله « لااله الا الله محمد رسول الله » ثم اذا صدق‌الرسول فینبغی ان یصدقه فی صفات الله تعالی والیوم‌الآخر ، وتعیین الامام المعصوم . فکل ذلك بما یشتمل علیه القرآن من غیرمزید و برهان .

اما بالآخرة فبا الایمان بالجنة و النار و الحساب و غیره .

و اما فی صفات الله تعالی ، فانه حی قادر عالم مرید متکلم لیس کمثله شییء و هو السمیع البصیر . و لیس علیه بحث عن حقیقة هذه الصفات . وان الکلام و العلم و غیرهما قدیم اوحادث، بل لولم یخطر له حقیقة هذه المسئلة حتی مات، مات مؤمنا .

و لیس علیه بحث عن تعلم الادلة التی حررها المتکلمون . بل متی خطر فی قلبه التصدیق بالحق بمجرد الایمان من غیر دلیل و برهان فهو مؤمن

ولم يكلف الرسول صلى الله عليه وآله العرب اكثرمن ذلك. وعلى هذا الاعتقاد المجمل استمر الاعراب و عوام الخلق ، الامن وقع فى بلدة سمع فيها هذه المسائل كقدم الكلام و حدوثه و معنى الاستواء و النزول وغيره. فان لم يأخذ ذلك بقلبه و بقى مشغولا بعبادته و عمله فلا حرج عليه . وان اخذ ذلك بقلبه فاقل الواجب عليه ما اعتقد السلف، فيعتقد فى القرآن الحدوث كما قال السلف القرآن كلام الله تعالى مخلوق . و يعتقدان الاستواء حق، و الايمان به واجب والسؤال عنه مع الاستغناء عنه بدعة . و الكيفية فيه مجهولة و يؤمن بجميع ما جاء به الشرع ايماناً مجملاً من غير بحث عن الحقيقة و الكيفية .

فان لم يقنعه ذلك و غلب على قلبه الشك و الأشكال ، فان امكن ازالة شكه و اشكاله بكلام قريب من الافهام ازيل ، وان لم يكن قويا عند المتكلمين و لامرضيا فذلك كاف ، ولاحاجة الى تحقيق الدليل . فان الدليل لايتم الا بذكر الشبهة و الجواب عنها، و مهما ذكرت الشبهة لايؤمن ان تشبث بالخاطر والقلب فيضل فهمه عن ذكرجواب الشبهة، اذ الشبهة قد يكون جلية والجواب عنها دقيقا لايحتمله عقله ، و لهذا زجر السلف عن البحث و التفتيش و عن الكلام فيه . وانما زجروا عنه ضعفاء العوام .

واما ائمة الدين فلهم الخوض فى غمرة الاشكالات. و منع العوام من الكلام يجرى مجرى الصبيان عن شاطى دجلة خوفا من الغرق . و رخصة الاقوياء فيه يضاهى رخصة الماهر فى صنعة السباحة . الآن هيهنا موضع غرور ومزلة قدم ، وهوان كل ضعيف فى عقله راج من الله فى كمال عقله، و ناظر نفسه ان يقدر بالقصور عن ادراك الحقايق كلها. واما الاقوياء فربما يخوضون ويغرقون فى بحر الجهالات من حيث لايشعرون. فالصواب منع الخلق كلهم الا الشواذ الذين لاتسمح الاعصار الا بواحد منهم او اثنين . و من تجاوز سلوك مسلك السلف فى الايمان المرسل و التصديق المجمل بكل ما انزل الله ، و اخبر به

رسوله من غیر بحث و تفتیش، فالاشتغال بالنفوس فیه فقد اوقع نفسه فی شغل شاغل، ادقال رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله وسلم حیث رأی اصحابه یخوضون بعدان غضب‌حتی احمرت وجتاه، افهذا امرتم، تضربون کتاب‌الله‌بعضه ببعض، انظروا ماذا امرکم‌الله به فافعلوا، وما انهاکم عنه‌فانتهوا. فهذا تنبیه علی منهج الحق. و استیفاء ذلك شرحناه فی کتاب قواعد العقاید فاطلبه منه ، والحمدلله رب العالمین و صلی‌الله علی خیر خلقه وآله اجمعین.

۱۰۵ – **اقسام الحکمة** – رساله‌ایست بعربی دربیان اقسام‌حکمت‌بطریق ایجاز. ابتدای آن « الحکمة قسمان نظری وعملی، فالعملی ثلاثة اقسام، علم المنزل وعلم السیاسة » . مؤلف درپایان رساله فرموده « فجمیع اقسام‌الحکمة اربعة و اربعون قسمامع اقسام المنطق . والافخمسة و ثلثون قسما »

نسخهٔ آن در کتابخانهٔ آستان‌قدس به‌شمارهٔ ۳۸۷موجوداست ونسخهٔ‌دیگر جزو مجموعه‌ای‌بشمارهٔ ۴۰ درکتابخانهٔ مجلس‌شورای ملی و نیز کتابخانهٔ ملی ملك موجود است .

نسخهٔ آنرا صاحب الذریعة در کتابخانـهٔ راغب پاشا در اسلامبول و آقای جواهرالکلام در کتابخانهٔ عمومی برلن‌نشان داده‌اند .

۱۰۶ - **الحواشی علی کلیات‌القانون** – کتاب قانون درطب‌ازمهمترین و مشهورترین کتب این فن است که تالیف حکیم و پزشك عالـی قدر شیخ الرئیس ابوعلی سینا می‌باشد . این کتاب که مورد توجه علما و اطباء بوده عدهٔ بسیاری از دانشمندان بتوضیح مشکلات آن پرداخته ، و بر آن شرح یا حاشیه‌ای نوشته‌اند . از جمله آنها یکی محقق طوسی است که بر بخشی از آن که بنام « کلیات قانون » معروف است حواشی نگاشته است .

ابن شاکر و صفدی هر دو این کتاب را بهمین نام «الحواشی علی کلیات القانون» در جزو مؤلفات او ذکر کرده‌اند. و در کشف الحجب و الاستار هم بنام «حاشیهٔ قانون»[1] کتابی بنام خواجه یاد شده است. وحاجی خلیفه درکشف الظنون کتابی بنام «قوانین الطب» بخواجه نسبت داده است که ظاهر آنست که غیر این حاشیه باشد.

و از این عبارت «تحفهٔ سعدیة» مولانا قطب الدین شیرازی در شرح کلیات قانون که‌گوید: «وجمعت فیه خلاصة الشروح الثمانیة التی للامام والمصری والخونجی والجیلی و النخجوانی والقرشی والسامری والمسیحی و اجوبة اسؤولة علی الکتاب للحضرة الاستادیة النصیریة قدس‌الله روحه. و حواش له علیه. و رسائل له رحمه‌الله جوابا عن اسؤولة علی‌الکتاب سالها عنه ملك الحکماء نجم الملة والدین الکاتبی القزوینی رحمه‌الله»[2] چنین پیداست که خواجه را علاوه بر «حواشی کلیات قانون» اجوبه‌ای از سؤالهای قطب الدین شیرازی و نیز جوابهائی از پرسشهای نجم الدین کاتبی است که از مشکلات کتاب قانون پرسش نموده‌اند. بنابرین غیر ازحواشی مذکورخواجه را در طب و توضیح مشکلات و غوامض کتاب قانون دو تالیف دیگرنیزبوده است.

۱۰۷ ـ ضوابط الطب ـ رسالهٔ کوچکی است در بعضی از ضوابط پزشکی. واین نام درابتداء نسخه‌ای نوشته‌شده است، واحتمال دارد این همان رسالهٔ قوانین الطب باشدکه حاج خلیفه درکشف الظنون تألیف آنرا بخواجه نسبت داده است[3].

---

۱ ـ کشف الحجب والاستار ص ۱۸۳

۲ ـ تحفهٔ سعدیه نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی شماره ۴۷۲۳

۳ ـ کشف الظنون ج ۲ ص ۲۴۴

اول آن « اما بعد حمدالله علی آلائه المتواترة و الصلوة علی محمد و اصحابه الزاهرة .

نسخهٔ آن در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی به شماره ۵۱۳۱ ضبط است.

۱۰۸- رسالهٔ ضرورت مرگ - مقالهٔ مختصریست ازخواجه دراینکه مرگ ناگزیر می‌باشد و از آن چاره نیست .

در ابتدای بعضی از نسخ این رساله نوشته شده: «درجواب خواجه در برابر سؤال ابومنصور کازرونی است[۱].»

نسخه‌ای از آن بنام «رساله درتحقیق ضرورت موت» ضمن مجموعه‌ای در کتابخانهٔ مرحوم اسفندیاری و نسخهٔ دیگر در دنبالهٔ شرح اشاراتی که بتاریخ ۷۵۴ تحریر شده از موقوفات مرحومهٔ خانم کوثر در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی (ش۶۸۶۶) است، و دو نسخهٔ دیگر درکتابخانهٔ ملی‌ملك و کتابخانه دانشگاه موجود است . این مقاله بیش از یك صفحه نیست و از جهت ایجازش تمامی آن در اینجا ایراد کرده شد .

۱ - نسخهٔ عکسی شمارهٔ ۲۸۳۴ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه

بسم الله الرحمن الرحيم

رساله در تحقیق ضرورت موت

کل نفس ذائقة الموت . الموت وقوعه ضروری . و الوجه فیـه ان السبب الموجب للموت فی جمیع‌الحیوانات هوان البدن الذی یورده الغاذیة وان کان کافیا فی قیامه بدلاعما یتحلل فاضلا عن الکفایة بحسب الکمیة، لکنه غیر کاف بحسب الکیفیة. وبیان ذلك ان الرطوبة الغریزیة الأصلیةانماتخمرت و نضجت فی اوعیة الغذا اولا، ثم فی اوعیة المنی ثانیا، ثم فی الأرحام ثالثا . الذی‌یورده الغاذیة لم یتخمر ولم ینضح الافی‌الاول دون الاخیرین، فلم یکمل امتزاجها ، و لم یصل‌الی مرتبة المبدل عنها ، فلم یقم مقامها کمایجب . بل صارقوتها انقص من القوة الاولی. وکان کما یفقد زیت سراج فاورد بدلها ماء فما دامت الکیفیة الاولی الاصلیة غالبة فی الممتزج علی الثانیة المکتسبة کانت الحرارة الغریزیة آخذة فی زیادة الأشتعال‌موردة علی الممتزج اکثرمما یتحلل فینمو الممتزج ، ثـم صارت مکسورة السورة لظهور الکیفیة الثانیة وقفت الحرارة الغریزیة، وما قدرت علی ان تورد اکثرمما یتحلل، و اذا غلبت‌الثانیة انحط الممتزج وهدم، وضعف الحرارة الی ان‌یبقی له اثرصالح للکیفیةالاولی فیقع‌الموت‌ضرورة. فظهرمن‌ذلك ان الرطوبة الغریزیةالأصلیة من اول تکونها آخذة فی‌النقصان بحسب الکیفیة، و ذلك هوالسبب الموجب لفساد الممتزج لاغیر، فحصل المرام. و ذلك ما اردناه. والله الموفق تعالی شانه .

۱۰۹ - نصیحت نامه- اباقاخان پسر هلاکو خان پادشاه مغول پس از مرگ پدر از قبول شغل سلطنت خودداری می کرد. وجداً از پذیرفتن آن اباو امتناع می نمود. بزرگان دولت بخواجه طوسی متوسل شدند، و از او درخواست کردند که خان را با پند واندرز بر قبول آن امر وادار نماید. خواجه برحسب التماس آنان رساله‌ای در ترغیب و تحریض بسلطنت نگاشته معروض داشت. ودر آن خان را نصیحت کرده که مصلحت مملکت را درنظر گیرد، ومقام شامخ سلطنت را بپذیرد. اباقاخان بر اثر نصیحت واندرز خواجه پادشاهی را قبول و برتخت سلطنت جلوس کرد.

نسخه این نصیحت نامه در تاریخ روضة الصفا و بعضی از کتب تاریخ دیگر مسطور است.

۱۱۰- خلافت نامه - نام این کتاب در روضات الجنات ومطلع الشمس در جزو مؤلفات خواجه ذکر شده، ولیکن نسخهٔ آن تا کنون بنظر نگارنده نرسیده وبا تجسس بسیار در فهرست کتابخانه‌ها تا آنجا که امکان داشت، نام و نشانی نیافت. و ظاهرا این کتاب همان خلافت نامه الهی است که دولتشاه سمرقندی آنرا بخواجه نسبت داده، و در دنبالهٔ کلمهٔ قبا چنین گفته:

« اما قبا ولایت نزه دلگشاست ودراقصای ترکستانست، و شهری عظیم بوده، واکنون خراب شده، وآن دیار مسکن مغل و قلماقست. وخواجه نصیر الدین طوسی در کتاب خلافت نامهٔ الهی می آرد. الخ »

۱۱۱ - رساله در باب قبلهٔ تبریز - رسالهٔ کوچکی است که خواجه در آن با براهین هندسی سمت قبلهٔ تبریز را معین کرده است.

ابتدای آن « لیکن ۱ سمت رأس تبریز »

این رساله که بیش ازدوصفحه نیست نسخه‌اش در دنبالۀ نسخۀ مجسطی کتابخانۀ آستان قدس رضوی بشماره ۵۴۵۲ که بـه تاریخ ۱۰۹۲ نوشته شده ملاحظه شد.

رساله با این عبارت تمام می‌شود «منقول من خط الامام والحبرالهمام نصیر الحق والدین کتبه علی ظهر تحریر المجسطی بخطه الشریف»

۱۱۲ - **مقالۀ ارشمیدس در تکسیر دایره** - این مقاله همه‌جا پس از تحریر مأخوذات ذکر شده و خواجه آنرا تحریر کرده است. و این مقاله دارای سه شکل است.

ابتدای آن «کل دائرة فهی مساویة لمثلث قائم الزاویة»

نسخۀ آن ضمن مجموعه‌ای درکتابخانه مدرسۀ سپهسالارموجود است.

۱۱۳ - **ترجمه اخلاق ناصرالدین محتشم** - ناصرالـدین بن‌ابی منصور محتشم فهستان که خواجه سالیان دراز در نزداو بوده کتابی در مکارم اخلاق مشتمل بر آیات قرآنی و اخبار نبوی و آثار علوی و بعضی ازائمۀ دین و کلماتی از داعیان اسماعیلی وسخنان حکما و دانشمندان جمع آوری‌کرده و بواسطه تراکم اشغال فرصت نیافته که آنرا تکمیل و ترجمه نماید از این رو از خواجۀ طوسی خواسته است که‌آنرا به‌اتمام‌رساند. خواجه‌آنرا تکمیل و به‌فارسی ترجمه کرده است. و در مقدمه چنین فرماید:

«میفرمودندکه درهربابی از ابواب مکارم اخلاق ازآیات‌قرآن واخبار پیغمبر، و اشارات و سجلات موالی از نصوص کلام و احادیث رسول علیه السلام، و نکات رجال و دعوات موالینا لذکرهم السلام و نکت رجال ودعاة ایشان، و سخن حکماء و بزرگان کلمه‌ای چند ثبت‌می‌بایدکرد، تا فائدۀمطالعه وتذکار وقرائت و تکرار آن عموم رفیقان طالب را حاضر وغایب شامل باشد.

پس از جهت امضای آن عزیمت ورقی چند گرد فرمودند، و فهرست ابواب نام کردند. و نبذی در هر بابی از محفوظات خاطر انور بخط مبارك تعلیق یافت. و بسبب ازدحام اشغال مملکت و گزاردن مصالح و مهمات رعیت در اتمام آن جبر تعویق می‌افتاد. وچون روزی چند برین بگذشت بر لفظ بزرگوار بکمترین بندگان و مخلص‌ترین مستفیدان محمدالطوسی که در اوقات فرصت تقاضاء پرداختن این مجموعه می کردی اشارتی رفت، که آنچه با خط خود نوشته‌ایم درهر فنی از این ابواب هم بر این سیاقت ترا با خط خود می‌باید گرفت، و شمه‌ای از آنچه استماع می کنی از املاء ما و در کتب اهل دعوت می بینی شمه‌ای را با آن اضافت کرده، تا چون‌تمام شود ونظر ما بر آن‌بگذارد اگر مصلحت ببینیم فرمائیم که از سواد با بیاض گیرند. بندهٔ کمینه اگر چه خود را استطاعت و اهلیت این‌عبودیت نمی‌شناخت، اما از روی مطاوعت و انقیاد امتثال مثال نمود. و از نکتهایی که در وقت مجاورت می‌رفت و بر لفظ بزرگوار می گذشت، و یا در دیگر اوقات هم از این منبع حکمت و معدن رأفت استفادت کرده، آنچه لایق هرباب می‌دانست در آن باب ثبت کرد. و اگر فنی بود که اسم‌آن در فهرست مثبت فرموده بودند، و در آن فن سخنی کمتر رفته‌آنرا بکلمه‌ای چند از کتب اهل دعوت‌التقاط کرده‌اند مزیدگردانید، تا مناسبت محفوظ باشد. انشاالله که بنظر رضا و عین ارتضا منظور گردد. و خللی که افتاده باشد بذیل مغفرت مستور گردد. والله اعلم بالصواب.

پس از این مقدمه فهرست ابواب چهل گانهٔ کتاب را ذکر کرده و بعد فرماید:

«این است فهرست ابواب، وهر که را توفیق رفیق باشد تا هر روز تفقد حال‌خصلتی‌ازین‌خصال درباطن خودبتقدیم‌رساند، درمدت چهل روز اکتساب

خیرات بی‌شمـار و اقتباء کرامات بسیار کرده بـاشد . من اخلص‌لله اربعین صباحاظهرت ینابیع الحکمـة من قبله (کذا والظاهر قلبه) علی لسانه . مولانا عزّ وعلی ابواب رحمت گشاده دارد، واسباب سعادت آماده بحق حقه»

و کتاب را چنین ختم می‌کند:

« این است انتهای سخن در ابواب چهل‌گانه که در فهرست مرتب کرده آمده است بقـدر طاقت و اندازهٔ استطاعت چنانچه فراخور فراغ خاطر و مساعدت روزگار باشد پرداخته شد . و همچنانکه در صدر سخن شرط رفته است تا مجموع این بر نظر بزرگوار مجلس عالی شهنشاهی ناصری قاهری شهریار ایرانی خسرو آفاقی اعزالله انصاره و ضواعف (کذا) فی‌الدهر آثاره شرف مرور نیابد و بعین ارتضا ملحوظ نشود اسم در خور آن نیفتد، و بسمت نظام موسوم نباشد ، انتظار مکارم اخلاق و محاسن شیم آنست که اگر در بابی سهوی یا خطائی یا لغوی و نقصانی یا طغیان‌قلمی یا هفوات خاطری یا رداءت بیتی یا ترجمه‌یاتکرار بی‌فائده‌ای‌یا کلمه‌ای نه‌بجایگاهی‌باشد بعداز آنکه‌تشریف ارشاد باصلاح و تنبیه به‌تلافی ارزانی فرموده باشند، ستر آن زلّت و تجاوز از آن خطیئت مبذول فرمایند . ایزد سبحانه و تعالی حده سایهٔ بزرگوار این پادشاه کامکار بر سر کافهٔ بندگان ابداً گسترده دارد . و آثار تصرف از اکناف این ممالك محروس بفر دولت همایون اوسترده بحق الحق والرسول الثقلین و عترته الطاهرین »

نسخهٔ این کتاب که به کتابخانهٔ دانشمند ارجمند جناب آقـای دکتر مهدوی استاد دانشگاه متعلق است در بیستم شهرربیع‌الثانی سال ۱۰۰۹ در قریهٔ فیض‌آباد محولات بخط میرزا بیك بن حسن الحسینی الجنابدی نوشته شده‌است. نسخه ناقص و از اول آن صفحه‌ای افتاده است. این نسخه باهتمام آقای دانش پژوه در جزو انتشارات دانشگاه چاپ شده است .

۱۱۴ - تقویم علائی - تقویمی است که خواجه طوسی به نام علاء الدین محمد پادشاه اسماعیلی در وقت اقامت در میمون دژ ساخته است.

قاضی نور الله شوشتری در کتاب مجالس المؤمنین با استفاده از این تقویم نسب خلفاء اسماعیلی مصر را ذکر کرده است[1].

مقدمهٔ این تقویم درمجموعه‌رسائل عکسی کتابخانهٔ مرکزی[2] بدست آمد که بتمامی در اینجا درج شد.

دیباجهٔ تقویمی که مولانا الاعظم نصیر الحق والدین الطوسی اعلی‌الله درجته جهت علاء الدین محمد بن الحسن‌بن محمدبن؟ علی ذکر السلام ابن نزار بن معد بن علی بن منصور بن نزار بن معد ابن اسماعیل بن منصور ابن اسماعیل بن محمد بن عبدالله[3] بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن جعفر ابن محمد الصادق علیهم السلام نوشته است.

مقدمهٔ جنود سعود آسمانی، و فاتحهٔ ورود وفود شادمانی یعنی مقدم نوروز میمون کی مفتتح سال طبیعی و موسم رسیدن آفتاب به نقطهٔ اعتدال ربیعی است، موافی انفاذ مطالب و مواتی ایتاء مآرب عموم مستجیبان دعوت هادیه وجمهورمنتمیان جماعت ناجیه، یعنی بندگان حضرت اعلی وجناب والا خداوند خداوندان و پادشاه پادشاهان، صاحب‌الزمان و ترجمان الرحمان دُرِّ دریای جود، و نقطهٔ دائرهٔ وجود مرکز محیط هستی عروهٔ وثقی خداپرستی مظهرامر الهی‌مصدر فیض نامتناهی، مظهرهرابداع، مکمّل‌نوع انواع، مطلع خورشید کمال‌ومنبع تأیید ذوالجلال، مفیض‌انوارجبروت، مفیداسرارملکوت،

---

۱ - مجالس المؤمنین چاپ حاج ابراهیم‌باسمچی تبریزی ص۳۶۵، والذریعه ج ۲ ص ۳۹۷

۲ - مجموعه‌وجنگ رسائل مورخ ۸۷۵-۸۱۱ ف۱۹۰ حمیدیه شماره۱۴۴۷

۳ - در مجالس «محمد بن مهدی بن عبدالله» است که کلمهٔ مهدی از مشجر در اینجا افتاده است

فیاض الطاف ربانی، غوّاص بحار معانی دُرّ درج امامت مهر، سپهر کرامت نور حدیقهٔ آفرینش، نور حدقهٔ اهل بینش سائق سفینهٔ نجات، وسابق اصحاب درجات کاشف غوامض تنزیل ، مبین جوامع تأویل ، مقرر حقایق حکم ، مذکر دقایق قدم، قبلهٔ طلاب هدایت، کعبهٔ ارباب درایت، مالك ممالك توفیق، سالك مسالك تحقیق، حامی دین قویم هادی صراط مستقیم، قائم روز قیامت قطب فلك استقامت، پیشوای بلاد و عباد رهنمای مبداء ، و معاد المولی الأعظم مالك رقاب الامم ملجاء سلاطین العرب و العجم، ناشر الاحسان و الکرم، علاء الدنیا و الدین جلال الاسلام و المسلمین، المتمسك بحبل المتین محیی الحق و الحقیقة ماحی الشرك عن الخلیقه، مظهر کلمات الله العلیا ومظهر نوره لاهل الد نیا، غیاث الثقلین وملاذ الخافقین محمد بن الحسن بن محمد بن علی ذکره السلام اعلی الله کلمته ، و دام علی رؤوس العباد رحمته باد .

و تعاقب خزان و بهار و ترادف لیل و نهار جامع شمل اعوان و انصار[1] و دافع کید دشمنان خاکسار ، بل تقلب روزگار و تجدد ادوار مقتضی امتداد مدت، و مستدعی ازدیاد عدت علت انصرام ، ایام وانقضای اعوام مستلزم دفع حساد و مکیدت اعادی ومستجلب قمع مواد وقوت وشوکت معادی، آمین رب العالمین .

بعد ازاقامت تهنیت نوروز جلالی واستدامت رحمت ذو الجلالی گوئیم درقوانین علمی و براهین عقلی روشن و مبین شده است کی افاضت کمال از جناب جلال کی مبراست ازسمت نقصان وانفعال (انفصال) ومعرا ازوصمت احتباس انتقال، موهبتی باشد کل کاینات را شامل، وعطیتی به عموم موجودات واصل، و موجب حرمان باز ماندگی که در حضیض عالم امکان اسیر افول افق

۱ ـ وانجاد

گرداند، جز قصور استطاعت از وفور استعادت و نقصان استمداد از فقدان استعداد نه، که «لایحل من عندالله مع‌الاستعداد» ومع‌ذلك عنایت لایزال جهت مد این فلك نیلی به‌میل نهایت و شوقی‌ سنن(؟) بسوی عنایت که محرض ناقصان و اکتساب تمام، و محرك محرومان در استطلاب مرام بود، و در طوع طبایع منقش و ممثل گردانیده است که بعد از حصول استعداد تام و تأهب قبول از فیض عام جبر کسر و فك اسر ایشان صورت می‌بندد، و وسائل مودات فضائل کمالات هر صنف از قوت بفعل می‌آمد، بل‌که از مدارج امکان و معارج اکوان ترقی می‌کند، و به مرتبهٔ اقصی که سدرهٔ منتهی هرطلبی باشد می‌رسد.

و فی الجمله حاصل این تفصیل وطائل این تطویل آنست که توسّل به مقاسات تعب طلب بی توسل محاذات مسبب سبب ممکن نیست، وجز به انخراط در سلك سالکان مسلك استفادت، و انتظام درصف واردان مورد سعادت میسر نه، ولیکن انصرام هم از آن مدارج کرامت و منهج استقامت مستدعی انتکاس خلیقت، و مقتضی انعکاس طریقت نعوذ بالله منه، پس درهمه احوال طلاب کمال را فرط اجتهاد ازشرط اعتقاد شد، و بذل مجهود مؤدی به‌مقصود، وتوجه همت و توفر نهمت و اقامت مراسم خدمت از لوازم صفاء نیت و نقاء طویت.

و مراد از این تشبیب آنست و مواد براین ترتیب بر آن که برحسب اقتضاء آن مناقب که تقدیم افتاد اندیشهٔ راقب(؟)[1] آن تقویم افتاد تا اگر بنظر ارتضا یکی از مجاوران آستان آسمان پناه ملحوظ گردد کمترین بندگان محمدالطوسی به مرادات دو جهانی و سعادت جاودانی ملحوظ گردد، انشاءالله ولی التوفیق و مسهل الطریق.

۱۱۵ – نامه‌ای از خواجه : دردنبالهٔ این دیباجه دراین مجموعه نامه‌ایست منسوب به خواجه و نامه بدین عنوان آغاز می‌شود:

۱– رافدان.

وله اعلی‌الله منزلته الی واحد من اصدقائه

اهل دل را خطاب از کلام و سلام عادتی منزه باشد، و ارباب یقین را را کتاب از اشارت و عبارت رسمی مقدس . بیت

حال دل من‌تو به شناسی　　پیغـام و سلام درنگنجد

حق‌تعالی‌این‌ائتلاف حقیقی‌را از اختلاف‌مجازی‌مصون ومحروس داراد وحجرهٔ دل‌را که مهبط‌انوار واسرارغیب‌است بیاد دوستان نفسی‌وبرادران‌دینی مأهول ومأنوس‌بحق‌الحق واهله، حجاب ارتیاب ازدیدهٔ‌کوتاه بینان مرتفع باد تا ازجمال محبوب محجوب نمانند، وپنبهٔ غفلت ازگوش‌هوش‌طالبان برداشته تا در وادی مقدس موسی وار ندای انی اناالله شنوند، آمین آمین .

چشم روشن کسی که روی‌تو دید　　نیکبخت‌آنکه‌رخت‌زی تو کشید
بتو داد آنچـه داد وز تـو ستد　　به تو دید آنچ دید وز تو شنید[1]

۱۱۶ ـ فوائد بعضی مقالات‌مختصراز آثار خواجه بنام فائده در مسائل مختلف در جنگها و مجموعه‌ها ثبت است کـه از غایت اختصار نمـی توان بدانها نام کتاب و رساله نهاد . و بیشتر آنها جواب مسائلی است که از آن بزرگ پرسش شده است . اینك چند مسئله را که هر یك فائده‌ایست دراینجا بنام « فائده » ذکر می‌نمائیم

فائدهٔ اول : در تعارف ارواح پس از مفارقت ابدان . ابتدای آن: « قد ثبت فی العلوم العقلیة ان کل جوهر مجرد عن المادة قائـم بذاته، فقد یمکن ان تقبل جمیع المجردات بغیر آلة »

فائدهٔ دوم : در فرق بین جنس و مـاده . آغاز آن « من فوائد الامام العلامة افضل العالم نصیر الملة والدین رحمه‌الله . الفرق بین الجنس والمادة

۱ـ مجموعه وجنگ‌رسائل مورخ ۷۵۰-۸۱۱ حمیدیه شمارهٔ ۱۴۴۷

هوان المعنی الکلی اعنی الطبیعی اذا اخذ وحده من غیراحتمال اقترانه بالغیر کالجسم مثلا »

فائدهٔ سوم : مولانا کاتبی راجع بگفتهٔ حکما که گفته‌اند « موضوع السالبة اعم‌من‌موضوع الموجبة» ازمولانا نصیرالدین طوسی پرسیده وخواجه جواب آنرا در این فائده داده است.

فائدهٔ چهارم : امـام نجم‌الدین احمدبن ابی‌بکر بن محمد نخجوانی در قول حکما کـه گفته‌اند « المجهول المطلق یمتنع الحکم علیه » فرموده اشکالی که بر آن نموده‌اند مغالطه است، خواجه را در این مسئله بحثی است و مقاله‌ای در جواز آن مرقوم داشته.

ابتدای آن این است «من فوائد العلامة نصیر الحق والدین طاب ثراه نقل من خطه « الذی خطر ببال الداعی المخلص علی الحجة المذکورة علی اثبات الجواز فی‌صورة النزاع علی الآراء المولویة یتبین‌ماهوالصواب فیها »

فائدهٔ پنجم : بحث در عصمت . اول آن : من فوائـد نصیرالدین « العصمة هی ان یکون العبد قادرا علی المعاصی غیر مریدلها مطلقا »

نسخهٔ این پنج فائده که هریك از دیگری جدا و منفرد است تمامی در مجموعهٔ نفیسی در نزد شادروان دکترمهدی‌بیانی ملاحظه‌شد . و نسخهٔ دیگری از فائدهٔ پنجم در کتابخانهٔ ملی ملك موجود است.

این بود قسمتی از آثار خواجهٔ طوسی که اسناد آنها به‌خواجه مسلم و تردیدی ظاهرا در نسبت آنها به‌آن بزرگ نیست. و بعد از این نام کتبی ذکر می‌شود که در کتب مختلف و درفهرستها از خواجهٔ طوسی دانسته شده و بدو منسوب گردیده ولیکن نسبت بعضی مورد شك و تردید و بعضی هـم بطور مسلم از خواجه نیست، و بغلط به او نسبت داده شده است .

۱۱۷- **تجرید فی‌الهندسة** : کسانی که شرح حالی ازخواجه نوشته و مؤلفات او را برشمرده نامی از این کتاب نبرده‌اند . ولیکن حاجی خلیفه گوید « این کتاب را بعضی بعلامه نصیرالدین‌طوسی نسبت داده، وآن کتاب مختصر لطیفی‌است که مرطالبان تحصیل علم نجوم را این مقدار ازعلم هندسه و براهین هندسی کافیست . وهمچنین مدخلی است محصلین علم هندسه را » آغاز آن « الحمدلله الذی فتح علیها ابواب نعمته » الخ.

کتاب مشتمل برهفت مقاله است. وآنرا برای سید ابوالحسن مطهربن سید ابوالقاسم تألیف و بدو اهدا کرده است . و در آخر کتاب اشاره شده است که مؤلف را کتاب دیگریست در شرح کتاب اقلیدس بنام « البلاغ »[۱].

۱۱۸- **کتاب‌البلاغ** : این کتاب هم‌درجزومؤلفات خواجه درجائی‌دیده نشد . وحاجی خلیفه در کتاب کشف الظنون در دو موضع از آن نام برده است . یکی پس از ذکرکتاب اقلیدس‌گوید : «ازجملهٔ شروح تحریراقلیدس کتاب البلاغ است که هم از صاحب تحریر اقلیدس می باشد» و باز در جای دیگرگوید : « کتاب البلاغ از تألیفات صاحب تحریر وشرح برکتاب‌اقلیدس است[۲]» و چنانکه در آخر « کتاب التجرید فی‌الهندسة » ذکر شد، این کتاب غیر از تحریر اقلیدس است. نسخهٔ این کتاب در کتابخانهٔ حالت افندی در اسلامبول موجود است[۳] .

۱۱۹ - **اختیارات مسیرالقمر** : ماه را در مسیر خویش حالات گوناگونی‌است، و هر حالت را حکمی است که آنرا دلیل بر حوادث و

---

۱ ـ کشف الظنون ج ۱ ص ۲۵۴
۲ ـ کشف الظنون ج ۲ ص ۲۶۸
۳ ـ الذریعه ج ۳ ص ۱۴۰

اتفاقاتی که درروی زمین رخ‌دهد دانند. و از روی این حالات مختلفهٔ قمراست که منجمین حکم کنند که چه کاری در آن وقت فعل آن نیك و کردن آن اولی‌است، و چه کاری در آن وقت انجام آن بد و ترکش بهتر است.

این کتاب به وزن مثنوی بحررمل مثمن محذوف یا مقصور است، ودو بیت اولش این است :

هرگهی کاید بتقدیر خدای لم یزل جرم مه درخانهٔ خورشید یعنی درحمل
نیك باشد هم‌سفر هم‌دیدن روی امیر جامه‌پوشیدن حریر وصیدافکندن به‌تیر

نسخه‌ای از این اختیارات درکتابخانهٔ ملی ملك موجوداست که علاوه بر اشعار آن چندین جدول از حالات مختلف ماه نیز بدان ضمیمه است.

بلوشه درفهرست نسخ کتابخانهٔ ملی پاریس گوید « نسبت این رساله بمؤلف آن محقق و مطمئن نیست[1] »

و در کتاب الذریعه ذکر شده که « نجیب الدین اصفهانی آنرا در کتاب‌خود موسوم به«اصول الملحمة» که بسال۱۳۰۶ بطبع‌رسیده آورده‌است[2]. وملامحسن‌فیض نیز دررسالهٔ غنیةالانام این‌مثنوی‌را بنام‌خواجه ذکر کرده‌است

۱۲۰- **کتاب الظفر** : حاجی‌خلیفه‌در کتاب کشف‌الظنون وطاشکبری‌زاده در کتاب مفتاح السعادة کتابی در جبر و مقابله بنام « الظفر » بخواجه نسبت داده‌اند[3]. در اینکه خواجه را در جبر و مقابله تألیفی بوده جای شك و تردید نیست . ولی آیا این همان کتاب جبر و مقابلهٔ اوست که بنام « الظفر » خوانده شده و یا کتاب جداگانهٔ دیگریست معلوم نشد .

---

۱ ـ فهرست نسخ فارسی کتابخانهٔ‌ملی‌پاریس مجموعهٔ شماره۲۱/۷۷۱ ص۲۵
۲ ـ الذریعة ج ۱ ص ۳۶۹
۳ ـ کشف الظنون ج ۲ ص ۲۸۷ ومفتاح السعادة ج ۱ ص ۳۲۷

۱۲۱-**رساله در تقویم و حرکات افلاك** - رساله‌ایست مختصر بفارسی، و رساله به این عبارت شروع می شود «الحمدلله رب‌العالمین خالق الافلاك و النجوم والبروین و مقلب حال السماء والارضین. والصلوة والسلام علی سید المرسلین صلی‌الله‌علیه و آله وسلم . چنین گوید مؤلف این کتاب که حکماء سلف فلك را به‌دوازده قسم کرده‌اند».

نسخهٔ این کتاب در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی است که در اول نسخه بخواجهٔ طوسی نسبت داده شده است.

۱۲۲ - **کتاب البارع در علوم تقویم** - جرجی زیدان‌در کتاب آداب اللغة وزرکلی در کتاب الأعلام «البارع» را از مؤلفات خواجه شمرده و گفته‌اند که «درحرکات افلاك و احکام نجوم و بلدانست»[1] .

وساترن نیزآنرا درجملهٔ تألیفات خواجه شمرده وگوید «کتاب‌البارع فی علوم التقویم و حرکات الافلاك و احکام النجوم کتاب بسیارعالی درتقویم حرکات کرات و علم ستاره شناسی است».

و این کتاب غیر از کتاب البارع در احکام نجوم تصنیف علی بن ابی الرجال شیبانی کاتب است که از مهمات کتب این فن محسوب، و نسخ آن در بیشتر کتابخانه‌ها موجود می‌باشد .

۱۲۳ - **تحصیل در علم نجوم** - این کتاب را نیز جرجی زیدان و خیرالدین زرکلی در کتاب آداب اللغة و کتاب الأعلام از مؤلفات خواجهٔ طوسی دانسته‌اند[1]. و جرجی زیدان نسخهٔ آنرا در کتابخانهٔ آکسفورد نشان داده است .

---

۱ - آداب اللغة ج ۳ ص ۲۳۴ . والاعلام زرکلی چاپ اول ص ۹۷۴

۱۲۴ - سی فصل در هیئت و نجوم - صاحب آثار الشیعة کتابی بدین نام از آثار خواجه شمرده و نوشته‌است که « این کتاب غیر از سی‌فصل مشهور است که در طهران بطبع رسیده . نسخهٔ آن در کتابخانهٔ عمومی وینه است »[۱].

در رساله‌ای که « دراستخراج طالع مواود » در کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار ضبط و مؤلفش غیر معلومست، از این کتاب سی فصل مطالبی نقل شده است .

۱۲۵ - **مختصر کراة ارشمیدس - ترجمهٔ ثابت بن قرة** . جرجی زیدان در کتاب آداب اللغة این کتاب را بنام خواجه ثبت و از آثار وی دانسته است و گوید « نسخه آن در لندن است »[۲] .

ممکن‌است این کتاب، کتاب‌تحریر کره واستوانهٔ خواجه،ویامختصری از آن باشد .

۱۲۶ - **بیت الباب** - صاحب «اکتفاء القنوع بماهو مطبوع» کتابی را بدین نام ازمؤلفات خواجه دانسته وگوید «وله مؤلف فی‌الکرة والاستوانة سماه بیت الباب »[۳].

۱۲۷ - **کتاب صد باب درمعرفت اسطرلاب** - مؤلف کتاب آثار الشیعه این کتاب را در فهرست مؤلفات محقق طوسی آورده و گفته است « خواجه این‌کتاب را برای حاج امیر محمد نامی نوشته. و مختصرآن‌بیست باب اسطرلابست که مشهور می‌باشد.»

ابتدای آن « حمد بی حد و ثنای بی عد قادری را سزاست که به‌بدایع

۱ - کتاب آثار الشیعة ص ۶۴
۲ - آداب اللغة ص ۲۳۴
۳ - اکتفاء القنوع بماهو مطبوع ص ۲۳۴

فطرت و صنائع حکمت اطباق سموات سبع را بی وسیلهٔ مدد و رابطهٔ عمد بید قدرت برافراشت و صفائح افلاك را بجواهر زواهر کواکب بیاراست..»[۱]

نسخهٔ آن در کتابخانهٔ دانشکده حقوق شماره(۷۰۱ب) ودانشگاه‌طهران موجود است[۲].

۱۲۸ - **مقاله در موسیقی** - درهیچ یك از کتب تاریخ وتراجم‌احوال وفهرستهای مؤلفات خواجه چنین کتابی بنام اوذکر نشده‌است. فقط‌درفهرست نسخ عربی کتب خطی کتابخانهٔ ملی پاریس شماره ۲۴۶۶ رسالهٔ کوچکی در موسیقی بمحقق طوسی نسبت داده شده است[۳].

ساترن پس‌ازذکر رسالهٔموسیقی افزوده‌است «کنزالتحف کتاب فارسی است که به‌نصیرالدین نسبت‌داده شده‌است، واگر اثراو باشداحتمالا ترجمهٔ کتاب مقالهٔ موسیقی‌اوست، وبرطبق روایات نصیرالدین‌مخترع‌یك‌نوع‌فلوتیست بنام مهتاردو دوك[۴]. نظریات موسیقی‌خواجه بوسیلهٔ بزرگترین‌شاگردش قطب‌الدین تکمیل شده است». (تاریخ موسیقی عربی لندن ۱۹۲۹)

در فرهنگ بهار عجم در لغت صحت نامه آمده است که صحت‌نامه قولی است در علم موسیقی ساختهٔ خواجه نصیرطوسی .

این رساله به‌سعی واهتمام آقـای زکریا یوسف از هنرمندان عراق در مطبعهٔ دارالعلم قاهره بسال ۱۹۶۴ چاپ شده است .

۱۲۹- **رساله در شکل قطاع سطحی** - درفهرست نسخ‌عربی کتابخانهٔ ملی‌پاریس‌نسخه‌ای بدین‌نام‌وعنوانست که درمجموعه‌ای از آثارخواجه آمده و

---

۱ ــ آثار الشیعة ص ۶۴

۲ ــ کتابخانهٔ دانشکدهٔ حقوق دانشگاه طهران شماره ۷۰۱ ب

۳ ــ فهرست نسخ عربی کتابخانهٔ ملی پاریس ص ۴۳۶ شمارهٔ ۲/۲۴۶۶

4 _ Mohtar dūdūk

محتمل است که از مؤلفات خواجه طوسی باشد. (رجوع شود بشماره ۲۴۷ فهرست عربی کتابخانهٔ ملی پاریس).

۱۳۰ - رساله در علم رمل - این رساله به‌سه زبان عربی و فارسی و ترکی است و تألیف آن بخواجهٔ طوسی نسبت داده شده است.

اول آن «اعلم ان لکل علم موضوع وموضوع علم الرمل النقاط»

نسخهٔ آن رساله در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی موجود است.

۱۳۱ - **نهایة الادراك فی درایة الافلاك در هیئت** - صاحب کشف الحجب و الاستار این کتاب را از تألیفات خواجه شمرده است و گفته که: «خواجه آنرا در عهد بهاءالدین محمد جوینی به درخواست محمدبن عمر بدخشانی بعد ازتألیف تذکره تصنیف کرده است»[۱]. و نسبت این کتاب بخواجه مسلماً اشتباهست، چه این کتاب ازجمله تألیفات قطب‌الدین شیرازیست چنانکه حاجی خلیفه و دیگران آنرا از تـألیفات وی شمرده‌اند[۱] و اولش این است «اما بعد حمدالله فاطر السموات فوق الارضین عبرة للناظرین»

۱۳۲ - **کتاب التسهیل فی‌النجوم** - ساترن در تاریخ علوم آنرا از تألیفات خواجه شمرده است.

۱۳۳ - **اثبات واجب** - رسالهٔ مختصریست بفارسی که در آن خواجه برای اثبات واجب چهار وجه بطریقهٔ متکلمین، و سه وجه بروش حکما دلیل آورده است.

آغازش چنین است «بدان ایدك الله تعالـی الی الصراط المستقیم وارشدك الی‌الطریق القویم که نزدارباب‌علم وعرفان واصحاب‌حکمت‌یونان»

نسخهٔ این رساله ضمن مجموعه‌ای از موقوفات مرحوم میرزا رضاخان

---

۱ - کشف الحجب و الاستار ص ۵۹۳ و کشف الظنون ج ۲ ص ۶۱۹

نائینی (قاضی‌نور) در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی موجود است که در اول آن نوشته شده است :

« رسالهٔ اثبات واجب که بطریق سماع منسوب بمحقق طوسی است.»

این رساله درمجموعهٔ رسائل خواجه بسعی نگارنده در جمله انشارات دانشگاه بطبع رسیده است .

۱۳۴- **اثبات واجب** -دراین رساله خواجه بطریق مناظره واجب الوجود را ثابت می کند. واین رساله غیر ازرسالهٔ پیش است.

ابتدای آن « مسئله دراثبات واجب الوجود بطریق مناظره. اگر واجبی نبود هیچ موجود نبود .»

نسخهٔ آن یکی ضمن مجموعه‌ای در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار ، و دیگری در مجموعهٔ متعلق به شادروان مرحوم فاضل تونی بود که فعلا در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه طهران محفوظاست. واین رساله دراین دومجموعه بعد از رسالهٔ « موجودات واقسام آن » آمده‌است. و نسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ دانشگاه است[1].

این رساله نیز بسعی نگارنده درجزو رسائل خواجه بچاپ رسیده‌است.

۱۳۵ - **رسالة النصیریة** - این رساله در توضیح این مطلب است که فیلسوف چندان بخوشیهای تن نمی پردازد. وازاین خوشیها تا چه مقداربرای زندگی لازم است .

ابتدای آن « ان کان الرجل الحکیم غیر حریص علی اللذات البدنیة کالجماع والاطعمه والاشربة والثیاب الفاخرة، وانما یلتمس منها بالمقدار الذی یضطر الیه، فبالحری ان یبعد عن الاهتمام للریاسة اوللمال »

نسخهٔ آن در کتابخانهٔ دانشگاه موجود است[2].

---

۱ - فهرست کتابخانهٔ دانشگاه ، ج۳ ص۱۲۰ شماره ۱۰۷۹

۲ - فهرست دانشگاه ج ۳ ص ۶۶۴ شماره ۱۰۴۶

۱۳۶ - مقنعه در اصول دین - در فهرستهای کتب خواجه نـام این رساله در جائی دیده نشد. و لیکن نسخه‌ای از شرح مقنعه تالیف محمد مؤمن ابن طاهر الدین کرمانی در کتابخانهٔ دانشمند محترم حضرت آقای ابن یوسف شیرازی ملاحظه شد که شارح آنرا از تألیفات خواجهٔ طوسی دانسته ، و در مقدمهٔ شرح خود گوید :

« سبحان من حارت فی لمعة بحار سبحات جماله سوابح دقایق الانظار... فیقول الراجی الی فضل ربه المهیمن ابن طاهر الدین محمد الکرمانی محمد مؤمن عفی عن جرائمها انی ظفرت فی بعض اسفـاری بالرسالـة الانیقة الموسومة بالمقنعة المنسوب الی المولی الاعظم والحبر الافخم والبحر القمقام والنحریر الضنین بمثله الایـام . العلامة المشتهر فی الآفاق ، الفائز من رحیق التحقیق بکاس دهاق ، حلال مغالق العاضل بایـدی الایدالقدسی ، خواجه نصیر الدین محمد بن الحسن الطوسی بؤه الله بحیوحة الجنان »

ابتدای رساله مقنعه این است «الحمدلله باریء الموجودات والصلوة علی اشرف المقدسات محمد و آله اکمل الذوات، فهذه مقنعة فی اول الواجبات لخصتها لذوی الاشتغالات، فنقول یجب علی کل مکلف ان یعرف الله تعالی موجود واجب لذاته[1]»

نسخه‌ای از رسالهٔ مقنعه در اصول دین در کتابخانهٔ جامع گوهرشـاد مشهد موجود است .[2]

۱۳۷ - رسالهٔ اصول دین - رساله‌ایست به‌عربی در اصول دین. ابتدای

---

۱ - این نسخهٔ درمجموعه‌ای که مشتمل بر نسخ زیراست می‌باشد:
الف - علم الیقین فیض ب - شرح محمدمؤمن کرمانی برمقنعه ج - حاشیه بر شرح مقنعه ازهمان شارح وشرح مقنعه ناقص وناتمام است.

۲ - فهرست کتابخانهٔ جامع گوهرشاد ص ۱۵۴ و ۴۱۰

آن «اما بعد حمدالله الواجب وجوده، الفائض علی‌سایر القوابل فضله وجوده و تفاوت بحسب القبول ظله وجوده . . . »

رساله‌مختصریست وپنج شش صفحه ازصفحات مجموعه است. نسخهٔ آن ضمن مجموعه‌ای در کتابخانهٔ ملی ملك موجود است .

۱۳۸- **رسالة فی مهیة العلم والعالم والمعلوم** ـ رسالهٔمختصریست بعربی منسوب بخواجهٔ طوسی که آغازش این است:

« اعلم وفقنا الله وایاك انه لابد من معرفة العلم والعالم والمعلوم. فالعلم تصور النفس المطمئنة الناطقة الکلیة حقایق الاشیاء المجردة عن‌المواد کمیّة و کیفیة مفردة ومرکبة »

وختم رساله باین‌عبارتست «تمت الرسالةالمنسوبة الی‌المحقق‌الطوسی نصیر الدین محمد قدس‌سره‌فی‌العلم اللدنی والکسبی »

دراین‌رساله خواجه به‌روش عرفانی ازعلم لدنی و کسبی بحث‌فرموده است .

نسخهٔ این‌رساله ضمن مجموعه‌ای از کتب‌مرحوم خاتم الحکماءاستادی میرزا محمد طاهر تنکابنی طاب‌ثراه در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی موجود می‌باشد. ودرحاشیهٔ کتاب المشاعر آخوند ملاصدرا (ص ۱۰۶) این رساله بنام « رسالة فی علم‌اللدنی والکسبی للمحقق الطوسی » در طهران‌بطبع‌رسیده است .

۱۳۹ ـ **رسالة فی النفی و الاثبات** ـ رسالهٔ مختصریست بفارسی از خواجهٔ طوسی . در عنوان رساله ذکر شده « تلفیق لمولانا الامام نصیرالملة والدین‌محمدالطوسی ادام الله تعالی فی‌السعادة والعز ظلاله‌فی‌النفی والاثبات»

ابتدای‌آن «بدانکه خلافست میان علما که آیا معدوم شیء هست یانه و

از معدوم جائز الوجود خواستند ، و نافیان گفتند معدوم شیء نیست و فرق نکرد میان جائز و مستحیل الوجود بلکه هر دو را معدوم خوانند .»

نسخهٔ این رساله ضمن مجموعه‌ای از کتب اهدائی حضرت آقای مشکوة به‌دانشگاه ملاحظه شد. و تاریخ تحریر نسخه۱۰۶۱ است. این رساله در مجله دانشکدهٔ ادبیات چاپ شده است .

۱۴۰ - **الرسالة المنتخبة فی‌معالم حقیقة النفس و مایتصل بذلك** - این رساله بعربی است و مشتمل بر سه فصل و یك خاتمه می‌باشد .

مؤلف در مقدمه فرموده « و بعد فهذه رسالة حررتها فی علم النفس و جعلتها ثلثة فصول. الفصل‌الاول فی‌اثبات ان جوهرالنفس مغایرلجوهرالبدن. والفصل الثانی فی بقاء النفس بعد خراب البدن . والفصل الثالث فی مراتب النفوس فی السعادة والشقاوة بعد المفارقة عن البدن. ثم الحقت بها خاتمة اذکرفیها العوالم الثلثة التی هی عالم العقل و عالم النفس و عالم الجسم .»

و رساله به‌این عبارت شروع شده است: « الحمدلله الذی لایخیب من بابه آمل و لایحرم عن جنابه عامل »

نسخهٔ این رساله در ضمن مجموعه‌ای که به‌سال ۱۰۹۶ نوشته شده از جمله کتب مرحوم میرزای تنکابنی اعلی الله مقامه درکتابخانهٔ مجلس شورای ملی موجود است .

حاجی خلیفه درکشف الظنون آنرا از ابن‌سینا دانسته است[1].

و این رساله نفس را سید فرج‌الله نامی بفارسی ترجمه نموده و بنام نایب‌السلطنه‌کامران میرزا کرده ، و در آخر تحفه سلیمانیه در سال ۱۳۰۱ در

---

۱ ــ کشف الظنون ج ۱ ص ۸۹۶

تهران چاپ سنگی شده است[1] .

۱۴۱ - شرح مرموز الحکمة - اصل مرموز الحکمة بعربی است و شرح آن که منسوب به‌خواجه طوسی‌است به‌فارسی می‌باشد.

در فهرستی که در پشت صفحهٔ اول مجموعهٔ کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار نوشته شده، متن مرموزالحکمه ازمؤلفات ابن‌سینا شمرده شده، ولیکن‌درخود متن کتاب و مقدمهٔ آن اسمی از ابن‌سینا نیست ، و متن بـاین عبارت شروع شده است :

« قال مولانا الشیخ الامام العلامة نجم الملة والدین طیب‌الله رمسه » بنابراین باید شخصی که ملقب به نجم‌الدین است مؤلف آن باشد نه‌ابن‌سینا. پس نسبت‌تألیف متن مرموز الحکمة به‌ابن‌سینا درست نیست. چنانکه‌انتساب شرح آنهم به‌خواجهٔ طوسی محقق نمی‌باشد.

ودر مجموعهٔ دیگری (که سابقا متعلق بمرحوم شیخ‌محمدحسین فاضل تونی بوده ونظیر مجموعهٔ اول است ، وظاهر آنست که یکی از روی دیگری استنساخ شده،) متن کتاب ازشیخ‌نجم‌الدین وشرح‌ازشیخ شهاب‌الدین‌صاحب حکمة الاشراق معرفی شده، واین نیز خطاست. چه این شرح به‌درخواست و بنام شهاب‌الدین نامی نوشته شده چنانکه ذکرخواهدشد. و شخصی که شرح را از آن شیخ شهاب الدین پنداشته ، و در حاشیه کتاب آنرا یادداشت کرده باشتباه افتاده و گمان کرده که شهاب الدین نام شارح است ، وآنرا با شیخ اشراق صاحب حکمة الاشراق تطبیق کرده است.

ابتدای شرح این است : « حمدهاء بی حد و احصا و بی حصر و بی منتهی مرحضرت مستحق حمد و ثنارا »

---

۱ - فهرست کتابخانهٔ آستان رضوی ج ۵ ص ۲۴۶

و این شرح بنام شهاب الدین نامی است که از دانشمندان و حکماء و بزرگان زمان بوده چنانکه در مقدمه بدین گونه نام او برده شده است.

« و چون شره و شعف محل عالی، الفائز بالمعالی من قداح المعالی شهاب الحق والدین ظهیر الحکمة فی العالمین ضاعف‌الله جلاله و زاد فی کل یوم فضله، بر تفهم آن دقایق، و تصور آن حقایق به درجهٔ کمال رسید »

و از این القاب و صفاتی که برای وی ذکر شده اگر شارح خواجه باشد تصور می‌رود که مقصود از شهاب‌الدین هم محتشم شهاب ازدانشمندان و حکماء و امراء اسماعیلیه باشد که مدتی فرماندار قهستان بوده است.

نسخهٔ این‌شرح چنانکه اشاره‌شد در کتابخانهٔ مدرسه سپهسالار ودیگری در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه موجود است که قبلا متعلق بمرحوم فاضل تونی بوده است .

۱۴۲ - رساله درمباحث طبی دربارهٔ نضج - این رساله در مجموعهٔ شماره۳۲۵۸ نمرهٔ۱۶ از کتب کتابخانهٔ مجلس‌سنا است. وعنوانش‌چنین‌است:

رسالة لاستاد البشر نصیر الدین‌الطوسی رحمه‌الله فی امرالنضج

آغاز آن : قد جری بینی ادام الله علاك وجعل اعدائك فداك وبین‌بعض الأطباء الذین غفلواعن احوال العلم الطبیعی فی امر استعمال

آخر آن: خصوصا فی امر نضج الأخلاط و تسهیل سبیل‌الاند فاع

این رساله مختصر و دو صفحه از مجموعه بیش نیست

۱۴۳- رساله در اشارت بمکان و زمان آخرت - رساله‌ایست‌بفارسی و بسیار مختصر اولش این است : « چون دنیا ناقص است بمثابت طفل او را از دایه و گهواره گزیر نیست، دایهٔ او زمانست و گهواره مکان »

نسخهٔ این رساله ضمن مجموعه‌ای از کتب اهدائی مرحـوم طباطبائی

بمجلس شورای ملی موجوداست. این رساله قسمتی از آغاز و انجام خواجه طوسی است که جداگانه در این مجموعه آمده است، و رساله مستقلی نمی باشد. (ر.ك : به آغاز و انجام چاپ دانشگاه صفحهٔ ۱۴)

۱۴۴ - **در کیفیت انتفاع به‌حس** - با مطالعهٔ اجمالی آن چنین بنظر نگارنده رسید که این رساله بخشی ازیکی ازمؤلفات خواجه باشد که در این نسخه بصورت رساله درآمده‌است.

اول رساله این است « در اکتساب بعلوم هر چند حس بانفراد افادت رأی کلی نکند، چنانکه گفتیم اما باید معلوم باشد که اصل همهٔ علوم باشد که اصل همهٔ علوم کلی و جزوی حس است.»

نسخه ضمن مجموعه شماره ۱۳۳۶ در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ضبط است.

۱۴۵ - **روضة القلوب** - رسالهٔ مختصریست بفارسی در حقیقت. این رساله نامش در فهرست مؤلفات خواجه نیامده و کسی ذکری از آن نکرده است.

ابتدای آن چنین است « سپاس خدای را که بی واسطه‌ای بجود خود وجود ما را پیدا کرد »

و در مقدمهٔ آن یاد شده « اما بعد جماعتی اصحاب دل از اهل سپاهان که مرا با ایشان نشست و خاست بود در خواستند تا کلمه‌ای چند درحقیقت جمع کنم چنانکه تکلف در آن راه نیابد. و بفهم هر یك نزدیك باشد، و از آن مستفید شوند. ودر آن شروع کردم و از حق تعالی مدد درخواستم تا توفیق تمام کردن دهد. و این را « روضة القلوب » نام کردم و در دو قسم نهادم. قسمتی تعلق بعالم اجسام دارد، و قسمتی بعالم ارواح دارد.»

در جائی از این کتاب نام مؤلف دیده نمی‌شود. و در خلال صفحات آن مطلبی و اشاره‌ای که دلالت بر مؤلف آن کند نیست ، فقط در آخر رساله نوشته شده « تمت‌الرسالة روضة القلوب بالخیر والظفر من تصنیف خواجه نصیرالدین طوسی علیه‌الرحمة . »

چهار نسخه از این رساله بنظر رسید؛ یکی نسخهٔ کتابخانهٔ دانشگاه اهدائی جناب آقای مشکوة که با رسالهٔ دیگری که ذکر آن بعد از این می‌شود دریك مجلد است[1]. و دیگر درمجموعه‌ای متعلق بکتابخانهٔ دانشمند فاضل جناب آقای مینوی، ونسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی شمارهٔ ۶۳۹/۳ و کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار[2] جنگ شمارهٔ ۲۷۹۹.

۱۴۶ - تحفه . رسالهٔ دیگریست در معرفت نفس، از این رساله هم هیچ نامی در فهرستها دیده نشد . و کسی چنین کتابی بخواجه نسبت نداده و در خود کتابهم بهیچوجه اشاره‌ای بمؤلف آن نشده است . فقط در پشت صفحهٔ اول نوشته‌شده « ازمصنفات خواجه نصیرالدین‌طوسی‌است » ونسخی که از این رساله بنظر رسید همه با رسالهٔ روضةالقلوب دریك مجلد بود.

ابتدای رساله :

« شکر بی نهایت و سپاس بی غایت ذاتی را که بلبل روح و روان را بعشق چمن جبروت واغصان عالم ملکوت مزین ومشرف گردانیده‌است . »

و در مقدمه آن ذکر شده « اما بعد سبب تحریر این کلمات ربانی و زکوة روحانی آن بوده است که این ضعیف خواست تا آنچه بمعرفت نفس تعلق دارد چگونگی احوال‌آن از الم ولذت بعد از مفارقت بدن در این نسخه

---

۱ - فهرست کتابخانهٔ دانشگاه ج ۳ ص ۲۶۹ شمارهٔ ۱۰۸۴
۲ - فهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار ص ۲۲۱

تمام کنم ، چه حکما ما تقدم در هر جائی رمزی گفته‌اند و کسی که طالب این معنی می بود مقصودش حاصل نمی‌شد، واجب شد، این ضعیف را تا آنچه مرموز بود صریح سازد ، و آنچه تفریق بود جمع کند و مجمل را مفصل و مشروح گرداند تا طالبان را آسان گرداند.

انجام آن « بندهٔ ضعیف این رساله را از هر جای جمع کرد تا اخوانی که بعد از ما باشند از آن معنی بهره‌مندگردند . و ما را بدعا یاد دارند ـ ربنا اغفرلنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان انك رؤف رحیم ـ تمت الرسالة الموسومة بالتحفة حامداً و مصلیاً »

نسخهٔ این رساله هم ضمیمهٔ رسالهٔ روضة القلوب درجمله کتب اهدائی جناب آقای مشکوة بکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه[1] و نسخهٔ‌دیگر که بانسخهٔ فوق دریك مجموعه است در کتابخانهٔ فاضل دانشمند جناب آقای مینوی استاد دانشگاه موجود می‌باشد .

۱۴۷ ـ **ترجمهٔ کتاب زبده** . قاضی‌نورالله شوشتری درکتاب‌مجالس المؤمنین فرماید : « این کتاب‌ترجمهٔ زبدة الحقایق عین‌القضات همدانی‌است که خواجهٔ طوسی بدرخواست و التماس ناصرالدین محتشم که از اعیان طایفهٔ اسماعیلیه بوده ترجمه و مواضع مشکلهٔ آنرا شرح کرده است[2] . »

۱۴۸ ـ **ترجمهٔ ادب الصغیر ابن المقفع** . مترجم کتاب کلیله و دمنه را از فارسی بعربی دو اثر دیگر است . یکی بنام « الادب الصغیر » ودیگر بنام «الادب الکبیر» . ادب‌الصغیر ابن‌المقفع راکه درنصیحت پسرخود نوشته رئیس‌المحققین نصیرالدین‌طوسی بفرمودهٔ ناصرالدین‌عبدالرحیم‌محتشم‌ترجمه

۱ ـ فهرست کتابخانه دانشگاه ص ۱۹۶ شماره ۱۰۸۴

۲ ـ مجالس المؤمنین ص ۳۳۰

کرده است .

اول آن « امـا بعد ای پسر بدانکـه اول حقی که از حق تعالی بر ما واجب است »

این ترجمه بسعی مرحوم حاج سید عبدالرحیم خلخالی با مقدمهٔ فاضلانهٔ شادروان مرحـوم عباس اقبال آشتیانی استاد دانشگاه طهران بطبع رسیده است .

۱۴۹ – ترجمهٔ مسالك و ممالك . ترجمه‌ایست از صورالاقالیم تألیف ابوزید سهل بلخی ، و نسخ خطی آن دارای نقشهٔ جغرافی می‌باشد ، ترجمه را بعضی از خواجه طوسی دانسته‌اند .

اول آن «الحمدلله مبدءالنعم و ولی‌الحمد، وصلی‌الله علی سیدالمرسلین محمد وآله اجمعین . اما بعد چنین گوید خداوند سخن که مرادما از تصنیف این کتاب آنست ... »

و درآخر کتاب آمده « این کتاب را که مشهور است بمسالك وممالك از زبان عربی بزبان فارسی در آوردیم تاخوانندگان از آن مفید و شنوندگان مستفید شوند. و موسوم بکتاب ترجمةالمسالك و الممالك شد . تم الکتاب بعون‌الملك العزیز الوهاب من مصنفات خواجه نصیرالدین طوسی » .

انتساب این ترجمه بخواجهٔ طوسی محقق نیست ، و آنـرا فلوگل در فهرست خویش ذکر کرده است .[1]

این ترجمه به‌سعی و اهتمام آقـای ایرج افشار در جزو متون فارسی بنگاه ترجمه و نشر کتاب بطبع رسیده است .

۱۵۰ – ساقی نامه . حاجی خلیفه در کشف‌الظنون کتابی‌بنام ساقی‌نامه

۱ – جلد دوم فهرست فلوگل ص ۴۲۴ شماره ۱۲۷۱

بخواجه طوسی نسبت داده و از مؤلفات وی شمرده است.[۱]

۱۵۱ - **قانون نامه** . این کتاب را هم‌حاجی خلیفه ازتألیفات خواجه دانسته و در کشف الظنون ذکر آن نموده و گوید : بفارسی است[۲].

۱۵۲ - **تبرا نامه** . مختصریست در لعن و طعن بر اعداء و دشمنان آل‌محمد (ع) و آن مشتمل برچهارده فصل ، وهرفصلی مخصوص لعن بریکی از معاندین و ظالمین آل‌محمد علیهم السلام است .

آغاز آن « اعوذ بالله من‌الشیطان الرجیم . اعوذ بالله من النار و من غضب الجبار ، و من شر الکفار ، العزة لله‌الواحد القهار . الهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد . »

نسخه‌ای از این‌رساله در کتابخانهٔ ملی ونسخهٔ دیگردر کتابخانهٔ مجلس شورای ملی موجود است .

۱۵۳ - **صلوات خواجه نصیر** . صاحب روضات الجنات آنرا بنام « انشاء الصلوة علی اشرف البریات و عترته » نامیده است . و در الذریعه «انشاء الصلوات والتحیات» ضبط شده . لیکن امروز این رساله بنام « دوازده امام خواجه نصیر » معروف و مشهور است .

ابتدای آن :

« اللهم صل و سلّم وزد و بارك علی النبی الامی »

صلوات‌خواجه رسالهٔ کوچکی‌است، ونسخه‌اش در کتابخانهٔ آستان‌قدس رضوی موجود است . شیخ محسن‌نامی صلوات خواجه را شرحی کرده که نسخه‌اش در ضمن جنگ شماره ۶۳۶۱ کتابخانهٔ آستانه است .

---

۱ - کشف الظنون ج ۲ ص ۱۸

۲ - کشف الظنون ج ۲ ص ۲۱۸

۱۵۴- سریعة الاثر فی‌الانجاح المقاصد و کشف الملمات. آقاباقر خوانساری آنرا در کتاب روضات الجنات از مؤلفات محقق طوسی دانسته است.

۱۵۵ - کتاب الوافی فی‌العروض والقوافی. آقای جواهر الکلام در کتاب آثار الشیعة کتابی بدین نام بخواجه نسبت داده و از مؤلفات او دانسته است.

۱۵۶ - رساله در علل و معلولات. در این رساله خواجه بروش ریاضی از رشتهٔ علل و معلولات بحث کرده است.

ابتدای آن:

«مسئلة قال‌الحکماء المبداء الاول لجمیع الموجودات واحد تعالی ذکره، و ان الواحد لایصدر عنه‌الاالواحد. قیل لهم و ان کان هکذا وجب ان یکون معلولاته واحدا بعد واحد متسلسلة الی المعلول الاخیر. وح لایمکن ان یوجد معلولان. وان یکون احدهما علة للاخر بوسط او بغیر وسط»

این رساله درمجموعه‌ای بشمارهٔ ۲۷۹۸ در کتابخانهٔ آستان‌قدس‌رضوی و نسخهٔ دیگری نیز در کتابخانهٔ دانشگاه موجود است[۱].

۱۵۷ - فوائدی از خواجهٔ طوسی. رسالهٔ مختصریست مشتمل‌برچند فائده. فائدهٔ اول دراینکه عقل جسم و جوهر و عرض نیست.

ابتدای آن:

«العقل لیس بجسم ولایجوزان یکون عرضا»

نسخهٔ آن در کتابخانهٔ ملی موجود است.

---

۱ - فهرست کتابخانهٔ دانشگاه ج ۳ ص ۳۰۶ شماره ۱۰۷۹

۱۵۸ - مقاله در کیفیت صدور کثرت از وحدت. این رساله بدین عبارت ابتدا می‌شود «فی کیفیة صدور الکثرة عن المبداء الواحد مع القول بان الواحد لایصدر عنه‌الاالواحد» نسخهٔ آن ضمن مجموعه‌ای در کتابخانهٔ ملی ملك، ونسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی بشمارهٔ ۹۱۴ موجود است. و در سه گفتار بچاپ رسیده است.

۱۵۹ - اثبات اللوح المحفوظ. در دو جای از کتاب کشف‌الحجب و الاستار نام این رساله برده شده. و در هر دوجا تألیف آن بخواجه نصیر-الدین طوسی نسبت داده شده است.

و در موضع دوم که پس از رسالهٔ «اثبات الجوهر المفارق المسمی بالعقل الکل» مذکور است افزوده شده که این رساله همان رسالهٔ مذکور قبل یعنی رسالهٔ «اثبات الجوهرالمفارق» است[1] و صاحب الذریعة گوید «نام این کتاب در فهرست مصنفات خواجه ذکر شده است.»

۱۶۰ - نقطة القدسیة. در بیان قول مولانا علی‌بن ابی‌طالب علیه-السلام «العلم نقطة»

صاحب کشف‌الحجب ابتدای آنرا چنین آورده است:
«شرق نور الالهیة فتجلی لاعیان الماهیة و البسها الوجود بعنایة الجود» و گوید «از مؤلفات خواجه است[2].»

نام این رساله در فهرست تألیفات خواجه نیست و این همان کتابیست که فاضل ارجمند آقای دانش پژوه درفهرست کتابخانهٔ دانشگاه مؤلف آنرا محمدبن محمدبن محمدالهی‌ذکر کرده وگفته «شارح درابتدای شرح‌خودپس

---

۱ - کشف الحجب و الاستار ص ۳ و ۲۲۸

۲ - کشف الحجب ص ۵۸۸

از ذکر نام خود گفته که به آستان علی (ع) رفتم و چیزها در آنجا در بارهٔ این حدیث علوی بر من ظاهر شد. و پس بروش فلسفی و عرفانی و باطنی آنرا شرح کرده است.

در کشف الظنون مسطور است که «اسرار النقطة مسمی بهرسالة قدسیه از سید علی بن شهاب‌الدین الهمدانی المتوفی ۷۸۶ است.»[۱]

دور نیست که نقطة القدسیة با این کتاب یکی باشد.

۱۶۱ - **آداب البحث**. صاحب الذریعة کتابی بدین اسم بنام خواجهٔ طوسی و از مؤلفات وی شمرده است. و افزوده که «این کتاب غیر آداب المتعلمین است و از او مختصرتر، وبنظر بعضی ازمطلعین رسیده است.[۲]

۱۶۲ - **اثبات الفرقة الناجیه**. این کتاب را نیز صاحب الذریعة از مؤلفات خواجه دانسته و در آنجا گفته است «که نام این کتاب درفهرست تصانیف خواجه ذکر شده است[۳].»

۱۶۳ - **آغاز و انجام**. این کتاب هم از جمله کتبی است که صاحب الذریعة درجملهٔ مؤلفات خواجه شمرده است و گوید «کتابی است بفارسی، مرتب برچهار فصل درحیوان و نبات و معدن و متفرقات و نوادر، و هرفصلی را ابوابی است. ونسخهٔ آن در کتابخانه شیخ‌الشریعهٔ اصفهانی درنجف‌اشرف موجود است[۴].

۱۶۴ - **رسالهٔ بقاءالنفس از محقق طوسی** ابتدای آن:
«اعلم‌ان‌الموجودات‌تنقسم‌الی‌ماله‌وضع‌والی‌مالاوضع‌له‌ونعنی‌بالوضع

---

۱ - کشف الظنون چاپ اسلامبول ج ۱ ص ۸۸۲
۲ - الذریعة ج ۱ ص ۱۴
۳ - الذریعة ج ۱ ص ۸۹
۴ - الذریعة ج ۱ ص ۳۶

الکون فی‌الجهة (ظ : فی‌جهة) من‌الجهات و حیز من الاحیاز بحیث یمکن ان‌یشار الموصوف به اشارة حسیة تحت المحسوسات.»

این رساله ضمن مجموعهٔ شمارهٔ ۱۲۰۷ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی موجود است .

۱۶۵- رساله درحقیقت روح منسوب به خواجه طوسی- این‌رساله بفارسی است و آغازش این است:

« حمد و سپاس و شکر بی قیاس خداوندی را که تکوین کائنات و تصویر موجودات فیض جود و فضل وجود اوست.»

تاریخ تحریر این نسخه ۱۲۳۳ است و ضمن همان مجموعهٔ ۱۲۰۷ می‌باشد .

در نسخهٔ فصوص الحکمة شماره ۸۱۴ کتابخانهٔ آستان قدس رضوی آخر آن نامه‌ای از خواجه و جواب آن از امراء شام و مصر است ، و نیز قائده‌ای که چنین شروع شده است:

من کلام قدوة المحققین نصیرالملة والدین الطوسی قدس‌الله روحه العزیز : «کل مایکون فی شیء مابقوة ، ثم یخرج فیه الی الفعل الیق بذلك الشیء من الآخر واصلح‌له فهومن تلك کمال‌له » این رساله بیش ازیك صفحه نمی‌باشد .

۱۶۶ - رسالة فی فضیلة امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام - اول آن پس ازبسم‌الله :

از مقالت خواجهٔ جهان استاد البشر نصیرالملة والدین قدس الله سره در ذکر فضیلت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ، عن محمدبن یعقوب عن

محمدبن یحیی عن علی بن‌الحسین‌النیسابوری .

نسخهٔ این کتاب در مجموعه‌ای بشماره ۵۴۳۲ در کتابخانه مرکزی دانشگاه موجود است .

نسخهٔ دیگری ازهمین رساله در کتابخانهٔ داتشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی مشهد در آخر کتاب کشکول فی ماجری لآل‌الرسول مورخ ۷۶۲ ملاحظه شد که بعد بسمله آغاز آن بدین عبارت بود :

هذه المقدمة من کلام مولانا الامام العالم المحقق خواجه نصیرالدین قدس‌الله روحه فی ذکر مناقب امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام باستاده عن محمدبن یعقوب ....

این رساله در حدود دوصفحه است .

۱۶۷ - مقامات خواجه نصیرالدین الطوسی . صاحب روضات‌الجنات در ذیل شرح حال حسین بن منصور حلاج از کتاب مقامات خواجه حدیث « من عشق و عف و کتم و مات فقدمات شهیدا » نقل کرده ، و آنرا بخواجه نسبت داده است .[۱]

نسخه‌ای از این کتاب که بنام مقامات خواجه در کتابخانهٔ آستان‌قدس رضوی محفوظ است مطالعه‌شد ومعلوم‌گردید مقامات العارفین شرح اشارات خواجه است ، و کتاب جداگانه نیست .

۱۶۸ - رساله خلق اعمال بفارسی . صاحب کتاب کشف الحجب والاستار این رساله را بخواجه‌نسبت داده، ونیز آقا باقرخوانساری در روضات الجنات آنرا از مؤلفات خواجه دانسته است.

۱ - روضات الجنات ج ۱ ص ۲۳ در شرح حال حسین بن شرفشاه الحسینی الاسترابادی

۱۶۹ - **حکم کردن برشانه گوسفند و غیره** . ابتدای آن :

« و حکیمان و مهندسان باخبر گفته‌اند که شناختن شانهٔ گوسفند با علم نجوم برابر است و در شناختن آن مهندسان را دعویهاست ، و معرفت بسیار نیکوست خواستم در نسخه‌ای یاد کنیم آنچه مطلوبست .»

نسخهٔ این رساله که بخواجه‌نسبت داده شده ضمن مجموعه‌ای به‌شمارهٔ ۵۳۰۰ در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی موجود است.

۱۷۰ - **رسالهٔ دیگر** : این‌رساله که‌بخواجهٔ‌طوسی‌منسوبست باین عبارت شروع می‌شود « از نیك و بد صاحب گوسفند و اهل و همسایه‌ها. »

نسخهٔ این رساله درجنگی که مشتمل برچندین رساله‌است درکتابخانهٔ ملی پاریس موجود است.[۱]

۱۷۱ - **رساله فی احکام الکتف** . رساله‌ایست بعربی در احکام نظر کردن برشانهٔ گوسفند .

اول آن « الحمدلله علی سوابغ النعم و ترادف القسم ... و بعد هذه مقالة فی احکام النظر فی کتف الشاة . تسمن الشاة و تذبح للشئی الذی یراد النظر فیه. »

آخر آن : « وان کانت الدائرة بیضاء فالقمر ینخسف . والحمدلله رب العالمین . »

این رساله ضمن جنگی در کتابخانهٔ آستان قدس مضبوط است . و کاتب در آخر آن نوشته است « این رساله را از روی نسخه‌ای که بخط شیخ بهاءالدین عاملی رحمه‌الله تعالی بود استنساخ نمود و شیخ آنرا بمحقق طوسی نسبت داده بود. »

۱۷۲ - **شرح اصول کافی** . سید محسن عاملی در کتاب اعیان الشیعه

---

۱ - فهرست نسخ فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس شمارهٔ ۸۸۲

در جملهٔ طبقات فقهاء و محدثین شیعه که از خواجهٔ طوسی نام برده است کتاب فرائض و شرح اصول کافی را از تألیفات وی شمرده است.[۱]

۱۷۳- کتاب المساطیر خیرالدین زرکلی در کتاب «الاعلام» کتابی بنام مساطیر بخواجهٔ طوسی نسبت داده است.[۲]

نام این کتاب را زرکلی از کتاب فوات الوفیات ابن شاکر گرفته که در اینجا این اسم بغلط نوشته شده است[۳].

۱۷۴- تفسیر سورة الاخلاص والمعوذتین. درمجموعه‌ازمجموعه‌های کتابخانهٔ ملی ملك تفسیر سه سورهٔ اخلاص والخلق والناس که بسیار مختصر و تفسیرش بروش عرفانی می باشد بخواجهٔ طوسی نسبت داده شده است . ولیکن این نسبت محقق نیست ، وظاهراً مؤلف آن شیخ الرئیس ابوعلی سینا و یا شخص دیگری است .

اول تفسیر اخلاص این است «بسم الله الرحمن الرحیم . قل هوالله احد الهویة المطلق . هوالذی لایکون هویته موقوفة علی‌غیره . فان کل‌ماکانت هویته مستفادة من غیره فمتی لم یعتبر غیره لم یکن هو هو »

و انجام آناین است :

«لاجرم کانت هذه السورة معادلة لثلث القرآن . فهذه ماوقفت علیه من اسرار هذه السورة و الله محیط باسرار کلامه. »

و ابتدای سورة الفلق‌این است:

قوله‌تعالی‌قل‌اعوذ برب الفلق فالق ظلمةالعدم بنور الوجود، هوالمبداء

---

۱ - اعیان الشیعة ج ۱ ص ۲۸۳

۲ - الاعلام زرکلی ج ۱ ص ۹۷۴

۳ - فوات الوفیات ج ۲ ص ۱۵۰

الاول الواجب الوجود لذاته ، و ذلك من لوازم خيريته المطلقة .

و آخرش این است :

رزقنا الله تعالى التجرد التـام و التأله الكامل بحق النبى محمد و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و سلم تسليما دائما ابدا ابدا »

وتفسیر سورة الناس که دردنبالهٔ آن سوره آمده در عنوانش ذکرشده « تفسير سورة الناس للشيخ » و بدین گونه شروع شده است :

«قل اعوذ برب الناس قد ذكرنا ان الربوبية عبارة عن التربية. والتربية عبارة عن تسوية المزاج . فان الانسان لم يوجد مالم يستعد البدن له وذلك الاستعداد»

و آخر تفسیر آن سوره این است « و الله اعلم باسرار كلامه . جعلنا الله من اهل ذلك انه الجواد . و الحمد لله رب العالمين. »

نسخهٔ دیگری هم از تفسیر این سوره در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه موجود است .

تفسیر اخلاص ومعوذتین درحاشیهٔ هدایهٔ ملاصدرا را بچاپ رسیده است.

۱۷۵ - **تفسير سورهٔ والعصر** صاحب طرائق الحقائق می نویسد از تحقیقات حضرت محقق‌طوسی تفسیر سورهٔ عصر است حين سئل عنه فقال

«والعصر ان الانسان لفى خسر اى فى الاشتغال بالامور الطبيعية والاستغراق بالمشتهيات النفسانية[۱]. الا الذين آمنوا اى الكاملين فى القوة النظرية . وعملوا الصالحات اى الكاملين فى القوة العملية . و تواصوا بالحق اى الذين يكملون عقول الخلائق بالمعارف النظرية. و تواصوا بالصبر اى الذين يكملون اخلاق الخلائق[۲] بتلقى المقدمات الخلقية . »

۱ ــ نسخهٔ ملك : بالنفوس البهيمية

۲ ــ نسخهٔ ملك : ويهذبونها

۱۷۶ – رساله سیر و سلوك . این نام ظاهراً ساختگی است ، و کسی که متصدی طبع و نشر آن در چاپ اول بوده آنرا بدین نام خوانده است.

این رساله که بر وفق مشرب تعلیمیان و اسماعیلیه نگاشته‌شده بخواجه منسوبست، و دربعضی ازنسخ آنهم دردیباجه مؤلف‌خود رابنام محمدالطوسی معرفی نموده است . بهمین جهت بعضی تصور کرده‌اند که خواجه در ایام اقامت در قلاع ملاحده برحسب ضرورت بتألیف آن پرداخته است . گذشته از آنکه در فهرست کتب او در جائی نام این رساله یاد نشده ، دلیلی جز نام محمد طوسی در مقدمهٔ آن وجود ندارد که نسبت آنرا بخواجهٔ طوسی تأیید نماید .

از مندرجات این رساله پیداست که مؤلف آنرا در ایامی که در زندان اسماعیلیه بوده پرداخته و دران بتقیه کوشیده است که بعقاید ایشان تمایلی نشان دهد، وچون خواجه تا ۱۷ جمادالاول ۶۵۴ که خورشاه پادشاه اسماعیلی تسلیم هلاکو شد درقلاع اسماعیلیه بوده اگر این رساله نسبتش باو مسلم‌شود باید تألیف آن قبل از این تاریخ باشد .

ابتدای رساله « رب انعمت فزد . ربنا آتنا من لدنك رحمة و هییء لنا من امرنا رشداً . بزرگترین نعمتی و جسیم‌ترین موهبتی که عموم بندگان زمان و محق وقت »

نسخه‌ای از این‌رساله درکتابخانه مرحوم حاج سیدنصرالله‌نقوی طاب ثراه . و نسخهٔ دیگری درکتابخانهٔ شادروان امیرشهیدی، و نسخهٔ دیگر ضمن مجموعه‌ای در کتب مرحوم قزوینی که اکنون متعلق بکتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیاتست می‌باشد .

و این رساله بسعی نگارنده در جزو رسائل خواجهٔ طوسی در چاپخانهٔ

دانشگاه‌بچاپ‌رسیده و درگذشته هم درطهران بنام « رسالهٔ سیروسلوك » بطبع رسیده است .

۱۷۷ - **رساله درتولا و تبرا به‌مشرب تعلیمیان** . چنانکه از مطالعهٔ نسخه پیداست این رساله را خواجه در ایام توقف در قهستان بدرخواست نجیب‌الدین نامی بفارسی برمشرب تعلیمیان نگاشته است.

ابتداء آن :

« الحمد لله رب‌العالمین و صلواته علی سیدنا محمد وآله الطاهرین هرکه خواهدکه دین دار باشد او را از دو چیز چاره‌نبود : یکی تولا و دیگر تبرا چنانکه فرموده‌اند : « الدین هوالحب فی الله - والبغض » یعنی دوستی است در راه خدا و دشمنی در راه خدا »

و چون برادر دینی نجیب‌الدین و فقه‌الله لمایرضیه از این‌ضعیف‌محمد طوسی التماس کردکه در این باب شرحی بنویسد وتأکید فرمود ، چاره ندید از آنکه کلمه‌ای چند از سخن پیشوایان دین و معلمان اهل یقین خصوصا معلم وقت پادشاه بزرگوار ناصرالدنیا والدین شهریار ایران عبدالرحیم بن‌ابی منصور اعلی‌الله امره و حرس ظله المبارك جهت‌آن برادر دینی ثابت کرد. »

این رساله بسیار مختصر است و بیش‌از دو صفحه نیست ، و نسخهٔ‌آن ضمن مجموعه‌ای‌بشمارهٔ۹۰۰۶ درکتابخانهٔ مجلس شورای ملی موجوداست.

این رساله باهتمام آقای دانش پژوه در آخر اخلاق محتشمی چاپ شده است .

۱۷۸ - **رساله در نعمتها و خوشیها و لذتها** . در جنگی که حاوی چندین رساله و دیوانی مشتمل برقصیده و غزل ازیکی از شعرای اسماعیلی بنام غریبی بود، این رساله بخواجهٔ طوسی نسبت داده شده.وآن رساله‌ایست

بسیار مختصر و شامل سه صفحه از صفحات مجموعه .

اول آن این است :

مردم بیشتر این‌چنین گوید که هرچه طبع و نفس را خوش آید نعمت او بود ، و این خوشیها و لذتها بر سه قسم است. »

نسخهٔ این رساله ضمن مجموعه‌ای متعلق بکتابخانهٔ آقای سید حسین آموزگار رضوی موجود است .

۱۷۹ - روضة التسلیم یا کتاب التصورات: کتابی‌است راجع بعقاید تعلیمیان و اسماعیلیه .

نام این کتاب در فهرست تألیفات خواجه نیامده و نسبت آنهم به وی درست نیست . در چند سال پیش نسخهٔ این کتاب بوسیلهٔ مستشرق شهیر فقید روسی ایوانف که در بارهٔ اسماعیلیان اطلاعات وسیعی داشت و راجع بعقاید آنان مطالعات بسیاری کرده بود بنظر نگارنده رسید، تاریخ تحریر نسخهٔ مذکور ۲۶ ماه رمضان المبارك ۱۳۴۲ مطابق غره ماه مای یعنی جوزا ، ۱۹۲۴ بخط سید منیرمحمد قاسم بدخشانی بود.

و نسخهٔ مزبور بدین عبارات آغاز می‌شد .

« الله مفتح الابواب . رب یسر ولاتعسر . اما بعد غرض از تحریر این کلام و تقریر این پیام آنکه کمترین بندگان دعوت هادیه مهدیه ثبتها الله محمدبن‌حسن‌طوسی‌علیه‌الرحمة با برادر اعز بدرالدین حسین حرسه‌الله و نصره بُعداز سلام و تحیات که خوانده باشد. »

این کتاب مشتمل بر بیست و هشت تصور است .

چنانکه گفته شد این کتاب از آن خواجه طوسی نیست ، چه علاوه بر آنکه اسلوب و روش نگارش آن با عبارت خواجه متفاوتست کلمات و

لغات و ترکیبات غلطی در آن دیده می‌شود که نمیتواند از خواجه باشد. و دیگر ذکر برادری بنام بدرالدین حسین برای خواجه شده که در هیچ کجا یادی از آن نشده مسلم میدارد که این کتاب از آن خواجه نیست.

این کتاب دربمبئی باهتمام ایوانف مستشرق‌روسی بسال ۱۹۵۰میلادی بچاپ رسیده است.

۱۸۰ - جام گیتی‌نما. صاحب « اکتفاءالقنوع بماهو مطبوع » این کتاب را بخواجه نسبت داده و گوید « او را بلغت فارسی رساله‌ایست که آنرا جام گیتی‌نما نامیده است. و معنی آن بعربی مرآة الکون می‌باشد[1] ». وابراهیم حقلانی مارونی آنرا تعریب کرده و « مختصر مقاصد حکمة فلاسفة العرب المسمی جام گیتی‌نما » نام نهاده. و در پاریس در سال ۱۶۴۱ بسعی کاردینال ریشیلیو بطبع رسیده. و در سال ۱۶۴۲ دو باره در یانا از ممالك وسطی آلمان طبع آن تجدید شده است.

صاحب آثار الشیعه هم پیروی از صاحب اکتفاء القنوع آنرا از مؤلفات خواجه شمرده است.[2]

ولیکن باید دانسته شود که این نسبت مبنی بر اشتباهست واین کتاب از آن خواجهٔ طوسی نیست و رساله مختصریست در حکمت تألیف میبدی چنانکه حاجی خلیفه در کشف الظنون گوید « جام گیتی نما مختصریست فارسی تألیف قاضی میرحسین میبدی[3] » و نام این کتاب درضمن مؤلفات خواجه در هیچ کتابی غیر دو کتاب نامبرده نیامده است.

۱ ــ اکتفاء القنوع بماهو مطبوع ص ۱۹۷
۲ ــ آثار الشیعه ص ۶۸
۳ ــ کشف الظنون ج ۱ ص ۳۵۷

۱۸۱ - شرح التهافت . اصل کتاب تهافت الفلاسفه تألیف حجة الاسلام غزالی طوسی است . و ابوالولید احمدبن رشد (متوفای ۵۹۵ هجری مطابق ۱۱۹۸ م) ردی بر تهافت غزالی نوشته ، و آنرا « تهافت المتهافتین » نامیده است ، وشرح التهافت از آن خواجه علاءالدین طوسی است .

صاحب اکتفاء القنوع بساهومطبوع را درنام مؤلف این کتاب اشتباهی رخ داده وخواجه علاء الدین علی طوسی را که مؤلف این کتابست با خواجه نصیرالدین طوسی اشتباه کرده[1] و این کتاب را از مؤلفات محقق طوسی شمرده است . و در احوال خواجه گفته : « وله ایضا کتاب تهافت الفلاسفه و لم یطبع و هوالکتاب الرابع بنفس هذاالاسم »

و صاحب آثار الشیعه هم ظاهراً از گفتهٔ صاحب اکتفاء القنوع باشتباه افتاده ، و این کتاب را در جملهٔ مؤلفات خواجه آورده و اضافه کرده و گفته است: « نسخهٔ آن در کتابخانهٔ بشیرآغا دراسلامبول موجود است. »[2] درصورتیکه حاجی خلیفه در کشف الظنون مؤلف آنرا علاءالدین علی دانسته و گوید : « سلطان محمد فاتح سلطان عثمانی مولی مصطفی بن یوسف خلیل برسوی مشهور بخواجه زادهٔ رومی (متوفای ۸۹۳ مطابق ۱۴۸۴ م) و مولی علاءالدین علی الطوسی (متوفای ۸۸۷) را فرمان کرد که کتابی در محاکمهٔ بین غزالی و ابوالولید احمد بن رشد که برتهافت غزالی ردی نوشته بنویسند. و آندو برحسب فرمان عمل کرده ، و خواجه زاده درچهار ماه ، وعلاءالدین طوسی بمدت شش ماه آنرا بانجام رسانیده ، از تألیف خویش فارغ شدند . معهذا فضلا تألیف خواجه زاده را بر آن دیگری ترجیح دادند . و سلطان

---

۱ ــ اکتفاء القنوع ص ۲۹۷

۲ ــ آثار الشیعه ص ۶۷

بهر یك ده هزار درهم جایزه داده ، وبخواجه زاده علاوه استری راهوار نیز بخشید . و این سبب رنجش علاءالدین شد و ببلاد عجم آمد .[۱] انتهی

در مقدمهٔ نسخهٔ تهافت خواجه زاده رومی است « ثم انی امرت . . . ابوالفتوح محمد خان ابن سلطان مرادخان »

و در تمام کتبی کـه ترجمه حالی از خواجه نوشته شده کتابی بنام شرح تهافت به وی نسبت داده نشد و تا اصل نسخه با دقت مورد مطالعه قرار نگیرد نسبت آنرا بخواجه نمی‌توان پذیرفت .

کتاب تهافت الفلاسفة و رد آن با دو شرح خواجه‌زادهٔ رومی و علاء الدین طوسی ضمن مجموعه‌ای درمصر بطبع‌رسیده‌است. وتألیف علاءالدین بنام « الذخیرة فی تهافت الفلاسفة » درمطبعهٔ دائرة المعارف نظامیه حیدرآباد دکن طبع شده است .

شرح رسالهٔ تنجیم از جمله کتبی است که آقای جواهر الکلام در کتاب آثار الشیعه در جزو مؤلفات خواجه شمرده است ، و چون‌کسی دیگر ذکری ازاین‌کتاب ننموده و بخواجه نسبت نداده، صحت انتساب‌آن‌بخواجه مورد تردید است . و درهمان‌کتاب آمده‌که نسخه‌ای از آن در پاریس است .

۱۸۲- شرح مختصر فی‌معرفة التقاویم . در فهرست نسخ خطـی کتابخانهٔ‌برلن کتابی‌بدین‌نام‌بخواجه نسبت داده شده است، واین شرحی است بر سی فصل عربی وی که ظاهراً شارح خود خواجه است بنابراین باید آنرا از آثار وی دانست[۲] .

---

۱ ـ کشف‌الظنون ج ۱ ص ۳۴۹

۲ـ فهرست‌کتابخانهٔ برلن ج ۵ ص ۱۶۰ شماره ۵۶۷۹ .

ابتدای آن «الحمدلله الذی جعل الاحوال الجزئیة فی السفلیات مربوطة بالاوضاع الفلکیة والاتصالات الکوکبیة».

۱۸۳- کتاب خریدة العجایب. نام این کتاب در جائی جز در کتاب آثارالشیعه دیده نشد که بخواجه منسوب باشد. مؤلف آثار گفته است: «این کتاب از مؤلفات خواجه است، ونسخهٔ آن درکتابخانهٔ بشیر آغا دراسلامبول موجود است. وبا جدول خط کشی شده است.»

مرحوم شیخ‌الاسلام زنجانی طاب‌ثراه درانتقادی که بر کتاب آثار الشیعه قسمت مربوط بمؤلفات خواجه طوسی نوشته مرقوم داشته: «نسبت این کتاب بخواجه مسلم نیست و درمصر کتابی باسم خریدة العجایب چاپ شده است که بابن‌الوردی نسبت می‌دهند. نسخهٔ خطی از خریدة العجایب درنجف دیده‌ام که بر آن علامتهای قرمز نوشته‌اند، و در آن خرافات و موهومات بسیاریست که مقام خواجه از آن منزه می‌باشد[۲].

این چند رساله و کتاب نیز به محقق طوسی منسوب است:

۱۸۴- رسالهٔ اثبات واجب بطریق مناظره بفارسی.

۱۸۵- مقاله راجع به‌احکام قمر وحالات شش‌گانهٔ او.

۱۸۶- مقاله راجع به‌آثار کواکب سبعه و قران ماه.

۱۸۷- رساله فی‌تحقیق قوی الرحمن.

۱۸۸- قطعه‌ای از سفینه خواجه، نسخهٔ آن بشمارهٔ ۵۵۸۹ درکتابخانهٔ آستان قدس است.

۱۸۹- رسالهٔ مطلوب‌المؤمنین در تأیید مذهب باطنیه.

۱۹۰- رساله در فصول کلام.

۱- مجلـهٔ دائرةالمعارف الاسلامیة تألیف عبدالعزیز جواهرالکلام شمارهٔ اول ص ۱۶

اشعار خواجه

خواجه گاهگاه درسرودن شعر تفنن می کرده، وبه زبان عربی وفارسی اشعاری می‌سروده است و مسلماً او را قصاید و قطعات عربی وفارسی و شعر بسیاربوده که جمع نشده وازمیان رفته ودستخوش حوادث گشته‌است، ابن کثیر درکتاب البدایة و النهایة درشرح حال خواجه گوید: «وله شعر جیدقوی[1]» ولیکن اکنون جز چند قطعه و چند رباعی و مثنوی کوتاهی چیز دیگری از اشعارش بجا نمانده است.

نگارنده باتجسس بسیار، مقداری ازاشعارش را از کتب مختلف وبعضی از جُنگها جمع آوری نموده وبا ذکر مآخذ دراینجا ایراد کرد.

اشعار عربی ذیل در آغاز مکتوبی است که خواجه در ابتدای شرح رسالة العلم درجواب شیخ جمال‌الدین علی‌بن سلیمان آورده، وظاهراست که از خود اوست.

اتانی کتاب فی البلاغة منته — الی غایة‌لیست یقارب بالوصف
فمنظومه کالدّر جاد نظامه — و منثوره مثل الدراری فی‌اللطف
دقیق المعانی فی جزالة لفظه — تجود فی‌نظم[2] الغموض‌الی‌الکشف

1ـ البدایة والنهایة عمادالدین ابی‌الفدا اسماعیل ص۲۶۷

2ـ تحیرفی صم.

کغانیة حار العقول بحسنها تمرض عیناهـا و ملثمها یشفی
اتـی عن کبیر ذی فضائل جمة علیم بمایبدی الحکیم و ما یخفی
فاصبحت مشتاقاً الیه مشاهداً[۱] بقلبی محیاه و ان غاب عن طرفی
رجا الطرف ایضا کالفؤاد لقاءه و ان لایوافی قبل ادراکـه حتفی
قرأت مـن العنوان حین فتحته و قبلت تقبیلا یزیـد علـی الف
ولمابدا لـی ذکرکم فی مسامعی بعشقکم قلبی ولم یرکم طرفی[۲]
فصادفت هذاالبیت فی‌شرح قصتی و ایضاح ما عاینته جملة یکفی[۳]

این دوبیت نیز درصدر نامه ورساله‌ایست که به‌صدرالدین قونوی‌مرقوم داشته است:

اتانی کتاب ما اراه مشابها بغیر کتاب الله من مأثر الکتب
اتـی من امام نوّر الله قلبه وصیرمرفوعالدی ستره‌الحجب[۴]

و نامه‌ای که به علم‌الدین قیصرحنفی نوشته به ابیات چندی مصدر بوده که ازجمله بیت زیراست که هم از خود اوست:

سلام علـی علامـة المتبحر علی علم‌الدین الحنیفی قیصر[۵]

شیخ حرعاملی در کتاب امل‌الامل دوقطعهٔ عربی زیررا به‌خواجه نسبت داده است.

کنا عدما ولم یکن من خلل والامـر بحاله اذا مـا متنا

۱ــ و شاهدا.
۲ــ کذا درچند نسخه: طرفی ــ قافیه تکرار شده است.
۳ــ شرح رسالة العلم خواجه نسخهٔ خطی نگارنده.
۴ــ رسالهٔ اجوبة المسائل خواجـه نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی شماره‌های ۳۱۲ و ۹۹۴.
۵ــ تلخیص‌مجمع‌الاداب ابن‌الفوطی چاپ بغداد ص ۶۱۵.

یاطول فنائنا وتبقی الـدنیا لاالرسم یفی لنا ولا اسم المغنی

ایضاً

ماللمثال الذی مازال مشتهرا للمنطقیین فی الشرطی تسدید
امارأوا وجه من اهوی وطرّته الشمس طالعة واللیل موجود[1]

و دیگری روایت کرده است :

لوان عبداً اتی بالصالحات غداً وودّ کل نبی مرسل و ولـی
و صام ماصام صوّام بلا ملل وقام ماقام قوّام بـلا کسل
و حج کـم حج لله واجبة وطاف بالبیت طاف غیرمفتعل
وطار فی الجو لایأوی الی احد وغاص فی البحر مأمونا من البلل
واکسی الیتامی من الدیباج کلهم واطعمهم من لذیذ البر والعسل
وعاش فی الناس آلافاً مؤلفة عار من الذنب معصوما من الزلل
ماکان فی الحشر یوم البعث منتفعاً الا بحب امیرالمؤمنین علی[2]

چهار بیت زیر در تعریف و توصیف کتاب الطهارة ابوعلی مسکویه در دیباچهٔ کتاب اخلاق ناصری آمده است که ظاهراً از آن خود اوست :

بنفسی کتاب حاز کل فضیلة و صار لتکمیل البریّة ضامنا
مؤلفه قد ابرز الحق خالصا بتألیفه مـن بعد ماکان کامنا
ووسمه باسم الطهارة قاضیا به حق معناه ولم یکن ماینا
لقد بـذل المجهود لله دّره فماکان فی نصح الخلائق خائنا

۱ــ امل للامل شیخ حرعاملـی ص ۶۸ ضمیمه منتهی المقال چاپی و کتاب روضات الجنات ص ۶۰۶ .

۲ــ روضات الجنات خوانساری ص ۶۰۷ .

و نیز چند بیت عربی درمدح علاءالدین محمد وناصرالدین محتشم در مقدمهٔ اول اخلاق ناصری سروده که در آنجا مذکور شد وبتکرار آن نیازی نیست.

این قطعه فارسی نیز بدو منسوبست :

نبود مهتری چو دست دهد — روز تا شب شراب نوشیدن
یا غذای لذیذ را خوردن — یا لباس لطیف پوشیدن
من بگویم که مهتری چه بود — گر توانی ز من نیوشیدن
غمگنان را زغم رهانیدن — در مراعات خلق کوشیدن

واین قطعه هم در احکام علم قرائت به او منسوبست :

تنوین ونون وساکنه ، حکمش بدان ای هوشیار
کـز حکم وی زینت بود ، اندر کلام کردگار
اظهار کن در حرف حلق ، ادغام کن در یرملون
مقلوب کن در حرف بـا ، در مابقی اخفا بیار[1]

و در فرق بین دال و ذال گفته :

آنان که به‌فارسی سخن می‌گویند — در معرض دال ذال را ننشانند
ماقبل وی ارساکن جز«وای»بود — دال است وگرنه ذال معجم خوانند[2]

این دوبیتی دراختیارات نیز به‌خواجه منسوبست :

اختیار هر چه خواهی هفت چیز آور بجا
تا تو و کار تو نیکو باشد و تن بی مرض
حال مه مسعود باید ، حال بیت وصاحبش
حال طالع صاحبش صاحب غرض بیت الغرض

۱ــ روضات ص ۶۰۷

۲ــ در فرهنگ جهانگیری این دوبیت بخواجه نسبت داده شده است .

محمدبن بدر جاجرمی در کتاب مونس‌الاحرار این‌قطعه را به‌نام‌خواجه ثبت‌کرده است :

جهان ای مرد عاقل بان نیرزد[۱] غم و اندوه بی پایان نیرزد
سرا و باغ و ایوان منقش جفای گنبد گردان نیرزد
شراب لعل و وصل ماهرویان خمار و محنت هجران نیرزد
لباس ششتری و قند و شکر هوای گرم خوزستان نیرزد
گرفتم ملك تو ملك سلیمان عذاب و غصهٔ دیوان نیرزد
وگر خود آصفی اندر وزارت به خوف و هیبت سلطان نیرزد
چو یوسف گر عزیز مصر گردی ترا آن خواری زندان نیرزد
وگر خود حضرت‌فغفور چین‌است بچین ابروی دربان نیرزد
گرفتم صید تو شد آهوی مشك مقالات سگ و سگبان نیرزد
برای مال ، جان‌کاهی ، ندانی که‌آن افزون به‌این‌نقصان نیرزد
مرنجان جان‌که پیش اهل بینش[۲] همه عالم عذاب جان نیرزد[۳]

در کتاب روضات الجنات و مطلع الشمس از کتاب مقامع الفضل نقل شده که در آن کتاب این بیت :

علم ازلی علت عصیان‌گشتن نزد عقلا ز غایت جهل بود

بخواجه نسبت داده شده ، و صاحب مقامع نوشته است که خواجه آنرا در جواب این بیت منسوب بحکیم خیام‌گفته است :

می خوردن من‌حق از ازل میدانست گر می نخورم علم خدا جهل بود

۱ــ نسخهٔ مونس الاحرار خطی کتابخانهٔ آستان قدس : بآن نیرزد ــ و درنسخهٔ چاپی : نان نیرزد . ۲ــ نسخهٔ چاپی : دانش

۳ــ نسخهٔ خطی مونس الاحرار کتابخانهٔ آستان قدس ونسخهٔ چاپی ص ۸۹۱ .

بعضی نوشته‌اند خواجه او را به این رباعی جواب گفته است :

این نکته نگوید آنکه او اهل بود — زیرا که جواب شبهه‌اش سهل بود
علم ازلی علت عصیان گشتن — نزد عقلا ز غایت جهل بود

ولیکن حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده بیت منسوب بخیام را با اندك اختلافی بسراج قمری نسبت داده ورباعی منسوب بخواجه را بعزالدین نامی وگفته: «سراج الدین قمری در فسقیات غلوی تمام داشت و در آن معنی گفته :

من می خورم و هر که چو من اهل بود
می خوردن من بنزد وی سهل بود
می خوردن من حق به ازل می‌دانست
گر می نخورم علم خدا جهل بود [۱]

و همو درهمان تاریخ درشرح حال عزالدین گرجی گوید :

«ازقزوین است ازقبیله گرجیان؛ اشعارخوب دارد. درجواب سراج الدین قمری گفته است :

گفتی که گنه بنزد من سهل بود — این کی گوید کسی که او اهل بود
علم ازلی علت عصیان کردن — نزد علما ز غایت جهل بود [۱]

ونیز محمدبن بدرجاجرمی در کتاب مونس الاحرار رباعی زیر را بامام فخر رازی نسبت داده است :

آن مرد نیم کز عدمم بیم آید — کان نیم مرا بهتر از این نیم آید
جانی است مرا بعاریت داده خدا — تسلیم کنم چو وقت تسلیم آید

وگفته : خواجه نصیر درجواب گوید :

هر دم دل خود را چوسرمیم کنی — تسلیم قضا را سپر بیم کنی

۱ـ تاریخ گزیده چاپ دکتر نوائی ص ۷۳۵ و ۷۳۹ .

آیا تو کئی که تا رضای تو بود در دست تو خود که (تا تو) تسلیم کنی[۱]

رباعی زیر در صدر نامه‌ایست که خواجه در جواب صدرالدین قونوی نوشته و اسئله او را پاسخ داده ، ظاهر این است که از خود خواجه باشد :

از نامهٔ تو ، ملك جهان یافت دلم
وز لفظ تو ، عمر جاودان یافت دلم
دل‌مرده بدم چون نامه برخوانده‌شدم
از هر حرفی هزار جان یافت دلم[۲]

و مرحوم خوانساری در کتاب روضات الجنات قطعهٔ زیر را به خواجهٔ طوسی نسبت داده که به‌طریق مطایبه دربارهٔ سیف‌الدین باخرزی گفته :

مفخر دهـر شیخ باخرزی باللہ ار تو بـه ارزنی ارزی
با خردمند کی توانی زیست چون ترا گفته‌اند با خر زی[۳]

مطایبهٔ فوق با سیف‌الدین باخرزی بدون ذکر نام گویندهٔ آن و جواب سیف‌الدین در جُنگی بصورت زیر دیده شد :

هله ای سیف دین باخرزی باللہ ار تو به ارزنی ارزی
کی تو با آدمی توانی زیست چون تـرا گفته‌اند باخر زی

۱ــ از جزوه مونس الاحرار خطی نسخهٔ مرحوم علامه میرزا محمدخان قزوینی طاب‌ثراه ــ و در تذکرهٔ هفت اقلیم رباعی بالا به‌صورت زیر نقل شده :

تا چند سر خود چوسر میم کنی تسلیم و رضا را سپر بیم کنی
آخر تو کئی که تا رضایت بود ؟ یا چیست ترا که تا تو تسلیم کنی

۲ــ رسالهٔ اجوبة المسائل خواجه نسخهٔ خطـی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی شماره ۳۱۲ .

۳ــ روضات حاشیه صفحهٔ ۸۱

جواب سیف‌الدین :

برو ای دوست طاعتی می کن تا به‌کی فسق ومعصیت ورزی
آخر عمر با توخواهم زیست چون مرا گفته‌اند با خر زی

این چند بیت از جمله ابیات مثنویست که به خواجه طوسی منسوب و در کتاب تذکرة الشعراء خطی قدیمی کتابخانهٔ مجلس شورای ملی بشمارهٔ (۹۰۰) در دنبالهٔ اشعار اوحدالدین رازی که سه بیت اولش این است آمده :

پارهٔ موم از قضا دی داشتم
صورتی زیبا بسرو بنگاشتم
کودکی در دستم آنرا بنگریست
صورت آن‌خوبش آمد گفت کیست
گفتم این موم‌ست‌ای کودك بگیر
کین بود درذات خود صورت‌پذیر
الخ

و در عنوان آن ذکر شده :

ملك الحکماء نصیرالدین طوسی‌گوید در تتمت این معنی :

کودك زیرك چو بشنید این سخن
گفت این ره را نه سر پیدا نه بن
نیست این حجّت که‌گفتی دلپذیر
من ز فطرت‌گفتم ، این برمن مگیر
موم را من می‌شناسم بی شکی
کز دوچیزست اصل اوبس با یکی

نیست با او صورت ذاتی بهم
در دل من نیست زوتیمار وغم
صورت عارض که از وی زایلست
از زوال او مـرا درد دلست
بر فوات اوست یکسر حسرتم
وز فنا بعد از بقا در حیرتـم
من نیارم آوریدن در خیال
کز کجا آمد کجا شد ، چیست حال
کا شکی گشتی بـه نزد من درست
تا دگر باز آید آن شکل نخست
من ز حال مثل او ایمن نیم
کاشکی دانستمی تـا برچیم
این تن‌من بر مثال موم بود
جان من چون نفس او معلوم بود
هر دو را اکنون همی بینم قرین
حالشان گوئی چه باشد بعد ازاین
قول کودك در دلم‌شد جای گیر
کان تفحص بود مـا را ناگزیر
گفتم آنچ اوگفت عین حکمتست
زانکه‌آن کودك ز اهل فطنتست
بر رسیدم این سخن از عام وخاص
تا مگـر یابم از آن حیرت خلاص

هر که دعوی کرد حلّ این سخن
یا مغالط بود یا غالط من
دیگران خود بیشتر جاهل بُدند
و اهل علم از حدّ آن غافل بُدند
تا یکی دیدم ز ما مهتر به سال
کو بدانستی جواب هر سؤال
پیش او تقریر کردم قصه را
شرح دادم قصهٔ پرغصه را
گفت این بر کودکان مشکل بود
مهتران را علم این حاصل بود
فکر کن در حال موم خود نخست
تا بیابی آنچه می‌یابی درست
ماده و صورت درو تا جمع نیست
نام او در عرف باری شمع نیست
لیکن آن مجموعه گرچه موم تست
جز پذیرا نیست و این معلوم تست
نقش از نقاش شد در وی پدید
وین سخن باور کند هر کوشنید
گر پذیرا صورت از خود یافتی
سوی دیگر صورتی نشتافتی
آب را سردی چو از خود حاصل است
گر کنی گرمش بسردی مایل است

ور بخود بازش گذاری جاودان
گرمی اندر وی نیابی بی گمان
هست صورت بخش جز صورت پذیر
نیست زیشان هردو صورت راگزیر
باز صورتگر، اگرصورت نداشت
بر پذیرفتار نتواند نگاشت
معطی درویش چون بخشد عطا
یا مؤدّی چون کند لاشیء ادا
تو توانی کرد هم معلوم خویش
گر کنی اندیشه‌ای در موم خویش
کی توانی گر کنی بر موم نقش
آنچه باشد در دلت معدوم نقش
لیك چون در وی نگاری صورتی
کرده باشی بیشتر زان فکرتی
بی‌گمان دانی که نقش حاصلت
هست آن نقشی که بود اندر دلت
گر چه این مسبوق و آن سابق بود
آنکه این آنست هم صادق بود
باز اگر از موم زایل یابی‌اش
در خمیر خویش حاصل یابی‌اش
در حقیقت هر دو را هست اتحاد
وین تکثّر هست عاید با مواد

مادهٔ اول که عکس اوّلست
چون دوم صورت بچشم احولست
ذات اول واحد است و او کثیر
اوست صورت بخش وین صورت پذیر
او بخود هست است وین گر نیستی
ماندی محروم ازو هر نیستی
لاجرم زان نیستی بی منتها
نیستیها شد ازو چون هستها
غایت ماده چو بُد تکمیل او
کی سزد از جود حق تعطیل او
یافت خط از علّت ایجاد خویش
دم به دم برقدر استعداد خویش
صد هزاران نفس گشت ازوی پدید
هر یکی بندی دگر را شد کلید
گر صور بسیار بینی با مواد
نیست جز یك ذات مبدا و معاد
چون شدی آگاه از ذات و صفات
بر سراسر جملگی کاینات
نورها می‌دان که کرد از حق طلوع
جمله را هم سوی او باشد رجوع
چون از او بُد هر یکی را ابتدا
هم بدو باید که باشد انتها[1]

۱ــ منتها

غیر از او گر کهنه‌اند و گر نوند
زو همی آیند و زی او می‌روند
گر تو و من[1] نیستی اندر میان
اوستی و اوستی تا جاودان
چون بباشد من علیها را زوال
چیست باقی وجه رب ذوالجلال
پس چو هست و نیست یکسر مغز[2] و پوست
اوست یا هم اوست یا هم زوست اوست[3]

قطعه ذیل در مجلهٔ یادگار [4] به نام خواجه از یك مجموعهٔ خطی نقل شده است.

روزی بسر خاك شهیدی برسیدم
زان خاك یکی نالگك زار شنیدم
زان نالگك زار فروماندم و از پای
افتادم و در خاك چو مرغی بطپیدم
می‌گفت که ای زمرهٔ احباب بیائید
یك ره به تماشای سخنهای لذیذم

۱ـ چون من و تو
۲ـ چون سراسر جملگی مغز است.
۳ـ اوست یا هم زوست پس‌هم اوست کوست، هشت بیت آخر نیز درمجموعه‌ای از کتب اهدائی شاد روان مرحوم طباطبائی بکتابخانهٔ مجلس شورای ملی دیده شد که بخواجه نسبت داده شده بود.
۴ـ صفحه ۸۹ شماره ششم وهفتم سال‌سوم مجلهٔ یادگار نقل‌ازمجموعهٔ متعلق به آقای حسین باستان که درحدود سال هفتصد هجری کتابت شده است.

از من بنیوشید که چون رفتم از آغاز
وز راه به‌مقصد به‌چه اسباب رسیدم
اوّل که به باغ نظر لطف الهی
بر گلبن تکوین گل تقویم بچیدم
تقویم نمو گشت و نمو حس شد و یك چند
در ورطهٔ اعمال بهیمی بچریدم
کارم غضبی و شهوی بود شب و روز
برخویشتن ازعجب و تکبر بنمیدم[1]
یك ره بدم ازحکم تساوی و تکاپوی
خیر و شر ومزد وبزه وپاك و پلیدم
بار دوم از جاذبهٔ لطف الهی
قصد حرکت کردم و از جا بجهیدم
در راه بلاغت سبب تربیتم گشت
شیری که ز پستان توهّم بمکیدم
زانروی که چشمم دو نظر داشت مخالف
گاهی بفنا گه به بقا می‌نگریدم
گاهی شدم از روی صفا مایل عقبی
وان مرتبه از قـوّت ایمان بگزیدم
گاهی شدم از روی هوی فتنهٔ دنیا
وانرا بدل و دیده ز شیطان بخریدم
گه درطلب جاه شدم دستکش دیو
گه جاه رها کردم و با دیو چخیدم

۱ــ نمیلن یعنی توجه کردن .

گاهی به‌خرابات زدم بانگ‌هیاهوی
گاهی به‌سوی‌مسجد ومحراب دویدم
چاره نَبُد از بند تکالیف در آن کوی
بسیار عذاب و علل و رنج کشیدم
بودم بهمان بند و همان قفل گرفتار
تاگشت همان بند وهمان قفل کلیدم
بر ذروهٔ معراج چهارم شدم آنگاه
یك شربت از آن آب مبارك بچشیدم
در مجلس تسلیم ز خود باز رهانید
ساقی کرامات به یك جام نبیدم
دیدم به‌عیان مجلس اخوان صفا را
وز شادی آن صور محبت بدمیدم
نفسم به کمال شرف از رتبت عقلی
پیوست و ز آلایش حسی ببریدم
مرغ نظرم پرزد وچون طایر میمون
از بند قفس خانهٔ خلقی بپریدم
چون‌چرخ‌فلك‌خواست که‌مانع‌شودم‌زین
در حال بر او پردهٔ نه طاق دریدم
چندانك قضا و قدر اشکال عجایب
از غیب نمودی بمن از وی نرمیدم
در عالم اجسام مرا آنچه اثر بود
عین همه در عالم ارواح بدیدم

دو گوهر علم و عملم در طبق جان
در پیش سرا پردهٔ اسرار کشیدم
مرگم نکشد نیز که ازچشمهٔ حیوان
در مرتبه مانند خضر آب چشیدم
خودمرگ‌چه‌باشد که‌به‌شمشیرقیامت
مرگ وملك الموت‌بهم کشته بدیدم
برخواندمش‌این‌بیت که‌گفتست‌سنائی
المنة لله که به مقصود رسیدم

اسامی ماههای ترکان و اویغوران کـه خواجه به فارسی بترتیب نظم کرده است :

بشنو از من یك به یك تا حفظ گردد مر ترا
نام سال ترك بـر ترتیب اگر داری هوس
موش وگاو یوزوخرگوش اژدها ومار واسب
گوسفندوبوزنه مرغ‌وسگ وخوکست وبس

و نیز اشعاری که بمعلم ثالث نصیرالحق و الدین قدس‌الله روحه نسبت داده شده این ابیاتست که دراقسام موجود گفته شده است :

موجود منقسم به دو قسم است نزد عقل
یا واجب الوجود و یا ممکن الوجود
ممکن دو قسم گشت ، یعنی جوهر و عرض
جوهر به پنج قسم شد ای ناظم عقود
جسم و دو اصل او که هیولی و صورت‌اند
پس نفس و عقل این همه را یادگیر زود

نه قسم گشت جنس عرض وین دقیقه را
در حین بحث جوهر عقلی به من نمود
چون کم و کیف واین ومتی ومضاف ووضع
پس یفعل است و ینفعل و ملك از وجود
پس واجب الوجود از اینها منزهست
کو بود و هست و باشد واینها (یکی) نبود[۱]

درمجموعهٔ دیگری این چند بیت نیز به‌خواجه نسبت داده شده است :

من از اعداد دیدم یکعدد را — کزوشش طرح می کردم‌نشدکم
وگرچون‌برسرش‌شش می‌فزودم — از آن مقدار افزون می‌نشدهم
از این دشوار تر هرگز نباشد — برون آر ای بعلم جبر محکم

و در دنبالهٔ این اشعار نوشته شده « وقیل فی هذاالمعنی » :

زصدگر دوسیصدبکاهی‌صداست — وگرهم دوسیصد فزائی‌صداست

۱ــ جنگ شماره ۳۰۲ از کتب مرحوم خاتم‌الحکماء میرزا محمد طاهرتنکابنی طاب ثراه کــه تاریخ تحریر آن ۱۰۹۶ و ۱۰۹۷ و اکنون متعلق به‌کتابخانهٔ مجلس شورای ملی است .

۲ــ کافی‌بن محتشم قاینی ازجمله حکما و دانشمندان عصرصفوی این ابیات را شرح کرده ، ورساله‌ای در ده صفحه ترتیب داده است ، نسخهٔ آن ضمن مجموعه‌ای در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه موجود است .

اول آن بعداز بسمله :

« الحمدلله وحده والصلوة علی‌رسوله وآله الطاهرین ، وبعد این چند کلمه‌ایست درشرح ابیات سبعه‌ای که حکیم کامل و استاد فاضل نصیرالدین محمد طوسی در شرح اقسام موجودات نظم فرموده است که بنظر ارباب حکمت برسد .

آخر آن: تمت بالخیروالسعادة علی‌بدمؤلفها کافی‌بن‌محتشم‌القاینی‌ختم‌له‌بالحسنی.

قطعات و رباعیات زیر نیز در کتب تاریخ و تذکره به‌خواجه نسبت داده شده است :

منم آنکه خدمت تو کنم و نمی توانم
توئی آنکه چارهٔ من نکنی و میتوانی
دل من نمی‌پذیرد بدل تو یار گیرد
بتو دیگری چه‌ماند، تو بدیگری چه‌مانی

قطعه در پرده‌های چشم

کرد آفریدگار تعالی به فضل خویش
چشمت به هفت پرده و سه آب منقسم
صلب و مشیمه و شبکه زجاجیه و جلید
پس عنکبوت و بیض و عنب قرن و ملتحم[1]

و مقولات عشر را خواجه در این بیت جمع کرده است :

مردی دراز و نیکو مهتر به شهر امروز
با خواسته نشسته میکرد خویش فیروز
جوهر، کم، کیف، اضافه، این، متی
ملك، وضع، فعل، انفعال

قطب‌الدین شیرازی شاگرد محقق طوسی نیز مقولات عشر را در این بیت نظم کرده است :

گل به بستان دوش در خوشتر لباسی خفته بود
جوهر، این، متی، ملك، وضع

۱ــ این قسمت از شماره ۸ مجلهٔ ارمغان صفحه ۵۳۹ـ۵۴۰ از مقالات مسلسل حالات خواجه نصیرطوسی بقلم فاضل محترم آقای مدرسی چهاردهی اخذ شد .

یك نسیم از کوی جانان خاست خرم‌تر شکفت [1]
کـم ، کیف ، اضافـه ، فعـل ، انفعال

***

اقبال را بقـا نبود دل بـرو مبند
عمری کـه در غرور گذاری هبا بود
ورنیست‌باورت زمن‌این‌نکته‌گوش کن
اقبال را چـو قلب کنی لا بقا بود [2]

درفرهنگ جهانگیری ذیل لغت چنگ که بمعنی گفتار و سخن آمده این سه بیت به نصیرالدین طوسی نسبت داده است :

خمش بودن نکـو فضلست لیکن
نه چندانی که گویندت کـه گنگی
همان بهتر کـه در بزم افاضل
ز دانشهای خود چیزی بچنگی
کـه تا معلوم گردد بـر اکابر
که تو شاخ گلی یا چوب شنگی

دو رباعی زیر نیز در تذکرة الشعرا [3] بنام خواجهٔ طوسی ثبت است و نوشته شده «استاد البشر نصیرالدین‌الطوسی راست» .

۱ــ درجنگی که تاریخ تحریر آن ۱۰۹۷ است این بیت بدون اسناد به‌قطب‌الدین دیده شد . رجوع شود بمجموعهٔ شمارهٔ ۳۰۲ از کتب مرحوم میرزای تنکابنی مضبوط درکتابخانهٔ مجلس شورای ملی .

۲ــ مجله ارمغان شمارهٔ ۸ ص ۵۳۵ و ۵۳۶ .

۳ــ تذکرةالشعرا نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مجلس شورای ملی شماره ۹۰۰

از بهر سرانجام ده انجام بخوان
دروی نگر و حقیقت جام بخوان
این است دعا که مرده را زنده کند
تو وردکن و هرسحر وشام بخوان

***

گفتم که دلم ز علم محروم نشد
کم ماند ز اسرار که مفهوم نشد
اکنون که بچشم عقل در می‌نگرم
معلومم شد که هیچ معلوم نشد

درمجموعهٔ شماره ۲۲/۶۳ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی دو بیتی زیر نیز به‌خواجه طوسی نسبت داده شده است :

عارف نشود کس بتراشیدن سر
فخری نبود بس بتراشیدن سر
اول ز سر تراش بر باید خاست
مشغول شدن پس بتراشیدن سر

و ایضا در همان مجموعه بیت زیر به او منسوب شده است :

گر نشستم برسربازار و نوشیدم شراب
گو نرنجد محتسب‌شیخا ترا باری‌چه‌شد؟

درکتاب ریاض العلماء میرزا عبدالله افندی قطعهٔ زیر نیز به‌خواجه نسبت داده شده است :

هرکه گوید جهان قدیم آمد نبود دیدهٔ دلش بینا
برحدوث جهان دلیل بس‌است تیز در ریش بوعلی سینا

که بدون تردید وشك ازخواجهٔ طوسی نیست .

***

نظام بی‌نظام از کافرم خواند چراغ کذب را نبود فروغی
مسلمان خوانمش زیرا که نبود مکافات دروغی جز دروغی[۱]

***

چون نقطه اگر ساکن یکجای شوی
چون دائره گر محیط پیمای شوی
از قسمت خویش دست بیرون نبری
گر چون سر پرگار همه پای شوی

***

نی هر کـه بود به عشق دیوانه بود
نی هـر مرغی سزای این دانه بود
صد قـرن بگردد و نگـردد پیدا
مردی که به نفس خویش مردانه بود

***

اول ز مکـنونات عقل و جانست
و اندر پس او نـه فلك گردانست
زینها چو گذر کنی چهار ارکانست
پس معدن وپس نبات وپس حیوانست

***

زان پیش کـه نور بر ثریا بستند
این منطقه بـر میان جوزا بستند

۱ــ مجمع‌الفصحاء ج ۱ ص ۶۳۴

در کتم عدم بسان آتش بـر شمع
عشقت بهزار رشته بر ما بستند

***

هر چند همه هستی خود می‌دانیم
چون کار به ذات می‌رسد حیرانیم
بالجمله بـه دوك پیره زن می‌مانیم
سر رشته به دست ما و سرگردانیم

***

انـدر ره معرفت بسی تاخته‌ام
و اندر صف عارفان سر افراخته‌ام
چون پرده زروی دل برانداخته‌ام
بشناخته‌ام کـه هیچ نشناخته‌ام

***

آن قوم کـه راه بین فتادند و شدند
کس را بیقین خبر ندادند و شدند
آن عقده کـه هیچکس نتانست گشاد
هر یك گرهی[1] برآن نهادند و شدند

***

جزحق‌حکمی که حکم[2] را شایدنیست
حکمی که زحکم حق فزون آید نیست

۱ــ هریك بندی .
۲ــ ملك .

هرچیز که هست آن چنان می‌باید
وان چیز که آن چنان نمی‌باید نیست

***

ای بی خبراین شکل موهمّ هیچ است
وین دایره و سطح مجسم هیچ است
خوش باش که در نشیمن کون و فساد
وابستهٔ یکدمی و آنهم هیچ است

***

موجود بحق واحد اوّل باشد
باقی همه موهوم و مخیل باشد
هر چیز جز او که آید اندر نظرت
نقش دومین چشم احول باشد

***

گر زانکه براستخوان نماند رگ و پی
از خانهٔ تسلیم منه بیرون پی
گردن منه ار خصم بود رستم زال
منت مکش ار دوست بود حاتم طی

***

چون در سفریم ای پسر هیچ مگوی
احوال حضر در این سفر هیچ مگوی
ما هیچ وجهان هیچ وغم وشادی هیچ
میدان که نه‌ای هیچ دگر هیچ مگوی[1]

۱ــ مطلع الشمس ج۱ ص۲۲۹ وروضات الجنات ص۶۰۷ ومجمع الفصحا ج۱ ص ۶۳۳ــ۶۳۴

وهم ازوست

گر چشم یقین[1] تو نه کج مج باشد
ترسا به کلیسا رود و حج باشد
هرچیز که هست آن چنان می‌باید
ابروی تو گر راست بود کج باشد

***

از هر چه نه از بهر تو کردم توبه
وربی تو غمی خوردم از آن غم توبه
وان نیز که بعد از این برای تو کنم
گر بهتر از آن توان از آنهم توبه[2]

ابن‌الفوطی درتلخیص‌مجمع الآداب این‌دوبیتی را ازخواجه نقل‌کرده است:

زین‌گوشه و ایوان که برافراشته‌ای
وین خواستهٔ خلق که برداشته‌ای
چه فائده بُد ترا چو نایافته کام
بگذشتی و اینها همه بگذاشته‌ای

این چند دو بیتی هم در مجموعهٔ دیگر بنام خواجهٔ طوسی ثبت بود نوشته شد:[3]

۱ــ گردیدهٔ عقل.

۲ــ از مجموعه‌ای که در کتابخانهٔ ملی فرهنگ برای فروش عرضه شده بود اخذ شد.

۳ــ مجموعهٔ شماره ۱۲۳۱ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی.

آحاد بسر آحاد فراز آر مدام
ده بفکن و هر زائده را ده کن نام
وز هرطرفی نگر که تا ده چنداست
در یکدگرش ضرب کن و ساز تمام

***

بگذشته ز ماه ضرب کن ای سرور
بر سیزده و سیزدهی بر سر بر
وانگه زحساب طرح کن سی سی را
از منزل آفتاب تا برج قمر

***

هر روز ز ماه سیزده تخمین کن
پس بیست وشش دگر برو تعیین کن
هر برجی را ز منزل خور سی ده
میدان درجات مه مرا تحسین کن

مرحوم میرزا محسن فیض (قدس سره) در رسالهٔ غنیة الانام فی معرفة الساعات والایام، و در رسالهٔ دیگرخود مسماة به معیار الساعات ابیات زیر را که در اختیارات ایام هفته است به محقق طوسی نسبت داده و گوید خواجه گفتار حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق (ع) را ترجمه نموده است .

بقول جعفر صادق خلاصهٔ سادات
ز ماه فارسیان هفت روز مذموم است
نخست روز سیم باز پنجم و پس از آن
چوروز سیزدهم روز شانزدهم شوم است

دگر ز عشر سیم بیست و یك چو بیست و چهار
و بیست و پنج که آنهم به نحس مرقوم است
به جز عبادت کاری مکن در این ایام
اگرچه نیك و بدت همچو رزق مقسوم است
بماند بیست و سه روز خجستهٔ مختار
که در عموم حوائج به خیر مختوم است
ولیك چارم و هشتم سفر مکن زنهار
که هلك و خوف در این هر دو نص محتوم است
بروز یازدهم پیش پادشاه مرو
اگرچه سنگ دلش بر تو نرم چون موم است
گریز نیز در این روز نا پسند آمد
که ره مخوف و هوای خلاص مسموم است
مکن دوازدهم با کسی مناظره‌ای
که در خصومت این روز، صلح معدوم است[۱]

هذاالنظم و القواعد منسوبة الی المحقق الطوسی [۲]

آنچه بگذشته است از سالت — بشمر از مه ملکشاهی
پس بهر برج ده تو ماهی را — تا ببرجی رسی که میخواهی
لیك اینجا دقیقه‌ای بشنو — اگر از سرّ کار آگاهی
ماهی از سال اگر ز نصف گذشت — و تو در سدس اول ماهی

۱ـ ازمجموعهٔ خطی متعلق به نگارنده.

۲ـ از رسالهٔ غنیةالانام فی معرفة الساعات والایام ـ و عنوان نسبت بـه محقق طوسی در حاشیه نوشته شده است.

مکن آن ماه را حساب آنگاه تا نیاید درآن غلط راهی

دوبیت زیر نیز درکتاب اخلاق ناصری فصل چهارم درسیاست و تدبیر اولاد درج است که ظاهراً از خود خواجه است :

زنهار که از برای فرزند معلول و لئیم دایه مپسند
خوئی که به‌شیردربدن‌رفت آن‌دم‌برود که جان‌زتن‌رفت

در معرفة اوقات ساعات :

چو خواهی بدانی تو ساعات روز
زمین مساوی طلب دل فروز
پس آنگه ببین سایهٔ خویش را
قدم کن بدانی کم و بیش را
قدم چون شود بیست آنگه چهار
بود ساعت اولین از نهار
شود سیزده چون قدم ای پسر
دوم ساعت از روز دانی دگر
ببین نه قدم را سه ساعت شناس
تو شش را بیا چار دان بی قیاس
سیم گر بود ساعت پنجمین
ششم ظل ثانی ز کل بر زمین
قدم چون سه ماند ز بعد زوال
بود ساعت هفتمین بی مثال
دگر شش قدم هشت ساعت شمر
نهم ساعتش نه قدم می شمر

۱ــ مجموعه شماره ۱۸۲۵ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی

دهم ساعتش دان ده و دو قدم
ده و چهار شد یازده بی الم
بساعت ده و دو شود در غروب
خور عالم افروز دور از عیوب

این بود بعضی از اشعار منسوب بخواجه طوسی که از تذکره‌ها و مجموعه‌ها و جنگها و کتب دیگر جمع و در این دفتر ثبت‌گردید . و با تتبع بیشتری میتوان اشعار دیگری باز از او بدست آورد و براین ابیات افزود . چه بتصریح صلاح‌الدین صفدی در کتاب «الوافی بالوفیات» ومحمدبن‌شاکر در کتاب «فوات الوفیات» خواجه را شعر فارسی بسیاری بوده است که تمام از میان رفته است و جسته جسته بعضی از آنها در مجموعه‌ها و جنگها ضبط شده است . بنابراین با تجسس بیشتری می‌توان اشعار دیگری از او بدست آورد . لیکن باید توجه داشت که هر شعری که بنام نصیرطوسی یا طوسی و امثال آن دیده شود نباید بی‌تأمل و تحقیق از خواجهٔ طوسی دانست ، چنانکه اکنون دیوانی به‌نام خواجه نصیرالدین طوسی درتهران چاپ و منتشر شده که جزچند رباعی آن‌که درتذکره‌ها بنام وی‌ثبت است مسلماً بقیه ازخواجهٔ‌طوسی نیست . وجامع وناشردیوان مزبور هرغزلی که تخلص «طوسی» داشته‌بتصور اینکه از خواجه است درآن دیوان آورده وهیچ مأخذ ومدرك آنرا یاد نکرده و آنرا بنام خواجه نصیرالدین منتشر کرده است . در صورتی که خواجه در غزل‌سرائی‌دستی نداشته، واز اوغزلی روایت نشده است. ودیگر آنکه تخلص طوسی معلوم نیست از آن خواجه باشد و شاعر طوسی بسیار بوده که ممکن است تخلص طوسی ازآنها باشد . و دیگر آنکه اشعاری که ازخواجه رسیده

بیشتر قطعات و رباعیاتست و قصاید دراز و غزل از او کم دیده شده است .

و اما اشعار چندی که در « رسالهٔ شناخت امام » بروش عقاید اسماعیلیه گفته شده [۱] و به «خواجه نصیر» نسبت داده شده بدون شك و تردید ازو نیست. مانند این ابیات :

ای در وجود رحمت تو ، کون را مکان
وی در پناه حضرت تو خلق در امان
از روی شکل مظهری [۲] انوار کردگار
وز راه عقل مصدری [۳] انواع کن فکان

۱ـ رسالهٔ درعقاید اسماعیلیه بنام «رسالهٔ شناخت امام» در ایام دولت شاه طهماسب اول صفوی تألیف شده که مؤلفش معلوم نیست و درآن اشعار چندی مناسب با مذهب باطنی و اسماعیلی بنام « خواجه نصیر » ذکر شده که ازنظم بسیار سست آن مسلم است که از خواجهٔ طوسی نیست . رسالهٔ مزبور بسال ۱۹۴۷ میلادی در مطبعه اعتماد قاهره بسعی مستشرق فقید ایوانف روسی بطبع رسیده است . نسخهٔ خطی از این رساله که ناقص و صفحات اول آن افتاده است ضمن مجموعه‌ای در کتابخانهٔ آقای سید حسین آموزگار بنظررسید ویکی دیگرازنسخ این مجموعه دیوان شاعریست بنام «غریبی» که اشعارش همه مذهبی و قصاید و غزلیات آن تمام دربیان عقاید اسماعیلیه است ، و این شاعر چنانکه از مطالعهٔ دیوانش معلوم شد در ایام سلطنت شاه طهماسب اول می‌زیسته و در طی اشعارش گاهی تاریخ ۹۶۴ یاد شده است و چون اشعارش نظیر چند بیتی که از « رسالهٔ شناخت امام » نقل شد می‌باشد بنابراین تصور می‌رود که این اشعار ازهمان غریبی شاعر باشد .

۲ـ ۳ـ کذا فی‌الاصل والظاهر : مظهر، مصدر .

آئی ز روی ظاهر در چشم کل خلق
باشی بحکم باطن و از عقل کل نهان
ای هـر سه کون با تو و تو بوده با همه
وی هردوعالم از تو وتو دوری[۱] زین و آن

واین چند بیت دیگر :

چه صور دعوت اوحجتش دمید آنگه
بعلم زنده بود جمله را بمیراند
چه باز صور قیامت بذات خود بدمد
هرآنکه مردهٔ جهل است زنده گرداند
کسی که زنده شود از ندای دعوت او
بتخت مملکت سرمدیش بنشانـد
کسی کـه مرده بماند بروز بعثت او
بآتش عـدم جاودان بسوزاند
نشان زندگی او دراین جهان این‌است
کـه دل ز هرچه بود غیر او بیفشاند
نشان مردگی آن دگر که این باشد
که روز درگه او ذره‌ای بگرداند
وگر ترا بوزد هر دو عالمت باشد
وگرنه ذات ترا نیز از تو بستاند

غرض از ذکر این اشعار کـه مسلماً از خواجهٔ طوسی رحمة الله علیه نیست آنست کـه طایفهٔ اسماعیلیه در کتابهای خویش این شعرهای سست و

۱ــ دور .

بی‌معنی را بدان بزرگ بسته و از شهرت وی استفاده کرده‌اند، و احتمال هم دارد که در میان آن طایفه خواجه نصیر نامی غیرخواجه طوسی بوده و این اشعار از او باشد.

این بود تمامی سخن در احوال و آثار خواجهٔ طوسی رحمه‌الله.

سپاس خدای را که توفیق بر اتمام و تجدید طبع آن یافت وصلی‌الله‌علی محمد و آله الطاهرین.

فهرست‌ها

مستدرکات و توضیحات

ص۳ س۷ ابن کثیر در تاریخ البدایة و النهایة پدر خواجه را بنام عبدالله یادکرده و آن مسلماً اشتباه است، و در بارهٔ خواجه چنین نوشته است

النصیرالدین الطوسی، ویقال الخواجا (کذا) نصیرالدین، اشتغل فی شبیبته وحصل علم الاوائل جید، و صنف فی ذلك فی علم الکلام و شرح الاشارات لابن سینا و وزرلاصحاب قلاع الالموت من الاسماعیلیة، ثم وزر لهولاکو، وکان معه فی واقعة بغداد، و من الناس من یزعم انه اشار علی هولاکو بقتل الخلیفة والله اعلم، وعندی ان هذا لایصدر من عاقل و لافاضل، وقد ذکره بعض البغاددة فاثنی علیه، وله شعر جید قوی، واصل اشتغاله علی المعین سالم بن بدار (کذا) بن علی المصری المعتزلی المتشیع، فنزع فیه عروق کثیرة منه حتی افسد اعتقاده.

(تاریخ ابن کثیر جزء ۱۳ طبع مطبعة السعادة بمصر ص ۲۶۷)

ص۴ س۱ آنچه گفته شد که در مولد و منشاء خواجهٔ طوسی اختلافی نیست مطابق مآخذ معتبر قدیم است که همه جا محل تولد و پرورش او را طوس نوشته‌اند و شواهد و قراین بسیاری که در زیریاد می‌شود تأیید می‌کندکه خواجه از مردم مشهدطوس بوده، وگفتهٔ حمدالله مستوفی و پیروان او اساس و مأخذی ندارد

۱ـ هرجا که نامی از پدر خواجه برده شده محمد بن الحسن الطوسی یاد شده است اگر پدرش از مردم قم یا جهرود می‌بود بطوسی یاد نمی‌شد

۲ـ هیچ یك از مورخان معاصر یا قریب‌العصر وی اشاره‌ای به اینکه وی اصلش از جهرود و یا قم است نکرده‌اند، واول کسی که اصل او را قم و یا

جهرود نوشته حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده است

۳ـ خواجه درتمام تألیفات ونامه‌های خویش‌خود را طوسی معرفی‌می‌کند، و در مقدمهٔ زیج ایلخانی هم‌گوید (و من نصیر که از طوسم) و درهیچ جااشاره‌ای به‌اصل خویش که جهرود یاقم است ننموده

۴ـ سالم بن بدران استادش در اجازه‌ای که به خواجه داده او را افضل اهل خراسان خوانده است

۵ـ ابن‌الفوطی‌درکتاب تلخیص مجمع الآداب که صدها جا از استاد خود محقق طوسی یاد کرده همه جا او را طوسی نوشته و اشاره‌ای به اصل وی که قمی یا جهرودی است‌ننموده‌است

۶ـ صدرالدین ابراهیم حمویهٔ جوینی که با خواجه همزمان است و چند مرتبه در کوفه و بغداد خدمت خواجه را در یافته و از وی مجازگشته، درکتاب نفیس خود فرائد السمطین چند موضع از خواجه نام برده و از او روایت حدیث نموده ودر دوجا او را مشهدی طوسی خوانده است

۷ـ علاءالدین محمد بهشتی اسفراینی که او نیز از جملهٔ شاگردان خواجه است، درمقدمهٔ شرح تجرید خود موسوم به تفریدالاعتماد در شرح تجرید الاعتقاد که ازخواجه با تجلیل تمام نام برده، او را مشهدی طوسی نوشته است

۸ـ نصیرالدین عبدالله بن حمزهٔ طوسی که از بزرگان علماء شیعه وهمزمان با امام‌فخر رازی است، و خواجه اجازهٔ روایت حدیث از او دارد، دردو حدیث که از او روایت‌کرده است او را خال پدرخویش محمد بن‌الحسن معرفی نموده و پیداست که‌کسان و اقوام مادری و پدری وی همه ازمردم‌طوس بوده‌اند. دربارهٔ خاندان خواجهٔ طوسی و اصل وتبار وی شرح‌زیر در مجموعهٔش ۴۰۱۳ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی (ج ۱۱ ص۲۱) قبل‌از صفحهٔ رسالهٔ جبر و قدرخواجهٔ طوسی نوشته شده است که ذکر آن خالی‌از فائده نیست.

قاضی شرف‌الدین احمد بن عبدالله النخعی المالکی در صحبت علی بن موسی‌الرضا علیه الصلوة والسلام به خوراسان (؟) آمد. و متولی قضاء طوس شد فرزندان داشت که فرزندان نامورند. فرزندان اوسه دختر بودند باربانویه(ظ نازبانویه) جدهٔ عمادالدین طوسی صاحب واسطه و وسیله است نزیل قم.

عفیفه جدهٔ قضاة طوسی کاشان است

لطیفه مفسه (ظ. مفتیه) بوذی جدهٔ خواجهٔ سعید نصیرالدین طوسی قدس‌الله

روحه. شوهان (ظ. شوهران) این هرسه خواهرهم از نسل ذکورقاضی‌شرف‌الدین نخعی مالکی مذکور بوده است.

(وجدت من خط القاضی‌السعید العلامة فخرالدین احمد بن قاضی السعید العلامة عماد الدین محمد الطوسی قدس‌الله روحه العزیز . تحریرا فی تاسع عشر ربیع الاخر لسنة تسعین و سبع مائه بخطالعبد الضعیف الفقیر المحتاج الی‌رحمة‌الله للطیف عبداللطیف بن احمدبن‌عبداللطیف‌بن‌اسعد بن‌محمد بن‌عبدالجبار الطوسی احسن‌الله تعالی عواقبه بحق الحق.

ص۵۸ س۱۹ سه سطر زیر درآخر صفحهٔ بعد از (به عراق و بغداد سفر نمود) افزوده شود .

خواجه در سال ۶۶۵ سفری بخراسان و قهستان‌کرد، و در این سفر علامه قطب‌الدین شیرازی هم درخدمت وی بود. این سفرظاهراً بیشتر از یك سال بطول انجامید، و بطوریکه ابن الفوطی‌گوید: خواجه از این سفردر سال۶۶۷ به مراغه بازگشت. (تلخیص مجمع‌الآداب ابن‌الفوطی و ذیل تاریخ بغداد)

ص۱۹۵ س نجم‌الدین احمد نخجوانی ــ در تاریخ آل سلجوق تألیف ناصرالدین یحیی ابن محمد معروف به ابن بی‌بی در ذکر امیر جلال‌الدین قراطای یـادی از نجم‌الدین شده و در باره‌اش چنین نوشته شده است .

امیر جلال‌الدین چون ازمحـاربت صحراء آقسرا مـراجعت نمود و مسند وزارت از فر وزیری عالم عامل عاطل بود، امام معظم نجم‌الدین نخجوانی راکه در فنون علوم بحر مواج و سحاب ثجاج‌بود، و شرع و حکومت را جمع‌کرده و معقول و منقول را در ذات‌کریم امتزاج داده، به تقلد منصب وزارت مکلف ومـذم (کذا ــ والظاهر . ملزم) گردانید ...

چون قاضی نجم‌الدین مدتی مباشرت وزارت کرد و دید که کارها برسبیل وجوب نمیرودترك وزارت‌کرد وبه‌طرف حلب عزیمت ساخت، و درآنجا درتاریخ ۶۵۰ بعالم دیگر انتقال یافت .

صاحب روضات‌الجنات از کتاب تلخیص الآثار نقل کندکـه نجم‌الـدین نخجوانی راشرحی براشارات شیخ وشرحی برکلیات قانون است.

فرزند اعز دکتر محسن مدرس رضوی حفظه‌الله استاد دانشگاه آلبرتای کانادا مقالات چندی که بوسیله دانشمندان جهان بزبانهای مختلف (انگلیسی وروسی وفرانسه وآلمانی وایتالیائی) درمجلات وکتب راجع به‌خواجه انتشار یافته استخراج وفتوکپی آنها را بعضی با ترجمهٔ فارسی و برخی بی‌ترجمه برای این بنده فرستاده بود که در تجدیدطبع کتاب ازآنها استفاده نماید لیکن چون عدهٔ مقالات بسیاروبعضی مفصل و اغلب با صورت عملهای ریاضی همراه بود از این جهت از درج همهٔ آنها در کتاب خودداری کرد، وفقط بذکر چند ملخص از مقالات و فهرستی ازبقیه اکتفا نمود اینك چند خلاصهٔ از مقالات :

خلاصهٔ مقاله *L. I Dovlatova* دربارهٔ تحریر اقلیدس

ریاضی‌دان ایرانی نصیرالدین طوسی (۱۲۵۰ میلادی) ازمقدمهٔ اقلیدس کتابی بعربی تهیه کرد که در شهر رم در ۱۵۹۴ م بطبع رسید

کتاب تحریر اقلیدس تحریریست ازمطالب مقدمهٔ اقلیدس که به وسیلهٔ خانم *Dovlatova* بروسی ترجمه شده است.

در این مقاله مشارالیها دربارهٔ اصول موضوعهٔ تحریر بحث می کند، وآنرا از طرفی با اصول موضوعهٔ مقدمهٔ اقلیدس، واز سمتی دیگر با نظریهٔ (*Hilbert* دانشمند و ریاضی دان مشهور آلمانی) در بارهٔ هندسهٔ اقلیدسی قیاس می کند

در این مقاله از اصول موضوعهٔ نصیرالدین چهار اصل ذکر شده است، و نشانداده شده که چه از نظر سبك وچه از نظر زمان اصول موضوعهٔ نصیرالدین بین اصول اقلیدس و اصول موضوعهٔ *Hilbert* واقع می‌شود .

اصل مقاله بزبان روسی و به‌نشانی زیر است

Azerbaidzan .Gos. Univ. Mcen. ZOp. Ser Fiz. – Mat.
Nauk (*E. S. Kennedy* خلاصه از) *1969, no. 2, 83 – 86.*
نمرهٔ ۱۷۱۳ مجلد ۴۵ مجلهٔ *Mathematical Reeview* سال ۱۹۷۳

مقالهٔ R. I. ibadov تعیین جیب زاویهٔ یك درجه از نصیرالدین طوسی.
برطبق نسخه‌های خطی ازنصیرالدین طوسی ون‌ـ بیرجندی ، مؤلف این‌مقاله تأیید میکند که نصیرالدین طوسی (۱۲۷۴ – ۱۲۰۱) مقدار جیب زاویهٔ یك درجه را با تقریب رقم پنجم اعشار بدست آورده است،مـؤلف مقالــه بعضی از روابط و قضایای مثلثاتی را که برای این حساب بکار رفته ذکر می کند، وآنها را بانتایجی که دانشمندان دیگر آسیای مرکزی و اروپای غربی بدست‌آورده‌اند نشان می‌دهد.

مقاله در مجلهٔ زیر طبع شده است.

izv. Akad. Nank Azerbaidzan, SSR Sev. Fiz Tehn. Math. Nouk. 1968 no. 1, 49 – 54.

خلاصه از G. chogoshvili

نمره ۵۳۹۳مجلد۴۰ مجلهٔ Mathematical Reeview سال ۱۹۷۰

خلاصهٔ مقالهٔ *A. kubesov* راجع به‌شرح نصیرالدین‌طوسی دربارهٔ کتاب کره و استوانهٔ ارشمیدس (بزبان روسی)

مؤلف این مقاله نوشتهٔ خود را با ذکر چهار کتاب عربی شرح بر کره و استوانهٔ ارشمیدس که‌مقدم بر کتاب‌نصیرالدین‌است‌شروع‌میکند،مرجع این‌مقاله‌طبع کتاب مجموعهٔ رسائل جلدهای اول و دوم از انتشارات دائرةالمعارف عثمانیهٔ‌حیدر آباد (۱۹۴۰)است، و این طبع با چاپ پاریس مقابله شده است

کتاب‌ارشمیدس یونانی‌است وترجمه‌ای‌که نصیرالدین از‌آن استفاده‌کرده است در ضمن مقاله موردقیاس قرارگرفته، و بعضی اختلافات‌در وصف وشماره‌گذاری قضایا ذکر گردیده است. درکتاب اول عربی چهار قضیه وجود دارد که در اصل یونانی نیست . و شرح نصیرالدین کوتاه‌تر از شرح *Eutocius* است، و نصیرالدین فقط قسمتهای مشکل‌تر کتاب را شرح می‌کند

اشکالی را که بعضی‌ها راجع به قیاس طولهای خطوط مستقیم و منحنی (و سطوح مسطح ومنحنی)گرفته، و ادعا کرده‌اندکه چون اینها مقادیر غیرمتناهی‌است بنابراین قابل قیاس نمی‌باشند، نصیرالدین بحث می‌کند و نتیجه می‌گیرد که چنین قیاسی منطقی وصحیح است.

فهرستی از نامعادلات درکسرها که تمام آنها در مقدمهٔ اقلیدس وجود دارد دراین کتاب نیز موجود،وازآنها برای‌اثبات قضایای مختلفی‌استفاده شده‌است، مثلا نصیرالدین نشان می‌دهد که حداکثر تابع $y=x(۳a-x)$ برای مقادیر x بین صفر و $۳a$ در نقطهٔ $x=a$ می‌باشد، و y بطور دائم در فاصله $o\leqslant x\leqslant a$ زیاد می‌گردد، و در فاصلهٔ $a\leqslant x\leqslant ۳a$ کم می‌شود .

(در اینجا بیان مطلب را با علامات امروزی نشان داده‌ایم)

برای قضیهٔ نهم کتاب دوم، نصیرالدین طریقهٔ اثباتی خود را بکار می‌برد، و قضیهٔ این است

«از تمام قطعات کره که دارای سطوح مساوی‌هستند. نیمکره دارای‌بزرگترین حجم است»

این مقاله آنچه راکه باید دربارهٔ کار ارشمیدس که توسط مسلمانان مشرق زمین مطالعه وتوسعه داده شده، بیان نمی‌کند، اما قدم خوبی درراه صحیحی‌است.
(از مجله *VoProsy lstor. Estestoznan,i Tehn, VyP, 2(27) (1969) 23 – 28*

خلاصه از *E. S. Kennedy*

نمره ۵۲۹۳ مجلد ۳۹ مجلهٔ *Mathematical Review* سال ۱۹۷۰

مقاله توسط : *Rozenfel'd BA; kubesov, AK*

بعنوان مؤلف طبع رومی کتاب زیر کیست؟ *Sobirov G.S*

«Elmentorum gesnetricorum libri tredecium ex tradition doctissimi Nasiridini tusini»

چاپ رومی از نسخهٔ اصلی است که از ترکیه آورده شده است. با کمی دقت ملاحظه می‌شود که این کتاب با تغییر کلمات و جملات کتاب نصیرالدین فراهم شده‌است. «مؤلفان این مقاله حدس می‌زنند که نسخهٔ فوق اثر یکی از پنج دستیار و همکار نصیرالدین است که در سمرقند در رصدخانهٔ الغ بیك کار می‌کرده و پس از مرگ طوسی بترکیه فرار کرده است»[1]

احتمال دارد که از مقایسهٔ طبع رومی با نسخهٔ شماره ۲۸۰۰ N کتابخانهٔ *Florentine* (قاضی زادهٔ رومی) و نمرهٔ ۴۰۱/۲ N کتابخانهٔ *Rampur* (حسین البیرجندی) نام مؤلف را بتوان یافت

اصل مقاله به روسی در مجلهٔ *Voprosy Istor. Estest., Tehn. Vyp. 20(1966) 51-53* می‌باشد

خلاصه از *(I. N. Veselovskii)*

نمره ۴۹۴۳, مجلد ۳۶ مجلهٔ *Mathematical Review* (سال ۱۹۶۵)

۱ـ اشتباهست دستیاران نصیرالدین زنده نبوده‌اند که بعد در سمرقند در رصدخانهٔ الغ بیك کار کنند و بعد بترکیه فرارنمایند معلوم نیست این اشتباه از مؤلف یا مؤلفان مقاله است یا مترجم

قضیه جیب‌ها ـ رابطهٔ مهمی که امروز به صورت زیر بیان می‌شود

$$\frac{a}{sinA}=\frac{b}{sinB}=\frac{c}{sinC}$$

بربطلمیوس (۱۵۰ میلادی) معلوم بوده است‌گرچه او این رابطه را بکمك قطعه‌ها بیان می‌کرده است، با وجود اینکه بیرونی و سایر نویسندگان مشرق زمین این رابطه‌را می‌دانسته‌اند ولی نصیرالدین طوسی بود (۱۲۵۰) ؟ که برای اولین بار آنرا به صورت واضحی در نوشته‌هایش آورد

مثلث‌کروی قائم‌الزاویه‌ـ ریاضی دانهای یونانی ازمثلث‌کروی قائم‌الزاویه درمحاسباتشان استفاده می‌کردند، اما درهیچ مرجعی شرح کامل‌آنرا نمی‌یابیم:

اگر وتر را C فرض کنیم شش رابطهٔ زیر را خواهیم یافت

۱ـ $cosC=cosa \ \ cosb$

۲ـ $cosC=cotgA \ \ cotgB$

۳ـ $cosA=cosa \ \ sinB$

۴ـ $cosA=tgb \ \ cotgc$

۵ـ $sinb=sinc \ \ sinb$

۶ـ $sinb=tga \ \ cotgA$

بطلمیوس (۱۵۰) در مسائل نجومی خویش از روابط اول و چهارم وپنجم و ششم فوق استفاده‌می‌کرد ،گرچه بدون‌کومك توابع او نمی‌توانست روابط‌فوق را بنویسد

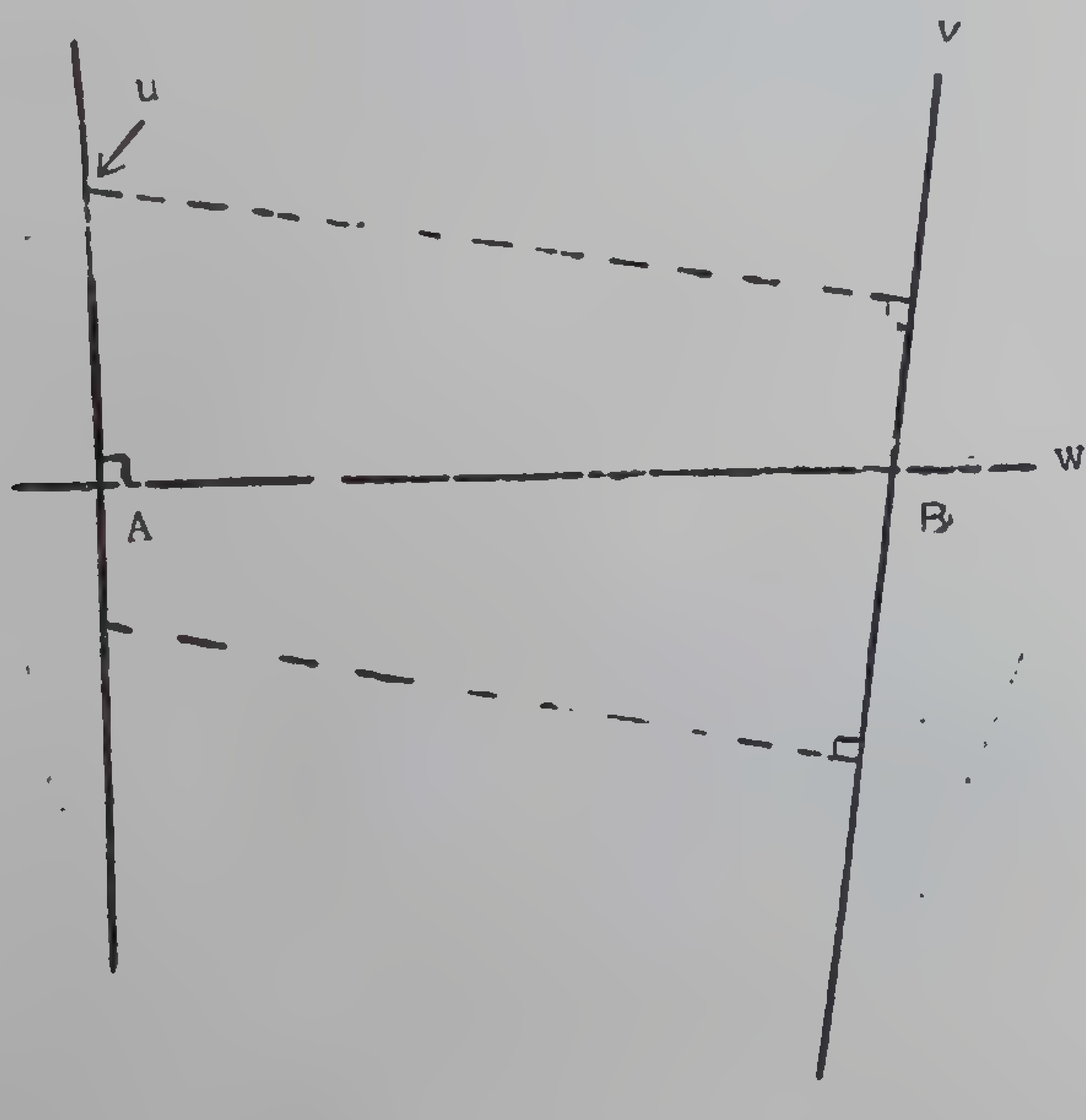
رابطهٔ سوم را جابربن افلاح (۱۱۴۵) بدست آورده که معمولا بنام قضیهٔ

جابر معروفست، اولین نویسنده‌ای که هوشش رابطهٔ فوق‌را گرد آورد نصیرالدین طوسی بود (۱۲۵۰) ؟

[نقل ازکتاب *History of Mathematics* تألیف *D.E Smith* سال ۱۹۵۸ صفحات ۶۳۰ و ۶۳۱ کتاب]

پس از عمرخیام در شهرمراغه نصیرالدین طوسی (۱۲۷۴ – ۱۲۰۱)منجم هلاکوخان نوهٔ چنگیز خان و برادرقوبیلای‌قاآن سعی کرد که اصل خطوط موازی را ثابت کند، و برای اثبات آن از سه‌قضیه مربوط بچهار ضلعی *Saccheri* شروع کرد (این چهارضلعی دارای دوضلع مساوی است که هردوعمود برقاعده‌می‌باشند) اثبات آن بستگی به قضیهٔ زیر داردکه این هم معادل اصل اقلیدس می‌باشد .

قضیه ـ اگر خط u در نقطهٔ A برخط W عمود باشد و خط v نسبت به‌ـ خط W در نقطهٔ B مایل باشد (یعنی زاویهٔ حاده یا منفرجه با خط W بسازد) در این صورت خطوط عمودی که از u به v کشیده شود در سمتی که u زاویهٔ حاده با u می‌سازد کوتاه‌تر از AB و در جهتی که u زاویهٔ منفرجه با u می‌سازد بلندتر از AB می‌باشند .



نظریات نصیرالدین دربارهٔ هندسهٔ غیراقلیدسی که نفر سوم و آخرین دانشمند عربی(؟) زبانی بود که در این باره می‌نوشت، در قرن هفدهم بوسیلهٔ *Wallis* ترجمه و منتشر شد (قبل از نصیرالدین ابن هیثم و عمرخیام در این باره مطالبی نوشته بودند) چنین بنظر می‌رسد که ترجمه والیس *Wallis* نقطهٔ شروع تحقیقات بعدی دربارهٔ این موضوع توسط *Saccheri* در ثلث اول قرن هیجدهم قرارگرفت.

نصیرالدین راه‌سایر دانشمندان عرب(؟) را پیش‌گرفت و بعلم نجوم ومثلثات نیز مطالبی افزود. با ادامهٔ کار ابوالوفاء نصیرالدین اولین کسی است که علوم مثلثات مسطحه و کروی را به صورت علم جداگانه‌ای تدوین کرد. چـون در میان اعراب، مانند هندیها و یونانیها تا آن زمان مثلثات جزئی ازعلم هیأت بشمارمیرفت.

در نوشته‌های نصیرالدیـن شش تابـع معمولی مثلثات بکار رفته است. و راههای حل مسائل مختلفی در مثلثات مسطحه و کروی طرح شده است. بدبختانه کارهـای نصیرالـدین تـأثیر محدودی داشت و در اروپـا چندان مشهور نگشت. درهیأت نصیرالدین پیشرفتی کرد که ممکن است بنظر کپرنیك *Copernicus* رسیده باشد.

اعراب از نظریات ارسطو و هم بطلمیوس برای نجوم اقتباس کردند، و با مشاهدهٔ اختلافات بین این نظریات سعی کردند که آنهارا باهم وفق دهند واصلاح نمایند.

در این راه نصیرالدین ملاحظه نمود که ترکیبی از دو حرکت یك نـواخت دائره‌ای در ساختمان معمول *epicycle* ممکن است که حـرکت متقابل در خط راست ایجاد کند.

بدین معنی که اگر یك دائره بدون لغزش در داخل دائـره‌ای که شعاع آن دو برابر دائره اول است بغلتد مکان هندسی یك نقطه در محیط دائرهٔ کوچکتر یکی از اقطار دائره بزرگ خواهد بود.

این قضیه نصیرالدین بر کپرنیك *Copernicus* و کاردان *Cardan* درقرن شانزدهم میلادی معلوم گشت، و یا بوسیلهٔ آنها دوباره کشف شد.

(نقل از کتاب *A History of Mathematics* تألیف *C. B. Boyer*
صفحات ۲۶۷ - ۲۶۸)

کتاب (جامع)الحساب فی‌التخت والتراب (*board and dust*) ترجمهٔ س.ا. احمداف *S.A. Ahmedov* وب. ا. روزنفلد *B.A. Rozenfel'd* بعلاوهٔ یادداشتهائی از احمداف (در مجله *Lstor-Mat. issled* شمارهٔ ۱۵ سال۱۹۶۳ صفحات ۴۳۱ - ۴۴۴) در سال ۱۲۶۵

دانشمند و فیلسوف ایرانی‌کتابی بعربی بعنوان فوق نوشت این‌کتاب مشتمل برسه فصل است حساب اعـداد صحیح و کسور معمولی و کسور بـر مبنای شصت (*Sexagesimal*)

این مقاله فقط ترجمهٔ یازدهمین بخش ازفصل اول بزبان روسی است واین قسمت از این کتاب است که بسیار جالب و فوق‌العاده مورد توجه می‌باشد، بـر این ترجمه شرحی نیز اضافه شده است.

قسمتی که ترجمه شده راجع بیافتن‌ریشه‌های اعدادصحاح است، و درضمن بحث طوسی نشان می‌دهدکه از ضرایب *binomial* مطلع مـی‌باشد . و بعلاوه بردیف اعدادی جدولی‌که اکنون به مثلث پاسکال مشهوراست دراین فصل‌اشاره می‌شود. و نیز در همین بخش قوانین زیر را با کلمات و روابط بیان می‌کند.

$$\left(\frac{n}{m}\right)=\left(\frac{n-1}{m-1}\right)+\left(\frac{n-1}{m}\right),$$

$$(a+b)^n-a^n=\binom{n}{1}a^{n-1}b+\binom{n}{2}a^{n-2}b^2+\dots+b^n,$$

و آنها را درمورد مثال

$$\sqrt[6]{244140626}=25+\frac{1}{(26)^6-(25)^6}$$

بکارمی‌برد.

قبل از طبع این مقاله قدیمترین اثر و مرجعی که در آن این روابط بکار برده شده است کتاب مفتاح الحساب (غیاث الدین جمشید الکاشی) است که درسنهٔ ۱۴۲۷ م نوشته شده است.

اصل مقاله در مجلهٔ

(نمره ۵۷۷۶ مجلد ۳۱ مجلهٔ *Mathematical Review* سال ۱۹۶۶
Istor - Mat. Issled No 15 (1963)431 - 444) بچاپ رسیده است
خلاصه از *E. S. Kennedy*

ازکتاب هندسهٔ غیراقلیدسی *Non — Euclidean Geometry* تالیف *R. Bonola* (۱۹۱۲) صفحات ۱۰–۱۱–۱۲

از ریاضی دانهائی که اصل خطوط موازی اقلیدس را می‌خـــواستند اثبات کنند باید از نصیرالدین (۱۲۷۴ - ۱۲۰۱) نام برد. گرچه او برای اثبات اصل پنجم از اساسی‌که قبلا *Aganis* بکار برده بود ، استفاده می‌کند . با وصف ایــن باید بدو سبب اسم او را ذکر کرد، اول برای نظر مبتکرانهٔ او ، چون برای اولین بار اهمیت قضیه مربوط به‌مجموع زوایای یك‌مثلث را بطور واضحی بیان نمود. و دوم برای استدلالات وسیع و کامل او در زمینه اثبات این اصل است .

(رجوع شود به‌کتاب *Euclidis elementorum libri XII Studii Nassiredini*

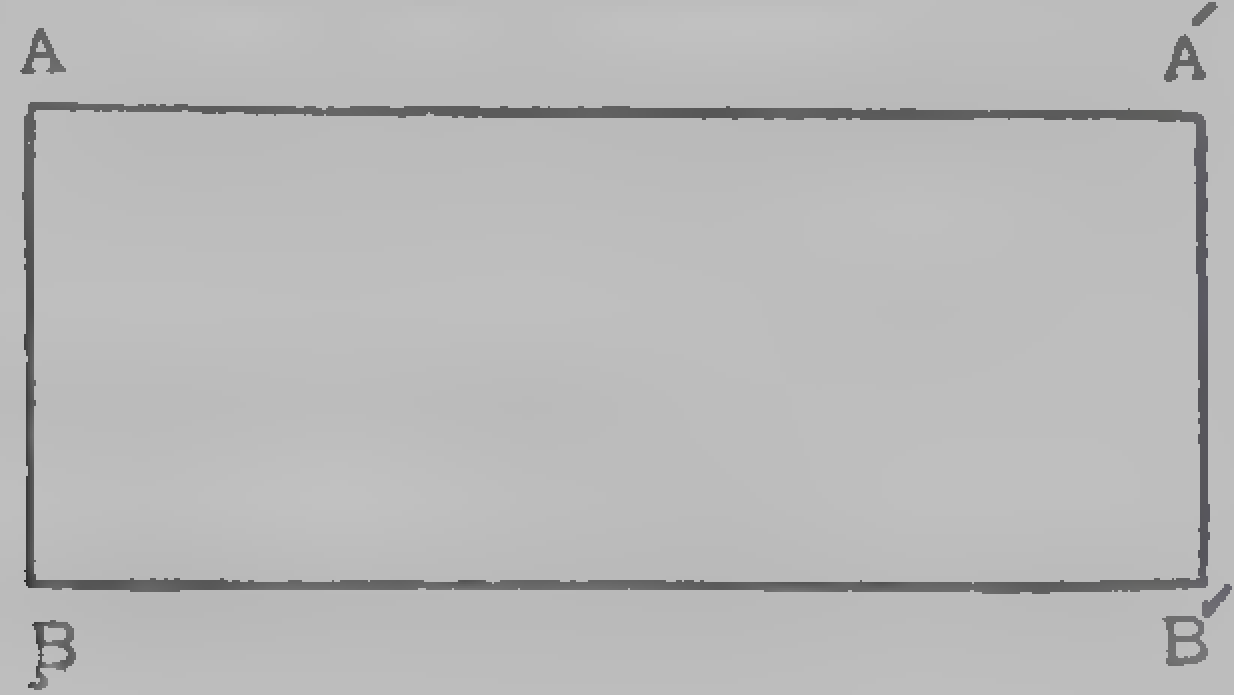
***

کتاب مقدمهٔ اقلیدس طبع رم سال ۱۵۹۴ میلادی . این‌کتاب کــه در اصل عربیست درسالهای۱۶۵۷ و۱۸۰۱ تجدید طبع شده، ولی بزبان خارجی دیگری ترجمه نگردیده است .

قسمت عمدهٔ فرضیه او این است‌که:

« اگر دو خط مستقیم r و s یکی عمود و دیگری مایل نسبت به قطعهٔ AB باشد ، طول عمودهائی که از s بر r رسم شوند کمتر از AB در سمتی است‌که s زاویهٔ حاده با AB می‌سازد و بزرگتر از AB درسمتی است که زاویهٔ s باAB منفرجه است . از این فرضیه فوراً نتیجهٔ زیر حاصل می‌شود که اگر AB و $A'B'$ دو عمود مساوی بر خط BB' دریك سمت باشند ، خط AA' خود عمود برخطوط AB و $A'B'$ می‌باشد ، بعلاوه $AA' = BB'$ خواهــد بود . و بنابراین $AA'BB'$

چهار ضلعی است با زوایای قائمه واضلاع متقابل متساوی (یعنی مستطیل). ازاین مطلب نصیرالدین نتیجه می‌گیرد که مجموع زوایای یك مثلث برابر دو زاویهٔ قائمه است. برای مثلث قائم‌الزاویه این قضیه واضح است چون آن نیمهٔ مستطیل می‌باشد.

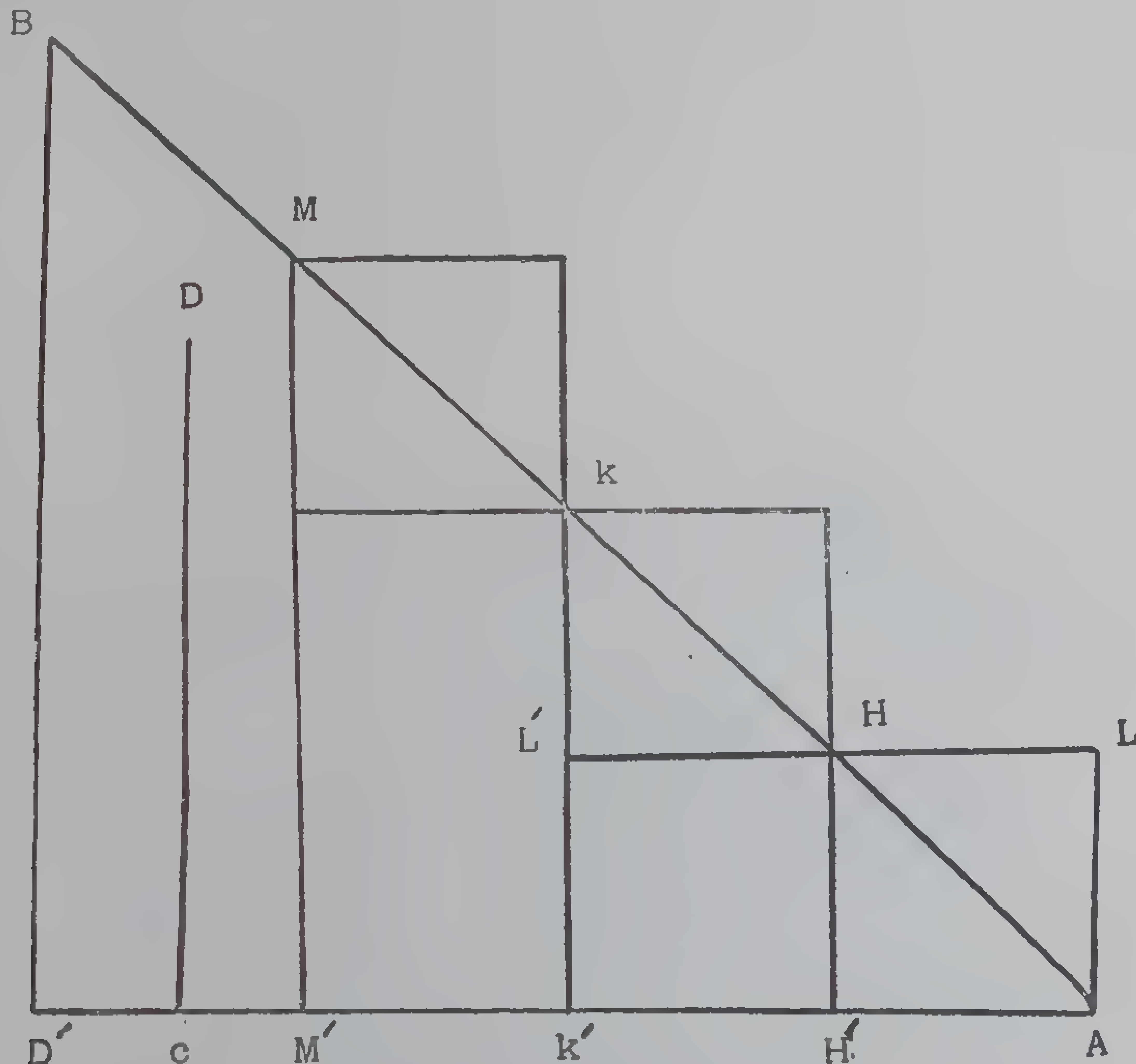


برای مثلث‌های دیگر این قضیه را با تقسیم هرمثلثی به دو مثلث قائم‌الزاویه می‌توان اثبات کرد. با این مقدمه اینك می‌توانیم ملاحظه کنیم که چگونه هندسه دان عرب؟ (نصیرالدین) اصل اقلیدس را اثبات می‌کند.

AB و CD دو قطعه خط هستند که اولی نسبت بخط AC مایل و دومی قائم می‌باشد، از AB قطعهٔ AH را جدا می‌کنیم، و از H عمود HH' را بر AC می‌کشیم، اگر نقطهٔ H' روی C واقع شود و یا در سمت دیگر C از A بیفتد، دو خط AB و CD باید متقاطع باشند. چنانکه H' بین A و C قرار گیرد، خط AL را عمود بر AC ومساوی HH' رسم می‌کنیم، بنابراین آنچه قبلاگفتیم $HL = AH'$ در امتداد AH، HK را مساوی AH جدا می‌کنیم، از K، عمود KK' را بر AC اخراج می‌کنیم چون KK' بزرگتر از HH' است. می‌توانیم $K'L'$ را مساوی HH' جدا کرده و بـه H L' متصل نمائیم، دوچهار ضلعی $K'H'HL$ و $H'ALH$ هر دو مستطیل هستند، و دراین صورت سه نقطه L'، H و L در یك خط راست می‌باشند. از این نتیجه می‌شود کـه زوایـای $L'HK$ و AHL و مثلثهای AHL و $HL'K$ مساوی هستند. بنابراین $L'H$ برابر HL می‌باشد.

وازخواص مستطیل رابطهٔ زیر بدست می‌آید $K'H' = H'A$ درامتداد HK و KM رامساوی KH جدا می‌کنیم از M خط MM' را عمود بر AC رسم می‌کنیم بااستدلالی نظیر آنچه در فوق آوردیم نتیجه می‌شود که $M'K' = K'H' - H'A$

پس از حصول این نتیجه حاصل ضرب AH' و عدد صحیحی را می‌گیریم که بزرگتر از AC باشد (اصل ارشمیدس) مثلا فرض می‌کنیم کـه AO' بـرابر



(AH)۴ بزرگتر از AC باشد پس از AB قطعهٔ AO را برابر (AH)۴ جدا کرده و عمودی از O بر AC رسم می‌کنیم این عمود OO' می‌باشد

در مثلث قائم‌الزاویه $AO'O$ ، خط CD که عمود بر ضلع AO' است نمیتواند ضلع دیگر یعنی OO' را قطع کند . و بنابراین باید با وتر OA تلاقی کند ، بدین وسیله ثابت می‌شود که دو خط مستقیم AB و CD باید یکدیگر را قطع کنند در وقتی که یکی عمود بر AC و دیگری نسبت به AC مایل باشد

بعبارت دیگر اصل اقلیدس را برای حالتی که در آن یکی از زوایای داخلی قائمه است میتوان ثابت کرد

نصیرالدین با استفادهٔ ازقضیهٔ مربوط به‌مجموع زوایای یك‌مثلث، اثبات‌حالت کلی را با اثبات این حالت خاص مختصر می‌کند .

(پاورقی صفحه ۱۲)

بحث اصل پنجم توسط نصیرالدین بطور کامل در کتاب هندسه دانا انگلیسی *J. Wallis* درمجلد دوم مؤلف نشر و بوسیله *G. Castillon* درمقاله‌ای که درمجلهٔ *Mém, de l'Acad. roy. de Sciences et Belles - Lettres (Berlin)* جلد *XVIII* صفحات ۱۷۵ – ۱۸۳ (۱۷۸۹ - ۱۷۸۸ میلادی) نقل شده است

بعلاوه چندین مؤلف دیگر باین بحث رجوع می کنند که اهم آنها عبارتند از *J. Hoffmon* در کتاب

Kritik der Parallelentheorie, (Jena 1807)

و *V. Flauti* در

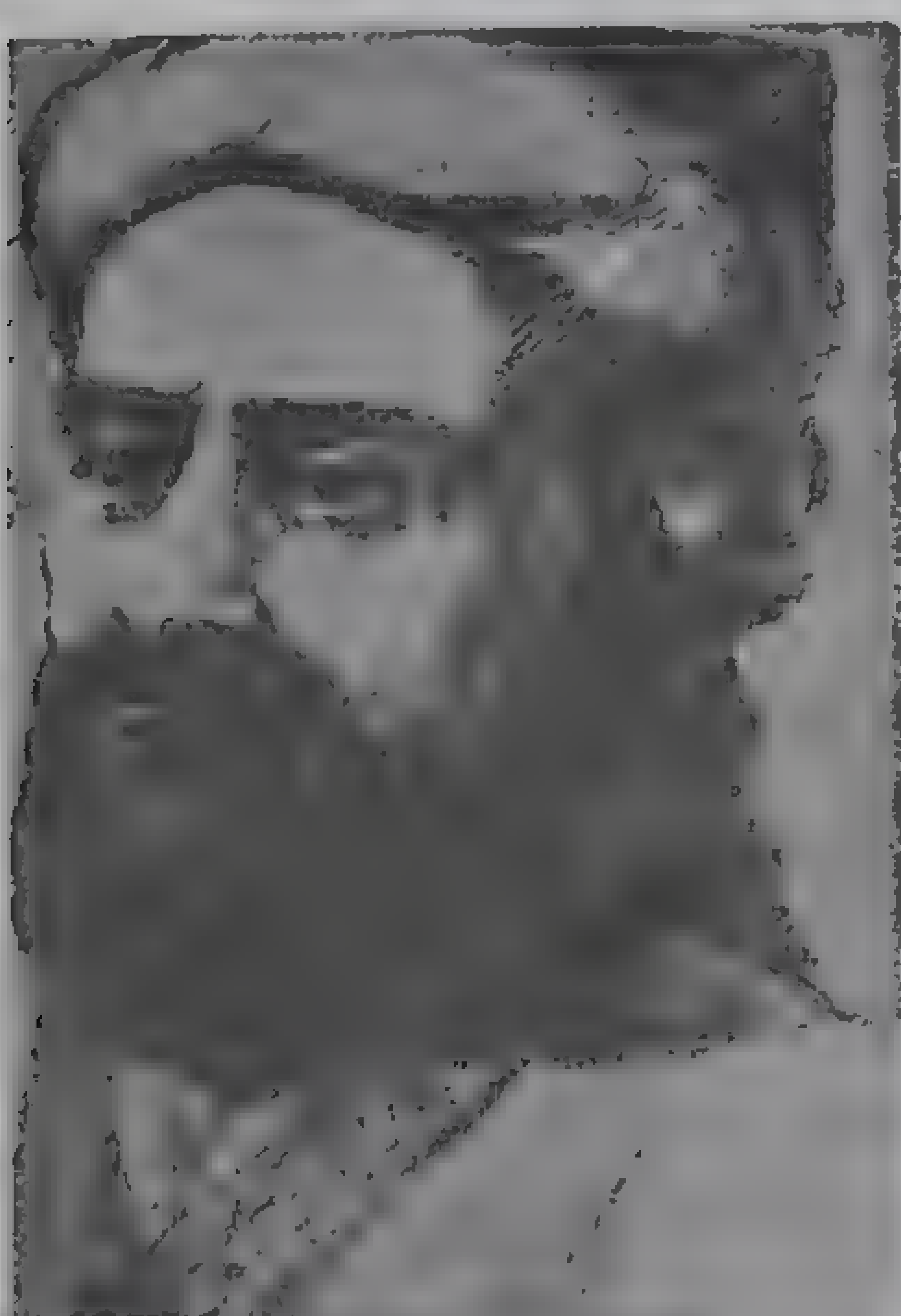
Nuova dimos trazione del postulato guinto (Naples 1818)

و *G. S. kliigel* در مقاله‌اش موسوم به

Conatuum praecipuorum theoriam Parallelarum demonstrandi recensio, guam publico escamini Submittent A.G. Kaestner et auctor respondens G. S. Kliigel (G ötingen 1763)

دانشمندان شوروی مطالعات بسیار دقیق و ارزنده‌ای در بارهٔ آراء و افکار و تألیفات وابتکارات خواجه درریاضیات و نجوم و غیره نموده‌اند و مقالات تحقیقی مفیدی در مجلات خود انتشار داده‌اند که بعضی بسیار قابل توجه و شایسته است که مورد تحقیق و بررسی کامل قرارگیرد .

از جمله درمجلهٔ *to day Soviet union* که در روسیه شوروی منتشر می‌شود شرح زیر وتصویری ازخواجه‌طوسی چاپ شده که بسیار جالب‌است



ANOTHER FORERUNNER OF COLUMBUS?

The man in the picture lived 700 years ago. Nasreddin Tusi, an Azerbaijanian, founded the largest observatory of his time in Marag, a town in the Caucasus Mountains. While studying the astronomical tables he compiled, Soviet scientists discovered that he seems to have known the geographical coordinates of the American continent. Columbus discovered America two centuries later!

ترجمهٔ شرح عکس

پیشرو دیگر کلمبوس . مردی که در این عکس ملاحظه می‌شود ۷۰۰ سال قبل می‌زیست ، نصیرالدین طوسی از اهل آذربایجان بزرگترین رصد خانهٔ زمان خودش را در مراغه که شهری در کوههای قفقاز است برپا کرد .

دانشمندان روسی ضمن مطالعهٔ جداول نجومی که او تنظیم کرده است در یافته‌اند که او مختصات جغرافیائی قارهٔ امریکا را می‌دانسته است .

کلمبوس امریکا را دو قرن بعد کشف کرد .

فهرست مقالات

Nasir al - Din (1201 - 1274) =Nasir Eddin Mohammed ibn-Hassan al - Tusi	نصیرالدین
1— *Braunmuehl A v 1897 Leop NA 71, 61 - 67 (F28, 44) [Regio-mon anus]*	دربارهٔ
2— *Castillon G 1788 Ber Mm 18, 175 - 183 [non - Euc geom]*	دربارهٔ هندسهٔ غیراقلیدسی،
3. *Dilgan Hamit 1956 Buyuk Turk alimi Nasireddin Tusi, Istanbul - 1956 Int Con HS 8,183-191 (MR19, 825)*	نصیرالدین طوسی بقلم حمید دیلقان استاددانشگاه فنی‌استامبول درمجمع هشتم بین‌المللی تاریخ علوم سپتامبر ۱۹۵۶ در میلان ایتالیا
1— *Easton J 1965 AMM 72, 53-56 [de Witt, ellipse, Schooten]*	
5— *Kasumkhanov F A 1965 Mos IIET 1, 128 - 145 (Z 59:14; 60, 4 [numbers, reals*	اعداد ، مقادیر حقیقی
6— *Kubesov A 1963 Az FMT (4), 147 - 152 (Z 117 : 2, 242) [Cale]*	

7— *Mamedbeili G D 1959 Muhammed Nasirēddin Tusi on the theory of parallel lines and the theory of ratios, Baku 100 p (MR 23A,4)*

محمدنصیرالدین‌طوسی در بارهٔ فرضیه خطوط موازیه و فرضیهٔ کسور ، باکو ۱۰۰ صفحه

8— *Mamedov K M 1963 Az IMM 2(10), 147-158 (MR27, 899) [Euclid]*

9— *Rozenfel'd B A 1951 Ist M Isl 4, 489-512 (MR14, 524;Z44, 242)*

10— *Rozeufel'd B A+1960 Ist M Isl 13, 475 - 482 (MR27, 3) [non - Euc geom]*

هندسهٔ غیر اقلیدسی

11— *Sabra A I 1956 Alex UAB13, 133 - 170 [non - Euc geom]*

هندسهٔ غیراقلیدسی

12— *Sarton G 1931 Int His Sc 2, 1001 - 1013*

13— *Suter H 1892 Bib M (2)6, 3-6 (F24, 48)*

14— *1893 Bib M (2) 7, 6*

15— *Thaer C 1936 QSGM (B)3, 116 - 121 (z13, 338) [Euclid]*

اقلیدس

16— *Wiedemann F 1928 Erlang Si 58, 228 - 336 (F54, 17) [Euclid]*

17— *1928 Erlang Si 58, 363-379 (F54, 18)*

اقلیدس

نود

18— 1928 Erlang Si 60, 289-316

19— Winter H J J + 1951 Isis 42, 138 - 142 (Z42, 241) [optics]

20— Delambre M. Astrcnomie DE moyén AGE (۲۵۳-۱۹۱)

نقل از کتاب *Bibliography and Reseach Mawal of the History Mathematcs by K. O. May*

مطبعهٔ دانشگاه *Toronto* سال *1973* «*(University of Toronto Press)*

فهرست اعلام

اسماء رجال و خاندانها

فهرست اماکن و مذاهب و مدارس و کتابخانه‌ها

فهرست کتاب‌ها و رساله‌ها و مجله‌ها